سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

ورود دفتر کتب کتابخانه ملی
شماره ۲۶۰۰۲۲

THE THIRD TOUR OF THE SHAH OF PERSIA IN EUROPE.

در سال خجسته فال اودئیل یکهزار و سیصد و شش هجری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو کارآگاه السلطان ابن السلطان ابن السلطان ناصرالدین شاه صاحبقران شیدالله تعالی دعائم دولته عزم مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران و پادشاهان عظیم الشان و رؤسای معظم ملل فرنگ را تصمیم و بمیامن اقبال روزافزون روز دوازدهم ماه شعبان از جایگاه سلطنت عظمی انتهاض خسروانه فرموده ... بیست و چهارم شهر صفر بتختگاه خلافت تشریف قدوم ارزانی داشتند روزنامه وقایع این سفر فرخنده اثر را بعادت سایر اسفار ملوکانه یوماً فیوماً به قلم معجز رقم مبارک ع‌غ ترقیم داده و دین اوان میمنت اقتران این بندهٔ درگاه دولتخواه میرزا محمد ملک الکتاب در بندر بمبی بزیور طبع درآورد

برها و عمارات دیگر پیاده گردش کرده آمدیم نگاه فرنگی درین بین امین السلطنه از شهر وارد شده با یک دستمال کاغذ عرایض و کتابچه
ها و بروات بحضور آمد نشستیم و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کتابچها و غیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
باغ بزرگ خیابان سوار کالسکه شده آمدیم بعشرت آباد از در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعتماد السلطنه
حاضر بود روزنامه اروپ خواند مهتاب خوبی بود قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
صبح برخواسته آمدیم بیرون عمله خلوت و جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بحضور
رسیده با او خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد او رفت بعد نایب السلطنه از شهر آمد با عرایض و نوشتجات زیاد
بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد امین السلطنه آمد با نوشتجات زیاد جوابهای او را هم نشسته نوشتیم
و دادیم بعد امین السلطان و امین الملک از شهر رسیده آنها هم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند همه را خواندیم
و جواب دادیم امین السلطان بشهر رفت که سفرای خارجه و غیره را ببیند بعد از باغ بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم
بدوشان تپه وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بالای تپه چای و عصرانه خوردیم یکساعت بغروب
مانده سوار کالسکه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت درختها و میوهای طهران و عشرت آباد حالا که بیست و پنجروز
درست از عید میگذرد از این قرار است گل اقاقیای سفید و زرد تازه غنچه کرده و در کار باز شدن است شکفته اش را هم
آوردند و بو کردیم گل زرد هم نوبر است و تکتک شکفته میشود شکوفه به هم باز شده است در دی درختها زیاد است
شکوفه آلو بالو ریخته و آلو بالوئیش هم سبز و گرد شده است شکوفه گیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
آلوچه جوزقی شده است چغاله بادام و زردآلو پر مغز شده است بلبل وحشی هنوز میخواند اما بلبل قفسی مدتیست میخواند
(روز شنبه دوازدهم) امروز انشاءالله باید از عشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم حرمخانه
و بچهائی که ماندنی شهر بودند مرخص شدند که مراجعت بشهر کنند از اندرون بیرون آمدیم دیدیم نایب السلطنه
امین السلطان شاهزادهها صاحبمنصبان عمله خلوت از ملتزمین رکاب و متوقفین طهران آنقدر جمعیت بود
که تاب نداشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و ساعد الدوله و سایر صاحبمنصبان همه ایستاده بودند
سر راه اول سوارهای قاجار و قزل ایاغ با ایلخانی پسر عضد الملک سر راه صف کشیده بودند نایب السلطنه
علاء السلطان و مخبر الدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و مخبر الدوله و صدیق
السلطنه و ناصر الملک و جهانگیرخان از راه گیلان میروند که در تفلیس با ما ملحق شوند ده پانزده روز بعد از ما حرکت
میکرد بعد رسیدیم بسوارهای قزاق که باید در رکاب بیایند بعد سواره آمدیم کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و
غلامهای جهدیه و منصور جمعی علاء الدوله از ملتزمین رکاب و مرخصین خانه همه صف کشیده بودند آنها هم
تنها همراه ما که گذشتیم سوار کالسکه شدیم وقت نهار بود مرتضی خان را فرمودیم نهار را ببرد باغ شاه در کلاه

ایران

فرنگی دم در حاضر کنند تا ما بیاییم این خلوت که باید بسفر فرنگستان بیاید درین دو روزه قولنج سختی کرده که ...
بیرون شده بود شهر مانده است که دو سه روزی معالجه کرده تا قزوین خودش را باردو برساند خلاصه بعد
نهار پیاده رفتیم تا پیش حجمه آب فوارها بلند میجست و باد آب را میان خیابان میریخت زمین را تر میکرد بحاجب
حسین علیخان فرمودیم فوارها را کوچکتر و تندترش را هم پهن تر کنند که دیگر خیابان ضایع نشود قدری گردش کرده بعد آمدیم
بیرون سوار کالسکه شده راندیم برای شاه آباد سرایدار باشی توی باغ بحضور رسیده با او قدری فرمایش
شد و مرخص شده بشهر رفت در بین راه چند کالسکه دیدم میآید ما را که دیدند ایستاده از کالسکه بیرون
آمدند دیدم ملک آرا و قوام الدوله و مشیر لشکر بودند ما هم کالسکه را نگاه داشته قدری با آنها فرمایش فرمودیم
بعد نظم الملک آمده مرخص شد بعد عز الدوله آمده مرخص شد بعد امین حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم سوار
شوند سوار شدند قدری که راندیم آنها هم مرخص شده بشهر رفتند و ما راندیم نایب السلطنه تا منزل فردا در رکاب
امین السلطان و سایر نوکرها هم در رکاب بودند اردو در ایمفر سنگک بالاتر از شاه آباد که منزل امروز است در
محاذی ازگل شکارگاه قدیم که میکردیم زیر ورداورد که مزرعه ایست زده اند سراپرده ما را توی اسپرس زاری که محل جرگه
با صفائی است زده اند نهر آب با صفائی هم از وسط سراپرده میگذرد چهار ساعت بغروب مانده وارد سرا
پرده شدیم مهتاب و هوای صاف خوبی بود موزیکانچیها را فرمودیم قدری موزیکان زدند خیلی خوش آیند بود
امروز در بین راه فوج پنجم شقاقی را که از تبریز برای ساخلو طهران میآیند دیدم دسته دسته بنظم میآمدند خلاصه کسانیکه
در رکاب هستند سوای حرمخانه و خواجه سرایان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسید
مرخص شد شاهزاده نیر الدوله و جلال الملک هم باین منزل آمده فردا مرخص خواهند شد و خواهند رفت نیر الدوله
بخراسان و نیشابور میرود و انشاء الله ما که مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه سیزدهم) امروز
باید برویم بحصارک صبح برخاسته رخت پوشیده آمدم بیرون اشخاصی که باید مرخص شده بشهر بروند دم در
ایستاده بودند عضد الملک مرخص شده بشهر رفت امین السلطان هم حاضر بود کسانیکه باید مرخص شوند بحضور آورد
که اسامی آنها ازین قرار است میرزا حسینخان سهام السلطنه و میرزا حسنخان پسرهای مصطفی قلیخان عرب که حاکم
دشتیانند و باید بروند امان الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مرخص شدند که توی ایل بختیاری بروند ...
علیخان پسر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مرخص شد که بکردستان برود بعد ما سوار کالسکه شده راندیم نایب
السلطنه تا منزل حصارک دیده بست ازمیان جوب که گذشتیم بکلاک رسیده توی زراعتهای کلاک
محل سبزه زاری آفتاب گردان زدند نهار افتادیم نهار خورده بعد سوار شده و راندیم تا کلاک رسیده بوا...
خالصه دیوان است باغاتش نسبت بسابق خیلی آبادتر و بهتر شده است تو زیاد کاشته و خوب

چپها آمده موزیکان زدند مهدیخان اجودان مخصوص پیشخدمت امروز از شهر طهران آمده اما هنوز به حضور نرسیده است
روز سه شنبه پانزدهم) امروز باید برویم به مهمانخانه قشلاق که خاک قزوین است صبح برخواسته خیلی دیر
سوار شدیم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمدیم امین السلطان دم کالسکه ایستاده بود صارم الملک
و حاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرخص شد که بطهران برود حکیم الممالک و پسرش هم ایستاده
بودند حکیم الممالک هم مرخص شد که بطهران رفته از انجا بحکومت کلپایگان و خوانسار برود بعد ما سوار شده راندیم
برای منزل صحرا همه جا سبز و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مسطح بود از اردوی این منزل اردوی
ان منزل پیدا بود دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط سفیدی از میان سبزه کشیده بود خیلی قشنگ خلاصه
جاده را گرفته راندیم بقدر دو فرسنگی که رفتیم طرف دست راست کوه بود و در دامنه کوه دهات هیو و خور که
مال میراخور است پیدا بود خود میراخور هم انجا بوده است بعد ده آبیک دیده شد که مال مجد السلطنه است
طرف دست چپ هم دهات ساوجبلاغ همه از دور پیدا بود و یک تپه از دور بمسافت یک فرسنگ دیده شد
که باغی هم پهلوی آن تپه بود درخت زیادی داشت خواستیم برویم انجا نهار بخوریم قدری با کالسکه راندیم
راهش بد بود بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تماما گل و برگ است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی جاها
تک تک باز شده وقتی که همه این گلها باز شود تماشای عجیبی خواهد داشت انشاء الله یکسال وقت گل و برگ
انجا باید بیائیم خلاصه رانده رسیدیم به تپه باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خانوار رعیت ده
چسبیده بباغ بود دیگر توی باغ نرفتیم خارج از ده لب حاصل زراعت افتاب گردان زدند بنهار افتادیم
این ده مال حاجی میرزا نصر الله مستوفی است و اسمش محمود آباد است نهار خوردیم امین السلطان مجد الدوله
امین السلطنه اعتماد السلطنه حکیم طولوزان و پیشخدمتها همه بودند اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان سر نهار روزنامه
اروپ خواندند محمد قلیخان مجد السلطنه که مدتی در آبیک بوده در اینجا سر نهار بحضور رسید مهدیخان پیشخدمت
اجودان مخصوص هم انجا دیده شد از شهر تا کرج با طرمطاس و از کرج باینطرف با اسب خودش آمده بود از وضع
طرمطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از توی زراعتها همه جا بطرف
جاده رانده بجاده رسیده سوار کالسکه شده دیگر هیچ جا توقف نکرده همه جا راندیم تا منزل چهار ساعت بغروب
مانده بود که وارد منزل شدیم باقرخان حاکم قزوین (سعد السلطنه) از قزوین آمده بحضور رسید میرزا محمدخان
پیشخدمت هم که چند روز بود برای جمع آوری سوار بقزوین رفته بود اینجا بحضور رسید یکدفعه دیدم هوا طوری
منقلب شده مثل اینکه زمین تکان بخورد باد بدی برخاست چادرها را بشدت تکان میداد چخیرها همه خوابید
و گرد و خاک هوا را تاریک کرد بقدر یکساعت اینطور طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد برخاست

برای بچه‌ها خوابید تا یکساعت از شب رفته کم کم آرام شد اما این آرامی هیچ اعتباری ندارد باد قافلان معروف است
باد خاک قزوین (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کونده اما چون کونده قشلاق
ایلهاست و ایل با شتر و حشم اینجا منزل کرده اند و میگفتند که دارد اردو را هم فرسنگ بالاتر از کونده در ده
حصار زده اند صبح برخواسته سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار شده راندیم صحرا همه جا تا چشم کار میکند
مسافت و طرفین جاده از دست راست و چپ سبز و خرم و پر گل و علف است یکقطعه سنگ پیدا نمی‌شود
کوههای طرف دست راست همه نرم است و مه گیر است هوا گاهی ابر و گاهی آفتاب اما برش بیشتر بود کوهها
هم مه گرفته بود و همین طور راندیم در کنار نهری نهار افتادیم میرزا محمد خان و باقر خان هم بودند میخواستند امشب
با طرمطاس باتفاق بروند بقزوین یک چنار بزرگی در دامنه کوه بود از دور با دوربین دیدم چنار عجیبی است خلاصه
نهار خوردیم سر نهار اعتماد السلطنه رسیده روزنامه اروپ خواند (میسو هیبت) دندانساز هم حضور داشت
بعد از نهار سوار اسب شده راندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بمهمانخانه کونده پشت
مهمانخانه منازل قشلاقی ایلات مافی است که هنوز هم اینجا هستند ریش سفیدانشان بحضور رسیدند یک فرسنگی که از
مهمانخانه کونده بالاتر راندیم رسیدیم بارد و که حصار است سه دانگش حصار اول خالصه دیوان بوده و حالا
دولت بحاجی علاء الملک فروخته است سراپرده را کنار نهری زده اند درخت بید و غیره دارد جای باصفائی است
حصار خانوار زیادی دارد اما درخت چندانی ندارد زن و مرد زیادی از اهل ده سر راه بتماشا آمده بودند وارد
سراپرده شدیم چادر ما را جای باصفائی زده بودند نهر بزرگی بقدر نه سنگ آب دارد از دم چادر ما میگذرد
درختهای بید لب نهر کاشته اند زمین همه جا سبز بود تمام این صحرا گل و رکست اما هنوز وقتش نیست امین
السلطان و مجد الدوله و منیجه مهمان بودند امروز عصر باز هوا منقلب شد و باد شدیدی گرفت و هوا ابر و
خیلی سرد شد و بعد بقدر یکساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت رعد و برق بادی زمین
هم شد اما باد از بس پر زور بود ابرها را متفرق کرده هوا صاف شد هوا از سردی مثل زمستان است انشاالله
بعد از این هر وقت بقزوین بیائیم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بحبوحه فصل گل و رکست است
(روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخواسته بیرون آمدیم امین السلطان
(میسو دلی) رئیس راه آهن را بحضور آورد و بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حصار گذشتیم اینجا را حصار خورنان
میگویند و چنانکه نوشتیم سه دانگش ارباب دسته دانگ دیگر خالصه دیوان بوده که دولت بحاجی علاء الملک
فروخته است خلاصه بجاده رسیده راندیم تمام سوار و غلامها و قزاق و غیره که ملتزم رکاب ما تا سر حد هستند
امروز حاضر بودند هوا صاف بود مثل آینه ذره ابری نداشت نسیم خنک خوبی هم میوزید از ... قزوین سه

ایران

فرسنگ سبک راه است عزیزالله خان صارم الملک اینانلو با هدایت الله خان برادرش که ایل بیگی اینانلو است و
ریش سفیدان ایل و سایر برادران و عموزادها بایش وغیره سر راه ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشتیم عزیزالله خان
صارم الملک همه را معرفی کرد چون اینها در بلوک زهرای قزوین می نشینند سر راه ما برای شرفیابی آمده بودند
بعد راندیم صحرا باز همه جا سبزه و گل و گیاه بود و زنبق های کوچک داشت با نظر عین جاده همه جا سواره و قزاق
ایستاده بودند طرف دست راست یک دهی بود درخت داشت درخت بید بلندی هم پیدا بود راندیم برای
آن ده رسیدیم دیدیم نهری جاری است و آبش از قنات است سر نهر آفتاب گردان زدند نهار افتادیم امین السلطان
و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار اسب شده راندیم سواره ایلات چلکی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت است
سر راه بودند در حقیقت این صحراها جای سان دیدن است بیابانیست صاف و سبز و قشنگ عزیزالسلطان
هم بود از جلو صف سواره باگذشتیم میرزا محمد خان در حقیقت سوارها را طوری نگاه داشته که هیچ جای عیب و ایراد نیست
همه خوش لباس و با اسبهای خیلی خوب و زین و یراق بودند بعد ما ایستادیم سوارها آمده از جلو ما گذشتند بعد از
سوار کالسکه شده راندیم خیرالله خان مافی که مدتی مامور اسدآباد افشار بود که سوار از قصبه اسدآباد بگیرد حالا اینجا با
سواره بحضور رسید کالسکه را نگاه داشته سوارها را سان دیدیم خیرالله خان باید این سوارها را به طهران برده بنایب
السلطنه بسپارد بعد راندیم رسیدیم بباغستان شهر دستههای سادات و علما و تجار و شاهزادگان قزوین و اهالی
همه شهر باستقبال آمده بودند صد نفر سوارهای قراسوران جمعی با فرخان سعدالسلطنه را هم دیدیم خیلی خوب و خوش لباس
بودند یک خیابان مشجر خوبی هم آقا با فرخان ساخته است خیلی خیابان خوبیست از دروازه الی مهمانخانه من توی
کالسکه بودم زن و مرد زیادی از اهل قزوین بتماشا آمده بودند همین طور راندیم تا وارد عالی قاپو شدیم با فرخان در
آبادی و تنظیف شهر قزوین سعی کرده و خیلی تعریف دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طهماسب صفوی منزل ماست و سایر عمارات را حرمخانه منزل کرده اند شب هم
کلاه فرنگی را چراغان کرده بودند از اطبا در این سفر شیخ الاطبا و میرزا زین العابدین خان موتمن الاطبا هم تا سرحد ملتزم
رکاب‌اند علیخان پسر میرشکار هم با بعضی از اتباعش در رکاب هستند (روز جمعه هیجدهم) امروز تمام
روز را در کلاه فرنگی توقف کرده نهار را هم در همانجا خوردیم امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند اعتمادالسلطنه
و حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند سید محمد خان پیشخدمت از طهران آمده آلوچه تبریزی از دیوانخانه و باغ
میدان و خیابان ارک که حرمخانه ظل السلطان و نایب السلطنه آورده بود امشب هم خیابان جلو عالی قاپو را آقا با فرخان
چراغان کرده و آتشبازی فراهم آورده است شب را آتشبازی مفصل کردند و چراغان خیلی خوبی بود بعد از آتشبازی
پیاده رفتیم تا مهمانخانه امین السلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این مهمانخانه بیست کالسکه عالی دارد در مراجعت

چون

سیاه دهن جمعیت زیادی جلو آمده بودند از قراریکه سعد السلطنه عرض میکرد سیاه دهن بقدر پنجده هزار نفر
جمعیت دارد خانهای ده جلو باغاتشان است یک تپه مصنوعی هم دارد بعضی عمارات خانهایشان را دو هم ساخته
بعضی دیگر زمین است توی خانها درخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد دور دست چپ جاده زده اند
راندیم وارد سراپرده شدیم هوای امروز ابر و حبس و گرم است. (روز یکشنبه بیستم) امروز باید
برویم بقروه راه چهار فرسنگ سنگین است سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
امین السلطان و سایرین در رکاب بودند صحرای صاف سبزی بود بجاده افتادیم از باغات سیاه دهن
گذشته رسیدیم بده نرجه که زراعتش با زراعت سیاه دهن متصل است ده بزرگ پرحاصلی است و باغات زیاد
دارد دیگر از سیاه دهن نیست خالصه دیوان است نهاوند هم پشت نرجه است آنهم ده بزرگی است اما پیدا نیست
این دهات همه طرف دست چپ است بعد از نرجه ضیاء آباد است ضیاء آباد هم ده بزرگ معتبریست
خرده مالک است بعد دکان ور کان است بعد فارسی جین است بعد قروه است که منزل است فارسی جین بقدر دو
چشت بیند خلاصه بدکان که رسیدیم محاذی دکان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتهای دکان آفتاب
گردان رزند بنهار افتادیم امروز باز صحرا گل وندک داشت و طرف دست چپ جاده گلهایش شکفته بود چون مزارع را
آب میدهند از نم آب زراعتها آب خورده باز شده است اما در طرف دست راست هنوز باز نشده است
خلاصه یکدسته با قرقره و کل قوروق در بنجا دیده شد ند از میرزا محمد خان تفنگ گرفته تیر انداختیم دور بود
نخوردند آمدیم با فتاب گردان اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ میخواند که درین بین باد شدیدی
گرفت بطوریکه آدم را با افتاب گردان بلند میکرد نهار خوردیم بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
نزدیک قروه احتشام السلطنه حاکم خمسه با مظفر الدوله و برادرش و حاجی میرزا اشرف وزیر خمسه
و حاجی جعفر قلیخان با زکی پیاده دم جاده ایستاده بودند کالسکه را نگاهداشته آنها را دیدیم بعد رانده
رسیدیم بمنزل توی کالسکه و در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیدیم تمام بخیرها از باد افتاده است و باز هم باد با کمال شدت میآمد تا نیم ساعت بغروب
مانده کم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته تا نزدیک ده قروه رفتیم ده قروه خیلی نزدیکست
بعد مراجعت بسراپرده کردیم فراشها بخیرها را کشیده بودند تا یکساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
این دهاتی که امروز سر راه بود همه از رود خانه ابهر رود آب میخورد قروه اول خاک خمسه است ❋
(روز دوشنبه بیست و یکم) امروز باید برویم به ابهر باد هم کم کم شروع بآمدن کرد یکساعت
از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم بوا هم کاهی ابر و کاهی آفتاب اما ابرش

بجز

۱۱ ایران

بیشتر بود قدری که راندیم از طرف ابهر قوس قزح خوش رنگ قشنگ پیدا شد کم کم ابر بیشتر شد و قوس قزح زایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی ابر و باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته تا منزل همین طور میبارید و باد هم متصل در کمال شدت میآمد دهاتیکه امروز طرف دست چپ نزدیک بجاده بود از این قرار است اول قمیش آباد که تیول محمد قلیخان مجد السلطنه است دوم نوربن است سیم شریف آباد بعد ابهر که منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ در دامنه کوه بود اسمش را پرسیدیم گفتند قجر است هر چه بمنزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم خیس شدند راه از منزل دیروز تا ابهر دو فرسنگ سنگین است نزدیک ابهر علما و امام جمعه ابهر باستقبال آمده بحضور رسیدند کالسکه را نگاهداشته قدری با آنها فرمایش و صحبت کردیم اسم امام جمعه ابو الفتوح است سفر دوم فرنگ هم که رفتیم این امام جمعه را در همینجا دیدیم دیگر از علمای اینجا میرزا عطوف مجتهد است جمعی دیگر هم از ملاها بودند بعد از دیدن آنها راندیم از دو را بزه طرف دست چپ رودبردی ده میان درختها زده اند وارد منزل شده نهار را در منزل خوردیم چادر ما را در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل میبارد تا یکساعت و نیم بغروب مانده ایستاد این باران از برای زمین و دهات و حاصل زراعت و غیره بلوکات خمسه و قزوین خیلی نافعست مجد الدوله هم امروز رفت بسجاس که ملک اوست سه شب در آنجا خواهد ماند ده ابهر ده بزرگ آبادیست و خانوار زیادی دارد اسامی محلات ابهر و عدد خانوار آنها از اینقرار است محله خلج آباد و سنقچی چهار صد و پنجاه خانوار محله علما و سادات پنجاه خانوار محله درب حمزق پانصد خانوار محله ششتات سیصد خانوار.

﴿ روز سه شنبه بیست و دوم ﴾ امروز باید برویم بصاین قلعه راه تقریبا دو فرسنگ و نیم است دیشب هوا خیلی سرد بود امروز هم که از خواب برخاستیم هوا خیلی سردتر بود مثل زمستان آمدیم بیرون امین السلطان که دو روز بود تب و نوبه میکرد امروز احوالش بهتر شده صبح بحضور آمده بود سوار کالسکه شده قدریکه راندیم توی رودخانه کالسکه ایستاد محمد حسین خان میراخور اصطبل توپخانه چون قدری از اسبهای توپخانه در ابهر است و تعداد پنجاه راس اسب هم تازه خریده بود پیش از ما باینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود بحضور آورده همه را سان داد اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد راندیم از راهی که دیروز آمده بودیم رفته تا بجاده افتادیم هوا صاف و آفتاب بود اما باد خیلی سردی می آمد بقدر یکساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد همینطور رانده اول رسیدیم بخرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد آب این ده هم از رودخانه ابهر رود است که میرود تا بسیاه دهن اول خرم دره خالصه دیوان بود بعد دولت بصاحب الدوله فروخته و حالا ملک اوست بعد از خرم دره هیدج است که سردار بیک توپچی خریده است یعنی خالصه بوده

ایران

دولت باو فروخته است آنهم ده بزرگیست [illegible] بیج دی دیگر است که میرزا [illegible] آباد کرده است جزو [illegible]

واقعست قلعه [illegible] در انجا ساخته است [illegible] حسین آباد گذشته بهیچ [illegible] رسیده [illegible] سوار اسب شده

[illegible] السلطنه خانم [illegible] کنان [illegible] الدوله [illegible] دارد [illegible]

[illegible] آمده [illegible] بعد [illegible] خان [illegible] میکرد [illegible] کوههای طرف دست

[illegible] خان [illegible] دست [illegible]

[illegible] سواره های

[illegible] در همین [illegible] های [illegible] دست [illegible] خان [illegible] رکن الدوله

ابو [illegible] میرزا خان [illegible] مرد [illegible] هم در [illegible] باد [illegible]

بود [illegible] حسین آباد [illegible] حسن [illegible]

بعد سوار [illegible] شده قدری رانده از [illegible] گذشتیم [illegible] اسب شده راندیم [illegible] گذشتیم

[illegible] آب نداشت [illegible] اطرافش آب [illegible] طرف دست [illegible]

[illegible] شده بود جای خوبی بود آفتاب گردان [illegible] افتادیم [illegible]

[illegible] خوان [illegible] هم حاضر بود بعد [illegible] خیلی [illegible] طرف [illegible]

[illegible] روزنامه [illegible] خوان [illegible] بود [illegible] اسب [illegible] داشت [illegible]

کوههای دست [illegible] خیلی خوبی بود همه برف دار [illegible] راه اسب رو داشت [illegible]

[illegible] کوههای [illegible] گرفته بود [illegible] که دور [illegible]

دست [illegible] سوار [illegible] خودمان سواره راندیم [illegible] کوههای دست چپ

[illegible] سوار [illegible] بودند [illegible] زراعت [illegible]

[illegible] هم در [illegible] بودند [illegible] خوب [illegible] همه [illegible] انواع گلها

بود [illegible] زراعت [illegible] طبیعی [illegible]

[illegible] میخواندند [illegible] هوا هم

داشت [illegible] گذشته [illegible] رسیدیم [illegible] که

[illegible] باران هم نداشت همینطور راندیم از [illegible] های [illegible] گذشته [illegible] رفتیم یک نهر بزرگ از میان

[illegible] دیده شده است [illegible] رسیدیم [illegible]

[illegible] کار [illegible] بود [illegible] میکردند [illegible] است

[illegible] گذشته رسیدیم [illegible] که ده کوچکی

[illegible] تخم [illegible] میکاریم [illegible] کردند مال قدیم

[illegible] هشت [illegible] سنگ آب دارد این ده [illegible] رسیدیم [illegible] گذشته راندیم قدری

[illegible] که جزء سوار ابو [illegible] علاء الدوله [illegible]

[illegible] آفتاب گردان زده پیاده شده چای و عصرانه خوردیم توی این دره باد

[illegible]

منعقد و خوب هست و بعضی که نزدیک بود [illegible] زمین [illegible] و [illegible] علی [illegible] میرزا [illegible] لطف الله میرزا
سردار [illegible] مغفور فتحعلی شاه [illegible] خودش هم اینجا هست [illegible] خراسان [illegible] بعد بود [illegible] است [illegible]
[illegible] بعد [illegible] شده [illegible] برای منزل [illegible] آدم [illegible] صحرا
[illegible] چشمه و آب [illegible] زیادی [illegible] بود [illegible] دیدم
یک تپه [illegible] قلعه که منزل هست [illegible] تپه [illegible] دارد [illegible] پیاده شد
[illegible] جمعیت [illegible] قلعه [illegible] دارد [illegible] ب
و قریب [illegible] جمعیت دارد بعد [illegible] چشمه [illegible] دامنه [illegible] بالا [illegible]
اما درخت زیادی ندارد [illegible] کوه [illegible] دست چپ [illegible] کوه [illegible] آخر [illegible]
[illegible] است که [illegible] طرف [illegible] می آید [illegible] طرف [illegible] کوه [illegible]
[illegible] منزل [illegible] شد [illegible] بر [illegible] شد. و چنان [illegible]
شد [illegible] زمستان و شروع [illegible] بعد [illegible] باران شدت کرد [illegible] ساعت از شب رفته
[illegible] بعد از آن ساعتی [illegible] باران کرد [illegible] روز چهارشنبه بیست و سیم
[illegible] گرفت و بعد [illegible] کردیم [illegible]
[illegible] آفتاب بود [illegible] آسمان [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] حضور آورد [illegible] کرد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible] دادن [illegible]
[illegible] صحرا [illegible] باران [illegible] اطراف [illegible] دارد
این صحرا [illegible] دست [illegible] است [illegible]
و دیشب برف زده [illegible] زمین [illegible] کوههای [illegible] بود
باد سردی [illegible] زرد [illegible] داشت [illegible]
[illegible] خود او مرده و حالا [illegible]
[illegible] علی [illegible] خان [illegible] علی نقی خان [illegible] طهران [illegible] است [illegible]
بابا [illegible] ده دیگری است و سوم [illegible] حسین [illegible] خان [illegible] هست [illegible] تا از ده
[illegible] آباد [illegible] امیرآباد [illegible] حاجی میرزا حسین خان [illegible] مرحوم است که حالا [illegible] وفات [illegible]
[illegible] هست [illegible] است از امیرآباد گذشته به حسین آباد رسیدیم طرف دست چپ [illegible] شاه

بوته‌ها به نظر در آورده راندیم برای شاه بولاغی صحرا مثل بهشت و زمین تمام گل و رنگ بود تا به نوروز هیچ نشکفته همه غنچه
بود لیکن میان و لبها گلهای زرد و بنفش و قرمز و سفید و گل زرد و روغنی زیاد داشت چون وقت نهار بود قدری بالاتر که رفتیم
آفتاب گردان زده بودند نهار افتادیم اعتمادالسلطنه حاضر بود روزنامه اروپ خواند امین السلطان هم اسبها مهیا
کرده بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راست بطرف شاه بلاغی راندیم همه جا راه کالسکه خوب بود
بعضی جاها هم بهره داشت و زمین زراعت و حاصل بود راندیم تا رسیدیم به سید آباد که مال سید اسمعیل است
خود سید اسمعیل هم در زنجان می‌نشیند بالاتر از سید آباد شاه بولاغی است در اینجا چشمه آبی و اطراف چشمه چمن مصفا
بود توی چمن آفتاب گردان زده بودند عصرانه و چای خوردیم توی آفتاب گردان نشسته تلگرافی در دست
داشتیم برای طهران می‌نوشتیم که در بین صدای دو تیر تفنگ بلند شد و از بیرون های های کردند که زننده معلوم شد
کبک است فوراً برخاسته بیرون آمدم دیدم یک کبک چیل پریده رفت آنطرف بالای سنگ نشست
تفنگ‌ها هم حاضر بود میرزا محمدخان دویده رفت تفنگ را آورد گرفتم و رفتیم برای کبک توی یک چاله نشسته
تا پرواز کرد که تفنگ انداختم روی هوا زدم افتاد خوب زدم بعد دوباره با آفتاب گردان برگشته تلگرافها را تمام کردم
و بعد از چای و عصرانه سوار کالسکه شده راست راندیم برای گنبد شاه خدابنده راه کالسکه همه جا خوب بود
رسیدیم به قریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می‌نشینند باستقبال آمده بودند اسامی ایشان از این قرار است
آقا سید محمد مجتهد   آقا سید جعفر پیشنماز   آقا سید ابراهیم   آقا سید ابوطالب   میرزا لطف الله
متولی قرآنی که بخط حضرت امام زین العابدین علیه السلام است قدری با کالسکه از توی ده راندیم بعد فرمودیم کالسکه را
نگاه داشتند پیاده شده از کوچه‌ها پیاده رفتیم تا رسیدیم توی گنبد همه سادات و علما و غیرهم بودند گنبد خراب و
کهنه شده است باهتمام اعتمادالسلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کنند و بیرون و توی گنبد را
متانت و استواری دارد در این ششصد سال که ساخته شده تعمیر نشده و تنها اصلاح باقی است فی الحقیقت از بناهای حسابی
خوب محکم معتبر عالم است بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم اردو را قدری بالاتر از عمارت سلطانیه
توی چمن زده بودند وارد سراپرده شدیم امین السلطان آمد خیال الدوله حاکم لرستان و بروجرد هم که بعد از تغییر
حکومت از آنجا برگشته است بحضور رسید قدری فرمایش فرمودیم بعد او رفت هوا باز بشدت سرد است
که آدم محتاج به آتش است شب اعتمادالسلطنه آتشبازی حاضر کرده بود بعد از شام آتشبازی شد بالاتر از
سلطانیه یک ده دیگر است که اسمش سلطان آباد است و اینهم خالصه است امروز باران در وقت ورود به سلطانیه محمد حسنخان
میرآخور اصطبل توپخانه که صد راس است که تازه بجهت توپخانه ابتیاع کرده بود آورده دیدیم (روز
پنجشنبه بیست و چهارم   امروز باید برویم بشهر زنجان از سلطانیه که سوار شدیم تا زنجان راست

شش فرسنگ راه بود صبح زود برخواستیم هوا صاف و آفتاب بود آفتابش هم گرم بود هوا را قدری معتدل کرده بود
آمدیم بیرون امین السلطان و ضیاءالدوله میرزا نصرالله وزیر خمسه و همه پیشخدمتها حاضر بودند سوار اسب شده راندیم
برای عمارت سلطانیه پیاده شده وارد عمارت شدیم همه جا را گردش کردیم عجب عمارات عظیمی است امین السلطان و
اعتضاد السلطنه و همه پیشخدمتها هم حاضر بودند با اعتضاد السلطنه دستورالعمل دادیم که عمارات را تعمیر کلی بکنند بعد بیرون
آمده از ده سلطانیه آن طرف که چسبیده بعمارت است گذشته از آنجا سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم برای زنجان
رو بشمال مغرب میراندیم تا رسیدیم به سمان ارخی پلی داشت که خیلی تعمیر بود از پل گذشته با اعتضاد السلطنه فرمودیم
پل را بسازند و راندیم این رودخانه سمان ارخی میرود بزنجانرود و با قنات خمسه را مشروب میسازد از پل که میگذرد دیگر
دیگر مسطح نیست گاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چمن و گل و بوته است قازالاقها از میان چمن پرواز میکردند و روی
هوا مثل بلبل میخواندند از پل که گذشته قدری راندیم طرف دست راست یک تپه بود نزدیک یک آبادی زیر تپه
چمنی بود چشمه کوچکی داشت راندیم برای آن تپه توی چمنی نهار افتادیم هنوز نهار نخورده بودیم که علاءالدوله آمد عرض
کرد یک غلام آمده میگوید یک اویا که بزبان فرانسه (بکاس) میگویند توی صحرا افتاده است تفنگ ساچمه
زنی را از میرزا محمد خان گرفته پیاده رفتیم اول یک زی قوله از زمین پرواز کرد از دور تفنگ انداخته زی قوله را
زدم زی قوله مرغی است شبیه بمرغابی ابلق بکشت در وسط آب میرود در چمنها و کنار آب زندگی میکنند دوقمی
میرود میکند بعد اویا پرید روی هوا تیر انداختم نخورد پرواز کرده رفت آن طرف نشست رفتیم عقبش یک تیر
روی زمین انداختم باز نخورد پرید روی هوا تیر انداختم زخمی شد تا نیفتاد پرواز کرده رفت تا لب رودخانه سمان ارخی
افتاد رفتند گرفتند و آوردند زی قوله و اویا را برداشته آمدیم آفتاب گردان نهار خوردیم بعد از نهار
نشسته با جراف دوربین انداختیم دامنه های کوههای طرف دست راست از دور بنظر آمد که از بر دره یک چشمه
جاری است کوههای خوبی دارد دهات کوچک زیاد در دامنه کوهها دیده شد اسم یک ده ... بود که
مال اولاد شاهزاده داراست دهات دیگر هم چنین بود چشمه سار زیاد داشت بعد سوار کالسکه شده راندیم
تفصیل زمین و دهات و کوهها و غیره اینجا را در روزنامه های سابق مکرر نوشته ام دیگر اینجا لازم نیست نوشته
شود راندیم تا رسیدیم به ده علی نقی خان سرتیپ مرحوم که سال گذشته ... علی نقی خان خودش و پسرش هر دو مرده اند
دختری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد حالا ده مذکور دست همین دختر است هنوز بدیده رسیده
تشکیل رفت که زمین دره همه چمن بود و رودخانه سمان ارخی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه ها هم داشت
با اعتضاد السلطنه فرمودیم قدغن کنند زمین دره را زیاده از آنچه زراعت کرده اند دیگر نکنند که چمن را ضایع
نکنند بعد رانده رسیدیم بشهر زنجان هنوز بزنجان نرسیده از دور برادر تیره برخاسته ... دیدیم که

رد یکمرتبه [illegible] دنیا مه‌آلود شد و باران شد و بنا کرد بشدت باریدن هوا هم سرد بود اما چون باد نداشت مثل سرمای
دیروز نبود که آدم را بجان آورد [illegible] آمدیم [illegible] و معارف [illegible] و اهل زنجان همه جلو آمده بودند و دعاگوئی کردند
بعد از [illegible] گذشته بعد [illegible] بالا رفته رسیدیم [illegible] که منزل است یکساعت بغروب مانده
بود که وارد منزل شدیم چای و عصرانه خوردیم بعضی تلگرافها از طهران رسیده بود [illegible] آمد نشست تلگرافها را
خواند بعد برخاسته قدری در این باغ که سراپرده‌ها را زده‌اند و باغ بسیار خوبیست گردش کردیم [illegible] هم [illegible]
این باغ از حیثیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در ورود منزل مجدالدوله هم که از سرکشی [illegible]
دو [illegible] خودش برگشته بود بحضور رسید عرض میکرد در راهی که [illegible] می‌آمده [illegible] بسیار [illegible]
در صحرا دیده بود که سرش [illegible] گذاشته و روی زمین [illegible] زده [illegible] مار [illegible] بود و یک مار بزرگ دیگر [illegible]
منقار گرفته در هوا پرواز میکرده [illegible] طرف [illegible] انداخته بودند مرغ مار را اول کرده بود و آن مار را هم مجدالدوله [illegible]
دو نیم کرده بود و یک [illegible] مار با [illegible] میکرده قدری اسباب تعجب شد دیروز که می‌آمدیم [illegible] میر
شکار [illegible] پسر عموی میرشکار و [illegible] خان برادر صادق [illegible] برادرزاده میرشکار بحضور رسیدند [illegible] پسر
میرشکار [illegible] معرفی کرد خلاصه امروز خان بابا خان پسر [illegible] خان سرتیپ توپخانه نوه دختری امیر توپخانه مرحوم
شاهسون دویرن و [illegible] بیگ وکیل پسر محمد صادق بیگ دویرن و عطا خان پسر [illegible] الله خان پسر عموی
امیر توپخانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشلاقشان در مغانلو سرقدکروس است و ایلجاتی نشینند (روز
جمعه بیست و پنجم) امروز در زنجان اتراق شد سر ناهار [illegible] و حکیم [illegible] و همه [illegible] بودند
بودند بعد از ناهار [illegible] تلگرافها از طهران رسیده بود بحضور آورد خواندیم و جواب دادیم بعد علاءالدوله
[illegible] صاحبمنصبان فوج سواره ابوالجمعی خود را بحضور آورده [illegible] امروز بعضی از علمای زنجان هم توسط [illegible]
بحضور رسیدند اسامی اینها از این قرار است (حاجی میرزا ابوالمکارم) (آقا سید [illegible] الله) (آقا سید [illegible])
(آقا سید اسمعیل [illegible]) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابوالفضل) بعد سوار اسب شده از
طرف دست راست اردو [illegible] رو بشمال [illegible] گردش و تماشای کوههای دست راست قدری [illegible]
شمال و مغرب باغی [illegible] بعد [illegible] از بالا [illegible] رسیدیم دیدیم
در کوچکی داشت سه نفر باغبان دم در ایستاده بودند پیاده شده وارد باغ شدیم دیدیم باغی است درختان [illegible] صفا
[illegible] چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین گل [illegible] است که در کوههای شهرستانک هم میرسد
حالا بخوبی [illegible] شکوفه امرود [illegible] آن بخوبی فصل شکوفه امرود [illegible] هوای اینجا
[illegible] شکوفه سیب هم اول آنست اسم این باغ لیلی آباد مال [illegible] ظفرالدوله است

...ست همش قابون است و از ... توی دره ... از این باغ که توی دره است ملک شان ... یک ده دیگر هم دارد ... این باغ
اینجا بید انجیر یک ده خیلی کوچک ... دره ... دست راست بود که همش ... است و مال رضاقلیخان برادر مظفر
الدوله است توی این باغ کبک چیل زیاد دارد که مظفرالدوله قدغن کرده است کسی تیر نزند که زیاد شوند یک آهو
هم مظفرالدوله توی باغ ول کرده است که بچه بدهد خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب گردان زدند چای و عصرانه خوردیم
خود مظفرالدوله هم بود عصری سوار کالسکه شده وارد منزل شدیم **روز شنبه بیست و ششم**
امروز باید برویم به ... امروز راه بود بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دور توی صحرا ... را
دیدیم ... که دو مرد و یک زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
اهالی ... زنجان بود دو مرد دیگر که ... است با زنش آمده اند که تخت سلیمان افشار رفته زمین را
کنده اشیاء عتیقه بیرون بیاورند خلاصه بعد از دیدن اینها کالسکه راندیم قدری که با کالسکه رفتیم سوار اسب
شدیم از روی تپه های دست راست راندیم این ... توی رکاب بودند در بین یک قطعه ابر
سیاهی بالا آمد و کم کم بنای باریدن گذاشت نزدیک بود تر شویم که دوباره به کالسکه نشستیم باغات و دهاتی که امروز
در طرف دست چپ دیده شد خیلی باصفا بود و صحرا ... آبادی ... کنار جاده گلهای زرد و سفید خیلی قشنگ
دیده میشد اسامی دهات و دهات از قرار است اول ده کنکند است که خالصه دیوان بوده حالا ... خالصه
از طرف دولت فروخته شده است بعد ... است که آنهم خالصه بوده و حالا از دولت به حاجی میرزا اشرف ...
فروخته است بعد رسیدیم به ... که سفر سابق هم که افشارستان رفتیم در همین باغ ... ناهار خوردیم امروز هم ناهار را پیش
باغی فرستاده بودیم و خودمان هم سوار اسب شده بطرف آنجا راندیم توی چمن آفتاب گردان زده بودند باغ
... است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفرالدوله است خود مظفرالدوله هم با پسرش در آنجا
حاضر بود ... چند ... مظفرالدوله آورده بود ایستاده ... میزدند رفتیم توی آفتاب گردان ناهار
خوردیم بعد از ناهار برخاسته سوار اسب شده راندیم راه کالسکه ... است دیگر سوار کالسکه نشده همه
با اسب راندیم از دره و ماهور زیاد گذشته تا رسیدیم برودخانه ... که ... داخل میشود از رود
خانه گذشته باز از دره و ماهور زیاد راندیم تا ... سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم باز باران
گرفت و این دفعه خیلی شدت ... مردم ... ایستاد تا چند مرتبه همینطور قدری باریده و ایستاد بعد از
ده ... آباد خالصه است که حالا از جانب دولت به میرزا عبدالله مستوفی فروخته شده است بعضی ... دیگر هم
بود از قبیل ... و غیره طرف دست راست هم یک ده بود که اسمش ... است خوب دهی است یک
نی هم از میانش جاری است طرف دست راست و چپ دره و ماهور زیاد دارد توی ...

دهی از دور دیده شد خیلی ده خوب قشنگی بنظر آمد زراعت زیاد داشت اسمش را پرسیدیم گفتند یلغچه است دو دانگ خالصه و باقیش مال میرزا ابو المکارم است یک کوه بزرگی از طرف دست چپ پیدا بود اسمش درلوست که قیقی هم میگویند کوه بسیار قشنگ خوبیست قله های کوهستان است تا دامنه و اطراف کوه همه سبز و زمان است گاوندیم پشت همین کوهها است نزدیک منزل سوار اسب شده یک راهی خارج از جاده بود آن راه را گرفته راندیم تا رسیدیم برودخانه زنجان جائی اردو را نزدیک رودخانه زده اند اما رودخانه را باحتیاط سیل از اردو خارج کرده اند از تو رودخانه رانده وارد سراپرده شدیم دو ساعت و نیم بغروب مانده بود که وارد منزل شدیم

روز یکشنبه بیست و هفتم امروز باید برویم آق کند راه سه فرسنگ است صبح برخاسته سوار اسب شده از دا ه کالسکه که از بغایه طرف دست راست ساخته اند زمینه را با اسب از توی رودخانه راندیم امین السلطان و جمعه منشیها در رکاب بودند رودخانه آب زیاد داشت هرچه بالاتر میرفتیم آب رودخانه زیادتر میشد چند مرتبه تا آب زدند از این طرف و آن طرف رفتیم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است شلتوک کاری هم در اینجا میشود گل زیاد هم داشت بعضی از جاها هم باتلاق بود قدری که راندیم طرف دست چپ توی دره یک ده بزرگ خوبی دیده شد درخت زیادی داشت اسمش دولاناب و ملک مظفرالدوله است خود ده توی دره افتاده اما اغلب اراضی زراعتش لب رودخانه است یک ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اما دیده نمیشد اسمش را گفتند سیف آباد و ملک میرزا ابو المکارم است از دولاناب گذشتیم توی یونجه زار خوبی بود توی یونجه زار آفتاب گردان زدند پیش از نهار یک دو بار روی هوا زدم خیلی خوب زدم اینجا بلدرچین و طلبه زیاد دارد یک بلدرچین هم پیاده روی هوا زدم بعد آمدیم آفتاب گردان نهار خوردیم اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه اروپ خواند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه بازار تغله بود پیچ و خم داشت نزدیک اردو باز سوار اسب شده از توی رودخانه راندیم رسیدیم باردو چهار ساعت بغروب مانده وارد سراپرده شدیم امروز هوا گرم بود دوا شد فردا انشاءالله که برویم به جمال آباد دیگر به چم اردو نخواهد افتاد

روز دوشنبه ۲۸ امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح برخاسته امین السلطان را خواستیم آمد یک تلگرافی بود ما و فرمودیم ببرد تلگرافخانه بزند داد و سوار شده از جلو رفت آمدیم بیرون احتشام السلطنه حاکم خمسه و مظفرالدوله و سایر صاحب منصبان و اعیان خمسه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیده مرخص شدند که بروند بخمسه میرزا نصرالله مستوفی وزیر سابق خمسه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بود مرخص شد که بطهران برود بعد سوار کالسکه شده راندیم راه امروز با تمام پیچ و خم است تمام صحرا و تپه ها [illegible] داشت لاله قرمز زیادی گل زرد و بنفشه و تخم و ارغوانی و رنگ گل درک هم زیاد داشت همه باز شده بود جنبه

دراهو

بود توی رودخانه که سواره میراندیم آقا سلطان دوبرن کراونه باشی دسته سواره ابوالجمعی علاءالدوله است و پنجاه نفر سوار
دارد با سوارهای کبودور رسیدند اینجا قشلاق اینهاست و زراعت توی رودخانه هم مال آقا سلطان است دشتی هم که
قشلاق است سمت دست چپ بغله کوچیده است اسم ده قل قیسی است و از دور پیدا بود زیر درخت آفتاب
گردان زدند نهار افتادیم سوارهای آقا سلطان صف کشیده بودند ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آراسته
بودند پیش از نهار یک بلدرچین به پدردی بود خیلی خوب زدم اینجاها بلدرچین و بلبه و مرغهای دیگر زیاد دارد
مرغابی زیاد هم دیده شد یک کشتل هم که عبارت از مرغابی کوچک باشد زدم بعد نهار خوردیم اعتمادالسلطنه
روزنامه اروپ خواند مشیر منهاهم همه دررکاب بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه را
از پشت کوهها ساخته اند هیچ بیخورد قدریکه راندیم پیاده شده سوار اسب شدیم راندیم باز صحرا سبزه و گل زیاد دا[شت]
ابیخ و خم راه که گذشتیم باز سوار کالسکه شده از توی ده سرچم راندیم کوچه طولانی داشت بعد به صحرا افتاده قدریکه
راندیم تپه گردنه مانندی پیدا شد از تپه که بالا رفتیم جلگه سبز قشنگی پیدا شد وارد جلگه شده راندیم تا رسیدیم به یک
قراولخانه که تازه نصرةالدوله ساخته است و اسم قراولخانه قافلی است سواره قراسوران درینجا می‌نشینند و قرا
سوران این راه هم سه ده بخود نصرةالدوله بستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود ازین قراولخانه اول خاک
آذربایجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقاقی است یعنی ایل شقاقی درینجا ساکنی دارند زراعت اینجاها هم مال
شقاقی است طرف دست راست پشت ماهور بایک دهی است اسمش پلیه خوس و مال مظفرالدوله است قدری
از زراعت پلیه خوس هم توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال مظفرالدوله است از قراولخانه بانطرف ایل شاهسون
دوبرن می‌نشینند ده ای هم که از دور پیدا بود مال شقاقیهاست و جزو خاک آذربایجان است زراعتشان سر
راه بود از قراولخانه که گذشتیم سوار اسب شده از طرف دست است راندیم از تپه بالا رفته از طرف تپه باز سوار
کالسکه شده قدریکه راندیم از جلو گردی بلند شد نصرةالدوله دیدیم که با سواره قراسوران ابوالجمعی خود میاید نزدیک
شد سوارهای خیلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیکو هستند که در کناره‌ها می‌نشینند و در خاک آذر
بایجان بخدمت قراسورانی مشغول هستند نصرةالدوله عرض کرد ولیعهد و امیر نظام هم آمده اند در میانه هستند
خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سراپرده ما را توی یک باغی زده اند که در سفر
سابق هم که بفرنگستان میرفتیم توی همین باغ منزل کردیم امین السلطان و همه مشیر منها هم حاضر شده امروز که امین
السلطان در سرچم کنار رودخانه نهار میخورده است یک سگ آبی بزرگ که بفرانسه (کاستر) میگویند
از توی رودخانه درآمده سوارهای بختیاری که همراه امین السلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه‌اش همراه
[illegible] دست چپ طرف جنوب مغرب کوههای برف دار دیده شد که برف نه زیاد دارد اینها کوههای [illegible]

دامنه بود

ن

تخت سلیمان است که شخص که بخواهد برود تخت سلیمان باید اول از قافلانکوه برود و بعد بقره بوته و منجیل و از یاد دانگوئن
این کوههای برف دار که اینطرف پیداست باین دیوار از محال خمسه است یک گردنه دارد شبل گردنه البرز
باید از گردنه بالا رفت آنطرف گردنه تخت سلیمان است که جزء محال قلعه است و از ولایت آذربایجان محسوب میشود
و ییلاق ایل شاهسون دوره‌ن است از طرف آذربایجان هم کوههای سبلان پیداست حقیقت عجب کوهها
و بلندی البرز است و رشته ممتدی دارد که دو سه روز از زنجان آنطرف کوه به یک سمت طرف گرمرود و شقاقی است
مرغ دم جنبانک اینجا با سرش سیاه و سینه اش زرد و خیلی قشنگ است جز اینکه دمش را میجنباند دیگر هیچ شباهتی بدم
جنبانک حدود طهران ندارد و بزبان فرانسه این مرغ را (لالاواندیر) میگویند محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
که حاکم شقاقی است امروز جلو آمده بود به حضور رسید. (روز سه شنبه بیست و نهم). امروز باید بروم
میانج صبح خیلی زود سر دسته برخواسته آمدیم بیرون سواره کالسکه شده اول قدری با کالسکه راندیم تا نوکی ده
بعد ملاحظه پست و بلندی راه که کالسکه براحت نمیرفت سوار اسب شده راندیم سواره دور طرف قراق و سایر سوارها
هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتیم از یک سرازیری پائین رفته وارد دره شدیم که رودخانه قزل اوزن
از میانش میگذرد از جنوب میاید و بطرف شمال میرود تا داخل رودخانه میانج میشود وسط دره یک دهاتی است
ساخته بودند و جمعیت زیادی هم سر راه ایستاده بودند چهار عراده توپ تبریز [illegible] هم حاضر کرده بودند
ما را که دیدند شیپور کشیده بنای شلیک توپ گذاشتند من اول خیال کردم که ولیعهد و امیر نظام هم اینجا حاضر شده اند
بعد معلوم شد که چون خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همراهان او هنوز از میانه حرکت نکرده و بعد
از آنکه صدای شلیک توپ را شنیده بودند سوار شده بودند که خود را بما برسانند خلاصه راندیم بطرف شمال آخر دره
[illegible] پل [illegible] بسته اند یک قراولخانه خوبی هم نصرةالدوله در اینجا ساخته که از این قراولخانه اول [illegible] است
[illegible] بعضی از اهل [illegible] پیاده شده رفتند توی قراولخانه را تماشا و گردش کردند پل قزل اوزن تسعه چشمه است
قدری [illegible] که باید میشود از پل گذشته رسیدیم به گردنه قافلانکوه رودخانه قزل اوزن آب زیادی
نداشت میشد با اسب آب زد امروز هوا ابر تیره بود و استعداد باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذاشت
از گردنه که بالا رفتیم ولیعهد و ساعد الملک و سایر همراهان ولیعهد پیدا شدند پیاده شده کنار جاده ایستاده بودند
ولیعهد را فرمودیم سوار شد با او [illegible] آمدیم [illegible] در رکاب بود در بین راه [illegible] شدید شد
این کوه همه زمان و سبزه است بعضی جاها [illegible] کرده بودند گلهای قرمز که دسته دسته مثل بوته میروید
در جاجرود هم از این گل خیلی دارد و در نیاوران [illegible] است اصلش هم حالا است همه باز شده بود [illegible] قدری که
راندیم [illegible] هم پیدا شدند پیاده ایستاده بود با جمعی از صاحب منصبان و خوانین آذربایجان از قبیل حاجی حسام الدوله

LALAVENDIERE.

وغیره امیر نظام را هم فرمودیم سوار شد امیر نظام زاده سال بودند یه ده دم حالا نیست و خیلی خوب مشغول خدمات
ولیعهد عرض میکرد این کوه خیلی شکار دارد دو آدم فرستاده بود خبر کنند که برویم نرفتیم فرمودیم حالا باران میآید
و ممکن نیست باشد انشاءالله وقت دیگر باران هم شد که کرده بود منصور میرزای پسر اسکندر میرزا و پسر بهادر میرزای مرحوم
هم که در ده می نشستند امروز در راه بحضور رسیدند خلاصه راندیم تا از گردنه سرازیر شدیم پای گردنه که راه تمام شد
خوب شد سوار کالسکه شده راندیم تا نزدیک پل انجا دوباره از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم که رودخانه و
پل و زمین را تماشا کنیم سوار بار را فرمودیم همه با اسب برودخانه زدند خوب جستند آب زد اما نه زیاد پل بدی نیست
بسیار طولانی خوبیست کمی تعمیر لازم دارد حکم تعمیر آن هم شد از پل که گذشتیم سوار های زیادی را مرخص کرده خودمان با
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر پیشخدمتها که با جمعیت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا راندیم
زمین اینجا چون علف برنج کاری شده گل بود از گلها گذشته راندیم تا بجلگی رسیدیم چند تپه سبز قشنگ پیدا
بود بطرف تپه ها راندیم بالای تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم تپه گل زرد و سفید و بنفش و لاله و غیره داشت
نهار خورده بعد از نهار دوربین باطراف انداختیم جلو این تپه یک تپه است ... دهات ... ده ...
همه مال این ده است ... امروز که از پل گذشتیم خیال کردیم آب رودخانه همین است ...
از رودخانه باینطرف راندیم رودخانه دیگر که خیلی تندتر بود دیدیم معلوم شد آن رودخانه ...
شده است با اسب به آب زده از این رودخانه که گذشتیم ... مانده از نهارگاه سوار شده
بطرف اردو راندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با ولیعهد و امیر نظام و امین السلطان و سایرین ...
روی رودخانه ... یک پل تخته بسیار خوبی بسته یعنی ... سرباز ...
که اینها این پل را ساخته و بسته اند سواره رفتیم تا آنطرف پل و برگشتیم خیلی پل تعریف کردیم ...
نزدیک بار ... زده اند بعد راندیم وارد سراپرده شدیم ... میرزای ... ولیعهد را که ...
شجاع السلطنه ... تبریزی است دیدم لباس ... پوشیده و تفنگ کوچکی هم دوش گرفته ...
چون ... ندیده بودیم اول نشناختیم پرسیدیم کیست عرض کردند پسر ولیعهد است ... حرف میزند ...
خلاصه بعد ولیعهد و سایرین مرخص شده رفتند ساعتی که گذشت یکدفعه ... رعد و برق شدید شد و بقدر
دو ساعت هم باران شدیدی بارید بعد ایستاد ... روز چهارشنبه سلخ شعبان
المعظم ... امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسنگ ... صبح زود برخواسته ...
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و همه پیشخدمتها جمعیت زیادی ... ایستاده بودند سوار اسب شده
راندیم هوا هم صاف و آرام و آفتاب گرمی بود راندیم برای تپه ها و ماهورهای طرف ... است ...

تا دم پل بیشتر از مردم و زن بیرون آمده از تپه بالا میآمدند و بما دعا میکردند باز هم تا مسافت زیادی با ما از شهر آهسته
میراندیم بعد سوار کالسکه شده راندیم بعد از سنگی که رفتیم دست راست یک تپه دیده شد گل زیادی داشت سبز و قشنگ
بود پیاده شده رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند ناهار خوردیم بعد از نهار باز سوار کالسکه شده راندیم این راه یک
فرسنگ که میرود از جاده معمولی است که بنه هم میرفت بعد از آن چون راه بدره و کنار رودخانه میافتد و نتوانسته
بودند از آنجا راه کالسکه بسازند راه کالسکه را از طرف دست راست ساخته اند که میرود رو بشمال بقدر یک
فرسنگ راه دورتر شده بود بقدر یک فرسنگ دیگر که راندیم رسیدیم بیک گال بزرگی روی گال را یک
پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلندی راه چند مرتبه کالسکه
نشسته و باز سوار اسب شدیم و همینطور میراندیم تا یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده ما را بالای
بالای ده ترکمن زده اند وارد سراپرده شده چای و عصرانه خوردیم ده ترکمان در محاذی کوه برکوش واقع شده است
این ده چهار دانگش مال دختر نصرة الدوله فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان امیر
نظام مرحوم بباباخان بکری شوهر کرده و حالا این ملک در دست باباخان آقاست دو دانگش هم مال رعیت است
امروز سعدالله خان با علاقهای بو احمدی خود از قراداغ آمده بود بحضور رسید اسامی دهاتی که امروز از حوالی آنها گذشتیم
ازین قرار است دست راست اول ادیکت ملک نظام العلما بعد صومعه سفلی مال عیال باباخان آقای بکری ده
معتبریست بعد ینشلق قدری بالاتر افتاده بود اول تیول مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود حالا هم دست
خویش و قومهای آن مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها ازین قرار است حاجی میرزا تقی خواهرزاده وزیر
مرحوم پسر حاجی میرزا رحیم که پیرمردی معمم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم داشت
حاجی میرزا علی نقی شیخ الاسلام برادرزاده وزیر مرحوم که آدم خیلی شبیه بوزیر مرحوم است دهی دیگر توی دره واقع
بود اسمش را هم داشت اسمش بریجه است رودخانه هم از پهلوی ده توی دره میگذشت مال ساداتست امروز
درین راه رودخانهها و سیلاب زیاد دیدیم از هر دره که گذشتیم یک سیلاب یا رودخانه جاری بود و همه از
دست راست بطرف دست چپ میرفت امروز درین راه رسیدیم بیک تپه من سوار کالسکه بودم هیچ خیال
کردم اینجا دیگر راه صاف است و دره و ماهوری نیست وقتی بسر تپه رسیدیم دیدیم دره عجیبی در پیش است یک ده هم
توی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از همه آنها که دیده بودیم بیشتر بود از توی دره میگذشت اسم این ده را گفتند
خواجه غیاث و مال میرزا باقرخان تفنگدار است خود میرزا باقرخان هم سر راه ایستاده بود درخت تبریزی و
بید ار درینجا باز تازه برگ میکند شکوفه امروز هم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت شکوفه بود حالا درینجا
بچه فصل است درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی سردتر است (روز

پنجشنبه غرهٔ رمضان المبارک ( ). امروز باید برویم بقراچمن که از محال عباس است حاکم عباس او جان
اینجا از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پسر ابراهیم میرزای افغان است ابراهیم میرزا مرده است خود
[نو]رالدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه سه فرسنگ بود راه کالسکه اش هم
[خی]لی خوب بود اگرچه پست و بلندی داشت اما کالسکه راحت میرفت صبح بیرون آمده سوار اسب شدیم ولیعهد
[ام]ین السلطان و امین نظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان راندیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
بجاده سوار کالسکه شده راندیم دهات معمور بعضی دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول از ده مهمان دوست
بغریب دوست گذشتیم که در طرف دست راست جاده واقع بود و آبی هم از این دهات جاری بود کوه سهند
آذربایجان هم از دور پیدا شد برف زیادی داشت و ابر زیادی روی کوه را گرفته بود که درست پیدا نبود بعد
از یک دره دیگر رد شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سربالا راندیم طرف دست راست در زمین سبز
یعنی لب آب آفتاب گردان زدند نهار افتادیم چتر مهیا بود اعتمادالسلطنه هم رسید نشست روزنامه
روپ خواند این آب از یک دهی میآید که بالای همین دره است ده بزرگی است اسمش را هم باش سیر میگویند
باغی بعد از کوه سهند ابر سیاهی بالا آمد رعد و برق شد اما هنوز شروع بباران نکرده بود که ما سوار اسب شده ایلغار
[را]ه دیگر رفتیم باز رعد و برق شد و باران شدیدی مثل سیل بنا کرد بباریدن فوراً سوار کالسکه شدیم باران بطوری
زد جلو میرفت که اسب نمیتوانست راه برود یک ربع ساعت بارید بعد ایستاد اما همین یک ربع زمین بطوری
گل شد که کالسکه بصعوبت میرفت بعد رسیدیم بیک دره یک قراولخانه تخته خوبی هم در اینجا ساخته بودند باغی
داشت اسمش دزودم چی است یعنی دزدی است در دست راست که قراولخانه را باسم اینجا موسوم کرده اند ده
سلیمان و قراچه قیا هم از دهات نزدیک بجاده است دهی دیگر هم بود معروف به نصرآباد خلاصه راندیم
یک گردنه کوچکی رسیده سوار اسب شدم از گردنه که بالا آمدیم دیدم زیر گردنه توی دره منزل پیدا شد دره
سبزی است یک رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاری است بعد رسته چهار سنگ چشمه آب دارد
دست راست بطرف دست چپ جاری است بالای گردنه ساعت را دیدم شش ساعت بغروب مانده
چون وقت زیاد بود بمنزل نرفتیم سوارهای زیادی را مرخص کرده رفتند منزل و خودمان از بالای تپه سرازیر
[...] رودخانه را گرفته راندیم اردوی ولیعهد را هم نزدیک ده توی درختها زده بودند از اردوی ولیعهد گذشتیم
[...] نزدیکه راندیم رسیدیم به ده قراچمن خانه های ده را طرفین رودخانه در دامنه تپه ساخته اند ده خیلی بزرگی نیست
[...] توی ده درخت هیچ نیست اما پائین تر از ده قدری باغات دارد قدری از ده پائین تر یک رودخانه بزرگ
بطرف دست راست از میان یک دره می آید داخل این رودخانه میشود و منتهی [illegible]

آب رودی است با اسب [illegible] زدم رفتیم اطراف دو تا مرغ جور که خیلی قشنگ است که یعنی مرغابی کوچک
و [illegible] کاناد [illegible] میگویند [illegible] یک تیر روی هوا برای آنها انداختم نخورد جور که با خیلی دور نشستند
خواستم لوله دیگر تفنگ را بیندازم [illegible] دور بودند مجدالدوله و ابوالحسن خان و دیگران عرض کردند بیندازید که
میخورد تیر دیگر را انداختم از روی [illegible] زیر افتاد ولیعهد و سایر [illegible] همه خبر گرفت که چطور با این دوری زدم
بسیار خوب زدم اوقات خوبی بود [illegible] و اکبر [illegible] رفتند خودشان را تر کرده گرفتند و آوردند
[illegible] خودم هم تعجب کردم که چطور [illegible] با این دوری تفنگ [illegible] بعد راندیم [illegible] پیدا شد سنبلهای
[illegible] بسیار خوبی بود آفتاب [illegible] نشستیم [illegible] شکوفه سیب باز داشت در باغات قریه
شکوفه آلو بالو تازه باز شده است تفاوت هوای اینجا با سلطنت آباد و طهران که از باغات ییلاق خودمان است
درست چهل روز است که [illegible] دیدم شکوفه آلو بالوی اینجا باز شده بود [illegible] چای و عصرانه خورده
سوار شدیم [illegible] دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد
اردو شدیم (روز جمعه دوم) امروز باید [illegible] آقا [illegible] خان است [illegible] سنگک
بود [illegible] هوا خیلی سرد بود اما [illegible] و آفتاب خوبی بود [illegible] منزل کرده [illegible]
برحمت [illegible] سوار اسب شده راندیم بالای [illegible] بار [illegible] داشته بودند از اینجا سوار کالسکه شده
راندیم [illegible] برف [illegible] دور [illegible] در دامنه کوه [illegible] واقع شده است [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] بالای کوه [illegible] ده برف داشت از دور نگاه کردم درختهای [illegible]
[illegible] هیچ برگ نداشت [illegible] بهار [illegible] است [illegible] در حقیقت [illegible] واقع
زمین [illegible] دارد [illegible] نماند [illegible]
[illegible] است قدری بالاتر [illegible] رودخانه [illegible] دست راست [illegible]
آب [illegible] خوبی بود آفتاب [illegible] ناهار [illegible] بعد از ناهار سوار
شده [illegible] سردی میآمد [illegible] مثل [illegible] طهران به طور
بود [illegible] سوار شده راندیم [illegible] دست [illegible] برف است
که مثل [illegible] راه همه [illegible] بود کالسکه
خوب [illegible] خیلی رفتیم [illegible] بعد از یک [illegible] ساخته است
و بعد از [illegible] زدیم [illegible] باران [illegible]
[illegible] بود [illegible] کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم همه جا [illegible] بود [illegible] زیادی

راندیم تا وارد چمن اوجان شدیم که ده حاجی آقا هم که منزل است درین چمن واقع است چمن اوجان خیلی سبز و خرم است
آثار نمش آب و رطوبت داشت سراپرده ما را توی چمن جای خشک خوبی زده بودند رعیتهای کهنامی که مولد مادر ما آنجا
و در دامنه کوه سهند واقع است برای رسیدن بحضور ما آمده بودند تا امروز آنها را درست ندیدیم انشاءالله
فردا خواهیم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد و شدیم هوا خیلی سرد بود چمن اوجان با این سردی چهار صد
ذرع از تکمه داش کودتر است وارد منزل که شدیم ابر شدیدی هوا را گرفت رعد و برق شد و بنا کرد باریدن تقریباً
یکساعت متصل باران آمد هوا از سردی مثل زمستان شد امین السلطان و امین السلطنه و مجتهدها بحضور آمدند میرزا
محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز بحضور آمد امروز صاحب منصبهای فوج ششم تبریزی ابوالجمع شجاع السلطنه
که بعضشان از اهل نخ هستند و بعضی دیگر از جاهای دور آمده بودند سر راه آمده بحضور رسیدند امین السلطان
عده فرمان و برات زیادی بحضور آورد خواندیم و نوشتیم و صحه گذاشتیم هوا سردتر شد فرمودیم بیرم آوردند توی
چمن جلو چادر آتش کردند غروب هم از سراپرده بیرون آمده قدری در چمن گردش کردیم مجتهدها هم حاضر بودند قدری
دوربین با شرف انداخته تماشا کردیم امروز دهاتیکه در طرفین راه دیدیم از این قرار است زیلوچه که از موقوفات تبریز است
داش آتان عین الدین قزلجان احمدآباد ینه کهول وغیره وغیره دهات زیاد بود (روز شنبه سیم) امروز
باید برویم به باسمنج راه پنج فرسنگ و نیم تمامی بود صبح برخاسته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر
ملتزمین رکاب حاضر بودند رعیتهای کهنامی که مولود خانه ماست از کدخدا و سادات و معارف اینجا همه بحضور آمده
درباره آنها التفات شد و فرمودیم بهمه خلعت و انعام دادند اشخاصیکه غیر از اینها امروز بحضور رسیدند از این قرار
علیخان مجتهد حاکم ارومی با پسرش حاجی میرزا حسنخان برادرزاده آقا یعقوب که ذخیره عساکر اینجا دست او است
محمدتقیخان ناظم مهران آذربایجان بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حاجی آقا که گذشتیم یک رودخانه بزرگی دیده
شد تقریباً هفت هشت سنگ آب داشت پل هم داشت با ولیعهد و امیرنظام فرمایش کنان راندیم کوه سهند امروز
یک بجاده بود کوه بسیار سرد سختی است خیلی ییلاقیت دارد شعبه ها و رشته بسیار قله های زیاد و برف
بسیار دارد همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه میبارد خلاصه راندیم از ده حاجی آقا بعد دیگر را
سفت میشود و همه جا سنگ است دیگر گل ندارد راه کالسکه اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
راندیم تا از یک بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیک قراولخانه رسیدیم از آنجا گذشته دریاچه
قوری گل را که طرف دست راست و متصل بجاده است دیدیم دور دریاچه چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
آقا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در دامنه کوه یک دهی است اسمش یوسف
آباد مال حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز است بعضی جاها دور دریاچه باتلاق است ده یوسف آباد [illegible] دریاچه

ایران .

منسوب میشود دریاچه خیلی بزرگ است دو مقابل دریاچه موج دماوند بنظر آمد موج میزند و خیلی عمیق است دریاچه حسابی است
هشت زاویه داشت ولیعهد عرض میکرد این دریاچه پلیکان زیاد دارد پلیکان مرغیست که بفرانسه فلامان روژ
میگویند اما دیدیم از همه نوع مرغ زیاد داشت بعضی مرغهای کوچک دیده شد شبیه باویا که در زبان فرانسه
بکاس میگویند مرغ خوشگلی است خیلی هم مانوس است تا نیم قدمی آدم میآیند خلاصه قدری در تپه های اطراف
دریاچه گردش کرده بعد رفتیم روی یک تپه که مشرف بدریاچه بود نشسته خیلی تماشا کردیم ولیعهد و سایرین
هم بودند آفتاب گردان نهار را فرود دیدیم قدری پایین تر زده بودند رفتیم آفتاب گردان نهار خوردیم اعتمادالسلطنه هم
حاضر شده آمد قدری کتاب خواند بعد اظهار [illegible] کسالت کرده مرخصی خواست که به تبریز برود مرخص
کردیم رفت بعد برخاسته قدری گردش کردیم یکی دو تیر از برای مرغ پلیکان انداختیم مسافت زیاد بود نخورد
پنج ساعت بغروب مانده اسب ما را آوردند سوار شده بطرف منزل راندیم چهار فرسنگ تمام تا منزل راه دارد
در بین راه از کوه سهند ابر سیاه تیره بالا آمد و کم کم تمام آسمان را گرفت کم مانده بود که ببارد کالسکه ما را هم
برده بودند آنطرف گردنه شبلی با همه [illegible] سوار با جز ولیعهد و مجدالدوله و عزیز سلطان و چند نفر دیگر
کسی نبود باقی سوارها جلو رفته بودند در بین راه رعد و برق شد و باران شدید گرفت و تگرگ آمد از اسب
پیاده شده کنار جاده جای مسقفی بود که سابق قهوه خانه بوده است قدری در آنجا ایستادیم تا باران سبک شد
بیرون آمده سوار اسب شده راندیم باز خیلی باران خوردیم کالسکه رسید سوار کالسکه شده قدری که راندیم [illegible]
خیلی تند [illegible] رسیدیم باز سوار اسب شده آمدیم پایین دوباره بکالسکه نشستیم ده جمعه آباد که مال امام جمعه
تبریز است و دو سال است که آباد کرده متصل بزیر این گردنه است یک کاروانسرای خرابی هم دارد که از قدیم ساخته اند
نشده است سواره رفتیم توی کاروانسرا گردش کردیم قدری تاریک بود مردم اینجا همه قد بلند و تنومند
و بچه‌های بزرگ هستند [illegible] است ده اسمعیل آباد کوه خالی است سنگ کمی هم دارد [illegible]
ولیعهد عرض میکرد این کوه ارغالی دارد [illegible] ولیعهد امروز یک میش که همان ارغالی باشد درین کوه
شکار کرده بود [illegible] خلاصه راندیم تا چمن سعدآباد رسیدیم [illegible]
سعدآباد هم [illegible] واقع است ده بزرگی است [illegible] ملکیت بولیعهد داده ایم
پلی بر روی [illegible] بسته شده است پل معتبریست دوازده سال قبل هم که بفرنگستان رفتیم از روی همین پل
گذشتیم این پل را حاجی [illegible] ساخته است در سفر سابق خودش هم سر پل ایستاده بود [illegible]
وقتی که از پل میگذشتیم حاجی شیخ [illegible] دیگر سر پل حضور رسید [illegible] پل که گذشتیم دست راست جاده [illegible]
موسوم به [illegible] میدان [illegible] بود که چهار دست [illegible] بود به عجله چرخ
بخورد

میخورد و خیلی خنده داشت اسمش پهلوان تختی است خلاصه راندیم برای منزل از ده باسمج گذشتیم رسیدیم برودخانه بود
پلی داشت آب رودخانه هم بده سنگ میرسید ده باسمج خیلی آباد و معتبر است بازار و دکاکین و کاروانسرا دارد
ییلاق اهل تبریز است سه ده است که بیکدیگر متصل اند باسمج است و نعمت آباد و کندرود هوای این سه ده سرد است
خلاصه سراپرده ما را خارج آبادی زده اند دو ساعت بغروب مانده بود که وارد اردو شدیم علمای تبریز از قرار تفصیل
ذیل در همین وقت بحضور رسیدند دسته اول حاجی میرزا جواد آقای مجتهد که با او حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه و چند نفر دیگر
بودند دسته دوم حاجی میرزا یوسف آقا و اتباع او امیر نظام دختری سن چهارده سال داشته به پسر حاجی میرزا
یوسف آقا داده است دسته سوم شیخ الاسلام تبریز با جمعی دیگر دسته چهارم میرزا محمد تقی حجة الاسلام پسر مرحوم
آخوند ملا محمد ممقانی با جمعی دیگر امروز دو پسر مرحوم اسکندرخان قراباغی که توام متولد شده و خیلی شبیه بیکدیگرند
در راه بحضور رسیدند شب اینجا خیلی سرد بود شکوفه اینجا تازه باز میشود شکوفه آلو بالو به و سیب و گلابی در باغات
باسمج زیاد دیده شد (روز یکشنبه چهارم رمضان) امروز باید به تبریز برویم صبح برخاستیم
هوا زیاد سرد بود و ابر هم بود بعد کم کم هوا باز شد لیکن باد سردی میآمد آمدیم بیرون دم سراپرده ولیعهد و امین السلطان
و امیر نظام و صاحب منصب زیاد و جمعیت بسیاری از مستقبلین شهر حاضر و ایستاده بودند بکالسکه نشستیم ولیعهد
و امین السلطان و امیر نظام سواره در رکاب میآمدند امروز بحاجی حسام الدوله نشان تمثال مرحمت کردیم راه
امروز همه اش تا به تبریز سرازیر است کوههای دست راست رنگ برنگ از سرخ و سیاه و غیره است طرف دست
چپ کوههای کوچک خاکی بی سبزه و بد ترکیب است دهات و مزارع مختصر هم با درختهای معدود در همان دامنه ها دیده
میشود از قراری که عرض میکردند هوای اینجا با هوای شهر پانزده روز تفاوت دارد و سردتر است یک فرسنگی که بشهر
راندیم رسیدیم بجلگه گودی که نگاه کردم دیدم خلعت پوشان است چمن و آبی دارد سر راه که پیاده شدیم کارگذار
خارجه آذربایجان را دیدیم با اجزاء و اتباع کارگذاری صف کشیده ایستاده اند سمت دیگر هم میرزا معصوم خان
کارپرداز وان را دیدیم پرسیدیم چرا از وان آمدی عرض کرد وزارت خارجه احضار کرده است که در همین موقع
حاضر تبریز باشم دیگر اشخاص زیاد از هر طبقه و هر قبیل در اینجا حاضر بودند خلاصه پیاده شده رفتیم بعمارت
خلعت پوشان عمارت همان عمارتی است که سابقاً دیده بودیم دو مرتبه و دور تا دور عمارت آب است
و پلی روی آب بعمارت بسته شده از تهٔ عمارت بالا رفتیم عمارت خلعت پوشان را مرحوم نایب السلطنه
ساخته است هر وقت از جانب خاقان مغفور فتحعلی شاه خلعت برای نایب السلطنه میفرستاده اند در اینجا میپوشید
رودخانه کوچکی هم از پشت این عمارت میگذرد که تقریباً سه سنگ آب دارد نهار را هم اینجا خوردیم و نشستیم سه
ساعت بغروب مانده قونسولهای دول خارجه بحضور رسیدند حجت افندی قونسول [illegible]

دو سال است در تبریز بقونسول گری اقامت دارد مسیو پطروف قونسول دولت روس که او هم بیست سال است
در تبریز است دو نفر هم اجزاء قونسولگری همراه داشت آبت صاحب قونسول دولت انگلیس او نیز بیست سال است
در تبریز است مسیو برنه قونسول فرانسه که یازده سال است مقیم تبریز است همه از قدیمی قونسولها هستند و فارسی
خوب حرف میزنند همینکه اینها رفتند کشیش ارامنه بحضور آمد خطابه بزبان ارمنی عرض کرد ولی بزبان ترکی اسلامبولی
تکلم مینمود او هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی اسباب عکس حاضر کرده بود ایستاده یک عکس انداختیم کالسکه
و بازی حاضر کرده بودند سوار کالسکه شدیم از اینجا تا شهر یک فرسنگ است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
باد سردی میآمد و گرد و خاک غریبی برخواسته بود اول بقریه باسمنج که رسیدیم دیدیم توپخانه و فوج سرباز و سواره
نظام صف کشیده بودند اول توپخانه بود بعد سه فوج حاضر تبریز که فوج ششم شقاقی جمعی نصرة الدوله و فوج
امیریه بسرتیپی اعتضاد السلطنه و فوج مراغه ابو الجمعی پسر حسام الدوله باشند بعد سواره طرح قزاق افراد این افواج
جوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیابان شهر افتادیم ولیعهد و امین السلطان و
امیر نظام و سایر ملتزمین پشت سر کالسکه ما میآمدند مردم شهر از تجار و کسبه و مرد و زن متفرقه دو طرف راه ایستاده
حقیقعلی خان بیگلربیگی شهر هم سوار اسب شده جلو ما افتاده بود که اسامی تجارت عرض کند در کوچه و بازار هم ازدحام
غریبی از تماشائی بود همه جا آمدیم تا باغ شمال نصف باغ را هم با کالسکه گذشتیم دم درب باغ کلاه فرنگی که عمارت طرح
مملکت چین میماند پیاده شدیم ولیعهد و امیر نظام و غیره همه همراه بودند وارد عمارت شدیم ولیعهد دو پسر
کوچک دارد یکی ملبس بلباس سربازی و دیگری بلباس قزاقی اینجا بحضور ما رسیدند پسرهای خوبی هستند به
یک یک مدال طلا دادیم امروز در راه از صفوف قشون که گذشتیم یک طاق از دسته های تفنگ بزرگی ساخته
بودند از زیر آن عبور کردیم امشب دو حوض دیوانخانه اسباب آتشبازی چیده اند وقت آتشبازی ما را
تماشا رفتیم بالاخانه قدیم که نایب السلطنه مرحوم ساخته است ﴿روز دوشنبه پنجم رمضان﴾

[illegible]

چهار ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و امیر آخور و جمعیت زیاد
ایستاده بودند سوار شدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر ملتزمین هم در رکاب می آمدند
در میان کوچه و بازار منزل در روز جمعیت بود همینطور با این جمعیت راندیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
ولیعهد که توپخانه و نقاره خانه هم در آنجا است و از آنجا به دو عمارت نایب السلطنه مرحوم جمعیت زیاد
از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بود توی میدان پیاده شده [illegible]
باندرون ولیعهد یکسمت اندرون و عمارت نایب السلطنه را خراب کرده از نو عمارتی میسازد یک عمارت
هم تازه عضد الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که هیچ آنجا را ندیده بودم عمارت خوبیست دیوانخانه ولیعهد

انجا

آنجا بوده و حالا در این ایام حرم‌خانه ولیعهد است رفتیم آنجا توی عمارت نشستیم عمارتیست دو مرتبه و وضع خاصی
دارد بعد بیرون آمده از توی همان عمارتیکه ولیعهد میسازد عبور کرده از توی باغ گذشتیم یک نارنجستانی ولیعهد
دارد خوب نارنجستانی است گرمخانه خوبی دارد چند دانه خیار فرمودیم از آنجا چیدند از عمارت ولیعهد بیرون آمده
سوار کالسکه روبازی شده راندیم برای خانه امیرنظام که در محله سرخاب واقع است کوچه‌ها و بازارهای خیلی خوب
دیدیم کالسکه همه جا براحت میرود معابر پاکیزه تمیز دارد اغلب جاها را که خیابان نسبت طاق ضربی ساخته اند بسیار
خوب شده است درختهای عالی دیده شد بازشل دیروز جمعیت از مرد و زن جمع شده بودند از پلی که
سیلاب از زیر آن میگذرد گذشتیم ولی حالا هیچ آب نداشت از آنجا عبور کرده از در خانه ساعدالملک
که نزدیک بخانه امیرنظام است گذشتیم باغ امیرنظام متصل بمقبره سید حمزه است مقبره سید حمزه هم خراب بود
امیرنظام تعمیر نموده است و یک مناره خوبی در آنجا بنا کرده رسیدیم بخانه امیرنظام سردر خوبی ساخته است
وارد خانه شدیم باغ را دو سه سال است خریده باغچه‌های بسیار خوب و پله‌های خوب و حوضها و سنگ
اندازهای قشنگ بسیار با سلیقه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشانده باغ بسیار باصفا
یک عمارت کوچک هم دارد یک عمارت هم وسط باغ است یکسر رفتیم بعمارت وسط [illegible]الدوله را پیش
فرستاده بودیم در آنجا نهار حاضر کنند نهار آوردند خوردیم توی باغ امیرنظام هم جمعیت زیادی از صاحب
منصب و مستوفی و لشکرنویس و تجار وغیره وغیره بودند اینجا اول گل باغ است و شکوفه گل یاس شیروانی که
بزبان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه به تمامه باز شده است هوای اینجا یکماه با هوای طهران تفاوت LILAS
دارد بعد از نهار آمدیم جلو ایوان و تمام گردش اطاق خودمان توی اطاق نشستیم و ولیعهد و امیرنظام و امین
السلطان آمدند توی ایوان ایستادند اول اهالی نظام و صاحب منصبان سواره و پیاده و توپخانه را بحضور
آوردند تمام را میرزا محمود خان منشی نظام اسمشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد مستوفیها و اهل قلم را
مستشارالملک وزیر مالیه آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد لشکرنویس باشی نظام بحضور آورده
معرفی کرد بعد اهالی و شاگردان مدرسه تبریز را که بریاست احمد خان پسر ملک الشعرا است بحضور آورده
معرفی نمودند بعد بیگلربیگی کدخداهای محلات شهر را معرفی نمود خلاصه از معارف اهالی آذربایجان هر که بود
امروز بحضور آمد بعد رفتیم باطاق دیگر امین السلطان دو سه فرمان و برات آورده صحه رسانده بعد آمدیم
بیرون یک دور باغ گردش کردیم بعد سوار کالسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد براه دیگر
افتاده از بازار صاحب دیوان گذشته رسیدیم بسربازخانه سربازخانه بزرگی است از سه سمت عمارت دارد و
یکسمت دیوار است بسیار سربازخانه باشکوهیست در وسط شهر واقع است رفتیم وسط ... ایستادیم

سه توپ که در سربازخانه با توپخانه حاضر بودند ولیعهد و اعتضادالسلطنه و نصرت‌الدوله و جنرال واگنرخان و جنرا
فرمانده بودند خود ولیعهد توپچی فرمان میداد واگنرخان معلم توپخانه است خلاصه مشق شد و بعد از اتمام دفیله
کردند رفتیم بچادر یکه توی سربازخانه نزدیک بدیوار زده بودند عصرانه و چای خوردیم اسباب مشق ژیمنا
ستیک هم سمت دیوار جباخانه سربازخانه حاضر کرده بودند رفتیم آنجا سربازها بازیها و مشقهای خوب کردند
از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کالسکه شده آمدیم بباغ شمال دو نفر حکیم هم امروز
در منزل ولیعهد بحضور رسیده معرفی شدند یکی میرزا (کاستالدی). بود دیگری هم طبیب انگلیسی بود که حالا حکیم
ولیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه ولیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب هاله و دایره دیدیم خیلی
بزرگ و قشنگ مثل قوس قزح و قدری دورتر از آن یکی دایره دیگر هم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پررنگ‌تر
خیلی شبیه باثار نوری عجیبه ایست که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانسه (فنُمن پلِر بُرآل). میگویند
شب را بازیگرهای تبریزی آمده بازیهای خوب عجیب در آوردند (روز سه شنبه ششم). امروز
باید از تبریز حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است امروز
تحقیق معلوم شد که پنج فرسنگ و نیم سنگین است صبح برخواسته بیرون آمدیم ولیعهد و امیرنظام و ملتزمین رکاب
و اصناف و منصبان [illegible] در باغ [illegible] همه حاضر بودند از در باغ شمال بیرون آمده سوار اسب شدیم امروز هم تا درخانه ساعد
الملک از راهی که دیروز بخانه امیرنظام رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتهی میشود برودخانه
آجی بعد سوار کالسکه روباز شده راندیم از محله [illegible] گذشته و از محله امیره خیز عبور کرده آخر شهر رسیدیم
برودخانه آجی که آخر شهر تبریز است راه کالسکه‌اش همه جا خیابان وسیع است طرفین راه از باغ شمال
الی آجی باز مثل [illegible] جمعیت زیادی از زن و مرد ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
[illegible] خیلی پاکیزه و آباد [illegible] است در خانه‌های اعیان و بزرگان و معارف و تجار تبریز عموماً شبها هر
[illegible] دو چراغ لامپ میسوزد [illegible] عقب [illegible] بود و کوچه‌ها و محلات را معرفی میکرد ولیعهد و امیرنظام
و [illegible] همه در رکاب بودند از در باغ شمال که سوار شدیم الی رودخانه آجی که آخر شهر است درست
یک فرسنگ راه است بیرون شهر هم باز جمعیت زیاد بود از شهر که بیرون مسافتی برودخانه مانده نهر
زیادی از رودخانه بریده میبرند به پائینها زراعت میکنند که متجاوز از یکصد نهر و هر نهری بقدر یک
رودخانه است آنقدر آب که از رودخانه میگذرد همانقدر هم نهر بریده اند در حقیقت تمام آب این رود
خانه زراعت میشود در این وقت رودخانه آب زیاد گل‌آلودی داشت منبع این رودخانه از سبلان است
دم پل آجی که رسیدیم سوار اسب شده از پل گذشتیم پل را تعمیر کرده اند خیلی خوب پلی است [illegible] از پل که گذشتیم
الباده

ایستاده غلامهای ولیعهد را فرمودیم با آب زدند نزدیک پل گردابهای بد دارد رودخانه هم گل است
آب زیادی هم دارد آب تا سینهٔ سوار میرسید خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد وارد کالسکه شده
یکصد راس اسب توپخانه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذراندند بعد رانده در میدان اسبی که رفتیم یکی
از نهرهای رودخانه را گرفته قدری بطرف بالا راندیم آنجا آفتاب گردان زدند نهار افتادیم شکارگاه ولیعهد که بابا
بائی است طرف دست راست پیدا بود با دوربین دیدیم از دور کوههای سخت پیدا آمد بعد از نهار سوار کالسکه
شده راندیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم دیگر لازم نیست نوشته شود اما بعضی دهات تازه
که در این سفر دیدیم از این قرار است طرف دست راست دو ده است یکی موسوم بعجمن ده دیگری زیر کوه لبر
دو مال حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریز است اما پشت کوه واقع است پیدا نیست لیکن نزدیک است پشت عجمن
یکده دیگر هست اسمش سهرل است بعد ده خواجه مرجان است که در دامنه کوهی افتاده است کوچک است خشک است
فقط توی ده چشمه آب خوراکی دارد اما زراعت این ده از آب رودخانه تلخ کرلی مشروب میشود وقف
حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که راندیم رسیدیم بیک باغی که تازه احداث شده سفر
سفر سابق که آمدیم اینجا هیچ آبادی نبود مهدیخان قاجار فراشباشی ولیعهد چند سالی است ساخته و قناتی
برای آن جاری و احداث کرده است و مشهور بچله خانه است خوب جائی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
گرمی بود دهات زیادی هم در دست چپ دیده شد ده اول ساولان است که مال حاجی میرزا جواد آقا
مجتهد است بعد قم تپه که باز وقف بحضرت رضا علیه السلام است یک تپه بود نزدیک این ده که از دور
هم پیدا بود خاک زرد مثل سرمه داشت باغچه هم این ده را قم تپه گذاشته اند ده شهبان باز ملکی مجتهد است
ده نعمت الله ملکی بیگلربیگی است دهات دیگر هم دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
دست چپ دامنه میشود ده سعیدآباد است که نزدیک صوفیان واقع است ملک دختر عضدالدوله فرهاد
مرحوم است سرباز این دهات از فوج چهارم است ده صوفیان خیلی ده معتبری است امین سلطان که عقب
مانده بود یکساعت از شب گذشته آمده است (روز چهارشنبه هفتم) امروز باید برویم
بمرند یخچه سنگ راه است صبح برخواسته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم رسیدیم بیکده
وسیعی که طرفین دره کوه بود رودخانه هم از میان دره میگذشت همین رودخانه ایست که بصوفیان
میرود این رودخانه هم از چشمه سار با آبهای کوه مشو تشکیل میابد دوازده سیدان گذشته باینجا می آید
خلاصه راندیم کوههای طرفین جنسی خاکی است بر تپه میراندیم راه از میان همین دره بود و به تپه بالاتر میرفتیم
زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم بسر دوراهی که یک راه از شور دره میرود سفر سابق که ...

دره رفتیم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم از آن راه برویم همینطور با کالسکه از راه کالسکه
رو راندیم هرچه پیش رفتیم کوه شو کم کم نزدیک بجاده میشد و تمام دره چمن بود و گل و زراعت گل روغنی زرد
هم خیلی داشت این گل در جاهای بسیار سرد ییلاقی عمل می‌آید و در برگهای بوته گل ورقی شفاف دارد
سوار اسب شده از طرف دست راست راندیم برای دامنه کوه شو که آنجا نهار بخوریم مثل کوه شو در کمتر
جای دنیا یافت میشود تمامش پوشیده از برف است و هر کجا برف ندارد گل و سبزه و چمن است و آب
و خاکش نرم است تا سر کوه همه جا اسب براحتی میرود تا نصف کوه را زراعت دیم می‌کنند و این
زراعات همه جزو ملک سیوان است خود قریه سیوان هم توی دره در دامنه کوه واقع است ما دیگر
بسیوان نرفته راندیم بالای کوه چمن بسیار خوبی گل زرد و روغنی و زنبق و آویشن و قازیاغی و شنگ
و شبدر و سنبل و گلهای زیاد بانواع و اقسام داشت هر کجا را زراعت کرده بودند زمین خاک سرخ
بود اما بهار جاها تماماً سبز بود خیلی کوه و صحرای باصفای خوش منظری است آب کمی هم از برف می‌آمد
توی چمن در دامنه کوه که جای خیلی خوبی بود آفتاب گردان زدند نهار افتادیم این صحرا و کوه گل توتیای زیاد
دارد گل توتیا گلی است کوچک و نقش زرد است گل را که زغالش میکشند شبیه بیک قیف است و در
ته آن قیف گردیست که بچشم میکشند سوزش ملایمی میکند و چشم را شفاف و روشن مینماید باین جهت گل توتیا می
گویند گل توتیا در کوه الوند همدان خیلی هم پیدا میشد از گل زنبق هم که فرنگیها عطر آن را می‌گیرند و بزبان فرانسه
(ایریس) میگویند در نهار یادداشت پارسینه برداشت روبروی یک چشم اندازی که تمام صحرا و دره ها
و کوه‌های قراداغ پر برف و بلند از دور پیدا بود از طرف شمال هم کوه‌های اطراف همه پیدا بود کوه شو هم بالا
سر ما بود بقدری نزدیک که اگر یک حیوانی توی برفها راه میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم
انداز باصفائی بود نهار خوردیم اعتمادالسلطنه حاضر شده قدری روزنامه اروپ خواند بعد از نهار این
معدن را فرستادیم توی دره سنگ معدنی بیاورد که ملاحظه کنیم از چه معدن است خودمان سوار شده
رفتیم تا بالای کوه خیلی گردش کردیم باز همه جا سبزه و چمن بود آنچه باش که علف معطریست که در سوپ و
آش میریزند خوش مزه است زیاد داشت میخواستیم قدری بچه و گردش کرده دوباره با آفتاب گردان
برگردیم و تا عصر مانده چای و عصرانه بخوریم که در این بین ابر و رعد بارندگی شد کالسکه ها هم توی جاده
خیلی دور بود بتعجیل از کوه پائین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که در این بین رعد و برق شد
و شروع بباران کرد با تعجیل راندیم تا رسیدیم بکالسکه اما تا بکالسکه برسیم لباس ما از باران تر شد سوار کالسکه
شده راندیم تا بکاروانسرای از بناهای شاه عباس که سر راه بود رسیده لباس عوض کردیم ولیعهد را هم
در

در کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما باینجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمده
سوار کالسکه شده راندیم برای منزل باران باز بهمان طور میبارید ده یام بطرف دست راست در دامنه
کوه واقع است این کوه قطعه های سبز و خرم با صفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد بتماشای اینجا بیاید
باید اردو یام بماند و از اینجا این کوهها آمده گردش نماید کوه مشو کوه بزرگ پربرفی است باندازه البرز است و مثل
مخروطی است که فرنگیها (پیرامید) میگویند با اسب تا نزدیک به کوه بالای قله کوه هم میتوان رفت
خلاصه کوه و صحرای بسیار خوبیست خیلی میل داشتم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شوم و این کوهها را تماشا
کنم اما بواسطه باران نمیتوانستم همینطور با کالسکه راندیم صحرا هم تمام پر از علف سبزه بود تا رسیدیم بجلگه مرند حاجی
عیسی خان تفنگدار مرندی که در ده دیزج یکان می نشیند بحضور رسید در سفر دوازده سال قبل هم که سفر دوم
فرنگستان بود وقتی باینجا رسیدیم همین حاجی عیسی خان را دیدیم و در روزنامه آن سفر هم نوشتیم که چون پیر مرد شده
از تفنگداری معاف و در اینجا متوقف است حالا هم او را مثل همان سال دیدیم هیچ شکسته نشده است بعد
رسیدیم بدهی که اسمش [illegible] است جمعیت زیادی داشت از اینجا گذشتیم ده دیگر در دست راست
واقع است اسمش دیزج علیا است ملائی دارد و اسمش ملا منافق است بحضور آمد بعد رسیدیم بقصبه مرند
باغات زیاد دارد سرباز و توپچی زیادی بدولت میدهد جمعیت مرد و زن مرند از اطراف کوهپایه ها
بودند یک رودخانه هم از وسط ده میگذرد از قصبه گذشته اردو را اینطرف قصبه زده اند دار و سراپرده
شده بود از نزدیک مرند دیده شد اسمش لشکر آباد است در فوج چهارم و فوج دوم نصرت و غیره سرباز و
توپچی خیلی از این ده دارد از همین ده کشکی یک صاحبمنصب رشیدی بیرون آمد اسمش سعید سلطان بود یک
ده دیگر هم دیده شد که اسمش قرچه بار است مجتهدی هم از مرند بیرون آمده بحضور رسید که اسمش آقا حامد است
عرض میکرد تازه از کربلا آمده است صاحبمنصبان معتبری که از مال فوج دوم نصرت و غیره در مرند دیده شد
حاجی احمد خان یاور اول و عبدالله بیک یاور فوج چهارم محمد بیک یاور سعید سلطان از صاحبمنصبان
توپخانه حسین خان ولد علیرضا خان معلم قدیم محمد حسین بیک یاور نعمت الله بیک صاحبمنصب توپخانه را
که سفر سابق فرنگستان در اینجا دیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد
مجتهد در مرند هم خیلی ملک دارد (روز پنجشنبه هشتم) امروز باید برویم به کلین قیا عرض
کردند اینجا هم ملک حاجی میرزا جواد مجتهد است راه امروز هم قدری پر سنگ بود صبح سوار اسب شده
قدری از راه سواره با ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام فرمایش کنان رفتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم تا
رسیدیم بجائیکه جلگه کوچک میشود اینجا یک رودخانه جاری است که از طرف ... میآید ...

ایران

بالای این رودخانه واقع است اما از اینجا پیدا نیست از اینجا هم گذشته داخل دره و ماهور شدیم از دره و ماهور
گذشته دهی در دست راست بود عرض کردند بهمنس قراینه متعلق بولیعهد است وقت نهار شده بود سوار
اسب شده رفتیم توی یکقطعه از املاک آن ده نهار افتادیم آقا خود ده را دیده نشد نهار خوردیم اعتمادالسلطنه
حاضر بود روزنامه اروپ خواند بعد از نهار ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و نصرة الدوله بحضور آمدند
بعضی فرمایشات کردیم قدری باران هم بارید از اینجا قدری از ده زنوز پیدا بود زنوز یک آبادی معتبری است
دو سه دسته سرباز و توپچی دارد باغات بسیار دارد از اینجا تا آنجا یکفرسنگی مسافت داشت با دوربین
تماشا کردم در دامنه کوهی بقدر البرز واقع است ولی وسیع اطرافش را همه دیم کاری کرده اند چشمه‌ها
زیاد دارد و باین صفا و خوبی می‌شود مثل یکقطعه از بهشت است خلاصه سوار کالسکه شده راندیم گاهی سرازیر
وگاهی سربالا اما راه کالسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم بقزل جیکا گلین قیا نصرالله خان صدر کتلو و
پسرش که در جلو می‌نشینند اینجا آمده بحضور رسیدند قدری دیگر که راندیم سوارهائی از دور دیدیم معلوم شد
تیمور پاشا خان و بهلول پاشا خان ماکوئی هستند با حسینقلی خان پسر آقا پاشا خان و مصطفی خان پسر بهلول پاشا
خان و نصرالله خان پسر حبیب الله خان و پنجاه شصت نفر سوار از ماکو باستقبال آمده اند میر نظام هم به صف
وارسیده ایستاده بود ما هم از کالسکه سوار اسب شده با امین السلطان رفتیم از جلو صف سوارها عبور کردیم سوارهای
خوبی بودند از کرد حیدرانلو و کرد عرب سالو و کرد جلالی از جلو اینها که گذشتیم دوباره سوار کالسکه شده راندیم تا منزل طول
کشید تا بمنزل رسیدیم دو ده در دست راست دیده شد یکی در بالای کوه واقع بود اسمش جرزه [illegible] دیگری
پایین تر اسمش ورباد [illegible] ده گلین قیا هم طرف دست چپ واقع بود ده بسیار بزرگی است وجه تسمیه
گلین قیا باین اسم این است که در زیر سنگ‌های بزرگ واقع شده است یک میش که عبارت از
[illegible] باشد از زنوز آورده بودند میش غریبی بود هیچ شباهت به میشهای طهران ندارد هوای امروز گرم بود
امروز [illegible] شد و باران بارید اما برق نداشت در سفر دوازده سال قبل هم که باینجا آمدیم میبارید الحال هم میبارد
[illegible] معتبر خوبی هم که در مرند دیدیم یکی باجی و دیگری لیوار بود میرزا احمد خان مشخص [illegible] و حاجب الدوله
امروز رفتند بکنار ارس که جای سراپرده ما را معین کنند تا الان که وقت خواب است باز باران
[illegible] میبارد ﴿ روز جمعه هفتم ﴾ امروز باید برویم بکنار ارس چهار فرسنگ راه بود صبح
که برخاستیم هوا صاف و آفتاب و از باران دیشب خیلی با صفا شده بود بیرون آمده سوار کالسکه شده
راندیم تمام صحرا را زراعت کرده اند علف زراعت بقدر یک وجب هم از زمین بالا آمده و همه جا سبز و خرم است
راندیم تا رسیدیم باول دره دره خیلی تنگی است اگرچه راه کالسکه همه جا ساخته شده بود لیکن از اول دره

جمعه هفتم

سوار اسب شدیم طرفین دره کوههای سخت بلند دارد کوه طرف دست راست اسمش کچل است یعنی برف
کوه که بدره نگاه میکند بختان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبیست کچل اسم یک چشمه ایست
درین کوه که نادرشاه افشار در سر این چشمه منزل کرده است کوه دست چپ اسمش دوان است در این راه
گاهی سوار اسب میشدیم گاهی بکالسکه می‌نشستیم اما همه جا کالسکه میرود اسیابهائیکه در سفر سابق دیده
بودیم باز در طرفین دره دیدیم چند تائی هم زیاد شده بود راندیم تا کم کم از دره وارد جلگه گرگر شدیم حاجی بیک
بحضور آمد یک کبک زرزری زده بود عرض میکرد این کوه تکه بز دارد و کبک دری هم یافت میشود ولی
کبکهای اینجا دخلی بکبکهای عراق ندارد و بزرگتر و درشت تر است خلاصه بجلگه که رسیدیم سوار اسب شده
راندیم بطرف دست راست یک تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام دهات و رود ارس و خاک
روس وغیره بود رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم جلو ما ده گرگر و لیوارجان
که هر دو متصل بیکدیگرند واقع بود و خیلی دهات معتبر خوبیست بالای سر لیوارجان یک کوه بسیار بلند
برف داری است همه جای کوه زمان و زراعت دیم میکنند کوه مالیده بسیار خوبیست اگر آدم
وقت داشته باشد برای گردش جائی از اینجا بهتر نمی‌شود زیر این کوه یک ده معتبری است اسمش [illegible]
یک ده دیگر هم هست اسمش ازبی است همه این دهات خیلی آباد و معتبر است هر یک بقدر چهارصد پانصد
خانوار جمعیت دارد اینجا که بنهار افتادیم از این طرف ارس که خاک روس است پشت گرگر و لیوارجان
کوه بزرگ برف دار بلندی پیدا بود اسم کوه قاپان است کوهش بارتفاع البرز نیست اما خیلی بزرگ است
زیر کوه قاپان سواد یک آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت اسمش اردوباد است بدوربین
درست تماشا کردیم اردوباد خیلی جای خوب قشنگی است آنطرف کوه قاپان محال قراباغ است خلاصه بعد
نهار از کوه سرازیر شده بکالسکه نشسته راندیم میرزا محمود خان وزیر مختار ما که در پطرزبورغ است بتوسط
امین السلطان اینجا بحضور رسید بعد راه خیلی راندیم رفتیم بده شجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنگی
مخروطی قشنگی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنگ آورد سنگهای [illegible]
و مهره خوب دارد کوه سنگی کوچکی است شبیه بکوه دماوند یعنی کوه مخروطی (پیرامید) است نه اینکه بارتفاع
دماوند باشد دماوند نه هزار متر ارتفاع دارد و ارتفاع این کوه تخمیناً پانصد متر است خلاصه وارد منزل
شدیم میرزا محمد خان و حاجب الدوله چادر و سراپرده ما را نزدیک برود ارس زده اند پیاده شده ساعتی
کنار رودخانه ایستادیم آب تند زیادی میآید خیلی باصفا بود مهماندار ما از طرف دولت روس میرال یوسف
وغیره وغیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد باینجا آمده اند شلکونوف مترجم سفارت روس [illegible] بود

بنا آمده است همه نشسته‌اند میرزا امین السلطان طرف خاک ایران در کنار ارس بناهای خوب با شکوه
انبار آذوقه و پست خانه وغیره تازه ساخته شده است (روز شنبه دهم رمضان) الحمدلله
این قدر سیم است که امر تلگراف [illegible] امروز که دهم رمضان است از ارس گذشته داخل روس میشویم صبح از
خواب برخاستیم هوا آفتاب و بسیار گرم بود نهار را منزل خوردیم بعد از نهار رفتیم به چادر پله کنار ارس
رود زده بودند ولیعهد را خواستیم آمد بعضی فرمایشات باو فرمودیم بعد از چادر پله پهلوی آب بود آمدیم بچادری
[illegible] میرزا اپویوف که از طرف دولت روس آمده بود با شکونوف صاحب منصب سفارت روس
که همراهان آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادر پله کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
حرکت و رفتن ما بآن طرف آب شد از سراپرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و توپخانه
و [illegible] دو طرف راه ایستاده بودند تیمور پاشا خان ماکوئی و بهلول
پاشا خان و میرزا [illegible] مستشار الملک نیز بحضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا برگردند از قبیل
[illegible] چی باشی و سایر [illegible] و ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کالسکه خانه و میرزا
[illegible] امین لشکر و صارم الملک [illegible] و غیره همه لب آب ایستاده بودند مرخص
شدند بعد ما سوار قایق شدیم و [illegible] امین السلطان و [illegible] و امین السلطنه و مجدالدوله و [illegible] الدوله
و اعتماد السلطنه [illegible] ولیعهد هم با ما در قایق بودند [illegible] پست خانه خاک
ایران و از آنجا [illegible] درخت [illegible] قایق ما را هم از [illegible] درخت [illegible] کرده بودند درست
[illegible] آن طرف [illegible] شده سوار [illegible] شدیم که با هم برده میشود [illegible] بحمدالله
بسلامت [illegible] وارد خاک روس شدیم جمعیت زیادی [illegible] برای تماشا آمده
ایستاده بودند جمعی هم از [illegible] سواره قزاق روس [illegible] ایستاده [illegible]
بودند میرزا اپویوف هم با [illegible] صاحب منصبان [illegible] که در تبعیت او از روس آمده‌اند و [illegible] صاحب منصبان
[illegible] آمده بودند امیرال صاحب منصب [illegible] جلو [illegible] قزاق و غیره
گذشته با همه احوالپرسی کردیم بعد [illegible] داخل [illegible] شدیم [illegible] امیرال [illegible] فرمایش
کرده بعد او و همراهانش [illegible] شده رفتند ولیعهد و [illegible] و غیره هم که با ما باین طرف آمده بودند مرخص
شده رفتند آن وقت یکساعت و ربع بغروب مانده بود رفتیم توی ایوان جلو عمارت که بارد و
[illegible] میل [illegible] در بین [illegible] اردو و بناها و عمارات تلگرافخانه و پست خانه و گمرک خانه ایران [illegible]
که بنای [illegible] بودیم بعد باد سخت [illegible] از طرف شمال غربی که سمت [illegible] باشد برخاست

امروز

امروز از صبح تا حال هوا در کمال خوبی بود حالا بواسطه این باد منقلب شد گرد و غبار زیادی برخاست بطوریکه از سه ده قدمی چشم چشم را نمیدید بچیرها و چادرهای اردوی آنطرف را انداخت نیم ساعتی طول کشید بعد چند قطره باران بارید هوا صاف و آرام شد قبل از باد و طوفان از آسمان طرف خوی برق و رعدی هم دیده و شنیده شد ولی صدای رعد از مسافت بعیدی بود. (ذکر پیشخدمتها و اشخاصیکه در این سفر ملتزم رکاب ما هستند از این قرارند) (میرزا علی اصغرخان امین السلطان) (میرزا علیخان امین الدوله) (غلامعلیخان عزیز السلطان) (مجدالدوله علی نقی خان) (مجدالدوله مهدیقلیخان) (محمدحسنخان اعتمادالسلطنه) (محمدعلیخان امین السلطنه) (جهانگیرخان وزیر صنایع) (غلامحسینخان صدیق السلطنه) (غلامحسین خان امین خلوت) (ابوالقاسمخان ناصرالملک) (دکتر طولوزان حکیم باشی) (میرزا محمدخان پیشخدمت) (ابوالحسن خان پیشخدمت) (میرزا عبدالله خان بیضا) (احمدخان) (محمدخان ادیب الممالک) (اکبرخان) (حسن خان) (غلامعلیخان امین همایون) (مهدیخان اجودان مخصوص) (مسیو [illegible] دندانساز) (مرتضی خان) (میرزا ابوالقاسم) (کلبعلی خان) (میرزا سید محمدخان) (میرزا نظام مهندس الممالک) (فخرالاطبا) (حاجی علی اکبر فراش خلوت) (شاپور میرزای پیشخدمت) (آقا بشارت فراش خلوت) (حسین فراش خلوت) (اسحق آقای پیشخدمت) (عزیزخان فراش خلوت) (حاجی حیدر [illegible] تراش) (میرزا حسین رخت دار) (روز یکشنبه یازدهم) صبح برخاسته آمدیم توی ایوان قدری ایستاده دو سه [illegible] این طرف خاک ایران وارد [illegible] رفته و بعضی در کار حرکت بودند بعد امیر آخور آمده عرض کرد کالسکه حاضر است رفتیم سوار کالسکه شدیم کالسکه های مرتب منظمی از [illegible] آورده بود کالسکه اول مخصوص سواری ما بود بعد کالسکه ای که باید توی آن میرزا محمدخان پیشخدمت و امین همایون و مرتضی خان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم بنشینند پشت سر آن کالسکه [illegible] است بعد امین السلطان و بعد عزیز السلطان و بعد همین طور بترتیب نشسته بودند خلاصه راندیم آبادی [illegible] است که در طرف دست چپ واقع است دیگر هیچ آبادی ندارد و همینطور دره و ماهور و تپه خشک است تا برسد بجلگه نخجوان جلگه نخجوان آبادی زیادی دارد خود شهر نخجوان هم [illegible] و ابنیه کهنه خراب از مسجد و بناهای معتبر دیگر دارد رسیدیم بشهر در خانه حاکم نخجوان نهار خوردیم هوا خیلی گرم بود اهالی نخجوان مخلوط از مسلمان و ارمنی و روس میباشند بعد از نهار سوار شده راندیم از نخجوان که گذشتیم دیگر کلی آبادی تمام شد و همه جا صحراهای خشک و کوههای سخت بی سبزه بود قدری که راندیم رسیدیم بچاپارخانه قزاق بهرجا چاپارخانه که میرسیم پیاده شده میرویم توی اطاق کوچکی آنجا می نشینیم تا اسبها را عوض میکنند دوباره براه می افتیم اینجا هم رفتیم توی اطاق نشستیم [illegible] زیاد

از هر طرف جمع شده بودند آخوندی هم با شاگردان و اطفال زیادی از ایرانی و ارمنی که در مدرسه شاه یحیی میخوانند
جلو آمده و تهنیت منظوم خوبی بزبان ترکی برای ورود ما ساخته و میخواندند از شاه یحیی تا اینجا دو فرسنگ راه است
شاه یحیی هم محل عبور و مرور مردم و قوافل از ایران بروس و از روس بایران است و جای معتبریست مردم کشتی
و قایق دارند و نیم رسیده اند از شاه یحیی بجوی داروئی و احد دمراوده میشود رحیم قلی خان پسر تیمور پاشا
خان هم که جوان خوب خوشرو یست در اینجا که چاپارخانه قراق است آمده بحضور رسید پیش از رسیدن
بقراق اول بده حکت رسیدیم از آنجا گذشته بقراق رسیدیم از آنجا که حرکت شد اول در چاپارخانه النجان
اسب عوض شد و از آنجا گذشته به نخجوان رسیدیم پیش از رسیدن به نخجوان بیک رودخانه تلخی برخوردیم
که آب گل آلود زیادی داشت با کالسکه از آب گذشتیم از نخجوان که حرکت کردیم اول در چاپارخانه نوک
دوزی اسب عوض شد از نوک دوزی بقراق رفتیم و از قراق که سوار شدیم محال شرور در طرف دست
چپ راه واقع بود که تمام آن محال ده روی ده و باغ روی باغ است رودخانه بسیار عظیمی است موسوم به
آرپا چای که محال شرور را مشروب میکند محال شرور مشتمل بر پنجاه و دو قریه است که همه از همین رودخانه آب
میخورد منزل امشب ما باش نراشین است از دور پیدا بود اما از این رودخانه نمیتوان گذشت اگر عبور از
رودخانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی زود بمنزل میرسیدیم لیکن حالا باید دور بزنیم و از پل آهنی که روی
این رودخانه بسته اند بگذریم و آن وقت سرازیر شده برگردیم بیائیم بباش نراشین با این جهة راه دور بود
یکساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانه اسمعیل بیک پسر خلیل بیک که از اهالی شرور است
منزل کردیم خود اسمعیل بیک هم جلو آمد عمارت خوبی دارد امشب بعد از شام چراغان و آتشبازی
کرده بودند رفتیم در بالاخانه ایستاده تماشا کردیم (اشخاصی که از صاحبمنصبان روس وغیره امروز
در جلو بحضور آمدند از این قرارند رئیس امیرال جنرال اجودان یوتوف مهماندار دو دیس ملتزمین)
کنت کلیو سرهنگ و اجودان اعلیحضرت امپراطوری ، جنرال شاد فوزماموود پرنس دندوکف
کرساکف جنرال لوتنان شالیکوف حاکم ایالت ایروان ، اکنادوکف سرهنگ حکمران نخجوان
قراق آدمان مرتبه اول ، بوداشکوف سلطان اجودان [illegible] حکمران ایروان) فن ذوتن
سرهنگ و مهندس باشی ایالت ایروان غیر از اینها هم از صاحبمنصبان روس زیاد بودند علمای
ایروان با دسته که بحضور آمدند اسامی آنها از این قرار است ملا [illegible] معتمد واعظ ، حاجی میرهاشم آقا النقیب
آقا میر یحیی مدرس) (آقا میر یوسف) (آقا میر صادق از نجبا و معارف آنجا هم بودند (روز دو
شنبه دوازدهم) امروز باید برویم بایروان صبح برخواسته یکساعت و نیم از دسته گذشته برای

داری

سواری بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم سه فرسنگی که رفتیم رسیدیم بچاپارخانه صدرک پیاده شده
رفتیم توی اطاق کوچکی نشستیم اسبها عوض کردند سوار شده راندیم تا رسیدیم بدولو پیاده شده در اینجا
نهار خوردیم دولو در مقابل کوه آقری واقع است کوه آقری کوه باعظمتی است دور تا دورش همه
جلگه و زمین مسطح است از وسط صحرا بقدرت کامله خداوندی دو کوه بلند برآمده سر بآسمان کشیده است
یکی بزرگ و دیگری کوچک که یکی معروف بآقری بزرگست و دیگری آقری کوچک آقری بزرگ خیلی مرتفع است
آقری کوچک اگرچه چندان مرتفع نیست اما خیلی معقول و خوش ترکیب و مخروطی شکل و تمامش پوشیده از برف است
این دو کوه آنطرف ارس واقع است وسط دو کوه دره ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند بهم مانند
از دو طرف دره بالا رفته و هر دو پوشیده از برف است حدود ایران و روس و عثمانی هر سه منتهی باین کوه آقری
میشود کوه دماوند معروف ایران که در ده فرسنگی طهران واقع است خیلی شبیه بآقری بزرگست اما عجب
این است که این دو کوه آقری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است دهی است موسوم
باخورکن که در دامنه آقری بزرگ واقع و متعلق بدولت روس است بیست و پنج خانوار جمعیت دارد یک چشمه
آبیست در دامنه آقری کوچک معروف بسردار بلاغی که محل ییلاق طایفه اکراد جلالی است که رعیت ایران هستند
خلاصه از دولو که نهار خورده و گذشتیم یک رودخانه گل آلود بزرگی برخوردیم که اسمش ودی چای است یک محال
خیلی بزرگی را این رودخانه ودی چای آب میدهد که اسم محال مزبور ودی باسار است یعنی ودی باسار این آب است
که رودخانه ودی این محال را آب میدهد این رودخانه از طرف کوههای دست راست که معروف بآرپچه است
میآید این کوهها برف زیادی دارد بطوریکه حالا داخل ثور است برفش هیچ کسر نکرده و مثل این است که تازه برف باریده
باشد بعد از ده نوواکه گذشتیم که ده بسیار بزرگی است و سکنه اش ارمنی است بعد ببلوک قمرلو رسیدیم اغلب
این دهات سکنه مسلمان و ارمنی زیاد داشت اما ارمنیش زیادتر است بعد از محال کرین باسار گذشتیم کرین
اسم رودخانه ایست که این محال را مشروب میکند و بکرین باسار مشهور است از کرین باسار بآق حمزه لی
رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند ولی عوض نشد و راندیم برای ایروان از قراق الی ایروان تمام
راه ده و آبادی پیوسته بهم بود که زمین خالی نداشت بقدر شانزده فرسنگ راه همه ده و قریه بود تمام این
آبادیها بواسطه رودخانه های زیادی است که بزمین می نشینند و اسباب آبادی این صفحات شده است
یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بشهر ایروان جمعیت زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند بیناد
خان ایروانی که از معتبرین ایروان است سواد ایروان را باستقبال آورده بود دفتری باو [illegible]
اسامی بعضی کوهها و دهات را عرض میکرد وارد شهر شدیم شهر ایروان توی دره واقع [illegible]

دیدم که اوایلش جیا بشه از بلوکانیک دیروز عبور کردیم گل سنجد زیادی دیده شد که بوی آن کالسکه و فضا را
معطر کرده بود میانه دولو و قدلو ایلات کرد رعیت روس نشسته اند که اسم اینها بردکانلو است و دو زن
کندی و عزیزانلو و غورغو و بورالان می شنیدند از پیش آنها رسیدیم که چند خانوار بید عرض کرد ما بالنسبه
خانواریم این محال و نقاط که اسم بردیم محل ییلاق آنهاست اما ییلاقشان اگریجه است که واقع در کنار رودخانه
قراسو است و این رودخانه از بالای سرا جلو داخل ارس میشود رؤسای اینها یکی فتحی آقا و دیگری پسر فتحی
آقا که جوان خوبی بود در محله ارمنیها خانهها و بناهای خوب بوضع و طرح اروپ ساخته اند همه جهت شهر ایروان
هیجده هزار جمعیت دارد طاق نصرت بسیار خوبی ساخته اسم ما را نوشته بودند اهالی ایروان از روسها و
همشیره های نظامی و صاحبمنصبهای سلمان و ایرانی و روسی هرچه در ایروان بودند حاضر شده بودند بعد
پانصد چهارصد نفر هم از سربازهای ارمنی که تازه از ارامنه سرباز گرفته اند و صاحب منصبان آنها روسی هستند
صف کشیده بودند بعد هم طاق نصرت که رسیدیم پیاده شدم مهماندار و امین سلطان و سایر ملتزمین
هم رسیدند آمدیم دم در اطاق ایستاده تمام صاحبمنصبها و عموم مردم اینها لطف کردیم و سربازها تماما
از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبیست این همان عمارتیست که در سفر
سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد از
شام باز مهماندار و سایر صاحبمنصبان بحضور آمدند آتشبازی و چراغان حاضر کرده بودند رفتیم بیرون عمارت
روی پله که تمام صاحبمنصبان وغیره ایستاده بودند تماشای آتشبازی را کردیم جمعیت زیادی از مرد و
زنهای فرنگی و ارمنی وغیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا خیلی بکار رفته است حتی پرده های اطاق
هم قالی است در حوالی این دهاتیکه در این دو روزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که قره مال بسیار
در اینجا میچریدند بعضی شترهای سفید قشنگ هم در مراتع دیده شد خالصه یکی از جنرالهای معتبر اینجا که اسمش
کشمشف است جزء مشقلین بود بعد از ورود ما بایروان هوا ابر و رعد و برق زیادی شد و باران
خوبی بارید مدتی بود که در ایروان باران نیامده و دیر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند
روز سه شنبه سیزدهم امروز باید برویم به دلیجان مسافت راه چهارده فرسنگ ارامنیست
صبح که برخواستیم ساعتی بعد کشیش اوچ کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کشیشهای دیگر که آنها هم معتبر بودند
آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در آنجاست ایستاده منهم از اطاق دیگر باینجا رفته
آنها را همینطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کشیش معتبریست این سوال آن کشیشی است که در
سفر اول هم فرنگ اینجا آمده بود و کشیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملتزمین هم بهمان ترتیب

معمول در کالسکه‌ها نشسته رانده‌ایم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته‌ایم در این سفر اگر خبر تازه به بینیم
می‌نویسیم شهر ایروان را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده خانه‌های معتبر عالی و مساجد
و مدارس متعدد خوب ساخته‌اند که همینطور که بسرعت از توی کوچه‌ها می‌گذشتیم دیدیم همه جا از توی شهر سر بالا
رانده تا رسیدیم به بلندی که شهر ایروان در کمال خوبی پیدا بود کوههای آقری را هم باز از اینجا دیدیم هوای
شهر ایروان با طهران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بچاپارخانه
اول که اسمش ایلیار است اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشاخان و اقوامش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در جلو
اسب میتاختند از اینجا مرخص شده رفتند به ماکو خود تیمور پاشاخان هم از ارس تا چاپارخانه قزاق همه جا پشت
سر ما اسب میدواند در قزاق وا ماند بکالسکه نشست اما پسر و اقوامش تا اینجا اسب میتاختند پسر تیمور
پاشاخان دختر پناه خان ایروانی را میخواهد بگیرد تیمور پاشاخان مرخصی گرفت که تا تفلیس آمده چون تکسر مزاجی
دارد به اطبای تفلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کالسکه شده راندیم این راه چون در ییلاق واقع است
و برف و باران و گل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این
راه شوسه است بعضی جاها هم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه
کالسکه گاهی تند و گاهی کند میرفت تا رسیدیم بچاپارخانه سوخونوتا قا اینجا هم بر حسب معمول اسب عوض
کرده و سوار شده راندیم تا رسیدیم به نریا تا آختا اینجا نهار خوردیم اینجا با آنکه اسب عوض میشود و نهار میخوریم همه
ربات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد و تمام رعیت این ربات هم ارمنی
مگر این ده آختا که از روس رعیت مخصوص آورده نشانده‌اند و اهلش روسی هستند بعد از نهار باز بترتیب
طرز معمول سوار شده راندیم در یلنفکا که قریه‌ایست در کنار دریاچه گوکچه اسب عوض کردیم و سوار شده
راندیم یک اسب هم در چاپارخانه سمه‌نفکا عوض کرده راندیم برای دلیجان از سمه‌نفکا یکساعت بغروب
مانده بود که سوار شدیم و سه ساعت از شب گذشته رسیدیم بدلیجان که منزل امشب است از نهارگاه که سوار شدیم
ابر تیره شد و باران زیادی بارید گاهی ساکن و گاهی تند میشد اما تا ورود بمنزل باران داشتیم راه امروز را تمام
سر بالا آمدیم از چاپارخانه اول که ایلیار بود هوا خیلی ییلاق و سرد شد و در اطراف جاده همه جا کوههای بزرگ
و کوچک داشت که تماما پوشیده از برف بود بخصوص سمت دست چپ که تپه‌هائی که قدری بر آمده از زمین بود
برف زیاد داشت و قطعه‌های بزرگ برف دیده میشد تپه‌های بزرگ و کوچک بسیار توی صحرا بود اغلبی سر
تپه‌ها سنگلاخ بود اما دور و دامنه آنها هیچ سنگ نداشت و سبز بود تمام این صحراها سبز و خرم بود و اغلب
جاها گلهای لسترن قرمز وحشی که در کوههای ایران پیدا میشود داشت اما تازه برگ کرده [illegible]

عجب و غریب زیاد دیدم که در هیچ جا ندیده بودم خیلی صحرای خوب باصفائیست در استاسیونها دخترهای روسی
گلها را دسته کرده برسم تعارف و تهنیت بروی ما میریختند گلهای بسیار خوبی داشت از جمله گل زردی دیدم
که عطر ملایم بسیار خوشی داشت و این جنس گل از هیچ جای دیگر ندیده بودم از پل تفنکا که گذشتیم کشیش
درهبان آنجا که در جزیره وسط این دریاچه معبدی برای خود ساخته است بحضور رسید این جزیره کوهیست
سبز و خرم نزدیک بساحل که تا ساحل پانصد ذرع مسافت دارد دور این جزیره هم هزار ذرع میشود درخت
بید زیادی درین جزیره است که هنوز برگ نکرده بود کشیش ترکی میدانست گفت همیشه در این دیر هستم
و با قایق آمد و شد میکنیم چند نفر تبعه و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گوارا است ماهی قزل آلا هم
دارد دریاچه بسیار باصفائی است هوای خوشی دارد اطراف دریاچه کوههای بزرگ دارد که تمام پر از برف
و هرجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کوهها انواع و اقسام گلهای خوب دارد به
خصوص گل زرد هوایش خیلی سرد مثل توچال البرز طهران است از چاپارخانه آخری تا دلیجان همه جا راه سرازیر
و هموار است خیلی هم تند میآمدیم راه این سرازیری را از روی هندسه پیچ و خم ساخته اند که بآسانی کالسکه پائین
میآید اول سرازیری درختها هیچ برگ نکرده بود کم کم پائین آمدیم هوا تفاوت کرد و درختها را دیدیم برگ کرده
بود شکوفه آلوچه و گلابی هم زیاد دیدم از اول این دره الی دلیجان هم که آمدیم تمام کوهها سبز و خرم بود و
دارای انواع گلهای رنگارنگ از زرد و آبی وغیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مازندران داشت هوا هم
مترشح و خیلی باصفا بود دلیجان توی جنگل آخر این دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است سفر سابق
که آمدیم تمام این دره را مه گرفته بود و هیچ جا را ندیدیم برخلاف این دفعه همه جا بی مه و پیدا بود و خوب دیدیم
منزل ما در دلیجان خانه اسد بیک یادکارف رئیس فوج دلیجان است که او از مسلمانهای تفلیس است
و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطاقهای کوچک ظریف خوبی داشت بکارفه
کاینه حرم و منیت و مدتها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
بطهران آمده بود بحضور ما رسید خیلی پیر شده از جانب و با نفرهای قفقاز (پرنس دندو کف
کرساکف) آمده است با اینهمه پیری بهمان حالت است که در دوازده سال پیش او را دیده بودم هیچ
تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیادی باستقبال آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است

ریونیان رئیس مهندسین (اسد بیک یادکارف رئیس فوج دلیجان) (طرافیموف
پودپوروچیک کوژوفسکی) (پوروچیک طولایف) (مداتوف) (دامبینلکوف
پودپوروچیک شیودوروف) (کیرکین)، بوریکاچی مبیت زنجیر صاحب منصب کوچک و

دوم ک

بزرگ بود و پنج بغروب بعد از شام زن یکی از صاحب‌منصبان روس آمده قدری پیانو زد اسم حاکم گنجه
کنیاز ناکاشیدزه (کنیاز ناکاشیدزی) ده دلیجان خیلی باصفاست مثل دهات مازندران میان جنگل واقع است رودخانه
هم از پهلوی آن میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد ** روز چهارشنبه چهاردهم **
صبح یک ساعت و نیم بدسته مانده برخواستیم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید بتفلیس رویم تا آقستفا
باید با کالسکه چاپاری رفت و از آنجا بتفلیس با راه آهن میرویم دیگروف عرض میکرد امین الدوله و صدیق
السلطنه و سایرین که از راه رشت آمده بودند وارد تفلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کالسکه‌ها
حاضر شد و بهمان ترتیب سوار شده راندیم از اینجا الی تفلیس و آقستفا همه جا راه سرازیر است قریه دلیجان
ده و ییلاق بسیار خوبیست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که آهن نیست تمام سبزه و گلستان است
که آدم میتواند روی این بامها در کمال خوبی گردش و تفرج کند عمارات و دهات و آبادیهای دلیجان تک
تک واقع و توی دره‌ها بنا شده است بازار و مخزن تجارتی دارد خیلی آباد شده بهیچ نسبتی بحالت دوازده
سال قبل که دیده بودیم ندارد رودخانه که از دلیجان میگذرد اسمش آقستفاست راه همه جا از کنار رود
خانه است رودخانه در دست راست جاده واقع بود و آخر رودخانه خیلی شبیه برودخانه چالوس است
که از پنجه رستاق محال مازندران میگذرد و بدریا میریزد کوههای بلند در طرفین راه و رودخانه واقع است
رودخانه همه جا با ما همراه بود قدری که راندیم رسیدیم به ترسه جای اینجا اسب عوض کرده راندیم تا رسیدیم
به (اوزون طالا) عمارتی نداشت آلاچیق زده نهار ایرانی حاضر کرده بودند زیاد خان گنجه داماد هم
میرزای مرحوم اینجا حاضر بود نهار را هم او حاضر کرده بود اگر چه اینجا با رطوبت است و گلهای زیاد دارد و
جنگل است ولی هوایش گرم است رودخانه از مسافت زیادی باینجا مانده طرف دست چپ افتاد
از اوزون طالا الی آقستفا قزاق می‌نشینند قزاقش هم مسلمان است دوازده هزار خانوار هستند
این قزاقها تماماً کلاه پاپاق و لباس قفقازی میپوشند تیمور پاشا خان همه جا در رکاب است خلاصه
بعد از نهار بهمان ترتیب باز سوار شده راندیم بشهر قزاق این شهر را سفر سابق که آمدیم ندیده بودیم تازه
بنا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو میسازند نایب الحکومه گنجه (کینس)
هم اینجا می‌نشیند قزاق خانه و قراولخانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از اینجا گذشته راندیم تا رسیدیم به
آقستفا که دهی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پیاده شدیم سرباز و موزیکانچی و جمعیت زیادی
ایستاده بودند از جلو قشون گذشتیم (پرنس شروانشیدزه) حاکم شهر تفلیس جلو آمده بود دلخوشی [illegible]
سیمنس برتیت ورود ما کرد امین الدوله و مخبرالدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع [illegible]

چهارشنبه

از لی تفلیس آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند رفتیم توی واگن در اینجا با امین الدوله وغیره قدری فرمایش
شد این ترنهای بهم بسته باندازه یک شهریست خیلی وسیع وطولانیست جمعیت زیادی جا میگرفت
این ترن هم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهایش خیلی بزرگتر و پاکیزه تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیادی از ایرانی و فرنگی وغیره دو طرف واگن ما ایستاده بودند بقدر یک ربع ساعت معطل شدیم تا ترن راه
افتاد دو سه ساعت طول کشید تا به تفلیس رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار با صفا و از دور کوههای خیلی قشنگ
پیدا بود گوسفند زیادی که بقدر ده هزار بنظر آمد میچریدند گوسفندهای بچه و حالا مثل گوسفندهای فرنگ همه سفید
و بی دنبه است قدری که از آنجا گذشتیم بپل رودخانه کر رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بزرگی
آن بسته بودند آب این رودخانه در جواد داخل رودخانه ارس شده بدریای خزر میرود خلاصه راندیم
رسیدیم بیک جائی که راه آهن بکوه زنجیر چون نمیتوان خراب کرد ما چه راه را از بغل کوه که یکسمت
کوه و یکسمت دیگر همین رودخانه کر است ساخته اند از آنجا هم گذشتیم شهر تفلیس همان است که مکرر نوشته‌ام
در گودی واقع شده است و این رودخانه کر هم از وسط شهر تفلیس میگذرد نزدیک تفلیس باز راه بکوه [illegible]
آنجا هم یک کوهی را شکافته و بسطح زمین رسانده خیلی زحمت و خارج گزاف از این راه را ساخته اند رسیدیم کار
بشهر ترن ایستاد همانجا عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پرنس دندوکف کرساکف) بیاید توی
کالسکه راه آهن آنوقت باهم برویم تا ایستادیم فرمانفرما آمد توی ترن دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما مردیست بلند قامت ریش سیاه و سفیدی دارد و دسته ریش امپراطوری شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبیست باهم آمدیم پائین دم کار جمعیت زیادی بود ابتدا یک فوج سالدات
ایستاده بودند از جلو صف سرباز گذشته احوالپرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسربازها رسانید
آنها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آمدیم درب اطاق کار بیگلربیگی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام جمع بودند و برسم معمول نان و نمک بحضور آوردند بعد بلافاصله از اطاق کار بیرون آمده با جانشین
توی کالسکه نشسته راندیم امین السلطان و سایرین هم از عقب ما آمدند سه فوج سرباز سالدات طرفین
کوچه صف کشیده بودند دیگر شاگردهای معلم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما بسمت بهمه بلند
احوالپرسی و اظهار تفقد میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل کر گذشته رسیدیم بعمارت
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و صدا بهورا بلند میکردند درب عمارت پیاده
شده وارد شده رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم توی تالارها صاحبمنصبهای بزرگ [illegible] غیر از نظامی اهل
[illegible] صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرفی کرد سه نفر قونسول هم از این قرار حضور داشتند

که آنها را نیز فرمانفرما معرفی کرد قونسول عثمانی قونسول فرانسه قونسول آلمان بعد باطاق راحتگاه خودمان رفتیم شهر تفلیس خیلی آبادتر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی و غیره دولتی از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلو اطاق خودمان که باغ کوچکی است قدری گردش کردیم از اینجا بباغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارت است رفته اینجا را هم قدری تماشا و گردش کردیم بسیار باغ عالی با صفای خوبیست یک کورخر و یک ارقالی و بز کوهی هم اینجا بود ارقالی اینجا چیز غریبی است خیلی بزرگتر از ارقالیهای ایرانست شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت بشاخ ارقالیهای طهران ندارد لکن در ییلاق چکوش و خوش ییلاق خراسان این قسم ارقالی زیاد است خلاصه بعد از گردش آمدیم بعمارت اشخاصی را که امروز پرنس فرمانفرما معرفی کرد اگر میخواستیم باسم بنویسیم یک کتابی میشد همین قدر می نویسیم که هر کس از معتبرین نظامی و قلمی و غیره بودند بحضور آمدند شاهزاده های گرجستان را که با همان لباسهای قدیم خود بودند همه را بحضور آورده معرفی کرد صدیق السلطنه و ناصر الملک هم اینجا بحضور میرسیدند شب هم خیلی خوش گذشت

(روز پنجشنبه پانزدهم) امروز بعد از نهار باید بمدرسه برویم و بعد بموزه شهر تفلیس رفته تماشا کنیم نهار که خوردیم فرمانفرمای قفقاز [illegible] کالسکه حاضر است رفتیم با فرمانفرما [illegible] سوار کالسکه شده راندیم [illegible] با ما آمدند وارد شدیم بمدرسه (اکول دو کاد) قدر چهارصد شاگرد داشت همه مشغول تحصیل بودند موزیک زدند [illegible] گردش کردیم فرمانفرما همه جا از جانب احوال پرسی میکرد از اینجا بیرون آمده رفتیم بمدرسه (ژیمناز) درین مدرسه شاگرد زیادی مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه گذشت بعد آمدیم بمدرسه دخترها که در زیر حمایت در یاست (مادام جنرال شرمتف) ست خود جنرال ناخوش بستری بود دیدن نشده بود زوجه اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بقدر چهارصد نفر دخترهای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند این مدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم بموزه موزه همان موزه ایست که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها زیادتر [illegible] بعضی مرغها و درختها و حیوانات و غیره علاوه شده است یک مرتبه دیگر هم روی آن ساخته اند صورتهای اهالی قفقاز را با همان لباسهای آنها با موم ساخته اند چیزهای عجیبی است انواع و اقسام اشیاء از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی و غیره درین موزه هست در حقیقت اغلب اسباب این موزه از خود قفقاز و اطراف قفقاز است در آخر موزه خط خودم را که در سفر سابق برای یادگار نوشته بموزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله [illegible] دیگر بار بعد از یازده سال باینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته اینجا بیادگار گذاشتیم بعد [illegible]

نمودیم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرمانفرما شام بخوریم یکساعت بغروب مانده با لباس رسمی حاضر شدیم
خود فرمانفرما آمده عرض کرد شام حاضر است با هم رفتیم توی اطاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
فرمانفرما روبروی ما الطاف میرزا نشسته بود دست راست ما امیرال پوپوف نشست دست چپ ما
جنرال لیوتنان تردسکی و بعضی از اینها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند روبروی تالار یک
بالکنی بود که موزیکانچیها در آنجا موزیک میزدند دسته مطرب و خواننده قراباغی هم در بالکن نشسته
میخواندند و میزدند خواننده قراباغیها بسیار خوب میخواندند اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند خلاصه
بعد از شام هم باید با لباس رسمی بتماشاخانه رفت شام آوردند صرف شد تمام مجلس را با فرمانفرمای قفقاز
بزبان فرانسه صحبت میداشتیم بعد از شام برخاسته آمدیم در ایوان جلو تالار دیگری که بباغ نگاه میکرد
آنجا قدری نشسته با صاحب منصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم باطاق خودمان یک ربع ساعت طول کشید
که با فرمانفرما آمده عرض کرد باید برویم بتماشاخانه با او از پله پائین آمده سوار کالسکه شده و با همراهان رفتیم به
تماشاخانه راه دور بود وارد شده در لژ مخصوص خودمان نشستیم فرمانفرما در دست راست ما و امیرال
پوپوف مهماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پوپوف نشست صاحب منصبهای
نظامی و غیر نظامی تفلیس و غیره هم توی صحن تماشاخانه روبروی ما ایستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
که بالا رفت آنها هم نشستند یکدسته بازیگر که رئیس این تماشاخانه مخصوص همین تماشاخانه از پاریس آورده است
بازی درمیآوردند جمع این تماشاخانه را آندفعه که آمده بودیم در نظرم بود تماشاخانه کوچک کرمیست
دو مرتبه دارد اما حالا مشغولند تماشاخانه جدید بزرگی میسازند آن تماشاخانه که ساخته شود عمل تماشاخانه
تفلیس خوب خواهد شد زنهای خوشگل روس و گرجی تفلیسی هم با لباسهای رسمی نشسته بودند دو پرده بالا رفت
چون صبح باید حرکت بکنیم بعد از دو پرده برخاستیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تماشاخانه است باغ کوچکی
اما خیلی مقبول و قشنگ است پذیرائی زده میوه و شیرینی خانه کرده بودند پرنس فرمانفرما بعضی از زنهای
محترمین را آورده معرفی کرد از آن جمله زن وزیر عدلیه بود در پهلوی ما نشست قدری صحبت کردیم بستنی
خورده مهمانی گذشت برخاستیم با پرنس در کالسکه نشسته آمدیم بمنزل . روز جمعه ۱۶
امروز باید برویم یکساعت از دسته گذشته پرنس فرمانفرمای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت است
اول آمدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تفلیس بحضور آمد و خطابه در تهنیت ورود ما خواند اظهار التفاتی باو شد
تمام صاحب منصبان و جنرال ها و قونسولهای تفلیس که روز ورود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با آنها
مهربانی و اظهار التفات مخصوص شد و با پرنس آمدیم دم پله عمارت از آنجا پرنس فرمانفرما او وداع کرده توی

جمعه ۱۶

کالسکه

کالسکه چاپاری نشسته و راندیم باز بهمان طور سرباز و قزاق و پلیس شهر دو طرف کوچه صف بسته ایستاده
بودند جمعیت متفرقه هم مثل روز ورود زیاد بود از وسط صفوف سرباز و قزاق و پلیس گذشته تا از شهر
تفلیس خارج شده براه افتادیم راندیم امروز در جزو صاحبمنصبان (کلنل ذمنت ویچ) صاحبمنصب
قزاق را هم که اول برای تربیت سواره سبک قزاق ایران بطهران آمده بود دیدیم خلاصه راندیم در چاپار
خانه اول که سخط بود اسب عوض کرده در چاپارخانه دوم (ذلکان) نهار خوردیم نهار خوبی بود
بعد از نهار اسب عوض کرده راندیم در چاپارخانه (دوشیت) اسب عوض شد بعد در چاپار
خانه (انانااود) اسب عوض کردیم بعد در (پاسانااود) اسب عوض شد و از آنجا
آمدیم به (ملیت) سه ساعت از شب گذشته وارد شدیم امروز چهارده فرسنگ تمام راه
آمدیم اول راه که از تفلیس بیرون آمدیم جلگه بسیار خوب سبز خرمی طرفین راه بود کلمهای بسیار داشت کوهها دور
بودند رودخانه کر هم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه میآمدیم کر خیلی آب دارد مثل یک
دریاست دهات خوب و مرغوب در حول و حوش تفلیس واقع است مرتعی برای چرای گوسفند و قره مال و شتر
وغیره از اینجا بهتر نمیشود بسیار مرتع خوبیست یکفرسنگ و نیم که از تفلیس دور شدیم جلگه تمام شد و راه به تنگه افتاد
جنگل هم کم کم دیده میشود راه آهنی که از تفلیس به پوتی و باطوم میرود و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
راست الطرف رودخانه کر کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه راندیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
معتبری که معبر کالسکه بخار است و خط راه آهن از روی آن میگذرد از اینجا راه آهن افتاد بدست چپ
جاده و رودخانه کر دست راست بود و همه جا تا مهمانخانه اول که سخط بود با راه آهن همراه بودیم از
اینجا راه آهن از ما جدا شد و رفت بطرف پوتی و باطوم و ما راندیم برای قفقاز قدری که رفتیم از پل
آجری محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت گذشتیم باز رودخانه کر دست
راست واقع است قدری دیگر که راندیم بدو شعبه بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
خانه کر از آن دره می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر ندیدیم
همان شعبه روبرو را که آب گل آلود تیره داشت و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خودمان
انداخته راندیم الی ملیت که منزل امشب است اما شعبه کم که مینویسیم باز اینقدر آب دارد که با اسب نمیتوان
از آب زد این راه بعضی جاها جلگه و بعضی تنگه و دره وسیع تنگ است دور اطراف دهات ارامنه نشین
خیلی دارد هرچه میرویم راه سربالا میشود کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سردتر میشود دهات که در اطراف
این کوهها واقع است اما مردهی ده خانه و پنج خانه و بیست خانه تفاوت دارند [illegible]

مرتعهای بسیار خوب دارند همه سبز و خرم تمام جاها در دامنه های این رشته کوه واقع است دره های مهیب از
طرفین دیده میشود تمام سبز و خرم از کوههای دو طرف رودخانه های عظیم جاری شده برودخانه کر میریزد این
رودخانه ها و نهرها چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و برودخانه بریزد راه را قدری خراب کرده بود سیل هم تازه
آمده است بعضی جاهای راه خرابی رسانده بود از این مرتع که قفقازیهای [illegible] و چه پاینها بلند خوش
بالای سر آنها ایستاده خیلی حالت خوشی داشت هرچه بالاتر میرفتیم برف نزدیکتر شده و هوا سردتر میشد
قله های کوهها پوشیده از برف و بسیار مهیب [illegible] کوه بسیار خوب [illegible] دیدم که شبیه است بجاهای
مازندران و دیلمان [illegible] هم دیدیم جنس همه تمام این راه که آمدیم سبز و خرم و پرگل و باصفا بود و بالا که آمدیم شکوفه
امرود و شکوفه های دیگر و شکوفه درختهای جنگلی که میوه خودرو دارند تازه باز شده بود در این راه دولت
روس همه جا سربازخانه و قزاقخانه و قشون دارد [illegible] وقتی که وارد [illegible] که منزل است
شدیم زیر پله عمارت یکدسته سرباز فوج [illegible] با موزیک ایستاده بودند رئیس آنها [illegible] جنرال لیوتنانت
طرنیطسکی بود [illegible] داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه است مرتبه فوقانی منزل ماست از
جلو این عمارت همان شعبه رودخانه کر که همه جا دست راست ما بود میگذرد و خیلی جاهای باصفائیست
کوههای بسیار مرتفع جنگل دار در جلو این عمارت واقع است چراغان مفصلی کرده بودند امروز در مهمانخانه که نهار
خوردیم وقت نهار باران سختی بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران میآمد از اینجا که حرکت
کردیم باران ایستاد و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر بنا میشد همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد
خیلی بد میگذشت و احتمال هم میرفت سیل عظیمی جاری و راه را خراب کند چنانکه از سیل یکروز جاده هم خراب
شده بود که بصعوبت گذشتیم باری الحمدلله بسلامت و خوشی وارد منزل شده شام خوردیم اینجا قدری آتش
بازی هم کردند که خوب و باتماشا بود و هوا که میرفت روی درختها میریخت و مثل ستاره افشان میشد
صدای عجیبی هم میکرد اینجا تازه یاس نخجش یعنی لیلاج دست آمده است از طهران که حرکت کردیم مدتی
روز بود که یاس [illegible] تمام شده بود تا از طهران که بیرون آمدیم الی اینجا همینطور به نوبه در این منازل با
یاس نخجش و شکوفه بودیم   حسب [illegible] اعلیحضرت امپراطور در وقت احوال پرسی از سربازها و اهالی قشون
میگویند که ما هم در دست [illegible] احوال پرسی از سربازها و قشون میکنیم بلفظ روسی و ترجمه آن بفرانسه
و روسی این است که در اینجا مینویسیم و آنچه را هم که سربازها در جواب عرض میکنند مینویسیم اعلیحضرت
امپراطور میگویند سلامتید جوانان رشید سربازها در جواب عرض میکنند ما سلامت
اعلیحضرت [illegible]   [illegible] تلگراف انگلیسیها از طهران الی تفلیس همه جا همراه بود در استاسیون

دوم که از تفلیس بیرون آمده و اسب عوض کردیم و راه آهن از طرف باطوم و پوتی رفت و تلگراف هم از
جدا شده است از آن طرف رفت. (روز شنبه هفدهم) امروز باید برویم به ولادیقفقاز
صبح از خواب برخاسته دیدیم هوا صاف و بی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر در این راه
ابر و باد و باران بود اسباب زحمت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس میگفتند هیچوقت این راه
بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه همان ترتیب سابق سوار کالسکه شده راندیم گر در مه بود
محال بود که قله های کوه قاف و کزبک دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدری که رانده
گذشتیم از یک رودخانه عبور کرده و از پلی گذشته به راه چیز ساخته افتادیم این راه را الحق مهندسها
بسیار خوب ساخته اند و تعریف دارد و بعبوری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمیشود
اسب و آدم به بالا میروند قدری که راندیم دست راست کنار جاده یک چشمه بود و فواره بسیار قشنگی
در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جستن میکرد دست چپ هم همه جا دامات گرجیها تکیات دیده میشد که
در دامنهای کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود و بارها با فور گوسفندهای سفید چریده خیلی عالم
و حالت خوشی داشت از کوههای طرفین هم چشمه های خوب با صفا جاری بود و آبشارهای خوب
داشت بیک بت بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجب این است که این نهر با چشمه ها
که از این طرف کوه جاری و داخل رودخانه گرمی شده صاف و پاک است بر جهه از آن طرف کوه قفقا
جاری و داخل رودخانه ترک میشود پاک و صفی است اما همینکه داخل رودخانه شد گل آلود و مثل مرکب
سیاه میکند و این حالی است که در زمین رودخانه است حالی دارد و مثل نمک است که آب را اینطور سیاه
میکند چند جا پار خانه تا ولادیقفقاز اسب عوض شد از قرار است اول (کذا او) چهارده ورس
و نیم دوم (کوبی) شانزده ورس سوم (قاضی بیات) که نهار در اینجا خورده شد و در ده
زنگ میگویند هفده ورس اینجا سرحد خاک تفلیس است با ولادیقفقاز حاکم تفلیس تا اینجا آمده بود از
اینجا مرخص شده رفت چهارم (لارس) چهارده ورس و نیم پنجم [illegible] هفده ورس و از اینجا
ولادیقفقاز دوازده ورس تمام راه زنی [illegible] نهار خورده و سوار شدیم ابر و مه زیادی از رود روی
از طرف ولادیقفقاز بالا آمده بنا کرد به باریدن و خیلی شدید بارید تا صحرا او والان قزاق وغیره خیس آب
شدند و تا شهر ولادیقفقاز همه جا بارید از نهار گاه که سوار شدیم دره تنگ شد و کوههای طرفین همه سخت
و پر برف و بلند بود و قدری هم جنگل داشت از اینجا تا مسافت زیادی راه را از بغله کوه تراشیده اند دست
چپ بغله کوه و دست راست پرتگاه است راه با خطری است رودخانه ترک هم از [illegible]

از دره می آید و میرود از توی شهر ولادقفقاز گذشته و از مزدک هم که شهریست عبور کرده از بالای پطروسکی
بدریای خزر میریزد حاکم ولادقفقاز که ایالت ترک است اسمش میمچی کالوف است که تا اینجا
که باستقبال آمده بود ریش داشت و کلاه پوست مثل کلاههای ایران سرش بود ریش بزرگ انبوه
در روسیه خیلی مرغوب است اغلب صاحبمنصبان ریش بلند بزرگ دارند حقیقة ریش برای نوکر و
صاحبمنصب خیلی لازم است خلاصه نیم ساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر ولادقفقاز از دوازده سال
قبل که دیده بودیم آبادتر شده است همه جا از کوچهها که گذشتیم ایرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کارگری
می کنند کوچهای راست وسیعی دارد بعضی خانهها و ابنیه قشنگ عالی دارد این شهر مرکز قزاق و قشون است
بخصوص بتابستان باشه میشود یک اردوی عظیمی هم که یکفوج بودند در صحرا چادر زده بودند خلاصه
رفتیم تا رسیدیم بکنار راه آهن در حالتی که باران شدیدی می آمد ایستادیم دم در فوج سالداتی از جلو ما گذشتند
بعد داخل اطاق شدیم جنرالها و اهل قلم و خانهای شهر را اینجا نگاه داشته بودند جنرال فرزند
که از علیا الی اینجا همراه بود همه را معرفی کرد خودش مرخص شده رفت تفلیس بعد داخل ترن راه آهن شدیم
ترن بسیار عالی خوبیست بخصوص اطاقهای ما که جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور هم با اسباب پذیرائی
آمده بودند کلنل کاولین رئیس راه آهن را هم که مرد قطور خوش بنیه ایست اعلیحضرت امپراطور
فرستاده اند که انشاءالله ما را تا پطرزبورغ ببرد حاکم شهر آمد توی واگن با البوم بسیار خوبی هم از عکسهای
همین شهر و توابع آن بحضور آورد دو دسته موزیکانچی که یکدسته اش کمانچه هم میزدند بسیار خوب
میزدند و میخواندند پای اطاق ما ایستاده بودند خیلی زدند تا وقت حرکت شد یکساعت از شب گذشته
حرکت کردیم باز باران میآمد شب بود جائی دیده نمیشد در استاسیونها که می ایستادیم گل اقاقیا و زنبق منقش
وغیره دیده میشد که اولش بود شام را در ترن خوردیم شام خوبی بود کوماندان قطار این راه آهن که مخصوصا
از پطرزبورغ مأمور شده است اسمش (کابیتن بوانت) امروز بعد از ظهر مسافت زیادی بار از
آهن منزل قفقازسکی رسیدیم اتامان قزاق که اسمش جنرال لیونوف است توی کالسکه
راه آهن بحضور رسید منزل این اتامان در (بکاودیناواد) است که از اینجا تا اینجا که باستقبال
آمده و بحضور رسید دویست ورس راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی منصب اتامانی قزاق
در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا هم یک خط راه آهن میرود تا کنار بحر سیاه ( ) روز یکشنبه
هیجدهم ( ) ما دیشب در راه آهن قدری بخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخاستیم هوا آفتاب
دیگر هم بود اما بسیار سرد بود تمام شیشههای واگن را انداخته بودیم قدری که از روز گذشت اعتمادالسلطنه

بحضور

بحضور آمده قدری کتاب فرانسه خواند نهار را من در کالسکه خوردم ملتزمین و همراهان باید در ستاسیون
تخودنسکایا نهار بخورند از ولادیقفقاز تا این نهارگاه چهارصد و هشتاد ورس راه است که از
دیشب هم ساعت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که هفت ساعت بغروب مانده این همه
راه طی شده است که تخمیناً هشتاد فرسنگ راه است پیشخدمتها و ملتزمین در این ستاسیون پیاده
شده رفتند در تالاری نشسته نهار خوردند در استاسیونهای اینجا گندم زیادی توی کیسه ها ریخته گذاشته
اند که بفروش خارجه برسد روز یکه از استاسیون اقتقا سوار راه آهن شدیم قطارهای واگن آهنی که یک
چیز بزرگ طولانی است شبیه به یک تغار ساخته اند میانش خالیست تغارها که البته هر قطاری دویست
سیصد از این دیگها بود در حرکت بودند حاضر حرکت بودند این دیگها را از بادکوبه نفت میکشند
و حمل باطوم مینمایند از آنجا بفرنگستان میبرند خیلی بارکشهای بزرگ عجیبی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
مسافت کردیم بشهر کیس لاگف رسیدیم باز قدری دیگر که رفتیم بده سامارت رسیدیم در اینجا هم استاسیونی
دارد که اسمش کاکال است خیلی است امروز در سر راه چند رودخانه بزرگ دیده شد وقتی که نزدیک
رستف رسیدیم رودخانه دن از طرف دست راست از جلو شهر گذشته داخل دریای آزوف
میشود قدری که راندیم این راه تنگ شده آب رودخانه از طرف میآمد و آب دریاچه این طرف از
پلی گذشتیم که خیلی طولانی بود نزدیک شهر هم یک پل بسیار طولانی آهنی متصل بود که از روی آن عبور کردیم
از این پل خیلی با احتیاط گذشتیم و آهسته میرفتیم رودخانه دن خیلی آب دارد و از پهلوی شهر میگذرد شهر هم
در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف بآن رودخانه و دریاچه است خیلی قشنگ و باشکوه است
بعضی از خانه های این شهر را وقتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم میشود از آب خارج میشود
نیم ساعت بغروب مانده وارد رستف شدیم حاکم رستف پیرمردی بود ریش سفید دو نشانی داشت
و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رستف است و هم آتامان قزاق اینجا است محل
دار الحکومه و خانه اش در نوه چرکس است ولی برای استقبال اینجا آمده بود اسمش (بوکنس
نیکلا ایوانوویچ شیاپول میرسکی) است مخفی نماند هم در اینجاست اقزاق هستند هر وقت
بخواهند سوار میشوند و گاهی هم مثل سالدات پیاده میباشند اینها قزاق دن هستند کماندان قشون
ساخلوی رستف اسمش (کلنل ذاگریاجسکی) مرد تومند خوش روئی است لباسهای ماهوت
آبی پوشیده بود اول که برستف رسیدیم یک تپه باریکی مابین رودخانه و دریاچه بود که از روی
آن عبور کرده قدری که رفتیم از پل کوچکی گذشتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت [illegible]

رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت استاسیون بود جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه‌ها
بسیار خوب ایستاده بودند که هوراهای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیار
از رعایا ایستاده بودند و متصل هورا میکشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه از کالسکه
پیاده شده و از جلو صف فوج قزاق گذشتیم حاکم رستف با تمام صاحبمنصبان و غیره را معرفی نمود کلانتر و اجزای
حکومت شهر بطوریکه رسم است نان و نمکدان توی جعبه‌های مطلا و غیره گذارده بحضور آوردند رعیت
ایرانی در اینجا زیاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برگشته رفتیم توی کالسکه از
اشخاصی که در اینجا بالباس رسمی بحضور رسیدند علی بیک قونسول عثمانی که مرد جوان امینی است و قونسول امریکا
که پیرمردیست اصلاً انگلیسی و اسمش (جون ماکنزی است) عرض میکرد پنجاه و دو سال است در این شهر
هستم خلاصه بعد از اتمام شام در کالسکه براه افتاد تفاوت و اختلاف درجه افق اینجا با طهران حالا که اول
جوزاست یکساعت است یعنی در طهران یکساعت زودتر از اینجا غروب میشود در اوقات طغیان رود
خانه دن تمام اوقات جلگه‌ها و نهرهای این شهر را احاطه میکند که با قایق عبور و مرور میکنند تا کم کم آب
فرو می‌نشیند و دور عمارات خشک میشود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف نزدیک با اینجا
است که آنهم روی تپه واقع و اسمش نخجوان است اسمی ننشین است گویا از نخجوان این ارامنه را در قدیم
کوچ داده آورده اینجا نشانده اند خلاصه آمدیم من در واگن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر نوچرکس تمام
شهر را چراغان کرده بودند ولکن ما اینجا قدری ایستادیم از رستف تا اینجا چهل و هفت ورس است اینجا هم
جمعی صاحبمنصب و زن و مرد زیادی سر راه حاضر شده هورا کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است
و هرچه بالاتر میرویم سردتر میشود قدری که از شب گذشت خوابیدم   **روز دوشنبه نوزدهم**
دیشب در راه آهن خوابیده در ساعت هفت از خواب برخاستیم تا استاسیون [illegible] رسیده
بودیم که از رستف الی اینجا پنجاه فرسنگ و کسری راه است که از دیشب الی حال آمده‌ایم هوا صاف و
آفتاب است اما بسیار سرد است صحراهای اینجا امروز پست و بلند و دره و ماهور بود ولکن ارتفاعی نداشت
همه زمین و تپه‌ها زراعت گندم است دهات زیادی میکارند حاصل اینجا را بوقت [illegible] سیزده عید نوروز
طهران است دهات معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شد خانه‌های دهات تماماً [illegible] ساخته است
اما خیلی محکم و اندرونش قشنگ است دیشب که ما خواب بودیم از شهر [illegible] گذشته‌ایم چراغان خیلی مفصلی خوب
کرده و جمعیت زیادی هم از اهل شهر سر راه ما جمع شده خواسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نکرده بودند
و از اینجا که گذشتیم امروز نهار را [illegible] استاسیون [illegible] خوردند غروب آفتاب [illegible] شهر [illegible]
[illegible]

روز دوشنبه

شدیم شهر اوریج بسیار شهر خوبی است زمین شهر پست و بلند است از میان شهر یک رودخانه میگذرد
که نصف شهر اینطرف رودخانه و نصف دیگر آنطرف واقع است خانهای خیلی قشنگ دارد بام خانها
تمام آهن است باغات خوب و اشجار زیاد دارد شهر معقول خوش روح باصفائیست بعضی از خانها که
دیده شد قدری معقول و قشنگ بود که مثل جعبه‌های شیرینی مینمود در کار اوریج حاکم اینجا که اسمش (بوغدا
نوویچ) است با تمام صاحب منصبان بحضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل شهر جمع شده بود
اینجا مدرسه نظامی دارد و شاگرد زیادی از مدرسه نظامی همه یک قد و یک سن و یک لباس بطرز بسیار خوب
درب کار صف کشیده ایستاده بودند یک فوج سالدات هم در آنجا صف بسته بودند بسیار فوج خوبی بود این شهر
شصت هزار جمعیت دارد از کالسکه پیاده شده رفتیم از جلو صف سرباز و شاگردهای نظامی گذشته با صاحب
منصبها و حاکم خیلی فرمایش و صحبت کردیم سالدات هم از جلو دفیله کرد بعد آمدیم توی واگن و شب را هم در واگن
همینطور که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدیم (روز سه شنبه بیستم) صبح در راه آن
از خواب برخواستیم امروز در اطراف راه آبادی زیادتر از روزهای دیگر دیده میشود دهات و آبادیهای خوب
و زیاد در طرفین راه واقع است قدری که رانده رسیدیم بشهر [illegible] اینجا کالسکه بقدر سی دقیقه توقف
کرد حاکم قلمی اینجا که مردی لاغر و بلند بالا و اسمش (پطرفسکی) است بحضور آمد سرباز و موزیکانچی شهر در
کار صف کشیده بودند از کالسکه پیاده شده رفتیم پائین از جلو صف سرباز و موزیکانچی گذشته از صاحب منصبها
احوال پرسی کردیم آمدیم بالا این شهر مالینه کوچک است و جمعیتش کلیه سی هزار نفر [illegible] رودخانه این شهر میگذرد که اسمش
اکا [illegible] باشد این رودخانه در بالای (نوونی نوغرود) داخل ولگا شده وارد بحر یا دریای خزر
میشود میتوان از این جا کشتی نجار نشسته رفت بدریای خزر و ایران در روزی که از لیپسکی گذشتیم زنهای آنجا
لباسهای قرمز براق دار پوشیده و بسبک و رسم قدیم روس سر و گردنها با مهرها و مرواریدهای بدل خیلی
مزین شده بود و زینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر که رفتیم بشهر (کالمنا) رسیدیم رودخانه [illegible] کالمنا
[illegible] درست دیدیم رودخانه عظیمی است پل آهنی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومه شهر مسکو
که اسمش (کالیتین) است بحضور آمد جوان خوبیست فرانسه را هم خوب حرف میزند سفر اول هم
که باینجا آمدیم همین شخص را دیدیم که در آنوقت سرایدار باشی عمارت کرملین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
باز کلیدی بدوشش آویخته بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سرایدار باشی است دو نفر هم از جانب
وزیر امور خارجه روس (دیناویف) آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند قدری که آمدیم [illegible]
استاسیون نهار خوردند بعد باز راندیم تا تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد [illegible]

منظره خوبی داشت (پرنس دالغوروکی) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آهن ایستاده بود داخل کن
شده بحضور رسید پنجاه و دو سال است در اینجا حاکم است در دو سفر سابق که آمدیم همین جا او را دیدیم ابداً هیچ
تغییری نکرده بعینه همان است که پیش دیده بودیم بلکه قدری هم چاق‌تر شده است هشتاد سال عمر دارد
این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه و زینادیف آمده بودند یکی (خانیلوفسکی) است که از
جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند سی و چهار سال قبل هم در ایران بوده است دیگری
که از جانب زینادیف آمده اسمش اقناهیف است اینها از اجزاء مجلس آزیاتیک هستند خلاصه
تمام همراهان و ملتزمین با لباس رسمی پوشیده بودند از واکن پائین آمدیم جمعیت زیادی از صاحبمنصبان روس همراهان
ما و مردم شهر بودند و اهالی شهر صداهای بسیار بلند هورا می‌کشیدند از جلو صاحبمنصبان و [illegible] قلم گذشتیم معرفی شدند
کالسکه‌ای حاضر بود من و جنرال دالغوروکی حاکم سوار شده راندیم از برای عمارت کرملین پرنس دالغوروکی عرض کرد
که این کالسکه را مخصوصاً اعلیحضرت امپراطور از پطرزبورغ برای سواری ما فرستاده‌اند ما هم اظهار امتنان
کردیم شهر کالمنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر به آنجا رسیدیم کارخانجات آهن‌سازی زیاد دارد و رودخانه
اکا که از اینجا میگذشت کشتی بخاری در رودخانه دیده شد گفتند بنفوریه رود به ولگا و از آنجا بدریای خزر
میرود شهر کوچکی که امروز در آنجا نهار خوردیم اسمش برنتیش است   امروز کاغذ از پطرزبورغ از نایب وزیر مختار
ایران رسید که نوشته بود از قراری که معلوم میشود بعد از حرکت ما از پطرزبورغ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نواب
(گراندوک پل) برادر اعلیحضرت امپراطور با پرنسس یونان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرنس منتنگرو)
یعنی [illegible] امروز یا فردا وارد پطرزبورغ شده در عمارت زمستانی منزل خواهد کرد سه چهار نفر هم از اجداد ان و
غیره همراه دارد و تا ایام عروسی نواب گراندوک پل در پطرزبورغ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از راه
برلن با اکسپوزیسیون پاریس برود   خلاصه با پرنس دالغوروکی که با کالسکه نشسته بطرف شهر روانه شدیم
از گار تا عمارت کرملین همه جا قشون را [illegible] پلیس و ژاندرمها با کمال نظم ایستاده و دسته‌جات موزیکانچی
موزیکان میزدند و اهل شهر از دو طرف هورا می‌کشیدند و با کمال شوق و ذوق و از صمیم قلب ما را می‌پذیرفتند
از دروازه [illegible] مسکو گذشته و از توپهائیکه دولت روس در جنگ ناپلیون اول از فرانسه‌ها
گرفته است گذشته وارد عمارت کرملین شدیم صاحبمنصبان روس و ملتزمین رکاب خودمان همه بودند طالارها
و اطاقها همان است که تفصیلش را در روزنامه دو سفر سابق نوشته‌ایم دیگر لازم نیست تکرار کنیم همه همراهان ما را
در همین عمارت جا داده‌اند بسیار عمارت وسیع پر زینتی است امشب را در منزل پرنس دالغوروکی حاکم مسکو
بشام مهمان هستیم و از آنجا باید به تیاتر برویم نزدیک غروب رفتیم منزل پرنس دالغوروکی خودش دم راه پله

با صاحبمنصبان نظامی روس ایستاده بودند ملتزمین ما هم با لباس رسمی همه حاضر شده بودند وارد عمارت پرنس دالغوروکی شدیم خیلی خوب عمارتیست در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم بعینه همانطور است و هیچ تغییری نکرده چیزیکه بعد از امسال افزوده شده و تازگی داشت پنج چهل چراغ در اطاق شام بود که با چراغ الکتریسیته روشن کرده بودند و کاسهای چهار رنگ داشت خیلی قشنگ و با جلوه بنظر آمد و تمام تالار را مثل روز روشن کرده بود در حالتی که چشم را هم نمیزد در دو سفر سابق در همین تالار هم بال و هم بشام دعوت شده بودیم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سر میز شام نشسته بودند جمعی از خانمهای فرنگی و جنرالها و صاحب منصبان بزرگ روس و غیره بودند در اطاق جنب این تالار هم میزی دیگر بود که جمعی از جنرالهای روس و بعضی از ملتزمین رکاب ما و غیره در سر آن میز شام خوردند بعد با پرنس دالغوروکی بکالسکه نشسته رفتیم تماشاخانه در لژ طبقه دوم روبروی سن یعنی محل بازی نشستیم پرنس دالغوروکی و امیرال پوپوف مهماندار پهلوی ما نشسته بودند زنهای فرنگی در طبقات بالا نشسته و ملتزمین ما هم در لژ نزدیک سن بودند چراغهای گاز و غیره جلوه خوبی داشت پرده بالا رفت بازیگرها با اقسام مختلف رختها پوشیده ایستاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه با لباسهای غریب و عجیب برای آنها میرقصیدند که بهتر از این رقص نمیشود بعضی پردهای دور نما هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل عالم خیال بنظر میآمد همه قسم رقص کردند و پرده افتاد بعد از آنجا برخاسته آمدیم یک طبقه پائین تر در لژ نزدیک سن نشستیم دوباره پرده بالا رفت و رقص کردند باز پرده افتاد بعد برخاسته رفتیم بکالسکه نشسته پرنس دالغوروکی آمد پهلوی ما نشست هر قدر اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نکرده بمنزل برود نپذیرفت و آمد تا ما را بعمارت کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کرد (روز چهارشنبه بیست و یکم) امروز در مسکو توقف شد امشب شام را هم در اینجا بخوریم و بعد بسمت پطرزبورغ حرکت میکنیم صبح برخاستیم ناهار را هم در همین عمارت خوردیم غلامشاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا بحضور رسید جوانی است در اینجا تحصیل میکند کرملین در حقیقت یک قلعه ایست دروازه دارد ارگ بزرگی است یکنوع پرتوغال در اینجا دارد که مغزش هم قرمز است امروز رفتیم بحمام حمام خوبی بود خزانه طولانی از سنگ مرمر داشت دو شیر یکی آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خزانه پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانسه است یعنی یک اسبابی ساخته اند که لولهها دارد و سرش مثل آب پاش است بهمه بدن آب میپاشد و بسیار نافع از برای بدن است خلاصه بیرون آمده رفتیم بعمارت و از آنجا رفتیم به موزه تماشا و گردش کردیم عمارت موزه دو مرتبه دارد که اسباب چیده اند صاحبمنصبان روس و ملتزمین رکاب خودمان همه حاضر بودند بالا و پائین

دیرکتر موزه که مرد ریش سفید بلند قدیست و اسمش ((فلمونوف)) است در دو سفر سابق هم که اینجا آمدیم
متحفظ موزه همین مرد بود و یک مرد ریش سفید دیگر هم بود که معاون این دیرکتر بود هر دو اسباب موزه را عرض
و معرفی میکردند چیزهای قدیم و هدایای سلاطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
هدیه فرستاده و بعضی زین و یراقها که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود و تفصیل اینجا را مفصلاً
در روزنامه سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود بعد از گردش زیاد آمدیم بعمارت
عکاسخانه شده بود که عکس ما را بیندازد رفتیم توی عکاسخانه عکسی انداختیم شام که خوردیم بعد از شام پرنس دالغوروکی
با صاحبمنصبان بحضور آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود با پرنس در کالسکه رو باز نشسته
رفتیم بگار تمامی اهل شهر در راهها بصدای بلند هورا میکشیدند و همه شهر را چراغان کرده و مهتابهای سرخ و
زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند گاری که حالا باید برویم بگار پطرزبورغ است عمارت گار نیست
که روز ورود پیاده شدیم راه هم خیلی دور بود رسیدیم باطاق گار پیاده شده رفتیم توی اطاق پرنس و تمام صاحب
منصبان هم حاضر بودند نشان قدسی به پرنس التفات کرده بودیم بسینه اش زده بود بقدر ده دقیقه در اطاق
معطل شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفتیم بواکن خودمان این همان ترن است که پیش نشسته بودیم تمام طرفین منزلهای
خودشان را بلد بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعتمادالسلطنه هم آمد توی واکن ما قدری روزنامه
اروپ خوانده رفت بعد خوابیدیم ° ((روز پنجشنبه بیست و دوم)) ° صبح برخاستیم قدری که
طی مسافت شد بولگا رسیدیم که رودخانه خوبی از اینجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدر نیم فرسنگ
لش آب بود و رودخانه و پل هم همان ولگا موسومند یکساعت بظهر مانده باستاسیون لوجان رسیدیم
در اینجا صرف نهار شد در رودخانه ولگا کرجی زیاد بود و یک کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
همه خانه و عمارتست جای باصفای خوبیست دیشب که از مسکو بیرون آمدیم تمام شب را راه می آمدیم
و جائی دیده نشد صبح که برخاستیم دیدیم صحرا جنگل و اشجار سرو و کاج و چیت است و درخت چیت شبیه
درختهائیست که در بغله شهرستانک البرز طهران در آمده است و چوب چیت را در ایران
قنداق تفنگ میسازند چوب سخت موج داریست اینجا خیلی بود تا شام هم یکسر صحرا جنگل و درخت بود
اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که پر گل و سبزه بود نیست تمام خاکست حتی طیور و وحوش و گلههای گوسفند
و خوک هم بقدری که در آن طرفها دیدیم اینجا دیده نشد از مسکو تا پطرزبورغ آبادی بزرگ معتبر جمعیتی
هم هیچ ندیدیم در استاسیون تو بان که برای تنفس توقف کردیم ترن بخاری رسید که [illegible] وزیر مختار
سابق ایران در آن ترن نشسته باستقبال آمده بود آمد توی ترن ما بحضور رسید و در همان ترن ما ماند

که بطرز نوع باید باشد ساخت . . . فرنگی هیچ دو ساعت از نیم گذشته در کالسکه حاضر با تمام همراه رفتیم
اطراف راه کارخانجات زیاد دیده میشد که در کار بود دود دود میکرد و آباد و بسیار زینک شد امیرال
پوپوف هم پیش ما بود و معرفی کارخانجات و دهات و اطراف را مینمود باد تمام طرف بین بالباس رسمی
پوشیده منتظر ورود اعلیحضرت امپراطور بود بعد ده قدم مانده بود که برسیم بکالسکه یاد . . . یکدفعه اعلیحضرت
امپراطور پیدا شدند ما هم از ترن پیاده شده رفتیم پیش با اعلیحضرت امپراطور دست داده تعارف کرد
و با ایشان از جلو صف قشونی که حاضر کار بود دیدم که گذشتیم و اعلیحضرت امپراطور آنها را معرفی نمودند بعد
نواب ولیعهد و شاهزادگان و پسرهای امپراطور و تمام خانواده سلطنت روس که با اعلیحضرت
امپراطور آمده بودند معرفی نمودند با همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با اعلیحضرت امپراطور
بکالسکه نشسته راندیم برای عمارت دو سمت خیابان قشون صف کشیده بود این قشون مرکب بود
از قشون بحری و نظام خاصه و اجزای مدرسه وغیره وغیره که همه را اعلیحضرت امپراطور معرفی میکردند پشت سر قشون
اخوان اهالی همه ایستاده بودند بیرق کشیده اقوال خیلی خوب . . . ایستاده بودند این خیابان معروف
به خیابان نفسکی است خلاصه آمدیم تا رسیدیم بدر عمارت زمستانی اعلیحضرت امپراطور که در دو سفر . . . هم
اینجا منزل کرده بودیم پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور از پله بالا رفتیم توی این عمارت جمعیت زیادی
از صاحب منصب و صاحب منصب و اهل دربار و اهل نظام و اهل قلم وغیره وغیره با لباسهای مشعشع بسیار زیادی
حاضر وایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بتالار بزرگ که اعلیحضرت امپراطریس
زوجه اعلیحضرت امپراطور با دختر . . . از خانمهای معتبر بتقدم ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطریس
دست دادیم و ایشان سایر خانمهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
من و اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس آمدیم توی اطاقی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند نیم ساعتی
قدری در خلوت ایستاده بعد اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس رفتند من در اطاق خودم چند طوری با . . .
نشستم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشگلی است بیست و . . . سال دارد از عجایب این است
که هوای امروز صاف و آفتاب ولی باد و بسیار ملایم و خوب بود خلاصه قدری که در اطاق خود مان نشستیم
برخاسته با امیرال پوپوف از چند اطاق گذشته آمدیم پایین بکالسکه نشسته رفتیم بازدید اعلیحضرت امپراطور
رسیدیم پله عمارت امپراطور آنجا پیاده شده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس منتظر بودند بعد رفتیم توی
اطاق نشستیم اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس و نواب ولیعهد و . . . نشسته
بودند فرستادیم (شلکف) که مترجم بود او هم حاضر کردند بقدر نیم ساعت صحبت شد بعد برگشتیم

امپراطور برخواسته آمدیم پایین من با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته رفتیم برای بازدید شاهزاده‌هائی که
کار آمده بودند در این ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسکه‌های زیاد و بناهای عالی دولتی و غیر
دولتی و وزارتخانه‌های معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یکساعت بمنزل آمده قدری که راحت
کردیم عرض کردند شاهزاده منتشکوف که دیروز به پطر آمده و در عمارت زمستانی منزل دارد میخواهد بدیدن
ما بیاید دوباره لباس رسمی پوشیده شاهزاده منتشکوف را پذیرفتیم مردیست قرمزروی و فربه لباس
منتشکوف را پوشیده بود لباس قشنگی است پسری هم داشت خیلی خوش رو هر دو نشستند صحبت
کردیم بزبان فرانسه حرف میزدند دخترهای پرنس منتشکوف هم چهار ماه است که در پطر هستند بعد
برخواسته رفتند ما هم برخواسته قدری در عمارت مشرف برودخانه نوا گردش کردیم ملتزمین رکاب
اعلی در هوتل و بعضی هم در همین عمارت زمستانی منزل دارند در ساعت هفت بعد از ظهر باید شام رسمی
با علیحضرت امپراطور و امپراطریس بخوریم نزدیک بوقت شام که عصر بود با امیرال پوپوف بکالسکه
نشسته رفتیم بمنزل امپراطور علیحضرتین امپراطور و امپراطریس توی اطاق ایستاده بودند بعضی از جنرالهای
بزرگ و شاهزاده‌ها و خانمها هم بودند ما قدری با امپراطریس و خانمها صحبت کردیم تا علیحضرت امپراطور آمده
گفتند شام حاضر است علیحضرت امپراطریس دست بدست من داده و علیحضرت امپراطور هم بازو ببازوی
زوجه برادرشان داده آمدیم سمت اطاق شام داخل شدیم اطاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلس بالهم
در همین اطاق منعقد میکنند بسیار خوب میزی چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایرانیها
و فرنگیها در سر آن میز نشسته بودند دست راست من پرنس والی منتشکوف نشسته بودند دست چپ من
علیحضرت امپراطریس نشسته بودند مقابل من هم علیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم بمرتبت بجای خود
نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت زمستانی را از چهل چراغ و چار و غیره که از الکتریسیته
روشن میشود و در خود روس درست کرده اند در سر شام علیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما تست
کردند ما هم بسلامتی علیحضرت امپراطور جام شربتی خوردیم در همین شام موزیک هم میزدند شام که تمام
شد آمدیم بتالار دیگر هنوز روز بود و آفتاب تازه میرفت که از پشت رودخانه نوا غروب کند خیلی
تماشا داشت خلاصه در این تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر
شدند غیر از اجزای سر شام هم جمعیتی بودند با همه صحبت کردیم (جنرال بوالک) (جنرال کشلف
مهماندار سابق قدیم سفر خودمان را هم اینجا دیدیم برادر پرنس دالغوروکی هم دیده شد پیشتر از پرنس دالغوروکی
بلند قد و تنومند است و ریش درازی دارد خیلی مرد محترمیست و در خدمت علیحضرت امپراطور سمت

زنبورک

ایشیک آقاسی باشی گری دارد بعد از صحبت زیاد باز با علیحضرت امپراطریس آمدیم باطاق علیحضرت
امپراطور امپراطور هم آمدند قدری هم باز آنجا صحبت کردیم بعد امپراطور و امپراطریس ماندند من از پله ها
پائین آمدم نواب ولیعهد روس هم تا پای پله ما را مشایعت کردند از آنجا با نواب ولیعهد خداحافظ
کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم منزل قدری که استراحت کردیم امیرال پوپوف آمده
عرض کرد چراغان بسیار خوبی درست کرده اند خوبست تماشا برویم من هم قبول کرده فرستادیم کالسکه
حاضر کردند با امیرال پوپوف توی کالسکه نشستیم هوا هم بشدت سرد بود روی کالسکه هم باز بود
بعضی از پیشخدمتها و پله‌های ما هم عقب ما سوار کالسکه شده میآمدند بسیار خوب چراغانی از گاز و
الکتریسیته کرده بودند جمعیت زیادی هم جمع شده بود مشغول عیش بودند ما را که میدیدند هورا میکشیدند
شدت سرما نگذاشت که زیاده گردش کنیم مراجعت کرده بمنزل آمده خوابیدیم دو غلام سیاه که ریشها
و سبیلهای خود شان را بتراشند و خیلی پیر و شبیه بخواجه‌ها باشند درب اطاق ما ایستاده اند.

روز جمعه بیست و سیم) صبح برخواستیم نهار را در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور
آمده و رفتند اول رضاقلی میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا بحضور رسید آدم قابلیست عرض میکرد که در این
روزها پسر سی ساله داشته یکدفعه خبرش مرده اند اسباب تأسف ما شد بعد سفرای دول خارجه بحضور
آمدند اول آنهائیکه سفیر کبیر بودند یک یک در اطاق خلوت بحضور رسیده بعد همه تمام سفرا در اطاقی جمع شده
یکدفعه همه را دیدیم اسامی آنها از اینقرار است سفرای کبار (المان) جنرال اجودان (مشوای نیتز)
عثمانی (مشیر پاشا کوپاشا جنرال اجودان) (اطریش ولکنشتین) (انگلیس سر مربه)
فرانسه مسولا بولیه) (ایطالیا مادوکتی) (وزرای مختار، سوئد و نروژ) (پرتوغال
بارون دسامنوس) (اسپانیول کامپوساگوادو) (باویر بارون دکاسیر) (هلانه
اشتت وگن) (دربترغ) (کنت دلیندن) (بوزیل) (مسیو ماسه دو) رومانی
گیکا) (یونان) (مناودوکوداتو) (ژاپن) (نیبتی) (چین هونلت)
سربستان سیمیچ) (بلژیک) (مسیو پطرس) (ممالک متحده ینگی دنیا مسیو
جمهوری ارژانتین) (مسیو کالو) بعد از آنکه اینها رفتند با امیرال پوپوف بکالسکه نشسته
رفتیم بازدید پرنس منتگرو (آپارتمان یعنی یکدست عمارت) خیلی بایشان داده اند در همین عمارت
زمستانی علیحضرت امپراطور قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته منزل آمدیم بعد از ساعتی
با نواب (گراند ولت مود) برادر علیحضرت امپراطور که از همه برادرهای ایشان بزرگتر است

رفتیم جائی که از آنجا به پطرهوف برویم گراندوک سرژ جوان بیست بلند قامت و با زینت اندام و خوشروی
شاهزاده آمدند با هم به کالسکه نشسته بسمت کار راندیم راه خیلی دور بود مناری در سر راه دیدیم عرض کردند
بنای کار جنگ با عثمانی ساخته اند که اگر توپ از عثمانیها گرفته آب کرده و این برج را ساخته اند و هر قدر هم
از توپها باقی مانده است عجالتاً در مناره گذاشته اند خیلی برج و مناره تماشائی بود و بسیار هم خوب
ساخته بودند رسیدیم بکار با گراندوک در یک واگون نشسته بسمت پطرهوف رفتیم سه ربع ساعت
راه است بعد از طی این راه به پطرهوف رسیدیم اینجا پارکی دارد ملی عمومی که همه مردم میروند
اهالی بتماشا باغهای خوب و فواره‌ها هم در همین پارک عمومی هست دیگر هم پارک مخصوص اعلیحضرت امپراطور است
که بانی او نیکلا و آباد از زمان مخصوص است که غالب اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس هم در اینجا هستند
دیواری از تخته دارد که دورش قراول است و کسی نمیتواند داخل بشود کالسکه با کمال سرعت از میان پارک
میگذشت از دریکه خوب است جائی را تماشا کنیم بعضی از عمارات کوچک هم بود پیاده شده آنها را تماشا کردیم
بعد کنار دریا رفتیم باد سردی میآمد ناهار در خلوت بود هوا بسیار خوب بود و صاف ولی مه و آفتاب که
کمتر هوائی در پطرزبورغ دیده میشود خیلی گردش کردیم و فواره‌ها را تماشا نمودیم یک فواره مثل کلاه
درویش بود خیلی قشنگ است این فواره پیچ دارد و بطوری است که تا بخواهند باز میکنند و هر وقت بخواهند
می بندند خیلی گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بزرگی که (الیزابت) دختر پطر کبیر که بعد امپراطریس شده بود
بنا کرده و بعد هم (امپراطریس کاترین) تعمیر نموده است از هر جهت عمارت این [illegible] میشود تمام تخته
درین عمارت جمع است مثل اسباب و غیره این عمارت و شکل [illegible] باغ سازی فواره‌ها بی نقص [illegible]
قدری در این عمارت استراحت کردیم اینجا [illegible] جمعی از اهل خلوت همراه بودند بقدر پنجاه نفری هم زن
دیده شد که توی باغ گردش میکردند خلاصه تمام امشب قرار است که باید در اینجا بخوریم مشغول گردش
بودیم که دیدیم گراندوک آمده گفتند شام حاضر است رفتیم سر شام در تالار [illegible] شام را سر میز خوردیم
اما هنوز آفتاب بلند بود شام شده بود گراندوک طرف دست راست ما و امیرال پوپوف سمت
دست چپ نشسته بودند روبروی ما [illegible] نشسته بود که اسمش (ودونوف داشکوف)
است تقریباً پنجاه سال از سنش گذشته ریش را تراشیده سبیل [illegible] دارد مرد محترمی است موزیک هم در سر شام میزدند
بعد از شام برخواسته آمدیم باطاق دیگر قدری نشسته بعد کالسکه حاضر شد با نواب گراندوک سرژ بکالسکه
نشسته رفتیم بکار و از آنجا با واگون بکار نشسته رفتیم به پطرزبورغ امشب باید برویم بتماشاخانه باید نواب
گراندوک سرژ بیاید ما را بتماشاخانه مارلنسکی اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و تمام شاهزاده‌ها و پادشاه زاده

خانمها

خانمها و سفرای خارجه و زنهای آنها و تمام جنرالها و ملتزمین رکاب ما همه بودند من با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس
و شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد و زن ولیعهد و دخترهای پرنس همه در یک لژ روبروی تئاتر نشسته بودیم
دست راست ما زوجه نواب گراندوک (ولادیمیر) برادر اعلیحضرت امپراطور و دست چپ اعلیحضرت
امپراطریس نشسته بودند دو پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفتیم به اطاق عقب همه سفرا و زن و مرد شاهزادگان
و غیره در آنجا جمع شدند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفتیم منزل. در پطرزبورغ اخبار
تلگرافی از تبریز رسید که ابراهیم خان شجاع الملک سرتیپ کشیکخانه که از طهران الی سرحد همراه ما بود در تبریز فوت
شده است. (روز شنبه بیست و چهارم) امروز باید سر قبر امپراطور مرحوم و بعضی جاهای دیگر
برویم در وقت معین با امیرال پوزیوف مهماندار سوار کالسکه شده راندیم از راه [illegible]
بخانه رفتیم بطرکسی دیگر در رکاب نبود از پلی بسیار طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امپراطور الکساندر دوم در قلعه
است که دور این قلعه از همه طرف آب است و قلعه بسیار محکمی است توپ هم دارد قدری که از پل گذشتیم
بقلعه رسیده پیاده شده داخل کلیسا و معبد شدیم سلاطین و امپراطوران روس از زمان پطر کبیر تا امپراطور
مرحوم الکساندر دوم همه در این قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ باشکوهی است یک [illegible] بسیار
بزرگ هم روی قبر امپراطور گذاشته‌اند داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در اینجا [illegible] میشود
تمام توی این معبد و کلیسا را با مطلا ساخته‌اند خیلی قشنگ و خوب است قبور سلاطین هم تمام از مرمر است
و مطلا خیلی عالی و باشکوه است خلاصه از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای محلی که امپراطور
مرحوم را در آنجا با دینامیت مقتول ساخته‌اند راندیم تا رسیدیم به یک کوچه تنگی که پهلوی نهر کاترین واقع است
شهر پطرزبورغ نهر زیاد دارد که به نهر یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده داخل شهر نموده‌اند این نهر را
هم کاترین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا بسیار کوچه‌ای بطور قدری تنگ است که امپراطور مرحوم
در این تنگنا دست یافته با دینامیت بقتل رسانیده‌اند یعنی در آن روز امپراطور مرحوم برای دیدن [illegible]
بمنزل خواهرشان رفته بوده و از آنجا بیرون آمده میخواسته‌اند بمنزل خودشان معاودت کنند در اینجا که
رسیده ایشان را با دینامیت زده بودند اینجا الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی میسازند پیاده شده
داخل اینجا شدیم بنا و عمله مشغول کار بودند دیوار را از اطراف بسته دور کرده و مشغول ساختن میباشند از آنجا
هم بیرون آمده رفتیم بوزارتخانه خارجه منزل جناب مسیو گیرس که وزیر امور خارجه است در سفر اول هم با
وزارتخانه آمده و در آن وقت (گورچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم [illegible]
هم آنجا بود و قدری نشسته صحبت داشتیم پسر (مسیو گیرس) هم که در طهران [illegible]

منزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار (مسیلیکف) که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و حالا دو سال است
که معزول شده بدیدنم آمده است بحضور ما آمد همان حالت و صورتست که سابقاً او را دیده بودیم کالسکه نفسکی [?]
فوق‌العاده [?] هم بود بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند دو امی بطر امروز هم از حسن اتفاق صاف و
آفتاب ولی باد و خیلی ملایم بود (مسیلیکف) عرض میکرد شما طهران را همراه خودتان آورده‌اید حقیقت هم
همینطور است هوای این دو سه روزه مثل هوای طهران بود بعد برخاسته رفتیم تماشای موزه که در حقیقت
خزینه جواهرات و نفایس و چیزهای اینکه همه در اینجا است اطاق باطاق و تالار بتالار و دالان بدالان
می‌رفتیم پرده‌های صورت امپراطورهای قدیم و سردارها و جنگهائیکه در سابق دولت روس کرده است تمام را
دیدیم دالانها و تالارها پیچیده‌اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم بموزه جواهرهای نفیس و ظروفهای
طلای کار قدیم که با آب و رنگ ساخته شده و در حقیقت همه از جواهر است و تمام جواهرات که در پشت
شیشه‌ها گذاشته‌اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آنرا در روزنامه سفر سابق خودمان مشروحاً
نوشته‌ایم دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاوسی که در سفر پیش
نوشته بودم خوب سر قصیده [?] و چرخ میخورد اما این سفر تماشا میکردیم عرض کردند خراب شده است و اینجا هم
نمیتوانند بسازند باقی دیگر همان است که نوشته‌ایم (پرنس تو ولسکوی) که چند سال قبل در ابتدای
جلوس علیحضرت امپراطور برای خبر رسمی سلطنت ایشان بطهران آمده بود و حالا این عمارات سپرده باو است
جلو ما افتاده و همه جا را عرض و معرفی میکرد امیرال پوپوف مهماندار ما و جمعی هم از ملتزمین رکاب ما بودند
دو نفر هم در پیش سفید هم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلو ما بودند بالاخره رسیدیم بجای تنگی و از
پله تنگی بالا رفته بیک اطاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت تاج علیحضرت امپراطور که مکلل به
الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سر آن است در اینجاست جواهر آلات امپراطریس هم که
برای تاجگذاری امپراطور و امپراطریس بمسکو میبرند اینجا بود همه را دیدیم و زود مراجعت کرده از این راهی که
آمده بودیم برگشته از راه خیلی نزدیکی پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلو خیابان و راه مردم است
اینجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل عکاسی حاضر شده بود عکس ما را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی
بخاری حاضر کردند که سوار شده توی رودخانه تفرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شراع هم داشت سوار
کشتی شده بخلاف جریان آب شنا کردیم رفتن امیرال پوپوف مهماندار و بعضی از پیشخدمتهای خودمان هم
همراه بودند همینطور سر بالا رانده و در اواخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و [illegible] خوب
دیدیم که این عمارات ییلاقی است خیلی خوش وضع و قشنگ مثل جعبه‌های شیرینی ساخته‌اند کارخانجات هم

دود میکرد اما معلوم نبود چه کارخانه ایست طرف دست چپ آبادیش کمتر بود قدری که از رودخانه رفتیم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ماراندیم کشتی هم خوب میرفت قدری که بالاتر رفتیم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هرچه پیشتر میرفتیم شعبه های متعدد بهم میرساند و در سر هر شعبه یک پل ساخته بودند بالاخره رسیدیم
بجائیکه آب رودخانه خیلی کم شد اما کود بود و کشتی همه جا خوب میرفت همینطور رفتیم تا رسیدیم بلب دریا
اینجا بدسته موزیکانچی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیک زدند و رسیدیم باول پارک و جنگل
یلاقین که عمارت و جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور است اینجا از کشتی بیرون آمده کالسکه برای ما و ملتزمین حاضر
کرده بودند بکالسکه نشسته از خیابانهای بسیار قشنگ باصفا گذشته تا رسیدیم بعمارت یلاقین پیاده شده رفتیم
توی عمارت عجب عمارتیست اگرچه کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوش وضع است پیشخدمتهای اعلیحضرت
امپراطور تمام در اینجا حاضر بودند و عصرانه و چای از شیرینی و میوه جات وغیره همه چیز حاضر کرده بودند چای و
عصرانه خورده قدری گردش کرده بعد سوار کالسکه شده راندیم برای منزل چون باید بسفارت خانه ایران
که در پطر است برویم بکالسکه چی فرمودیم یکسر رود بعمارت سفارتخانه ایران از بعضی کوچها گذشته تا رسیدیم
بسفارتخانه مردم هم چون میدانستند باینجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفارت
خانه شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار جلو آمد از پلههای کوچکی داشت بالا رفته از اطاقهای کوچک متعدد
گذشته در یکی از اطاقها نشستیم این عمارت اگرچه قدری تاریک است اما مبل و اسبابهای خوب دارد
دو مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر نوکر روسی دارد که کلاه ایرانی سر گذاشته بودند قدری که نشستیم بر
خاسته آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن تماشاخانه
که در توی همین عمارت منزل ما هست این تماشاخانه را اکاترین ساخته مخصوص بهمین عمارتست و بسیار خوب تماشاخانه
ایست از این تالار ما داخل اطاقی میشود و از اطاق بتالار بزرگی دیگر میرود که اطراف انجا را گل چیده اند
این تالار هم برودخانه نوا منظر دارد و از این تالار بزرگ بتماشاخانه میرود این تماشاخانه سالهاست که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت نه بعد از ظهر که وقت رفتن تماشاخانه بود ابتدا
شاهزادگان خانواده سلطنت و زنهای آنها و وزراء و امراء دربار روس و سفرای خارجه برحسب دعوت
تمام آمده از این تالار ما گذشته بتماشاخانه رفتند و در جاهای خود نشستند وزراء و ملتزمین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده بتماشاخانه رفته در جاهای خود ایستادند ما منتظر اعلیحضرت امپراطور بودیم که باید اعلیحضرت امپراطور
و امپراطریس باینجا آمده باتفاق برویم در ساعت نه اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس وارد [illegible] ما ایستاده
ماهم از اطاق خودمان بیرون آمده با ایشان دست داده تعارف کردیم از آب [illegible]

مخصوص خانواده سلطنت و خانمهای آنها هم همراه علیحضرت امپراطور بودند خلاصه در همان تالار روی میزهای
کوچک گرد عبارت از انتقال باشد چیده بودند با علیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین دور میز نشسته بستنی و
چای خوردیم و قدری صحبت داشته بعد برخاسته با علیحضرت امپراطریس دست بدست داده از جلو و
علیحضرت امپراطور با زوجه پرنس لاندمیه بازو به بازو داده از عقب ما و سایر شاهزادگان و شاهزاده خانمها
از عقب ایشان رفتیم برای تیاتر تمام تماشاچیها و زنها که در تیاتر نشسته بودند برخاستند ما با علیحضرت
امپراطریس از پله های دور تیاتر پائین رفته در جلو سن که خیلی نزدیک بود صندلی گذاشته بودند نشستیم علی
حضرت امپراطور هم با سایر شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد در اطراف ما نشستند حضرت والا فتحعلی میرزا؟
و دختر پادشاه هم بودند ما نشستیم پرده بالا رفت و جهان نمائی پیدا شد بازیگرهای این تماشاخانه را از خارج
آورده اند لباسهای بسیار فاخر قشنگ پوشیده بودند بسیار خوب رقص کردند و سازها زدند سازها
خوب که ما گاهی میگوئیم تصویرهای خوش میزدند و بازیهای خوب درمیآوردند یک مردی آمد انجا خوابید
دخترها دور او جمع شدند یک سبزی آورده بگلوی مرد گذاشتند وقتی که از خواب برخاست و دید خرس شده
حرکات غریب و عجیب کرد آنوقت دخترها با این خرس رقص کرده بازی درآوردند خیلی بامزه و مضحک بود
بعد پرده دیگر بالا رفت و حالت غروب آفتاب همان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
میکند با کوهها و جنگلهای زیاد و جمعیت بسیار و پردهای متعدد و بوضعهای خوش و معقول دیده شد
آنوقت پرده افتاد کلیة این بازی یکساعت طول کشید بعد باز با علیحضرت امپراطریس دست بدست
داده از جلو و علیحضرت امپراطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آمده بودیم برگشتیم و همانطور تالارها
و اطاق باطاق که همه با چراغهای الکتریسته روشن و مبلهای خوب مزین بود گذشته داخل تالار بسیار
بزرگی شدیم که تنفس بوده بود و یک میز خوان مخصوصی برای ما چیده بودند با علیحضرت امپراطور و علیحضرت
امپراطریس و شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد سر آن میز نشستیم باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد تا
نزدیک بیکدیگر گذاشته بودند تمام زنها و مردها و صاحب منصبان و درباریها نشسته بنا کردند بشام
شروع کردن خیلی خوب مجلسی بود خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میزدند مدتی اینکار طول کشید
بعد برخاسته ما با علیحضرت امپراطریس دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
تالار دیگر هم امپراطریس با ما بودند آنجا دست داده و خداحافظ کرده آمدیم برای منزل خودمان علیحضرت امپراطور
هم با نواب ولیعهد همه جا با ما آمده تا علیحضرت امپراطور ما را داخل اطاق خواب کرده و در را بسته مراجعت
کردند حقیقت نهایت دوستی و مهربانی را نسبت بما در اینجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدیم ......

روز یکشنبه بیست و پنجم [illegible] امروز باید از پطرزبورغ برویم بوتون نهار را هم قبل از
حرکت در عمارت (انیچکوف) ... اعلیحضرت امپراطور و علیاحضرت امپراطریس بخوریم عمارت
انیشکوف در زمان ولیعهدی اعلیحضرت امپراطور حالیه منزل ایشان بوده است هر وقت هم نواب ولیعهد
حالا بزن بگیرد در این عمارت منزل خواهد کرد حالا منزل مخصوص [illegible] است گویا بعضی از شاهزاده خانمها و
شاهزاده‌های خانواده سلطنت در [illegible] منزل [illegible] در ساعت دوازده که اول حرکت باید
حرکت کرده بآن عمارت برویم قبل از حرکت (مسیو گیرس) وزیر امور خارجه با (ژینووییف)
و مسیو (وستمان) [illegible] از اجزای وزارت خارجه [illegible] آمدند با آنها صحبت کردیم بعد برخاسته
رفتیم بالا رفتیم توی عکاسخانه [illegible] گردش و تماشا کرده آمدیم بیرون سر ساعت دوازده که
اول حرکت بود امپراطور [illegible] توی کالسکه نشسته رفتیم برای عمارت انیشکوف [illegible] چندان دور
نبود در سر پله‌های عمارت که پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و تمام شاهزاده‌ها حاضر
بودند با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطریس و سایر
شاهزاده خانمها هم بالای پله ایستاده بودند با آنها هم دست داده تعارف کردیم (دیشب قبل از
رفتن تماشاخانه وقتی که اعلیحضرت امپراطور پیش ما آمدند نشان اول دولت ایران را که مخصوص خود ما است
بدست خودمان با ایشان هدیه دادیم با کمال مهربانی قبول کردند [illegible] امروز هم نشان [illegible] نواب ولیعهد
دادیم امروز اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد هر دو نشان را حمایل [illegible] بودند وقتیکه وارد
اطاق شدیم اعلیحضرت امپراطور هم یک نشان بسیار مجللی که مکلل بالماس [illegible] تمثال اعلیحضرت امپراطور
را داشت بدست خودشان با نهایت مهربانی بما دادند ما هم با کمال [illegible] نشان را قبول کردیم بعد با
اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده به نهار رفتیم این عمارت باغ و منظر خوبی دارد دست راست ما
زوجه گراند دوک [illegible] و دست چپ اعلیحضرت امپراطریس نشسته بودند [illegible] بود
نهار خوردیم تمام شاهزاده خانمها و شاهزاده‌های خانواده سلطنت بودند در حقیقت دعوت [illegible] خانواده
بود در میان نهار اعلیحضرت امپراطور برخواسته بسلامتی ما [illegible] کردند ما هم برخواسته بسلامتی ایشان
جام شرابی خوردیم بعد از نهار برخواسته با اعلیحضرت امپراطریس و سایرین باطاق دیگر آمده مشغول صحبت و
خوردن قهوه شدیم تا وقت رفتن شد برخواسته با تمام خانمها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امپراطریس
هم تا دم در بمشایعت آمده بعد از تعارف و وداع [illegible] اعلیحضرت امپراطور و نواب [illegible] و تمام
شاهزاده‌ها با ما آمدند من و امپراطور در یک کالسکه نشسته راندیم برای گار بازار [illegible]

جنگ عثمانی ساخته اند گذشته وارد [illegible] سربازخانه [illegible] خانه امپراطور [illegible] در اینجا هستند عبور کردیم
سربازها [illegible] اعلیحضرت امپراطور با ایشان [illegible] بودند از اینجا با هم
[illegible] هزار قدم [illegible] کوچهای شهر راندیم رسیدیم [illegible] سرباز جلو [illegible] ایستاده بودند و
[illegible] اعلیحضرت امپراطور [illegible] از جلو صف [illegible] احوال پرسی کردیم بعد
دالون آمده دوباره با اعلیحضرت امپراطور وداع [illegible] کردیم و با نواب ولیعهد و سایر شاهزاده ها هم دست
داده وداع نموده آمدیم توی واگن اعلیحضرت امپراطور و شاهزادگان در حالت وداع حضور ایستاده
و قدری [illegible] شنیده از جلو صف [illegible]
[illegible] اعلیحضرت امپراطور [illegible] راه افتاد
[illegible] بزرگ است [illegible] توقف [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] شاهزاده [illegible] نوکرها
[illegible] تماشا کرد [illegible] واگون [illegible]
[illegible] اعلیحضرت امپراطور [illegible]
[illegible] عرض کردند [illegible] توقف حرکت کرده راندیم شام را
[illegible] رخت خواب هم
روز دوشنبه بیست و ششم [illegible] ساعت از شب گذشته [illegible]
[illegible]
[illegible] خواب [illegible] داشته است [illegible]
[illegible] عرض کرد قرار داده [illegible]
[illegible] خلاصه راندیم تا رسیدیم [illegible]
[illegible] پیاده شده از جلو صف [illegible]
[illegible] (جنرال
[illegible])
[illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible]
[illegible] خلاصه راندیم [illegible]

الواف

[illegible] قدری سبزتر و بهتر شد و گلهای زرد و سفید [illegible]
است [illegible] جزیره‌های [illegible] است [illegible] همه جا جنگل [illegible] شد
که [illegible] بود [illegible] تاریک بود [illegible] خوابیدم در
[illegible] صدای [illegible] کرده [illegible]
[illegible] این صحبت [illegible] ایستاده [illegible]
[illegible] دیدن این [illegible] خواستیم [illegible]
[illegible] صاحب‌منصبهای بزرگ [illegible]
[illegible] از این [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] سالدات [illegible]
[illegible]
[illegible] سالدات [illegible]
[illegible] مرکز [illegible] صاحب‌منصب [illegible]
[illegible] سوار [illegible]
[illegible] می‌آید [illegible] آدم [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] که منزل ما است [illegible] سالدات و سوار [illegible]
[illegible] که لباس حرب [illegible] سواره قزاق و پیاده قزاق و افواج
[illegible] جنرال [illegible] عرض کرد چهار صد و پنجاه هزار نفر [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] رسیدیم به میدان کوچکی که عمارت [illegible] منزل ما است
داخل [illegible] جنرال [illegible] همراه ما آمد داخل [illegible] معرفی کرد [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] است یک [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] برای [illegible] برادر خود ساخته است که
[illegible] گرفته بود [illegible] کرده [illegible] شورش شده
بود [illegible] هستند خلاصه خوب عمارتیست [illegible]
[illegible] مقابل این پارک [illegible] منزل کرده بودیم این عمارت در [illegible] واقع [illegible]

داخل قدری توی باغ گردش کرده راحت نمودیم امروز که از کار حرکت کرده رو بشهر می آمدیم از یک پل آهنی
عریض دوار و از سقف بسیار طولانی خوبی گذشتیم که این پل روی رودخانه ویستول [illegible] کم عرض میکرد
این پل را مرحوم نیکلا بنا کرده است یک پل هم مقابل این پل بهمین طور دیدیم که از روی آن راه آهن میگذرد
از روی این پل فقط یک خط راه آهن است پل بسیار خوب پلی است (روز سه شنبه بیست و هفتم)
امروز صبح برخاسته قدری توی این باغ گردش کردم آخر این باغ منتهی میشود بدیوار چوبی که این باغ را پارک
عمارت لازنکی جدا میکند این باغ دریاچه های کوچک و آبهای مختلف در اواسط و اواخرش دارد که پلهای
زیادی روی آنها بسته اند و اطراف این دریاچه ها و آبها چمن و گلهای رنگارنگ بسیار خوب دارد درختهای
کهن در این باغ و باغ عمارت لازنکی دارد که بسیار قوی و مثل درختهای جنگل مازندران است خلاصه خیلی گردش
کرده بعد آمدیم توی اطاق نهار خوردیم [illegible] از ورشو برای قرار رفتن با [illegible] خواسته
بودیم امروز وارد اینجا شده بحضور رسید چون عرض کرد علیحضرت [illegible] ناخوش است
قرار دادیم که در آخر همان ترتیبی که خود مان معین کرده بودیم با حرکت بردیم اعتماد السلطنه کتابی در تاریخ
و شرح احوال شارل دهم پادشاه فرانسه در اینجا خریده بود بعد از نهار میخواند خیلی خوب کتابی است امروز دو ساعت
از ظهر گذشته باید برویم باکسپوزیسیون صنایع بعد از نهار سر ساعت معین جنرال اورکو آمد با جنرال در یک
کالسکه نشسته مسافت زیادی رفتیم تا آخر شهر رسیدیم باکسپوزیسیون عمارت دو مرتبه بود پیاده شده داخل
شدیم مردیکه رئیس اینجاست جلو آمد [illegible] که در اینجا دست دارد آمد بنا کرد بصحبت داشتن و شرح دادن
رفتیم مرتبه اول زنها و دخترهای زیاد دسته دسته در جاهای مخصوص نشسته بانواع صنایع و حرف که کار زنهاست
و با دست دوخته و بافته میشود از قبیل [illegible] وخیاطی و بافندگی پارچه های پست که مخصوصاً برای [illegible] بهما
میبافند و رخت میدوزند و میفروشند و پارچه های مفتول دوزی [illegible] که در روی کارگاه [illegible] و غیره
بود بعلاوه صنایع دیگر مثل منبت کاری روی چوب وغیره همه با کمال نظم در ترتیب در کار بودند بعد پایین آمده تماشا دا[illegible]
مرتبه بالا هم همینطور بود همه جا را گردش کرده بعد [illegible] رفتیم توی یک بالاخانه
کوچکی که رودخانه [illegible] میکرد و نمای خوبی بود قدری آنجا نشستیم بعد برخاسته آمدیم پایین و سوار شده منزل آمدیم
قدری راحت کرده بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارت لازنکی و پارک آن داخل پارک شدیم
دسته قزاق و سالدات در اینجا [illegible] پارک آمده [illegible] عمارت لازنکی پیاده شده رفتیم توی
عمارت این عمارت را که سفر سابق دیده بودیم فراموش شده بود الحق بسیار عمارت [illegible] خوبی است
این عمارت را (استانیسلاس اگوست) پادشاه آخر لهستان که بعد از ورشو را [illegible] گرفتند

بنا کرد

ساخته است تالار با اطاقهای بسیار عالی است تمام ستونها از سنگهای مرمر و سماق و رنگهای مختلف است
که خیلی قیمتی است پرده‌های نقاشی بسیار ممتاز از استادهای قدیم که کار [illegible]
دارد که هر پرده ده هزار تومان و پنجاه هزار تومان ارزش دارد [illegible]
از سنگ مرمر روی صفحه [illegible] روی پایه‌ها [illegible] مجسمه [illegible]
[illegible] مختلف نقاشی کرده بودند که این میز هم از [illegible] استانیسلاس اگوست
بوده است بقدری خوب نقاشی کرده و چه قشنگ است که ده هزار تومان ارزش دارد تمام این مبل و اسبابها
از زمان پادشاه لهستان [illegible] بوده که [illegible] آمده است بعد از گردش عمارت سوار کالسکه شده
باز توی پارک گردش کردیم این پارک [illegible] آینه [illegible] گردش [illegible]
[illegible] سرباز و سوار که در اطراف اینجا
عمارت [illegible] آمدیم عمارت خودمان [illegible] بعد از ظهر [illegible]
که مجلسی از مرد و زنهای [illegible] است گردش کرده [illegible] مراجعت کنیم
[illegible] درخت [illegible] که گلهای قرمز دارد [illegible]
[illegible] خیلی [illegible] دارد [illegible] دیدم که توی [illegible]
بودند [illegible] شاه [illegible]
[illegible] در ساعت [illegible]
راه است با وجود [illegible]
از زن و مرد [illegible]
وارد [illegible]
[illegible]
شدیم این تالار [illegible] از زن و مرد [illegible]
بسته [illegible]
شده [illegible] استانیسلاس اگوست [illegible]
[illegible] عمارت سلطنتی قدیم است [illegible]
[illegible] تالار [illegible]
اطاق [illegible]

دیدم خوش صحبت [illegible] بود جنرال روی میز تکیه [illegible] بود و آنجا یک لنگه در باز بود [illegible]
هوا خوردم بعد آمدیم با اطاق دیگر میز ناهاری چیده بود ناهار سر میز نشستیم [illegible]
یک زن دیگر هم که زوجه حاکم نظامی شهر و شوهر بود زن خوش رو و خوش صحبت و مهربان زبان فرانسه را خوب
حرف میزد دست چپ ما نشست بعضی زنهای دیگر هم از زنهای صاحب منصبان [illegible]
نشسته بودند قدری صحبت داشته [illegible] چای خورده برخاستیم قدری [illegible]
آمدیم دم پله با جنرال کورکو [illegible] زوجه اش وداع کرده با امیرال [illegible]
روز چهارشنبه [illegible] صبح از خواب برخاستم [illegible] حضور آمده [illegible]
امین الدوله و جهانگیر خان وزیر [illegible] برود [illegible] و از آنجا برود [illegible]
[illegible] زیارت که مشرف شود [illegible] طهران [illegible]
[illegible] امین السلطان و امین الدوله و جهانگیر خان وزیر [illegible] خان حضور آمدند [illegible]
[illegible] قدری صحبت و فرمایش شد امین الدوله و جهانگیر خان [illegible]
[illegible]
بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم به حمام [illegible] دیروز [illegible]
[illegible] رفتیم [illegible] رسیده [illegible] که در یازده سال پیش هم دیده بودیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوار کالسکه شده آمدیم منزل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ساعت [illegible] بعد از ظهر [illegible]
[illegible] خوش [illegible]
[illegible] خیلی ملایم و مهربان [illegible] و خوش صحبت است [illegible]
[illegible]
آمد [illegible] جنرال کورکو [illegible]
[illegible] وسط شهر واقع است اول داخل یک سالون بزرگی شدیم که اینجا [illegible]

آنجا بجای اسب دو [illegible] پیاده شده [illegible] از دو طرف راه پله ساخته بودند پله که بغرفه سیرک میرود از بالا
که میرود [illegible] که [illegible] میرود [illegible] اینجا هم [illegible] پله پایین آمده از پله دیگر بالا رفته
که میرود بغرفه جای ما که معین شده بود غرفه ما [illegible] این سیرک را تمام با چوب ساخته اند و این سیرک بزرگ
فضای با صفا سیرک زمستان [illegible] اطراف سیرک را تمام [illegible] بود که هوا داخل میشد
خوب بود چراغهای گاز روشن کرده بودند [illegible] و این سیرک هم زن و مرد فرنگی نشسته بودند بهترین
[illegible] بودند در غرفه خود ما نشستیم جنرال [illegible] دست راست ما [illegible] امیرال [illegible] دست
چپ ما نشستند بازیگرهای سیرک زنهای خوشگل [illegible] بازیهای خوب [illegible] تعلیمی با انواع و اقسام
[illegible] آوردند [illegible] که در سفرهای قبل دیده بودیم [illegible] اسباب تعجب بود
[illegible] این سیرک [illegible] بود [illegible] بازیها آوردند خیلی مضحکات و با
[illegible] از بالاخانه آمدیم پایین [illegible] مراجعت کرده
[illegible] آمدیم [illegible] که تمام شد آمدیم پایین با
جنرال [illegible] کالسکه نشسته آمدیم منزل (روز پنجشنبه بیست و نهم) امروز باید وارد ورشو
شویم [illegible] معرفی شده [illegible] بلند بالای [illegible] داشت اندامی
بود که از [illegible] خیلی بلند [illegible] سر و گردن بلندتر بود [illegible] معرفی شده [illegible]
[illegible] بعد معلوم شد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خانه [illegible] دست [illegible] است [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] باید برویم منزل [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] جنرال [illegible] آمد با [illegible] کالسکه نشسته [illegible]
[illegible] خارج شدیم راه [illegible] است [illegible]
[illegible] راه [illegible]
[illegible] راه [illegible] خوب [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] بیست [illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] از این گاه [illegible] سوار [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] باغ [illegible] این باغ [illegible] قدیم [illegible]

[illegible] رسیده است داخل باغ شده توی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است و
بسیار خوب [illegible] تزیینات مبل و اسباب خوب و پرده با صورت سلاطین قدیم لهستان از
[illegible] پرده های بزرگ کار کوبلن معروف پاریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل شمشیر قدیم سلاطین
لهستان [illegible] ظروف چینی قدیم و تاج جواهر نشان که برای سلاطین
[illegible] اسباب [illegible] در این عمارت [illegible] است بعد در باغ
[illegible] عمارت باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهار صد ساله از
[illegible] درختهای [illegible] که با مقراض زده و آرایش کرده بودند مثل دیوار سبز سر به آسمان کشیده بود
[illegible] باغ [illegible] شده است بعد از گردش رفتیم توی اطاق قدری نشسته بستنی و میوه خوردیم
[illegible] توقف ما در این باغ طول کشید اسم سرایدار بانی این عمارت معلوم نشد بعد سوار کالسکه شده
[illegible] در این باغ کسی که حاضر بود [illegible] و اشیا عتیقه [illegible] معرفی میکرد اسمش
کنت فیلکس جانسکی [illegible] (کنت الکساندر بن نیتسکی) [illegible] است که
این عمارت [illegible] سلاطین [illegible] موسوم به لشینسکی
[illegible] و این عمارت و باغ [illegible] بدست [illegible] شرقی [illegible] عمارت با مهارت [illegible]
این عمارت از (ژان سوبیسکی) یکی از سلاطین [illegible] است که در سنه ۱۶۸۳ عیسوی [illegible] بوده بعد
[illegible] کنت [illegible] خواهرزاده [illegible] امروز از شهر [illegible] باین باغ رفتیم
[illegible] رسیدیم [illegible] شام خوردیم [illegible] ساعت [illegible] از شهر گذشته باید برویم تماشاخانه
[illegible] این عمارت تا تماشاخانه [illegible] راه است از این عمارت تا تماشاخانه [illegible] کالسکه [illegible] بود که
[illegible] گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد توی کوچه ها
[illegible] کالسکه [illegible] رسیدیم تماشاخانه
[illegible] تالار [illegible] رفتیم بالا از تالاری گذشته داخل تماشاخانه شده
[illegible] پهلوی ما نشستند این تماشاخانه
از قدیم در عهد سلطنت [illegible] و زمان حکومت [illegible] وسعت متوسط است خوب
[illegible] خیلی خوب ساز زدند و رقص
[illegible] بعد [illegible] آمدیم توی اطاق دیگر بستنی خوردیم ([illegible]) که پیش ما نشستیم
[illegible] است [illegible] شصت و [illegible] پس فردای ما

میدانست. قرار رفتن بار امیداد. بعد آمدیم در مرتبهٔ بالای تماشاخانه. از زیر لژ ولیعهد نشستیم دوباره پرده
بالا رفت باز قدری بازی کردند. رقصیدند. پرده افتاد. برخواستیم از پلهای چوبی که پایین آمده بودیم دوباره
بالا رفته قدری توی اطاق نشستیم. بعد باز آمدیم سر جای بالا در لژ اولی نشستیم. پرده بالا رفت. رقصیدند
و بازی کردند. پرده [illegible] که افتاد برخواسته با جنرال [illegible] وداع کرده. ما [illegible] توی کالسکه
نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. (جمعه سلخ رمضان المبارک) امروز دو ساعت به ظهر مانده
باید برویم به قصر [illegible] (نووگیورگیفسکی)، که مسافت سی و سه ورس [illegible]
[illegible] شهر [illegible] واقع است. سر ساعت معین [illegible] آمد یک درشکه [illegible] برای [illegible] حاضر
کرده بودند که جای من تنها بود. چون باید با درشکه از پارک ساکس عبور کرده گردش کنیم [illegible]
با [illegible] درشکه کوچک آورده بودند. خلاصه سوار شده راندیم [illegible] هم با بعضی [illegible] پیشخدمتها و [illegible]
ماها بودند. رسیدیم به پارک ساکس [illegible] رفتیم توی باغ با درشکه گردش کردیم. باغی است با درختهای
زیاد سایه [illegible] خوبی [illegible] که فوارهٔ آب مثل [illegible] در وسط میان حوض [illegible] این باغ [illegible]
[illegible] گاه و تفرجگاه [illegible] عموم مردم از بچه و بزرگ و زن و مرد [illegible] پیر زنها
در میانه دختران نشسته خیاطی می‌کنند. مردان روزنامه می‌خوانند. اطفال بازی می‌کنند. دایه‌ها بچه‌ها را
[illegible] خلاصه از باغ بیرون آمده با [illegible] درشکه بزرگی نشسته قدری که راندیم
رسیدیم به محلهٔ یهودیها. محلهٔ بزرگ آباد [illegible] بناهای سه چهار مرتبه مثل عمارات فرنگیها دارند. جمعیت
زیادی از زن و مرد یهود [illegible] راه ایستاده بودند. اما از وضعشان معلوم بود که یهودی هستند [illegible]
[illegible] که از [illegible] فرنگیها اهل محلهٔ یهود [illegible] کوتاه قامت مردها [illegible] ریش [illegible] دخترها
و پسرهای خوشگل میانشان هم [illegible] آخر محلهٔ یهود [illegible] رسیدیم [illegible] جنرال [illegible] انتظار ما
ایستاده بود باهم رفتیم توی [illegible] بود [illegible] سوار شده راندیم. همه جا اطراف راه سبز
و جنگل با صفا بود. یک ساعت و نیم که راندیم رسیدیم به [illegible] روی یک پلی که نشستیم
که روی رودخانهٔ ویستول بسته بودند. نزدیک [illegible] این قلعه هم از پل آهنی عبور کردیم که روی رودخانه
(بوک نادیو) است. رودخانهٔ [illegible] همین جا که [illegible] ساخته اند. داخل
رودخانهٔ ویستول میشود. قبل از اینکه به قلعه برسیم [illegible] قلعه [illegible] آمده بود
بسیار بلندی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته اند و همه محل صاحب منصب [illegible] خلاصه
به کار رسیدیم. من و جنرال [illegible] در یک کالسکه نشسته سایر [illegible] هم از عقب با سوار [illegible] باشند [illegible] آمدند

از یک دروازه عالی جنگلی داخل شدیم و باز از دروازه‌های دیگر گذشتیم وضع غریبی این قلعه را ساخته‌اند عمارتی بطور
دیوار بنا کرده‌اند سه چهار مرتبه که به مرتبه که از دو طرف دریچه‌ها دارد و قلعه در وقت صلح با فضا و تفرجگاه جهت
منصب‌داران است و وقت جنگ از همین دریچه‌ها تفنگ و توپ می‌اندازند عمارتی هم که مرحوم نیکلا
امپراطور روس بنا کرده است در اندرون این عمارت واقع است که هر وقت امپراطوران روس هم باینجا بیایند
در همین عمارت منزل میکنند خلاصه این عمارت شهریست داخل قلعه همه سبزه و گل و یاسمین و درختهای
کهن است خاکریزها باستیانها انبارها قراولخانه عمارتهای متفرقه برای صاحب‌منصبان اهل قلعه اینجا از مرد و زن دارد
باری از دروازه‌ها و خندقها گذشته تا رسیدیم بپای عمارت نیکلا آنجا پیاده از پله‌ها بالا رفتیم اینجا یک عمارت
دو ایوانی تمام مفصلی است اما جزو بدن عمارت و بنای قلعه است که با سنگ محکم ساخته‌اند که اگر
توپ هم بآن بزنند خراب نمی‌شود اطاقهای بزرگ و کوچک و سفره‌خانه و غیره دارد همه با مبلها و پرده‌های
خوب ولی میرزا یوسف عرض میکرد تمام مبل اینجا از زمان مرحوم نیکلاست که اختراما نگاه داشته‌اند
صندلیهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر امپراطور نیکلا همه بهمان حالت باقی بود نهار آوردند خوردیم جلو این اطاق
که ما نهار میخوردیم یک بالکن ایوان خروجی عمارت کوچک باریکی بود که از اینجا رودخانه و خیلی جاهای دیگر منظر
است پای این بالکن رودخانه بوک ناریو داخل رودخانه ویستول میشود یعنی رودخانه بوک ناریو از زیر
این بالکن میگذرد و رودخانه ویستول از طرف مقابل این بالکن آمده و در پای بالکن هر دو بهم متصل میشود و خیلی
تماشا دارد آب رودخانه بوک ناریو سیاه است و آب رودخانه ویستول سفید این دو آب سیاه و
سفید که بیکدیگر مخلوط میشود خالی از تماشا نیست میان این دو رودخانه جزیره مانندی تشکیل یافته و آخر این جزیره
که در حقیقت جزو این قلعه است یک عمارت چند مرتبه ساخته‌اند که آنجا انبار غله است یک آسیای بخاری
هم در آن عمارت است که هر وقت لازم شود فوراً گندم را آرد می‌کنند یک طرف این عمارت خراب شده بود
حاکم عرض میکرد در زمستان یخهای زیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود و یخ هم زیاد بود اینجا را خراب
کرده است آب این رودخانه بالای شهر (دانزیک) که بندری از بنادر المان است داخل دریای
بالتیک) میشود تفصیل این قلعه از این قرار است که نوشته میشود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم نوذگی
ادگیبستبنسکی) است و اسم فرمانده کل قشون قلعه (جنرال خلیبونوکوف) است این قلعه یکی
از قلاع معتبره بزرگ اروپ محسوب میشود دور قلعه دوازده ورس است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه آن
ده باستیان و خاکریز دارد و خندق دور آنها سی لیکومتر است این قلعه را در سال یکهزار و هشتصد و هفت مسیحی
ناپلیون اول بنا نهاده و در آنوقت این اراضی بدولت ساکس) تعلق داشته در سنه یکهزار و هشتصد و دوازده

لشکر روس این قلعه را از لشکر فرانسه گرفته و در سال هزار و هشتصد و سی امپراطور نیکلای مرحوم این قلعه را خیلی
استحکام داده است علیحضرت الکساندر امپراطور حالیه بخیال بنای باستیانها افتاده و باستیانهای دور
قلعه را فرمان داده بنا کرده قشون ساخلو و مستحفظین حالیه قلعه هفت هزار نفرند و در وقت جنگ چهل پنج هزار نفر
لشکر بجهة حفظ این قلعه کافیست این قلعه بواسطه تلقون بشهر ورشو وصل شده است و همه وقت نظاره مینماید
مابین شهر ورشو و اینجا چنانکه اشاره کردیم دو پل بزرگست که اولی روی رودخانه ویستول و دومی روی رودخانه
بوک نار یو بسته شده است و چنانکه نوشتیم در مقابل قلعه دو رودخانه بیکدیگر متصل میشود در این قلعه آذوقه
سیصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است خلاصه بعد از نهار آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بکنار رود
خانه بوک نار یو در آنجا کشتی بخار طولانی مقبولی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف پائین رودخانه
که طرف جریان آب بود راندیم اسم این کشتی (دینالا) است جنرال کوکو و امیرال پوپوف و ملتزمین
رکاب ما هم با سایر صاحبمنصبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم راندیم تا از قلعه
گذشتیم بیست و یک تیر توپ هم شلیک کردند و از قراریکه بعد خبر رسید علیحضرت امپراطور تلگراف کرده اند
که این کشتی را باسم ما موسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد خلاصه دو کشتی بخار
کوچک هم از عقب میآمد دو کشتی بزرگتر از این دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت زیادی سوار بودند نزدیک
بکشتی ما شده از عقب ما میآمدند بقدر یک فرسنگی که رفتیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کالسکه شده رفتیم توی
قلعه یک برج کبوترخانه در آنجا بود از پله های برج بالا رفته دیدیم بقدر دویست پنجاه کبوتر بود مثل کبوترهای
چاهی خیلی چلد که در طهران هم هست اینها کبوتر جنگی هستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کبوتر بسته
باطراف میفرستند چند کبوتر هم بجهة امتحان توی قفس کرده آوردیم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته رها کردیم
رفتند بقلعه خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده آمدیم بمنزل و در منزل بودیم تا ساعت
نه که بایستی برویم به تیاتر عمارت لازنکی سر ساعت مزبور با امیرال پوپوف سوار کالسکه شده راندیم وقتی
رسیدیم بپارک و جزیره عمارت لازنکی جمعیت زیادی از زن و مرد در پارک آنجا جمع شده بودند جنرال کوکو
در آنجا حاضر بود این تیاتر سقف ندارد یعنی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد و در آن جزیره
تیاتر است دو طرف جزیره را که محل تیاتر میباشد دو دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خرابست و مخصوصا یک
دیوار را خراب کرده اند که چنین بنظر بیاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که در آن رقص میکنند جلو این دیوار در مقابل
نیم هلال جائی درست کرده اند که مرتبه مرتبه بالا رود و مردم مرتبه بمرتبه می نشینند و امشب تمام [illegible] پر از زن
و مرد بود برای ما در جلو سن زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند ما بین سن هم آب این دریاچه [illegible]

پنج شش ذرع فاصله بود روی صندلیها نشستیم زوجه جنرال کورکو با عروس و شوهرش یک زن دیگر طرف دست
راست ما نشسته و سمت دست چپ هم خود جنرال کورکو نشست این پارک را هم تماما از چراغهای گاز
والکتریسیته و شیشه‌های فوده رنگ چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده را کشیدند بازیگرهای
تماشاخانه آمده رقصیدند این را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پرده‌های مصنوعی درختهای خود این
پارک هم خیلی بر زینت و خوبی و نمایش می‌افزود و با چراغ الکتریسیته روشن کرده بودند هوا هم هوای
مساعد و صاف آرامی بود جنرال کورکو عرض میکرد این تماشاخانه خیلی کم بابت بود دیگر برای آمدن اعلیحضرت
این طور شده است چند دفعه خواستیم … بارانم داشت … آوردیم ابر و باد مانع شد و نگذاشت
تا امشب حالا خیلی خوب است جمعیت هم از زن و مرد در پشت سر و طرفین ما زیاد نشسته اند یکی دو
بازی و رقص کردند و پرده افتاد و برخواستیم کمی در همه جا راه رفته و شیرینی خورده قدری با زوجه جنرال
کورکو حاکم ورشو صحبت داشتیم پرده دوم بالا رفت باز بالت و رقص کردند و تمام شد امشب دو پرده بازی
درآوردند و خیلی خوب بود بعد برخواسته با جنرال کورکو و زوجه او تعارف کرده آمدیم منزل چون امروز
نهار را دیر خورده بودیم شام را تنها خورده اندرون رفته در مراجعت از تیاتر خوابیدیم (روز شنبه غره شوال المکرم
امروز که روز عید فطر است صبح برخواستم بواسطه خوابی شب قدری کسل بودم قبل از نهار یک عکاسی آمده
عکس ما را چند شیشه انداخت توی باغ قدری گردش کرده بعد نهار خوردیم وقت عصر چون قرار بود به سربازخانه
سوار و توپ برویم وقت که دو بود جنرال کورکو حاضر شد با او به کالسکه نشسته راندیم چند نفر از پیشخدمتها هم
در رکاب بودند اول رفتیم به سربازخانه … نزدیک عمارت ما بود داخل اردو شدیم سربازان
سرباز … بکالسکه … سرباز گذشته توی اردو پیاده شدیم این اردویی است که از
دور میدیدیم چادرهایی زده … بلند … درست کرده بودند در حقیقت توی هر چادر
زده‌اند هفت نفر سرباز با تفنگ و لوازم و … خود منزل … یکی از این چادر با منزل دارند
… جلو یکی از این چادرها تفنگ سرباز را خواستیم که تماشا کنیم یک سربازی تفنگ آورد دیدیم
این تفنگهای روس روان است چند مرتبه تفنگ را پر و خالی کرد تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای اینجا
رفتیم به سربازخانه دیگری که مال فوج پیاده است سربازخانه دو مرتبه است در زمستان فوج در اینجا منزل
دارد حالا در اینجا نیستند … آمده اند آشپزخانه نهار را دیدیم و از غذای سرباز آوردند قدری چشیدیم
چشیدیم منازل و اطاقهای آنها را گردش و تماشا کرده آمدیم به سربازخانه سوار لانسیه یعنی … دار این سواره
لانسیه و سواره هوسار … که فرمانده‌اش جنرال ایوانوف است سربازخانه سوار هم مثل سربازخانه

روز شنبه غره

اردوی پیاده

افواج پیاده دو مرتبه است سوار با پیاده ایستاده بودند حسن سواره روس این است که هر وقت سوار شوند سوارند و هر وقت پیاده شوند فوج پیاده هستند از جلو صف اینها گذشته رفتیم اطاقها را دیدیم بعد رفتیم اصطبل بالهای سواره را تماشا کردیم طویله های طولانی ساخته از میان ستون زده از دو طرف اسب بسته اند خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام اسبهای اینها سیاه است بعد از سربازخانه بیرون آمدیم یک میدان وسیعی جنب اینجا بود جنرال کورکو عرض کرد اگر میل دارید حکم کنیم سوار با اسبهای خودشان سوار شده بیرون بیایند و در اینجا مشق بکنند فرمودیم بسیار خوب که فورا شیپور کشیدند سواران برای زین کردن اسبها توی طویله ها ریختند اسبها را جدا کردن و لگد زدن گذارده بطوریکه دست کم ده آدم هم گویا کشته شده باشند در پنج دقیقه تمام سوارها از سربازخانه بیرون آمدند خیلی از اسبها جفته میانداختند هشت نفر از سوارها زمین خورده اسبها ول شده قدری بطرف آنطرف دویده و گرد و خاک غریبی برخاست بعد شیپور کشیدند تمام سواره بنظام ایستادند بیرق سواره هم رسم نیست توی سربازخانه باشد در عمارت میگذارند رفتند از توی عمارت بیرق را آوردند سواره بهم رسانده با این سواره ملحق شد شروع بمشق کردند ما سوار کالسکه شده رفتیم اطرافی که گرد و خاک کمتر بود سوارها مشق مفصلی کردند گرد و خاک زیاد میشد انقدر توقف کردیم تا مشق سوارها تمام شد و از جلو ما گذشتند یک باطری توپخانه هم از عقب سوارها آمده بودند انوقت با جنرال کورکو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جنرال کورکو برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پوپوف هم آمد با هم سوار کالسکه شده راندیم بعضی نوکرها هم همراه بودند رسیدیم پای پله عمارت حاکم جنرال کورکو با زوجه اش ما را استقبال کردند رفتیم بالا داخل اطاقها شدیم اینمرتبه برخلاف دیشب هنوز هوا روشن و یکساعت بغروب مانده بود چراغها را روشن نکرده بودند تمام درها باز بود جمعیت هم کمتر از دیشب بود هوای بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت عالی خوبیست منظر و چشم انداز با صفائی بشهر و رودخانه دارد با جنرال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفتیم باطاق بزرگی که دیشب هم دیده بودیم یک میز بزرگی مخصوص ما چیده بودند و سه میز دیگر هم روبروی ما برای سایرین چیده بودند سر میز نشستیم دست راست ما زوجه جنرال کورکو نشسته دست چپ زوجه جنرال بردگ نشسته بود که جنرال مشارالیه حالا جزو ... حاکم است در جنگ عثمانی هم بوده و خود جنرال هم سر میز نشسته بود چندان مسن نیست روبروی ما هم خود جنرال کورکو نشسته بود دست راست جنرال کورکو یک زن نجیبه از نجبای لهستان که زن پیر و خوش صحبت بود نشسته بود یک زن دیگر هم از نجبای لهستان دو سه نفر فاصله بحاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جنرالها و بعضی از زنهای نجبای لهستان و غیره بودند

در سر میز ما بودند شام خوردیم در اواسط شام جنرال کورکو برخاسته بسلامتی ما خطابه و نطق بسیار مفصلی
نظامی بصوت بلند خواندند و تستی نمود همه هورا کشیدند بعد ما هم بسلامتی اعلیحضرت امپراطور جام شرابی
خورده همه با ما هم خوردند و هورا کشیدند نشستیم و شام تمام شد بعد برخاسته آمدیم باطاقهای دیگر و از آنجا
آمدیم به یک بالکنی که در جلو این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم لهستان است
در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته‌اند و این بالکن از جلو آن تپه بیرون آمده بالکن طولانیست که
کف آن تخته است و زیرش جای قزاق و قراول جنرال کورکو است وسط این بالکن حوضی است فواره‌دار
آب صافی از چند فواره میجهد اطراف بالکن هم نرده‌های آهنی دارد تمام شهر ورشو و رودخانه ویستول و کارخانه
جات و پلهای آهنی روی رودخانه از اینجا پیداست لب بالکن که آمده و پائین را نگاه کردیم مثل این بود
که از بالای شمس العماره بپائین نگاه کنیم شمس العماره یکی از عمارات مرتفع سلطنتی در دیوانخانه طهرانست که مشرف
بشهر طهران است و همه شهر از بالای آن نمایان است بلکه هم زیادتر ارتفاع داشت خاصه در یک جا
چنین بالکن و منظر خوشی هست تمام زنها و مردهائی هم که سر شام بودند باینجا آمدند با همه صحبت کردیم مردم
شهر هم زیر این بالکن جمع شده و بالکن را تماشا میکردند جلو این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف مسطح وسیعی است
سوارهای قزاق در اینجا بازی کرده اسب تاختند و تفنگ انداختند تماشا کردیم تا غروب آفتاب
اینجا بودیم بعد با همه خداحافظ کرده و جنرال حاکم را هم در سر پله وداع نموده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم
قدری که گذشت دوباره کالسکه خواستیم سوار شده راندیم برای گردش و تماشای پارک ساکس به پارک
رسیده پیاده شده رفتیم توی باغ چراغها افروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تیاتری دارد اما ما نماندیم زن و مرد زیادی دیدیم یکجا جمع شده
بودند نزدیک رفته دیدیم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشید و در گیلاسهای بلور ریخته بمردم میداد
میخوردند منهم گرفته خوردم آب بسیار صاف گوارای خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خوابیدم امروز
قبل از رفتن بخانه حاکم باران آمد و هوا را خوش و باصفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی و سربازخانه
که امروز رفتیم ازین قرار است: فرمانده بریگاد سواره گارد ساخلو ورشو (اپوانوف) فرمانده رژیمان
سواره هوسار گرودنو جنرال الستراکرادسکی، فرمانده رژیمان سواره نیزه‌دار جنرال اودس
فرمانده باطری بیچم توپخانه سواره گارد کلنل ماندیتیف، فرمانده رژیمان پیاده گارد لیتوانی
جنرال وبنیس) (روز یکشنبه دوم شوال. صبح برخاسته توی باغ گردش کردیم ابن السلطان را
خواستم عرض کردند خوابیده است ناظر دو سه دفعه دیگر باز او را خواستم عرض کردند

روز دوم

خوابیده

خوابیده است نهار خوردیم از ظهر هم گذشت باز این سلطان برنخواست معلوم شد خواب صحیحی نیست یک
ناخوشی است که عارض او شده فرستادیم حکیم طولوزان و فخرالاطبا را حاضر کردند یک طبیب هم از اهل ورشو
که اسمش دکتر اامبل است فرستادیم آوردند فخرالاطبا میگفت این ناخوشی سبات سهری است و بعضی
معالجات میگفت دکتر ورشوی هم قدری فکر کرده گفت باید لباس این سلطان را عوض کرد و یخ بسر و
چشمش مالید بالاخره بعد از مالیدن یخ بسر و چشم کم کم این سلطان حال آمده برخاست و نشست امروز
پنج ساعت از ظهر گذشته باید برویم باسب دوانی سه ساعت جنرال کورکو آمد باهم سوار کالسکه شده
رفتیم باسب دوانی راهش نزدیک بود و قدری که ازین پارک گذشتیم بیک زمینی رسیدیم که چمن بود
آنجا اسب دوانی میکنند اسب دوانی اینجا هم طرز اسب دوانیهای فرنگستان است یک اطاق
چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می نشینند یک دیوار چوبی هم کشیده اند
که اسب دور آن میدود هر چند اسب هم دور این میدان بدود دو مرده دارد دو مرده که یکبار بدود و اسب میشد
از روی مزه معلوم است که چند اسب میدود و دفعهای دویدن اسب هم دو دور است که تقریبا ثلث
فرسخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم زنگ میزنند جمعیت زیادی از زن و مرد بود و پنج دوره
اسب قرار بود بدوانند چهار دوره آنرا ما نشسته تماشا کردیم اشخاصی که در این اسب دوانی حاضر میشوند
باید یک بلیت قرمزی گرفته بسینه خودشان بیاویزند که آنها را راه بدهند والا داخل نمیشوند بلیتها هم
سه منات میخرند اقلا نه هزار نفر جمعیت بود که نه هزار تومان پول گرفته بودند بیرق این اسبها را هم [illegible]
میگذارند بیرق هزار تومانی و چهار صد تومانی و سیصد تومانی هم داشت اسب اول و دوم حق برداشتن بیرق
را دارند اسب سیم و چهارم دیگر حق ندارند هر دفعه که اسب دوانی تمام میشد برمیخواستیم راه رفته بستنی میخوردیم
و دو باره می نشستیم خلاصه دسته چهارم که تمام شد من برخواستم جنرال کورکو هم برخاست همراه ما آمد بمنزل
در بین راه عرض میکرد که فردا که شکار میروید من بعضی کارهای لازم دارم مرا مرخص فرمایید او را مرخص کردیم
و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم بپارک در ساعت نه بعد از ظهر جنرال کورکو
حاضر شد رفتیم بپارک از همان باغ سابق گذشتیم و بهمان ترتیب قراولها ایستاده موزیکان میزدند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد بود بازیهای امشب مثل آنشب بود و بعضی بازیهای تازه هم کردند که دیده نشده بود از
الجمله یک توری میان هوا و زمین بستند یک زن خیلی معقولی رفت بالای یک چوبی آنجا بندبازی
بازی کرد و رقصید بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخصی هم [illegible]
بعینه قورباغه بود مرد که لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت قورباغه را گرفت [illegible]

بازیهای خوب درآوردند سیرک که تمام شد آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز دوشنبه سوم
امروز باید با سپالا برویم که شکارگاه مخصوص اعلیحضرت امپراطور است از ورشو تا سپالا صد و سی ورست راه
است که قریب بیست و دو فرسنگ باشد صد و سی ورس رفتیم صد و سی ورس را هم مراجعت کردیم
از سپالا تا شکارگاه هم یک فرسنگ راه با کالسکه اسبی رفتیم یک فرسنگ مراجعت کردیم که در حقیقه
چهل فرسنگ بیشتر امروز راه رفته ایم در ساعت ده که دو ساعت بظهر مانده بود امیرال پوسیوت آمد سوار
شده رفتیم بگار راه آهن ورشو جمعی از صاحب منصبان روسی و چند نفر هم از لهستان در رکاب بودند توی ترن
نشستیم ترن بسیار خوبی بود سالن با روح خوبی داشت راه زیادی که راندیم رسیدیم بقصبه که چند کارخانه
ریسمان ریسی داشت فردا قرار بود که بهمین کارخانه با آمده تماشا کنیم چون سواری امروز خسته میکرد موقوف
کرده پس فردا انشاء الله خواهیم آمد قدری دیگر که راندیم رسیدیم بگار اسکرنویچ دسته سرباز صف کشیده
ایستاده بودند موزیکان میزدند گارودوف حاکم پطرکوف که ایالت کوچکی است و این گار جزو پطر
کوف است در این گار باستقبال ما آمده بود پیاده شده از جلو صف سرباز گذشتیم [illegible]
که دو و سه سال قبل اعلیحضرت امپراطور روس و امپراطور المان که مرحوم شده و اعلیحضرت امپراطور اطریش با همدیگر
در اینجا ملاقات کرده بودند اسکرنویچ هم پشت جنگل واقع شده بود [illegible] آمدیم چون خط راه آهن از اینجا
با سپالا باریک میشود ترن اولی که سوار بودیم با این راه نمیرود ترن را عوض کردند این ترن تازه بخوبی ترن
اولی نبود در این ترن عکاسی که سابقا عکس ما را انداخته بود همراه بود چند نوع عکس ما را انداخت یک نقاشی
هم همراه بود که صورت ما و همراهان را میکشید روزنامه نویسی هم از روزنامه نویسهای انگلیس همراه بود خلاصه
راندیم اطراف این راه همه جا جنگل و زراعت و چمن و گل بود رسیدیم بجائیکه باید از راه آهن پیاده شده سوار
کالسکه اسبی شویم یک کالسکه کوچکی که جای دو نفر داشت حاضر کرده بودند از ترن بگار پیاده شده با
مادکیبیچینسکی (مترجم) سوار آن کالسکه شدیم سایر همراهان هم از ایرانی و فرنگی توی کالسکه های دیگر نشسته
راندیم مارکی عرض میکرد این کالسکه مخصوص اعلیحضرت امپراطور است که سوار شده بشکار میرود جنگل این [illegible]
میآید راندیم تا رسیدیم به پلی که رودخانه از زیرش میگذشت مارکی عرض میکرد آب این رودخانه های باندازه
زیاد میشود که از روی پل میآید یک وقتی هم آب خیلی زیاد شده و پل را برده بود از روی این پل حالا گذشته
رسیدیم بعمارت اسپالا این راه که بعمارت آمدیم راه شوسه نیست که ساخته اند ابتدا اطراف راه زراعت
است و سبزه بعد کم کم جنگل میشود و درختهای کهن و اشجار کاج خیلی قوی دارد این عمارت در وسط جنگل روی تپه که اطرافش
سبزه و درخت است واقع شده عمارت تنگاری کوچک خوبیست این عمارت را ماکی برای شکارگاه اعلیحضرت امپراطور

لهستان

بنا کرده است اغلب این عمارت از چوب است [illegible] عمارت [illegible] معلوم
میشود که خیلی بزرگست عمارت دو مرتبه معمولی است تمام [illegible] این عمارت [illegible]
شاخ شکار و مرال زیادی که اعلیحضرت امپراطور و سایرین [illegible] این عمارت نصب شده
چهل چراغ و چراغهای این عمارت همه از شاخهای مرال ساخته شده است [illegible]
که بازی میکنند در این اطاق انواع قطعات عکسهای شکار [illegible]
نگار کرده اند و همچنین پرده های کوچک نقاشی آویخته بود ([illegible])
زراعت میکنند در عوض گندمهای سفید و درشت که بزبان فرانسه [illegible]
میکارند که اسمش (سکل) است [illegible] گندم [illegible]
دانه ریزه سیاه رنگی است [illegible] سیاه میشود [illegible] نان [illegible]
در اینجا با دست [illegible] اعلیحضرت امپراطور [illegible]
[illegible] شکار [illegible] دو سال است که اینجا نیامده اند [illegible] شکار [illegible]
شیپور با موزیک میزدند [illegible] عرض کردند [illegible] ناهار [illegible]
ما رفتیم با اطاق بلیارد [illegible] ناهار [illegible] خوردیم [illegible]
[illegible] همه [illegible] نشسته ناهار خوردیم بعد از ناهار [illegible]
[illegible] پهلوی [illegible] نشستیم [illegible]
بود وسط آن [illegible] بیابان [illegible] شکارگاه [illegible] بودند [illegible]
جائی هم برای اعلیحضرت امپراطور [illegible] رفتیم [illegible]
نشستیم یک جائی هم از برگ [illegible]
یکی هم در جاهای دیگر خیابان نشسته [illegible]
ما نشسته یک [illegible] کشیده و خوک و شکار
در میان این [illegible]
اول که ما [illegible] یک دسته خوک [illegible]
بروی ما [illegible]
آمدند در جنگل پشت سر ما [illegible] یک دسته خوک [illegible]
[illegible] از طرف دیگر [illegible]

چند تیر انداختند و چند خوک ماده زده بودند دو مرال هم از نزدیک ما بسرعت گذشتند تفنگی نینداختیم
نخورد و خواستند چون این جا که نشسته بودیم پشه داشت و اذیت میکرد زیاده نشسته برخاستیم و با امیرال پوپوف
راندیم تا بود بردیم بآن عمارت که نهار خورده بودیم قدری راحت کرده چای بخوریم چون وقت تنگ بود
با آنجا رفته مستقیماً به راه آهن آمدیم توی ترن هم قدری معطل شدیم تا ملتزمین همه رسیدند آنوقت ترن حرکت
کرد رسیدیم بگار اسکرنویچ آنجا از این واگن بواگن بزرگ اولی رفتیم همینطور در راه که میرفتیم شب شد و ما بتماشای
در آمده صحرا را تماشا میکردیم تا یکساعت و نیم بنصف شب مانده رسیدیم بگار ورشو جمعیت زیادی از مرد و زن
در گار جمع شده بودند آنجا سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده خوابیدیم

سه‌شنبه چهارم شوال

(روز سه شنبه چهارم شوال
صبح برخواستیم میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم آلمان که اینجا آمده بحضور رسیده دیروز مرخص شده دوباره ببرلن
مراجعت کرد نریمان خان وزیر مختار وینه هم که بوینه مراجعت کرده بود از آنجا تلگرافی عرض کرد که بهمان وقت که
ما میخواستیم که بوینه برویم اعلیحضرت امپراطور اطریش هم برای آنوقت حاضرند برای پذیرائی ما هستند امروز قبل از نهار یکنفر
از کنت های نجیب این شهر که اسمش (کنت ذالفسکی) است بازن و چهار دخترش بتوسط امین السلطان
بحضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت نجیبی است بعد از آنکه اینها رفتند نهار خوردیم هوا هم بشدت گرم بود
عرق زیاد کردیم دو ساعت بعد از ظهر امیرال پوپوف حاضر شد با هم بکالسکه نشسته رفتیم بتماشای مدرسه دخترها
و پسرهای کور و لال که در آنجا درس میخوانند و تربیت میشوند مدرسه دو طبقه است قدری گردش کردیم چند
نفر از دخترهای روسی و باقی دیگر تمام لهی و لهستانی هستند که تحصیل میکنند کلیه بقدر صد نفر شاگرد کور و کر
در اینجا مشغول تحصیل هستند مخارج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدری هم اهالی شهر و پدر و مادرهای ایشان میدهند
اینهائیکه اهل لهی هستند مربی و معلم آنها هم لهی است و زبانشان هم تمام زبان لهی است زبان روسی تحصیل نمیکنند
اغلب این اطفال چنان لال هستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه بعلم اینها را بحرف میآورند مثلاً معلم یک
چیزی با اینها سخن میگوید که میفهمند و جواب او را میدهند اما دیگری نمیتواند از یک دختری خیلی سؤالات
علمی کردیم جغرافیا میدانست نقشه نشان میداد و شهر طهران را در روی نقشه مینمود بعد رفتیم بالا کلیسای آنها
که کورها در آنجا موزیک ارغنون میزدند و خوانچه میکشیدند و دخترهای کور آواز میخواندند قدری ایستاده تماشا
کردیم خیلی خوب میزدند و میخواندند بعضی صنایع دستی هم اینها میکنند از قبیل قلاب دوزی و نقشهائیکه با پشم
روی پارچه میدوزند کارهای چرخی که همه خیلی خوب است بعضی از کارهای خود را هم برای ما آوردند بتجربه یاد کار نگاه
داشتیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای حمام بحمامی است که چند روز قبل [illegible] بوده‌ایم از حمام
بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل امشب هم چادر بزرگی توی باغ جلو عمارت زده‌اند شام حاضر کرده‌اند

داز

وازجانب ما جنرال کورکو حاکم ورشو جنرالها وصاحب‌منصبان رئیسان را که آن روز در میدان و سربازخانه دیده
بودیم دعوت کرده اند که با ما شام بخورند. (لهستان قسمت روس سیزده کرور نفس دارد از سه قسمت
لهستان که درمیان سه دولت منقسم شده معتبرتر از همه قسمت دولت روس است بعد قسمتی است که به
دولت اطریش افتاده وسیم آنست که در دست پروس است پای تخت لهستان روس شهر (ورشو
است و پای تخت لهستان اطریش (کراکوی) است و پای تخت لهستان پروس (پوسن
است که روی هم رفته کلیه ملت لهستان که قسمت شده است در یک زمانی از بیست و چهار کرور
الی سی کرور نفس بوده است وضع شهر ورشو این است که مینویسم از قراریکه میگویند جمعیت سکنه ورشو چهار
صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که صراف و معامله کر هستند
از دست این یهودیها هم روسها و هم لهستانیها خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چرا که تمام این یهود جمیع پول
طلا و نقره مردم را جلب میکنند در تمام لهستان روس یک ملیون یهودی است که دو کرور باشد کوچه‌های
ورشو تمام پاک و تمیز و سنگ فرش است و کالسکه‌های ترامو که از روی خط آهن حرکت میکند درین شهر زیاد است
کالسکه سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کالسکه خریدیم تمام مخزنها و دکاکینی که زیر
عمارات دارند جلوش یک پارچه آئینه بزرگ بی جیوه بسیار روشن است بنا با دستگاه کرد با دغنه جات
این شهر طوری بنائی و کاری کنند که کسی صدای آنها را نمی شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
و کنیز و خانم فرق نمیدهد از صبح تا شب و از شب تا صبح مردم در معابر عبور و مرور می کنند دکاکین باز است
و خرید و فروش مینمایند و هر کس بخیال خودش گردش میکند همچنین کسی درین شهر رسم نیست بصدای بلند چیزی
بفروشند و داد بزنند و مشتری طلب نماید خیلی شهر آرام بی صدای خوبیست پلیس این شهر دو هزار است رئیس و صاحب
منصبهای آنها روسی هستند و عملجات تمام لهستانی میباشند پادشاه یونان دو روز دیگر وارد ورشو میشود و دختر
خود را همراه میآورد که به برادر اعلیحضرت امپراطور روس نواب گراند وک پل تزویج کنند گراند وک پل هم
تا ورشو باستقبال میآیند که با زوجه خود به پطرزبورغ بروند دختر اعلیحضرت پادشاه یونان دختر عموی نواب
گراند وک پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب گراند وک قسطنطین عموی اعلیحضرت امپراطور الکساندر
سیم است خود گراند وک قسطنطین هم در قریم است ایشان هم در موقع عروسی به پطرزبورغ میروند اینها که
بورشو میایند و میروند بیش از دو ساعت معطل نخواهند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صاحب
منصبانی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند رفتیم سر میز چادر کرباس پشتی بزرگی زده و میز [illegible]
چیده بودند ابتدا من بسلامتی اعلیحضرت امپراطور جام شرابی خورده بودم [illegible] کشیدند [illegible]

مالتسی کرده بود کشیدند بعد از شام توی برج جنرال گورکو و سایر صاحب‌منصبان نشسته قدری صحبت کردیم
روز چهارشنبه پنجم ماه امروز وقت ظهر باید برویم کارخانهٔ (ژیرارْدُن) که حالا صاحب
آن مسیو دیتریش آلمانی است چهل و چهار ورس از ورشو تا آنجا راه است که تقریباً معادل هفت فرسنگ
ایران میشود همان خط راه آهنی است که از مسکو آمده بودیم هوا صاف و آفتاب و معتدل بود با امیرال
پوسیف در کالسکه نشسته رفتیم جنرال گورکو و زوجه‌اش و حاکم ورشو و زن نایب قلوه و بعضی زنهای دیگر
هم از کارخانه بودند با همه دست داده احوال پرسی کردیم زوجهٔ حاکم ورشو در کارخانه تیراندازی دارد و کار
خانه در تحت حمایت است این صاحب خودش با این ... حاضر شده اند که ما اینجا بیایند رفتیم توی کن
از پنجره نگاه ... راه بود ... حرکت کرده سه ربع ساعت طول کشید ... به
کار کارخانه کوچکی داشت جمعیت زیادی از عمله‌جات خود کارخانه ... جمع شده بودند حقیقت این کار
خانه یک شهر است در سی و دو سال قبل پدر این دیتریش به اینجا آمده این زمین را که در آنوقت صحرا و
شکارگاه بوده است از دولت روس اجازه و امتیاز گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجازه و امتیاز
این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا به پسرش دیتریش رسیده است هزار نفر زن و مرد عمله و کار
کن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه‌های دو مرتبه و سه مرتبه قشنگ ساخته و در آنجا منزل
داده اند کوچه‌های راست وسیع دارد و سوای خانه‌های عمله‌جات بعضی عمارات و خانه‌های خوب هم صاحب
کارخانه ساخته است که هرکس به اینجا بیاید و بخواهد منزل نماید کرایه میدهد دودکشهای زیاد از بالای این کار
خانه پیداست دود از همه بیرون میاید در مدت سی و دو سال اینجا مثل شهری شده است توی کوچه‌ها
عوض شن خرده‌های ذغال سنگ ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کارخانه رد شده راندیم رسیدیم
به یک عمارتی که تمامش را از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناه‌گاه دخترها
در اینجا این عمارت را دیتریش صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش هم از خود میدهد که اطفال
کوچک و بزرگ عمله‌جات این کارخانه در اینجا تحصیل نمایند اول وارد تالار بزرگی شدیم تختی گذارده بود
من روی تخت نشستم جنرال گورکو و زوجه‌اش هم پهلوی من نشستند در این تالار اطفال زیادی با اختلاف
سن و سال جمع بودند صف اول اطفال پنج‌ساله و شش‌ساله و میان آنها چهارساله هم بود صفوف بعد بچه‌ها
نه ساله و ده ساله بودند هر دسته هم یک زن معلمه جلوشان ایستاده بود قدری که اینها را تماشا کردیم اطفال دسته
دسته به ترتیب و قاعده و نظامی زن معلمشان جلو افتاده بطور دفیله از جلو ما می‌گذشتند دست همدیگر را
گرفته گذشتند ... بود دسته آخری که رد شدند دیگری پیانو میزد و این دسته حرکات نقش و ساز از جلو

ما که نشستند و تالار خالی شد از این تالار که بیرون رفتند پرده شده رفتند با لباس و بازی مخصوص خودشان باهم رقصیدند
رفتیم به تماشای اطاقهای اطفال اول داخل اطاق بچه‌های سه ساله و چهار ساله شدیم دو نفر معلم وقت ... معلم
در این اطاق میزهای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذارده اسباب بازی بچه‌ها را به تعلیم آنها آورده
مشغول بازی هستند یک سمت اطاق را هم برای بازی خالی گذارده تمام لوازم بازی از عروسک و ... و ...
و انواع اسباب عوامی که روی زمین میگذارند و غیره برای اینها حاضر بود و زن معلمه آنها هم بسیار خوب بود
و با اینها بازی یاد میداد و وضع اینها خیلی خوش بود تماشا بود بعد رفتیم اطاقهای دیگر که طبقه بطبقه بزرگتر ...
اند و اطفال با انواع فنون و علوم از مشق خط و نقاشی و درس زبان و تحصیل علوم مختلفه و غیره مشغول اند تماشا
کردیم تمام منظم و مرتب بود و اینهمه مخارج و ترتیب اسباب برای تحصیل تربیت اینهاست یعنی این اطفال همه
مال این عمله جات هستند که در این کارخانه کار میکنند و مقصود این است که پدر و مادر اینها آسوده خاطر از
صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالشان فارغ باشند ترتیب اینها بهای بازی هم برای این است که دیگر اطفال
در کوچه و باغ بچه‌ها و جور دیگر حرکت بقاعده نمایند بعد از تماشای اینجا بیرون آمده سوار کالسکه شدیم جمعیت
مرد و زن هم اطراف کالسکه ما را گرفته بودند آمدیم رسیدیم بعمارتی که یک اطاق بزرگ داشت این اطاق
تماشاخانه این کارخانه است که در اینجا بازی در می‌آورند در این اطاق برای ما و همراهان نهار حاضر کرده بودند
یک میز مخصوص برای ما توی سن گذارده و سه میز دیگر هم در پایین ... برای همراهان ... اینها
چیده بودند سر میز ما جنرال کوردو و زوجه و عروس او دو دختر برادرش و جنرال ... حاکم شهر و زوجه او و چند
نفر دیگر از خانمهای محترم و جنرال الهامی نشسته بودند نشستیم نهار و سایر همراهان هم در سر میزهای پایین نشستند نهار
خورده بعد سوار شده رفتیم به پارک صاحب این کارخانه که همین پهلو بوده پارک کرده است باغی است
عمارتی چوبی ساخته است در اینجا هم میوه جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم پهلوی آن اطاق یک
حمامی بود رفتیم تماشای حمام در ما را باز کردند شیرهای آب گرم و سرد زیاد داشت بعد آمدیم توی باغ در
خیابانی از باغ گردش کرده رسیدیم به یک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی در آن بود بالای این دریاچه یک
اطاق کوچک چوبی ساخته بودند که بدریاچه نگاه میکرد منظر خوبی داشت در این اطاق را صندلی زیادی چیده
بودند با جنرال کوردو و زوجه او قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته آمدیم پایین اگرچه مقتضی بود که زیاد
تر توی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفتیم تماشای کارخانه جات قدری که آمدیم
رسیدیم بکارخانه پیاده شده داخل کارخانه شدیم که کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بود ...
در این کارخانه‌ها کار میکردند چرخهای زیاد و دیگهای بزرگ در کار بود و پشم پنبه میریختند ...

و ریسمانی از زیر پیراهنی و جوراب و رومیزی و تو جزئی دیگر میبافند بسیار کارخانجات معتبریست جمعیت
کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفتیم که از جمعیت کارگر زمین کارخانه پیدا نبود و صدای چرخ بخار و
اینهمه جمعیت گوش را اذیت میکرد هوای کارخانه هم گرم بود بعد رفتیم مرتبه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
در ابخارنهای زیاد نشسته و بعضی پارچه ها را که درین کارخانه میبافند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخی نیست
که با دست و پا حرکت بکند حرکت چرخها با بخار است تمام این سه مرتبه فوقانیه از زن و دختر نشسته و مشغول
بکار بودند از شده کارگر البته شبانه روزی نه ساعتش را باید کار کنند رنگ تمام زنها پریده و زرد بود اداره
این کارخانه خیلی معتبر است تمام مخارج این عمله جات و کارخانه بعهده صاحب کارخانه است بقدر دویست
نفر میرزا و ثبات و غیره دارد آنچه تحقیق شد بعد از وضع مخارج و مزد عملجات و کارگرها سالی دویست هزار
تومان عاید صاحب کارخانه میشود از یک کارخانه که بیرون میآمدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
بسر راه آهن میرویم قدری که میرفتیم باز بکارخانه دیگر میرسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم سوار
کالسکه شده دوباره آمدیم بباغی که بودیم رفتیم توی عمارت چوبی قدری نشسته خستگی گرفتیم و راحت شدیم بعد
سوار کالسکه شده آمدیم بگار سوار ترن راه آهن شده مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم چون
نواب گراندوک پل برادر اعلیحضرت امپراطور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش را از برای تزویج با همین
شاهزاده می آورد حالا وارد ورشو میشوند امین السلطان و امیرال پوپوف لباس رسمی پوشیده رفتند بگار راه
آهن برای استقبال و ملاقات نواب گراندوک پل امشب گراندوک پل در عمارت لازنکی خواهند
ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال و ایشان را وارد ورشو کرده باتفاق همدیگر بطربورغ میروند امین السلطان
و امیرال پوپوف نواب گراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الآن هم گراندوک
بملاقات ما میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند و چون صبح زود
خیال حرکت داشتند عذر بازدید ما را خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به
گردش هوا خیلی سرد شده بود زود مراجعت کردیم عکاس باشی هم حاضر بود اجازه دادیم آمد از نزدیک
عکسی از ما انداخت (روز پنجشنبه ششم) صبح برخواستیم حکیمباشی طولوزان دندان ساز
معروف ورشو را که اسمش مسیو مارن و از اهل فرانسه است بحضور آورد خیلی دندان ساز قابلی است
هوا از دیشب تا بحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میاید و چون سمت شمال اینجا بقطب
نزدیکست این باد از روی یخ بر میخیزد این است که هر وقت باد شمال بوزد هوا را خیلی سرد میکند و بر خلاف
هر وقت باد از طرف مغرب یا جنوب بوزد گرم میشود و باران هم میآید هوای اینجا با هوای لواسان ییلاق طهران شبیه است

روز پنجشنبه ششم

خلاصه امروز باید برویم بکارخانه آب صاف کنی که در آخر آبادی شهر واقع است مهندس این کارخانه انگلیسی است
تمام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس آورده اند این کارخانه بپول اهالی شهر ساخته شده و اداره شده
و در تحت ریاست (امستانکویچ) است یک زن پیری با یک دختر جوانی دارد و همراه بود در کار
خانه معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته جنرال کورکو آمد با هم بکالسکه نشسته راندیم برای کارخانه
اعلی از عمله خلوت ماهم در رکاب بودند رسیدیم بکارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یک خیابان شسته
همواریست که پهلوی خیابان هشت نه آب انبار که همه بیک وضع است ساخته اند تفصیل یکی را که بنویسیم
وضع سایر معلوم میشود یکقطعه زمین بزرگی را گود کرده و چند ستون از زیر ساخته روی اینها طاق منحنی زده اند این آب
انبار با عمق است و در زیر آب انبار با سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچک و روی
اینها سنگریزه و بالای آن شن ریخته اند یک ماشینی هم در کنار رودخانه ویستول ساخته اند که از رودخانه
تا این کارخانه نیم فرسنگ مسافت است آن دستگاه ماشین را ندیدیم از قراریکه گفتند بواسطه آن
ماشین و نهری که ساخته اند آب کثیف گل آلوده سیاه از رودخانه داخل این آب انبارهای بزرگ مسقف
می کنند و با اسباب و ماشین هائیکه در زیر این حوضها تعبیه کرده و این سنگها ریخته اند آب را صاف
نموده داخل حوضهای دیگری می کنند که در وقت ورود بکارخانه آن حوضها در دست چپ واقع
بود و این حوضهای آب صاف هر یک بقدر چهار ذرع طول و یک ذرع و نیم عرض دارد و بسیار عمیق است
و آبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صاف است که هیچ معلوم نیست توی اینها آب است یعنی بعد از آنکه آب صاف
شد در اینجا این قسم دیده میشود و در وسط این حوضها یک خمره مانندیست از آهن که آب از آن آهن فرو میرود
و تمام این آبهای صاف در یکطرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگیست از وسط یک حوض مرمر بسیار خوبی
بیرون می آید و پهلوی این حوض بزرگ آب صاف یک عمارت عالی مفصل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده اند این
آبهای صاف بواسطه تلمبه ببرج بسیار بزرگ بلند محکمی که در این عمارت ساخته اند میبرد و از آن برج لوله ها و
راه باد تلمبه ها درست کرده اند که تمام شهر راه وارد و دوانند این برج بقدری مرتفع است که در مرتبه چهارم خانه جنرال
کورکو که مشرف بتمام شهر است از فواره حوضی که در بالکن آنجا دیدیم همین آب جستن میکند اینهم که از فواره های
جلو عمارت بلودر که ما منزل داریم میجهد از همین آبست خلاصه این آب تمام مراتب عمارات شهر می نشیند
و همه اهل شهر سهمی از این آب خریده و با شیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین آب بالا ببرند ارتفاع
این برج سی ذرع است و با اینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست در این برج [illegible]
ذرع میشود بعد از تماشای اینجا آمدیم به [illegible] که باغیست در وسط آن واقع است تالار بزرگی است [illegible]

بالا راست و یک شاه‌نشینی هم برای نشستن دارد رفتیم توی آن شاه‌نشین نشستیم بستنی و عصرانه حاضر کرده
بودند بستنی خورده و قدری با جنرال گورکو صحبت کرده برخواستیم و آمدیم پهلوی ماشین دور ماشین محجری از آهن
دارد و ماشین در کمال خوبی کار میکند از دو مرتبه که آدم نگاه میکند بقدری گود بود مثل اینکه شخص از بالای قصر قاجار
طهران زمین را نگاه کند دارد میبیند بالا چرخ است که کار میکند بقدری این ماشین با چرخ و اسبابها پاک
و تمیز و روشن است که آدم گمان میکند که تازه از دست بنا در آمده است وضع این ماشین تماشای
خوبی دارد چون این ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جائی نیست که دود و کثافت
زیاد داشته باشند و آدم از تماشای آن در زحمت بوده و عجز داشته باشد شخص که زیاد نگاه باین ماشین
و تالار بکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ گمان نمیکند که این همین ماشینی و برای صاف کردن
آب و غلیظات آن را ساخته‌اند بلکه چنین بنظر میآید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عمله‌جات
این ملائکه هستند ... این ماشین را ثابت کرده ... حرکت میدهند در این ماشین قدر یکصد و چهل اسب است بعد از
تماشای ماشین نشستیم جنرال گورکو هم پهلوی ما نشست چهار عدد تلمبه‌های شهر را که کارشان این است هر کجا آتش بگیرد
فوراً ... تلمبه‌های خوب رنگ و براق ... تلمبه آورده گذارده‌اند قدری هم تلمبه‌ها را با آب پر کرده
... روی ... آب پاشی ... برخواستیم بیرون آمدیم سوار کالسکه شده آمدیم
منزل چائی خورده و باز دو ساعت بغروب مانده سوار شده راندیم برای ولانوف که از (کنیس پاتوتسکی)
است ... رسیدیم بباغ چند نفر زن فرنگی
ایستاده بودند ... طاق ... بلند قدی است دراز و دو طرف چانه ریش دارد
پیدا شده ... دیدیم دو فرنگی نفس زنان از عقب ما آمده بما رسیدند
من تصور کردم صاحب خانه هستند ... آمده‌اند برای پذیرائی ما آمده‌اند پرسیدم که شما کیستید
گفتند ما روزنامه نویس هستیم آمده‌ایم گفتم برای چه آمده‌اید گفتند تکلیف ما این است که هر جا شما بروید ما
هم آنجا حاضر باشیم ... زبان فرانسه ... زبان لهستانی میدانست این روزنامه نویسها
گذاشتند برای ما خوب شد ... و آنها ... سرایدارباشی ... پرسیدند و بما
عرض میکردند چون خود روزنامه نویسها هم لهستانی بودند ... لهستانی ... خلاصه این عمارت را که
سرایدارباشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جنرال گورکو آمده بودیم هیچ ندیده بودیم افتادیم بیک دست
عمارت دیگری که پرده‌های خوب و تابلوهای ... تماشا کردیم توی یک طاق ... پرده بارها
... تماشا ... تمام ... این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پرده‌های نقاشی بسیار خوب داشت

۱۱

از کوچک و بزرگ و پرده های صورت سلاطین لهستان و پرده های جنگ پادشاهان لهستان و پرده های صورت
حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای معتبر نقاشهای قدیم درین عمارت دیده شد اقلاً پانصد پرده بود
که میان آنها پرده ده هزار تومانی و دو هزار تومانی و اقل آنها سیصد تومانی بود و روی هم رفته هر پرده هزار تومان
قیمت داشت که پانصد هزار تومان میشود میزهای مزیق یعنی خاتم کاری از سنگ متعدد داشت که هر میزی
اقلاً سه چهار هزار تومان قیمت داشت گلدانهای سنگ سبز و غیره اسباب و ظروف چینی نفیس کهنه و
اشیاء قیمتی دیگر از هر قبیل خیلی بود اینها همه در اطاقهای پائین بود بعد رفتیم مرتبه بالا که آنجا هم اطاقهای خوب
داشت بخصوص سه چهار اطاق چینی خوب داشت یعنی که تمام مبل و پرده و اسباب این اطاقها از پارچها
و امتعه چین بود و مجسمه های اشکال چینی و ظروف چین زیاد داشت حتی کفشهای هم که توی آن اطاق بود از نوع
کفشهای اهل چین بود و بهمین جهة اسم این عمارت را عمارت چین گذاشته که تمام مبل و اسباب آنرا از چین
آورده اند یک کتابخانه معتبری هم در بالا بود که کتابهای کهنه قدیم زیاد داشت خلاصه تمام اشیاء و اسباب
این عمارت نفیس و قیمتی است و همه مال این کنتس است یک کره مقوائی زمینی ساخته بودند که نقشه تمام کره زمین
در آن بود خیلی از قدیم این کره را ساخته اند نگاه بکره کرده نقشه ایران را در آن دیدم که نقشه ایران عهد شاه عباس
صفوی بود یعنی در آن وقت نقشه ایران را برداشته اند معلوم میشود در عهد (لوی کاترز) که لوی چهاردهم
پادشاه فرانسه باشد این کره را ساخته اند بقدر سی هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد یک کتاب دعای
خطی خوب یعنی خطش منوسکری بود که جلدش نقره طلا بود و در روی آن صورتی با آب و رنگ نقاشی کرده بودند
سرایدار باشی آورد تماشا کردیم چیز نفیس خوبی بود چون وقت تنگ بود راه دور بود و بایست به تیاتر برویم
لابد تماشای اینجا را مختصر کرده آمدیم توی باغ قدری هم توی باغ و باغچه ها که خیلی خوب گلکاری کرده بودند گردش
نموده آمدیم توی کالسکه و راندیم برای منزل وارد منزل شده قدری توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر
که وقت رفتن به تیاتر بود با امیرالو بوف توی کالسکه نشسته راندیم برای تیاتر امین السلطان و سایرین هم
ما هم در رکاب بودند باید بتماشاخانه بزرگ برویم راه خیلی دور بود هوا هم بشدت سرد بود سر کالسکه هم باز بود
رسیدیم به تیاتر جنرال گورکو جلو آمد رفتیم در مرتبه تحتانی بنا نشستیم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت
رقاصها آمده رقصهای خوب کردند یکنفر رقاص که اسمش (مادموازل [illegible]) ریچی بود که هشت روز است از
ایطالیا آمده است بسیار خوب میرقصید چهار پرده بالا رفت و هر دفعه که پرده میافتاد برخاسته میرفتیم
باطاق دیگر با جنرال گورکو نشسته بستنی خورده برمی گشتیم پرده اول که تمام شد رفتیم مرتبه بالا [illegible]
رقص باله بود پرده سیم و چهارم بازی بسیار خوبی درآوردند بعد از تمام بازی سوار شده آمدیم [illegible]

جمعه هفتم شوال

خوابیدیم (روز جمعه هفتم شوال). امروز ساعت هشت یعنی چهار ساعت قبل از ظهر برخواستیم پادشاه یونان با ملکه و خانواده خودشان که به پطرزبورغ میروند امروز از اینجا عبور میکنند باید برویم بگار راه آهن وینه که در طرف شمال شهر واقع است و از این عمارت تا آنجا مسافت زیاد است میرزا یوسف و امین السلطان و بعضی از پیشخدمتها هم با لباس رسمی در رکاب بودند از پای خانه جنرال گورکو از روی پل بزرگی که بر روی رودخانه ویستول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد عبور و مرور زیاد از روی آن میشود در وسط پل راه تراموا از دو طرف راه کالسکه و عراده است بعد از آن راه پیاده است که دو طرفش محجر دارد از یکطرف کالسکه میرود و از طرف دیگر میآید که بهم دیگر نمیخورند از دست راست کالسکه و عراده ها میرفتند و از دست چپ میآمدند دهاتیها از زن و مرد با بیکلها و لباسهای مختلف از دهات بشهر میآمدند در بعضی عراده ها خوک و بعضی دیگر گوساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی تماشا داشت از پل که گذشتیم در حقیقت مثل خارج شهر است انبارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و درب انبارها قفل و قراول هم در سر انبارها ایستاده پرسیدیم عرض کردند انبار اسباب و مهمات قشونی است بعد قدری هم از صحرا و خارج شهر رفته بگار رسیدیم در گار کالسکه های زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از قبیل جنرال گورکو و زوجه او و حاکم و نایب حکومه شهر و زنهای آنها وغیره وارد گار شدیم همه ایستاده منتظر ما بودند جنرال کشلف که سفر سابق مهماندار ما بود در اینجا دیدیم که مهماندار پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ گار شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش رفته دست دادیم و احوالپرسی کردیم اسم پادشاه (ژرژ) اول است ریش امیراشد و سبیل دارد بعد ملکه یونان را دیده دست داده تعارف کردیم اسم ملکه (لادِن الگا است بعد دختر نواب گراندوک قسطنطین عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه روس است دختر پادشاه یونان هم که نامزد گراندوک پل برادر اعلیحضرت امپراطور است دیدیم ولیعهد یونان را هم که اسمش قسطنطین است ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب گراندوک پل و ملکه یونان و سایرین وداع کرده سوار کالسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم امین الدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع هم امروز از وینه مراجعت کرده و حاضر بودند بعد رفتیم حمام و بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم حقه بازی آورده بودند که در حضور ما بازی کند جوان گردگنده بی ریشی است سبیل کمی دارد زبان روسی را خوب میداند در حقه بازی خیلی ماهر است (شلکف مترجمی میکرد) بازیهای عجیب و غریب درآورد از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که دست و پای اورا با نواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد دوباره

همان طور خودش هم می‌بست امشب در ساعت هشت بعد از ظهر باید به تیاتر تابستانی که در باغ ساکس است برویم
در ساعت معین درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها با کالسکه نشستیم در باغ ساکس چنانکه سابقاً هم دیدیم
کالسکه بزرگ داخل نمیشود سایر ملتزمین ما هم در کالسکه بودند راندیم در دو طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
بودند وارد باغ و تیاتر شدیم تیاتر ایتالیائی است خیلی خوب بود دو پرده ساز و آواز و حرف زدن و تقلید
با هم بود دیده آخر باله و رقص بود رقص ایرانی هم کردند خیلی خوب بود اصل تیاتر تابستانی است و از چوب
و تخته بشکل نیم دایره ساخته اند مثل تیاتر سه مرتبه است یعنی تیاتر عبارت از محوطه نیم دایره تماشاخانه است
که مردم در آنجا نشسته تماشای بازی را می‌کنند حجره و اطاق ندارد همه مراتب مثل کرسی مانند و ستون
دارد و از اطراف در باز و به باغ دارد که در فاصله پرده‌ها باز میکنند و مردم برخواسته بیرون میروند جمعیت
از زن و مرد زیاده بود ما در مرتبه دوم مقابل سن نشسته بودیم وقتی پرده می‌افتاد مردم از تیاتر بیرون آمده در
باغ گردش میکردند برای ما هم چیز بزرگی از تخته‌های چین در میان باغ زده بودند که در آنجا رفته بستنی میخوردیم
و سیگار میکشیدیم و جنرال کورکو و زوجه او و زنهای معتبر دیگر هم آمده پیش ما می‌نشستند بعد از تمام شدن تیاتر
سوار همان درشکه شده یک دوره باغ گردش کردیم هوای ملایم خوشی است مهتاب و ابر کمی هم هست باغ
در کمال صفا چراغهای گاز زیاد و بشکل ماه روشن کرده اند حوضی سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می‌کند
و در روشنی الکتریسیته) آن انداخته اند چراغان و آتش بکال عکس‌ها در آب صفا و تماشای خوبی دارد زنها
و مرد زیادی اطراف کالسکه ما را گرفته بودند بعد از گردش تند راندیم بمنزل آمدیم شام خورده خوابیدیم
روز شنبه هشتم شوال (شنبه هشتم شوال که مطابق ششم ماه ژون فرنگی است) امروز یکساعت
و پنجاه دقیقه از ظهر گذشته باید از ورشو بطرف برلن حرکت کنیم صبح از خواب برخواستیم در پای قلعه ثانی رفتیم
و در روی رود نوا سوار کشتی شدیم به جهت پطر خیابان که پیش نوشتیم تلگراف کرده اند که آن کشتی را
باسم ما موسوم کرده (ناصرالدین شاه) نامیده اند و زوجه امیرال پوپوف رئیس آن کشتی را با صاحب منصبان
و عملجات که اسم ما را در سینه خود نوشته بودند در اطاق بیرون حاضر کرده بود که حضور ما برسند رسیدیم آنها را
دیدیم و بطور تشکر و افتخار عرض کردند که ما باسم پادشاه موسوم شده‌ایم خلاصه نهار خوردیم یکساعت از ظهر گذشته
که وقت حرکت بود جنرال کورکو آمد با هم توی کالسکه نشسته امیرال پوپوف و سایرین هم از عقب ما سوار
شده راندیم برای کار جمعیت زیادی از اطراف خیابانها الی کار صف کشیده بودند قشون سرباز هم ایستاده بود
رسیدیم بکار این همان کار و راهی است که از این راه تا تسارسکو هم بالا رفتیم در کار پیاده شده داخل کار شدیم
صاحب منصبان و سرباز و اشخاصی که روز ورود در کار با لباس رسمی حاضر بودند امروز هم تماماً حاضر بودند

زوجه جنرال کورکو و زوجه حاکم و زن نایب الحکومه و زنهای بعضی از جنرالهای بزرگ هم بودند که این زنهای محترمه برای
مشایعت ما آمده بودند و این منتهای مهربانی و احترام فوق العاده است یکدسته گل بزرگی هم زوجه جنرال کورکو
بسته بود بما داد خیلی با آنها صحبت کرده وداع نموده با جنرال کورکو هم وداع کرده داخل ترن شدیم سرباز و صاحب
منصب هم همینطور در حالت سلام و نظام ایستاده بودند ما از جلو اینها گذشته راندیم برای سرحد رسیدیم بگار
اسکرنویچ انجا ترن ایستاد ما و امیرال پوپوف از ترن پائین آمده سوار درشکه شده رفتیم توی پارک اسکرنویچ
قدری گردش کردیم پارک خوبیست خیلی شبیه است به پارک بلودر اشجار جنگلی دارد و مثل جنگل است پارکهای
فرنگستان خیلی بهمدیگر شبیه است بعد از گردش رسیدیم بعمارت اسکرنویچ) عمارت خوبیست تمام عمارت را
از بالا تا پائین گردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود یعنی تخته های کفش خراب شده است و میخواهند
تعمیر کنند مبل و اسباب آنرا جمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات سه امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور المان
و امپراطور اطریش در دو سال قبل درین عمارت شده بود خود اسکرنویچ یک قصبه است و جمعیتی دارد یک
پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا از چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شتر با بنی
اسرائیل از آن چشمه آب میخورند توی راه پله این عمارت دیدم که اینها پرده خوبی بود پنجهزار تومان قیمت داشت
این عمارت اسکرنویچ را امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال باریاتینسکی) را دوست میداشته و مارشال
در قفقاز با شامیل لزگی جنگ کرده و همیشه ناخوش بوده است باو بخشیده بوده او در اینجا منزل داشته و در
همین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال را هم در پرده کشیده توی این عمارت آویخته اند خلاصه
بعد از گردش دوباره بگار آمده سوار شده راندیم تا اینجا راه آهن دو خط داشت از اینجا دیگر الی سرحد یک خط
شد درین بین که میراندیم یک ابر سیاه تیره از روبروی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت اطراف را
هم مثل بهار راهها جنگل و سبزه بود کم کم ابر سیاه بالای سر ما رسیده رعد و برق شدید شد و باران بسیار
تندی بارید بطوریکه از شکاف واگن ما هم آب میچکید تا الحمد لله چون ترن بگار تند میرفت خیلی زود از این
رعد و برق و ابر و باران گذشته به پشت سر انداختیم چهار ساعت به نصف شب مانده که نزدیک غروب
بود وارد گار الکساندروف شدیم چون الکساندروف سرحد است گار و عمارت بسیار عالی خوبی در اینجا
ساخته اند جمعیت زیادی از صاحبمنصب و موزیکانچی و مردم متفرقه در اینجا جمع شده بودند و چراغان
بسیار خوبی کرده بودند میرزا رضا خان وزیر مختار ما هم از برلن آمده دم گار ایستاده پیاده شده از پله های
گار بالا رفته داخل سه چهار اطاق بسیار خوب شدیم در آخر اطاقها یک اطاقی برای ما معین کرده و شام ما را
هم در آنجا چیده بودند چون درینجا باید واگنها عوض شود و بار ما را از ترن روس به ترن المان نقل نمایند باید سه

ساعت

ساعت توقف کرد میرزا رضا خان وزیر مختار هم که بپطرزبورغ بخدمت اعلیحضرت امپراطور المان که در ایام پیش
سفیر بود و در دو سفر سابق هم جلو ما آمده بود حضور آورده معرفی کرد و رفت. بعد شام خوردیم قدری کسالت
کم خوابی دیشب را داشتیم مدتی هم بعد از شام نشسته منتظر حرکت ترن بودیم بعد برخاسته آمدیم رو به پایین
امپرال پوپوف رسیده عرض کرد برویم پایین توی گار. باتفاق آمدیم پایین جمعیت زیادی از صاحب منصب
و زن و مرد جمع شده بود رفتیم توی گار امپرال پوپوف و (کنت کیلو) و میرزا محمود خان وزیر مختار حاضر
آمدند توی گار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امپرال مرخص شده میرزا محمود خان وغیره را هم مرخص نمودیم
مراجعت کردند ده دقیقه هم توی واگن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد و ترن براه افتاد از اینجا تا سرحد
حقیقی روس و المان براه آهن یکفرسنگ راه است راندیم تا رسیدیم بسرحد المان که گار بزرگی و شهری است
اسم این شهر و این گار و اسامی مهماندار و همراهان را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خواهیم نوشت
جمعیت زیادی از صاحب منصب و سرباز و موزیکانچی و سوار آلتیسه وغیره با مهماندار ما در گار حاضر ایستاده
و چراغان بسیار مفصلی کرده خیلی خوب مراسم پذیرائی ما را تدارک نموده بودند مهماندار و دو نفر دیگر آمدند توی
واگن آنها را معرفی کردند این مهماندار مرد پیر و جنرال بسیار معتبری است که در [illegible] با درجه میشود
و این همان شخصی است که در سی سال قبل که مرحوم گلیوم اول ایلچی بایران فرستاده بود و آن ایلچی اسمش (مینوتولی)
بود که در شیراز فوت کرد همراه آن ایلچی بوده و در آن وقت سمت (آتاشه ملیتر) ایلچی مزبور را داشته
و الحال جنرال محترمی است وضع اینجا از هر جهت با روس تغییر کرد از ترن پایین آمده از جلو صف سرباز گذشتیم
و صاحب منصبها را جنرال مهماندار معرفی کرد صاحب منصبان و سرباز و سواره بسیار منتظم بنظر آمدند بعد سربازها
از جلو ما دفیله کردند پس از آن بترن رفته ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم. (روز یکشنبه نهم) امروز
باید به برلن برویم صبح در ساعت شش از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم آفتاب برآمده بود دیشب
هرجا گذشته خواب بوده و جائی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و مملکت را می بینیم که تغییر کرده است
در خاک المان جنگل انبوه زیاد از درختهای چپت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است تمام راه از میان جنگل است
کمتر جائی از صحرا است که درخت و جنگل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه بورشو است حالت زراعت
اینجا هم مثل زراعت ورشو است که تا [illegible] است تغییری که در اینجا دیده میشود این است که آبادی
اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت دهات متصل بیکدیگر است راندیم تا به (فرانکفورت
سور اودر) رسیدیم (فرانکفورت) شهر معتبر خوبیست در زمین مسطح واقع شده میان شهر پست
و بلندی و دره و تپه دارد و گار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهن اینجا گار بزرگی است

در اینجا باید نهار بخوریم ساعت هشت وارد کار شدیم در خود این کار چند اطاق و تالار خوب دارد که متعلق بدولت
و مانند مهمانخانه است این اطاق ها را برای نهار و راحت ما حاضر کرده بودند بسیار منقح و پاکیزه بود در مرتبه
بالا میزی برای ما گذاشته بودند و در پایین میز بزرگی بجهت ملتزمین مهیا کرده بودند بعد از ورود بکار قدری
راحت کرده بعد نهار آوردند خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظره دارد که به بیرون نگاه میکند شهر و خطوط
راه آهن زیادی که ازین کار منشعب میشود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمده بودند امروز هم
روز عیدیست که مردم تعطیل دارند مشغول گردش و دیده و بازدید یکدیگر هستند متصل صوت (لکموتیف
بلند میشود و از طرفی بطرف دیگر میرود از بالاخانه که ما بودیم لکموتیفها و بارکشها و واگنهای زیاد دیده شد که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر یکمرتبه لازم شود فوراً میتوانند بیست هزار قشون ازین نقطه حرکت بدهند
بعد از نهار بقدر یکساعت خوابیده بعد برخواستیم ساعت چهار بعد از ظهر باید رو به برلین حرکت کنیم لباس رسمی
پوشیده حمایل زرد آلمان بسینه آویخته و شمشیر بسته بترن رفتیم از اینجا ببرلین دو ساعت راه است راندیم
تا نزدیک برلن رسیدیم در دو سفر قبل برلن را دیده بودیم ولی وضع کار راه آهن درست در نظرم نبود هیچ
تصور میکردیم که مثل کار مسکو و پطرزبورغ در اول شهر واقع است و باید از اینجا پیاده شده با کالسکه داخل شهر
شد اما اینجا اینطور نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر و عمارتهای عالی بزرگ و در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالاتر از عمارات و کوچه ها واقع است و عمارتها و معابر را پایین دیده میشد
مدتی ترن در داخل شهر به همینطور بسرعت میرفت و از عمارات و خانه ها و کارها میگذشتیم تا آخر ترن آهسته
شد و در کار عالی بزرگی ایستاد علیحضرت امپراطور آلمان (گلیوم) دوم امپراطور (فردریک) سوم
و نواده گلیوم بزرگ و از طرف مادر نواده علیحضرت پادشاه انگلستان هستند در کار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاهزاده های خانواده علیحضرت
امپراطوری حاضر بودند مگر برادر کوچک ایشان نواب (پرنس هانری) که امیرال است و حالا در بالتیک
میباشد بهمه دست داده تعارف کردیم (پرنس بیزمارک) بواسطه ناخوشی و کسالت مزاج نتوانسته بود
باستقبال بیاید در (وارزین) است اما پسر بزرگ او (کنت هربرت بیزمارک) که خیلی صورةً
و شکلاً بخود پرنس بیزمارک شبیه است و وزیر امور خارجه آلمان میباشد حاضر بود وزیر جنگ و مارشالها و
جنرالها و صاحبمنصبان بزرگ نظام هم همه بودند و علیحضرت امپراطور همه را معرفی نموده با آنها دست دادیم
دسته موزیک با موزیکانچیان بطوریکه رسم است برای احترام نظامی ایستاده با علیحضرت امپراطور تا آخر صف سرباز
رفته برگشتیم بعد بدرشکه روباز علیحضرت امپراطور سوار شده راندیم برای عمارت (بلویو) که در کنار
نهر

شهر در پارک بزرگی واقع است مسافت از شهر این عمارت تقریباً بقدر مسافت از باغ شاه طهران بشهر است
طهران کوچه جمعیت زیادی از زن و مرد اهالی شهر ایستاده بودند بالاخانها و عمارات مشرف بکوچه هم پر از
زن و مرد بود همه با لباسهای خوب پاکیزه و اغلب خوش صورت و خوشگل بودند در تمام مسافت از کار
بعمارت (بلوو) که قریب یکفرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هورا می کشیدند دستمالها تکان
میدادند اظهار بشاشت زیاد میکردند من از یکطرف و اعلیحضرت امپراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
میکردیم اعلیحضرت امپراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چند زبان غیر از زبان المان
که زبان خودشان است میدانند بخصوص روسی و انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب حرف میزنند در بین راه از کار
عمارت عمارتهای عالی و بناهای بزرگ را از سربازخانه و سفارتخانه ها و وزارتخانه ها و غیره امپراطور نشان میداد و
معرفی میکردند آمدیم تا بکنار شهر که دارد پارک میشود و عمارت بلوو در آخر این پارک است در اینجا صدای
شلیک سی چهل تیر توپ شنیده شد که برای تشریفات ما در میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
وسیع و باصفا است درختهای کهن انبوه دارد زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم در حقیقت جنگل بزرگی است اول
هم در خارج شهر جنگل بوده و از قراریکه اعلیحضرت امپراطور میگفتند سابقا سباع در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پارک
کرده و خیابان در میان آن ساخته اند و گردشگاه اهالی شهر است خیلی مفرح است اطراف این پارک وسیع
هم آبادی و عمارتست عمارت بلوو در یکطرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
و مرد بود هورا می کشیدند و اظهار بشاشت میکردند راندیم تا بعمارت رسیدیم جلو عمارت دسته سرباز صف
کشیده بود موزیکانها هوای ایرانی نواخته احترامات نظامی بعمل آوردند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف
سرباز گذشته و برگشته داخل عمارت شدیم اعلیحضرت امپراطور خودشان آمده منازل ما را حتی اطاق خواب نشان
داده بقصر خودشان که معروف به (شال بلانش) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند در دو سفر سابق
که ما ببرلن آمدیم در عمارت شهر در شال بلانش منزل داشتیم هوای این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با خیابانها و اشجار و چمن و گلکاری برای [illegible]
جلو در عمارت هم وسعتی دارد و باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یک فواره قشنگی دارد که آب آن
مثل دود به بیرون میآید همه ملتزمین رکاب ما در اینجا منزل دارند دو مرتبه دارد دو مرتبه بالا منزل ماست و مرتبه
زیر امین السلطان و سایر ملتزمین منزل دارند بعد از رفتن اعلیحضرت امپراطور قدری راحت کرده بعد با مهماندار
که جنرال (کوولمن) است سوار کالسکه شده رفتیم به برای بازدید اعلیحضرت امپراطریس [illegible]
هم اشاره کردیم سی سال قبل بسمت آتشه ملیتری سفارت پروس از جانب مرحوم گیوم اول بایران [illegible]

برای تماشای تخت جمشید بشیراز رفته بود در آنجا مرده وقبر او در شیراز هست جنرال اورولین همشیره زاده آن
سفیر است که موسوم به (مینوتی) بود و حالا جزو اهل معتبر و مهماندار ما است خلاصه وقت رفتن بپاردید
اعلیحضرت امپراطور جنرال مهماندار و میرزا رضا خان وزیر مختار برلن همراه ما بودند از عمارت بلوو تا عمارت شهر
که منزل اعلیحضرت امپراطور است یکساعت راه است در باب عمارت امپراطور مخصوصا ایست دادند از آنجا رد شده از مخصوص
پله بالا رفتیم چند صف گذشته اعلیحضرت امپراطور در اطاق طولانی بودند در اینجا نشسته قدری با ایشان صحبت
کرده بعد برخواستیم وداع کرده سوار شده بمنزل آمدیم در جنب باغهای پارک وقت رفتن و برگشتن بنظر جمعیت
ایستاده و هورای کشیده اند و اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده نهار خورده بعد از شام بباغی که پارک مخصوص
پشت عمارت بلوو است که میگویند رفته نشستیم آخر این پارک خط راه آهنی است که از برلن بپتسدام است و از
روی پلهای آهنی و چوبی میگذرد متصل از این خط آهن ترن آمد و رفت میکند این ترنها که آمد و شد در شهر است
که از محله با ترن بمحله دیگر میروند در هر محله گار دارد و مردم برای رفتن بمحله دیگر بگار رفته سوار ترن میشوند و میروند تا
نشسته بودیم متصل ترن بود که با چراغهای زیاد عبور میکرد خالی از تماشا نبود بعد هم متصل صدای حرکت
ترن می آمد و هیچ قطع نمیشد معلوم میشود مباشرین عملجات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشوند
والا ممکن نیست بدون عوض شدن از عهده بتوانند برآیند گفت چیزی که در برلن از سیمهای تلگراف فضاست که
خیلی تعجب دارد یک تیر و دو تیر و ده تیر نیست بالای بامهای عمارات مرتفع میلهای کلفت آهنی نصب کرده
و با اینها بعرض چند مرتبه سیم مفتول گذاشته بهر طرف سیمهای متعدد کشیده اند مثل تار عنکبوت که اگر آدم بخواهد
بشمارد چشمش خیره میشود خلاصه قدری تماشای شهر از بالکن پائین آمده خوابیدیم (روز دوشنبه دهم روز دوشنبه
امروز باید برویم به (پتسدام) برای ملاقات اعلیحضرت امپراطریس در ساعت هشت و نیم جنرال مهماندار
آمد با او سوار کالسکه شده راندیم از شهر تا پتسدام با راه آهن بیست دقیقه راه است قدری که از توی شهر
راندیم بگار که در توی شهر بود گار بسیار عالی است تمامش آئینه است از ملتزمین رکاب ما هم امین السلطان
و امین الدوله جمعی دیگر با لباس رسمی همراه بودند در گار پیاده شدیم نواب اعلیحضرت امپراطور هم در گار حاضر شده
که باتفاق برویم چون نواب (دوک ادینبورغ) پسر دوم اعلیحضرت ملکه انگلیس که داماد اعلیحضرت
امپراطور روس هستند یعنی همشیره اعلیحضرت امپراطور زوجه ایشان است امروز بعزم معالجه و رفتن بآبهای
گرم معدنی آلمان وارد برلن میشوند اعلیحضرت امپراطور رفته اند که ایشان را استقبال نموده وارد شهر کرده به پتسدام
بیاورند باین جهة در گار نیامده بودند خلاصه براه آهن نشسته راندیم رسیدیم بگار پتسدام آنجا هم پیاده شده
یکدسته سرباز با موزیکانچی ایستاده بودند یکدسته سواره نظام هم به گاردی نواب (پرنس

دو اولیای این بود که حاضر بودند از جلو صف به پا گذشته ما هم نیز دیدیم مشق و دویدنها بعد سوار
کالسکه شده راندیم سواره لانسیه هم در جلو ما و شاهزاده المانی در پهلوی کالسکه ما به امدند بجلو رفتیم با دال
شهر شدیم شهر پستدام شهر کوچک خوبیست و جای عیش است هرکس در المان تنگی هم سابیده بخواهد راحتی نماید
میاید به پستدام خانه ساخته توقف مینود خانها و کوچهای خوب دارد تا همیشه بقدر چهار ربع به باز دو سوار با
توپ و تفنگ تماشا ملوا است درحقیقت مرکز اردوی کوچک بجهه است از شهر پستدام خارج
شده از پارکها و باغها گذشتیم یکی حوض خوب که فواره های بلند داشت دیده شد یک فواره دیدیم که قدر
ده ذرع آب آن جستن میکرد بعد فواره دیگر دیدیم که بقدر بیست و پنج ذرع بجهت آتش هم زیاد بود اما این فواره
بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میجهد یعنی این آبها منبع دارد که با اسباب ماشین برف بخواهند میجهد
خلاصه راندیم تا رسیدیم بعمارت (پاله دوکوژون) این عمارت را فردریک کبیر بعد از هفت سال جنگ
بار و پول که مردم میگفتند فردریک بی چیز و تهی دست شده است برای این ساخت که بدانند بی ثروت
نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهت پاله دوکرون
یعنی عمارت تاج میگویند که مجسمه سه زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده تاج پروس را دست بنا
سه زن داده اند که انها نگاه داشته خلاصه پیاده شده داخل عمارت شدیم اول وارد یک تالار بسیار بزرگ
عالی شدیم که تمام از اصدفهای دریائی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه به
حوضخانه و سرداب است تا مساوی با کف زمین و خیلی باروح است در گوشهای تالار حوضهای کوچک مرمرست
که وسط آنها فواره های کوچک و مجسمه های مرمر دارد که از فواره ها و مجسمه ها آب میریزد ازاره و کف این
تالار نیز سنگ مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش این تالار ساخته شده موافق سلیقه های
حالا و بسیار باروح است حالا هم اگر بخواهند چنین تالاری بسازند باین مقبولی و خوش وضعی ممکن است اتفاق
نیفتد همه نوع سنگ معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته پیشکش آقاسی باهم جلو ما افتاده از چند
اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم باطاق اعلیحضرت امپراطریس جرمن و امپراطریس و میرزا رضا خان وزیر مختار بود
کسی دیگر حضور نداشت با اعلیحضرت امپراطریس دست داده احوالپرسی و تعارف کردیم چهار پسر اعلیحضرت پسر ولیعهد
هم سن هشت ساله و هفت ساله و پنجساله و چهار ساله پهلوی اعلیحضرت امپراطریس ایستاده و همه لباسهای عجیبات
بحری پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند دایه و دو سه نفر از زنهای محترم هم در اطاق امپراطریس بودند
اعلیحضرت امپراطریس بسیار خوش صحبت و کرم و مهربان هستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم
بعد بیرون آمده توی تالار سنگهای معدنی گردش کرده رفتیم باطاقی که برای ما معین کرده بودند آنجا نشستیم در

[illegible]

[illegible] همه بار خواسته با اعلیحضرت

امپراطور [illegible] ملکه هم ایستاد

[illegible]

[illegible] شاهزاده [illegible] دختر

[illegible] یونان [illegible] رفته است بعد با اعلیحضرت

امپراطریس [illegible] اعلیحضرت امپراطور هم [illegible] دست داده

[illegible] آدم [illegible]

[illegible] اینجا یک فوج سرباز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طرف دست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بود که با اعلیحضرت امپراطریس و اعلیحضرت امپراطور [illegible]

سایر مهمانها ایستاده بودند [illegible] سردار [illegible]

[illegible] ایستاده بودند [illegible] دولت انگلیس (سرملت) بودند خلاصه همه با کمال ادب

[illegible] دعا خواندند بعد رو

[illegible] خواندن اینها که تمام

[illegible]

[illegible] یتیم [illegible] سبزی بود که رو

[illegible] آواز

خواندند و تمام شد این اطفال یتیم اولاد سربازانی هستند که در جنگ کشته میشوند [illegible] یکی از مدارس

[illegible] خلاصه بعد از اتمام دعا با اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس سایر صاحبمنصبها

قدیم فردریک [illegible] ساخته [illegible] همه [illegible] بوده [illegible]

[illegible] است [illegible] شده [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] حضرت امپراطور [illegible]

حضرت امپراطریس [illegible] دست داده آدمی [illegible] قدیمی ولی امپراطریس [illegible] و تمام

در [illegible] خودمان [illegible] بعد حضرت امپراطور آمدند و با ایشان [illegible] بزرگ آمده [illegible]

امپراطریس [illegible] دست داده حضرت امپراطور [illegible] که از عقب [illegible]

جلوی این عمارت میدان [illegible] است [illegible] میدان [illegible] عمارتی [illegible]

[illegible] یک [illegible] بزرگیست که [illegible]

تماشا [illegible] امپراطور [illegible] و امپراطریس [illegible]

[illegible] حضرت امپراطور [illegible]

[illegible]

[illegible] بوده [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] و [illegible] دارد و

[illegible] دولت [illegible] حضرت امپراطور [illegible]

[illegible] همه [illegible] حضرت امپراطریس [illegible]

[illegible]

با حضرت امپراطریس [illegible] امپراطریس [illegible] و تمام [illegible]

خودمان [illegible] بعد حضرت امپراطور آمد [illegible] امپراطور [illegible]

رسوم [illegible] ایشان [illegible] حضرت امپراطریس [illegible] عمارت بزرگی [illegible] که باید

این جا نهار بخوریم [illegible] پارک [illegible] که مقبره پسر امپراطور مرحوم است [illegible]

[illegible] این مقبره است [illegible] بوده [illegible] مقبره شدیم [illegible]

[illegible] مشغول ساختن یک مقبره عالی بزرگی [illegible] که [illegible]

با [illegible] یک [illegible] پادشاه پروس [illegible]

این بنا را که در سفر اول هم که به روس آمده بودیم دیده بودیم عمارت سانسوسی را ملاقات کردیم از آنجا
بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت جدید به عمارت رسیده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس هم از عقب ما رسیدند ملتزمین او و صاحب‌منصبهای آلمان که تمام از اهل نظام بودند رفتند باطاق
نهار از جاهای خودشان نشستند بعد ما با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده و اعلیحضرت امپراطور هم با دو
دوریانت شاهزاده ... آمدیم باطاق نهار این عمارت بزرگ تازه‌ای هم که در وسط شهر جدید ساخته‌اند از
بناهای فردریک کبیر است و بسیار عمارت عالی است مبلهای خوب و پرده‌های نقاشی قیمتی دارد خلاصه
نهار بسیار مفصلی خوردیم بعد برخواسته آمدیم باطاق نقره که تمام اسباب آن از نقره بود قدری نشسته راحت
کردیم اعلیحضرت امپراطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند قدری که گذشت اعلیحضرت امپراطور آمدند با هم از اینجا
رفته سوار کالسکه شده راندیم از شهر جدید هم گذشته رسیدیم بکنار رودخانه اینجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده بود
مرتبه فوقانی آن سقف نداشت و آفتاب بود رفتیم توی کشتی اعلیحضرت امپراطور و نواب دوک دو ادین
بورغ و پسر دوک و کنت بیزمارک و صاحب‌منصبان آلمانی و ملتزمین رکاب ما تمام آمدند توی کشتی
اول قدری در مرتبه بالا نشسته چون آفتاب گرم بود بعد پایین آمده توی اطاق نشستیم وضع آزادی بود هر کس
بخیال خود راه میرفت می‌نشست و صحبت میداشت و سیگار میکشید در همین حالت آزادی میرفتیم آب
این مرداب هم رنگش سبز بود آب رودخانه اشپره میریزد برودخانه هافل و ازین دو رودخانه این مرداب
تشکیل میابد و آب رودخانه هافل میریزد برودخانه (البه) و از شهر هامبورغ گذشته داخل دریای شمالی
میشود این رودخانه البه در شهر هامبورغ خیلی عظیم است که کشتی‌های بخار در اینجا کار میکنند بسیار مرداب با صفا خوبیست
با یک مسافتی که از مرداب راندیم همه جا عرضش یا دو و تقریباً بقدر چهارصد ذرع بود و بعضی شعبات هم داشت
... عرضش خیلی با صفائی بود و بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به بیست ذرع میرسد و این مرداب تقریباً میرود
تا به (شارلتان بورغ) قدر دو ساعتی که راندیم رسیدیم بقلعه (اسپان دانو) که از قلعه جات نظامی
آلمان است در اطراف هم سربازخانه‌ها و قراولخانه‌های نظامی متعدد است که سرباز زیاد دارد از قلعه مزبور شلیک
توپ کردند و سرباز ... سربازخانه‌های طرفین راه بیرون آمده صف کشیده موزیک زدند و سلام نظامی میدادند
من و اعلیحضرت امپراطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم جمعیت زیادی هم جمع شده هورا میکشیدند
از جلوی سربازها که رد شدیم چون آفتاب گرم بود آمدیم پایین و همینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان میرفتیم تا
رسیدیم (بشارلتان بورغ) آنجا کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمده با اعلیحضرت امپراطور در کالسکه نشسته سایرین
هم سوار کالسکه‌ها شده رفتیم برای مقبره مرحوم امپراطور گیوم اول جد این امپراطور که در شارلتان بورغ است رسیدیم

بمقبره

بقعه داخل مقبره شده تاج گلی هم آنجا گذاشته بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور با ما دست داده و تعارف کرده رفتند
به همان کشتی که مراجعت به پتسدام نمودند ما هم با جنرال مهماندار سوار شده راندیم برای منزل از زیر منار
(مونومان) عبور کردیم که دولت آلمان در جنگ آخری با فرانسه بیادگار فتح ساخته است منار بسیار بلند
قشنگی است بالای منار مجسمه یک ملکی از طلا ساخته اند خیلی بزرگ خیلی بنای باشکوهی است یک دوره آنجا هم
گردیده بعد رانده وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خورده خوابیدیم درین عمارت که منزل داریم قالیهای ایرانی
کهنه کار قدیم خیلی خوش طرح خوب انداخته اند که هر یک پنج ذرع و پهنش ذرع و ده ذرع است پرده های خوب هم در
این عمارت دارد این عمارت از هر جهت خوب و از روی سلیقه است یکطرف عمارت باغی است که چنانکه
نوشتیم برای ما قرق کرده اند طرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یک فواره از تلمبه تعبیه کرده اند
آرایش مثل آبی مجسمه بطرف فواره یک عراده توپی گذارده که در جنگ لیپزیک از ناپلیون اول گرفته اند
برای یادگار اینجا گذاشته اند از جلو این پارک عمومی از راهی که بطرف شهر میرود بدروازه میرسد که اسمش
(براندنبورک) است مثل طاق نصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگ در وسط است و دو کوچک
اینطرف و دو کوچک آنطرف ولی دروازه با اتصال بدیوار و باره دارد روز دوشنبه یازدهم
امروز باید برویم بخارج شهر میدان کار و چمن وسیعی است که در آنجا با حضور اعلیحضرت امپراطور مشق تیراندازی توپ
می کنند و یک رژیمان سرباز پیاده هم تیراندازی تفنگ مینمایند تماشا کنیم این تفنگ که سرباز این جا
تیراندازی میکنند تفنگ (رپطیسیون) است یعنی هشت تیر فشنگ در شکم آن جا میدهند و هشت
تیر هم می اندازند این سیستم و وضع تفنگ خیلی شباهتی بآن سیستم اطریش که بطهران آوردند و ما خریدیم
ندارد سیستم اطریش پستان دارد فشنگها در پستان جا می گیرد و بعد می افتد ولی این تفنگ ها مطلقاً
پستان ندارد فشنگها در شکم همان لوله جا می گیرد و انداخته میشود صورت آن مثل تفنگهای متعارفیست اسلحه
قشون آلمان این تفنگ است سوار کالسکه شده راندیم همه جا از میان پارک رفته بعد از راهی که تا بحال
ندیده بودیم راندیم تا بکانالی رسیدیم که برودخانه اشپره میریزد و متصل میشود از قراریکه میگویند در روی این
کانال آمد و شد زیادی میشود و کشتی های بسیار در آن کار میکنند که همه کشتیهای طولانی کم عمق برای بارکشی است
و ذغال سنگ و هیزم و آذوقه و بار از اطراف شهر میآورند مدتی از کنار این کانال سیر کردیم میگفتند هر سال
یکمقداری جمعیت برلن افزوده میشود و ما این را معاینه دیدیم از خانه های خیلی عالی و کوچه های زیاد گذشتیم که تازه
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بخیابانی که دو طرف آن درختهای کاج زیاد
بود مدتی هم از میان جنگل رفتیم تا رسیدیم بصحرای چمن زار سبز خرمی که در آنجا تیراندازی میشود و آدم [illegible]

[illegible]

[illegible] سنگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باطری و توپ [illegible] صد و بیست عراده توپ و اسبهای [illegible] چوب [illegible]

[illegible] انداخته بودند همه جور [illegible]

[illegible] توپ زیاد [illegible] چون زمین [illegible]

[illegible] دو باره [illegible] توپچی [illegible]

[illegible]

[illegible] از هر طرف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جنرال [illegible]

[illegible] جنرال عرض کرد [illegible] توپخانه [illegible]

[illegible] عرض میکرد توپخانه [illegible] خاک

[illegible] قدری کرد

[illegible]

[illegible] مخلوط [illegible]

[illegible] نوشته بودیم باد

چنین

[illegible] درخت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
براندبورگ [illegible] خیابان [illegible] خیابان بزرگ [illegible]
[illegible] وسط خیابان [illegible] کرده اند که دو طرف [illegible] درخت [illegible] کاشته اند [illegible] درخت [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] خیابان [illegible] این قسم درخت [illegible] خیابان [illegible]
[illegible] که با این [illegible] درخت [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] می شود [illegible] دو طرف [illegible] کالسکه [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کرده اند نصب است [illegible] خیابان [illegible]
[illegible] که محاذی وسط خیابان [illegible] مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی [illegible]
میان آن کرده است اما [illegible] میان درختها [illegible]
[illegible] شده اند از این خیابان عبور کردیم [illegible]
[illegible] کرده اند از کالسکه و پیاده [illegible] عبور [illegible] جمعیت [illegible]
همراهان از وسط [illegible] مردم [illegible]
[illegible] مردم [illegible] آمدیم [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] قبل در همین اطاقها منزل داشتیم [illegible] عمارت بسیار عالی بزرگی است در حقیقت عمارت [illegible]
سلطنتی [illegible] برلن همین عمارت است [illegible]
یک چیز عجیبی که [illegible] این است که در این موقع [illegible] جمعیت جمع شده [illegible]

آب جو کشها دستهها بسته در جلو عمارت ایستاده اند از کثرت صدا شنیده نمیشود هر کس مثل چوب خشک در جای
خود ایستاده نه حرف میزنند و نه حرکت می کنند علیحضرت امپراطور و امپراطریس هم در قسمت دیگر عمارت
جا گرفته بودند همینکه ما نشستیم و علیحضرت امپراطور خود را بمردم نشان دادند عمل تشریفات عید آب جو شروع
شد و دستههای آب جو کشها بنا کردند از جلو ما گذشتن اما این دستهها و این اوضاع تشریفات طوری
عجیب و غریب هستند که نوشتن درست نمی آید در المان آب جو زیاد میسازند و میخورند و اعتقادی بآن
دارند در فصل جو درو این جشن آب جو اسکه بند عرادههای بزرگ دیده میشد که چلیکهای بسیار بزرگ
آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و در روی آنها ظرفهای پر از آب جو و ظرفهای آب جو
گذاشته زینت داده بودند در بعضی عرادههای دیگر جو درویده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف
که از چند صد سال قبل رسم المان بوده پوشیده بودند و در روی عراده با دخترها و پسرهای دهاتی جوان دخترها
بالباسهای مختلف جدید و قدیم بالوان مختلف اسبهای قشنگ سوار شده بعضی ذابده و بعضی نشسته بطورهای
مختلف بعضی مثل کشتیها خودشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میخوردند و در بعضی عرادهها
شبیه خانههای دهاتی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند اما بوضع دهاتی با ظرف و کلاهای صحرائی
و دستههای سنبله جو تازه درویده و اسباب آب جو سازی و شیشه و گیلاس از این اشخاص که داخل در دسته
بودند بعضی سوار عراده و بعضی هم پیاده بودند همه با لباسهای غریب و کلاهای عجیب بعضی بلند و بعضی کوتاه و
بعضی نوک تیز و بعضی دم روباه پاره دیگر زره و کلاه خود پوشیده شبیه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزهای بلند
و کوتاه در دست داشتند بعضی دیگر تبر داشتند و بعضی پارو مثل پاروی برف روبی همینطور با چند دسته
بودند و هر دسته موزیکانچی داشتند اینها هم بالباسهای مختلف و هر دسته یک نوای مخصوصی موزیک
میزدند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این نواهای مختلف داخل یکدیگر شده آواز عجیبی شده بود در این میانه چیزیکه
در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یک عراده بزرگ بلندی بود که در وسط آن
مرد قوی تنومندی با ریش خاکستری بسیار بزرگ و سبیل کلفت مصنوعی نشسته کلاه بسیار بزرگ مطلای براقی
در سر داشت و لباس بزرگ رنگین مزینی پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بسینه و بازوی او آویخته بودند که او را
شاه آب جو میخواندند و دو دختر بسیار خوشگل با گیسهای پریشان کرده و لباس قشنگ فاخر و بلند در جلو او نشسته
بودند که ملکه آب جو بودند و در برلن از قراریکه گفتند رسم است در این عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه
آب جو بشوند و این عراده با دسته با دسته سازها که گفتیم در حقیقت تجملات این پادشاه آب جو بود و این دستهها
با این هیئتهای عجیب و لباسهای مختلف که بعنوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذشتند و رفتند

دیگر

دیگر ندانستیم از اینجا که گذشتند کجا رفتند بعد از گذشتن تشریفات عید آب جو علیحضرت امپراطور آمدند باهم
رفتیم از اطاقها گذشته از پله پایین آمدیم که به قسمت دیگر عمارت که سالپلاس یعنی اطاق سفید در آنجاست رفته در
همان اطاق غذا بخوریم به پایین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر او پله داشت و میبایستی از آنجا
بالا برویم بیست قدم بیشتر فاصله نبود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند و محض تشریفات ما را سوار کالسکه
کردند علیحضرت امپراطور هم نشستند چند قدم راه رفتیم همراهان پیاده آمدند دم راه پله پیاده شده از
پله های زیاد بالا رفتیم طرفین پله سربازهای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند با لباسهای قدیم ایستاده بودند
بعد پاژها یعنی غلام بچه ها بودند با لباسهای قدیم طرح قدیم زمان فردریک و دستمال گردنهای بزرگ سفید
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام بچه ها پسرهای صاحبمنصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکنند بعد صاحبمنصب میشوند همه بین سیزده و چهارده و پانزده بودند یک آقاسی باشی و اعیان
و صاحبمنصبان دربار همه در جلو ما افتاده و صاحبمنصبان دیگر در اطاقها ایستاده بعضی هم از عقب میآمدند
با همین تشریفات از اطاقهای چند گذشته من با علیحضرت امپراطور به اطاق علیحضرت امپراطریس رفتیم سایرین
باطاق سفید رفتند که هر یک در جای خود حاضر باشند در اطاق امپراطریس ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شود در
اینجا غیر از ما و امپراطور و چند نفر از شاهزادها کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امپراطریس دست
داده علیحضرت امپراطور هم دست زوجه فردریک شارل را گرفته رفتیم سر شام نواب دوک دو ادین بورگ
پسر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیروز اینجا بوده اند رفته اند بهامبورگ بدیدن علیحضرت امپراطریس
فردریک که مادر علیحضرت امپراطور حالیه و خواهر دوک مشارالیه هستند و از اینجا خیال دارند بروند بلجیکین
بجهة معالجه از آب معدنی آنجا استعمال کنند میز شام را در سالپلاس گذاشته بودند دیگر وضع اطاق از بزرگی
و زینت و اسباب تجمل و ترتیب اسباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت ما در جای خودمان که
معین بود نشستیم علیحضرت امپراطور در دست راست ما و علیحضرت امپراطریس در دست چپ و بعد سایر
شاهزادها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو هم کنت بیزمارک و امین السلطان و سایر وزرا و
وجه الهای المان و اشخاصی که از همراهان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام خوردیم علیحضرت امپراطور
گیلاس خود را بگیلاس دیگر زدند و از موزیک را که در غرفه بالای این تالار میزدند قطع کردند ایشان برخواستند
ما هم برخواستیم سایرین هم ایستادند علیحضرت امپراطور جامی برداشته رو بما ایستادند ما هم رو بایشان کردیم
نطق مفصلی بزبان المان از دوستی با شخص ما و دولت ما و از دوستی با پدر و جد ایشان بیان کردند و شرحی اظهار
خشنودی و مسرت از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نمودند و جام را بلند کرده بآواز بلند [illegible]

وخوردند همه هورا کشیدند موزیک در عوض شروع بنواختن آواز ایرانی نمودند تا این آواز را میزدند همه ایستاده
بودند همینکه تمام شد نشستیم بعد برخواسته علیحضرت امپراطور و سایرین هم برخواستند ما هم بزبان فارسی نطقی کردیم
بعد علیحضرت امپراطور و سایرین رو به میرزا رضا خان وزیر مختار ما که در جلو ما بود کردند او نطق ما را از زبان فرانسه
ترجمه کرد ما هم بعد از اتمام نطق بسلامتی امپراطور هورا گفته جام شرابی نوشیدیم همه هورا کشیدند و موزیک را بنوای
المانی نواختند تا موزیک تمام نشده بود همه ایستاده بودیم خلاصه شام تمام شد برخواسته بهمان ترتیبی که
آمده بودیم با علیحضرت امپراطریس و امپراطور بسالون دیگر رفتیم در آنجا تمام شاهزادها و وزرا و صاحب منصبان بزرگ
المان و همراهان ما ایستاده بودند بقدر یمساعت مکث در آنجا ماندیم بعد باز دست امپراطریس را گرفته آمدیم
ما بالای راه پله که میبایستی به تیاتر برویم با علیحضرت امپراطریس وداع کرده ایشان از همان جا که راه عمارت
خودشان بود باطاق خودشان رفتند علیحضرت امپراطور با ما تا پائین پله دم در آمده وداع کردیم و در کالسکه
نشسته به تیاتر رفتیم در لژ بزرگ مقابل سن برای ما صندلی گذارده بودند نشستیم عزیز السلطان قبل از ما از منزل
باینجا آمده بود او با امین السلطان و امین الدوله و سایرین پشت سر ما نشستند ولی هوای تیاتر خیلی خفه و گرم بود
که آدم متصل عرق میکرد تیاتر بسیار قشنگ ظریفی است پرده بالا رفت باله بود بدون حرف همه پرده با یک
بازی بود قصه دزدهای یونانی بود و دراجه بندی که می آمدند و میرفتند و دزدها بغارت و دزدی رفته گاهی
غالب و گاهی مغلوب میشدند و بمناسبتی در این بین ها رقص و باله میشد دسته دسته و نوع بنوع رقص میکردند
دخترها و گاکاسیها و آدمها بالباسهای مختلف اما دخترهای بازی گر خیلی خوشگل بودند تا پرده اول را تمام
کردند که خیلی با زحمت رسانیدیم همین که پرده افتاد از تیاتر بیرون آمدیم از بسکه عرق در هوای خنک آمده
بستنی و آب سرد خورده و سینه ام گرفت در تالار بیرون در یک تالار که زن شاهزادهای بزرگ المان و سر
دارهای معروف و نجیب مشق بوده و چند سال قبل وفات کرده است آمد این شاهزاده جوانی است کوچک
اندام و ضعیف ولی خیلی نجیب و عاقل و آرام و محجوب است چندی قبل سفری بدور دنیا کرده و یکسال سفر او طول
کشیده است با او از تالار رفتیم بلژ بزرگ نزدیک سن در مرتبه پائین آنجا هوایش خنک و خیلی بهتر بود در پشت
لژ را هم باز کرده بودند راحت بودیم پرده که خوب بود تماشا بود کشتی ساخته بودند که جمعی دزدان در آن بودند
و اسیر آورده بودند در دریا گرفتار طوفان شده رعد و برق و صاعقه ظاهر میشد همه چیزها مثل طبیعت دریا و کشتی
و هوا بود خیلی تماشا داشت بعد از اتمام به تیاتر بمنزل آمده خوابیدیم حاجی محمد حسن امین دارالضرب که قبل از
ما به انگلستان آمده بود با برادرش حاجی محمد رحیم که در فرانسه متوقف است از پاریس [illegible] آمده و بحضور رسیدند
حکیم پولاک حکیم سابق ما که در ایران بود و ساکن وینه است از وینه بدیدن ما آمده بود در اینجا دیده شد او هم

بهمان طوریست که در عهده سال بیست سال قبل در ایران بود همان طور فارسی حرف میزند و همان آداب خیلی
و وضع را دارد (روز چهارشنبه دوازدهم) امروز بجای معینی باید برویم (مسیو
دبوکش) که سه سال قبل بسمت مترجمی سفارت آلمان با (برانشوایک) وزیر مختار دولت آلمان
بطهران آمده بود با زن و دخترش بحضور ما آمد بهمان صورت و حالت است که در طهران او را دیده بودیم زنش
پیر و دختر جوانی دارد دو روز قبل برانشوایک هم بحضور ما آمد او هم ابداً تغییری نکرده است امروز را خیال رفتن
بحمام داشتیم با برلندیس که مهماندار دوم ماست و چند نفر از ملتزمین رکاب خودمان بسمت حمام راندیم ولی قبل از
رفتن بحمام باکواریوم رفتیم تفصیل این اکواریوم را در روزنامه‌های دو سفر سابق نوشته‌ایم اینجا دیگر حاجت بتفصیل
نیست اما چیز عجیب در اینجا دیدیم که نوشته میشود یکی میمون غریبی بود خیلی بزرگ و قوی هیکل که این جنس
میمون را (شامپانزه) میگویند و در جنگلهای افریقا یافت میشود خیلی مهیب و با تماشا بود قریب یک ربع
ساعت ایستاده تماشای آن را کردیم صدای غریبی هم دارد خیلی کریه و مهیب که اگر شخص در میان جنگل این صدا را
بشنود خیلی وحشت میکند اما بسیار حیوان ستلوتی است صاحبش او را ترسانیده که بحفظ اینکه بچه خود را بالا میبرد
میمون با وحشت فرار میکرد میمون کوچک دیگری هم بود که این میمون بزرگ با او انس داشت و با
او بازی میکرد و پرستاری و محبت و در حقیقت مادری میکرد این میمون بزرگ ماده است اگر نر بود خیلی مهیب تر
و بزرگتر میشد میمون کوچک هر کجا فرار میکرد او را گرفته مثل بچه با او بازی میکرد خیلی او را اذیت مینمود از
جمله در اینجا مخصوصاً نصب کرده بودند خیلی مرتفع بود جلد و تند بالا میرفت و پایین میآمد خلاصه
تماشای غریبی است دو میمون شامپانزه دیگر هم بودند اما نه باین بزرگی روی اینها سفید بود باین خوبی نبودند جنس
سیاهش مرغوب تر است این شامپانزه‌ها چشمشان از دور مثل چراغ برق میزد مرا این حیوان بزرگ و مثل
به انسان است قد و اندام و پنجه و پایش هم شباهت بانسان دارد اما بازویش قوی تر و شبیه بیک کاکا سیاه
گردن کلفتی بود چیز غریب دیگر یک اژدها نیست که قطرش بکلفتی یک درخت تبریزی ده ساله و طولش قریب
ده ذرع خیلی دیدنی بود این اژدها زنده بود و بخود پیچیده هر وقت مستحفظش نزدیک او میرفت ملتفت
میشد این مار زهر ندارد اما قوت زیاد دارد چنانکه در جنگل مثلاً ببر را به بیند خودش را بدور او پیچیده فشار
میدهد ببر را خورد مینماید در حقیقت حربه این قسم مارها همان قوتیست که دارند همه جا را از بالا و پایین
آرایش کرده انواع مرغها و اقسام حیوانات دریائی که توی آب از زیر شیشه پیدا بودند از قبیل حیوانی که مثل
گل است و وقتی غذا میخورد حرکت میکند معلوم میشود حیوان است انواع رنگها و حیوانات [illegible] دیگر از
زیر آب پیدا بودند یکنوع مرغابی غریبی هم بود که در زیر آب میپرید خلاصه از این قبیل حیوانات زیاد دیدیم که

چون در روزنامه‌های پیش نوشته‌ایم دیگر در اینجا مکرر نمی‌نویسیم از آنجا رفتیم بحمام حمامی است موسوم به
بن زمن دوشهای زیاد از آب سرد و گرم دارد دوش بزبان فرنگی اسم همین آب پاشهاست که از بالا و پایین
آب میپاشند که شیرها را باز میکنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آمدیم
منزل نهار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفتیم بباغ وحش یکنفر مهماندار که پیشخدمت محترم
بزرگ علیحضرت امپراطور است بارون اندیس (؟) و چند نفر از پیشخدمتهای خودمان و عزیز السلطان همراه بودند در
باغ وحش هم برای پذیرائی ما حاضر شده بود وارد باغ شدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات از سنگ
دگر به نگار گرفته تا حیوانات عجیب غریب چین و ژاپون و افریقیه و ینگی دنیا از بزرگ و کوچک در اینجا
جمع کرده و هوا و سوا برای آنها جا ساخته‌اند و از آنها توجه میکنند خیلی راه رفتیم در باغ یکی از امرای هند را
دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما غنیمت دانستیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
میگفت در هندوستان روزنامه سفر اول فرنگستان شما را خواندم شوق مسافرت فرنگستان بسرمن افتاد یکنفر
انگلیس هم همراه او بود میگفت علیحضرت ملکه او را بهمراهی من مأمور کرده‌اند رنگ چهره‌اش سیاه و ریشش
هم سیاه بود که برنگ و حنا سیاه کرده بود اسمش محمد غوث خان است با او صحبت کردیم و خیلی پیاده راه رفتیم
که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم تختی نشستیم وضع لباس و کلاه و هیئت این امیر هندی حالتی
از غرابت بود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از چیزهای عجیبی که در باغ وحش دیدیم فیلهای اینجاست
بنای بسیار بزرگی با گنبد بلند در وسط باغ ساخته سه فیل بسیار بزرگ و یک فیل کوچک در اینجا جا داده‌اند
فیل کوچک حرکات بسیار غریب میکرد اولا بطریهای چند که دهن آنها قدری پهن بود روی زمین چیده بودند
فیل روی آنها راه میرفت نگاهبان و معلم فیل چوبی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
میکرد بعد جعبه موزیک بزرگی آنجا بود دسته داشت که بحرکت دسته ساز میزد فیل حاضر ساز زدن شد یکنوع
موزیک هم گذاشته بودند فیل بآن نگاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پا هم طبلی که زنگ و سنج
آن تعبیه کرده بودند میزد موزیک و طبل و زنگ و سنج همه موافق قاعده موسیقی بود مدتی موزیک زد و بهر
قدر میخواستند بعد یک ولوسیپید آنجا بود یعنی چرخی که با پا حرکت میدهند و سوار آن میشوند
یک چرخ کوچکی بود بهمین قدر جا داشت که فیل دست و پای خود را روی آن بند کرده و با خرطوم سکان آن را
میگرفت و میراند و میچرخید و از هر طرف میخواستند میرفت بعد که ساز با حرکات در اندیف (؟) میکردند
مثل بازیگرها در نمایشهای تماشاخانه زانو با خم میکرد و تعارف و تشکر مینمود خیلی غریب بود زرافه خیلی هم دیدیم
خیلی بزرگ که باین بزرگی ندیده بودیم زرافه هم که سابقا در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته

دی

وقتی سرش را بالا میکرد از زمین تا گوشش ۱۰۰ ذرع بود دسته زرافه بود یک (هیپوپوتام) هم دیدیم که اسب
آبی ترجمه میشود اما معلوم نیست که این هیکل اسب آبی است یا فیل آبی یا گاومیش آبی یا حیوانی دیگر است خیلی بزرگ
حیوانیست در آب شنا میکند دهن باز میکند خیلی بزرگ تماشا داشت مرغهای الوان خوب هم از همه نوع
بود از جمله یک قسم قرقاول که هیچ دخلی بقرقاولهای ایران نداشت رنگهای عجیب خوب بودند یک طاوس
مخصوصی هم بود قدری کوچکتر از طاوسهای متعارفی سرش هم کوچکتر بود دمش الوان مختلف خیلی قشنگ
داشت بلکه بدنش هم برخلاف طاوسهای متعارفی رنگهای خوب داشت که چشم از دیدن آن سیر نمیشود خلاصه حیوانات
زیاد از همه قبیل و از همه جا و از همه هوا یعنی از گرمسیری و سردسیری داشت لکن معتدله بود بعد از تماشا از باغ
بیرون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باینجاست رفتیم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
جمع شده بودند وارد سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیست راه پله بزرگ از ازاره سنگ مرمر و اطاقها
مزین بمبل و اسباب خوب دارد و در یک دستگاه این عمارت منزل سفارت ماست این خانه
و عمارت مال شخص صرافیست که برای کرایه دادن ساخته است و دارد که شنیدیم شخصی با دختر و زنش ایستاده
بودند او را عرض کردند صراف سفارتست و همانجا در مرتبه تحتانی سفارتخانه منزل دارد از پله ها بالا رفته
وارد اطاقها شدیم چند اطاق متعلق بسفارتست همه مزین بمبل و اسباب ایرانی در دالانها هم گلدسته
ساخته از اهل اسپانیول بود که ساخته بودند امین السلطان و امین الدوله و عزیز السلطان و [illegible] الدوله
و جهانگیر خان و نریمان خان وزیر مختار وینه و قونسول ایران در برلن و قونسول ایران در هامبورگ با زن
و دخترش و چند نفر دیگر از همراهان ما حاضر بودند نریمان خان تازه از وینه بجهة عرض کردن [illegible] بوینه
آمده است جهانگیر خان هم از اینجا برای معالجه چشم خود بوینه خواهد رفت و بعد در لندن بحضور ما خواهد رسید
امین الدوله هم میرود بپاریس که محسن خان منشی حضور پسرش در آنجاست او را ببیند و بعد از آنجا [illegible]
رفته دختر معین الملک سفیر کبیر ایران را برای پسرش عقد کند او را هم فرمودیم در لندن بحضور برسد [illegible]
هم اجازه خواست فردا شب را که ما در برلن نخواهیم بود بماند بعضی کارها دارد و بعد [illegible] ملحق شود
امشب در سفارتخانه ایران مهمانیست امین السلطان و چند نفر از همراهان ما در اینجا شام خواهند خورد
کنت بیزمارک وزیر خارجه آلمان و بعضی از سفرای خارجه هم مثل سفیر کبیر انگلیس و عثمانی و غیره در اینجا مدعو
هستند ما نشستیم قدری میوه و عصرانه خورده غلیانی کشیده آدم غریبی آنجا دیدیم [illegible] حسین شریف
بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بمبئی و هندوستان ساکن بوده صاحب [illegible]
حسین قلی خان وقتی در بمبئی قونسول بود تعریف او را نوشته بود در [illegible] هم در باغی از باغها [illegible] بزرگی

داده جمعی از کبرا و بندیها و انگلیسها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاجی حسینقلی خان به
طهران فرستاده شده بود عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود صورت او را که در عکس دیده بودم خاطرم بود
او را شناختیم آدم کوتاه قامت گندمگون چشم و ابرو سیاهی است بسیاحت فرنگ آمده است در مراجعت
بهندوستان خواهد کرد شخصی هم در همسایگی میرزا رضاخان در یکدستگاه همین عمارت منزل دارد اسمش بارنی
است مرد عالمی است روزنامه نویس است خواستیم منزل او را ببینیم چه طور است رفتیم وارد منزل او شدیم
اطاقهای بسیار عالی داشت همه مزین و با مبل و اسباب خوب بعد از تماشای آنجا از سفارت آمدیم بمنزل
که شام بخوریم چون در ساعت نه بعد از ظهر قرار داده بودیم بکارخانه الکتریسیته برویم که مخبرالدوله عرض میکرد کار
خانه مال سیمنس است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده رفتیم این کارخانه در
شارلتنبورک است راه دوری دارد رسیدیم بکارخانه در این کارخانه اسباب الکتریسیته از هر قبیل میسازند
سیمهای کلفت بجهة تلگراف زیر دریا اسباب تلفون پل و چرخهای تلگراف وغیره هزار عمله در اینجا کار
میکنند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در اینجا است چیز تازه که در اینجا دیده شد دورنمائی بود که (ناپولیتا
مانند ساخته بودند از مقوا و نقاشی مثل پرده تماشاخانه که دره و پستی و بلندی و چیزهای دیگر ساخته بودند
که روشنی الکتریسیته را که میانداختند مجسم میشد تا روشن بود ولکن روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
تا غروب تابع میشد خانه چیز تماشائی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
خیلی گرم بود و بوی قیر و بوهای دیگر میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جا را گردش میکردیم در بین گردش نسیم بسیار
خنک خوشی احساس کردیم که در آن گرما و عفونت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد تعجب کردیم که از کجا این باد
میوزد بعد ملتفت شدیم از یک چرخی است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته بسرعت تمام حرکت
مینماید و احداث باد میکند و اسبابی دارد که بحرکت انگشت چرخ میایستد خیلی مغتنم دانسته قدری آنجا
ایستاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری ما را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها را
بسازند برای ما بطهران بفرستند سیمنس عرض کرد میسازم و میفرستیم کیفر هم پیش سیمنس بود ماطیاس نام که مدتی در
طهران [illegible] تلگرافچی بود بعد از تماشای کارخانه بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز پنجشنبه ۱۳) امروز باید
برویم به [illegible] با راه آهن [illegible] فرسنگ داشت در این راهها آهن [illegible]
بخار ساعتی هشت فرسنگ [illegible] چون [illegible] ساعت [illegible] که باتفاق
به راه آهن برویم ساعت هفت بیدار شده [illegible] حضرت [illegible] آمدند [illegible] با ایشان [illegible]
آدم بالا توی [illegible] مدتی با ایشان صحبت کردیم بعد [illegible] آقا [illegible] آمده عرض کرد که [illegible] حاضر است اعلیحضرت

[illegible]

برای

امپراطور پایین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای گار پتسدام ملتزمین رکاب ما هم از جلو آمده در گار حاضر بودند
کنت هربرت بیزمارک هم در گار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخواستیم با اعلیحضرت امپراطور دست
داده خواستیم وداع کنیم گفتند خیر من تا گار پتسدام با شما خواهم بود و از آنجا وداع می کنیم با هم رفتیم توی ترن
پسر فردریک شارل هم که شاهزاده جوان مؤدب معقولی است آمد پیش ما نشست امین السلطان و میرزا رضا
خان وزیر مختار هم ایستاده بهمینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان راندیم برای پتسدام این ترن بسیار
خوب ترنی نیست از ترنهای مرحوم فردریک پدر اعلیحضرت امپراطور است که به سلیقه خود ساخته است خلاصه
در راه که میرفتیم یک نشان صورت خودمان را هم بدست خودمان بشاهزاده پسر فردریک شارل دادیم
اعلیحضرت امپراطور اظهار خوشوقتی کردند رسیدیم بگار پتسدام این گار نیست که آن روز که پتسدام
میرفتیم دیدیم گار کوچک دیگریست آنجا با اعلیحضرت امپراطور دست داده وداع کردیم و ایشان از ترن
پایین آمده خودشان و کنت هربرت بیزمارک و شاهزاده پسر فردریک شارل و سایرین از آن اعلیحضرت
امپراطور بهمینطور بحالت وداع ایستادند تا ترن حرکت کرد و از جلو ایشان گذشتیم در این راه ترن خیلی تند
میرفت بطوریکه سر آدم گیج میخورد دیشب سر را از کالسکه بیرون آوردیم اینجا که میرویم بحبوحه خاک فرنگستان
تمام صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوای جاده یک وجب زمین خالی غیر مزروع دیده نمی شود تمام
حاصل با هم خوب است کار زراعت اینجا خیلی خوب و سهل است چرا که بزراعت آب نمیبندد زمین
هم تماما خاک است یک قطعه سنگ کوچک پیدا نمی شود عجب این است که از جلفای ارس که زیاده از
پانصد فرسنگ راه تا اینجا آمدیم یکسره خاکها سفید بود در اینجا از ده پانزده فرسنگ پیش یک
خاکها سرخ شده زمین تماما جلگه است جنگل بیشه ندارد مگر از دور تک تک دیده میشود از قضا تا این ده
پانزده فرسنگ یک قطعه سنگ در این صحرا ندیدیم خلاصه نهار را امروز بهمینطور در حرکت ترن آوردند
خوردیم اغلب والکهای این زمین ما راه بود لکن مانند در راه زیادی که راندیم از رودخانه های زیادی با پلها
متعدد گذشته بعد بیک شهری رسیدیم در میان شهر گذشته بعد بشهر مقدبورغ رسیدیم اینجا
دولت المان قلعه نظامی و قشون ساخلو دارد شهر مقدبورغ هم شهر معتبری است از مقدبورغ که گذشتیم صحرای
صاف مبدل به پست و بلندی و جنگل شد اما درختهای جنگل سرو و کاج بود اینجا جنگل دیگر بود اما همه جا
خیلی پردرخت و باصفا بود از تپه و پست بلندیهای بسیار گذشتیم که همه پوشیده از جنگل بود دهنهای زیاد
در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آرایش حاصل بودند اما بقدری ترن تند میرفت که نمیشد
آنها را تشخیص بدهد از توی جاده هم خط آهن دیگر بود که متصل ترن بگار آمده و رفت مینمود از جلو تند بدر دیگر

که تونلی ساخته بودند همینطور که میرفتیم یکدفعه دیدیم کالسکه مثل شب تاریک شد و بقدر یکدقیقه طول کشید
که از این تونل گذشتیم اما با این سرعت حرکت کالسکه بایستی در این یکدقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از تونل
گذشته باشیم خلاصه از کوهها و تپه‌ها و جنگل و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا یکساعت از ظهر گذشته
رسیدیم بشهر هسن کاسل ، در گار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در همه جا معمول بود بجا آوردند
صاحبمنصب زیادی با دسته سرباز و موزیکانچی ایستاده بودند موزیکان زدند از جلو صف سرباز
گذشتیم بعد سربازها از جلو ما دفیله کرده گذشتند پس کاسل شهر نظامی است و جنرال کردلمان مهماندار ما حاکم
نظامی پس کاسل نوحی آنست تمام صاحبمنصبها را معرفی کرد یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد که در اینجا
تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با مهماندار سوار کالسکه شده آمدیم بعمارت شهر پیاده شدیم عمارت
بسیار عالی مزین خوبی است بمیدان بسیار بزرگی منظر دارد این عمارت مقر سلاطین و دوکهای کاسل بوده است
در جنگ اخیری که مرحوم گیلیوم اول با دولت اطریش کرد که معروف بجنگ (سادووا) است این شهر را
از دوک [illegible] تسخیر کرده جزء مملکت و سلطنت پروس نمود جمعیت این شهر بقدر شصت هزار نفر
میشود شهر کوچک قشنگ خوبیست اما اهلش صنعتگر نیستند و صنعتی ازین شهر معروف نیست پارک
خوبی دارد ناپلیون اول امپراطور فرانسه که اینجا را بجنگ و غلبه گرفت و تصرف نمود اسم کاسل را وستفالی
گذارده و این شهر را پای تخت قرار داده (ژرم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد این ژرم پدر
لوئی ناپلیون بوده که حالا هم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سردتر و بهتر از درسد و برلین است عمارتی
که ما در اینجا منزل داریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک قریب سیصد ذرع طول و
صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است و موسوم بعمارت الکتورال و بنا شده
قریب سیصد سال قبل بنا شده است در وسط میدان مجسمه بزرگی از لاندگراو (حکام و فرمانفرماهای اینجا را
باین اسم و لقب میخوانند) فردریک دوم نصب است که در سنه هزار هفتصد و هشتاد و پنج مسیحی مطابق
سنه هزار و دویست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملت ساخته و برپا شده است
همینساعت بعد از ورود کالسکه خواسته با مهماندار سوار شده رفتیم بپارک این شهر گردش کنیم در آخر
همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقابی با بالهای ایستاده نصب است از دروازه گذشته
دو سه پیچ خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته بپارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است
درختهای زیاد از کاجهای باشکوه و سایر اشجار جنگلی دارد که بطور جنگل کاشته اند خیلی بهم نزدیک است
خیابانهای پیچ در پیچ زیاد و دریاچه‌ها دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریاچه

جزیره‌ها است که بعضی ازین جزیره‌ها میانش با قایقهای کوچک رفت یکی از جزیره‌ها راهی بود با قایق
بهمین عریضی و طنابی ازین کناره کشیده بودند قایقچی دست خود را بطناب میگیرد و قایق را میراند باین
قایق بجزیره رفتیم در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه پیچ پیچی که خیلی راحت بود بسر تپه رفتیم منظر خوبی داشت
کوههای ولیطلیس بود و کوه هرکول پیدا بود در کناره راهی که از تپه بالا میرود و در اطراف تپه دسته دسته
گلکاری کرده بودند با سنگهای مصنوعی سنگلاخهای طبیعی ساخته و میان سنگها انواع گلها کاشته
از گلهای کوههای آلپ و گلهای گرمسیری مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم میشناختیم
حتی گل [illegible] که در کوههای ایران پیدا میشود در اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کوههای ایران دیده بودیم در اینجا
دیدیم در باغات زن و مرد و اطفال زیاد جمع شده بودند در این شهرها ندیده اند خیلی بدیدن ما آمده بودند
[illegible] پیش [illegible] اطفال و دختر با کالسکه ما میدویدند زنها و مردها ایستاده هورا میکشیدند زنها دستمال
تکان میدادند و از اطراف کالسکه ما میریختند اظهار شادی میکردند بقدری زنهای خوشگل و دختر
مقبول در اینجا دیدیم که در هیچ جا ندیده بودیم بعد از گردش باز سوار کالسکه شده بعمارت مراجعت کردیم
بعضی از نوکرهای ما مثل امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و بعضی پیشخدمتها در این عمارت منزل دارند
و بعضی دیگر از همراهان مثل عماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و سایرین در هوتل نزدیک باین
عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دوکهای قدیم است
[illegible] طاقهای بزرگ و تالارهای عالی باشکوه دارد که هر یک با مبلها [illegible]
[illegible] است [illegible] این طاقها در سلیقه معماری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چلچراغ
و [illegible] ساعتهای [illegible] زمان ناپلئون و مجسمه های مرمر خوب دارد خلاصه خیلی عالی و مزین است
[illegible] دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا مهمان امپراطور ژنرال [illegible] که حاکم
اینجاست [illegible] در عمارت پهلو منزل دارد که خیلی خوش منظر [illegible] است بعد از تماشای عمارت آمدیم
سر شام در بین شام صدای موزیک بلند شد [illegible] پیشخدمتها دیگر آمده عرض کردند که برویم از
بالاخانه تماشا کنیم بعد برخواسته بسالن آمده دیدیم دو دسته موزیکانچی انواع موزیک میزنند و [illegible]
زن و [illegible] میان حلقه [illegible] ایستاده اند قدری تماشا کرده باز آمدیم سر شام موزیکانچی با همان [illegible]
موزیک میزدند برای تماشای همین موزیکان [illegible] بقدری [illegible] جمعیت از زن و مرد در میدان جمع
شده بودند موزیکانچیها دست میزدند و ما سر شام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای ما [illegible]
و صدای قال و قیل مردم زیاد از یک طرف هم کالسکه میگذشتند از یکطرف چرخ عراده ها [illegible]

بار کشتی می کشند و تازه درین شهر دیدیم که با اسبان بار می کشند تراموا اینجا مثل ورشو وغیره نیست که با اسب
حرکت کند با بخار حرکت میکند مثل راه آهن کوچک سبکی است و در جلو تراموا برای اینکه کالسکه و عابرین را خبر
دار کنند که از جلو آن رد شوند بوق میزنند که صدای بلند زننده دارد و همهمه جمعیت و صدای آمد و شد مردم
و کالسکه و عراده و ماشین و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آنوقت از صدا می
افتد باز قبل از طلوع آفتاب شروع میشود نمیدانم اینها چه وقت میخوابند خلاصه بهر طور بود خوابیدیم
روز جمعه [illegible] ذیقعده امروز باید باکسپوزیسیون شکار برویم که همه قسم اسباب شکار و حیوانات را
که شکار میشوند در اینجا عرضه داشته اند در پارک [illegible] که موسوم است [illegible] باغ [illegible] است وسیع
که زمستان [illegible] در [illegible] میگذارند و تابستانها بیرون می آورند در اطراف باغچه با [illegible]
چیده اند درین [illegible] در اوقات تابستان که خالی است اکسپوزیسیون میشود امسال اکسپوزیسیون
شکار است یعنی از تمام ایالات و ممالک نمسه هر کس از شاهزادها و خوانین و اعیان شکارچیهای معروف
هر چه اسباب شکار دارند از قدیم و جدید و پوست یا سر یا شاخ یا تمام بدن شکارها را که [illegible] کرده اند و مثل
حیوان زنده ساخته اند [illegible] ساختهای [illegible] مرال [illegible] و بزرگ [illegible] وغیره و شکار
که زنده [illegible] ساخته اند و پوست جنس متعدد و مرغهای عجیب و غریب از قرقاول و مرغهای کم یاب که شاید
در کجا دیده میشود دیگر از نوع مرغهای شکاری از قوش و [illegible] و قرقی [illegible] ساخته در اینجا گذاشته دیگر انواع
اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و کمان و فلاخن و تفنگ فتیله و تفنگ [illegible] و تفنگ [illegible] وغیره در اینجا دیده
میشود خیلی دیدنی بود خلاصه نهار خورده با جنرال [illegible] و [illegible] رفتیم باکسپوزیسیون چند نفر
از [illegible] هم همراه بودند [illegible] کنت [illegible] کنت [illegible] کنت [illegible]
[illegible] بودند [illegible] اجزاء اکسپوزیسیون [illegible] بودند قدری گردش کردیم [illegible]
[illegible] بودند [illegible] تفنگ [illegible] خوب [illegible] قراول رفته [illegible]
[illegible] بعد [illegible] شکار را که از هر جا و هر ایالت
آورده بودند [illegible] بهر کس [illegible] دسته [illegible] بودند همه را دیدیم پردهای نقاشی ممتاز هم که کار
نقاشهای [illegible] همه [illegible] شکار است خیلی بود و چهار پرده [illegible] تومان خریدیم بعد از آنجا
[illegible] همین [illegible] رفتیم در آنجا اقسام [illegible] کوچک و بزرگ [illegible] سفید بصورتهای
مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیها را گرفته در همین حوضها و [illegible] های مختلف [illegible] و بزرگ
[illegible] و [illegible] فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از آنجا رفتیم بجائی که عکسهای [illegible] می اندازند [illegible]
عکس

عکس زیاد گذارده اند عکس فوری طوری است که اسب را در دویدن عکس می اندازند و بهمان حالت دو دویدن که آدمی
عکس میافتد یا آدم بهر حالت و هیئتی هست فوری عکس او را برمیدارند جائی بالای بود شیشه گذاشته پشت شیشه‌ها
عکس با نصب کرده اند آن اطاق را برد از پشت دستی میدادند و از شیشه نگاه میکردند دنیا
عکس با حرکت میجوشیدند و دیده میشد مثلا اسب بحالت دویدن یا آدم بحالت دویدن از پیش چشم میگذشت چند
عکس تماشا کرده چون هوای امشب خوب بود از اینجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم امشب بنا ساختیم برویم به
عمارت ویلهلمس هو که در خارج و نزدیک شهر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقا جای
رهبانان بوده است و موسوم به (وایسن اشتاین) بعد در این اواخر عمارت شکارگاه لاندگرافهای
هس شد و بعد در سنه ۱۷۰۱ هزار و هفتصد و یک میلادی مطابق سنه ۱۱۱۳ هجری شارل و هس عمارتی بنا کرد و
این بنای بزرگ حالیه را گیوم اول فرمان روای هس در یکصد سال قبل از این بنا کرده و باسم او موسوم شده
است که ویلهلمس هو باشد در سه ساعت با جنرال لوئلمان کالسکه نشسته رفتیم از خیابانها و بستانها
و بعضی از میدانها و غیره در کالسکه بودند تا آنجا قریب سه ربع ساعت راه است رو بطرف جنوب
مغرب شهر راندند اول از کوچه‌های بزرگ که خانه‌های خوب از دو طرف دیده شد که در جلوی آنها گلکاری با
قشنگ کرده بودند از مقابل عمارت بلو که منزل حاکم است گذشتیم بعد کم کم نزدیک بخارج شهر رسیدیم
که عمارات و خانه‌ها کم کم میشود و خیابانی است از درختهای تبول و غیره مثلا اسم فرنگی کل تبول است ....
(درخت تبول درخت بزرگیست گل زرد ریزه معطری دارد) بعد وارد خیابان پارک شدیم که دو طرف
مثل جنگل درختهای خیلی بزرگ قوی و کهن از کاج و سرو و تبول و غیره دارد زمین هم همه سبز و خیلی با صفا مثل
بهشت از راه پیچیده بطرف بالا رو بعمارت رفتیم جلو عمارت چمن بزرگی است سبز و خرم و در میان
آن از دو طرف دسته‌های درخت و گلکاری عملی مثل مینا که در حقیقت روی سبزه چمن را با اشکال
و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند وارد عمارت شدیم میز شام را از مرتبه پائین گذاشته بودند ناپلئون
سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سدان باین عمارت آوردند و قریب بهفت ماه در اینجا اقامت داشت
در مرتبه اول این عمارت او را منزل داده بودند رفتیم بالا اطاقهای منزل ناپلئون را تماشا کردیم اطاق
نشیمن و اطاق شام و خواب او را بهمان طور که بوده است دیدیم حتی در سر میزی که سیگار می کشیده
و سیگار را از روی میز گذاشته از شدت خیال ملتفت نشده میز سوخته است بهمان حالت باقی گذاشته
بعد آمدیم سر میز شام خوردیم بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی به دریاچه
و دریاچه داشت ایستاده تماشا کردیم جمعی هم زن و مرد در بیرون جلو عمارت جمع شده بودند بعد آتش

در پارک گردش کنیم در کالسکه نشسته رو ببالا راندیم راه همه سربالاست خیابانهای پیچ پیچ ساخته اند که همه جا سرا
بالا میرود در جلو عمارت روی تپه بلندی بنائی کرده و در همان تاریخ بنای عمارت بالای آن مجسمه بزرگی از هرکول
نصب نموده اند از آنجا آب جاریست و آبشار بزرگی مرتبه مرتبه تا پایین دارد و آبشارهای دیگر هم بطرزهای مختلف
و وضعهای طبیعی در سایر جاهای جنگل ساخته و همه را مخصوص تماشای ما آب انداخته اند در بالای عمارت زیر
آبشار هرکول دریاچه ایست فواره دارد که آب زیادی از آن میجهد و خیلی بلند میشود از قراریکه می گفتند
پنجاه ذرع آب آن بلند میشود اما بنظر من بارتفاع شمس العماره بجهت ارتفاع شمس العماره بیست و پنج ذرع است
آب بقوت زیاد بیرون می آید و مثل گرد متفرق میشد خیلی باصفا بود گفتند عمارت قدیم دیگری هم هست
که متعلق بدوکهای قدیم بوده است چون امروز دیر وقت بود گفتیم فردا بتماشای آنجا برویم زنهای زیاد
و دخترهای بسیار در همه جای پارک خصوصاً در دریاچه و فواره بزرگ بودند خلاصه از آنجا مراجعت کرده به — درکنار
بلیسه به تیاتر رفتیم تیاتر کوچکی است در ردیف بن لژ کوچکی بود با جنرال کرولمان آنجا نشستیم عزیز السلطان هم با
میرزا رضاخان مترجم زنها به تیاتر آمده بودند بعد از تماشای دو پرده برخاسته مراجعت بعمارت کرده خوابیدیم
بازی امشب الف لیلائی بود که بالمان ترجمه شده حرف زدن و ساز و آواز مخلوط بود باله نداشت

روز دوشنبه پانزدهم امروز هم قسم بوقلمون بود یکساعت و نیم بظهر مانده از منزل سوار
شدیم بعضی پیشخدمتها هم در رکاب بودند نهار را در عمارت آنجا حاضر کرده بودند بعد از رسیدن بعمارت
قدری پیاده راه رفته چمن و تعاری را تماشا کردیم بعد آمدیم سر نهار میز مخصوصی برای ما بود که تنها نهار خوردیم سر
میز دیگر هم برای نوکرها و همراهان حاضر کرده بودند نهار خوبی بود امروز خیلی خوش گذشت معنی و نهایت از آن
[illegible] پارک دیده نشد خیلی از وضع این عمارت خوشم آمد اگرچه صد سال قبل ساخته شده ولی
[illegible] قدری زینت و مبل و اسباب خوبست گذشته از زینت داخلی چشم انداز با شکوهی هم دارد
تا چشم کار میکند [illegible] و اطراف پیداست در عمارت زنانه ساخته شده ستونهای کلفت از سنگ بقطر پنج ذرع دارد
اگرچه سنگ یک پارچه نیست اما پارچه پارچه را طوری حجاری و جفت بیکدیگر کرده اند که یک پارچه بنظر میاید سنگها
تماماً نیست بقیه سنگهای [illegible] تمام سنگ است زیرا از زیرزمینش بیرون میآید بعد از نهار سوار کالسکه شده
راندیم برای قلعه که مجسمه هرکول در آنجاست هرکول در افسانه های قدیم یونان اسم پهلوانی است که میگویند
از او آثار شجاعت فوق العاده بروز کرده این مجسمه خیلی بزرگست در بالای مناره پیرامیدی مخروطی ایستاده است
که در روی عمارت دو سوم بهرکول واقع است و این عمارت خیر غریبی است که نمیتوان نوشت [illegible] بنا شده است
همه از تخته سنگهای خیلی بزرگ ساخته شده مرتبها دیگر پاره زیر مجسمه هرکول دارد در آنجا ستونهای سنگی عظیم

کار برده‌اند طوری عجیب است که جاهائی که در مثل میگویند مثل کار دیو است در پائین این عمارت و بنا حوضی با فواره
دارد که در حقیقت منبع آبشار است در دو طرف دو مجسمه بزرگ نصب شده که یکی از آنها پائین شکل اسب و بالا
تنه بصورت آدم است و مجسمه دیگر مجسمه آدم است شیری در زیر پای خود دارد و بدست و دهن این مجسمه‌ها
بوق بزرگیست بطوری تعبیه کرده‌اند که وقتی آب میاندازند فشار آب هوا را از دهن مجسمه‌ها در بوق طوری بیرون
میدهد که صدای مهیبی دارد و این صدای مهیب که در جنگل می‌پیچد شبیه بصور اسرافیل است با کالسکه از پهنای
پیچ پیچ رو به بالا راندیم راه بقدری بسیار خوبست اما طولانی نیست و باید تأنی رفت از دو طرف درختهای
کهن قوی و کاجهای بزرگ سایه گستر هوای لطیف خاک سبزه زیر درختها که حق بیان وصف آن مشکل است
جائیست مثل بهشت از این مصفاتر تصور نمیاید با کالسکه رفتیم تا بنای هرکول بعد پیاده شده از بالا تماشا کردیم
آبشار با حوضها مرتبه مرتبه میرود دو طرف آبشار با درختهای کاج سر بآسمان کشیده و تمام شاخه و برگ
دارد که مثل دیوار زمرد است عمارت ویلهلمس هو در مقابل آن در پائین است بعد پارک و خیابان و بعد تمام
شهر و اطراف و بیه باد و زه‌ها و جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم که وسط سبزه میریزد تا پائین میرسد خسته
عظمت بنای این عمارت شبیه به کول عالم غریبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا قدری از راه دیگر با کالسکه
پیچیده آمدیم زیر یکی از مرتبه‌ها بکنار آبشار آمده پیاده شدیم دو طرف آبشار و کنار مرتبه‌ها تا پائین که مسافت
زیادی است پله دارد از آنجا پیاده پائین آمدیم البته از زیر بنای هرکول که حوض آبشار تا پائین زیاده از هزار
پله دارد دو طرف زمین و آبشار پله‌هاست و وسط آبشار به مرتبه پله‌های خیلی راحت و خوب بود که هیچ خستگی
هیچ حس نمی‌کرد آب این آبشار از بعضی منبعها و آب انبارهائی است که در پشت بنای هرکول واقع است در
زمستان از آب باران پر میشود بعد هر وقت بخواهند باز میکنند و همیشه آب جاری نیست در مواقع مخصوص
آمدن اعلیحضرت امپراطور یا مهمان بزرگی باز میکنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز میکنند در وقت
پائین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را بکالسکه رساندیم راندیم باران شدت کرد مثل
سیل میبارید بسرعت راندیم دو باره بعمارت ویلهلمس هو رفته در همان اطاقهای پائین نشستیم بعد قدری
راحت کرده کالسکه خواستیم باران هم متصل مثل سیل میبارید سوار کالسکه شده در همان شدت باران تا بشهر
آمدیم میخواستیم بحمام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته بمیدان وسیعی رسیدیم که اطراف
آن عمارتهای بلند خوب چهار پنج مرتبه دارد و هوتلی هم که بعضی از همراهان ما آنجا منزل دارند در این میدان واقعست
گفتند صبحها زود اینجا میدان و بازار میوه و سبزی فروشی است دهاتیها بار می‌آورند دارد [illegible]
تماشا دارد از میدان ناهار هیچ خورده به حمام رسیدیم در همان شدت باران در [illegible] حمام رفته پیاده شده [illegible]

[illegible] شده و وضع این [illegible] زیر زمین فرو رفتن است از پله باید بالا آمده داخل اطاق سر حمام شد بعد باز باید از پله پایین
رفته [illegible] حمام [illegible] چهار پنج [illegible] رنگی است حوض کوچک مرمری در اینجا بود شیر داشت که آب سرد
و گرم [illegible] شیر باز جاری میشد شیری هم دارد که از بالا باز میکنند آب مثل باران یا دوش آب پاش بسر میریزد بعد از
استحمام و بیرون آمدن از حمام [illegible] باران قطع شده بود فردا در ساعت هشت باید از اینجا حرکت کرده به
(امستردام) برویم اطاق [illegible] دو شب گذشته در آن خوابیدیم چون رو به میدان واقع بود بقدری صدای
[illegible] آمد و شد مردم و صدای کالسکه [illegible] در میدان بود که خواب صعوبت داشت این صدا با
[illegible] باید [illegible] هرچه [illegible] نگذاشت براحت بخوابیم امشب فرمودیم جهت خواب ما را در اطاق دیگر
[illegible] عقب [illegible] بود انداختند که از صدا و قال و قیل میدان دور باشد اینجا هم خوب نتوانستیم بخوابیم
[illegible] ساعت از نصف شب گذشته با کمال کسالت بیدار شدیم در این شهر بچه ها که خیلی میخواهند
[illegible] سوار میشوند کرایه آنها [illegible] کوچه راه میروند [illegible] هم بعد از
[illegible] ترامواه این شهر هم شبیه بخار است [illegible] هم دارد اما اکثر ترامواه بخاری است (بعضی اشخاص در
[illegible] اشخاص چه قدر شبیه اتفاق میافتد مثلا رئیس پلیس اینجا خیلی شبیه حاجی میرزا عباسقلی بود [illegible]
[illegible] میان اجزای سوزیسیون [illegible] دیده شد که خیلی شبیه بود [illegible] برادر مجدالدوله پسر مرحوم عیسی خان
[illegible] الدوله که بمکه رفت و در راه مکه فوت شد) (روز یکشنبه شانزدهم) امروز باید یکشنبه
از [illegible] برویم [illegible] که با راه آهن هفت ساعت تمام راه است صبح برخاسته قدری که گذشت
[illegible] مهماندار آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت آمدیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای گار
[illegible] رسیدیم [illegible] ناهار [illegible] امروز باید در شهر [illegible] که کارخانه کروپ در آنجا
است [illegible] خاصه داخل ترن شده [illegible] همه جا [illegible] کسالت و خوابی شب
[illegible] در راه آهن [illegible] متصل از دو طرف راه تماشای صحرا میکردم باندازه صحرا تماشا داشت
که [illegible] خواب میکردند تمام صحرا سبز و [illegible] دره و تپه و گل و جنگل و چمن بود تا ده فرسنگ که رفتیم
صحرا [illegible] تپه بود [illegible] از یک تونل [illegible] که [illegible] و صحرا [illegible] این صحرا بقدری آباد است
که نظیر آن کمتر دیده شده یا جنگل است یا آبادی و عمارت یا [illegible] زراعت است از این تونل که گذشتیم
کارخانجات زیاد در دو طرف راه دیده شد بقدری لوله و منار های بخار در این کارخانجات داشت
[illegible] دود [illegible] میاید [illegible] بقدری صفا داشت که آدم [illegible] خلاصه راندیم تا [illegible] کارخانه کروپ
[illegible] کروپ ترن بخار ایستاد پیاده شدیم (موسیو کروپ) جلو [illegible] از اینجا باغ و عمارت

گروپ نزدیک است پیاده باید رفت از یک خیابان بسیار خوبی که درخت های سبز و خرم طرفین آن
داشت گذشتیم تا رسیدیم بباغ گروپ که در جلو عمارت واقع است عجب باغ باصفائی است بقدری خوب
گلکاری کرده اند که بهتر از آن نمی شود اگر در روی صفحه میناکاری کنند باین خوبی که گلکاری کرده اند نمی شود و نقاش
باین خوبی نمیتواند نقاشی نماید یک فواره بزرگی پای عمارت بود که بقدر بیست ذرع آب آن جستن میکرد از
دور تماشا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد و خوب هم داشت خیابانهای این باغ را بعضی
شن ریخته و بعضی را فرش کرده بودند دور تا دور باغ را با لوله های آهن حلقه بسته و روی آنها را درختهای
سبز انداخته بودند که خیلی تماشا داشت بود بعد از گردش زیاد رفتیم توی عمارت پله های بسیار خوبی داشت عمارت
دو مرتبه بود فرش اطاقها از چرکاسی بود کاشی ایران در فرنگستان معمول شده [illegible] و جلای کاشی
ایران نیست [illegible] کرده است لکن خیلی خوب جفت کاری کرده اند منظر این عمارت که باغ و گلکاریها است
بسیار خوبست مبل و اسباب [illegible] و همه چیز این عمارت لایق تعریف و توصیف است در
عمارت [illegible] میز بسیار عالی برای نهار چیده بودند در عمارت با ما ها برای ناهار حاضر کرده بودند
انواع میوه جات خوب هم مثل [illegible] که بقدر کله یک غاز بود و غیره در سر میز نهار چیده بودند نهار
بقدر بیست کالسکه و درشکه و لاندو و اسب های خوب حاضر کرده بودند که بعد از نهار برای تماشای کار
خانجات ببرند تمام این کالسکه و اسبها را از طویله خود میولر [illegible] آورده بودند این میولر [illegible]
بسن سی و دو سه سال است [illegible] زحمت و هوش [illegible] مسئولیتی ندارد [illegible] بوده و آزاد است [illegible]
[illegible] کارخانجات [illegible] است این کارخانه و سرمایه از پدرش باین رسیده و [illegible]
منفعت [illegible] و حساب و کارها و امورات خودش هم خود رسیدگی [illegible]
دو نفر [illegible] و نایب دارد که کارهای او را میرسند و خودش همیشه در راحت و گردش و خوش گذرانی [illegible]
[illegible] هم جانانه بود [illegible] بعد از نهار آمدیم توی باغ گردش کرده قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم [illegible]
بار آوردند من با جنرال [illegible] توی کالسکه نشسته سایرین هم از عقب سوار شده راندیم برای کارخانه [illegible]
کارخانه ها خیلی از این عمارت و باغ دور است در حقیقت کارخانجات متصل بشهر است و این عمارت
خارج از شهر و کارخانه است همه جا از توی جنگل و پارکها و جاهای خوب و جاهای باصفا که متعلق بخود میولر است
گذشته تا رسیدیم باول کارخانه جات جمعیت کم کم زیاد شد چه از اهل شهر و اطراف [illegible] و چه از عمله جات
کارخانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور بود بخصوص روز یکشنبه هم بود [illegible]
تعطیل کرده برای تماشا حاضر شده بودند متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند و [illegible]

شد گردش کردیم بعد رفتیم روز یکشنبه عمله‌جات کم کار میکردند چند توپ ناتمام بود که آنهارا اتمام میکردند
انسان حظ میکرد دیدنی چیزیکه تماشا داشت توپهای دریائی و قلعه‌جات بود که برای دولتهای مختلف ساخته بودند
این قورخانه از خود است برای همه دولتی توپ میسازد و میفروشد این توپها خیلی عجیب است یکی از آنهارا قدم کردیم طولش
بیست و یک قدم بود دهنه‌اش چهارده پانزده سانتیمتر است توپ که سوراخ است و جای گلوله گذاشتن است تا وسطش می
توانست برود گلوله‌ای توپ خیلی بزرگ و قدش بقدر یک آدم بلند بود این توپها مخصوص کشتیها و قلعه
جات است اسبابی از جرثقال ساخته‌اند که این توپهارا حرکت داده سرش در نهایت آسانی پائین و بالا
میکنند گلوله‌های توپ را هم با اسباب جرثقال بلند کرده توی توپ میگذارند یکنوع توپی هم تازه اختراع کرده
بودند که با فشنگ نظری مثل تفنگهای ته پر میشود و مثل همان تفنگهائی پر توپ را که می اندازند خود توپ
فشنگ را بیرون میآورد و در یک دقیقه دوازده تیر توپ پر و خالی میشود خیلی گردش کرده بعد میو کروپ
مارا مرتبه بالا بردند رفتیم باطاقی که در سفر اول فرنگستان هم که باین کارخانه آمدیم در این اطاق نهار خوردیم خیلی طرف
تمیزی است حالا یک عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خورده بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم برای راه
راه‌آهن رسیده سوار ترن شده راندیم برای مملکت هلاند باز صحرا همه جا جنگل و سبزه و زراعت بود تماشا
میکردیم رسیدیم بسرحد آخری این کار در یک قصبه کوچکی واقع است که اسم آن امریخ است اینجا آخر خاک
آلمان است بقدر پانزده دقیقه دیگر هم که از این جا گذشتیم آنوقت داخل خاک هلاند میشویم در اینجا که ترن
ایستاده بود دیدیم یک آدم عجیبی که از اهل آلمان نیست و لباس آن قوم خواهند زرد پوشیده و منگوله یاد
از شانه‌اش چسبانیده و کلاه پوست سیاه بلندی سرش بود و پیرمردی است صورتش تراشیده و بالای سر
سفید و سبیل کوچک سفیدی دارد و با یک نشان منصب انگلیزی که لباس آن فرقه است بود از عده‌ای مثل لباس این صاحب
منصب پوشیده بود و مقابل ترن ایستاده بود معلوم شد که مهماندار دولت هلند است باستقبال ما آمده
اسم مهماندار ... و اسم نایب او ... از بارون ... سمت آمد توی ترن بحضور ما
رسید معرفی شد مهماندار مأموریت خود را عرض کرد و جنرال او لمان و سایر مهماندارهای دولت آلمان
بحضور آمده مرخص شده رفتند مهماندار تازه عرض کرد که ترن مخصوص اعلیحضرت پادشاه هلاند همراه آورده‌ایم
سوار شوید فرمودیم چون مدتی لازم است از برای حمل و نقل بار و ملتزمین و اسبابها لذا همین ترن
نشستیم و راندیم بعد از ده دقیقه که رفتیم داخل خاک هلاند شدیم و فوراً معلوم شد که خاک هلاند است وضع
تغییر کرد و در دهات خانه‌های کوچک دیده میشد که با گچ سفید کرده بودند چندان ... شهری که راندیم بشهر
آرنم رسیدیم که شهر کوچک ظریفی است بقدر پنجاه هزار نفر جمعیت دارد خانه‌های دو مرتبه خیلی خوب باغهای

کوچک‌ها است عنوان مثل این بود که این شهر را الحال ساخته باشند کوچه‌های پاک تمیز عمارات منظم جعبه‌های شیرینی
بود از وسط این شهر که گذشتیم تا ... نگاه کردیم از حیثیت آبادی و جاها و اشجار شبیه بخاک المان بود
از اینجا که گذشتیم کم کم زمین باز و ... باز شد و ... زرد ... صحراها و آب و
[illegible] ... کرده ... [illegible] ... مصنوعی کرده‌اند خلاصه ...
تا به آمستردام رسیدیم که در توی شهر واقع است ... و [illegible] حکومت شهر و معتبرین بلد تمام
باستقبال آمده در کار ... بودند ... و ... هم صف ... ایستاده بودند جمعیت این شهر را
... [illegible] ... سلاطین هلاند است
پادشاه هلاند که ... است این ... پای تخت را آمستردام
بشهر لاهه برده‌اند ... پادشاه در لاهه نشسته ...
لاهه واقع و اینجا جنگل ... است ... پادشاه ... سال است زوجهٔ قدیم ایشان مرده
پس زن تازه از اهل المان که ... گرفته‌اند پسر پادشاه که ولیعهد دولت بود مرده است
یک دختر ... ساله دارند که بعد از پادشاه او بسلطنت میرسد قانون دولت هلاند (لوا سالیک
نیست یعنی اگر پسر نباشد دختر پادشاه میشود مثل انگلیس و دولت ... (لوا سالیک یعنی
مملکتی که زن را بپادشاهی قبول نمی‌کنند) اسم حاکم شهر آمستردام ... است ...
مکرر در سر شام و نهار دیده شد ... است خلاصه از ترن پایین آمده با حاکم ...
... از جلو صف سرباز گذشتیم موزیک زدند و بعد ... سرباز ایشان هم خوب ...
... بیرون آمدیم کالسکه ... کالسکه ... عقب سوار
... راندیم برای منزل بسیار شهر خوبی است کوچه‌های وسیع ... فرش عمارات ...
محکم پاکیزه خیلی قشنگ جمعیت مرد و زن و بچه دیگر از اندازه بیرون بود که طرفین راه الی منزل ... درشت
ایستاده بودند زنهای خدمتکار این شهر ... که ... است ...
... فی الحقیقه زن زشت ندارند مگر آنها که پیر شده باشند اهل این شهر هم ...
... بودند ... برای ما ... آمده بودند مهماندار که ... بحضور رسید عرض کرد برای شما یک عمارت
سلطنتی حاضر کرده‌ایم و یک هوتل هم حاضر است هر کدام میل دارید منزل کنید چون عمارت سلطنتی گفتند
تنگ است و جمعیت ما هم زیاد بود قرار دادیم در هوتل منزل کنیم مهماندار ...
حاضر کنند همینطور با جمعیت آمده تا بهوتل رسیدیم اسم این هوتل ... است بسیار هوتل عالی ...

اطاقهاشان همه طور زینت هم با اطاقها و منازل خودشان رسانیده‌اند همه منازل خوب است و تمام راحت هستند
منزل ما خیلی خوش منظر است اطاقهای خوب روشن دارد که رودخانه تماشا میکنند اسم این رودخانه تیمبل است
و چون این هوتل نزدیک به پهلوی رودخانه واقع است باین جهت هوتل را باسم رودخانه موسوم کرده تیمبل میگویند خلاصه
چون خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم صدا و های و هوی این شهر نسبت بشهرهای دیگر خیلی کمتر و بهتر است

روز دوشنبه هفدهم [illegible] امروز باید برویم به هوتل دویل که حاکم نشین است در اینجا نهار بخوریم
این هوتل دویل بوده است که در عهد قدیم سلاطین هلاند و ولیعهد با پرنس دورانج (ولیعهد هلاند را که مرد
باشد پرنس دورانج میگویند) در اینجا منزل میکرده‌اند بعد که اینجا را بدولت بخشیده‌اند حاکم نشین شده که تمام
امور [illegible] و مهمات شهر در اینجا میگذرد صبح برخاسته سوار کالسکه شده برای بخار اندیم مسافتی داشت
[illegible] عمارت رسیده پیاده شده بالا رفتیم عمارتیست دو مرتبه دارد تالاری شدیم که از بناهای قدیم است
تالار بزرگیست [illegible] تالار یک شاه نشین دارد دو ستون بجور در این شاه نشین صندلی‌ها چیده بودند
این صندلیها برای نشستن وزرا و اعضای مجلس مشورت است پرده‌های نقاشی کار قدیم و صورت سلاطین قدیم
هلاند و پادشاها و حالیه در اطراف این تالار نصب بود و در این تالار بزرگ را میز چیده بودند و روی
میز با عکسهای چاپی قدیم این شهر را با اشخاصی که در آن وقت بوده‌اند چاپ کرده با صورت عمارات قدیم
[illegible] بودند ما وارد تالار شدیم حاکم آمده عرض کرد که این مهندس که [illegible] است باید تمام این
[illegible] صورتهای چاپی را از جهه [illegible] است و اشخاصی که در آن وقت بوده‌اند برای شما معرفی کند ما دیدیم اگر
همه را بخواهیم معرفی کند تا چند ساعت طول خواهد کشید با مهندس و حاکم و یکی دو نفر بنا کردیم [illegible] گردش
کردن و از هر [illegible] دو صورت [illegible] خسته شدیم [illegible] حاکم و مهندس این شخص دیگر معرفی [illegible] از اینجا
[illegible] خلاصه بقدر یک ربع ساعت بطور اختصار همه صورتها را ملاحظه کرده بعد آمدیم باطاق
[illegible] تالار که محل تحریر [illegible] است در این اطاق قلم و کاغذ و میز تحریر و کتاب و صندلی و دستگاه تلگراف
[illegible] همه چیز داشت بعضی پرده‌های نقاشی هم از پرده‌های قدیم تاریخی در اینجا بود قدری در اینجا گردش کرده
بعد [illegible] کرد [illegible] تلگراف [illegible] لامپه‌ها حاضر شده بخار آب باشند تماشا کنید و محض اینکه
تلگراف [illegible] در چند [illegible] خانه میشود [illegible] تلگراف [illegible] در یکدقیقه رسیده
[illegible] در این مجموعه جلو عمارت که اطرافش هم عمارتهای [illegible] نفیع است کشیده به بالای
[illegible] لامپه‌ها بالا [illegible] آب [illegible] لامپه جهای [illegible] بود [illegible] بود و لیکن
[illegible] آب [illegible] لوله‌های [illegible] خیلی [illegible] فواره [illegible] چشمه

و آب را دور تا دور میبرد و طنابی داشتند که وقتی اتفاق افتد بکشند و مردم که ایستاده اند پشت بام ها ... می بینند
یک چوبی که حلقه دارد دور تا دور تمام عمارتهای این شهر یک چنین چوبی برای همین کار هست طنابها را بچوب
بستند و از آن بالا پایین آمدند در آن طناب را هم یک پارچه طوری میکشند که اگر آدم ... بدست
شود میان آن چوب یک کیسه هم تعبیه کرده بودند که با آن مریضهای بالاخانه ها را بیندند و از آنجا
توی آن کیسه رفته راحت پایین میاید آنجا هم کیسه را آویختند و آدمی توی کیسه رفته پایین یک شخصی را
هم شبیه کسی که سوخته باشد میان یک جایی گذارده چندین دور دور این محوطه گردانده خنده داشت
بعد آمدیم تیاتر اولی که بصورت تماشا چیده بودند آنجا به ما ترتیب داده بودند سر میز نشستیم مهماندار طرف
دست راست و حاکم طرف دست چپ و امین السلطان روبروی ما نشست از اعاظم و اهالی شهر هم
خیلی بودند و یک ژنرال که رئیس بحری هلاند هم بود ناهار خوردیم بعد سوار کالسکه شده راندیم مسافت
زیادی رفته رسیدیم بکنار دریایی که اینجا لنگرگاه کشتیهای تجارتیست دولت هلاند فی الحقیقه دولت
بحریست و خیلی عمل بحریه این دولت از قدیم مستحکم بوده و حالا هم خیلی مستحکم و معتبر است مراودات تجارتی با
اغلبی از دول دارد و در هندالغرب ملکهای زیادی دارد مثل جاوه و سماتره و برنئو و بعضی جزایر کوچک دیگر دارد سالی
دو مرتبه کشتیهای هلاند حمل و نقل مال التجاره بآن جزایر نموده مراجعت میکنند یکماه هم در اینجا متوقف اند فعلاً
در این لنگرگاه تجارتی پیاده شدیم زمین را فرش کرده بودند رفتیم سر راه عمله جات کشتی ایستاده بودند همه
قد کوتاه شبیه به ماها و چینی با دو رو ... اینها از اهل جاوه هستند زبان جاوه را این جنرال ... میدانست
چون سی سال مامور و متوقف جاوه بوده و در آنجا جنگ کرده و در همانجا هم جنرال شده است با اینها حرف میزدیم
همه مسلمان هستند خیلی از دیدن ما خوششان آمد نماز میخوانند فرمودیم نماز خواندند حمد و سوره و ذکر نماز
نماز را همه درست خواندند اما لهجه عربی داشتند شکسته میخواندند از جلو اینها گذشته رفتیم کشتی بزرگی که تازه
از هندالغرب آمده و باید یکماه در اینجا بماند اسم این کشتی ام ... که باسم زوجه پادشاه هلاند ... است
اغلب اهالی این شهر از مسافرت بحری و عمل کشتی با ربط و اطلاع هستند این کشتیها ...
و مدبرانه قدری در اینجا توقف کرده بار میگیرند از خود هلاند هم مال التجاره و مسافر زیاد حمل میکنند و از
تنگه سوئز عبور کرده از جزیره سیلان میگذرند و بعد از تنگه سنگاپور عبور نموده داخل متصرفات خودشان که
جاوه و سماتره وغیره باشد میشوند از اینجا تا متصرفات خودشان تقریباً یکماه یکماه و نیم راه است اسباب
جراثقال هم که بار را از خشکی حمل بکشتی و از کشتی نقل بخشکی میکنند دیده شد که بکار انداختند ...
میکردند چیز غریبی بود هر قدر که بار سنگین باشد حمل میکنند خلاصه بالا و پایین کشتی ...

التفاتات حاصل نمودیم قدری هم در اطاق کشتی نشسته راحت کرده باز کشتی دیگر هم پهلوی این کشتی قدری
از این بزرگتر بود آنرا هم بارگیری کرده بودند که بلافاصله دیگر بسمت مقصدهات خودشان حرکت نمایند بعد آمدیم
پائین در یک کشتی دودی کوچکی نشسته رفتیم توی دریا سه کشتی بادی تجارتی جنگی بود که توی اینها شاگردها
تحصیل علم بحری میکنند جمعی نایب امیرالها و صاحبمنصبهای بحری توی آن کشتی ها بودند برای تشریفات ما
موزیکانت میزدند و توپ می انداختند شاگردها و عمله جات کشتی رفته بودند بالای چوبها و دکلها کلاه
برداشته هورا می کشیدند از دور این سه کشتی گذشته بعد برگشته از همان راه که سوار این کشتی شده
بودیم پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای کارخانه کشتی سازی و لنگرگاه های کشتی های جنگی اسم کشتی
ئی که در اینجا دیدیم و حالا مدرسه بحریه شده امیرال دواثن نام است این کشتی سابقا کشتی جنگی معتبری بود
حالا مدرسه بحریه شده است که حرکت نمیکند و اطفال در اینجا تحصیل علم بحری می کنند قدیما امیرال
معتبری بوده که این کشتی را باسم او موسوم کرده اند خلاصه رسیدیم بکارخانه پیاده شدیم امیرال جلو افتاده
همه جا را گردش کردیم یک انباری دیده شد که اسباب و تدارکات بحریه از توپ وغیره در اینجا بود
چیز غریبی که دیده شد تربیل بود قریب ده سال است که اختراع تربیل را کرده اند و چیزیست مثل ماهی توی
آن ماشین و بعضی اسبابها تعبیه نموده اند و سر آن ماسوره ایست که بهر اندازه بخواهند یعنی در سر دویست
ذرعی یا پانصد ذرعی یا صد ذرعی سر که همان اندازه ماسوره را قرار میدهند مثل توپ است و توی این
باروت و بعضی چیزها است که بسر این تربیل است که سر این میخ سوزنی دارد و آن سوزن بجائی میخورد و هر
وقت تربیل بکشتی دشمن رسید و آن میخ سر تربیل ببدن کشتی خورد آن جا شی آتش گرفته تربیل می ترکد
[illegible] آمدیم بکشتی جنگی که اسمش نوشته شد که پای تیز تندی داشت رفتیم بالا این کشتی از جنگ
معاف و در همین نقطه توقف است یک نایب امیرال و معلم در اینجا اطفال را درس بحری میدهند مشق
توپ و تفنگ می کنند بالا و پائین کشتی را گردش کردیم شاگردها مشق توپ و تفنگ و ژیمناستیک
کردند تماشاهای خوب کرده بالا رفتند خیلی خوب مشق کردند بعد آمدیم پائین پیاده می آمدیم عکاسی حاضر
شده بود دو سه شیشه عکس ما را انداخت بعد از جلو عمارت وزارت بحریه گذشته اینجا یک قایق مخصوصی
حاضر کردند سی نفر پاروزن داشت با همراهان توی قایق نشسته راندیم برای منزل که هتل استل است
قدری که راندیم رسیده دم هتل پیاده شدیم با حاکم و مهماندار دست داده آنها رفتند خودمان
آمدیم بالا قدری در منزل راحت شدیم بعد امین السلطان صدر اعظم و وزیر خارجه [illegible] اعلیحضرت ملکه هلاند را
که اعلیحضرت پادشاه هلاند برای اظهار خصوصیت و تبلیغ مودت پیش ما فرستاده بودند با منشر آقا وزیر
مختار

نهار با پس بخود آورده اسم صدراعظم (بارت بن) و اسم وزیر داخله (باردن ماله) است وزیر خارجه مردیست کوتاه قد قریب هفتاد هشتاد سال از عمرش میآید خیلی مرد زیرک پولتیک دانیست قدری شباهت بمیرزا جعفرخان مشیرالدوله مرحوم دارد تمام ریش با سبیلش سفید است وزیر داخله هم از دو طرف چند دانه موی ریش دارد اما صدراعظم مردیست بسن شصت سال آنهم بلند قامت مثبت روی سفید دارد ریش و سبیلش هم تمام میتراشد آدم بسیار بامزه خوش صحبتی است اینها هم مرخص شده رفتند در ساعت هفت بعد از ظهر باید برویم بخانه حاکم شام بخوریم سر ساعت مذکور سوار کالسکه شده رفتیم بخانه حاکم خانه عالی دارد زوجه حاکم که اسمش (مادام ون هون) است استقبال کرد دست داده تعارف کردیم و رفتیم بالا اغلبی از معتبرین شهر و جنرالها و امیرالها و صدراعظم و وزیر خارجه بلاند بالباس رسمی حاضر بودند رفتیم سر شام شام خوردیم صدراعظم بسلامتی ما نطق مفصلی نموده و نسبتی کرد ما هم بسلامتی اعلیحضرت پادشاه بلاند جام شربتی خوردیم خیلی خوش گذشت و شام تمام شد و بعد قدری سیگار کشیده راه رفتیم و رفتیم باطاق مخصوص زوجه حاکم (ایزال ای رت) بوده است خود حاکم هم باین افتخار دارد که زنش ... است توی این اطاق قفسهای زیاد بود که اشکال جد زوجه حاکم و جده و کسان او را که چه وضع زندگی کرده و چه طور غذا خورده و چگونه وضع حمل نموده اند همه را کوچک کوچک مثل عروسک ساخته اند و پشت این قفسها گذاشته بعد از تماشای اینها بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم کنار دریا برای تماشای آتش بازی خیلی راندیم تا رسیدیم بکنار رود کنار از کالسکه پیاده شده رفتیم بکشتی بخار کوچکی آب هم در اینجا خیلی وسعت پیدا کرده بود کشتی بخار جلو رفت هوا خیلی سرد بود اطراف ما از جلو و عقب دست چپ و راست پر از کشتیهای بخاری و بادبانی و قایق و توی قایقها و کشتیها پر از جمعیت بود و هر کدام یکی دو چراغ داشت کشتیهای بخار هم همینطور پر از جمعیت و چراغان بود تمام روی این آب را چراغان کرده بودند خیلی تماشا داشت آتشبازی از فشنگ و آتشبازیهای رنگارنگ از همه قسم درست کرده هم آورده بودند و این عبارت را با آتش بازی در روی تخته نوشته بودند (ول کم) بزبان بلاند یعنی خوش آمدید اسم این کشتی هم (سرپرم) توی یک قایقی جمعیت زیادی از بلاندیها سوار شده بودند آمدند پهلوی کشتی ما بنا کردند بخواندن آواز ملی خودشان خوب آوازی بود حاکم هم بنا کرد بخواندن و برگرداندن آواز آنها خیلی بامزه بود حاکم مردیست کوتاه قد ریش و سبیل سیاهی دارد و ریشش کوسه است چشمهای آبی کوچکی هم دارد و بسیار آدم با عقل کافی خوش صحبت دانای خوبی است آتشبازی خیلی طول کشید ... از کشتی بیرون آمده رفتیم توی کالسکه زوجه حاکم هم با ما توی کالسکه نشسته تا در ...

داده خداحافظ کردیم او رفت و ما آمدیم منزل خوابیدیم خبر رسید سلطان ابراهیم میرزا توی مدرسه بوده با کشتی
در رودخانه هم خیلی گردش کرده بود. روز سه شنبه هیجدهم. امروز باید برویم موزه بعد از
باغ وحش در ساعت ده نهار خورده حاکم آمد سوار کالسکه شده راندیم امشب تماشاخانه بر این که
هوا ... گرم شده سینه ما گرفته است اینجا هم چون متصل در حرکت هستیم هنوز همان حالت گرفتگی باقی است
فی الجمله رسیدیم به موزه این موزه دو مرتبه است در مرتبه تحتانی موزه تمام کشتیهای جنگی و تجارتی و غیره که
در دریا انداخته اند گویا یک کوچک ساخته توی موزه گذارده اند و همچنین ... بیرقهائی که از دشمن بدست
آورده تمام را در این موزه جمع کرده گذاشته اند مجسمه تمام اهالی هلاند را که با لباسهای قدیم این مملکت از
موم ساخته اند و دیگر توپها و تفنگهای کهنه و زره و کلاه خود و سینه بند و ساعد بند و اسلحه دیگر خیلی در این
موزه موجود بود تماشا و گردش زیاد کرده بعد آمدیم مرتبه بالا اینجا نگارخانه و تمام پرده های نقاشی است الا
نهایت ... زیاد است که تمام این دیوارها پرده های نقاشی نصب کرده اند عجب پرده هائی است گویا در هیچ
جای دنیا این قدر پرده های خوب نباشد از تعریف و توصیف خارج است فی الواقع یک ماه تماشای اینها
وقت میخواهد دو سه ساعت بعنوان تمام آنها را دیدیم پرده های قیمتی زیاد از صورتهای قدیم هلاندی و پرده
... و غیره که بوصف و تعریف نمی آید خیلی دیده شد دیگر بعضی اسبابها از نقره و نیل و بلور و عاج و کار بخته
توی صندوقها گذارده بودند که خیلی چیزهای عتیق بود بعد سوار شده راندیم برای باغ وحش یک عمارتی بود که
یک بالاخانه و یک دالان داشت منظر این عمارت همین باغ وحش است در اینجا در کنار باغ وحش اعضای
مجلس شورای هلاند ما را بنهار دعوت کرده اند از کالسکه پیاده شده تا درب عمارت که آمدیم جمعیت زیادی
صف بسته بودند داخل عمارت شده بالاخانه رفتیم نهار چیده بودند سر میز نشسته نهار خوردیم از
... سلطان ... سلطان و بعضی دیگر از شخصها و غیره بودند بعد از نهار آمدیم توی باغ وحش
تمام باغ را پیاده گردش کردیم هرجا که میرفتیم زنها و دخترها و پسرهای خوب و خوشگل از دو طرف ایستاده برای
... جمع بودند حیوانات عجیب و غریب زیاد از همه نوع از فیل و زرافه و مرغهای مختلف کوچک
و بزرگ همه اقالیم و انواع طیور از اراضی متصرفه خود هلاند که در هند المشرق و غیره دارند در این باغ بود خیلی
تماشا داشت یک ... هم توی این باغ وحش بود ... اینجا چون توی باغ وحش ساخته شده
... است همان حیوانات دریائی ... برلن ... که طیور و حیوانات دیگر هم داشته باشد
... که ... برلن ... این است که جای حیوانات دریائی از ... و مار و غیره
که دارد ... وسیع است که همه را خوب میتوان دید و تماشا کرد و حیوانات آبی که [illegible]

گل و نبات بسیار درشت این باغچه ها خوبی ... است یک مار بزرگی هم بقدر مارکوابر برلن دیده شد خلاصه
تمام باغ را گردش کردیم از حیوانات غریبه یک میمون سیاه و خرس سفید قطب شمالی و یک حیوان عجیب
دیگر در اینجا دیدیم که تا به حال حیوانی دیده نشده بود شبیه به یک گفتار که خیلی بزرگ بود دست و پایش هر یک
دو ناخن بلند مثل چنگک داشت و همیشه دست و پایش به سقف آن قفس که منزلش بود بند کرده شکمش رو
بالا و پشتش سرازیر و [illegible] خیلی حیرت آور و حیران بود و به دقت که هیچ ... طعمه با آن بد بند بدون اینکه
حرکت کند. [illegible] طعمه را میان دو پایش نگه داشته. رئیس باغ وحش و نباتات که اسمش (مسیو ویسترمان
و پیرمردی بسیار [illegible] سال است این باغ را خودش بخرج ملت هلاند درست کرده ساخته است و تمام این
... نباتات و ... را او [illegible] آورده اما بواسطه پیری نتوانست با ما همه جای باغ گردیده همراهی نماید. بعد
با [illegible] آمدیم بیرون میان کوچه بازار [illegible] شده بود سوار کالسکه شده رفتیم از برای کارخانه
الماس تراشی. کارخانه الماس تراشی خیلی معروف است راه مسافت زیادی بود خیلی راندیم تا رسیدیم
کارخانه پیاده شده [illegible] استاد الماس تراش [illegible] این کارخانه الماس تراشی که اسمش
الکساندر [illegible] است [illegible] گذشته و همه نوع الماس [illegible] یک چرخ بخاری [illegible]
که با آنها الماس [illegible] بقدر صد و پنجاه نفر عمله دارد که مشغول [illegible] الماس [illegible]
که ملکی است [illegible] الماس هندی همه جور [illegible] داشت برسید این الماس [illegible]
کرده [illegible] برایم [illegible] یک [illegible] الماسی [illegible] روی سینه [illegible]
کرد الماس زغال است و میسوزد [illegible] الماس زغال است و میسوزد
[illegible] کردن کرده [illegible] مهماندار [illegible] آمد [illegible]
نشستیم یکدفعه از بالای [illegible] آب [illegible] تمام [illegible] بعد معلوم شد [illegible]
آدم معتبری با این کارخانه می آید [illegible] وقت [illegible]
این رسم را [illegible] خلاصه [illegible] طرف [illegible] راه بود رفتیم
برای مدرسه ایتام این مدرسه را [illegible] سیصد سال قبل [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] مدرسه [illegible]
[illegible] مدرسه پیاده شده داخل شدیم خیلی مدرسه [illegible]
اطفال های خوب دارد [illegible]
این مدرسه است و در گوشه بالش ریش سفیدی دارد و اسمش (مسیو [illegible]

نقاشی و غیره را معرفی میکرد و تاریخ آنها را عرض مینمود از جمله یک پرده صورت ... از ... بیت با انگلیسها
همین مدرسه ایتام بود که او سالها در کشتی تحصیل علم بحری نموده تا کاپیتان شده و در جنگ دولت
هلاند با اسپانیول یک شهر این جوان آتش زده و گرفته است صورت او و ... جنگ او را کشیده
و جنگ بالای چه بالای این را در پشت شیشه گذارده بودند رئیس مدرسه میخواست تمام پرده ها را بتفصیل
معرفی نماید و شرح آنها را عرض کند چون وقت نبود مختصرا تماشا کرده آمدیم توی حیاط مدرسه دخترهای
یتیم با لباسهای خوب و خوشگل توی حیاط ایستاده بودند و تا ما تشریف آوردیم آواز ملی خودشان را میخواندند
خیلی خوش آینده بود بعد رفتیم باطاقها اطفال دخترها و پسرها در کمال نظم روی صندلیها و میزهای
خودشان نشسته بودند علم جغرافی و درس زبان و علوم دیگر در اینجا تحصیل میکنند از جمله یک پسری در اینجا بود
آمد تقریر را از نو پرسیدم ایران از آسیا است و همه جا را خوب میدانست پسرها که اینجا فارغ التحصیل میشوند
میروند ... صنایع و کار میکنند دخترها هم بعد از فراغت تحصیل نوکری خانه ها و هتلها میروند
و در آنجا شوهر میکنند اما تا در مدرسه هستند حق شوهر کردن ندارند اسم رئیس این مدرسه (مسیو دا...
هیرد) و نایب رئیس (مسیو ...) است خلاصه از مدرسه بیرون آمده سوار کالسکه
شده ... منزل باغی نگذشت که وقت ... سیرک رسید سوار شده رفتیم بسیرک بسیار سیرک تماشا
خوبی بود که ... سیرک ... دیده بودیم جمعیت هم زیاد بود آمدیم در جائی که برای خودمان معین
شده بود نشستیم رئیس این سیرک اسمش (مسیو کاره) است بازی اسب خیلی خوب میکردند بخصوص خود
مسیو کاره بازی اسب را خیلی خوب کرد ... استاد است زنی هم دارد ... کاره هست
او هم اسب بازی را خوب میکرد ... دارد ... دو دختر ... ده ساله هستند
این ... بازی اسب خیلی ... بودند یعنی روی اسب می نشستند و بعضی حرکتها در روی اسب میکنند
... که یک نفر ... دو نفر دیگر بازی میکرد و آن دو نفر را مثل ... با این طرف و آن طرف
... میانداخت ... استاد است و اسباب تعجب بود که ... با این سهولت آدم را حرکت
میداد ... بازی کلاه میکردند ... داشتند ... از این طرف با آن طرف میانداخت
و از آن طرف باین طرف ... روی سر ... قرار میگرفت یکی از آنها ... هشت کلاه انداخت
و همه روی هم ... قرار گرفت خیلی ... تمام ... منصبهای
نظامی و قلمی و اهل ... شهر با لباسهای رسمی در سیرک حاضر بودند ... هم
همه با لباس رسمی بودند بعد از تمام بازی از سیرک بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز چهارشنبه نوزدهم

۱۶/

امروز باید برویم عمارت سلطنتی که در وسط شهر واقع است رفتیم این عمارت که قدیم هوتل دویل بوده است و از
بناهای مملکت هلاند [illegible] این هوتل را [illegible] تأسیس کرده اند و جزو عمارات سلطنتی شده است
و خود من اینجا عمارت مجربه را هوتل دویل قرار داده اند که تفصیل آن در سابق نوشته شده در وقتی که ناپلیون اول هلاند
گرفته بود لوئی [illegible] برادرش [illegible] سلطنت این مملکت [illegible] در همین عمارت منزل داده بود و نیز ناپلیون خواسته
بود برادرش را معزول ساخته و خودش به هلاند آمده بود یازده شب در همین عمارت منزل کرده بود که تخت
خوابش بعینه [illegible] در اطاق [illegible] در اطاق نهارخوری ناپلیون و سایر اسباب صندلیها همان طور باقی
دویست و چند سال است که این عمارت را ساخته اند دور راه پله دارد که بالا میرود در آن وسطش که سقف
[illegible] هوتل دویل بوده این اطاق مجلس عدلیه بوده است و تمام این اطاق از
سنگ مرمر [illegible] و مناسب اینکه این اطاق دیوانخانه عدلیه بوده در یک سمت دیوار اشکال
[illegible] اشخاص بزرگ که از روی عدل و داد قضاوت کرده اند حجاری نموده از جمله مجلس قضاوت
حضرت سلیمان است که دو زن ادعای یک دختر [illegible] و هر دو [illegible] آمده اند و حضرت
سلیمان حکم کرده است که بچه را دو نیم کرده [illegible] در حالی که مادر حقیقی بوده [illegible]
میافتد و میگذارد بچه را دو نیم کنند و از اینجا معلوم میشود که مادر حقیقی بچه همان است دیگر مجلس قضاوت
سالولوس است که در قضا قانون مکافات او چنین بوده که اگر کسی بدختری زنا کرده بکارت او [illegible]
باید [illegible] چشمش را کور کنند از جمله پسر سالولوس که مرتکب زنا شده خواسته اند موافق قانون چشمش
را کور کنند پدرش میگوید یک چشم من و یک چشم پسرم [illegible] کور کنید و مشغول همین کار بوده اند این حجاریها
[illegible] و بقدری خوب صورت [illegible] از سنگ برجسته بیرون آورده
که مثل این است که یک استاد بسیار ماهر نقاشی در روی کاغذ نقش کاری کرده باشد باز هم این خوبی [illegible]
عقل انسان متحیر میماند که با این خوبی چگونه میتوان حجاری کرد باز از جمله اشکال مجلس قضاوت بروتوس بود که
سلطنت رم را مبدل بجمهوری کرده بود و پادشاه معزول [illegible] اسبابی فراهم آورده که سلطنت را
مجددا برقرار نماید یکی از آن اشخاص [illegible] با بروتوس متحد بود [illegible] بوده که از آن جمله دو
پسر خود بروطوس بودند چون بملت خلاف کرده بودند حکم بقتل نموده [illegible] از پله بالا رفتیم اگرچه این عمارت
قدیمی ساز است لیکن خوشوضع و خوب ساخته شده اطاقها و دالانهای بسیار دارد و در این اطاقها پرده های
نقاشی بسیار اعلی دیده شد از چند دالان و اطاق گذشتیم تا باطاق خواب ناپلیون که همان وضع و حالت
نگاه داشته اند رسیدیم بعد وارد یک تالار بسیار بزرگی شدیم که انسان از دیدن آن [illegible]

این تالار از سنگ مرمر ایتالیاست مرمرش سفید است و رگهای سیاه دارد تمام را بطور خوبی
حجاری کرده اند که از توصیف بیرون است [illegible] یک مجسمه [illegible] که [illegible] با طلا [illegible] و کره آسمان
بسر دارد است همچنین چند اطاق دیگر دیده شد که تمام از همین سنگ مرمر حجاری شده بود این تالار بزرگ
عرض و طولش مناسب است و با وجود این وسعت ستون ندارد سقفش مربع است که درست نقش سقف را دیده از
قراریکه خودشان میگفتند سی ذرع ارتفاع دارد اما بنظر ما بعقیده سی ذرع کمتر بود باید بیست و پنج ذرع باشد
دیوار تالار تا پای سقف از مرمر است و سقف چوب که روی چوب را نقاشی کرده اند تمام مجسمه های
این تالار رب النوع هستند و همه را بهمان هیئت ساخته مجسمه های [illegible] که پیش ذکر کردیم دیدیم بلکه بهتر و ممتاز
تر بود در روی ستونهای این تالار گل و بوته و مرغ و بعضی برگها حجاری کرده بودند که بعضی ها ممتاز را داشت
مثلا یک درخت حجاری کرده بودند که دانه های آن یکیک شمرده میشد و چند دانه آن که افتاده بود دیده بود
یک مجسمه از همین اطلس که در همین تالار است [illegible] ریخته و در بالای عمارت نصب کرده اند و کره آسمان
بر سرش انداخته که از بیرون نمایان است بعد باطاق دیگر رفته چهار پرده بزرگ تاریخی در آنجا دیدیم از جمله
تابلو پرده بسیار ممتاز بزرگی بود که صورت حضرت موسی را در حالتی که برای قوم بنی اسرائیل خطبه میخواند و موعظه
میکند ساخته اند [illegible] آن پرده را قدم کردم بیست و دو قدم طول آن بود آن سه پرده دیگر هم تمام
مراتب را داشت صنعتی دیگر در این اطاق دیدیم که خیلی غرابت داشت در بالای چهار درگاه که باین اطاق
داخل میشوند چهار پرده نقاشی که [illegible] و غیره است نصب کرده اند که از نزدیک پرده و نقاشی است مجسم
ولی هر چه نزدیکتر میشود [illegible] و منظر مجسمه می آید تا دست بآن نمالند باور نمیشود که این پرده
نقاشی است و حجاری نیست [illegible] اطاق دیگر رفتیم که سقف بلندی داشت پرده در سقف نقاشی کرده
بودند که صورت چند مرد و زن مجتمع نشسته بودند یکی از آن مرد با [illegible] عاشقی کرده بودند که آدم هر
[illegible] صورت گویا که [illegible] (آی موون) که [illegible] نقاشی
[illegible] ساخته حوض بزرگی که [illegible] احداث کرده اند [illegible]
[illegible] حجاری دارد [illegible] پایین [illegible] رسیدیم [illegible] یک
[illegible] سوار کشتی شدیم [illegible] در کتاب بوده دیدم
[illegible] (باولو)
[illegible] چشم و سرخ رو [illegible] حاکم [illegible] است
[illegible] همین [illegible] چند [illegible] ساخته

و سد بست کرده اند آب این بند یک ذرع از سطح زمین بلند است خاک چنین بند ریخته روی آن [illegible] بسته و اگر این خاک را نریخته بودند آب تمام [illegible] را خراب میکرد عرض این شهر سی ذرع است در بعضی جاها پانزده ذرع هم میرسد قریب ده ذرع هم عمق دارد [illegible] کشتی نشسته تفرج کنان رفتیم [illegible] که [illegible] حاضر کرده بود [illegible] جمعی از فرنگیها هم از قبیل [illegible] تشریفات [illegible] و مهماندار و غیره [illegible] کشتی [illegible] رفتیم [illegible] رسیدیم به یک [illegible] ساخته اند و این بنا برای تونل ساخته که شاگردهای بحری در اینجا تحصیل کنند و یاد [illegible] بنا کرده اند رفتیم اینجا تماشا [illegible] وضع و حالت شاگردها بود بعد [illegible] ایستند [illegible] وضع کشتی های جنگی [illegible] یعنی [illegible] که میگردد قرار داده اند تونل را بقوه [illegible] هوا در آب می [illegible] تونل [illegible] در موقعی که بخواهند [illegible] باید طوری قرار دهند [illegible] کشتی بخورد [illegible] که [illegible] چند ذرع زیر آب باشد بدست [illegible] است [illegible] معلوم شد این [illegible] است قسم خورده است [illegible] بعد آمدیم بطاق کشتی [illegible] کوچکی بقدر [illegible] هفت [illegible] نهار خوردیم [illegible] جور دنیا این سلطان حاکم [illegible] کنتر امیرال [illegible] مهماندار حاکم [illegible] وزیر [illegible] وزیر مختار بودند سایرین در اطاق دیگر نهار خوردند [illegible] رسیدیم به قصبه کوچکی است چراغ بحری و قلعه کوچکی دارد و بعد از نهار [illegible] داخل شدیم بحوضی که [illegible] خارج [illegible] کرده اند قدری [illegible] بعد [illegible] شدیم [illegible] در دریا [illegible] کشتی بسیار بزرگ [illegible] مخصوصی است [illegible] ایستادیم امیرال [illegible] صاحب منصبان [illegible] که در اینجا [illegible] قبول نکردیم امیرال آمد که مرا نگاه دارد یا امیرال ....

گفتم من بدریا عادت دارم و آنها را اطمینان دادم و بعد از گردش زیاد مراجعت بحوض [illegible] کردیم [illegible] کشتی بزرگ بیرون آمده بکشتی کوچک نشستیم و از همان راه که آمده بودیم [illegible] زاندام [illegible] زاندام قصبه کوچکی است که [illegible] در زمان [illegible] فرنگستان [illegible] در اینجا توقف کرد [illegible] کشتی سازی یاد میگرفت و مشغول این صنعت بود و اطاقی که در اینجا منزل داشته هنوز با [illegible] و اسباب بهمان حالت محفوظ مانده است به بندر زاندام که رسیدیم کشتی بکنار اسکله که از چوب و تخته ساخته اند [illegible] اسکله و بندهای اطراف از زن و مرد و بچه تماشائی پر شده بود [illegible] اینجاست که مسافر [illegible] باینجا میآید تمام منظرها و بالکن [illegible] هم [illegible] همه تماشا [illegible] که

که پادشاه ایران به زاندام بیاید بهوا می‌کشیدند این قصبه را از این جهت زاندام نامیده‌اند که در کنار
رودخانه زاآن واقع شده و دام بزبان هلاند همان معنی سدّ است یعنی سدّ رود زاآن بعد از
پیاده شدن از کشتی (بورک مستر) یعنی حاکم زاندام را دیدم که برای پذیرائی ما آمده بود در کالسکه‌ها که
حاضر بود نشسته راندیم این قصبه کوچک است قریب بیست هزار نفر جمعیت دارد دو نهر بزرگ از میان
آن میگذرد دو پل کوچک روی آنها بسته‌اند روی پل از دو طرف منظر بسیار خوبی دارد بالای پل که
رسیدیم تماشا و تعریف کردیم بورک مستر عرض کرد ناپلیون اول هم که بهلاند آمده بود در همین زا
اندام روی این پل متوجه صفای اینجا شده و تعریف کرده بود از اینجا گذشتیم رسیدیم بمحل توقف پطر کبیر رفته پیاده
شدیم چند پله پائین میرود باطاق محقر تاریکی میرسد که از چوب ساخته‌اند زمین اینهم از چوب است همان
صندلی که پطر کبیر روی آن نشسته با میز وغیره در اینجا موجود است دولت روس یک توجه مخصوصی
باینجا دارد و در حقیقت توانسته اینجا با دولت روس است و بیرق بزرگی از دولت روس در اینجا نصب
در این اطاق تفکر زیاد کردیم که پادشاه بزرگی مثل پطر کبیر در همچو جائی چه قدر متحمل کرده و این قدر
زحمت کشیده و رنج برده تا کشتی سازی را بدست خود یاد گرفته است حقیقةً خیلی برای دولت و ملت خود
دلسوزی داشته و این زحماتی که در آن وقت کشیده بهدر نرفته است بعد از قرنها حالا نتیجه آن ظاهر
میشود بعد از تفکر زیاد بیرون آمدیم چون راه اسکله نزدیک بود سوار کالسکه نشده پیاده آمدیم زنها و
دخترهای خیلی خوشگل در اینجا زیاد دیده میشود بخصوص کنیزها که همه لباسهای مخصوص دارند و بلباس
شناخته میشوند این دخترها در کنار رودخانه و خیابان با کمال سرعت و چابکی میدویدند که باز از راه دیگر
با کشتی جلو ما بیایند در ایران هرگز دختر ندیده بودیم اینقدر چابک و با نفس باشند مگر گاهی بندرت در دهات
و ییلاقات ایران مثل اینها دختر دیده شود در این راه که پیاده می‌آمدیم دکانها و مخازن پاکیزه منقح دیدیم در
نیمه کوچک مخازن و دکانها مثل شهرهای بزرگ آینه بزرگ در جلو دارد از جمله دکان قصابی دیده
شد که جلو آن آینه بزرگ یک پارچه داشت و گوشتها را در کمال پاکیزگی پشت آن آویخته بودند همه جا
پیاده آمده تا بکشتی رسیده نشستیم در اینجا برای امستردام در بندر مسافتی دور از ما دو سه کشتی جنگی ایستاده
بودند توپ انداختند و تعظیمات بحری بعمل آورده راندیم بمنزل چرخی خورده باسکله رسیدیم از آنجا
سوار کالسکه شده راندیم وقت غروب بمنزل رسیدیم شب باید برویم به (کنسرت) این کنسرت را در
... میدهند که قریب بیست و حسابی مثل این در عهد همین پادشاه ابنیه ساخته‌اند خیلی
عالی و وسیع با شکوهی است در میان تالار بزرگی است در یکطرف جای نوازندگان مهیا است

در با

در بالای تالار هم جا دارد و جای هم گردش دارد که مردم می‌نشینند در یکطرف تالار هم مثل تماشاخانه جای دارد
که در اینجا باله و بازی در میآورند رفتیم بکینه ناکم و مهماندار و امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم همراه بودند
وارد تالار شدیم جمعیتی از زن و مرد بود حاکم عرض کرد گنجایش تالار هفت هزار نفر است و بقدر هفت
هزار نفر هم حضور دارند تمام مردم برخواسته برای ما کوچه دادند و بقدری راه باز شد که ما گذشتیم
دخترها و زنهای خوشگل زیاد بودند رفتیم در وسط تالار مقابل ارگ صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
نشستیم موزیکانچیها زدند ارگ صدای زیاد میداد و صدا در این تالار بزرگ می‌پیچید بعد زن جوانی
با لباس خوب آمده آواز خواند بعد از آنجا برخواسته بطرف مقابل این رفتیم تمام مردم پشت تکیه
نموده ما را تماشا میکردند پرده بسیار خوبی بود جنگل و درخت زیاد دیده میشد و دخترها میان جنگل
باقسام مختلف رقص میکردند و همه خیلی خوشگل و قشنگ بودند بعد از تماشای رقص از آنجا برخواسته
رفتیم در عقب صفی بود شاه‌نشین مانند داشت در آنجا چند نفر عرب الجزایری بودند یکنفر زن و
یکنفر دختر عرب ملیحی بودند بشکل صندلی گذاشته نشستیم که رقص و ساز آنها را تماشا کنیم تنبک میزدند و تصنیف
عربی ملیحی میخواندند دستهاشان حالت بود اما یکنفر از آنها بنظر ما نمی‌آمد زنها خالی از ملاحت بودند بنای
رقص گذاشتند یکی میرقصید یکنفر از زنها بالای صندلی رفته نشسته رقاصی بسرش زده شل میشد
این رقاصه‌ها بود او هم میرقصید (لنمرامیرال کرام) که از نایب امیرال یکدرجه پائین‌تر است و با ما بود
امروز از ما مرخصی گرفت که بجهة تازه مأموریتی بطرف جنوب هلاند برود امشب احوال او را از حاکم
پرسیدم گفت هنوز نرفته است اینجاست او را صدا کرده دوباره بحضور ما آمد آدم بامزه خوش صحبتی است
حاکم هم بسیار آدم خوش صورت خوبیست این اسبابها و تشریفات را از گردش و تماشا همه را او ترتیب
داده و خیلی زحمت کشیده است جنرال مهماندار هم آدم خوبی است (روز پنجشنبه بیستم)
امروز باید برویم به (هارلم) از امستردام با راه آهن تا هارلم نیم ساعت راه است نیم ساعت
ده رفتیم از (ایسخودر) عبور کرده به هارلم رسیدیم حاکم ایالت هلاند شمالی و بورکمیستر هارلم
و اجزاء بلدیه و رئیس قشون یعنی حکمران آنجا حاضر بودند و ما را پذیرائی کردند تشریفات نظامی [illegible]
سوار کالسکه شده راندیم امین السلطان و چند نفر دیگر از ملتزمین ما و جنرال مهماندار همراه بودند [illegible]
رفتیم بهوتل دویل یعنی محل اداره بلدیه عمارت خوبیست در اینجا چند کالری یعنی نگارخانه هست [illegible]
خوب کار استادان قدیم هلاندی نصب کرده‌اند بعضی خیلی [illegible]
و صورت بعضی اشخاص بطوری حالت نمائی کرده‌اند که بهتر از آن [illegible]

معدن [illegible] میشود یک پرده بزرگ در اینجا دیدیم که چون تاریخی است شرح آن را می‌نویسم زمانیکه اسپانیولها
[illegible] محاصره کرده بودند خیلی از زنهای شهر [illegible] رفته بودند [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] دیده [illegible] که زنهای شهر مثل مرد با اسلحه
[illegible] دفع می‌کنند [illegible] خاکستر [illegible] دشمن می‌ریزند قدری تماشا کرده بعد از آنجا
[illegible] هزار سال است [illegible] خیلی بزرگ و مرتفع است در انجا ارگی است
که می‌گویند یکی از بزرگترین ارگهای فرنگستان است [illegible] خیلی [illegible] در اطراف ارگ
حجاریهای چوب روی سنگ مرمر کرده [illegible] خیلی خوب ساخته اند تماشا کرده از انجا رفتیم موزه که
معروف است به موزه [illegible] است در مرتبه پائین یک قسمت این موزه اسباب و اشیا متعلق به کلیسا [illegible]
[illegible] گذارده اند از مخصوصات و [illegible] و پارچه‌های [illegible] در این موزه موجود است از اسلحه‌ها و اسلحه
قدیم وحشی [illegible] دیده شد یک دست اسباب [illegible] دیدیم که خیلی عجیب بود در [illegible]
[illegible] مختلفه [illegible] قدیم فرنگستان و چینی [illegible] و پارچه‌ها با انواع اقسام مجسمه
[illegible] مجسمه‌های [illegible] قالب گرفته اند [illegible] اسباب متفرقه دیگر
و [illegible] کاری و فولاد [illegible] عمارت [illegible] بعد از موزه
رفته [illegible] است [illegible] موزه [illegible]
[illegible] صنعتی [illegible] بیرون آمدیم [illegible] آمدیم [illegible]
[illegible] که در یک پارک باصفا
[illegible] قدری [illegible] باصفا [illegible] بود در
[illegible] بعد از [illegible] شده در پارک و گردش [illegible] گردش کردیم جا با [illegible]
باصفا [illegible] سنبلهای [illegible]
[illegible] بعد [illegible] حاکم خانه پاکیزه خوبی بود باغچه کوچک باصفائی
[illegible] عمارت داشت [illegible] باغچه [illegible] زینت داده بودند [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] که [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] که دوازده ساله [illegible] خانه حاکم [illegible] مراجعت بمنزل کردیم
شهر [illegible] جمعیت [illegible] است اما خیلی خوشوقت و پاکیزه است
[illegible] پارکهای [illegible] خیلی خوب دارد [illegible]

بعد از

[illegible]

بعد از مراجعت با مستر دام به سیرک رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و [illegible] و چند نفر از نوکر
همراه بودند بازیهای سیرک امشب خیلی خوب و تماشائی بود بازیهای خیلی خوب کردند جمعی زن و مرد و دختر با
بازی میکردند چیزیکه بیشتر از همه تازگی داشت این بود که یک [illegible] با چند اسب بازی که
که بزبان انگلیسی این اسبها را پونی میگویند انواع بازیها [illegible] خیلی تماشا داشت پونی‌ها هم با اسبهای
بزرگ بازی میکردند پونیها و اسبها میخوابیدند و حرکت میکردند [illegible]
[illegible] خیلی غریب بود [illegible] بازیهای خوب درآوردند یکی از بازیها [illegible]
[illegible] روی هم چیده بودند و بالای این صندلیها [illegible] بحرکت میرفتند [illegible] بالا [illegible]
میکردند [illegible] دو نفر از بازیگرها در بالا بودند [illegible] صندلیها [illegible] آن
دو نفر هم از بالا افتادند و برخواسته تماشائی کردند بعد از این بازیها بیرون رفته قدری گردش کرده [illegible]
زمین سیرک را فرش کرده رقاصهای تماشاخانه را بسیرک آورده بودند رقص و باله بود همه [illegible]
[illegible] شده بودند یکی بصورت [illegible] سفید بود و یکی بصورت طاوس [illegible] خیلی قشنگ [illegible]
[illegible] دم داشتند و صورتی ساخته بودند که در وقت رقص مثل طاوس [illegible] باز [illegible]
مرغی رنگ برنگ خود را ساخته و رقص میکردند چراغهای [illegible] ضعیف کرده [illegible]
[illegible] سیرک بروی رقاصها [illegible] رنگ برنگ میکرد
بسیار قشنگ بود دو تا اسب بازی میکردند زمین سیرک [illegible] اسب بزمین میخوردند
مردی هم که روی اسب بازی میکرد زمین خورد [illegible] بازی میکرد
زمین خورد اما بواسطه نرمی زمین صدمه نمیدیدند بعد [illegible] رفتیم [illegible] قدری گردش کرده
برگشتیم این دفعه سیرک را با تخته صاف فرش کرده بودند [illegible] بازی کردند [illegible]
عجیب و غریب انواع رقصها نمودند بعد در روی تخته [illegible] عبارت از این است
که تیغه کفشی از آهن بزیر کفش می‌بندند و در زمستان با پا روی یخ حرکت [illegible]
[illegible] میگویند اینجا هم در روی تخته [illegible] حرکات میکردند [illegible] بچه [illegible]
دو تا دو تا بازی [illegible] میکردند [illegible] لباس [illegible] بسیار قشنگ [illegible]
بودند یکی از [illegible] لباس سرخ پوشیده بود و دو میان سفید با جلوه داشت [illegible]
این مجلس آمدیم منزل خوابیدیم (روز جمعه بیست و یکم) امروز باید [illegible] در
خانه [illegible] مستر [illegible] ناهار [illegible] و بعد از ناهار [illegible] گشت [illegible]

رسما در عمارت سلطنتی بخوریم تمام وزرای هلاند هم اینجا با ما شام خواهند خورد ساعت نه سوار کالسکه شده بگار
رفتیم براه آهن نشسته رفتیم برای رطردام با راه آهن تا اینجا یکساعت و نیم راه است مملکت هلاند خیلی آباد
و همه جا سبزه و زراعت و چمن است محل زراعت اینجا اینطور است همه بفاصله ده یا زده ذرع یک نهری
کنده اند که عرض آن دو الی سه ذرع و طول آن زیاد است و این نهرها که در تمام این مملکت و در اطراف
مزارع دیده میشود برای این است که آب زمین را بکشد و خشک کنند تا قابل زراعت شود معلوم است
که زمین هلاند اغلب نیزار و آب و باتلاق بوده بواسطه این نهرها آب را کشیده و زمین را خشک کرده
زراعت می کنند تا رطردام همه جا طرفین راه چمن و زراعت بود و در میان چمن گاوهای زیاد دسته
دسته در چرا بودند گاو هلاند معروف است همه ابلق هستند یک گاو دیگر رنگ پیدا نمی شود گوسفند زیاد
هم دیده می شود همه رنگ خاکی و دم آنها شبیه بدم میش است دنبه ندارد بنظر میآید اسب
و مادیان و کره نکیتات در چمنها دیده میشود خلاصه رسیدیم بگار رطردام بورگمستر حاکم و اعیان دادم
شهر حاضر بودند کشتی کوچک رودخانه در آن نزدیکی بود پیاده رفتیم تماشا کنیم رطردام جای زیاد معتبری است
تجارت زیاد در اینجا میشود و نزدیکی انشعابات رودخانه رن واقع شده است این رودخانه از خاک
المان می آید و در نزدیکی سرحد هلاند دو شعبه از رطردام میگذرد و شعبه دیگر پایین تر از رطردام نزدیک
دوردرخت) بدریا میریزد از رطردام تا دوردرخت قریب یک ربع بیست دقیقه راه است از رطردام
با کشتی از روی رودخانه میتوان بالمان رفته بکوبلنطز و کلن و شهرهای دیگر رسید با وجودی که این یک
شعبه از رودخانه رن است که از اینجا میگذرد خیلی عظیم است مثل دریا مینماید آب آن زرد رنگ است
به نظر بادتر اینجا پنج ذرع عمق ندارد اما خیلی وسیع است کشتی های زیاد از تجاری و بادبانی و تجارتی و
غیره روی این رودخانه در ساحل رطردام لنگر انداخته است دکلهای آنها مثل جنگلی بنظر میآید خیلی تماشا دارد
کشتی تجارتی ترانس آتلانتیک را از دور دیدم کشتی بزرگ باشکوهی است از محیط اتلانتیک بطرف ینگی دنیا
حرکت میکند بعضی کشتیهای دولتی توپ دار هم که (کانونیر) میگویند در اینجا دیده شد بقدر یکساعت و نیم با
بورگمستر و امیرال در روی آب گردش کردیم امیرال آدم کاملی است مویش سفید است ریشش امیرانه
سبیل کوچکی دارد با او قدری صحبت کردیم چیز تازه که دیدیم این بود که بنائی خیلی مرتفع از آهن در میان
آب ساخته اند و اسباب بزرگ آهن در اینجا نصب کرده که بواسطه آن زغال بکشتیها میدهند بداخل
برای رفتیم تماشا کنیم بعقیده از بیرون ملاحظه کردیم که واگن راه آهن از انبار زغال حمل کرده می آید بپای این بنا
آنجا با جرثقال واگن را با زغال بالا می کشند در وسط بنا جائی ساخته است واگن آنجا در مقابل ناودان

دریا

بزرگی از آهن و میله زده اند هر کشتی که بخواهد داخل بکه داخل خانه می بستند و آب در داخل حوض بریزند می‌آورند
و میله زده از آن بالا و لنگر داخل اینها هم باب بند و آن میله ازینطرف و از آن در آن با بار کشتی میریزد برای
کشتی بزرگ و لنگر را در روی آن بنا بالا می کشند و برای کشتیهای کوچک باینطور دامید ازند از توی
این ستونهای کانونیه متصل شلیک میکردند چند کشتی رودخانه پاک کن در آنجا بود که بهمین طور که حرکت می کنند
با اسباب لجن ته رودخانه را بالا می کشند و تخته میکنند چند کشتی جنگی هم دیدیم که چرخ بخار داشت این کشتی
برای این است که اگر کشتی آتش بگیرد در دریا یا بندرها آنرا [illegible] رودخانه حریقی اتفاق افتد آب ریخته خاموش کند
این کشتیها محض تماشا تلمبه میزدند و آب مثل فواره حقیقی جستن میکرد خیلی تماشا داشت قدری گردش کرده
بعد آمدیم با کشتی سوار کالسکه شده بطرف شهر راندیم رسیدیم بخانه حاکم خانه شخصی او است اگرچه کوچک است
اما خیلی پاکیزه و خوب است در آنجا نهار خوردیم همه صاحب منصبان فرنگی و ملتزمین رکاب هم حضور داشتند
حاکم شخصی است بلند قامت زرد چهره موی سفید دارد و روی باریک دارد [illegible]
ریش دارد آدم خوبی است بعد از نهار چون ساعت عقب بودیم دیگر توقف نکرده بکالسکه آمدیم و از
منزل زوجه خودش عذر خواسته گفت ناخوش است خوابیده [illegible] سوار راه آهن شده
بلاهه آمدیم قریب یکساعت راه است در گار لاهه تمام وزرا و صاحب منصبان و اعاظم و اشراف برای
پذیرائی حاضر شده بودند احترامات تمام بعمل آوردند شلیک توپ کردند سوار کالسکه شده راندیم برای
عمارت تابستانی پادشاه [illegible]
هلاند که پیر مرد کامل محترمی است با ما بود این عمارت تابستانی نزدیک شهر میان پارک [illegible] واقع است
باغچه دارد عمارت میشود اول داخل [illegible] بعد [illegible] دارد تالار بسیار بزرگ
عالی میشود در حقیقت عمارت یک مرتبه است در و دیوار و سقف این تالار نقش نقاشیهای خوب
استادان قدیم هلاند است که روی تخته همان دیوار و سقف نقش کرده اند همه مجالس [illegible]
قدیم هلاند و فقرات تاریخی مفید است خیلی خوب نقاشی کرده اند در پشت این تالار کارخانه دارد و در آنها
پرده های بسیار خوب قیمتی که حقیقتا اگر شخص ده روز وقت خود را صرف تماشای آنها کند کم است نصب
کرده اند اطاقهای مزین با مبل و اسباب ممتاز خوب دارد که هر یک یک وضعی است یک اطاق
چینی دیده شد که همه اسباب آن کار چین بود و کاغذ نقش چین بدیوارها چسبانیده اند از این معلوم میشود
که رسم نقاشی روی کاغذ را بجهت دیوار فرنگیها از چینی ها اقتباس کرده اند یک اطاق دیگر [illegible] خیلی مزین
بود چون وقت تنگ بود و ده یازده دقیقه زیادتر نتوانستیم بمانیم سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت شخصی

که در دالان چیده است و اینجا باید شام بخوریم قبل از رسیدن بعمارت در جائی ایستادیم گفتند اینجا عمارت وزارت
عدلیه است باید تماشا کرد وارد آن عمارت شدیم عمارت بزرگ با دستگاهی است در وسط عمارت وزیر
عدلیه و اطراف آن جای اجزای اوست که هر یک اطاق و دفتری و [illegible] علیحده دارند دفترخانه خود وزیر
عدلیه را هم دیدیم خودش معرفی میکرد چیزی که خیلی دیدنی بود کتابخانه وزارت عدلیه
بود که خیلی بزرگ و چهار مرتبه داشت همه را کتاب چیده بودند پله های پیچ پیچ داشت که از آن
پله ها بهمه جای کتابخانه [illegible] هر مرتبه تالار دارد که میروند کتاب بر میدارند
[illegible] از آنجا [illegible] رفتیم بعمارت [illegible] سوار از جلو و یکدسته از عقب کالسکه
ما بود در عمارت تشریفات زیاد فراهم کرده بودند [illegible] صاحب منصب و وزرا و امرا و تمام
اعیان دربار با زنها [illegible] حاضر بودند وارد شده با همه تعارف کردیم این عمارت اگرچه زیاد مفصل نیست
اما مبل و اسباب آن خوب و مجلل است رفتیم در آخر عمارت اطاقی بود قدری اینجا راحت کردیم میوه
خوردیم تا وقت شام شد آمدند عرض کردند [illegible] یعنی شام حاضر است برخاسته
رفتیم [illegible] قبل از شام وزیر دربار [illegible] وزرا و اعیان [illegible] همه وزرا حاضر بودند وزیر جنگ
[illegible] معرفی کرد در میان وزرا وزیر [illegible] یعنی [illegible] مستعمرات هند شرقی هلاند [illegible]
[illegible] ترتیب نشستن [illegible] دست راست ما وزیر دربار
[illegible] دست چپ ما [illegible] صاحب منصبان
[illegible] نشسته [illegible] بعضی از وزرا [illegible] امین السلطان و
[illegible] لباس [illegible] بعد از شام [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] آرام و آسوده [illegible] باین جهت اختیار پای تخت کرده
[illegible] پای تخت [illegible] معلوم میشود که در امستردام و [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] پای تخت کرده اند امستردام چهار صد
[illegible] جمعیت [illegible] پانصد و پنجاه هزار نفر جمعیت خانه ها
[illegible] چهار [illegible] سه طبقه است و باین جهت
[illegible] پارک و [illegible] دارد در عمارتی که شام خوردیم یک پرده صورت گیلوم دوم
[illegible] بود [illegible] صورت [illegible] سوار [illegible] تمام ساخته [illegible]
[illegible] داشته اند وجه آن این است که ناپلیون اول که هلاند را گرفته بود بعد از شکست خوردن

ادم

دو باره قشون کشیدند و دوازده لو جنگ واقع شد گیلیوم دوم هم قشون بلاندرا جمع کرده همراهی دوک دو ولینگتن
با ناپلیون جنگ کرده و در جنگ اسب زیر پای او زخمی شد این است که اسب را مجسمه یادگار ساخته گذاشته
اند در جلو عمارت هم مجسمه ایست از خود ان گیلیوم اول ملقب به [illegible] یعنی ساکت و خموش
که او بانی سلطنت بلاند و جد پادشاه حالیه است در حقیقت (فندا تور دو نیاسیتی) یعنی بانی این سلسله
است خلاصه سوار شده راندیم بکنار دریا برای گردش قدری که از شهر دور شدیم داخل پارک شدیم بسیار معظم
و باصفا باخیابانهای متعدد و درختهای بزرگ سایه گستر مثل جنگل قدری که راه آمدیم خانهای ییلاقی یک
یک پیدا شد که بخواسته آنهارا (ویلا) میگویند بقدری این خانه ها قشنگ و ظریف است که تعریف
است نمی آید انچه سلیقه معماریست در طرح و زینت خارج و داخل عمارات بکار رفته بلکه همسایه بانی این خانها
هرچه بعد تر خانه ساخته بالادست یکدیگر خواسته یکی از دیگری بهتر بسازند دیگر معلوم است چه هنر بکار برده
اند دور هر خانه محوطه و باغچه ایست چمن سبز مثل مخمل درختهای کوچک قشنگ در آن کاشته باغچهای
گلکاری با الوان مختلف مثل مینا در روی سبزه چمن احداث کرده اند واقعا نقش گل مینا در روی صفحه
این منظر تر و بهتر نمیشود اهالی شهر در تابستان به این خانه ها [illegible] ییلاق میروند [illegible]
است دائم و [illegible] هم اینجا خانه ییلاقی دارند بعید نیست [illegible] ممالک خارجه هم مثل انگلیس و غیره حتی متمولین بطرز
بورغ در اینجا خانه ییلاقی ساخته باشند [illegible] یکفرسخ راه تا کنار دریا این پارک از طرفین این نوع
خانها مجمع و مزین است در میان خانه ها از اسباب عیش و راحت همه چیز موجود است اتفاقاً اگر شخص متمول
متمولین را [illegible] اینجا بیایند [illegible] آن لباسهای ظریف [illegible] بشعل پوشیده اند [illegible]
مهتاب و هوای خوش در این [illegible] باده [illegible] مرد و زن با یکدیگر گردش [illegible] شب
می کنند و چه جلسها و چه عیشها دارند [illegible]
بکنار دریا رسیدیم [illegible] متعدد [illegible]
میگویند از دور [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] یعنی مهمانخانه [illegible]
تابستان اینجا جمعیت زیاد میشود [illegible]
[illegible] تمام [illegible] پیاده شدیم [illegible]
همه چیز مهیاست جائی برای ما معین کرده [illegible] نشسته اند [illegible] بلاند [illegible]
وقت آمده در اینجا حاضر بود قدری نشسته تماشا کرده بعد برخواسته [illegible] جمعیت

اده بود مهماندار و بورگت مستر زحمت راه باز میکردند ظرف در با این مهمانخانه داخل میشوند بلکه از طرف
دیگر پارکی دارد بسیار خوب که از آن طرف داخل میشود راه کم دارد بابود و رفتن باینجا مشکل بود در بوتل
دالان بسیار بزرگ عالی داشت بخار ... تماشا کرده رفتیم بالا اوطاق خوبی بود آنجا قدری نشسته بستنی
و آبی خوردیم از اینجا آمدیم بمهمانی بلوو ... که ... نو اسم میگویند خیلی وسیع و عالی بود دور آن
دارد چشم انداز خوبی بدریا و بحر دارد پشت این بوتل در مرتبه فوقانی هم جاهای خوب دارد که رفتیم
دیدیم جمعیت زیادی در اینجا بود ... گویند قریب ده هزار نفر جمعیت که از شهر و از عمارتهای ییلاقی
آمده بودند در ... و در ... اندر نمای بسیار خوشگل در میان آنها دیده شد همه از آمدن ما اظهار شعف
میکردند و زیاد خوشحال بودند ... مهمانی ... گذاشته نشستیم بستنی و میوه آورده خوردیم آتشبازی مفصل
بسیار خوبی کردند ... قدری گرفته و استخوانها قدری درد میکند اما اعتنائی نداریم دو بار آب
یخ و بستنی میخوریم قدری با وزرا صحبت داشته و روی مهمانی گردش کردیم تا وقت حرکت رسید خبر
کردند بیرون آمدیم از همان راه پارک و باغچه که آمده بودیم رفته بکالسکه نشستیم در اینجا خطر بزرگی از ما گذشت
کالسکه‌ها ... کالسکه در باز نیست که کالسکه تشریفات است چهار اسب قوی هیکل سیاه تازه از طویله پادشاه
بیرون آورده بآن بسته اند ... سوار شدیم اسبها هوا برد ... غیر از آتش بازیهای هوائی که در سمت
دریا بود و تماشا کردیم در این سمت پارک هم آتشبازی زمینی گذاشته بودند آتش زدند جمعیت هم زیاد
بود همه هورا میکشیدند اسب باز صدای آتش بازی و مردم یکباره وحشی و دیوانه شدند کالسکه را از راه
خارج کرده بنای بازی گذاشتند ... دیدیم ... توی باغچه ... زده ... اشکسته روی ...
حرکت میکند فهمیدم اسبها اختیار را از دست کالسکه‌چی گرفته اند دو نفر پیشخدمت هم که عقب کالسکه
می نشستند افتاده اند زمین چهار چهار اسب در دست ... کالسکه‌چی ... هم معاون اوست که پهلوی
او نشسته ... میبینیم همه وحشت کرده اند آخر به ... بود کالسکه را وا داشتند اما دست و پای اسبها
زمین نمی‌شد امین السلطان و وزیر عدلیه هلاند و بورگت مستر و مهماندار که پیش ما بودند از وحشت خودشان
گم کرده بودند ... که کالسکه ایستاده زود پیاده شویم هر چه گفتیم
در ... نفهمیدند آخر ... که در آن حوالی بود ... کردیم در را باز کردند زود پیاده شده داخل
جمعیت شدیم امین السلطان و سایرین هم ... خود را پائین انداختند حالا همه وزرا و اعیان که
همراه ما هستند متوحش شده و مردم هم همه دستپاچه دست داده فریاد میزدند هرکه بود هر چه کردیم
... موقوف و صدا ... خاموش کنند که بلکه اسبها آرام شوند ممکن نشد ... بود جلو اسبها را
گرفتند

گذشتند چون ما نمی‌خواستیم دو باره سوار این کالسکه شویم گفتیم با این سرعت و عجلت نباید سوار این کالسکه
شد کالسکهٔ دیگر بیاورند کالسکهٔ دیگر آوردند سوار شده راندیم شب بود یک ساعت از نصف شب گذشته بود ما
رفتیم تا به شهر و بعد تا به راه آهن رسیده ترن که نشسته بود راندیم برای امستردام یک ساعت و نیم طول کشید خلاصه
یک ساعت از نصف شب گذشته به منزل رسیده خوابیدیم امشب که در کنار دریا بودیم خیلی شلوغ
بود و تکیه آتش بازیهای رنگین که هوتل و اطراف جمعیت می‌افتاد تماشا داشت تفصیل وضع امستردام را که
شهر معروف و معتبر است لازم نیست در اینجا بنویسیم در کتب فرنگی تفصیل آن مسطور است و همه‌کس میشناسد همینقدر می‌نویسیم
که این شهر رود خانه دارد موسوم به امستل که از میان شهر میگذرد و هوتل منزل ما در کنار آن واقع است بعلاوه
کانالهای زیاد هم در این شهر هست که از آب رود خانه و آبهای دیگر مملو میشود و اغلبی این کانالها است [illegible]
تقریبا بیست کانال در بولوارهای معتبر شهر ساخته‌اند و دو طرف بناها با سنگ فرش کرده و درخت
کاشته‌اند شهر خیلی باصفا است اما آب کانالها چون جریان ندارد و کثافت شهر را در اینجاها می‌ریزند درست
در آن میشوند قدری کثیف است تعفن ظاهر می‌آید جمعیت شهر چهارصد و پنجاه هزار نفر میگویند اینجا
فرقه یعنی جیلیک‌های بزرگ پیدا میشود یعنی جیلیک همه فرنگستان همین‌طور بزرگ و قرمز میشود بخصوص که
این قوری بزرگ است که با شیر میخورند و میخورند انگوری دارد سیاه و گرد و هسته زیادی دارد در تهران
بعکس این نوع انگور را هم خورده شرابی می‌اندازند اما در اینجا با میل میخوردیم خود اهالی هم بالکمال میل میخورند دو
طرف شهر امستردام دریا است یک طرف خلیج زویدرزه و طرف دیگر دریای شمال و بندر که خیلی بزرگ است
در زمین است میخواهند بخار را بکشند و زمین آن را آبادی و زراعت کنند اهالی امستردام خودشان اقرار
داشتند که هیچوقت هوای این شهر به این خوبی و آرامی این ایام نبوده میگفتند اینجا اغلب بارندگی میشود و
رطوبت زیاد است چون مجاور دریا و از بلاد شمالی است غالبا سرما و بارندگی در کار است بلکه میگفتند
صد سال است همچو هوائی دیده نشده اما در اینجا به واسطهٔ کانالها و آبها و درخت زیاد در این فصل پشه زیاد دارد
و شبها در هوتل پشه ما را خیلی اذیت کرد اما مثل پشه‌های تهران خوابش نمی‌رود [illegible]
نمیخواستیم صورت ما از گزیدن پشه مثل جای آبله قرمز شده بود وقت رفتن به کنار دریا بعد از گذشتن
از پارکها و خانه‌های ییلاقی که تفصیل آن را نوشتیم رسیدیم به جائی که [illegible] لیر با جای
کثیفی است خیلی پاکیزه و با خانه‌های خوب قشنگ و باغچه‌های گلکاری و اغلب با لباسهای پاکیزه و زنها
خوشگل و دو تا کلیسای خوب که جلو آنها آینه‌های بزرگ شبیه به دکانهای شهر بود [illegible]
هستند با آب و کشتی و کشتی رانی میل دارند اطفال کوچک را میدیدیم در قایقهای کوچک که با [illegible] میبرند

وغرق میشود با کمال جرأت نشسته در رودخانه و نهر با تند میرانند (اسم کنار دریا و محلی که هوتل ما در
آنجا بود بعد اسم (شوه‌نین‌گن است) (دوشنبهٔ بیست و دویم) امروز باید
برویم به (آنورس) که از شهرهای معتبر بلژیک است بندر بسیار خوب معروفیست که از آمستردام تا آنجا
با راه آهن قریب پنج ساعت راه است بیشتر راه در خاک هلاند است به سرحد که رسیدیم از استاسیون
سرحدی که موسوم به [illegible] و خاک بلژیک است بیشتر از سی چهل دقیقه راه نیست صبح از خواب برخواسته حاضر
حرکت بودیم بعضی [illegible] بکار رفته بودند در بین عرض کردند نهار حاضر است در مرتبه پایین عمارت
در اطاق بزرگی میز مفصلی گذاشته وزرا و اعیان هم حاضر شده نهار باید در اینجا صرف شود که در حقیقت نهار
وداع است رفتیم پایین همه وزرا و اعیان حاضر بودند نهار خوردیم و بعد از نهار رفتیم در اطاق خودمان چند
دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید کالسکه نشسته رفتیم گار سوار ترن شده حرکت کردیم صحرا از دو
طرف راه چمن و مزارع و گاو و گوسفند آبادی همان تفصیل است که نوشته‌ایم تماشاکنان میرفتیم تا به روتردام
رسیدیم از پل آهنی بسیار طولانی عبور شد خط آهن از میان شهر میگذرد و بقدری راه آهن نسبت به زمین شهر
ارتفاع دارد که [illegible] طبقات سیم و چهارم عمارت بود و اشخاصی که از بالاخانه‌ها تماشا میکردند با ما مقابل
بودند کوچه و بازارها مثل چاه از پایین دیده میشد مردم تعارف میکردند هورا میکشیدند ما جواب میدادیم
اهالی هلاند خیلی گل دوست هستند حتی [illegible] زنها و [illegible] باید جلو پنجره اطاق خودشان گل داشته باشند
[illegible] باشند صبح بازار گل فروشان رفته گل میخرند و گلدانهای خود را تازه میکنند منازلشان عموماً با
بسیار باصفاست از اینجا گذشته رسیدیم به [illegible] قصبه‌ایست از یک پل کوچک آهنی گذشته وارد
قصبه شدیم قصبه بسیار قشنگی است جلو خانه‌ها تمام گوزه گل چیده‌اند از اینجا [illegible] دقیقه که گذشتیم رسیدیم
به پل معروفی که بر روی رودخانه که آبش مرکب است از دو رودخانه [illegible] بسته‌اند در اینجا عرض
رودخانه زیاد است و داخل دریا میشود راه آهن از روی این پل میگذرد [illegible] رودخانه [illegible] که رسیدیم ترن
[illegible] ایستاد به واسطه اینکه ترن دیگری از جلو می‌آمد بعد ما هم از پل گذشتیم این پل سیزده پایه دارد و فاصله میان
هر پایه قریب [illegible] ذرع است پایه‌ها هم از آجر است و سیزده طاق دارد که طاقها همه از
آهن است و [illegible] عرض این رودخانه است که طول این پل باشد بر روی آهن سطح پل تخته کشیده‌اند
[illegible] آهن از روی تخته میگذرد [illegible] طاقهای پل نسبت به [illegible] تماشا [illegible] از عجایب بنا
محسوب میشود ترن [illegible] دقیقه از روی پل میگذرد از بالای پل رودخانه مثل دریا [illegible] کشتیهای بسیار
بزرگ در این رودخانه سیر میکنند که میدیدیم خلاصه رفتیم تا رسیدیم به [illegible]

دم

بلژیک

هلاند و بلژیک است این حس جزو خاک هلاند است در اینجا توقف شد مهماندارهای هلاند رخص شدند
مهماندارهای بلژیک آمده داخل کالسکه شدند و تبریک ورود عرض کردند کالسکه را عوض نکرده با همان ترن
به سمت آنورس حرکت نمودیم در این حین که ترن ایستاد یک دختری وارد کالسکه شده دسته گلی تقدیم
کرد و بزبان فرانسه نطقی نمود که مضمونش این بود (این دسته گل را در آخر خاک هلاند تقدیم میکنم
اسم مهمانداران بلژیک یکی (جنرال نندو) و دیگری (کابینت منسکاد) است خلاصه رسیدیم
به گار که تمام وزرا و صاحب‌منصبان نظامی و قلمی بلژیک حاضر بودند از ترن پیاده شده سوار کالسکه
سلطنتی که حاضر بود شدیم هر دو مهماندار و امین السلطان در کالسکه ما نشسته بودند و جنرال [illegible] مهماندار
تمام قشون این ایالت سواره جلو ما بود و بهمین شکل میرفتیم تمام اهل شهر با نظم و بی‌صدا کمال اجتماع ایستاده
بودند پلیس زیادی هم مواظب بودند یک سمت راه تمام صاحب‌منصبان سواره ایستاده و افواج صف
بسته بودند حاکم شهر هم با کدخدایان محترم در کالسکه دیگر جلو ما میرفتند که راه نمائی نمایند قشونی که ایستاده
بود دو قسم بود یک قسم آنها گارد سیویک و یک قسم قشون است یعنی در موقع جنگ حاضر میشوند قسم دیگر سرباز بودند
لباس این دو قسم قشون مختلف است که لباس تنه داده میشوند لباسهای بسیار قشنگ آراسته داشتند
خصوصاً توپچی آنها و جوانهای رشید زیاد میان آنها بود همه جا موزیک با آهنگ ایرانی میزدند و
سه عراده توپ هم با اسب بسته نگاه داشته بودند حقیقة قشون بلژیک بسیار آراسته و خوب بنظر آمد
نیم ساعت دقیقه می‌آمدیم آخر رسیدیم بمیدان مقابل درب عمارت منزل ما که عمارت دولتی است همه جا قشون
ایستاده بود و مردم هم خیلی دور و بی‌صدا ایستاده بودند شهر آنورس شهر بسیار قشنگی است بندرگاه است
آبهای عریض و دکاکین خوب با شیشه‌های بلند پارچه پاکیزه دارد درب عمارت دولتی وارد شده پیاده
شدیم عمارت ساده پر زینت خوبیست مبل ساده دارد پادشاه بلژیک کمتر باینجا میآیند ملکه هم ما در سه
تونل که دور عمارت است منزل کرده اند مهماندارها را مرخص کردیم (پرنس دشیمه) وزیر خارجه
(کنت جهن دولترمن) که در حقیقت وزیر دربار است و خیلی آدم [illegible] پیشخدمت بود از جانب
اعلیحضرت پادشاه بلژیک از بروکسل بتهنیت آمده بودند (مسیو نوناءذت) وزیر داخله
(دلوژن) وزیر عدلیه نیز بتهنیت ورود آمده بودند شب را بعد از شام سوار کالسکه شده بدار الحکومه
بورگ [illegible] شهر که اسمش (دوال) است رفتیم شهر چراغان کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شده داخل
شدیم عمارتی عالی و دارای پرده‌های قدیم از صور خانواده همین پادشاه است جمعی از رجال [illegible]
و نظامی و قلمی و اعیان و اشراف حاضر بودند بقسمی جمعیت بود که نمیشد حرکت کرد [illegible]

نشسته بعد برخواستیم سوار شده بمنزل مراجعت نمودیم عمارتی که امشب رفتیم عمارت شورای بلدیه است

روز یکشنبه بیست و پنجم امروز صبح از خواب برخواسته دیدیم جلو عمارت منزل ما هنگامه غریبی است جمعیت زیادی جمع شده معلوم شد امروز روز عید بزرگیست موسوم به (فت دیو) یعنی عید خدا در مقابل عمارت بنای مرتفعی عاریتاً از چوب و تخته ساخته و در آنجا صورت حضرت مریم را نصب کرده بودند یعنی دوازده پله بود با یک سمت اندازه بالای پله با جای ساخته صورت حضرت مریم را از چوب ساخته در آنجا گذاشته بودند و بالای سر صورت بنای مرتفع بود همه را با گل و سبزه زینت داده بودند هر سال این صورت را در موقع این عید روبروی عمارت میگذاشتند امسال بملاحظه بودن ما در یکطرف گذاشته اند که مردم از رو بصورت ایستاده دعا میخوانند پشت بما نکنند و این خیال احترام بود که در همچو عید بزرگ مذهبی رسم قدیم خود را تغییر بدهند این بنا را از بالکن عمارت تماشا کردیم جمعیت زن و مرد بقدری بود که در تمام طول خیابان زمین دیده نمیشد امروز باید تمام زنها یکدسته گل مصنوعی بخرند و آنها که ندارند بخرند بازار گل فروشها رواجی دارد همه دخترها و زنها آرایش کرده و گل بسر زده آمده بودند تمام پنجره های عمارات از زن و مرد تماشائی پر بود در همه جا جمعیت زیاد تر میشد در این خیابان و اطراف که صورت حضرت مریم را نصب کرده اند بایستی جمعیت بیرون از صد هزار آدم باشد بعد از چند دقیقه [illegible] دسته ها پیدا شد یکدو دسته ساز بود با دسته های موزیکانچی در فاصله دسته ها هم کسبه و اصناف بودند و بعضی هم از معتبرین بخیال دسته داشتند و همه لباسهای سیاه پوشیده شمع بلندی با بدست روشن کرده در دست داشتند دسته هم از کشیش ها بودند با لباسهای مخصوص خودشان اطفال کوچک هم با لباسهای خوب بودند دسته دسته بیرقهای کلیساهای بزرگ می آمدند بیرقهای مخمل زردوزی [illegible] لازمی بود که روی چوبهای بلند نصب کرده بودند بعضی از دسته ها آمده گذشتند و بچه های [illegible] نشستند که در جلو عمارت و جلو صورت حضرت مریم جا [illegible] و پلیس هم مشغول حفظ خیابان [illegible] بعد از همه کشیش بزرگ پیدا شد لباده زردوزی پوشیده و دو نفر کشیش دیگر [illegible] و جلو مردم [illegible] او ایستاده بودند و چیزی مثل تاج مانند از نقره مطلا بزرگ و خوش ساخت هم با لباده زردوزی دو طرف ایشان [illegible] خود گرفته بود بالای سرش چهار طاقی گرفته بودند از مخمل زردوزی که در دست کشیش بزرگ بود که پیش چشم [illegible] گوشه ها [illegible] داشت و روی آن علامات مذهبی بود شش نفر این چهار طاقی را گرفته حرکت میدادند کشیش بزرگ آن با آئین راه میرفت آمده تا جلو صورت حضرت مریم رسیدند چهار طاقی را زمین گذاشتند کشیش بزرگ با چند نفر دیگر با آداب تمام با تاج رفته تاج را در پای صورت مریم گذاشت و همه زانو

زدند

بزمین زده مشغول دعا شدند کشیشها هر یک انجیلی در دست داشتند و کشیش بزرگ دعائی میخواند بعد برخاسته انجیل را برداشته بجیب راست و چپ و عقب اشاره کرده مردم را تقدیس نمود و باز دسته بازاه افتاده بترتیب رفتند پشت سر کشیش بزرگ هم باز دستها بودند یکدسته چراغهای پایه دار مثل پا چراغهای مطلا و مفضض در دست داشتند که شمع در آنها میسوخت رنجا میروند بکلیسای بزرگ و در آنجا نماز و دعا خوانده مراسم عید تمام میشود این کلیسا که بهترین کلیساهای بلژیک است موسوم به نتردام و خیلی عالی است برج یا مناره آن صد و بیست ذرع ارتفاع دارد (امروز قونسولهای خارجه مقیم انورس بحضور ما آوردند قریب بیست نفر قونسول بود از همه دول اروپا و یکی دو نفر با آنها قدری صحبت داشتیم قونسول ایران در این شهر یکنفر یهودی است موسیو بسن نام پیرمرد قصیر القامه ریش سفیدی است کلاه ایرانی بسر گذاشته و شمشیری بسته بود نایب قونسلی که در آنورس داریم که موسوم به موسیو کنرمان است آدمی است خیلی معقول و از متمولین و معتبرین شهر است تجارت الماس میکند و با افریقا و امریکا و سایر جاها معامله و داد و ستد الماس دارد بعد از ظهر باید برویم بتماشای عید قشونی که تشکیل داده اند در سر ساعت معین سوار کالسکه شده رفتیم مهماندار ما و امین السلطان و چند نفر دیگر از ملتزمین رکاب ما همراه بودند رسیدیم بمیدان وسیعی که دور آنرا با چوب چپر زده بودند قریب دویست ذرع طول و صد و بیست ذرع تخمیناً عرض داشت صندلیهای زیاد در مقابل گذاشته و صندلی بزرگی هم در وسط برای ما قرار داده بودند حاکم و بورگ مستر و جنرالها و صاحب منصبان و اعیان و جمعیت زیادی از زن و مرد حضور داشتند سرباز و سواره در میدان انواع و اقسام مشق و بازیها کردند (اِسکِریم) یعنی بازی شمشیر بود سواره اسب تازی و (کاوالکاد) یعنی اسب بد کردند در روی اسب مثل سیرک بازی در آوردند مشق ژیمناستیک و مشق پیاده نمودند خیلی تماشا داشت سوارها گاهی میافتادند و کلاه از سر آنها می افتاد زنها می خندیدند خنده آنها تماشا داشت چون شب برویم برای صرف شام رسمی بخانه حاکم (بادون ازی) یکساعت بیشتر در تماشای عید قشونی نماندیم بمنزل مراجعت کردیم که راحتی نموده برای شام حاضر بشویم این عید برای مجمع کردن ورزشکوی افرنق بود یعنی مجمع استخلاص و توجه درباره اشخاصی که در جنگ زخمدار میشوند و در همه فرنگستان این عید هست اتفاقاً امسال مقارن آمدن ما باینجا جشن این عید واقع شد که هم ما تماشا کردیم و هم از قراریکه می گفتند بواسطه بودن ما دخل کلی بجهت زیاد آمدن مردم چند مقابل آنچه منتظر بودند شد و بانیان جشن این عید از همین خوشوقت بودند دخل آن صرف همان مجلس کروارژ میشود در ساعت هفت رفتیم بخانه حاکم جمعی از وزراء و اعیان و صاحب منصب و خارجه و بعضی از قونسلهای خارجه در آنجا بودند در سر میز دست چپ ما بارون ازی حاکم و دست

زوجه حاکم نشسته بودند بعد از ما امین السلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملتزمین رکاب با و صدر اعظم
و وزیر خارجه بلژیک و جنرال نی و جنرال [illegible] و غیره نشسته بودند در سر شام حاکم بسلامتی ما تست کرد ما هم
بسلامتی اعلیحضرت پادشاه و خانواده سلطنت بلژیک و اهالی انورس جام شربتی خوردیم همان شب
اعلیحضرت پادشاه که در لاکن بودند تلگراف کرده بودند که ما بسلامتی ایشان تست کرده ایم خوشحال شده
بودند بعد از شام در اطاقهای دیگر گردش کرده و سیگاری کشیده بعد سواره کالسکه شده رفتیم بباغی که در
نزدیک است باغ وسیعی است از جمعیت و ازدحام مردم در آنجا راه مسدود شده بود صاحب منصبان
جلو افتاده راه باز میکردند رفتیم بجائی که برای ما صندلی خوبی چیده بودند نشستیم چراغان عالی بود در میان
درختها فانوسهای الوان مختلف آویخته بودند آتشبازی خوبی هم کردند بعد مانند بنائی از تخته ساخته و از
بیرون آن را قلعه تصور کرده از خارج با تفنگ باین برج می انداختند و از طرف قلعه هم مثل اینکه دفاع میکنند با تفنگ
جواب میدادند [illegible] فشنگهای رنگین با قشنگی بود و یک نوع موشک تازه دیده شد که در وقت پائین افتادن
صورت [illegible] و صدای خوبی میداد بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده منزل آمدیم. امروز بعد از نهار
پیش از رفتن بتماشای عمارت نقاشی رفتیم بمنزل قونسول ایران (کرمان) خانه خوبی با اسباب و مبل دارد
خیلی ممنون شد [illegible] تشریفاتی فراهم آورده بود خواهر و زوجه اش که زن جوانی است با بعضی زنهای خویشان
حضور داشتند ساز و آواز میزدند میخواندند حقیقت تقصیر ساخته بودند قونسول خیالکه پیش هم اشاره کرده
کارخانه الماس تراشی دارد [illegible] دانه الماس درشت تراشیده همان شکل که از معدن بیرون آمده آورد ما
ما کشیم خیلی خوشم آمد [illegible] سنگ معدنی که الماس در آن پیدا میشود و دانه الماس
در روی آن دیده میشود آورده [illegible] ما پیشکش نمود دسته قطعه الماسهای تراشیده با قطعه
[illegible] دارد (روز دوشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بروکسل در
نزد اعلیحضرت پادشاه و ملکه بلژیک نهار بخوریم در ساعت یازده بعد از نصف شب رفتیم که
راه آهن [illegible] سوار ترن شدیم واگن مخصوص پادشاه را که خیلی ظریف و مزین است حاضر کرده اند
امین السلطان و بعضی دیگر از وزرا و ملتزمین رکاب با البسه رسمی در رکاب بودند وزیر خارجه بلژیک
هم که دعوت کرده بود [illegible] مهماندار و جنرال همراه مهماندار با ما بودند ترن بطوری تند میرفت که
ابدا نمیشد نگاه کرد [illegible] در بین راه از شهر مالین گذشتیم شهر خوبیست [illegible] یعنی پیش کشیش بزرگ از
[illegible] پاپ است و کشیش [illegible] در اینجا مقیم است [illegible] گذشته رفتیم تا بگار
[illegible] رسیدیم [illegible] رفتیم این نقطه در خارج شهر واقع است اعلیحضرت پادشاه بلژیک در گار ایستاده منتظر

آورده بودند پیاده شده با همه پادشاه و ملکه دست دادیم تعارف کردیم ایشان را از شعرا ملاقات
کرده اخذ نمودند در خاطر داریم همین جا آمده بودند خورده بودیم بعد تماشا کرده گفتیم خوب در خاطر داریم بعد
اعلیحضرت پادشاه با اخر صف سرباز که برای احترام در کالسکه نشسته بودند و ریشان سفید بود بعد از پله ها پائین
پائین آمده در رب کالسکه پادشاه سوار کالسکه شدیم از میان پارک باصفائی که زمین آن چمن و درختهای
سایه کهن داشت گذشتیم اتاقی که در اینجا بسیاری است آب جاریست در باغهای بزرگ تمام
آنها بسته اند و سبز رنگ است همچنین در شهر باغهای بزرگ عبور کردیم رنگ آبها سیاه و
کدر است چشمه و آب جاری صاف نیست مگر در این بستانها خانه از پارک گذشته داخل عمارت
شدیم عمارت مختصری بود ندیم با ایشان ملاقات و تعارف شد بعد با پادشاه و ملکه رفتیم اطاق قدری آنجا نشسته
با ایشان صحبت کردیم بعد پادشاه ما را با اطاق راحت خود دیگر برده و اطاقها را معرفی کرده ایشان را
و ما را آنجا در اینجا گذاشته رفتند قدری که گذشت آمده خبر دادند که وقت است برخاسته آمدیم در اطاق
بزرگی همراهان خودمان را برای اعلیحضرت پادشاه معرفی کردیم پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب منصبان
بزرگ که حاضر بودند معرفی کردند بعد رفتیم سر میز نهار اطاق بزرگ و مزینی بود ما با ملکه دست بدست
داده بودیم و پادشاه از عقب می آمدند سر میز نشستیم ملکه در دست راست و پادشاه دست چپ ما نشسته
نهار خوردیم پادشاه بسلامتی ما نطق کردند ما هم بسلامتی ایشان شربت خوردیم بعد قدری میوه جات
چیزهایکه بزبان فرنگی دسر میگویند خوردیم دو نفر دیگر ملکه هم که یکی اسمش (کنتس کروتن) و دیگری
کنتس لمبورك بود در سر میز بودند بعد از نهار برخاسته با پادشاه و ملکه رفتیم بگردش باغ امراء و وزراء
و صاحب منصبان همه همه با لباس رسمی از پشت سر ما می آمدند رفتیم جلو نارنجستان نارنجها را بیرون آورده
چیده و خیابان ساخته بودند داخل نارنجستان شدیم همه جا نارنجستان زمین بلور و خیلی مرتفع و بزرگ است
گلهای نوع نوع خیلی خوب که بعضی از آنها را جائی دیگر ندیده بودیم و همچنین درختهای خوب بعد از باغبان
اینجا گلیسی است که اجیر کرده اند از انجا بیرون آمده به بالای تپه رفتیم روی تپه کلاه فرنگی از چوب بسیار خوب و تمیز
خوب درست بودند از قبیل گل سرخ که برنگی تند کرده اند خیلی دیده شد نهایت صفا داشت
ملکه چند جا گلهای خوب چیده بما تعارف کردند از اینجا برگشته زیر درخت نشستیم
چند دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید با ملکه وداع کرده با پادشاه بکالسکه نشسته آمدیم
بکنار ایستگاه راه آهن رسیدیم با اعلیحضرت پادشاه دست داده وداع کرده داخل واگن شده براه افتادیم
حرکت کردیم در حالتی که هنوز پادشاه بحالت وداع ایستاده بود بعد از همان راه که آمده بودیم

آوردیم امشب باید برویم بسیرک و دایره مجمع نقاشی اسپرکل دزارتیست اسم رئیس مجمع
مسیو بونت است از نقاشهای معروف جمع شده پرده‌های کار خود را عرضه میکنند و در باب صنایع
نفیسه گفتگو نمایند جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ساعت هشت و نیم بعد از ظهر بآنجا رفتیم اطاق بزرگی
در اطراف آن پرده‌های بسیار خوب نصب کرده بودند خیلی از دیدن لذت بردیم اما چون هوای اطاق
حبس و در بسته و جمعیت بسیار و چراغ زیاد بود قدری خفه و گرم بود نتوانستیم زیاد توقف کنیم
اجمالاً تماشا و گردشی کرده بیرون آمده پیاده رفتیم بباغی که متعلق باین مجمع است در آنجا هم جمعیت زیادی از زن
و مرد بود و چراغ بسیاری روشن کرده و دسته موزیکانچی ایستاده موزیک میزدند برای ما هم در جای
خوبی صندلی گذاشته بودند رفتیم نشستیم ناظم و اعیان هم در اطراف ما نشستند قدری ساز زدند و آواز
میخواندند یعنی نغمه میخواندند این باغ چندان بزرگ نیست اما درختهای بزرگ خوب دارد معلوم است
که در روز باید سایه‌دار و خنک و باصفا باشد از آنجا برخاسته بسیرک آمدیم تمام مردم در ورود ما بسیرک
برخاسته هورای بلندی کشیدند دست زدند اظهار شعف کردند این سیرک مثل سیرکهای دیگر بالاخانه
ندارد در یک مرتبه پایین نزدیک بجائی که اسب میدوانند محلی را با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزین
کرده صندلی برای ما گذاشته بودند نشستیم حاکم و زوجه او و مهماندار و جنرالها و اعیان همه حضور داشتند
امین السلطان و عزیز السلطان هم بودند میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز که شب پیش از لندن آمده و امروز صبح
بحضور رسید حاضر بود امروز صبح درموند ولف وزیر مختار انگلیس هم از لندن آمده قبل از رفتن بلاکن
بحضور آمد پروگرام [illegible] توقف ما را در انگلیس در ورقه بزرگی چاپ کرده آورده بود خلاصه هم در این سیرک
یعنی رئیس سیرک مسیو [illegible] است مرد پیر بلند قامتی است سبیلهای کلفت سیاه و ابروی سیاه درشتی
دارد یعنی مرد قابلی است اسبهای خوب تعلیم داده و خودش هم بچه‌ها را بمهارت مشق و بازی میدهد اسبهای
بی‌عیب بی‌نظیر دارد البته هر یکی پانصد تومان می‌ارزد اگرچه اینطور که اینها را تعلیم داده اند هرگز یکی دو هزار تومان
نمیدهند اسبها حرکات عجیب و غریب کردند طوری باشاره‌های آن شخص معلم اطاعت میکردند
که آدم [illegible] اینطور نمیتواند فرمان ببرد بازیهای دیگر هم درآوردند مقلد با انواع هرزه بازیها کردند بخصوص
یک فقره [illegible] باعث مضحکه شد پهلوانهای این سیرک همه جوانهای قوی هیکل با بازوهای
کلفت پر قوت بودند بخصوص یکی از اینها جوان خوشگل بسیار قوی بود تشک آورده انداختند تخته‌ها
گذاشته [illegible] در وسط واداشتند پهلوانان با دست بآن تخته‌ها میزدند و از روی اسب خیلی بلند جستن
نموده در روی هوا معلق میزدند و راست سرپا روی تشک پایین می‌آمدند چه کنم تعجب زیاد می
کردم

کردند تا دو اسب دسته اسب و تا آخر پشت اسب پهلوی هم وا داشتند و زن بهم ... سوار شده
دور میدان می گرفتند و بقدر پنج ذرع بهوا بلند شده دو معلق بهوا میزدند و هر مرتبه از پشت هفت اسب گذشته
بقدر پنج ذرع هم آن طرف اسب بازمین می آمدند و تقریبا پنج ذرع از زمین بلند شدن و یازده ذرع جستن در
هوا دو معلق زدن کار خیلی عجیبی است دیدنی بود پشت سر یک دیگر پهلوانها همین ورزشها میکردند بعد
رقاصهای تماشاخانه آمده بالای اسب دویدند و رقصیدند دیگر زن و مرد سواره آمده بازی کردند خیلی طول کشید
بعد از اتمام از سیرک بمنزل آمدیم سیرک اینجا خیلی کوچک است از چوب و تخته ساخته اند مثل سیرک
امستردام نیست که خیلی عالی و بزرگ بود ما اول تصور میکردیم که در این ولایت اهالی فرانسه صحبت میکنند
زبان اصلی اینها فرانسه است حالا معلوم شد که نصف اینها فلامان هستند و زبانشان فلامان است
اما اغلب فرانسه میدانند و بفرانسه حرف میزنند زبان رسمی دولتی هم فرانسه است بقیه مملکت دیگر باز
هم که زبان اصلی اینها فرانسه است زبان فلامان نمیدانند زبان فلامان شبیه بزبان هلاند و بیرون شبیه
بزبان المان است فلامان را در فارسی فلمنک میگوئیم اطفال اینجا هم مثل بچه های تهران بازی کبوتر بازی
کنند کبوتر باز زیاد هم در اینجا هست که کبوترهای دم سیاه و پشت سیاه و هوائی کنند و صوت میزنند
در فرنگستان جز در باغ وحش هیچ جا خر دیده نمیشود مگر در امستردام یک خر دیدم که با ارابه بسته بودند
یکنفر در آن نشسته می کشید شارلت خواهر اعلیحضرت پادشاه بلژیک زن ماکسیمیلیان برادر اعلیحضرت
امپراطور اطریش که ناپلیون اول او را در مکسیک پادشاه کرده بعد مردم یاغی و شورش کرده او را گرفته و تیرباران کردند و
کشتند و زن او هم که در مکسیک با او بود از وحشت دیدن این حالت دیوانه شد و حالا هم بهمان حالت
باقی است در عمارت (بوکوت) که نزدیک لاکن است منزل دارد اسم اعلیحضرت پادشاه بلژیک
لئوپلد دوم) است و اسم ملکه (ماری) است (روز سه شنبه ثلثیت و یکم) امروز
باید برویم بتماشای کشتی های بسیاری که در روی رودخانه اسکو هستند در ساعت سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده
اول رفتیم بکاتدرال انورس یعنی کلیسای بزرگ که بنا و شکل جامع ... بنا کرده است ... شبیه است
که در آن روز عید فت دیو یعنی عید خدا ... داشته بنائی کرده بودند ... بازار ... نوت
مالین در اینجا است پیر مرد ... متجاوز از ... دارد ... آدم ... صحبتی
میکنند در عهد ویکتورا ... فوت کرده ... بود ...
میکردم خلاصه دم در کلیسا حاضر بود داخل کلیسا شدیم بنای قدیم بسیار زیبا ست از ... بزرگی ...
که سنگ پایها بیرون کرده است و وقتی تحفه طاق و مناره کلیسا نگاه میکنند کلاه از سر ...

نمیتوان نگاه کرد باید به پشت خوابید و طاق را تماشا کرد بنای این کلیسا در هفتصد سال قبل شده سیصد سال قبل از این
سوخته و دوباره آنرا ساخته و مرمت کرده اند کلیسای کاتولیکها برخلاف کلیسای پروتستانها تماما
زینت از پرده و تصویر و مجسمه و قندیل و اسباب چراغ و محراب و همه چیز دارد اما کلیسای پروتستانها
مثل مساجد ما ساده است در این کلیسا پرده های نقاشی خوب بود چند پرده آن کار نقاش مشهور
روبن است یکی (دسانت دلاکروا) یعنی صورت پایین آوردن حضرت عیسی را از خاج که
کشیده است دیگری. اکسبون. یعنی بدار کشیدن حضرت عیسی و دیگری: آسنسیون
یعنی عروج حضرت عیسی بآسمان است پرده های دیگر هم بود شیشه ها و پنجره ها همه رنگین و نقاشی و از کارهای قدیم
بود و بعضی پنجره های نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت ملکه انگلیس را هم کشیده بودند کلیسای خیلی بزرگی است
قراریکه مجدالدوله قدم کرده بود و عرض میکرد صد و هفتاد قدم طول آن و عرضش هم زیاد است ارتفاع هم
زیاد است یک محراب یعنی کوپل خیلی است و مناره مرتفعی که نوشته ام بالای آن طلا است
در روی آن صورت حضرت عیسی و صورتهای مقدسین مذهب نصاری کشیده اند که باید کار نقاش
معروف روبن نام باشد طوری صف ستونهای باد مجوز خیلی بزرگ و بلند که مکلف شده همه از سنگ
از روی آنها چیزی مثل گچ مالیده اند اثاث و اسباب کلیسا و صنایع مذهبی زیور و ظروف و خاج
قیمتی و غیره زیاد بود اما چون وقت نداشتیم نتوانستیم همه را بدقت ببینیم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم
کنار رودخانه و لنگرگاه کشتیها با کالسکه محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه خیلی گردش کرده
انبارهای زیادی دیدیم که تمام را ستونها و سقف و پوشش همه از آهن ساخته و بعضی جاها برای روشنائی
در خانه بلور گذاشته اند آهن های مشبک خوش طرح در اینجاها کار کرده اند که از همه جهة خیلی خوب است
این انبارها برای حفظ امتعه و مال التجاره است که از خشکی یا از کشتی بکشتی حمل و نقل میکنند در انبارها پوست گاو
زیاد دیدیم که از ینگی آورده اند بقدری روی هم چیده بودند که مثل کوهی شده بود معلوم میشود از ینگی دنیا
گندم زیادی نیز بانجا می آورند و همچنین پنبه زیادی دیدیم که از ینگی دنیا آورده بودند همه جا در خیابانها
کنار رودخانه و بالای بلندیها و مناظر عمارات جمعیت زیادی جمع شده و برای تهنیت ورود ما همه هورا می
کشیدند در بین راه بواسطه شدت باران گرفت و با اینکه روی کالسکه را بستند باز قدری از گرد
کالسکه باز مانده بود آب زیادی از آنجا داخل کالسکه شد آخر رفتیم زیر سقف یکی از انبارها تا باران بایستد
مردم از زن و مرد تماشا زیر باران ایستاده بودند و حرکت نمی کردند ما هم رفتیم بمحلی که از آنجا باید سوار کشتی
شویم صاحبمنصبان کشتی و جنرالها و صاحبمنصبان همه با لباس رسمی حاضر بودند باران باز میبارید نشستیم این کشتی موسوم

باهم باتری قلعه بلژیک شلیک رانده رو به بالای آب کشتیهای زیادی دیدیم که لنگر انداخته بودند و بیرق فرانسه
رسم تعظیم بجا می آوردند و توپ سلام انداختند یک کشتی جنگی فرانسه در اینجا بود از مقابل آن که گذشتیم توپ
انداخته تعظیم کرد و ملاحها هورا کشیدند این رودخانه خیلی بزرگ است بعضی از جاهای آن بنظرم سیصد و
چهارصد ذرع عرض داشت آب آن سرخ رنگ است سرچشمه این رودخانه از خاک فرانسه است قدری که
بالا رفتیم برگشته از همانجا که سوار کشتی شده بودیم گذشته از طرف سرازیر رودخانه رو بدریا رفتیم ایل
کشتی بزرگ با بیرق و موزیکانچی پشت سر ما میآمدند همه اینها مملو از زن و مرد بود زنهای خوشگل با لباسهای
خوب حرکت میکردند خود این کشتیها با این جمعیت عالمی داشت قدری که پایین آمدیم کشتی بزرگی
دیدیم که از طرف دریا میآمد کشتی تجارتی است اتفاقاً همینکه ما را دید ایستاد گویا از دیدن این همه کشتی
که متفق و حرکت بودند با این همه جمعیت وحشت ایستاد ببیند چه خبر است بعد مراجعت بمنزل کردیم باز
هم ایستاده و هوا هم بسیار خوب شده بود از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده رفتیم بطرف منزل مرد و زن
الحق چه دولت و چه کارگذاران و چه اهل شهر احترام و پذیرائی فوق العاده برای ما آورده و قلباً همه اظهار شعف
میکردند در تمام کوچهای شهر و کشتیها بیرق ایران افراشته بودند این عمارت که منزل ما است ناپلیون اول امپراتور
فرانسه هم که باین شهر میآمده در همین جا منزل میکرده است عمارتیست دو طبقه در وسط یک حیاطی دارد که
زمینش را سنگ فرش کرده‌اند خلاصه بعد از آن مدت در ساعت نه رفتیم به بال که جامست به پوشیده در آن جا
جمع میشود و رئیسی دارد و در زمستان بال گرم میکنند و قریب به پنجهزار نفر جمعیت در آنجا جمع شده
بال مسکه میکنند بال مسکه بال اینست که روی صورت نقاب بسته میرقصند که کسی آنها را نمی شناسد [illegible] هم دارد که هر
وقت بخواهند تیاتر کنند وارد شدیم حاکم کل ایالت و جنرال‌ها و تمام اعاظم و اعیان شهر و مهماندار با
ما و زوجه حاکم همه حاضر بودند برای ما در جلو صحن جایی قرار داده صندلی بسیار بزرگی گذاشته بودند رفتیم نشستیم
پشت سر ما قریب به پنجهزار نفر زن و مرد روی صندلیها نشسته بودند پرده مثل پرده تیاتر بود از بالا
افتاده بود که معلوم بود در پشت این پرده رقاصها هستند جائیکه برای ما معین کرده بودند چون خیلی گرم و
خفه بود از آنجا برخاسته آمدیم دم در که هوای تازه داخل میشد همانجا صندلی گذاشتند نشستیم پرده بالا رفت
پشت پرده رقص بود با لباسهای مختلف اهل عالم که همه با هم میرقصیدند و مختصر رقص بود سیاه بازی هم کردند
اسم این باغ که این عمارت در آنجا باشد پایه داند و سری یعنی مجمع الصنایع است چهار سال قبل از این
برای اکسپوزیسیون بلژیک احداث شده و حالا باغ تفرج است زمستان اینجا همش میوه دارند بعد از آن
آمدیم بیرون سوار شده رفتیم بیک جائی که سابقاً تماشای نظامی رفته بودیم و تفصیلش را نوشته‌ایم همه تعریف دارد

زمرد و... در اینجا جمع بودند موزیک هم میزدند قدری در میان مردم گشته بعد رفتیم روی صندلی که برای ما
گذاشته بودند نشستیم قدری که موزیک زدند از اینجا برخواسته رفتیم بباغی که در پائین اینجا بود چراغان
بسیار ممتازی کرده بودند ... خانه و سایرین هم بودند نشستیم آتشبازی عقبی کردند که باین خوبی کمتر آتشبازی دیده
بودم از جمله تصنیفی که در این آتشبازی بکار برده بودند یکی این بود که بزبان فارسی اما با خط فرانسه نوشته بودند
زنده باد شاه دیگر شیر و خورشید ها و دیگر تمثال ما را ساخته بودند صورت دو آدم جنگی هم ساخته بودند
دیگر یک آدم ... سنگ و صورت کماری که عقب پروانه میگرد ساخته بودند که هر یک از اینها آتش
میزدند ... با کمال جلوه و نمایش بود خصوصا صورت این مار که بقدر یک ربع ساعت پروانه را
تعاقب میکرد حقیقه خیلی تماشا و تعریف داشت بعد از اتمام آتشبازی سوار شده بمنزل آمدیم امشب انقدر
جمعیت و ازدحام مردم بود و احترامات فوق العاده بجا آورده هورا میکشیدند و شاه سلامت باد
میگفتند که فوق آن متصور نمی آید در موقعی که میخواستیم سوار شویم اسبهای کالسکه از ازدحام و فریاد مردم
دیوانه و وحشی شده بودند در وسط راه هم که می آمدیم یک بازار موقتی ساخته بودند و بعضی از عقود التعبیه کرده
بودند ... کالسکه ها ساخته بودند که آدم سوار آنها میشد بالا و پائین می آمدند تماشای بسیار داشت اما
از ازدحام ... پیاده شویم بمنزل آمده خوابیدیم از صدای ... کالسکه که از کوچه و خیابان جلو
منزل میگذشت ... خواب کرد (روز چهارشنبه بیست ششم) امروز باید
یک ساعت ... (اسپا) برویم در ساعت یک سوار شده بگار رفتیم سوارهای احترام با
همه جا جلو بودند ... در گار بود در گار هم دسته سرباز ایستاده بودند بهمان ترنی که به لاکن رفته
بودیم و ترن ... شاه بلژیک است که ... سوار شده براه افتادیم مملکت بلژیک
بسیار آباد ... هر ده قدم دو هزار قدم ده و آبادی دیده میشود و تمام صحرا زراعت است
... در بعضی جاها زده شده رسیدیم بشهر لژان
در اینجا ترن ... حرکت کرده بشهر (اکس) رسیدیم در گار اینجا ترن نه ایستاد
... رسیدیم ... کارخانجات تفنگ سازی بلژیک در این شهر است که اغلب
دول تفنگ ... در میان دره و تپه افتاده و شهر بسیار بزرگی است در گار ایستادیم حاکم و
جنرال و دسته سرباز در گار حاضر بودند پیاده شده از جلو صف سرباز گذشته بعد از ملاحظه آنها بترن برگشتیم
از قراریکه گفتند چاپخانه کارخانجات این شهر امتیاز دارد زنهای اینجا هم در حسن بر سایر شهرها مرتبه دارد
حرکت کرده رسیدیم بدره ها و تپه ها و از رودخانه نیز گذشتیم که در بزرگی حد وسط بود از نه تونل هم گذشتیم

[illegible]

کوه بزرگی هم وسط بود از نه تونل گذشتیم که هر یک دو دقیقه طول کشید و یکی از تونلها چهار دقیقه طول کشید از
گذشتیم بعد از اتمام طونلها یک مرتبه ترن بخار در صحرا ایستاد و بعد قدری بعقب برگشته خط راه را تغییر داده
و بعد از یکساعت باسپا رسیده وارد شهر شدیم این شهر همان شهریست که در شانزده سال قبل هم آمده دیده
بودیم چون در آن سفر در هوتل (ورانژ) منزل داشتیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم دیگر در آن هوتل منزل
نکنند این است که در هوتل (بوی تانیک) منزل کرده ایم راه امروز از آنورس تا باسپا چهار ساعت
و نیم راه است در کار راه آهن حاکم شهر و شخصی (بارن دمنیل) نام که سی سال قبل از این منشی سفارت (مسیو
هانوتی) ایلچی موقتی بلژیک بوده و با او بدربار ایران آمده بود حاضر بودند نشانی هم که در سی سال قبل در
طهران به بارن دمنیل داده شده بود بسینه زده بود آدم قد بلند قوی هیکلی است سوار کالسکه شده بهتل
آمدیم هوتل بسیار خوب پاکیزه ایست نظر آقای وزیر مختار پاریس این هوتل را برای ما منزل گرفته و حاضر
کرده است اغلب ملتزمین ما هم در همین هتل منزل دارند بعضی هم در هتل (ورانژ) منزل گرفته اند در مقابل این هوتل
دیگری هم هست که مردم متفرقه منزل دارند پنجره و منظرهای بسیار دارد که آنها را از مناظر تماشا کردیم باغچه
کوچکی هم در عقب هوتل هست که باید پائین رفت و جلوی کوچه نشان داده وارد باغچه شد شهر اسپا شهر
ییلاقی است شش هزار نفر جمعیت دارد تابستانها هم بقدر پنج شش هزار نفر مردم خارجی اینجا ییلاق
میآیند که اوقات تابستان جمعیت اینجا ده دوازده هزار نفر میشود قدری پائین رفته در باغچه گردش کردیم شب را
بانگ کسالت داشتیم چون شهر را چراغان کرده بودند محض اینکه اظهار التفاتی بمردم کرده باشیم بیرون آمده قدری در
خیابان جلوخانه راه رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی پیشخدمتها هم حاضر بودند مردم شهر بطوری
ازدحام کرده بودند که راه عبور بود عمله پلیس جلو افتاده از اطراف راه باز میکردند دکانهای خیلی خوب هم
بچند دکان وارد شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم بیک عمارت عالی بزرگی که چراغهای
زیادی داشت گفتند اینجا (کازینو) است برای تماشا داخل آنجا شدیم در پائین آن عمارت جاهای
بزرگ وسیع بود قهوه خانه داشت در اینجا برای واردین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود
از اینجا بالا رفته وارد اطاقها و تالارهای بزرگ مزین شدیم که در همه چهل چراغهای گاز و الکتریسیته روشن بود
بالکن خوبی هم داشت به بالکن رفته قدری راحت کردیم یک اطاق بزرگ دیگر در اینجا بود میزی میان آن
گذاشته قریب چهل نفر زن و مرد دور آن نشسته بودند پرسیدم اینها چه میکنند پیش دستگاه عرض کرد اینجا
(باکارا) و (رولت) بازی می کنند وارد این اطاق که شدیم مردم خواستند برخیزند گفتیم
ننشینند و مشغول باشند ما میخواهیم تماشا کنیم مشغول شدند یک شخصی آنجا نشسته بود که [illegible]

در گنجفه می‌کشید مهرهای عاجی پهن قرمز و سفید و زرد روی میز بود که گویا با آنها حساب پول برد و باخت را
نگاه میداشتند دیدیم چه طور بازی میکردند خلیفه بازی که مرد تنومندی بود و بقدر یک قبضه ریش داشت
چوب درازی در دست داشت که سر آن پهن و کج بود و پولها را با آن پیش می‌کشید زنها و مردها بعضی بازی میکردند
بعضی از آنها کاغذی در دست داشتند سیاهه مینمودند صرافی هم آنجا بود همه را تماشا کردیم تالارهای دیگر هم بود
خیلی عالی و مزین مثل عمارات خوب سلطنتی یک تالار دیگر هم بود که در آنجا کنسرت و بال میدهند در اطاقی دیگر همه
نوع اسباب بازی قمار روی میزها گذاشته بودند از تخته نرد و شطرنج وغیره اسباب بازی رولت خیلی تماشا
داشت یک قطار راه آهن در روی صفحه ساخته اند و اسبابی دارد که دور میزند دو طرف آن دو میز گذا
روی میزها اسامی ده دوازده شهر از شهرهای فرنگستان را نوشته اند دور صفحه قطار راه آهن هم همین
اسامی را نوشته اند اشخاصی که بازی میکنند هر یک شهری را اختیار مینمایند و پول روی اسم آن شهر که در دور
صفحه نوشته شده میگذارند مثلا یکی ده تومان روی پاریس میگذارد دیگری روی لندن دیگری روی استردام
بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت میدهند به سرعت میچرخد خیلی تماشا دارد بعد هر جا که موقف
ایستاد اسم هر شهر که باشد یا در هر شهر که ایستاد حریفیکه روی آن شهر پول گذاشته می برد اطاقی دیگر هست
خیلی مزین با میز و صندلی زیاد انواع روزنامه بهر زبان در آنجا موجود است که مردم در آنجا رفته میخوانند خلاصه
از هر قبیل اسباب راحت و مشغولیت با کمال نظم و ترتیب و خوبی در آنجا موجود است اما اطاق بازی اینجا را
قمارخانه نمیتوان گفت مردمان معقول در آنجا بودند و چنان بی صدا و آرام و مؤدب دور میز نشسته بودند که
شخص تصور میکرد برای مشورت نشسته اند اغلب متشخصین و معتبرین فرنگ که برای معالجه باینجا میآیند شبها
خودشان را در اینجا به خواندن روزنامه و مجلس بال و کنسرت و تفنن و بازی مشغول میکنند گفتند دستگاه قمار بازی
بزرگی در (موناکو) هست موناکو شهری است در مملکت ایطالیا خیلی از اینجا بزرگتر که در آنجا قمار بازی و برد و باخت
زیاد میشود از کازینو رفتیم هوتل ارانژ که متصل بکازینو است خانی که ما در آن سفر منزل داشتیم حالا مجدالدوله منزل
کرده است از آنجا بهمان طور پیاده از میان جمعیت تا منزل آمده خوابیدیم جای خواب اینجا خوب و راحت
و بی صدا است دیروز یک جبه عرقی کردیم حالت ما بهتر شد معلوم شد تب جزئی کرده ایم این نوبه شانزده سال
است که در سفر سابق در همین شهر و حالا هم بعد از شانزده سال در همین حالت کردیم اما الحمدلله این دفعه خیلی
خفیف و مختصر بود صبح حکیم طولوزان و فخرالاطبا بحضور آمده گنه گنه دادند خوردیم رفع کسالت شد شب در
مراجعت بمنزل از پهلوی بنائی گذشتیم موسوم به بنای پطرکبیر که در اینجا چاه آب معدنی را دارد مردم بجهت
معالجه از آن آب میخورند رفتیم تماشا کردیم بنای بزرگ و جای وسیع مدوری است اطاقهای مرتفعی دارد و چراغ زیا

دی

روشن کرده دختر خوشگلی اینجا ایستاده بمردم آب میدهد یک استکان آب باو دادم آب تمیز بود یعنی آب
گوگردی دارد متعفن است همه اینکه اینجا باسم پطر کبیر موسوم است این است که پطر کبیر در سال هزار و هفتصد و
هفده مسیحی بجهة معالجه باینجا آمده و از آب اینجا فایده برده پرنس و پرنس در اینجا بنائی ساخته و باسم او
موسوم کرده اند ولی بنای حالیه آن بنا نیست بعد بنا را بزرگ کرده اند مجسمهٔ نیم تنه هم از پطر کبیر در میان آن
بنا دیده شد اغلب عمارات این شهر هوتل و عمارتهای اجاره ایست و دکانهای مزین با امتعه و اسباب
تماشا بجهة فروش مهماندار های ما در بلژیک یکی (مسیو دلیه) است که سمت وزیر مختاری دارد و در
اوایل دولت سلطان عبدالحمید خان سلطان حالیه عثمانی چندی هم وزیر مختار اسلامبول بوده و چندی هم همین
سمت در پطرزبورغ مأموریت و اقامت داشته است یکی دیگر جنرال (بابو) است که جنرال مقرب است

(روز پنجشنبه بیست و هفتم) صبح از خواب برخواستم چنانکه نوشته شد نزدیک صبح
عرق کرده و باز کسالتی داشتیم هوای فرنگستان رطوبت دارد و اغلب اوقات ابر است بخصوص شهر اسپا
که هوایش شبیه بکلاردشت و کجور مازندران است خیلی خفه است و موجب کسالت و دلتنگی شخص میشود امروز
بعد از نهار یک زنی با یک پسر هفت ساله از اهل ورشو بحضور ما آمد عرض کردند پسر او پیانو را خوب میزند
و برای امپراطور روس پیانو زده و این اوقات در اکسپوزیسیون پاریس بوده پسر خیلی باهوش زرنگ قشنگی
بود قدری پیانو زد تمام هوش و حواسش پیش پیانو بود ملتفت هیچ جای دیگر نبود مادرش میگفت عشق به پیانو دارد
و دائماً پیانو میزند از صبح تا وقت خوابیدن متصل میزند گاهی در پیانو را می بندیم که نتواند بزند و قدری آسوده
باشد چند مدال داشت ما هم یک مدال باو دادیم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پیانوزن ما بنامد
اجازه دادیم اسم مادرش (لااودا کوچالسکی) و اسم خودش (راؤل کوچالسکی) بود بعد دو کالسکه
حاضر کردند با بعضی از ملتزمین برای تفرج و گردش سوار شده رفتیم برای پارک (مارینو) راه سربالا بود کالسکه
گاهی آهسته و گاهی تند میرفت قدری که از شهر دور شدیم کم کم عمارتهای کوچک و ویلاها یعنی عمارتهای کوچک
ییلاقی پیدا شد همه بسیار قشنگ و با باغچه ها و گلکاری های خوب در یکی از ویلاها پیاده شده داخل شدیم...
سرایدار پیری با زن پیری داشت اطاقها را بما نشان دادند صاحبخانه اینجا نبود به آنها انعامی داده بیرون آمدیم
دوباره سوار کالسکه شده رو به بالا رانده بجائی رسیدیم که آب معدنی در اینجا بود و عمارت خوبی سر چاه آب
ساخته قهوه خانه و رستوران هم دارد که قهوه و مشروبات و سایر چیزها بمردم میدهند آب را از چاه میکشند
و سر چاه دختر جوانی ایستاده آب بمردم میدهد دور چاه هم میز و صندلی و گل زیاد گذاشته بودند ...
استکانی از آن آب گرفته چشیدیم دیدیم بطعم متعفن است قدری گردش کرده دوباره سوار شده راندیم ...

سرازیر و سربالا بود و از هر طرف چشم انداز و جنگل باصفائی دارد و همه جا خلوت است هیچ کسی نیست مگر گاهی یک کالسکه پیدا میشود که زن و مردی در آن نشسته گردش میکنند قدری که رفتیم باز بچاه آب معدنی دیگر رسیدیم که همانطور دختری سر چاه ایستاده و همان اوضاع و اسباب فراهم بود از اینجا گذشته بدالان سبز خوبی رسیدیم که دو طرف درخت و روی آن باز پوششی از سبزهٔ درخت بود پیاده شده قدری در روی نیم تخت نشستیم عکس هم انداختند آخر این دالان پارک خوبی بود و در مقابل عمارتی داشت بآنجا رفته یکنفر را دیدیم معلوم شد سرایدار و ناظر صاحب این خانه است از او پرسیدیم خانه از کیست گفت از (مسیو سیمونیس) خود مسیو سیمونیس سناتور است و خانه در شهر ورویه دارد و در آنجا چند کارخانه ماهوت بافی معروف است که متعلق باو است و این خانه را حالا بیک نفر ایطالیائی برای چهار پنج ماه به پانصد تومان اجاره داده است و ایطالیائی چند روز دیگر خواهد آمد اسم ناظر (دِزمان) و اسم این عمارت (میوودِه) است بعد ناظر در پارک را باز کرده کالسکه های ما از میان پارک گذشت و از آنطرف رفتیم راه زیادی که راندیم از جنگلها و ییلاقها و چشم اندازهای باصفا گذشته رسیدیم به ییلاق وسیع خوبی که پارک و باغچه بزرگ باصفا و عمارت بسیار خوبی داشت پیاده داخل شدیم صاحب خانه با زنش حاضر بود ییلاق و منزل و عمارت باصفا و وضع خوشی داشت با اسلوبی بود ما را همه جا گردش دادند بعد در اطاق قدری نشستیم در این بین عزیز السلطان پیدا شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد گردش میکردم و چون کالسکه ما را دیده داخل این عمارت شده است از اینجا مراجعت بمنزل کردیم یعنی باز کالسکه های ما را از میان پارک آورده و براه دیگر انداخته مستقیماً به منزل آمده بعد راحت کردیم دوباره کالسکه خواسته سوار شده با بعضی از عمله خلوت بگردش رفتیم و از خیابان موسوم به مادت گذشته از تپه بالا رفتیم که جنگل و چشم انداز خوبی داشت. راه سربالا و سرازیر و پیچ پیچ بود توقف زیادی نکرده دوباره سرازیر شده مراجعت بمنزل کردیم امروز حاجی محمدرحیم برادر حاجی محمدحسن امین دارالضرب از کارخانه‌جات کارخانهای (لیژ) نمونه تفنگ ریچیسون آورده بود دیدیم بسیار خوب تفنگ هائی بود. . . .

روز جمعه بیست و ششم صبح از خواب برخاستم امروز باید برویم بکارخانه (سِرِنگ) که در شهر (لیژ) واقع است این کارخانه ایست که حاجی محمدحسن امین دارالضرب و حاجی محمدرحیم برادر حاجی محمدحسن که از تجار معتبر ایران و در پاریس است از هر قبیل آهن آلات و ماشین و خط راه آهن وغیره برای ایران لازم دارند از اینجا میخرند و با صاحب این کارخانه معامله کلی دارند اعلیحضرت پادشاه بلژیک هم باینجا میآیند و باید برویم سِرِنگ همان کارخانه که عمارتیست پهلوی کارخانه با پادشاه [illegible] کین و رئیس کارخانه و ملتزمین خود ناهار میل کنیم دو سه روز هم هست که رفتن بآنجا را خبر کرده‌ایم ساعت هشت

بعد از.

بعد از نصف شب سوار شده کار راه آهن رفته بتران نشسته راندیم برای شهر لی‌ژ امین السلطان و
عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملتزمین رکاب ما همراه بودند از همان راهی که آنروز با سپا آمده بودیم راندیم
از هفت هشت تونل گذشته رسیدیم کار لی‌ژ جمعیت زیادی در کار جمع شده بودند اعلیحضرت پادشاه
بلژیک هم با وزراء خودشان از قبیل وزیر جنگ و وزیر خارجه و وزیر دربار و وزیر مالیه در کار ایستاده بودند
از تران ایستاده پیاده شده با پادشاه دست داده تعارف کردیم بعد دوباره آمدیم بهمان راه آهن و قدری با راه
آهن رفتیم بعد ریل راه تنگ شد که این ترنها نمیرفت و آنرا مخصوص کالسکه‌های کوچک بخار است که کارخانه
جات میبرد و همه جا گردش میکنند اینجا از واگن بزرگ پیاده شده کالسکه‌های کوچک بخاری آوردند سوار شدیم
و این کالسکه‌ها مثل تراموه است ولی عوض اسب لکمتیف بخاری دارد با پادشاه و سایرین سوار شده راندیم
اول رسیدیم بعمارت بزرگی که باید در اینجا نهار بخوریم از جلو عمارت گذشته و کالسکه‌ها پس و پیش رفته راندیم
برای کارخانجات شهر سرنگ شهریست که تمام عمله این کارخانجات درین شهر سکنی دارند و تمام شهر
بواسطه دود ذغال سیاه است و زیر شهر سرنگ تمام معدن ذغال سنگ است که ذغال تمام این کارخانجات را
از زیر همین شهر بیرون می‌آورند رئیس کارخانه عرض میکرد که حساب کرده‌ایم تا هشتاد سال دیگر هم که درین کارخانه
جات کار کنیم ذغال کارخانه جات را خود این شهر میدهد سنگ آهن هم در معادن این شهر دارد که بیرون
می‌آورند میخرند و باین شهر آورده درین کارخانه جات آب میکنند که هم خود این شهر معدن آهن دارد و هم از خارج
میاورند خلاصه درب کارخانه پیاده شدیم یک قدری با اعلیحضرت پادشاه و همراهان در این کارخانها گردش
کردیم بعد بیرون آمده سوار همین تراموه‌های بخاری شده رفتیم بکارخانه دیگر باز قدری هم توی آن کارخانه گردیدیم
چندین کارخانه متصل توی یکدیگر است که باید تمام را گردش و تماشا کنیم از اینجا هم باز سوار شده رفتیم بکارخانه دیگر
بعضی از جاها هم طوریست که این راه تراموه بخاری از توی کارخانجات میگذرد که چرخ و اسباب‌ها را تماشا می
کردیم و مدتی طول کشید که این کارخانجات را چه با تراموه‌های بخاری و چه پیاده گردش کردیم این کارخانجات نه هزار و
پانصد نفر عمله جات دارد هشت هزار نفر این عمله جات روی زمین و توی این کارخانجات کار میکنند
هزار و پانصد نفر هم زیر زمین در معادن ذغال سنگ و غیره مشغول کار هستند و در آن زیر زمین دستگاهها دارند
منجمله بقدر یکصد و پنجاه اسب در آن زیر همیشه در کار دارند که این اسبها ده سال پانزده سال در زیر زمین رنگ
آسمان را نمی‌بینند عراده‌ها در آن زیر دارند که اسبها را با آن عراده بسته از این سوراخ بآن سوراخ و از این دکه
بآن دکه میبرند و کار می‌کنند اغلب این اسبها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کور هستند خلاصه [illegible]
کارخانجات رئیس کارخانه عرض کرد برویم بالای این بلندی که چشم‌انداز خوبی دارد بتمام شهر و کارخانجات [illegible] پادشاه

و همراهان باره آهن سرِبالا که راه پیچ پیچ بود رانده رسیدیم به بلندی که چشم انداز نامطبوعی بود و بعضی چیزی که
دیده میشد میلهای کارخانه جات بود مثل جنگل که دود از سر آنها بالا میرفت و هوا هم از کثرت دود زغال تیره
و سیاه بود در این بلندی هم از بس زغال سوخته ریخته بودند متعفن شده بود در اینجا توقفی نکرده باراه آهن بطرف
پائین برگشتیم قدری که سرازیر آمدیم کارخانهٔ که بعضی ماشین ها و چاهها در آنجاست که از آن چاهها عمله جات
پائین میروند و در سر معادن کار میکنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاهها که زیاد میشود میکشند اهل
کارخانه شدیم عمارتیست و چاهها هم در زیر سقف واقع است آمدیم سر چاهها دو چاه است پهلوی یکدیگر که
ششصد ذرع عمق آنهاست چاههای منظمی است دور چاهها نرده های آهنی نصب کرده اند که کسی در آن چاهها
نیفتد عجب در این بود که رئیس کارخانه با تکلیف میکرد که از این چاه با پائین رفته آن زیر را تماشا کنیم چند نفر از عمله
جات حاضر شده بودند که بروند پائین از یک چاه پائین میروند و از چاه دیگر عمله جات دیگر که در آن زیر
هستند بالا میایند هر یک از عمله جات چراغی که مخصوص این کار است دستشان بود این چراغها شیشه های
نازک و بعضی چیزهای طور مانند دارند که هوا داخل فانوسها شده چراغ را روشن نگاه میدارد و خاموش هم
نمیشود با چراغها بجای خودشان نشستند این طنابها با چرخ پائین میرود و بقدر نیم ساعت طول کشید که این طنابها
حرکت میکرد و این عمله جات پائین میرفتند و عمله جات دیگر از چاه دیگر بیرون میآمدند خلاصه از تماشای اینجا
فارغ شده بیرون آمدیم سوار کالسکه بخار شده آمدیم برای عمارتیکه باید در اینجا نهار بخوریم جمعیت زیادی
از مرد و زن جمع شده بودند این عمارت پارک خوبی دارد که تمام گل و سبزه و چمن است اما افسوس که اطراف
این همه زغال است و دود و گرد زغال است که اگر شخص بخواهد روی این چمنها بنشیند تمام لباس زغالی میشود
بقدر یکدقیقه من رفتم توی چمنها گردش کنم یک سنگی بشکل قارچ از توی چمنها بیرون آمده بود که بمنزله صندلی بود
و خیلی خوب درست کرده بودند همینکه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دستکش زدم که روی سنگ را پاک
کنم تمام دستکشم سیاه شد خلاصه داخل عمارت شده رفتیم ببالاخانه پادشاه ما را بردند باطاق راحتی
گاه خودشان باطاق دیگر رفتند قدری که نشسته راحت کردیم آمدند عرض کردند نهار حاضر است از اطاق
بیرون آمدیم پادشاه هم از اطاق راحت گاه خودشان بیرون آمده دست همدیگر را گرفته رفتیم باطاق نهار اطاق
بسیار بزرگی بود میز بسیار مفصل خوبی چیده بودند بر سر میز من و ملکه نشسته بودیم دست راست من امسیو
اوژن گرای نو رئیس کارخانه مزبور است که جوان خوش روی خوش ... است نشسته بود و دست چپ علیحضرت
پادشاه جنرال ... نشسته بودند و بعد سایرین دو طرف نشسته بودند بعد از نهار آمدیم پائین ... رئیس کارخانه
... بحضور ما آورده معرفی کرد بعد توی حیاطهای پائین که متعلق بکارهای ز

و زوجه دوست قدری راه رفته صحبت کردیم بعد از جلو اطفال مدرسه این کارخانه که بقدر یکصد نفر میشدند رد شدیم مدرسه مخصوص تحصیل میکنند گذشتیم یکدسته سرباز هم از همین عمله جات با لباس سربازی و تفنگ و یکدسته موزیکانچی هم از خود اینها بودند که صف کشیده و در کمال خوبی موزیک میزدند بعد وقت مراجعت شد با پادشاه در کالسکه های کوچک بخاری نشسته آمدیم به محلی که ترن بزرگ بود با پادشاه توی ترن بزرگ نشسته آمدیم بکار لییژ همانجاکه پادشاه ایستاده بودند با ایشان وداع کردیم و ایشان از ترن پائین آمده با وزرا خودشان آنقدر ایستادند که ما از جلو ایشان گذشتیم تفصیل این کارخانجات از این قرار است اصل کارخانه را در سال ۱۸۱۶ مسیحی یعنی در هفتاد سال قبل از این بنا کرده اند بانی کارخانه شخص انگلیسی (کوکریل) نام بوده بعد یک سوسیته یعنی جماعتی از اهالی خود بلژیک پیدا شده از کوکریل این کارخانه را خریده اند که حالا مالک کارخانه یکنفر نیست بلکه مال یک جماعتی است و رئیس این جماعت (مسیو دلوا ماتیو) است عمارتی که نهار خوردیم در سنه ۱۷۵۹ مسیحی که یکصد و سی سال پیش از این باشد با این باغ کشیشها ساخته و مال آنها بوده است و اسم آن کشیش بابی (پرنس دلیکلیز) بوده است پانزده ملیون فرانک سرمایه این جماعت است و در سالی چهل یا پنج ملیون معامله میشود و در صدی پنج و نیم منفعت عاید این جماعت میکرد و خیلی کارخانه وسیعی است که بقدر یکصد کیلومتر راه آهن در دور و وسط توی این کارخانجات دارد که روی هم رفته معادل شانزده فرسنگ پنج درج راه آهن در اینجاست کار و صنعت این کارخانجات اغلب آهن سازی و فولادسازی و روی سازی است و اکثری از دول از آهن آلات وغیره هر چه لازم دارند از این کارخانه میخرند مثل ریل برای خط راه آهن و لکموتیف راه آهن و ماشین و اسباب چرخ کشتی و چرخها و آلات دیگر و برای تسهیل حمل و نقل این آلات و اسباب از اینطرف بآن طرف و بالا بردن و فرود آوردن اسباب ثقیل چیزهای عجیب تعبیه کرده اند از جمله یک آهن بزرگی مثل دروازه حرکت میکند و بالای آن یک راه آهنی است که اسباب و آلات سنگین این راه آهن که مثل دروازه است باخود حرکت میدهد بعضی اسبابهای آهنی مثل واگن های راه آهن ساخته اند که اسباب و ذغال سنگ وغیره را بواسطه جرثقیل بالا میبرد و پائین میبرد و یک چکش بزرگی برای نازک کردن صفحه آهنها در کارخانه بود که آهن و فولاد مثل موم زیر آن پهن و نرم میشد و وقتی بروی سندان میخورد زمین کارخانه بلرزه می افتاد اسم این چکش (مادموبی لن) چهار چرخ خیلی بزرگ با ماشین های خیلی سریع الحرکت بود که اینها را برای باد دادن تعبیه کرده اند و این چرخها لوله های خیلی قطور که از چنارهای خیلی قوی بزرگتر است دم میدهند و از آن لولها دم بکوره دمیده میشود که انجا آتش است و آهن را مثل آب گداخته از زیر کوره بیرون میدهند از دهن کوره که مثل کوه بیرون میآید رفتیم در یک ماشین خیلی تماشا کردیم هر کس داخل آنجا بشود مثل آنست که در آتش

جهنم شده باشد هوا و در و دیوار و زمین و آدم و حیوان و پرنده هر چه در این کارخانه‌جات و شهر و حدود آن هست
تمام سیاه‌اند در این شهر بواسطه دود زغال و غلظت هوا نمیتوان نفس کرد مگر آنها که عادی شده‌اند خلاصه کار
بسیار رسیده به منزل رفتیم دیشب اهالی شهر چراغان و آتشبازی خوبی کرده بودند ولی ما بواسطه کسالت نرفته
بودیم امشب هم باز چراغان و آتشبازی در کار است چون دیشب را نرفته‌ایم امشب را لابدیم که با وجود کسالت
برویم ساعت هشت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتیم برای پارک (ستود) یعنی باغ هفت ساعتی
از کالسکه پیاده شده داخل باغ که در کمال صفا بود شدیم در اینجا خیابانی است معروف بخیابان هفت ساعتی که
باین مناسبت این پارک هم باین اسم موسوم شده است اصل این محل یک دره ایست که عمارات و هتل و
قهوه‌خانه‌های متعدد با تماشاگاه میکنند در طرف مقابل دو تپه خیلی بزرگ جنگل‌دار از مسافت کمی واقع بود در این
محل هم که ما بودیم درختهای بزرگ جنگلی داشت یک کلاه فرنگی منقشی هم از چوب در این محل ساخته‌اند محض اینکه
در اینجا موزیک بزنند تمام این دره را چراغان بسیار قشنگ کرده بودند بعلاوه در وسط جنگل هم بفاصله اسم
دولت ما را بخط فرانسه از گاز یا از الکتریسیته ساخته بودند که بخوبی خوانده میشد مثلا پرس (یعنی ایران را باین خط
نوشته و از روشنی درآورده بودند هوای امشب باد و بسیار ملایم و خوب بود در وسط این پارک محوطه
بزرگی را سیم کشیده بودند که تمام زنها و دخترها و بچه‌ها و مرد بالطور اجتماع در این سیمها ایستاده بودند برای
ما هم صندلی در وسط محوطه گذاشته و یک میز بزرگ قشنگی هم جلو ما بود که بعضی استکانهای یخ و شکلهای
بلور از آب و مشروبات روی آن چیده و دور تا دور هم صندلی گذاشته بودند تا کسی نزدیک بیاید رفته و
چیزی میخورد ما هم در اینجا هیچ ننشسته گاهی در اطراف این محوطه گردش و با زنها و مرد با صحبت و تعارف میکردیم
و چون این آتش‌بازی و چراغان را در اینجا و در تمام شهر اهالی شهر کرده‌اند نسبت بآنها اظهار محبت و مرحمت
میکردم و آنها هم حتی بچه‌های کوچک همه دست میزدند و هورا می‌کشیدند و شاه سلامت باد می‌گفتند بسیار
آتش‌بازی خوبی کردند و از میان جنگل و درختها خیلی جلوه و نمایش داشت بعد از آتش‌بازی آمدیم بیک عمارت
قشنگی که وصل به پارک است در مرتبه تحتانی این عمارت قمارخانه است بازی قمار غریبی در اینجا میکردند یک
آدمکی یعنی صورت انسانی ساخته بودند که باید آن آدمک را با گلوله بزنند برود بیک سوراخی و بعد برگشته
خودش به بعضی نمره‌هائی که در روی میز قرار داده بودند شرط شده بود بایستد اگر می‌ایستاد برد و باخت میشد
روی میز دیگر هم گلوله بازی بود زن بسیار فربهی ایستاده بازی میکرد خلاصه بعد از مراجعت بمنزل هوا ابری
رعد و برق و باران زیادی گذشت شام خورده خوابیدیم (دوشنبه ۲۹ شهر شوال) امروز
بسیار تیره است امام جمعه بود و نهار در منزل صرف شد مجدالدوله و حاجی محمد رحیم بجهت خرید دوربین عکس رفتند

بود

بعد از ناهار کالسکه حاضر کردند سوار شده بهمان خیابان و گردشگاه پریروز رفتیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند
بهمان پارکی که دالان سبز دارد و صاحبش هم اینجا نیست و باغ را بدیگری اجاره داده است رفتیم پیاده شده
قدری در آنجا گردش کردیم چون هوا منقلب شده و ابرهای سیاه از اطراف آسمان بالا آمده بود که احتمال
باریدن داشت رفتیم توی عمارت نشستیم در این بین رعد و برق زیاد شده و بلافاصله باران بسیار شدیدی مثل
سیل شروع به باریدن گذاشت از قهوه خانه که در پهلوی آنجا بود گفتیم قدری نان و پنیر و چای آوردند خوردیم بعد
در این عمارت گشت و گردش کردیم تا باران سبک شد ولی قطع نشده بود و چون قصد حمام داشتیم به کالسکه
نشسته و سوار شده یک راست بحمام آمدیم در جلوی حمام پیاده شده وارد عمارت حمام شدیم بسیار عمارت
عالی خوبی است وضع بنایش اینطور است که یک تالار بزرگی در جلو واقع است تمام دیوارهای این تالار از سنگ
مرمر است که رگهای سیاه دارد و سقف آن تخته و چوب نقاشی بسیار عالی مزین است و دو دالان بلند عریض
در دو طرف تالار است که یکطرف حمامهای مردانه و طرف دیگر حمامهای زنانه است و اقلا در هر دالانی صد
حمام است و وضع هر حمامی این است که یک اطاقی است دارای یک حوض مستطیلی که عبارت از یک
مس است و در کنار اطاق گذاشته اند و هر وقت لازم شود آب گرم و سرد بواسطه لولها و پیچهای متعدد که باز
میکنند باین دیگ مسی میریزد و میز و صندلی و اسباب توالت خیلی خوب با آینه وغیره در هر اطاقی حاضر است
و منظر این اطاقها از یکطرف بکوه و جنگل و خیابان و کوچهای بسیار قشنگ پاکیزه است و از طرف دیگر بهمین تالار
بزرگ است و هر یک حمام متعلق بیکنفر میباشد حاجی حیدر دلاک خاصه ما را بیک حمامی مخصوصی که از پیش گرم
و حاضر کرده بود برد این حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمامها است و زمین آن از تخته مشبک است بعد از حمام
بیرون آمدیم صاحب حمام ما را بسایر عمارات و حمامهای اینجا برده همه را گردش و تماشا کردیم این حمام دو نوع آب
دارد یک آب معدنی که بجهة امراض مردم نافع است و از برای معالجه باینجا میآیند دیگری آب خالص است
که هر کسی هر نوع حمام بخواهد حاضر است یکنوع حمام دیگر هم دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب گوگرد را این
دارد که بجهة اشخاصی که مرض مفاصل دارند ساخته اند و هر کس مبتلا به مفاصل باشد میاورند در این حوضها میخوابانند
و کم کم زیر این لجنها را گرم میکنند بطوری که بغلیان میآید تا سی چهل دقیقه آنجا میماند خیلی مفید است در این عمارت باز
تفصیلات دیگر هم هست که بدقت دیده شد خیلی تعریف دارد و بنظر ما این عمارت و حمامها باید بدویست
هزار تومان ساخته شده باشد بعد از تماشای اینجا مراجعت بمنزل کردیم هنوز باران میآید از منزل به تیاتر
رفتیم این تیاتر در همین کازینو که چند شب پیش باینجا رفته بودیم واقع است وارد بگالری یعنی نگارخانه [illegible] عمارت
شدیم پردهای بسیار عالی خوب درین گالری است و از آنجا وارد تالاری شده و از آن [illegible] که

در روبروی سن جای ما معین کرده بودند رفتیم چند لژ بالا بود مهماندار با امین السلطان و بعضی دیگر از نوکرهای
ما هم حاضر بودند این تماشا که جائی از تماشاخانه‌ها است تا سنگ تراست لژهای بالا با هوا است یکبون فاصله از
قریب دویست نفر زن و دختر نشسته بودند پرده بالا رفت در تمام پرده یک وضع بازی بود و اسم این قسم تماشا
تابلو ویوان است یعنی مجسمه از آدم زنده ده پانزده نفر از زنهای خوشگل را در وسط سن شکل مجسمه روی یک
به صنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر بهیئت ایستاده و نشسته و خوابیده بترتیب واداشته
بودند تا نمیتوانستند بیش از دو دقیقه بی‌حرکت بمانند این بود که بعد از دو دقیقه پرده می‌افتاد و دوباره بالا میرفت
که بوضع دیگری ایستاده بودند پرده به همین قسم بالا رفت در دو پرده هم رقص کردند یک قاطر سیاه بسیار
خوشگل در میان آنها میرقصید این بازی که بار اول از پاریس تخت بروسل آورده اند مخصوص خود اینجا بود بعد برخواسته
آمدیم به منزل شام خورده خوابیدیم شهر اسپا خیلی نزدیک بسرحد آلمان است یعنی از اینجا تا آنجا یکساعت و نیم
راه است (روز یکشنبه غرهٔ ذی القعدة الحرام) امروز باید برویم به آنورس که انشاء الله
از اینجا بکشتی نشسته بطرف انگلیس برویم باید نهار را امروز در همین جا خورده یکساعت بعد از ظهر حرکت کنیم
مشغول حمل و نقل بار به راه آهن بودند مجدالدوله و حاجی محمد حسن عینک و دوربین متعددی از (لی یژ)
آورده بودند قدری تماشا کردیم در این بین امین السلطان آمده عرض کرد (مسیو گوای نو) دیرکتور
خانه (کوکریل) با زنش آمده اند که بحضور رسیده عرض تشکر کنند بعد یک دختر کوچکی دسته
گلی آورد به حضور از در رسیدیم با دختری که یکمرتبه با مادرش هم داخل اطاق شده یک رومیزی بزرگی در
دست داشت بعجله باز کرده گفت کار زنهای اسپا است خواهش کرد که از او بخریم چون بد چیزی نبود محض خاطر
او گفتیم بخرند خاصه یکی بخت بعد از ظهر وقت رفتن رسید مهماندار با حاضر شدند آمدیم پائین سوار کالسکه
شده رفتیم بگار چمیکه توی واگنها نشستیم و ترن خواست حرکت کند دیدیم یک ترن از راه لیژ رسید زرد
بروی واگنها ایستاده بیکه به قدر نیم ساعت آدم از این واگنها پائین آمدند بقدر یک شهر جمعیت بودند
که از تماشای مسابقات لیژ برای تفرج باسپا آمده بودند ترن ما بسمت آنورس حرکت کرده آمدیم تا رسیدیم
بشهر (لوون) در گار اینجا ملتفت شدیم پادشاه هم یک ساعت حاضر بودند رفتیم پائین با هم یکدیگر دست داده اتفاقاً
آمدیم توی ترن و راندیم چون یکساعت و نیم راه داریم تا برسیم برودخانهٔ اسکو که سوار کشتی بشویم با پادشاه
خود را بصحبت مشغول کردیم سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم از آنها گذشته از دروازه شهر آنورس
داخل شهر شده از کنار شهر راندیم همان جائی که آن روز از آنورس سوار کشتی شدیم و تفصیل آنرا نوشته بودیم
پیاده شدیم پله آورده بودند پائین آمده با پادشاه داخل کشتی شدیم جمعیت تماشائی و مردم متفرقه از این شهرهای

دیگر باندازه بود که حساب نداشت و راه عبور بود رفتیم بلژیک هم از توپخانه و پیاده و سواره در تما
راه صف کشیده بودند اسم این کشتی (ویکتوریا اند آلبرت) است و کشتی مخصوص سواری علیاحضرت پادشاه
انگلستان است که مخصوصاً از انگلیس آورده اند سر [illegible] مندولف) وزیر مختار انگلیس که جلو ما آمده بود
در اینجا بحضور رسیده صاحبمنصبان و همراهان خود را معرفی کرد بعد با اعلیحضرت پادشاه بلژیک
دست داده وداع نمودیم با وزرا و رجال بلژیک و حاکم شهر آنورس و مهماندارهای بلژیک و سایرین
نیز خداحافظ کردیم تمام با پادشاه رفتند ما هم باطاق مخصوص خودمان آمده لباس رسمی را عوض کرده
رفتیم برای تماشای عرشه کشتی بسیار کشتی خوب خوشوضع ممتازیست چرخ و آلات و اسباب این کشتی مثل
یک دستگاه ساعت بسیار اعلی ساخته شده است برای سواری و حرکت روی آب کشتی از این بهتر
و راحت تر نمیشود سه مرتبه اطاق و منزل دارد همه اطاقها منقح و مزین با مبل و اسباب ممتاز و تخت
خواب و لوازم راحت تمام طبقه زیرین هم اطاقهای خوب دارند دو سالون بسیار خوب دارد و انواع
خوراکیها از میوه جات و چای و غیره موجود و حاضر بود و [illegible] مهیا و خدمه کشتی هم در نظم و آراستگی کمال
تعریف را داشتند یک کشتی دیگر هم برای بعضی از نوکرها و بارهای زیادی ما حاضر کرده اند که اسم آن
آدبون است کشتی سواری ما چراغهای الکتریسیته هم دارد که خود آدم روشن و خاموش میکند و این
کشتی مخصوص سواری نواب ولیعهد انگلیس است تمام چراغها و اسباب کشتی مطلا است تمام کشتی مفروش
بقالیهای خوب اعلا است بقدر نیم ساعت کشتی در اسکله توقف کرده بعد بطرف انگلیس حرکت نمود که
ساعت پنج بعداز ظهر بکشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم حرکت کردیم هشت ساعت از ظهر رفته شام حاضر
کردند خوردیم و بعد از شام هم میوه جات از قبیل [illegible] و حلوای بسیار ممتاز آوردند خلاصه خوابیدیم نصف
شب بیدار شده دیدیم کشتی لنگر انداخته است از قراریکه گفتند در مقابل رودخانه تیمس [illegible] لنگر
انداخته است (روز دوشنبه دوم) ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب بر
خاستیم الحمدلله احوالم بهتر بود معلوم شد اینجا که دیشب کشتی لنگر انداخته وسط دریاست هیچ دخلی بمقابل رودخانه
تیمس ندارد از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته و از حالا تا دو ساعت
دیگر هم همین جا خواهد ماند وجهه توقف در اینجا این است که چون نواب ولیعهد انگلیس باید در ساعت معین
باستقبال ما بیایند و چند کشتی جنگی انگلیس نیز برای تشریفات ما جلو آمده سلام نظامی داده شلیک توپ
کنند اگر شب میرسیدیم این تشریفات بعمل نمیآمد یک جهت دیگر هم این است که اینجاها [illegible]
که رود [illegible] در هوای مه دو کشتی با هم تصادف میکنند و کشتی [illegible]

دریا در حرکت میباشند با بودن مه خیلی با علم و استادی باید حرکت کنند و الا اسباب خطر و بلیات خیلی
مشکل است اما الحمدلله امروز هوا در نهایت خوبی و آرامی و صاف و بی مه بود و دریا مثل حوض بی موج و
آرام خیلی شکر خداوند را بجای آوردیم خلاصه صبح برخواسته رخت پوشیدیم و قدری در کشتی گردش کردیم ابتدا
از یک دالان باریک طولانی گذشته رفتیم باطاقهای کشتی که جای فرنگیها و بعضی از نوکرهای خودمان است
در حقیقت یک دستگاه دیگریست یکدو اطاق را تماشا کرده بعد از پله بالا رفته بعرشه کشتی رفتیم در
اثنای عرشه که جای توپهای کشتی است قدری نشسته با توپچیها صحبت و فرمایش کردیم و دوربین باطراف
انداخته بعضی کشتیهای بزرگ و کوچک که از دور و نزدیک پیدا بود تماشا نمودیم بعد از عرشه پائین آمده
یک پله چرخی بود که میرفت بسر اسباب و ماشین حرکت کشتی از آن پله پائین رفته آمدیم سر چرخهای بخار
گرمی بود یک دستگاه ماشین هم برای روشنی چراغهای الکتریسیته این کشتی در آنجا دیدیم تمام قوه چراغهای
برقی کشتی از همین یک ماشین داده میشود و برای دانستن اندازه و حد قوه برقیه یک آهن ربائی دارند یکپارچه
آهن بزرگ که مثل یک نازنبو بود دست گرفتیم بفاصله دو وجب مانده باهن ربا قوه جاذبه مقناطیسی
آهن را از دست من کشیده و بماشین چسبید بطوریکه با نهایت زور آهن را از آهن ربا کنده گرفتند خیلی آهن ربای
غریبی بود بعد از آنجا بالا آمده قدری در صفحه کشتی گردش کرده آمدیم پائین در ساعت نه و نیم بعد از نصف شب
که دو ساعت و نیم بظهر مانده بود لنگر کشتی را کشیده بطرف انگلیس حرکت کردیم طول و عرض این کشتی از این
قرار است یکصد و شصت قدم طول دارد و هیجده قدم عرض آلات و اشیاء غریب و عجیب در این کشتی دیده
شد در حقیقت این کشتی عمارت بحری علیحضرت پادشاه انگلیس است که همانطور که در خشکی عمارت دارند توی
دریا هم یکدست عمارت دارند که دارای همه چیز از اسباب و عمله جات و حکیم و نوکر با و خدمه متعدد داشته
و همیشه در همین کشتی منزل دارند صاحبمنصب و امیرال این کشتی هم معتبرتر از دیگران هستند خطر بزرگ
عمده که در این دریای شمالی و رودخانهای اینجا است این است که اینجا ها اغلب مه زیاد میگیرد و حرکت کشتیهای
کوچک و بزرگ از بسکه زیاد است و مثل بازار متصل در آمد و رفت هستند همینکه هوا را مه گرفت دیگر چشم
چشم را نمی بیند و بسیار میشود که دو کشتی بهم خورده غرق میشود برای رفع این خطر تازه اختراعی در تمام کشتیها کرده اند
که در این کشتی هم هست یک شیپوری است که صدای بسیار مهیب غریبی دارد در وقت مه این شیپور را
مخصوصاً متصل میزنند که دو کشتی بهم نخورد خواستیم صدای این شیپور را بشنویم ابتدا بخار بلوله های شیپور داده
بعد چسبیده دو دریچه که دارند در لوله را باز کردند یک صدای غریب عجیبی بیرون آمد که گوش خیلی زحمت میداد
دیگر نخواستیم در آنجا بایستیم این شیپور را در وقت مه متصل میزنند و معلوم نیست که اهل سفاین بیچاره ها چه حالت

از

از شنیدن این صدا همه بیهوش شدند الحمدلله که در این دو روز هیچ واهمه نبود و ما این صدا را نشنیدیم یک چیز غریب دیگر هم این است که علامات این کشتی با کشتیهای دیگر با دست و دو بیرق و علامات مختلف الطور تلگراف است بهم میزنند که علامات مختلف حروف الفبا است که همه چیز معلوم و مفهوم میشود دست خود را از این طرف به آن طرف بطورهای غریب حرکت و تکان میدهند چنانکه از کشتی سواری ما با کشتی از بزن که بعضی از مذهب ما سوار بودند بخوبی حرف میزدند خیلی تفصیل این کشتی زیاد است که اگر بخواهیم همه را بنویسیم مفصل میشود بطور کلی گاهی در بالا و گاهی در پائین کشتی گردش میکردیم و کشتیهای کوچک و بزرگ بخاری و بادبانی که در اطراف این کشتی از دور و نزدیک بودند تماشا میکردیم کشتی هم خوب میرفت دریا هم نهایت آرام و ملایمت بود چنانکه خود ناخدایان هم اقرار داشتند که سی سال است دریا را به این آرامی و ملایمت ندیده ایم همینطور که میرفتیم رسیدیم بوسط دریا که در اینجا دو کشتی خیلی بزرگ غرق شده است چهار کشتی یکی در دو سال قبل و یکی دیگر سه سال پیش از این غرق شده بودند و سوای دکلها و ریسمانهای آنها چیزی دیگر از آب پیدا نبود الحمدلله از اینجا هم بسلامت گذشتیم دیشب که دریا را تماشا میکردیم بعضی ماهیهای ریزه دیدیم مثل حیوانات لوچک فسفری که در مازندران ایران بسیار است و در شب درخشان برق میزنند این ماهیها هم توی دریا از زیر موج و لف آب که از چرخ کشتی بیرون می آمد زیر و بالا میشدند و مثل الکتریسیته در تاریکی شب برق میدادند خیلی تماشا داشت خلاصه راندیم هنوز نرسیده بمقابل رودخانه تمس سه کشتی جنگی زره پوش انگلیس باستقبال ما آمده بنا کردند شلیک توپ نمودن و سلام دادن کشتی های بخاری و بادبانی زیاد هم که همه جمعیت مرد و زن بود از انگلیس بتماشای ما آمده بودند متصل هورا میکشیدند و دستمال تکان میدادند بقدری جمعیت توی کشتیها زیاد بود که نزدیک بود بعضی از کشتیها غرق شود از بعضی جاهای زیر کشتی مرد و زن دستمالها بیرون آورده دستمال تکان میدادند هنگامه غریبی بود که کم کم از طرفین سواحل پیدا شد تا رسیدیم به گووزند که رودخانه تمس است اینجا قلعه جات نظامی [illegible] برای حفظ و استحکام این رودخانه ساخته اند از قلعه جات شلیک توپ کردند اطراف این رودخانه همه جا عمارات و آبادیست و کشتیهای بادی و بخاری و قایقهای کوچک است که مثل ابر [illegible] روی آب [illegible] بود و همه از مرد و زن [illegible] پر بود و روی آب [illegible] قایقهای کوچک بود که کم مانده غرق شوند اما الحمدلله صدمه [illegible] نرسید کشتیها و قایقها کل کشتی ما میانه مانده چون کشتی ما نزدیک آمد و ساعتی که برای ورود ولیعهد معین کرده بودیم هم ساعت مانده بود کشتی ما در (گووزند) توقف کرد تا نواب ولیعهد بیاید یکنفر وزیر مخصوص نقاش هم که انگلیسی است از [illegible] همراه ما است متصل صورت ما و همراهان ما با اطوارهای مختلف [illegible]

انگلیس

اغا قهای بالای کشتی که نشسته بودیم
فرمودیم نقاش قلم و کاغذش را
یک دقیقه صورت بنمن ... اکشید
که اسباب تعجب خود او و تمام انگلیسها
کردند که باین زودی و خوبی ما
خلاصه بقدر نیمساعت که معطل
انگلیس ... پوش دکال
که با سم ... ت ولیعهد سوم
مزبور را بکشتی ما متصل کرده نوبت
... ازیم
کشتی ها ... بیت ... ست ... عد
و خالی هستند که در سنا زده ... ل
بودیم قدری فربه تر شده دو پسر ...
اینها را بعد خواهیم نوشت همراه ایشان
... واجود ... ی ... با ایشان آمدند
معرفی کردند با اینها تعارف کردیم
معرفی نمودیم بعد با نواب ولیعهد
بکشتی ولیعهد کشتی بسیار مقبولی است

a lord de

... که ... را

... ...

... ...

... ...

محض گذراندن وقت
آورده گرفتیم و در
بقدری شبیه بود
شد و همه تعریف
صورت او را کشیدیم
شدیم نواب ولیعهد
با کشتی (ادینبرغ
است آمدند کشتی
ولیعهد آمدند توی
ولیعهد همان صورت
پیش ایشان از دیده
ولیعهد هم که اسامی
بودند صاحب منصب
ولیعهد همراهان خود شان را
ما هم طرزمین خود مان را
و سایر همراهان رفتیم
سالن طولانی باریکی
دارد تمام این سالن را
با گل و پارچه های
نفیس زینت داده
و میزی چیده بودند
که روی آن انواع خوردنی
بود و یک بال خانه
جدا هم داشت که با ...
... ... دارند ...
... ...

از برای لندن هرچه میرفتیم رودخانه تنگ تر میشد تا باندازه طبیعی خودش رسید در حقیقت (گوذسنت) جزء شهر
لندن است از محاذی (دِلْت) متعدد گذشتیم دک حوضی است که دستی در کنار دریا و رودخانه برای تعمیر کشتی ها
بزرگ ساخته اند اما اصل دک پیدا بود دکلهای کشتی را از میان آن میدیدیم ساعت بساعت دقیقه بدقیقه
جمعیت زیادتر میشد هرجا که ممکن بود آدم ایستاده یا نشسته از پشت بامها تا پائین مردم ایستاده و از پنجره‌ها
و دریچه بود و سرباد و دستمالها بیرون آورده دستمال تکان میدادند و هورا میکشیدند و شادباش میگفتند همینطور
راندیم تا از یک پل بزرگی گذشته رسیدیم به (کِی) یعنی این است که یک سمت این رودخانه را دیوار بلندی
از سنگ کشیده اند که خیلی محکم و معتبر است و مبالغ گزافی هم خرج کرده تا باینطور رودخانه را منظم نموده اند و در حقیقه
شهر حسابی لندن از کی باینطرف است اینجا دیگر جمعیت زیادتر شد از پلهای آهنی بسیار بزرگ دو مرتبه و یک مرتبه
و پلهای آجری بزرگ متعدد گذشتیم روی این پلها هم از جمعیت مردم سیاه بود و معلوم بود که اینها از اعاظم و محترمین
هستند و همه هورا کشیده شادی میکردند یک کشتی تزپل همراه ما بود دیگری هم باینطور از طرف لندن آمد اینها
همینکه بهم نزدیک شدند بیکدیگر خورده کم مانده بود ببرد و غرق شده حادثه غریبی روی دهد الحمدلله عیبی نکرده
سالم از هم گذشتند از (گرِنیخ) هم که موزه و مدرسه بحری اینجا است گذشتیم از قلعه کهنه لندن که تاج و جواهر
سلاطین قدیم انگلیس در آنجا است و از کلیسای (سن پل) نیز عبور کردیم عمارت پارلمنت لندن و برج ساعت
و بنای عالی آن هم از دور پیدا شد رسیده بمحاذی پارلمنت کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمدیم (دوک دو
کامبریج) عموی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار کل قشون انگلیس و (پرنس باتن بِرِك) داماد
اعلیحضرت پادشاه انگلستان که شاهزاده خوش روی دلربائی است و داماد دیگر اعلیحضرت معظمه که اسمش
(مارکی دولورن) است و پیرمردی است و امیرآخور اعلیحضرت معظمه که جوان خوش روئیست با جمعی دیگر
از معتبرین انگلیس باستقبال آمده بودند با همه تعارف کردیم و از دالان مصنوعی که از گل و غیره ساخته بودند
سوار کالسکه‌های سلطنتی شدیم رسیده بکالسکه‌ها تهای معتبر و محترم زیادی توی این دالان ایستاده بودند
که با همه تعارف کردیم کالسکه‌ها تمام کالسکه درباری و سلطنتی است و همه با اسبهای مجلل و کالسکه‌چیهای
با لباس‌های مزین هستند من با نواب ولیعهد توی یک کالسکه نشستیم سایرین هم در کالسکه‌های دیگر
نشسته راندیم سواره نظام مخصوص اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لباسهای ممتاز و سربازهای مخصوص پاد
شاه با لباسهای کلی و سوارهای دیگر و افواج دیگر از دو طرف کوچه صف کشیده و [illegible]
دارها از جلو ما میرفتند و ما از میان صفوف سرباز و سواره آهسته آهسته میرفتیم طرفین کوچه و بالا [illegible]
پیره‌ها مملو از جمعیت مرد و زن بود متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند الحق [illegible]

بعمل میآوردند که بالاتر و بهتر از آن نمی‌شود و این پذیرائی از روی آزادی و حسّیات و بر حسب میل خاطر خود...
ملت بود چنانکه نواب ولیعهد هم می‌گفتند که ما نمی‌خواهیم مردم را مجبور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان
میل خود کرده‌اند. خلاصه از جلو صفوف گذشته آمدیم بدروازه (بوکینگهام) داخل محوطه عمارت بوکینگهام شدیم
آنجا هم جمعیت زیادی بود پای پله عمارت که سرباز و سوار زیادی در آنجا ایستاده بودند پیاده شده
داخل عمارت شدیم زوجه نواب ولیعهد و دخترهای ایشان تا درب پله پائین باستقبال آمده بودند با همه
دست داده تعارف کردیم و آمدیم توی اطاق خیلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب ولیعهد را که اسمش
پرنسس لوئیز است و بیست و دو سال دارد برای (کنت دو دیف) که از اعیان انگلیس است
نامزد کرده‌اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب ولیعهد و زوجه
ایشان آمده اطاقها و منازل ما را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارتیست که شانزده سال قبل هم
منزل کرده بودیم یک گلخانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام آئینه است پهلوی اطاق ما است انواع
و اقسام گلها در اینجا موجود است و راحتگاه خوبی است بعد بلافاصله رفتیم بباغی که جلو عمارت واقع است
باغ و چمن بسیار خوب باصفائیست عزیز السلطان هم همراه ما آمد آمدیم تا کنار دریاچه این باغ که دریاچه
بسیار بزرگی است و فواره بسیار بزرگی هم دارد و قایقهای بادبانی در روی دریاچه بود با مجدالدوله
و عزیز السلطان و سایرین توی قایق نشستیم پاروزنها حاضر بودند قدری پارو زدند توی دریاچه...
گردش کرده آمدیم بیرون باز قدری توی باغ دور گلکاریهای قشنگ گردش کرده آمدیم باطاق خودمان شب
شام خورده خوابیدیم اسم پسر بزرگ نواب ولیعهد (پرنس ادوارد) است (دوشنبه
سوم) امروز باید برویم به وندزور دیدن علیاحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان کلیسا
قبل از ظهر باید برویم و نهار را هم در آنجا باید بخوریم صبح قبل از حرکت باید وزرای مختار بحضور ما بیایند ساعت یک
اقدسی ... یک ... علیاحضرت پادشاه انگلستان ... جلو ما افتاده ما را بردند طبقه بالای
عمارت در تالاری که همیشه علیاحضرت ملکه سفرا را می‌پذیرند و وزرا را بار میدهند در آنجا نشستیم تالار
خیلی عالی است مجسمه‌های مرمر عالی و زینتهای زیاد دارد و سفرا در تالار بطور دایره ایستاده بودند اول......
مسیو وادینگتن سفیر کبیر فرانسه معرفی شد مرد معروفی است و سالهاست در لندن بسفارت
اقامت دارد میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (بادن اشتال)
سفیر کبیر روس معرفی شد که مرد معتبریست و مدتهاست در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفرا یک یک
معرفی شدند و آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جمله سفرای بزرگ رستم پاشا سفیر کبیر عثمانی که مرد با

کوچک انداخته است [illegible] سابق [illegible] تماشا است بوده و در [illegible]
[illegible] معروف شده است [illegible] سفیر
[illegible] بود [illegible] تعجب [illegible] بود [illegible] زبان [illegible]
[illegible] زبانی [illegible] حرف [illegible] همه میکرد
و ناظم الدوله برای ترجمه میکرد [illegible] بعد از رفتن [illegible] پنج
دقیقه [illegible] خودش [illegible] مرد خو
[illegible] همه [illegible] کرد با همه [illegible] و [illegible] کردیم [illegible] شده [illegible] نوشته
خواهد شد بعد [illegible] و [illegible] دیدیم [illegible]
در [illegible] شده [illegible] بقدری [illegible] بود که
حساب نداشت [illegible] آهن خیلی [illegible] بود
که یا واگن بزرگ [illegible] از این [illegible] قدری بزرگتر بود [illegible] واگن شده راندیم در واگن [illegible]
[illegible] نواب ولیعهد و لارسون و امین السلطان و ناظم الدوله نشسته بودند [illegible] خیلی تند میرفت بقدر [illegible]
[illegible] رانده ما رسیدیم [illegible] است که [illegible] روزنامه سابق نوشته شده است
دیگر لازم نیست بنویسیم [illegible] از قدیمترین [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] شده است [illegible] پادشاه انگلستان [illegible]
بودند [illegible] پادشاه [illegible] مملکت انگلستان
[illegible] انگلستان [illegible] ایشان [illegible] همه در پای
[illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] گرفته [illegible]
بود گذشته با طاقی که [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] سلطان و بعضی
دیگر از وزرا [illegible] بهارخانه [illegible] اعلا
که سفر سابق [illegible]
و [illegible] کلیسا [illegible]

و شوهرش پرنس باتن برگ ، پرنس کریستیان دو دختر او و پسر نواب ولیعهد لندن البز
بودند و زوجه لرد سالیزبوری وغیره و از جمله هندی ها بعضی دیگر در سر میز با ناهار خوردند با
اعلیحضرت پادشاه انگلستان خیلی صحبت کردیم پادشاه دو سه نفر نوکر هندی دارند که با لباس هندی خدمت
و فارسی میدانستند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد از
ناهار اعلیحضرت پادشاه انگلستان دسته گلی با ما دادند و از آنجا برخاسته آمدیم باطاق دیگر قدری با پرنسس صحبت
کردیم بعد برخاسته دست اعلیحضرت پادشاه را و مراجعت نمودیم اعلیحضرت معظمه تا دم پله مشایعت
کردند بنا با وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره مرحوم پرنس آلبرت شوهر اعلیحضرت پادشاه
انگلستان پرنس کریستین پسر نواب ولیعهد انگلستان هم بودند [illegible]
بزرگ است از [illegible] گذشتیم سوار [illegible] جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره بسیار عالی است با سنگ
سماق و سنگهای دیگر ساخته اند بنای این مقبره را اعلیحضرت پادشاه انگلستان از خرج خودشان داده
دخلی به دولت و پارلمنت ندارد دختر پادشاه انگلستان پرنسس الیس دختر همین دختر که زوجه اعلیحضرت
معظمه باشد نیز در اینجا مدفون است [illegible] سال قبل [illegible]
کرد و [illegible] او بیرون رفت هر چه منع کردند ممنوع نشد چون دختر را خیلی دوست میداشت پرستاری او را
میکرد بعد از مردن دخترش خودش هم مبتلا [illegible] شده مرد [illegible] در این مقبره دفن کرده اند مجسمه را هم
از مرمر ساخته اند دختر کوچک [illegible] به سر قبر مرحوم پرنس آلبرت
گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم بگار سوار ترن شده آمدیم [illegible] از ترن تا
نشسته رفتیم بعمارت بوکینگهام در ساعت هشت و نیم بعد از شام باید به تیاتر برویم که [illegible]
با ایران [illegible] سوار کالسکه شده به تیاتر رفتیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها
چراغان و زینت کرده بودند و مردم هورا میکشیدند از جلو کلوب کنسرواتیو و لیبرال گذشتیم که
[illegible] است هر دو دسته در اینجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خودشان
[illegible] صحبت میکنند با گفتگوی پلیتیکی [illegible]
دیگر [illegible] میدان [illegible] نسبت
چون او در جنگ [illegible] کشته شده و [illegible] آن [illegible] بوده مجسمه او را ساخته و میدان را هم باسم آن جنگ
موسوم کرده اند از اینجا گذشته وارد تیاتر شدیم در لژ بزرگ نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان
و دختر و پسرهایشان و جمعی از شاهزادگان دیگر هم بودند تیاتر بسیار عالی مرتفعی است پنج طبقه است مطلا

کاری

کاری زیاد دارد امشب تمام بزرگان و نجبا و اعیان انگلیس اینجا بودند زنها با لباسهای سینه باز فاخر و انواع
زینت و جواهر و مردها با لباس رسمی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس باشکوهی بود گل زیاد که البته قیمتا بعد
هفت هشت هزار تومان گل میشد در لژ ما بود تمام اهل تماشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در لژهای بالا
که مثلا در سابق یک لیره میدادند و می‌نشستند امشب ده لیره و سی لیره بود تمام تماشاخانه با الکتریسیته
روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود عقیده کلها تمام تماشاخانه را پر کرده بود تمام زنها و مردها که نشسته بودند
در حقیقت غرق گل بودند جلو لژ ما دسته انداز همه از گل بود و بعضی هم یک دسته گل بزرگ در دست داشتند
که البته کمتر از دو تومان قیمت نداشت. تماشاخانه اپرا بود ساز و آواز خیلی مشروع خوب بود خواندند با خیلی
خوب خواندند یکی از خوانندهای خوب (مادام البانی) بود که از اهل [illegible] است سفر سابق هم که بانگلیس
آمدیم همین جا آواز میخواند حالا هم بهمان طور میخواند دیگر (مادام ماریز) بود که خیلی خوب خواند گویا همچو خاطرم هست
که همین ماریز باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته بهوا رفت و دیگر اثری از او ندیدند بالمره
مفقود گردید خوانندهای دیگر هم از قبیل (میس تارولیل) و (مادام نوردیکا) وغیره بودند تمام حرکات نقل
با ساز موافق بود در آخر هم اجماعا رقص خوبی کردند از آنجا مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم. روز چهارشنبه
(چهارم [illegible]) امروز باید برحسب دعوت (لرد مر) بیگلربیگی شهر سیتی شهر لندن رفته در آنجا نهار بخوریم در ساعت
دوازده که وقت خدیو و نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته باهم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
و احترام با این تفصیل روانه سیتی شدیم اولا از درب عمارت ما تا خانه بیگلربیگی که قریب یک فرسنگ راه است
دو طرف راه سربازها و سواره زیاد با کمال نظم بجهت احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمعیت زیادی از
اهالی شهر از تماشائی وغیره بودند از روی پنجره که چهار ده بجا که ممکن بود آدم [illegible] و تماشاکننده آدم ایستاده
بود که البته بقدر دویست سیصد هزار نفر جمعیت بودند و تمام دکاکین و اطراف در بازارها گردیده عوض
متاع و اسباب فروش آدم ایستاده بود و بیرقهای زیاد با انواع گلها در پشت دکاکین و اطاقها و پنجره‌ها
نصب کرده در کمال زینت و قشنگی همه جا را آراسته بودند طاقهای زیاد از گلها و آیینه و کاسه‌ها تابلوها
بسته بودند که خیلی تماشائی بود و اسم ما در اغلب جاها با خط مبارکباد نوشته بودند با این زینت
[illegible] عمارت بیگلربیگی سیتی رسیدیم (لرد مر) با نواب [illegible] زن [illegible] تعریف میگویند
اینکه ما فارسی کرده [illegible] و اعیان سیتی با لباسهای قدیم [illegible]
[illegible] زینت و [illegible] مخصوص که لباس رسمی میپوشند [illegible]
[illegible] بزرگی [illegible] خود [illegible] قد بلندی پوشیده بود [illegible]

کشید. چند و سایر نواب و صاحب منصبان و غیره با جمعیت زیادی از علما و رجال بسکو جلو آمده بودند تا وارد
یک محوطه کوچکی شدیم که چند نفر [illegible] شده بود زوجه گراند دوک که زن [illegible] است با زوجه نواب ولیعهد و
سایر نسوان [illegible] و شاهزاده‌ها [illegible] بودند [illegible] وضع [illegible] جا طوری است که در این
موقع زوجه گراند دوک [illegible] و زوجه نواب ولیعهد [illegible] و وقت رفتن از اینجا تا تالار بزرگ
بازوی [illegible] گرفته دست داده از جلو [illegible] زوجه ولیعهد با نواب ولیعهد و سایرین و شاهزاده خانمها از عقب
می‌آمدند و با این تفصیل وارد تالار شدیم در بالای تالار چهار پله بالا می‌رفت و محلی بود که مشرف به تالار بود
آنجا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چند صندلی و نیمکتهای دیگر هم بود که سایرین نشستند. بعد از نشستن
[illegible] قضات و نواب روی صندلیهای دیگر نشستند [illegible] کاغذ [illegible] خطبه روی کاغذ
نوشته بود از روی صندلی برخاسته ایستاده قرائت کرد خطبه [illegible] در تهنیت ورود ما بود
و حال [illegible] قرائت شد وقت خواندن خطبه تمامی اهل مجلس دست می‌زدند [illegible]
بطوریکه صدای [illegible] بعد [illegible] خطبه [illegible] سابق [illegible] بود [illegible] خطبه را
ترجمه کرد بعد [illegible] جواب [illegible] خطبه [illegible] که [illegible] برخاسته جواب ما را ترجمه کرد و در حین جواب
دادن هم اهل مجلس دست می‌زدند و [illegible] چون ترتیب و شرح
[illegible] برای [illegible] تالار [illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]
باشد [illegible] تالار [illegible] است [illegible]
تالار بود [illegible] جای مخصوص خودمان نشستیم [illegible] دست [illegible]
نشسته بودند [illegible] نشسته بودند یک [illegible] پهلوی هم
[illegible] خدمت [illegible] که [illegible] گذاشته
[illegible] در این تالار [illegible]
[illegible] شده [illegible] بود [illegible] که مردم [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] از [illegible] برای سکوت مردم [illegible]
مردم [illegible] دست زده [illegible] همه ساکت شدند
[illegible] خطبه [illegible] نواب [illegible]
[illegible] قرائت کرد و مردم همه دست زدند [illegible] مردم [illegible]
[illegible] خوردیم و نشستیم [illegible] گذشت [illegible]

اول

دست زده ساکت شدند دوباره لرد میر دست ... خطبهٔ مفصلی مخصوص دولت ... ما خواندند
همهٔ اهل مجلس دست زدند و ما هم برخاستیم و تعارفات و تشکر کردیم و نشستیم بعد یکی از مستشاران برخاست بسلامتی
لرد و سیتی و اهالی لندن شربتی نوشیدیم شیپورچی شیپور زد و جارچی جار کشید ما برخواسته ... نطقی کردیم و ناظم
الدوله ترجمه کرد باز همه دست زدند و با بروی تحسینها گفتند و نشستیم دوباره جارچی جار زد و شیپورچیها
شیپور کشیدند نواب ولیعهد برخواسته خطبهٔ مفصلی مشتمل بر تشکر ... خواندند و مردم ...
زدند و همه بسلامتی ما نوشیدند و ما هم جام ... بسلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جارچی جار زد و شیپورچی
شیپور کشید گفتند لارد سالیزبوری صدر اعظم میخواهد خطبه بخواند همه ساکت شدند لرد سالیزبوری برخواست
و از خطبهٔ غرا مفصلی ... دولتین ... انگلیس و ... بیان کرد در خطبه ... مردم ...
کردند و همهمهٔ غریبی برخاست بعد از اتمام خطبه یا قدریکه گذشت برخواستیم با همان ترتیب اول باز دست زوجه
لرد میر در دست ما بود و سایرین عقب از تالار بیرون آمدیم و باز بهمان اطاقات و تعارفات و اسباب
در جلو ما بود دند علاوه چهار شیپورچی هم از جلو ... آمدیم باطاق اول ... راه رفته قهوه خوردیم و سیگار
کشیدیم و با نواب ولیعهد آمده بیرون توی کالسکه نشسته راندیم برای منزل ... ولیعهد ... مراجعت
نمودیم از این قرار است از عمارت بکینگام به پارک سنت جیمس و کوچه ... که محل جمع ... های
مشهور لندن است و از آنجا بمیدان ترافالگار و کوچهٔ استرند تا سیتی و گیلدهال رسیدیم ... مراجعت
از گیلدهال (ان ...) ... رود خانه است و کوچه ... که محل تماشاخانه های بزرگ است و از آنجا
سنت جیمس پارک و از آنجا به بوکینگام پالاس آمدیم) هم پارک بزرگیست که متصل به پارک ...
کیفیات جشن گیلدهال ... هنگام مراجعت ... پارک ... کلیسای سنت پل گذشتیم این کلیسا بقدری بزرگست که به بزرگی و ارتفاع کوه دوشان تپه طهران بلکه قطرش
از کوه دوشان تپه بزرگتر مینماید خلاصه رسیدیم به منزل با نواب ولیعهد دست داده خداحافظ کرده
ایشان رفتند ما آمدیم باطاق خود مان قدری راحت کرده بعد با امین السلطان و ناظم الدوله توی
کالسکه نشسته راندیم برای تماشاخانهٔ ایران که منزل ... ناظم الدوله است از راه ... کنزینگتن
بین ... گذشتیم و از خیابان آخر محله ... رسیدیم بخانه میرزا ملکم خان ناظم الدوله منزل او
در محلهٔ آخر ... است ... خانه ... باغچه پر از گل دارد ... محله باصفائی است خانهٔ ناظم
الدوله تماما ... باغچه ... های چوب و ... عصرانه و میوه جات حاضر کرده
بودند قدری میوه خوردیم زن و دختر ... که ... دختر ... دارد ...

خوش صحبت و بامزه است قدری نشسته بعد مراجعت بمنزل کردم قدری راحت کرده بعد با امین السلطان
و سرور و مستوفی و لف بکالسکه نشسته رفتیم بمنزل لرد گرانویل مهردار اعلیحضرت پادشاه انگلستان که در آنجا
بصرف شام مهمان بودیم بعضی دیگر از نوکرهای ما هم همراه بودند رسیدیم بمنزل لرد پیاده شدیم خود لرد با زوجه اش
دم در پایین آمده بودند دست داده رفتیم بالا داخل عمارت شدیم تمام این عمارت از دیواره‌ها و پله
از سنگ مرمر ایتالیائی است که سفید است و رنگ سیاهی دارد اطاقهای بسیار خوب تو در توی عالی
با مبلهای بسیار خوب داشت نواب ولیعهد هم آنجا بودند دست داده تعارف کردیم لرد سالیزبوری
و بعضی از اعاظم شهر هم با زنهایشان حضور داشتند قدری توی اطاقها راه رفته و صحبت کرده بعد آمدیم
بسر شام تمام این عمارت پر از [illegible] است اطاق شام هم میز بسیار خوبی چیده و گلهای زیاد زینت داده
بودند بقدر سی نفر سر میز بودند هر یک در جای خود نشستیم دست راست من زوجه لرد سالیزبوری و دست
چپ زوجه لرد دیگر نشسته بودند زوجه لرد سالیزبوری زنی کوتاه قد و بسیار محترم و چشمهای درشت دارد
و عاقل و زیرک است خلاصه شام خورده بعد آمدیم باطاق دیگر قهوه خورده و سیگار کشیدیم و با یکان یکان
صحبت داشتیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل امشب در این عمارت که منزل ماست بقدر هزار
و پانصد نفر زن و مرد از اعاظم و نجبا و وزرا و سفرای خارجه بالای رقص مهمان هستند که باید ما هم آن
مجلس برویم قدری که راحت شدیم وزیر دربار و ایشیک آقاسی باشی آمده عرض کردند که مهمانها حاضرند همان
با عصا با جلو ما آمدند ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همراهان ما لباس رسمی پوشیده اند
جلو ما بالا رفتیم تمام اطاقها و تالار با چراغهای برقی روشن و به مبلهای ممتاز آراسته و مزین بود نواب ولیعهد
جلو آمده با همه دست دادیم بعد رفتیم توی اطاق دیگری که زوجه نواب ولیعهد هم آنجا بودند با زوجه ولیعهد
تعارف کرده بعد وسط دست ایشان داده پیشاپیش ایشیک آقاسی باشی با جلو ما و نواب ولیعهد و سایر شاهزاده‌ها
و شاهزاده خانمها از عقب ما حرکت کردند اطاق باطاق و تالار به تالار از کوچه میان دو صف زن و مرد
گذشته تا رسیدیم بتالار بزرگ رقص این تالار بزرگ و سایر تالارها و اطاقها مملو از زن و مرد بود این تالار
رقص خیلی بزرگ است چراغهای برقی زیاد دارد و یک بالکنی هم دارد که آنجا موزیک میزنند یک ارگ خیلی
بزرگی هم در همین تالار است که تیغفتنه پرنس آلبرت شوهر علیاحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود درست
کرده است و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این ارگ را نزده است خیلی ارگ بزرگی است موزیک میزد
اگر بخواهم اسامی این اشخاصی که در این تالار حاضر بودند بنویسم یک کتاب مخصوصی میشود همین قدر مینویسم که
تمام اعاظم و نجبا و رجال دولت انگلیس و وزرای محترم منصوب و معزول از مرد و زن حاضر بودند تمام زنها

بجز

سینه هاشان بحت و مکشوف بود و همه زنها با لباسهای بلند با جواهرهای نفیس زینت کرده بودند که تمام
اطاق و تالار را بر لیان پر کرده بود و بالای این تالار یک شاه‌نشینی است دو سه پله میخورد در انجا چند صندلی
برای ما گذارده بودند رفتیم نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ولیعهد و شاهزادها هم آمده نشستند جلو ما هم یک
اندازه از تالار برای رقص باز بود قدری که نشستند نواب ولیعهد و زوجه ولیعهد با دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانمها برخواستند برای رقص قدری که رقص کردند آمدند نشستند خستگی گرفته دوباره برخاسته
مشغول رقص شدند باز نشسته قدری خستگی گرفته باز برخواسته رقصیدند خلاصه بقدر ده دوازده مرتبه همین طور
می رقص کردند و نشستند هوای اطاق گرم بود و این تالار بزرگ هم از بوی عطر پر شده بود این رقصهائیکه
امشب کردند والس و پلکا و مزورکا و کادریل بود ده دوازده مجلس تمام شد برخواسته آمدیم
باطاق دیگر که میز بزرگی بود شام چیده بودند تمام مردم هم آنجا جمع شدند همین طور ایستاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوک دو کامبریج و خواهر ایشان دوشس دو تک که مادرشان
است و در این مجلس خانم نبودند دیگر همه شاهزادگان و رجال دولت انگلیس از زن و مرد حاضر بودند خیلی
خوب جشنی بود دم باز زوجه نواب ولیعهد دست داده خود نواب ولیعهد هم تا درب پله مشایعت کرده آمدند از
ما ایشان تعارف کرده به منزل خودمان آمدیم و خوابیدیم اما نواب ولیعهد و سایرین دوباره برگشتند به تالار
تالار بال که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود بسیاری از مهمانها هم هنوز تازه می آمدند تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (روز پنجشنبه پنجم) امروز صبح خیلی خسته بودیم از خستگی شب به
خانه نواب ولیعهد برویم هوای لندن غالب ابر و تیره است کمتر آفتاب دیده میشود امروز را تا بعد از ظهر
ملاقات رسمی نداشتیم نهار را در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم دو کالسکه حاضر کردند که باغ وحش برویم
چون در سفر اول هم که بلندن آمده بودیم همین باغ وحش رفته بودیم میخواستیم ببینیم در این سفر تازه چه دارد من با [illegible]
مهماندار و [illegible] در یک کالسکه نشسته بعضی ملتزمین هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده راندیم برای باغ وحش رسیدیم
به ریجنت پارک که باغ وحش توی این پارک است پارک بزرگیست اما در آخرهای شهر واقع است کسی از
اعیان شهر باین پارک نمی آید مگر اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه‌ها برای بازی زیاد باین پارک میآیند
بخصوص بچه‌های [illegible] بازی [illegible] میکنند که اسمش کریکت است بعد داخل باغ
وحش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود به کجا ما میرفتیم دور ما جمع میشدند دخترهای خوشگل توی آنها خیلی بود
نزدیک قفس سباع رفتیم هفت هشت ببر و پلنگ بود و دو فیل هم بود که روی آنها تخت زده اند و هر کس
میخواست پول میداد سوار میشد توی باغ میگشت بعد رفتیم پهلوی شیر آبی که در توی حوض [illegible]

[illegible] و پای او تنی میگرفت بعد [illegible] خانه انجا
برده [illegible] دوباره از انجا توی آب [illegible] دیگر انواع
[illegible] است [illegible] دیدیم [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] و طولش
[illegible] یعنی [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] و دیگری [illegible]
[illegible] نشان میدادند [illegible] باید [illegible]
[illegible] کوچه ریجنس ستریت
لندن [illegible] کوچه [illegible] اگرچه وسیع و بزرگ است مثل کوچه ریجنس ستریت [illegible] کوچه ریجنس [illegible]
پاکیزه و وسیع است در حقیقه بازاری است از دو طرف دکانهای [illegible] زیاد دارد و جمعیت آینده
و رونده بقدری است که حساب ندارد [illegible] جمعیت زیاد ایستاده بود در پیاده رو کوچه [illegible]
[illegible] بقدری [illegible] کوچه [illegible] و شخص [illegible]
[illegible] که آهسته میروند
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بزرگی
[illegible] بودند البته بقدر دو هزار زن و مرد و دختر از خانواده [illegible] و اعیان و
[illegible] حضور داشتند که اگر بخواهیم به تفصیل [illegible] بعد باد و

نواب ولیعهد قدری [illegible] ... [illegible] بعد که از میان جمعیت [illegible] زن و مرد [illegible] عبور میکردند و
میرزا ملکم خان ناظم الدوله که همراه ما بود بعضی از آنها را معرفی میکرد و ما با آنها دست داده تعارف و صحبت
میکردیم قدری هم در باغ بودیم [illegible] که [illegible] گذاشته بودند بعد در جائی در کوشکی که در گوشه
بود قدری نشستیم پسر کنت دپاری نوه لوئی فلیپ پادشاه فرانسه هم که حالا در انگلیس متوقف است بدرخانه [illegible]
رفته بود [illegible] دیدم آمد با ما نشست قدری صحبت کردیم بعد آمدیم [illegible] حضرت پادشاه پهلوی ایشان
نشسته قدری با ایشان صحبت [illegible] اعلیحضرت پادشاه [illegible] در مراجعت [illegible] و ما هم گردش
کنان تا دم در باغ آمدیم که مراجعت بمنزل نمائیم (دوک [illegible]) [illegible]
لوئی فلیپ پادشاه فرانسه است [illegible] خیلی خوب [illegible]
[illegible] اسپانیول [illegible] دست
[illegible] بود [illegible] باید برویم به تیاتر
[illegible] که در آنجا
رفتیم [illegible] ساعت [illegible] جمعیت از زن و مرد بود [illegible]
و با ما دست [illegible] به تیاتر رسیدیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان [illegible] و دختر ایشان
و وزراء و اعیان انگلیس و سفرای [illegible] زن و مرد در اینجا بودند مجلس [illegible] بود [illegible]
پوشیده بودند زنها [illegible] با لباس [illegible] جواهر زیاد زده آمده بودند [illegible]
دسته های [illegible] السلطان و عزیز السلطان [illegible] دیگر
حاضر بودند [illegible] تیاتر [illegible] خیلی بزرگ است [illegible] خیلی مزین است
و بعضی [illegible] مرتبه اول [illegible]
دور ستون [illegible] در حقیقت مثل این است که [illegible] مرتبه [illegible]
صندلیهای [illegible] مرتبه [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] که مردم
[illegible] بوده [illegible] ولیعهد
زوجه ایشان [illegible] صندلیها نشستیم [illegible]
سینه [illegible] و دختر های کوچک بودند [illegible]
رنگارنگ پوشیده بودند و البته [illegible] هزار [illegible]

کرده لباسهای معتبر و رنگین تنها را پوشیده بودند بسیار خوب رقصیدند در یک پرده که زنها تنها و بازیگر با
معلق میزدند توپها و بازیگرها بواسطه حضور خانمها تعلیم بها لباس چسبان پوشیده با قبای سیاه معلق میزدند
چنین خوب بود با این لباسهای سنگین اینطور معلق زدن را در هیچ سیرکی ندیده بودیم در ستونهای خیمه طناب
کرده تنها معلق از طنابها بسته بودند تنهای دیگر آمده از طنابها بالا میرفتند چرخ میخوردند در میان هوا
دیگر بستن کرده آن طناب را میگرفتند و چرخ میزدند هیچ میمون نمیتواند اینطور کار بکند خیلی تماشا داشت
تماشاخانه شلوغ بود [illegible] دو ساخت [illegible] اینجا نشسته بودیم مثل تیاترهای دیگر بود که بعد از افتادن
پرده برخاسته بیرون برویم شربت خورده راحتی کنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از اتمام تیاتر
برخواسته رفته بالا رفتیم بالای بود وسیع مدور در اینجا سوپه حاضر کرده بودند در وسط میز بزرگی
بود ما با خانواده سلطنت اینجا نشستیم سایرین در سر میزهای مدور کوچک که در اطراف گذاشته بودند نشسته
[illegible] که در تیاتر بودند سوپه خوردند بعد از سوپه که مدتی از نصف شب گذشته بود به منزل آمده خوابیدیم

روز جمعه ششم امروز صبح جنرال [illegible] جلو منزل ما [illegible] توپی آورده بود که
ما برسانند خیلی تماشا کردیم توپ بست که مخترع آن [illegible] میکسیم [illegible] است و این توپ هم باسم همین
شخص موسوم و معروف است توپ بسیار غریبی است لوله دارد که در زیر آن تعبیه کرده اند تا بواسطه
[illegible] در صفحه [illegible] چهار صد فشنگ میگذارند و در زیر توپ خزانه دارد که آن صفحه را آنجا
گذاشته و یک صندلی در پشت سر دارد که روی آن می‌نشینند [illegible] دو دست با آنجا میگذارد [illegible]
فشنگها [illegible] که در [illegible] زیر توپ [illegible] و خالی میشود و [illegible] فشنگ از زیر بیرون میریزد فشنگها هم مثل فشنگ
ماتینی است [illegible] دو سه هزار [illegible] خیلی تماشا داشت [illegible]
[illegible] باسب دوانی [illegible] رفتیم [illegible] معین [illegible]
[illegible] پارلمنت گذشته [illegible] که باید باسب دوانی برود و [illegible] حاضر
[illegible] کار حاضر بودند [illegible] نشسته صحبت کنان رفتیم
[illegible] نواب ولیعهد میگفتند
[illegible] سبب دوانی [illegible] پیاده شدیم
دم کار [illegible] بود که [illegible] دست [illegible] بود تا بین این دیوار و این
[illegible] است این [illegible] هم خیلی طولانی است تمام طول [illegible] زده اند قریب
هزار قدم [illegible] باسب دوانی که اسم این محل اسب دوانی [illegible] است بالاخانه دیدیم

که مخصوص ما در همین ایام ساخته و در ظرف هیجده روز باتمام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی سابق هم در جلو
بترتیب دیده میشد از پله ها بالا رفتیم بالاخانه منظر بسیار خوشی به چمن یا صفحه که در جلو است دارد از زن و مرد
اعیان و محترمین خیلی بالای اسب دوانی آمده بودند مردم متفرقه تماشائی هم بسیار بودند خصوصاً در انجائیکه سر اسبها
شرحی بجمعیت و قال و مقال غریبی بود یک نصف دوره اسب دواندند هفت هشت اسب بود تقریباً نصف
دوره اینجا از نزدیک قریه اکبرآباد تا پای پله عمارت اسب دوانی طهران است بعد گفتند فردا اسب
پیش آمد ما برخاسته چند پله بالا رفته وارد اطاقی شدیم که نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم نواب ولیعهد
و اعاظم رجال هم در سر نهار بودند بعد از نهار باطاق اول برگشتیم یک دوره دیگر اسب دواندند بعد نواب
ولیعهد گفتند برویم پائین از نزدیک اسبهارا تماشا کنیم آمدیم پائین جابکسوار با اسبهارا از جلو ما
گذراندند اسبها و مادیانهای خوب بود بعد از تماشا دوباره بالا رفتیم یک دوره دیگر هم دواندند باز دو
دوره باقی مانده بود چون ما خیال حمام داشتیم برخواسته با نواب ولیعهد پائین آمدیم مهماندار الان گل که
اول رسیده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در کار نواب ولیعهد از جدا
شده رفتند و ما با سر درمند ولف و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در ساعت شش بعد
ظهر باید بخانه لرد روزبری بمهمانی و صرف شام برویم در ساعت معین با امین السلطان و سر درمند ولف
و ناظم الدوله و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب خودمان بخانه لرد روزبری رفتیم روزبری از فرقه لیبرال وارد دسته
وزارت مسیو گلادستون است که ضد با دسته وزارت حالیه است جوانیست خوش رو و کوتاه قد ریش
و سبیل را تراشیده خلاصه وارد خانه او شدیم خانه ساده ایست اما خیلی خوبست از درکه داخل شدیم جلو خانی
داشت و خیابانی در جلو عمارت بود که بمنزله فضا و حیاط خانه بود اطاق در مرتبه بالا واقع بود نواب ولیعهد گلیس
و دوک دو چابهران و مسیو گلادستون و لرد گرانویل و اندرسون و تنیسن شاعر معروف و یکنفر نقاش پیرمرد
بلند قامتی که یک پرده صورت گلادستون را خیلی خوب ساخته بود و در همین عمارت نصب کرده بود
که بهترین نقاشهای لندن است و جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر همه در اطاق ایستاده بودند تمام اهل
مجلس مرد بودند زن هیچ نبود از این اطاق باطاق دیگر که میز شام چیده بودند رفته نشستیم زیاده از سی نفر
بهمه جهته در سر میز بودند مسیو گلادستون دست ... ست لرد روزبری دست چپ ما و نواب ولیعهد
و لرد گرانویل روبروی ما نشسته بودند از ملتزمین ما هم امین السلطان و دو سه نفر دیگر بودند شام که تمام شد
برخواسته از اینجا رفتیم به آلبرت هال نواب ولیعهد پیشتر باینجا رفته بودند که اینجا را منظم کنند آلبرت
هال محوطه وسیعی است و گنبد بزرگی دارد و تفصیل آلبرت هال همان است که در روزنامه سفر اول نوشته ایم

در مرتبهٔ بالای آن که فوق همه مراتب است تو رفتیم در بالای لژ جلو دوره جای نشستن
دارد و چند لژ که اشخاص و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پایین همه پر از جمعیت زن و مرد بود
نواب ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و دختر ها و پسر های ایشان و جمعی دیگر از شاهزاده ها جلو آمدند بار [illegible] بیرون
بال برده میان مردم صندلی ای با خودشان گذاشته بودند نشستیم [illegible] خوانندگان [illegible]
آواز خواندند اول یک مرد و دو زن خواندند بعد [illegible] جمع خوانندہ
قریب پانصد نفر خوانندہ بودند [illegible]
اگر چه قدری صدمه میخوردیم تا آخر مجلس نشستیم بعد [illegible] آمده سوار [illegible] شده مراجعت بمنزل
کردیم و بعد از [illegible] خوابیدیم امشب در سر شام [illegible] پارچهای یخ بزرگ [illegible] خیلی نظیف و
شفاف بود پرسیدیم این یخها از کجا میآورند گفت از دریاهای شمالی [illegible] که طبیعةً منجمد میشود و بریده
و حمل بکشتی کرده به لندن می آورند (روز دوشنبه هفتم [illegible]) صبح [illegible] رفتیم حمام [illegible] است
بسیار خوب حمامی بود از حمام بیرون آمدیم بمنزل آمده نهار خوردیم [illegible] عرض کرد که قونسول ایران
که از اهل انگلیس است یک توپی پیشکش کرده و در پارک [illegible] حاضر نموده است که بنظر برساند
و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بیندازند بعد [illegible] به پارک رفته توپ را دیدیم توپ خوبی
از سیستم [illegible] که روز پیش دیده بودیم بود اما [illegible] و شکلش این است که یک جعبه [illegible] ساخته
و میان آن فشنگ چیده اند وسط توپ هم یک جای تعبیه کرده اند که این جعبه را در آنجا میگذارند
و در پشت توپ یک دستگیره قرار داده که میگردانند [illegible] و بهمان وضع توپ [illegible] خالی
میشود چند تیر انداختند تماشا کردیم بعد آمدیم باطاق [illegible] (دوشنبه [illegible])
لرد گرانویل [illegible] سوار شده از کوچهای معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچهای
دیگر [illegible] گذشته تا رسیدیم بخانهٔ دوک [illegible] از آنجا گذشته بخانهٔ لرد گرانویل رسیدیم لرد
گرانویل از دستهٔ لیبرال است یک وقتی وزیر امور خارجه بوده است زن و دختر ها و پسر های او هم
ملاقات شدند دو دختر بسیار خوشگل و دو پسر [illegible] پنج شش ساله دارد قدری نشسته بعد برخاسته
پایین آمدیم سوار شده رفتیم بخانهٔ مسیو [illegible] بعد مراجعت بمنزل کردیم دولت دو [illegible]
امروز بدیدن ما آمده بود او را ملاقات کردیم در سفر سابق که بانگلیس آمدیم روزی [illegible] که ییلاق [illegible]
مشار الیه است مهمان او شدیم در آنسال که او را دیدیم اگر چه ریش داشت اما [illegible] بالا بود
امروز دیدم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او [illegible] عکاسهای انگلیسی عکس ما را

[illegible]

انداخت بعد [illegible] عکاس ... آمد و عکس ما را انداخت ساعت شش بعد از ظهر با [illegible] رفتیم به کریستال پالاس

[illegible] شام و تماشای آتشبازی مهمان نواب ولیعهد [illegible] کریستال پالاس

رفتیم [illegible] و بعضی دیگر [illegible] هم [illegible] نواب [illegible] جنرال [illegible] دو فرسنگ [illegible]

شهر لندن [illegible] کریستال پالاس عمارتی است از بلور اول [illegible] سیدنهام [illegible]

[illegible] بود در اینجا بود بعد از [illegible] عمارت را منهدم [illegible] همان [illegible] نگاه داشته اند [illegible]

عمارت [illegible] رسیدیم [illegible] و [illegible] ایستاده بودند [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] قریب سه کرور نفر ایستاده بودند در این [illegible] متفرق [illegible] در پشت

آدم [illegible] ایستاده باشند تمام این مردم [illegible] بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت [illegible]

[illegible] بودند [illegible] این [illegible] سرشان [illegible]

[illegible] از [illegible] جمعیت [illegible] عمارت الی کریستال پالاس

[illegible] بلند بود [illegible] دستمال تکان میدادند [illegible] خود را [illegible] بودند سر و دست

[illegible] دستمال تکان [illegible] که با هم [illegible]

[illegible] رسیدیم به عمارت کریستال پالاس نواب ولیعهد و زوجه ایشان [illegible]

[illegible] بودند داخل [illegible] سیدنهام [illegible] قریب به دو هزار قسم گل [illegible]

الوان [illegible] یک [illegible] زوجه نواب ولیعهد یک گل [illegible] سینه [illegible]

بعضی [illegible] بلبل [illegible] خوب تربیت کرده بودند در

[illegible] قریب بیست هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای گلها دست به

زوجه نواب ولیعهد داده وارد اصل تالار شدیم در آنجا هم قریب به دویست هزار نفر جمعیت بود که همه

شاه سلامت باد میگفتند و هورا میکشیدند تماشا کنان میرفتیم تا رسیدیم به یک [illegible] بلندی که در وسط این

عمارت است و در آنجا کنسرت ساز و آواز است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت

در این نقطه بود در راه پله گرفته رفتیم بالا [illegible] برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشا کردیم یک ارگ

بزرگ خوبی هم در آنجا بود بعد از آنجا رفتیم به یک بالکنی که مشرف به باغ و عمارت داشت در این باغ هم قریب بیست

هزار نفر جمعیت بود که [illegible] فواره های بلند خوب دیده شد اما آب این فواره ها همیشه نمیجهد

هر وقت بخواهند آب میاندازند [illegible] یک دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها [illegible]

تماشای زیاد کردیم و آن گلی که در سینه داشتیم از بالکن [illegible] انداختیم قریب [illegible] بود

آن گل هجوم آوردند و از دست یکدیگر گل را میربودند در حقیقت با هم یکنوع احترامی بجا بود دیگر باره یکدسته
گل گرفته انداختیم باز بهمان حالت ازدحام از دست یکدیگر میربودند حتی برگهای گل را که روی زمین ریخته بود جمع
میکردند و میبردند خیلی تماشا کرده بعد آمدیم تیاتر اولی که ذکر کردیم نشستیم این لژ روبروی این کنسر و مجمع مردم است
فرشی آوردند در وسط انداختند اول یکدسته بازیگر که جست و خیز میکردند و معلق میزدند آمدند اما این جست
و خیز را مثل جست و خیزهای دیگر نمیتوان گفت بلکه نوعی انحراف است شالاسته نفر آدم روی یکدیگر ایستادند و
دیگری در بالای آن سه نفر سرش را بسر آن شخص بالائی گذاشته پاها را هوا کرده بود دیگری شخص را بوئی بودند که این با
شباهت بترجمان داشتند بندبازیهای غریب و عجیب کردند علی‌الخصوص یک پسر شش ساله از آنها که
خیلی قابل بود کارهای بسیار عجیب کرد بعد سه فیل آوردند معلومات این فیلها آن بود که اول ساز میزدند و
میرقصیدند بعد بازی آلاکلنگ کردند در یک سرچوب یک فیل نشست و طرف دیگر یکفیل و بازی کردند
بعد یکفیل سوار دولوسیپد شده بود خرطوم را کج گرفته بهر طرف میل داشت میگردید و از این قبیل بازیهای
غریب دیگر هم کردند بعد برخواسته آمدیم سر شام دست چپ ما زوجه نواب ولیعهد و دست راست
ما دختر نواب ولیعهد و روبروی ما خود ولیعهد نشسته عزیزالسلطان هم بود بعد از شام برخواسته آمدیم
برای تماشای چراغان و آتشبازی در همان بالکن ایستادیم در جلو بالکن چراغان خیلی مفصلی بود فواره‌های حوض
هم آب انداخته و یک آتشبازی بسیار مفصل خوبی کرده بودند که در هیچ جا باین خوبی ندیده بودم خصوصاً رنگهای
خیلی قشنگ داشت مثلاً صورت ما را ساخته بودند و بواسطه سیم تلگراف که سرش در بالکن بود میبایستی آتش
بگیرد این بود که باعرض کردند سر سیم را پیچ دادیم که فوراً آتش گرفت و صورت ما در آمد که یکبار بقدر دویست
هزار نفر هورا کشیدند و شاه شاه میگفتند و کف میزدند دیگر یک دو شیر و خورشید از آتشبازی ساخته بودند
که بسیار خوب بود بعد دو خروس ساخته بودند که با هم جنگ میکردند تا یکی دیگری را کشت همچنین دو آدم بودند
که با شمشیر جنگ میکردند و یکی دیگری را بقتل رسانید بهمه جهت آتشبازی بسیار ممتازی بود و باز از عجایب حرکات
و حالات همان فیلها است که مثل یک نوکر مطیع نسبت بآقای خود از صاحبشان فرمان‌برداری و اطاعت
میکردند و هرچه میگفت بجا می‌آوردند این فیلها جثه متفاوت بودند یکی از آنها کوچکتر بود انواع بازیها
کردند خلاصه آمدیم باین وقتی باین عمارت آمدیم از طرف الهام بر اوارد شدیم و حالا از طرف دیگر که عمارتی
بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی نقاشی بر دیوار آنجا بود و حوضها و فواره‌های خوب داشت
مراجعت کردیم و همان قسم دست ما در دست زوجه نواب ولیعهد بود تا دم کالسکه رسیدیم با نواب ولیعهد
و زوجه ایشان دست داده خداحافظ کرده سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل خوابیدیم

اسامی سفرای خارجه مقیم لندن که بحضور آمدند از این قرار است سفرای کبار . فرانسه میسیو وادینگتن
روس (بارون دو استال) آلمان (کنت دو هاتس فلد) عثمانی (رستم پاشا) اطریش (کنت دیم
اسپانیول (آلبا ردا) وزرای مختار . هلاند (کنت دو بیلاند) بلژیک (بارون سلونیر) پرتوگال
میسیو دانتاس . سوئد (کنت پی پر) دانمارک (میسیو دو فالبه) ... (آن گول) چین (
لوتجن) امریکا (لوئل) یونان (ژنادیوس) رومانی (پرنس ژیکا) ... ایتالیه
میسیو کاتالانی (سیام) (کنت دیت بارا) ژاپون . اتاب . جزیره هوائی . ...
کوستاریکا (میسیو فرنابدز) **روز یکشنبه هشتم** امروز باید از لندن برویم بخانه لرد
سالیسبوری و شب را آنجا بمانیم و از آنجا به مملکت اکس برویم بعضی از اهل حرمخانه در لندن ماندند و باقی
در رکاب هستند نهار را در منزل خوردیم بعد از نهار امین السلطان آمده عرض کرد که سر درموند ولف
عرض میکنند که باید بکلوب برویم کالسکه هم حاضر است من با درموند ولف سوار کالسکه شده به کلوب
رفتیم آقاخان پیشخدمت هم در رکاب بود در اینجا سه کلوب است یکی کلوب وزرا حالیه که در سر کار
هستند و یکی کلوب وزرای لیبرال و دیگری کلوب ... است ابتدا بکلوب وزراء کنسرواتر رفتیم بالا و
پائین آنرا گردش کردیم آن دو کلوب دیگر را از بالا و پائین نگشتیم چرا که وضع کلوب یکی است تفصیل یکی را که بنویسیم
سایر معلوم میشود کلوب عبارت از عمارتیست بسیار عالی اول شخص وارد میشود یک محوطه بزرگ وسیعی است
و در میان بازی دارد که باطاقها میرود مثلاً یک اطاق بزرگ سفره خانه دارد که وزراء و خصوصاً آنهائیکه زن
ندارند در اینجا غذا میخورند وزرای لیبرال حق دخول کلوب کنسرواتر را ندارند اینجا مخصوص خودشان است
اطاق دیگر محض سیگار کشیدن است اطاق دیگر کتابخانه است که در اینجا کتاب میخوانند اطاق دیگر برای روزنامه
خوانی است که انواع روزنامه جات تازه را هر روزه در اینجا حاضر میکنند این وضع مرتبه تحتانی بود مرتبه فوقانی
هم باز بهمین وضع است اطاق هم برای دست و روشوئی دارد که همه قسم اسباب آسایشان فراهم است کلوب سیم
که رفتیم یکنفر کلنل کوتاه قد ریش سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود قدری ایستاده باو
نگاه کردیم وضعش خالی از خنده نبود بعد بیدارش کردیم دیگر در هر کلوب اسبابی هست که بدن شخص را وزن میکنند
مثل صندلی چیزیست که آدم روی آن می نشیند وزنش معلوم میشود خلاصه امروز صبح تمام عمارت بوکینگام را هم
گردش کردیم خیلی عمارت عالی خوبی است مبل و اسباب ممتاز از مجسمه ها و آئینه های بسیار بزرگ و ستونهای
خوب و گچ بریها و طلاکاریهای خیلی خوب دارد امروز باید سه ساعت از ظهر گذشته برویم بخانه نظام
الدوله و ساعت شش بعد از ظهر چنانکه اشاره کردیم باید برویم بعمارت هاتفیلد لرد سالیسبوری بمانیم

و شب [illegible] شام خورده [illegible] ساعت [illegible] سوار کالسکه شده [illegible] بود
رفتیم به خانه [illegible] بازار [illegible] جمعیت زیادی [illegible] بودند هورا می‌کشیدند امروز بواسطه اینکه
یکشنبه است [illegible] جمعیت زیاد بود [illegible] از میان جمعیت گذشته وارد خانه ناظم‌الدوله
شدیم زوجه با دختر و برادرش که [illegible] بودند جمعیت زیادی هم از معارف
شهر و وزرای مختار دعوت شده بودند که در باغ و خانه ناظم‌الدوله مشغول گردش بودند در بالای باغ یک
چادری زده و میزی [illegible] حاضر کرده بودند یک میز دیگر هم در گوشه باغ بجهة سایر مدعوین حاضر کرده بودند
من [illegible] سر میز [illegible] نشستیم [illegible] نواب ولیعهد هم [illegible] قدری که گذشت ایشان [illegible]
[illegible] آمدند باتفاق نواب ولیعهد سر میز رفته قدری نشستیم صحبت کردیم [illegible] میوه و شیرینی خوردیم
بعد چون خیال حرکت هم بود برخاسته [illegible] نواب ولیعهد و دیگران در اینجا ماندند قدری [illegible] بعد از
آمدن منزل [illegible] حرکت شد بعد از [illegible] سوار کالسکه شده [illegible] و امین‌السلطان
هم [illegible] نشستند چون [illegible] باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه کار راه آهن
شدیم از درب عمارت تا کار راه [illegible] جمعیت زیادی ایستاده هورا می‌کشیدند و [illegible]
میدادند [illegible] رسیدیم [illegible] سوار [illegible] شده حرکت کردیم [illegible]
[illegible] از شهر و اطراف
شهر گذشته [illegible] صحرا [illegible] همه سبز و خرم با جنگل زیاد
[illegible] رسیدیم [illegible] آبادی راه آهن [illegible]
[illegible] خودش جلو راه ایستاده بود ما پیاده شده با او دست دادیم
باتفاق سوار کالسکه شده راندیم درب عمارت و باغ که خیلی جای باصفائی است از کالسکه بیرون آمدیم
زوجه [illegible] در باغ حاضر بود با او دست دادیم بعد زوجه نواب ولیعهد ملاقات شدند با
ایشان هم دست داده وارد باغ شدیم خود نواب ولیعهد هم در باغ گردش میکردند نزد ما آمده [illegible]
[illegible] دست داده تعارف کردیم این باغ بسیار [illegible] گلکاری خوبی از روی سلیقه [illegible]
بسیار خوش [illegible] جنگل و صحرا [illegible]
جای [illegible] کرده و در یک جای گودی بوضع [illegible] خیابانهائی [illegible]
آدم [illegible] از آن راه [illegible] باشد ممکن است که راه را گم کند و نتواند برگردد [illegible] قدری [illegible]
[illegible] گفت من آمدم که مبادا گم شوید بعد [illegible] قدری [illegible]

در اینجا ما گردش کرده بعد از تفرج و گردش بلرد سالیزبوری گفتیم ما را باطاق مخصوص خودمان ببرند که قدری راحت
کنیم خود سالیزبوری جلو ما افتاده ما را باطاق باطاق آورد و از یک معبد و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت
ساخته اند گذشته تا وارد اطاق خودمان شدیم و سالیزبوری مراجعت کرد قدری راحت شدیم ملتزمین ما هم
هر یک منزل مخصوصی در عمارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیماً مال الیزابت
پادشاه انگلستان بوده او بسالیزبوری جد همین سالیزبوری بخشیده و از آنوقت تا حال نسلاً بعد نسل
در تصرف و ملکیت ایشان است و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لرد سالیزبوری باطاق
ما آمده ما را برداشته بسر شام بردند از اطاقهای بسیار خوب گذشتیم که در سقف اطاقها چراغهای کوچک
الکتریسیته زیاد روشن کرده بودند باطاق شام وارد شدیم سر میز با ده نفر نشسته بودند باین ترتیب
دست راست ما زوجه لرد سالیزبوری دست چپ زوجه نواب ولیعهد نشسته بودند و از معدودین
سر میز نواب ولیعهد خود لرد سالیزبوری و [illegible] وزیر هندوستان و فرمانفرمای کل
هندوستان و وزیر ایرلند [illegible] و پسرهای نواب ولیعهد و دخترهای ایشان
و جمعی دیگر از معتبرین و معارف هم در سر میز بودند و دیگر [illegible] همین اطاق گذاشته بودند نشسته شام
میخوردند بعد از شام ابتدا تمام زنها و خانمها از قبیل زوجه لرد سالیزبوری و دیگران از سر میز برخاسته
باطاق دیگر رفتند و ما با نواب ولیعهد و لرد سالیزبوری و سایر اشخاصی که سر میز بودند همانجا نشسته
قدری صحبت کردیم و سیگار کشیدیم بفاصله ساعتی برخاسته باطاق زنها رفتیم آنجا یک شطرنجی روی میز
حاضر بود پرسیدیم از شطرنج بازی میتواند بکند زوجه لرد سالیزبوری که زن مشهوره زیرکی است گفت من
میدانم نشستیم شروع ببازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لرد سالیزبوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس هم که حاضر بودند باو یاد میدادند چند بازی بیشتر طول نکشید که او
را مات کرده بازی را بردیم بعد هم ناظم الدوله با (مرکیز اف لودیان) وزیر اسکاتلند یک دست شطرنج
بازی کرد و ناظم الدوله برد خلاصه قدری صحبت کرده رفتیم منزل که استراحت کنیم لرد سالیزبوری هم
همراه آمد که ما را باطاق خودمان برساند از این اطاقها که میگذشتیم در یک اطاق طولانی که بلور و الوان است
پسر نواب ولیعهد را با بعضی از زنها و مردها دیدیم مشغول رقص بودند و بنوای موزیک که در اطاق دیگر
میزدند اینها میرقصیدند قدری تماشا کرده بعد رفتیم باطاق خودمان خوابیدیم اما تفصیل این
اطاقی که امشب شام خوردیم از این قرار است اصل این اطاق تمام از تخته و چوب منبت است [illegible] خیلی خوب
و قشنگ ساخته اند و در سقف اطاق چراغهای الکتریسیته کوچک کوچک نصب کرده اند [illegible]

اطاق چهار بیرق کهنه نصب است تحقیق کردم این بیرقها از کجاست گفتند در جنگ واترلو (دولت
دوولینگتن) از ناپلیون امپراطور فرانسه گرفته و به پدر لرد سالیزبوری داده است و هم در این اطاق چوب
بجهة یادگار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سروی که خیابان ساخته اند که آدم نابلد در ان گم میشود ......
اپی دنت) ست (روز دوشنبه ۲ محرم) امروز عصر از اینجا باید برویم بباغ و عمارت
لرد برون لو) که اسم آن عمارت قصر (اشریج) شام را مهمان او هستیم این مرد از لردهای معتبر
انگلیس و بسیار بلند قامت و جوان و سنا چهل و چهار ساله است منصبش سرهنگی ست و افواج داوطلب
انگلیس در تحت اداره اوست کالسکه حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم رفتیم دیدیم لرد سالیزبوری هم
که سمت اردکرانوان و از اجزاء شوری خانه است در بالای کالسکه بجای کالسکه چی نشسته بود چون او را از اول نشناختیم
گمان کردیم کالسکه چی است نشستیم و از خیابان سبز جنگلهای خیلی کهنه قدیم گذشته بیک عمارت کوچک کهنه رسیده
پیاده شدیم آنجا از درخت دیوارهای سبز ساخته و دالانهای غریب از اشجار تعبیه کرده بودند در یک
جائی آب کمی جمع شده بود که پسر لرد سالیزبوری میگفت دریاچه ایست خلاصه قدری گردش کرده آنجا پسر لرد سالیز
بوری را شناختیم با او دست داده گفتیم آمد توی کالسکه پیش خودمان نشست و اکبرخان پیشخدمت که
همراه بود رفت بجای او در بالای کالسکه سوار شد مراجعت کرده بعمارت آمدیم بعد از چند دقیقه لرد سالیزبوری
آمده ما را باطاق نهار برد که همان مجلس شام و شب است و همان اشخاصی که سر شام حاضر بودند در نهار هم حاضر
بودند امروز عصر لرد سالیزبوری بجهة تشریفات ما ضیافت مفصلی نموده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان و اشراف
انگلستان و غیره را اینجا دعوت کرده است که آمده صرف چای و شربت و عصرانه نمایند منجمله دوک دومال
پسر لوئی فلیپ پادشاه سابق فرانسه است که در نزدیکی پاریس قصری دارد موسوم به (شان تی لی) و این
شخص پیرمرد خوبی است دیروز از پاریس بلندن آمده است خلاصه بعد از نهار رفتیم بباغ گردش کردیم بزرگ
باغ خیابانی دارد در انجا روی صندلیها نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و شاهزادها و تمام وزرا و
سفرای خارجه هم حضور داشتند شخصی امریکائی که یک زن و یک نوکر داشت اسباب تفنگ اندازی
فراهم آورده قفلهای کوچک و بزرگ مخصوص داشت تفنگ کوچکش فشنگ فلزی باریک کوچکی
داشت که گلوله را توی فشنگ قرار داده بودند نه در سر فشنگ و این کار برای اینست که گلوله راست
به نشانه بخورد گلوله ها از شیشه یا چیز دیگر داشت گردی مثل گوی بدست نوکر و زنش میداد و هوا میانداختند
منفصل روی هوا با تفنگ میزد و باز این گلوله ها روی سر دو شانه زنش میگذاشت [illegible] میزد و باز روی
دست زنش میگذاشت و میزد دیگر روی خوابیده و قیقاج میزد بعد به مجادله فرمودیم رفت چند تیر انداخت

روز دوشنبه ۵

ادل

اول نرد بعد چند تیر خوب زد بس است بر خاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند نفر رقاص و
سازنده اسپانیولی حاضر کرده بودند ما با نواب ولیعهد و سایرین دم پله عمارت نشسته تماشا کردیم زنها
رقص کردند دو نفر زن رقاص زن بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سازنده بعد قدری بالا رفته راحت کردیم
و آمدیم پائین رفتیم پیش نواب ولیعهد و سایرین ایستاده قدری تماشای ساز و رقص آنها کرده و تعریف کردیم
تا وقت رفتن رسید با نواب ولیعهد و زوجه ایشان و سایرین وداع کرده رفتیم سوار کالسکه شدیم لرد
سالیزبوری هم پیش ما نشست رسیدیم براه آهن سوار ترن شدیم شاهزاده ویکتور پسر بزرگ نواب ولیعهد
هم که همراه ما میآید آمد توی ترن پیش ما نشست و راندیم در باغ لرد سالیزبوری و سایر باغها و عمارتها که دیدیم
بازی گلوله بازی ترتیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی ریخته اند
وسط آن از دو دیوار کوچکی مثال تور کشیده و دو سر آن از آخر دایره بگا دو سر با نصب کرده و بسته اند جمعی اینطرف دیوار
توری و جمعی آنطرف اما باید توی خط دایره بایستند و با چوبهائیکه در دست دارند که سر چوبها شبکه تا میان
خالی است گلوله های توپ را از آنطرف باینطرف میزنند و آنهائی هم که اینطرف هستند گلوله را باید با همین چوب
که در دست دارند برگردانند برای حریف بطوریکه از خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه با راه آهن
راندیم همه جا اطراف راه سبز و خرم و جنگل و آبادی بود تمام صحرا حاصل زراعت است و هنوز که تقریباً بیست روز
از سرطان میرود گندم و جو انجا درو نکرده اند و همه سبز است خط راه آهن در شهر (سنت البنس) -
تغییر کرد در نیمه راه رسیدیم بشهر (واتفورد) و از انجا با ستاسیون (باذلت هم اسیتد) راه
یکساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از دهات اطراف جلو کار راه آهن جمع شده بودند و هورا می کشیدند
و اظهار شوق و شعف میکردند ولی وضع لباس و زندگی اینها بمردمان شهری شبیه است دخترها یکه دیده میشوند همه
سفید میپوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید و مخصوصاً اینها دخترهای خوشگل لباس سفید میپوشند
خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لرد برون لو) که امشب مهمان او هستیم سر راه آهن حاضر بود با او دست
داده تعارف کردیم قدری رفته از چند پله پائین رفتیم کالسکه حاضر بود من و شاهزاده ویکتور و امین السلطان
سوار شدیم لرد هم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلو ما افتاد دیگر سوارهم که لباس آنها شل لباس خود
لرد ماشی رنگ است از جلو و عقب ما بجهت تشریفات میتاختند و از دو طرف گرد زیادی برخواسته بود همینطور
راندیم از وسط جنگل و پارک و درختهای خیلی کهن که شنیدیم باز در کنار راه دو نفر یخفرد و ده نفر و بیست نفر زنها و مردها
بتفرقه بجهت تماشا ایستاده بودند قدری که رفتیم کنار جاده توی جنگل دو سه دسته مرال با [illegible] از
سیاه و ابلق کوچک و بزرگ دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارک [illegible]

از کار تا منزل لرد که قصر اشبریج است یکفرسنگ راه است بعد از طی این مسافت که بعمارت اشبریج رسیدیم
لیدی براون لو که زوجه لرد است و تقریبا چهل و هفت سال از سنش گذشته و زن بسیار خوشروی مهربانی است
دیده شد اغلبی اینجا و معارف انگلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم
این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و از حیثیت گلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت
خانه بدرجه کمال است قدری با لرد در باغ گردش کردیم یک مرغی از ینگی دنیای جنوبی آورده است هر وقت
آدمها او را صدا میکنند و آواز او نوع غریبی است هم مهیب است و هم انسان را محظوظ میکند تا حال همچو
مرغی ندیده بودم شبیه بلدرچین ماده است بعد از گردش باتفاق لرد باطاق و منزل خودمان آمدیم لرد
همه اطاقها را نشان داده و معرفی کرده رفت ما قدری راحت شدیم در ساعت هشت بعد از ظهر
بسر شام رفتیم اطاق شام بسیار عالی و مزین بود و میز خوبی ترتیب داده بودند سر میز نشستیم
زوجه لرد براون لو دست راست ما و زوجه دوک اف ستر که اسم او (دوشس استر) است دست
چپ ما نشسته بودند و پهلوی او شاهزاده پسر نواب ولیعهد نشسته بود و شوهر دوشس هم که از ملاکین
و متمولین ایرلند است روبروی زوجه‌اش طرف مقابل میز نشسته بود و دیگر از اشخاصی که سر میز بودند
دوک آلبی کورن با زوجه‌اش [illegible] دوک اوف [illegible] و لرد دوفرین فرمانفرمای سابق هندوستان
که یک چشمش [illegible] مرد خوشرو و خیست و (لرد [illegible]) با زوجه‌اش و جمعی از مهمانان
معتبر بودند زوجه صاحبخانه (کنتس براون لو) خانم بسیار مودب عاقل و لایقی است بعد از شام
رفتیم بگلخانه قشنگی که همه جور گلها و گلها بوضع خوشی ترتیب داده بودند در وسط گلخانه یک چادر قلندری
کوچکی که پارچه‌اش از مخمل زری بسیار اعلی و اطرافش زری بود که در طهران ابتیاع کرده با خود آورده اند زده
بودند بسیار چادر ممتاز قشنگی بود و یک حوض کوچک مرمری که بعضی مجسمه‌های خوب دارد و آب کمی
قطره قطره بحوض میریزد صدای خوبی دارد در بغل [illegible] یکطرف گلخانه است نصب کرده بودند
بسیار قشنگ است [illegible] توی این چادر کوچک نشسته با جمعی از عظمای انگلیس قدری صحبت کردیم بعد
برخاسته در این باغ که حوض و فواره بلندی دارد که تقریبا بیست ذرع آب آن جستن میکند و چراغان [illegible] در
اطراف حوض [illegible] کرده بودند با مهمانها قدری گردش و تفرج کرده مراجعت [illegible] گرایش [illegible]
بلکه سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیادی در آنجا روشن کرده و سه دختر [illegible] از ده ساله تا دوازده
ساله حاضر بودند [illegible] بجهت ما گذاشتند نشستیم پسر نواب ولیعهد و جمعی [illegible] جداگانه
نزد ما نشستند این دختر با بازیهای عجیب و غریبی با صندلی و [illegible] اسبابهای مختلف [illegible] روی هم

سوار

سوار شده معلقهای زیاد زدند خیلی تماشا داشت بعد یک شخص امریکائی که صاحب فنگراف است
آمد جلو ما ایستاد و خطبهٔ مفصلی در تعریف فنگراف خواند ناظم الدوله ترجمه کرد بعد فنگراف را وسط
مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فنگراف غیر از فنگرافیست که در طهران ما داریم هم سهلتر است و هم
صدا را بهتر پس میدهد اول صدای موزیکی که در او داده بودند پس داد خیلی خوب و واضح بود بعد حرف
زدند همانطور پس داد بعد به مهدیخان اجودان مخصوص فرمودیم توی فنگراف حرف بزند دو شعر حافظ را
که این است

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است ... به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
صراحئی و حریفی گرت بدست افتد ... بعقل نوش که ایام فتنه انگیز است

همه را همانطور جواب داد صاحب فنگراف وعده داد که یک دستگاه فنگراف همینطور برای ما تهیه
نماید روز شنبه دهم امروز یکساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم بباغ و پارک و
وادستون مال بارون فردیناند روچیلد است لیکن اول باید برویم بپارک و قصر ....
الفرد روچیلد، ناهار خورده بعد از ناهار برویم بوادستون که شب را در وادستون فردیناند
روچیلد بخوابیم خلاصه از خواب برخاستیم هوا اگرچه ابر بود اما نمی بارید کالسکه حاضر کرده بودند من با لرد
ولارسون سوار یک کالسکه شده عزیز السلطان و سایر ملتزمین هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش پارک
و جنگلهای لرد خیلی جاهای باصفا داشت اغلب جنگلها در چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلو ما بود که درها را
باز میکرد و کالسکه داخل میشد درختهای کهنه قوی زمینهای گل و سبزه زار و چمن و چشم اندازهای خوب داشت سر راه
قفسهای زیاد بفاصله از یکدیگر ساخته بودند که هر قفس یک مرغ داشت که تخم قرقاول را زیر مرغ میگذارند فرخه میگیرند
و الان فرخه‌های زیادی دور قفسها از توی علفها درآمده راه میرفتند بعد رسیدیم بیک دسته مرال و
شکارهای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلق برنگهای مختلف که توی جنگل و پارک میچریدند نزدیک ناهار قرقاول
زیادی بود بعد مراجعت بعمارت کرده ناهار نیمروزی حاضر کرده بودند خوردیم و بعد برای حرکت پائین آمده یک
عکس گروپی انداختیم با لرد و زوجهٔ لرد و سایرین وداع و تعارف کرده کالسکهٔ آبی حاضر کرده بودند که از اینجا
تا منزل فردیناند روچیلد با این کالسکه برویم ما با شاهزاده پسر نواب ولیعهد و امین السلطان سوار یک کالسکه
شده سایر ملتزمین هم سوار کالسکه‌های دیگر شده براه افتادیم بهمه جا آبادی و سبزه و جنگل خیلی باصفا بود و از بعضی
دهات و قصبات کوچک هم گذشتیم که خیلی قشنگ بود بعد از یکساعت که راه طی شد رسیدیم بپارک
و قصر الفرد روچیلد با جمعی از دوستان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده باطاق [illegible]
ما معین کرده بودند رفتیم الفرد روچیلد مردی است وسط القامه چهل و هفت ساله از خیلی خوش [illegible]

اطاقی که ما را برای راحت آنجا بردند بسیار خوب اطاقی است دیوار و سقف آن تمام مطلا است و کمال زینت
و قشنگی را دارد و پارچه‌های بسیار نفیس بدیوار اطاق چسبانیده اند دیگر آئینه های بزرگ و فرشهای ایرانی
و قالی جوشقانی و سایر مبل و اسباب زینت این اطاق فوق‌های تعریف را دارد قدری در اینجا مانده بعد بجهة
صرف نهار بتالار بزرگ نهارخانه رفتیم و با زوجه لرد روچیلد دست بدست داده داخل اطاق نهار شدیم
چون صاحب خانه زن ندارد و زن لرد روچیلد صاحبخانگی میکند میز خیلی عالی ترتیب داده بودند بارون استال
سفیر روس و جمعی دیگر از معارف و معتبرین را هم دعوت کرده بودند که در سر میز حاضر بودند زوجه لرد روزبری که در
شهر لندن یکشب مهمان او بودیم دست راست ما زوجه بارون روچیلد دست چپ ما نشسته بودند زوجه
لرد روزبری هم یهودی است و از عموزادگان روچیلدها است ولی خود لرد روزبری مسیحی است و این زن بسیار
چاق و فربه است این عمارت الفرد روچیلد موسوم بعمارت (ماال تن) است کسانیکه در سر میز نهار بودند از
این قرار است پسر بزرگ نواب ولیعهد (بارون استال سفیر روس) (دوک اف ابرکورن. لرد
روچیلد) زوجه (لرد روچیلد. و چند نفر دیگر از اقوام روچیلدها که از دولتمندان فرنگستان هستند تفصیل
روچیلدها ازین قرار است روچیلدهای لندن سه برادر هستند (اول لرد ناتنیل روچیلد) که بزرگ
خانواده اینها است دوم (الفرد روچیلد) سوم (لئوپلد روچیلد بارون فردیناند روچیلد
عموزاده اینها است یک روچیلد هم ازین خانواده در شهر فرانکفورت المان می نشیند یک روچیلد هم در وین
پای تخت اطریش است و یکی دیگر هم در پاریس اقامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریکند و جمع المال متفقند
خلاصه نهار خورده برخواستیم رفتیم توی باغ مشغول گردش شدیم پسر نواب ولیعهد هم با زنها و مردها بچادری که
در کنار باغ [illegible] سازنده مجارستانی در انجا مشغول ساز بودند رفتند باغ بسیار باصفائی است
در جلو عمارت [illegible] خیلی خوب شده و انواع گلهای رنگارنگ دارد جلو باغ چیا یک حوض سنگی است که در
وسط آن مجسمه سنگ آدم است و از وسط دهن اسبها و آدمها آب خیلی خوب فواره جاریست که تا بحال اینجور
در فرنگستان ندیده بودم دور حوض خیابانهای منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز تعبیه کرده اند
اینها خیلی خوب و باصفا است و بطوری این تخته‌ها و سبزه‌ها و دیوارهای کاج را با قیچی چیده و منظم کرده اند که از تعریف
خارج است و بعضی گوشه‌ها و گریزها درست کرده اند که درختهای منظم اطراف اینها کاشته شده و اطراف حوض
چراغهای خیابانی الکتریسیته نصب کرده اند که در شب روشن میکنند خلاصه ازین وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردیم
بعد بطرف باغچه های بالای عمارت که در آنجا هم تپه های گلکاری خیلی خوب باصفا بود رفتیم بعد [illegible] این عمارت
[illegible] عمارت دارد و دو طرف دیگر باغ و باغچه است و تمام این گلخانه از بلور ساخته شده و در کمال زینت

وجود

وخوبی است توی گلخانه هم اقسام گلها و انواع برگهای خوب عمل آورده مجسمه های قشنگ در بعضی جاها نصب
کرده اند بعد از آنکه قدری گردش کردیم آمدند عرض کردند که شاهزاده پسر نواب ولیعهد و سایر مردها و زنها در
چادر انتظار ما را دارند رفتیم آنجا یک چادر بزرگی زده بودند همه آنها توی چادر نشسته و جلو چادر سازنده های
مجارستانی ایستاده ساز میزدند قدری آنجا ایستاده صحبت کردیم بعد دختره و چیلد پاریس که زن پسر ساسون است
و این ساسونها هم از یهودیهای متمول هستند که چندی است آشنائی با ما پیدا کرده اند و یک شب بسم در
لندن در تیاتر آمپر [illegible] آنجا بوده و در آن شب این دختر جواهر زیادی بخود زده بود و [illegible] هم رفته
خالی از حسن و لطافت نیست و مناسبت این که با روچیلد مناسبت دارد امروز اینجا آمده از ما خواهش
کرد که عکس ما را بیندازد ما هم قبول کرده ایستادیم پسر نواب ولیعهد و بعضی فرنگیها و ایرانیها عزیز السلطان
هم با ما ایستادند دو شیشه عکس ما را انداخت و بعد از آن قدری جلو این چادر راه رفتیم اینجا هم
گلکاری خوب کرده و مخصوصاً یک باغچه بطور سبد ساخته که توی سبد گل است از دور هیچ نمی توان
فهمید که باغچه مصنوعی است یا سبد گل است خیلی خوب ساخته اند بعضی تپه های گلکاری دیگر هم اطراف این
سبد بود که نهایت طراوت را داشت بعد بعمارت رفته توی اطاق قدری میوه خوردیم و راحت
کردیم تا وقت حرکت شد کالسکه حاضر کردند من و شاهزاده پسر ولیعهد و امین السلطان توی یک کالسکه
نشسته حرکت کردیم از اینجا تا خانه فردیناند روچیلد باید تمام راه را با کالسکه اسبی برویم راه آهن نیست در
این بین باران هم میبارید از دهات خوب پاکیزه گذشتیم راه قدری سربالا و قدری سرازیر و زمین با همه
سبز و خرم و با جنگل مصفا بود تماشای کامل کرده تا رسیدیم بشهر آلزبوری شهر کوچکی است ولی خیلی قشنگ
جمعیت زیادی جمع شده بودند و هورا می کشیدند تا رسیدیم میان شهر حاکم شهر خطابه در تهنیت ورود ما حاضر کرده
و خودش بالای بلندی که چهار راه بود رفته ایستاده بود نایب حاکم هم که قاب ورقه خطابه را در دست داشت پهلوی
حاکم ایستاده بود جمعیت زیادی هم اطراف حاکم جمع شده بودند کالسکه ما را پهلوی حاکم نگاه داشتند و حاکم خطابه در
تهنیت ورود ما را بلند خواند ناظم الدوله که در کالسکه با بود [illegible] جوابی که ما داده بودیم بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از
جا گذشته راندیم تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم بقصر [illegible] روچیلد جمعی از خانمها و بزرگان دولت انگلیس
بجهة پذیرائی ما در عمارت حاضر بودند که از جمله (نواب پرنس الفرد دوک دادینبورغ) پسر دوم علیحضرت پادشاه
انگلستان و (دوک دکامبریج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار قشون انگلیس و سفرای فرانسه
و اطریش و (لرد نورث بروک) و (لرد دوفرین) فرمانفرمای سابق هندوستان و (مستر [illegible]) سفیر
کبیر انگلیس مقیم پطربورغ و (دوک اوف البکورن) و لرد روچیلد وغیره بودند چون این [illegible] ناهار

صاحب خانه بی زن بود لهذا زنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه همه دست داده
وارد اطاقها شدیم دستگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب زینت
و مبلهای نفیس قیمتی بر سایرین مزیت دارد آلفرد روچیلد و فردیناند روچیلد هر دو این عمارت و پارک و باغ را
هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگفتند هشت نه سال قبل تپه بی درختی بوده و محل زراعت بود
و تا بحال چنین عمارتی ساخته شده است که کمتر کسی در عالم دارد از قراری که گفتند این روچیلد قریب شش کرور تومان
خرج این عمارت کرده است سوای اغلب اسبابها که از پدرش ارث باو رسیده است در این عمارت
گذشته از همه نفیس و قیمتی است پردههای گوبلن کارخانه فرانسه خیلی بدیوارهای عمارت نصب کرده است پرده دو هزار
تومانی و چهار هزار تومانی و پردههای نقاشی بسیار عالی دیده شد که همه کار استادان صد و بیست سال قبل از این است از جمله
پرده بود که خاتمه مجلس اسکندر یونانی شب در مستی تخت جمشید را آتش زده و خودش با مشعلی که در دست
دارد میگریزد و از دور آتش و سوختن تخت جمشید پیداست حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم
شد به قیمت بسیار گزافی خریده است و همچنین سایر پردهها را [illegible] تالارها و نهارخوری
تمام از سنگ مرمر ابلق است و بخاریها از مرمرهای مثل پشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنگ مرمر است
تمام طاقها و درها و دالانها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند
صحرا و جنگل و آبادیها است جلو عمارت باغچههای گلکاری و حوض بزرگ با فوارههای متعدد از مجسمههای
چدنی و غیره که از دهن و گوش و سر آنها آب بحوض میریزد آب صاف بسیار خوب تا آبش دائمی است
در صنعت گلکاری فی الحقیقه تحیر کرده صفحه زمین را مثل میناکاری و نقاشی بانواع بوتههای موزون و قشنگ
رنگارنگ گلکاری نموده درختها همه قیمتی کرده و منظم پارک و چمن و خیابانها در نهایت طراوت و صفا حقیقتاً
زمین بهشت تصور می آید خلاصه هوا ابر بود رفتیم بالای عمارت پلههای زیاد میخورد روچیلد جلو افتاده ما را
برد بالا دو سه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفتیم قدری راحت شدیم و در ساعت
هشت رفتیم پایین بتالار شام سر میز نشستیم شاهزادهها و غیره همه سر میز حاضر بودند شام صرف شد بعد
برخاستیم قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رغبت باینها دارد که در این دهات دارد همه را [illegible]
بدست مریکه شمعی را [illegible] بود و در حوض و باغچهها [illegible] بسیار بسیار خوبی شد بیرون رفته
تماشا نشستیم از پشت شیشهها تماشا کردیم دستههای موزیکانچی هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول ساز
زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت بطرز سنتورهای ایران با دو چوب میزد بسیار خوب بچه
[illegible] بودند بعد رفتیم منزل بالا خوابیدیم روز چهارشنبه یازدهم

روز چهارشنبه یازدهم امروز باید برویم بخانه لرد ... صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج و گردش کنیم هوا را ابر تیره گرفته و باران میبارید که گلها و برگها را از حالت طبیعی انداخته بود و تفرج در باغ بواسطه باران ممکن نبود ناظر الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم اطاقهای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین روچیلد صاحبخانه هم بحضور ما آمده یک قوطی کوچکی از طلا که روی آن میناکاری قدیم داشت برسم یادگار بطور تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظر الدوله و روچیلد باطاقهای پائین رفته گردش کردیم اسبابهای خوب نفیس و اشیاء ممتاز خیلی در این اطاقها بود منجمله مجسمه یک فیل دیده شد که راجه هندی سوار آن است روچیلد گفت از او کوک کردند دست و پا و چشم فیل و راجه که سوار آنست بحرکت در آمد خیلی تماشا داشت از قراری که معلوم شد این را پنجهزار تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از گردش زیاد رفتیم بالا قدری نشستیم باران باز متصل میبارید بالاخره کالسکه حاضر کردند رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مرغها قدری رفتیم بمحوطه رسیدیم که سیمهای خوب در اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش گلهای خوب کاشته‌اند بسیار جای باصفائی بود انواع مرغها از قرقاولهای خوش ترکیب برنگهای مختلف و انواع قرقاول چین و ژاپن و هندوستان وغیره و مرغهای بزرگ و کوچک دیگر بانواع اقسام بودند قدری تماشا کرده بکالسکه نشسته راندیم برای گلخانه و گرمخانههای باغ روچیلد تقریباً وضع گلخانهها شبیه است بگلخانههای باغ کامرانیه نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع سقف شیشه با وسعت دارد و تمام بنیانها از آهن است دالانهای طولانی بانواع و اقسام گلهای افریقی و ینگی دنیائی وغیره دارد که در هیچ جا چنین گلهائی ندیده بودیم در آخر یکی از این دالانها کوه مصنوعی سنگی ساخته‌اند که آبشار آب صاف خوبی از آن جاری است و در دور نهر باز گلهای کوچک قشنگ زیاد است در زیر این آبشار هم باز مغاره‌های طولانی تعبیه کرده بودند که گلها و گیاهها در همانجا دیده شد و بعضی فواره‌های کوچک هم در بین آن مغاره‌ها ساخته بودند که آب صاف از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را گردش کردیم باز هم دالانها و گلخانههای متعدد بود که هر چه میدیدیم تمام نمیشد بعضی دیوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و گلها از سنگ در آورده بودند که الحق خیلی تماشا داشت و هیچ طبع میل نمیکردیم از گلخانه بیرون بیائیم بعد از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگرمخانه میوه این گرمخانه هم مثل گلخانه سقفش از آهن و شیشه است و زمینش شبکه آهن دارد و لوله‌های آهن در زیر شبکه است که در زمستان آتش میکنند این گرمخانه که وارد شدیم مخصوص انگور است انگورهایش درشت و رسیده اما سبز رنگ است طعم بدی ندارد اما عطر مشک میدهد انگور مشکی است خوشه‌ها را منظم و ترتیب داده‌اند [illegible]
بدالان دیگر رفتیم در اینجا انگور ترش و شیرین است وضع و هوای اینجا را قسمی ترتیب داده اند [illegible]

رسیده داشته باشند مثلاً یکی پیش از این و الا اینها است که انگورش پیش رسیده و خورده بودند بعد گرمخانه
ایست که اول رفتیم که انگورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا است که حالا رسیده و شیرین است خوشه از آن
زمودیم چیدند بسیار خوش طعم و خوب بود انگورهای ایران هیچ نسبتی با این انگورها ندارد بعد به الانی دیگر
رفتیم که اینجا هنوز غوره بود خوشه از غوره هم زمودیم چیدند آوردند یک دو دانه خوردیم بعد به الان دیگر
که اینجا هلو و شلیل دارد رفتیم درختهای هلو و شلیل را به پای دیوار غرس کرده چهار میخ به دیوار کشیده اند
با این حالت با هلو و شلیل باد داشت که بعضی نرسیده و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده به عمارت آمدند
باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده به راه آهن رفتیم تا سر راه آهن یک ساعت راه بود بعد
سوار ترن بخار شده به استاسیون برومسگرو رفته پیاده شدیم و از آنجا به عمارت هیوبل رفتیم از
خانه رو چلید که سوار شدیم اول با کالسکه به ازبوری رفتیم که از آنجا سوار راه آهن بشویم اسم ناحیه که ازبوری
در آنجا واقع است ورسسترشیر است از ازبوری سوار راه آهن شده راندیم با اینکه خیلی تند میرفتیم ۳
ساعت راه آمدیم تا برومسکو رسیدیم در بین راه شهر اسروگبی رسیده اینجا قدری ایستادیم جمعیت زیادی از
زن و مرد بودند و همه تعظیم و تعارف کردند یک دختر کوچک قشنگی در بغل زنی دیده اشاره کردیم پیش آمد دست
بچه را گرفتیم همینکه مردم دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدهند و طوری هیکل یک زوری می آوردند
که نزدیک بود زیر کالسکه راه آهن بروند ما هم به همه دست میدادیم این راه آهنی که امروز میرویم راه آهن
وهیئی است و ساعتی بیست فرسنگ راه طی میکنند قدری بی نظم بود در جنب این خط که ما حرکت میکنیم
هفت هشت خط راه آهن دیگر هم هست که متصل کالسکه ها از آن خطها در آمد و رفت است ابتدا از دو
سوراخ گذشته بعد به یک تونل طولانی رسیدیم که تقریباً از طهران تا دوشان تپه یعنی به قدر یک فرسنگ
راه است دو دقیقه طول کشید تا گذشتیم به این قسم که میرفتیم رسیدیم به گار راه آهن بیرمنگام این کار بسیار
بزرگ و مفصل است مال التجاره و کهنهای زیاد و اسباب متعلق به راه به قدری ریخته بود که حساب نداشت شهر
بیرمنگام هم شهر بزرگی است در این استاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم از دو سوراخ
عبور کرده و از بعضی جاهای دیگر مثل روی خانه ها و عمارات و زیر خانه ها بعضی در دو کنار و سمت تپه ها دارد
گذشتیم تا به گار راه آهن برومسکو رسیدیم گار کوچکی است لرد و یندزور که صاحبخانه است با بعضی از اعیان
انگلیس در گار حاضر بودند لرد و یندزور جوانی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تعارف من با لرد و امین السلطان
و ناظم الدوله و اینها سوار کالسکه شده به طرف عمارت راندیم ابتدا به یک دهی رسیدیم که اسمش [illegible] گد است
از آنجا گذشته رسیدیم به یک قصری ناتمام که مشغول ساختن بودند مال همین لرد است و نزدیک آن قدیم او است

که با کالسکه تا قصر منزل ما نیم ساعت راه است رسیدیم بقصر مزبور که زن ضعیف اندام نجیب معقول با ادبی
است در قصر ایستاده بود و مادر لرد وینذور خیلی ناخوش است در اینجا نبود جای دیگر میباشد نزدیک لندن
لرد مرخصی میخواست که فردا بدیدن مادرش برود بعد از ورود بمنزل قدری راحت کرده بعد رفتیم سر شام
زن صاحبخانه لیدی وینذور در دست راست ما خود لرد روبروی ما نشسته بودند دست راست لرد
در روبروی ما زن فربه سرخ و سفید خوشگلی نشسته بود که اسمش مسس پاژت و از اقوام زن صاحبخانه
است پدر زن لرد وینذور که اسمش سر اگوستس پاژت است در وینه که سفیر کبیر انگلیس است دو برادر
زن صاحبخانه هم در سر میز حاضر بودند بعد از شام رفتیم باطاق اعتماد خودمان از بالا قدری تماشای باغچه و درخت
را که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه دوازدهم) امروز باید برویم به بیرمنگام برای
تماشای کارخانجات آنجا صبح برخاسته بعد از ساعتی بگار بوستو رفتیم لرد وینذور در صاحبخانه چنانچه
نوشتیم بدیدن مادرش رفته بود سرد و منه واهت و ناظر الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه ما آمدند در ساعت
دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بخار شده راندیم از اینجا تا بیرمنگام نیم ساعت راه است بعضی از همراهان
را که در لندن گذاشته بودیم امروز به بیرمنگام آورده در هوتل منزل داده اند وقت ورود ما همه در کار
بیرمنگام حاضر بودند حاکم ایالت بیرمنگام و بیگلربیگی شهر و فرمانده نظامی این ناحیه و اعیان و سایر
اهالی شهر نیز در کار حاضر شده بودند دسته سرباز و سوار هم بجهت احترامات نظامی برسم معمول صف
بسته رسم احترام بجا آوردند و هورا کشیدند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه در کوچه ها بقدری
جمعیت ایستاده بود که بحساب نمی آمد این شهر بواسطه کارخانجات و صنعت زیاد معروف است پانصد هزار
نفر جمعیت دارد و البته از دویست هزار نفر آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ما ایستاده
بودند و معلوم بود که اغلب از اینها کارگر و عمله کارخانجات هستند صورت و لباسشان از دود و ذغال قدری
چرکین و سیاه بود و بعد رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد [illegible] سیاهی بود در ورود
از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعهای غریب هورا میکشیدند و کف میزدند رفتیم وارد عمارت شده در
اطاقی راحت کردیم [illegible] آمدند خبر کردند رفتیم باطاق دیگر که بیگلربیگی و اهالی مجلس بلدیه و اعیان شهر تمام در اینجا
حاضر بودند در روی بلندی تخت مانندی برای ما صندلی گذاشته بودند و ما به میخورد رفتیم بالا جلو
صندلی ایستادیم خطابه مبنی بر تهنیت ورود ما عرض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ما خیلی مسرور
شدند بعد بلافاصله رفتیم سر نهار در اطاق بسیار عالی بزرگی میز گذاشته بودند [illegible]
را گفتند هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه میز طولانی بطول اطاق [illegible]

اطاق در بلندی شاه‌نشین مانندی میز مخصوصی برای ما ترتیب داده بودند سایرین در سر میزهای دیگر نشستند ما در وسط میز بالا نشستیم (لرد لی) حاکم ولایت در دست راست ما بود و بیگلربیگی (مستر بانرمن) دست چپ سایرین هم از مقربین ما و صاحب‌منصبان و اعیان انگلیس هر یک بجای خود نشستند قریب سیصد نفر آدم بود (لرد لی) قریب شصت و چهار سال دارد مردیست بلند قد و قوی بنیه اگر کسی بخواهد هیکل و حرف زدن اصل انگلیس را ببیند این لرد را باید ببیند و پیر هست در مجلس اعیان حق جلوس دارد و جنرال است از حالات او سؤال کردیم معلوم شد اولاد زیاد دارد و یک دختر او زن (لرد شریزبری) است از او پرسیدیم جنگ دیده گفت هرگز بوی باروت بدماغم نخورده منصب جنرالی احترامی دارم اما پسر من در جنگها که در مصر وغیره روی داده همه جا بوده است خیلی با او صحبت کردیم بعد از نهار قدری در همان اطاق ایستاده اول رفته راحت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانه که اسباب مطلا و مفضض از همه قبیل در آنجا میسازند. این کارخانه خیلی معروف است اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسبابها و مصنوعات کارخانه را برای نمودن و فروختن در آنجا عرضه کرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب که در کمال نظم همه را روی میزها و در قفسها و پشت شیشه‌ها چیده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند منبت کاریهای اعلی دیدیم روی طلا و نقره و اشکال برجسته ساخته بودند مجسمه‌ها و گلدانهای بزرگ و میوه‌خوری و صفحه میز و ظروف روی میز وغیره که همه در کمال امتیاز بود از هر قبیل دیده شد بلور آلات هم که برای بعضی ظروف مطلا و مفضض لازم است در همینجا میسازند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب هم در اینجا دیدیم بعد بتماشای کارخانه رفتیم در جائی نقاشی میکردند یعنی طرح ظروف و اسباب را که باید منبت و برجسته بشود اول میکشند بعد از چیز نرمی بشکل آنرا با اشکالی که در آن باید ساخته شود میسازند بعد از روی آن یا منبت یا قالبی میسازند و مطلا و مفضض میکنند کارخانه مطلا و مفضض کاری خیلی تماشا داشت با الکتریسیته مطلا میکنند چرخ بخاری هست که تولید قوه چرخ الماس میکند حوضها ساخته و در آنها آب طلا و نقره ریخته اند روی آنها بفاصله سیمهای برنج نصب کرده یک قوه آب میدهند و یک قوه دیگر بآن سیمهای برنجی اسباب را اگر میخواهند مفضض کنند با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً مطلا یا مفضض میشود هر قدر قوه الکتریسیته را قطع کنند اندازه که اسباب تغییر نمیکند صفحه طلا یا نقره در آب آن حوضها می آویزند که هر چه از طلا یا نقره روی اسباب میرود از آن صفحه حل میشود و باز داخل آب میگردد که همیشه طلا یا نقره محلول در حوض هست و تمام نمیشود از آنجا رفتیم بکارخانه بلورسازی اسبابهای خوب از چهل چراغ و آیینه بزرگ و جارها و تنگ و گیلاس و ظروف دیگر از هر قبیل و بلورهای تراش خیلی مصفا دیدیم از همه قبیل [illegible] اسباب میسازند کارخانه هم که بلور را در آنجا تراش میدادند دیدیم قدری اسباب

بلور و ظروف نقره هم ابتیاع شد از اینجا سوار کالسکه شده بقدر یک فرسخ رفتیم تا بکارخانه تفنگ و اسلحه سازی رسیدیم که در خارج و کنار رود شهر واقع است درب کارخانه چادری زده و دو الاچیقی از پارچه های قصب زده بودند در اینجا رئیس و اجزای کمپانی معرفی شدند داخل کارخانه شدیم چرخ بخاری بود چرخها و ماشین های مختلف بدان بسته حرکت میکند و هر چرخی یک جزء تفنگ را میسازد یکی لوله را تیز میکند یکی خان میزند یکی قنداق را صاف میکند یکی ناو میزند همینطور کارها میکنند در ماهی چهار هزار قبضه تفنگ مارتینی و غیر مارتینی از اینجا بیرون می آید قدری تماشا کرده رئیس کارخانه همه جا را نشان میداد بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده مراجعت کردیم برگشتن از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عمله کارها بقدری در اطراف راهها بودند که حساب نداشت لرد صاحبخانه باز نیامده بود برادرش همراه بود دور و دو بمنزل رفتیم به اطاق استراحتگاه خودمان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها در اطاق خودمان خواهیم خورد و قبل از شام رفتیم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه دارد با چمن خوب و درختهای تک تک باصفا و دریاچه طبیعی وسیع که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانندی در میان آب ساخته اند رفتیم بآن جزیره در این بین باران گرفت قدری گشت کرده بعمارت برگشتیم شام حاضر کردند خوردیم بعد از شام آتشبازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتشبازی دیدیم که از جمله بعضی آتشبازی ها بود که بهوا میرفت بسیار بلند و میان هوا مثل خمپاره می ترکید و صدای توپ میداد و شکوه زیادی داشت و حقیقت شبیه تک آسمانی بود و بعضی موشکها بود بهوا میرفت و در بالا موشکهای زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد رنگهای خوب که داخل همدیگر کرده بودند در آتشبازی دیدیم که خیلی تماشا داشت موقع و محل هم برای آتشبازی خیلی خوب و مناسب بود عکس روشنائی به آب می افتاد و اشجار را برنگ های خوب جلوه می آورد جمعیتی هم در آن طرف دریاچه مقابل ما برای تماشا جمع شده بودند درختها و چمن را با الوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفحه چمن مثل گلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابیدیم

روز جمعه سیزدهم امروز باید برویم به شفیلد بیست دقیقه بظهر مانده حاضر حرکت شدیم لرد دینزور صاحبخانه که باحوال پرسی مادرش رفته بود امروز صبح و برگشته میگفت مادرش بهتر است زوجه لرد با دو خانم دیگر که از اقوام او بودند دم در ایستاده بودند با آنها وداع کرده با لرد و امین السلطان و ناظم الدوله بکالسکه نشسته راندیم هیچو خیال میکردم که باید باز بهمان استاسیون برومسگرو برویم قدری که رفتیم راه بطرف دست چپ برگشت معلوم شد باستاسیون دیگر میرویم که اسم آن ... دیچ است بقدر یازده دقیقه هم راه ما تا استاسیون دور شد از جاهای خوب گذشتیم بیک شهر کوچکی رسیدیم که ... روح و صفا میشود کوچها کوچک و پاکیزه و خانها ظریف و دو و درته شهری دارای بلندی واقع شده ...

باصفائی دارد و درّه‌ها و تپه‌های کوچک سبز و خرم درختهای تک تک. زنها و دخترهای خوشگل زیاد که اغلب گیسوها
را بافته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهت خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل میکرد واز
اینجا بیرون برود کار اهالی این شهر سوزن سازی و بعضی اسباب کوچک دیگر مثل چنگک ماهیگیری
وغیره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میبرند آمدیم تا بکارخانه رسیدیم در اینجا صاحبان کارخانجات در اطاقی
سوزن و اسبابی دیگر از مصنوعات خودشان در سر میزی گذاشته بودند که تماشا کردیم و پیشکش کردند از میان
این شهر کوچک که میگذشتیم مردم متصل هورا میکشیدند و اظهار خوشوقتی زیاد میکردند بالاخره وداع کرده سوار ترن
بخار شده راندیم برای شفیلد شهر دیگر قریب هفت هشت هزار نفر جمعیت زیادتر ندارد. رو بشفیلد که میرفتیم
باز از دو شهر گذشتیم که یکی از آن دو (بورتن) بود و شهر معظمی با کارخانجات زیاد بنظر آمد اول ما تصور کردیم که
شهر برمنگام است دو باره از اینجا میگذریم بعد معلوم شد شهر بورتن است کارخانهٔ آب جو اینجا زیاد است
اغلب آب جو انگلیس در این شهر ساخته میشود و بعد از شهر دیگری گذشتیم در عرض راه از تونلهای متعدد کوچک و بزرگ
و از میان شهرها که از بالای عمارت و زیر عمارات راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف
راه اینطور است و آنچه ما تا حالا در خاک انگلیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج وغیره چنانکه
در روسیه و المان دیده ایم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود در اینجا دیده نمیشود درختهای جنگل اینجا اغلب
تک تک است و بیشتر در کنار مزارع واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قوی درخت بلوط و درخت
جنگلی دیگر و بید هم اینجا دیدیم در آمستردام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم دستهای درخت انبوه
بزرگ و کوچک دیده میشود که مثل جنگل بنظر می آید خلاصه تمام صحرا مثل باغ است هر چه بچشم می آید زمین همه سبز
خرم است یک وجب زمین خالی ندیدیم دور مزارع چپر دارد و از درخت خار دار درخت و درختهای
دیگر است بیدهای کج که با نظم و پیوسته بهم کاشته‌اند در حقیقت دیواری دور مزارع و باغات تعبیه کرده‌اند
بعضی جاها ... خیلی کم است در خاک انگلیس گذشته شهرها و دهات معظم هیچ ندیدیم اغلب
به حد هزار قدم یا کمتر یا بیشتر خانه‌های دهاتی تک تک یا پنج خانه و ده خانه الی بیست خانوار دیده
دیده میشود دهها زیادتر از این ندیدیم یعنی در حوالی راه آهن که ما میرفتیم اینطور است ده معظمی دیده نمیشود
شاید در خارج راه دورتر باشد که ما ندیده ایم خلاصه قریب ده ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد)
رسیدیم در کار سرباز و قراول احترام و توزیک برسم معمول سایر شهرها حاضر بود سوار نظام نیز
در ایستگاه ایستاده بیگلربیگی و اعیان شهر و دوک و نرفاک که امشب مهمان او هستیم حاضر بودند ما را
پذیرائی کردند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه قدری در اطاقی راحت کرده بعد آمده پائین در

اطاق بسیار بزرگی بالای صفه بلندی برای ما صندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستاده
خطابه خواندند نسخه آنرا خیلی قشنگ ساخته اند در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله
ترجمه کرد زن زیادی در این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم بیکی از کارخانهای آهن و فولادسازی
این شهر در آنجا نهار مفصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه «الیس» نام مهمانداری میکرد دوک دو نرفک
و امین السلطان و درومندولف و بعضی دیگر در سر میز ما نهار خوردند بعد از نهار ما با کالسکه راه آهن میان
کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جائی قدری مکث نموده تماشا میکردیم اول رفتیم بکارخانه که آهن
کار اسبابهای بزرگ جسیم از قبیل میل چرخ بخار کشتیها و غیره میسازند و در اینوقت بجهة تماشا میل بسیار بزرگی
میساختند که چندین ذرع طول و بقدر یکچنار قوی قطر داشت در کوره بود میتابیدند وقتی که ما رسیدیم دور
ایستادیم همینکه میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میدرخشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت
که نتوانستیم آنجا بایستیم عقب رفتیم این میل را ماشین بقوت چرخ بخار از کوره بیرون آوردند بزنجیرهای
بزرگ آویخته بود که بهر طور میخواستند حرکت میدادند میل را که گذاشتند زیر منگنه بزرگ فولادی که با قوت
بخار حرکت میکند که «پرس هیدرولیک» میگویند وقتی میل باین عظمت را زیر منگنه میگذاشتند
فشار میدادند مثل خمیر بنظر می آمد این منگنه را در عوض چکش بخار که سابقاً معمول بود اختراع کرده اند از اینجا رفتیم
بکارخانه دیگر که فولاد میسازند بوته بسیار بزرگی بود بقدر یک اطاق از آهن میان آنرا با گلهای مخصوص اندود
کرده اند و متصل متحرک است بوته را داغ میکنند و بعد آهن که جسته از کوره باز میکنند مثل نهری از آتش
از یک ناودان آهنی جاری شده و بمیان بوته میریزد همینکه بوته پر شد دهان آن بالا میرود و بعد با ماشین بخار
هوا بمیان بوته میدمند آهن آب شده از دهن بوته مثل آتش فشان شعله و شراره آتش بیرون می آید
اجزائی هم بدان میزنند بعد در قالب میریزند فولاد میشود بعد رفتیم بکارخانه که زره کشتی و دیواره آهنی برای
قلعه و کشتی میسازند صفحه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر دو وجب ضخامت داشت یکی
از این صفحه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد
این کوه آهن را روی عراده آهنی انداختند و با چرخ بخار حرکت داده زیر منگنه انداختند منگنه غلطک
بزرگ فولادی داشت و با قوت زیاد روی صفحه آهن میغلطید و فشار میداد بعد در کارخانه دیگر دیدیم که
این صفحه های آهن را راست می برند خیلی تماشا داشت صفحه های زیاد دیدیم بحجمهای مختلف که برای کشتی و
قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه «ژون برون» است و اسم دیگر حالیه خود آنها که دیدیم
الیس است بعد از تماشای کارخانه سوار کالسکه شده رفتیم بخانه دوک دو نرفک که در کنار شهر واقع است

شفیلد شهر غریبی است تمام از دود کارخانجات سیاه است عمارتهای عالی و دیوارها حتی ساقه درختها بطوری دود زده که مثل مطبخ سیاه است اغلب ابنیه شهر کارخانه است از هر طرف دودکشهای بلند دیده میشود شهر هم در گودی واقع است و دود روی شهر میخوابد امروز هم هوا ابر گرفته و باران هم قدری میبارد دود هم مزید غلظت و تیرگی هوا شده کثافت غریبی است اهالی شهر از مرد و زن و بچه کارگر کارخانجات هستند و دست و صورتشان سیاه است و سایر مردم هم محال است خود را بتوانند از سیاهی حفظ کنند چرا که دود بهمه شهر احاطه دارد و خلاصه وارد خانه دوک شدیم خانه مختصری دارد با ما یحتاج و اسباب لازمه در کنار شهر واقع و متصل به پارک بزرگی است اما پارک کوچکی و کم اسباب لی خیلی ظریف و مجلل است از قراری که گفتند دوک در اینجا املاک زیادی دارد و تقریبا نصف اراضی شهر مال دوک است سالی سه چهار روز باینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جائی دیگر است خود (دوک دنوفاک) از نجبای بزرگ و متمولین انگلیس است و از قرار مذکور در شان و نجابت اول شخص است از ورود بجا همه جا همراه بود تا ما را وارد خانه خود کرد آدم کوتاه قدی است زیاد قوی نیست اما بنیه است ریش سیاهی دارد خیلی معقول و نجیب است قریب بچهل و هفت سال دارد بر حسب رسم آمد اطاقهای ما را نمود دلجت کردیم بعد رفته بود همراهان ما را هم یک یک جا داد و ملکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت بعد از ظهر شام حاضر شد رفتیم پائین میز مختصری چیده بودند خود دوک و برادرش سر میز بودند زوجه دوک دو سال است فوت شده و او عزادار است میگفت بعد از مردن زوجه اش این اول دفعه ایست که ضیافت میدهد بعد از شام عرض کردند که زیاد است اهل این شهر تدارک یک بالی دیده اند و منتظر هستند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه شده بآنجا رفتیم این بال را رئیس صنف کارد و چاقو سازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در قدیم اصناف و کسبه فرنگستان ... و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتوانسته بآسانی داخل صنفی بشود این ترتیب قدیم ... اما در انگلیس صورت اداره و کمپانیهای اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی ... و کسبه و تجار اجزاء فلان کمپانی یا فلان اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال املاکی ... کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و گاهی در مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف عمارتهای عالی دارند و در این شهر شفیلد صنعت آنها که آهن آلات و مخصوصا کارد و چاقو سازی و امثال اینها است ... صنف چاقو و کارد سازی سی و سه نفرند و هر سال رئیس نو برای خود انتخاب میکنند و او را استاد مینامند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بال را فراهم آورده و در عمارت این صنف ... خالی است و تالار ... بال را میدهند و این کمپانی و مجمع چند صد و بیست و شصت سال است که برقرار است وقتی بعمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام ... را چراغان

کرده موزیک میزنند و در راه پله بزرگ از دو طرف سرباز ایستاده زن رئیس صنف در آنجا حاضر بود و صاحب خانگی میکرد دست او را گرفتیم دوک هم همراه بود رفتیم باطاق بزرگ بال دکه اطاق صنده شاهوانی ساخته صندلی برای ما گذاشته بودند آنجا نشستیم و طرف ما هم که صندلیها بود زن و بچه رئیس و دو سه زن دیگر و دوک و بعضی دیگر از معتبرین نشستند بعد دیدم وزیر دار الجمع اصناف خطابه آورده بخواند بر خاسته ایستادیم خطبه غرائی خواند ما هم جوابی دادیم که ناظر الدوله ترجمه کرد بعد یکنفر از پشت سر ما فریاد زد خانمها و اشخاصیکه میخواهند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد دو سه دور والس رقصیدند تالار بان بزرگی از آدم پر بود هوا هم گرم چراغ گاز زیادی هم روشن بود قدری صدمه خوردیم رئیس دو دختر ده دوازده ساله قشنگ دارد انها را آورده و دو دسته گل بزرگ بما دادند بعد برخاسته دست زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم بتالار بزرگی که برای موعودین میز شوپه گذاشته بودند تماشا کردیم بعد ما را بردند باطاق کوچک دیگر در آنجا میزی مخصوص گذاشته بودند زوجه رئیس در دست چپ ما و زنی دیگر که از اقوام زوجه دوک است که مرده است دست راست ما نشسته بود دوک با او خیلی احترام میکرد زن جوانیست باری نشسته قدری میوه وغیره خوردیم و برخاستیم سوار شدیم امین السلطان و جمعی از انگلیسان وغیره هم سر میز ما نشسته بودند بعد از برخاستن آمدیم پائین پرده تماشا خوبی بود تماشا کردیم اطاق را تاریک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا دادند کار یکی از نقاشان معروف بدیع است صورت جوانی است که شهوت و هوا و هوس در مقابل او مجسم مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملک نیکوکاری او را تعقیب میکند و بخود میخواند جوان در میانه تردید دارد که بکدام طرف میل کند زوجه رئیس تا در همراه ما بود انگلیسی حرف میزد کمی هم فرانسه میدانست سوار کالسکه شده منزل آمده خوابیدیم

Liverpool.

* روز سه شنبه چهاردهم * امروز باید برویم به لیورپول ساعت دو از خانه دوک سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی از کارخانجات اول رفتیم بکارخانه چاقو سازی راجرز معروف این کارخانه ها اینطور است که آنجا که عمله کار میکنند و چرخ بخار و ماشین وغیره هست و کثافت دارد علیحده است ما بآنجا نرفتیم نزدیک کارخانها عمارت و اطاقهای عالی خوب دارد که بواسطه راه پله های خوب بآن اطاقها میروند و در آن اطاقها اسباب و ادوات و حاصل کار و صنعت خود را عرضه میدهند که در واقع اکسپوزیسیون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در قفسه های شیشه و روی میزهای اعلی گذاشته اسبابها را زیر آئینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشای اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که باطاقی که در مرتبه پائین بود دندان فیل زیادی در ...

واز برق ومیبا آورده اند بجهت دسته چاقو وکارد واسباب تاج هم در اینجا از هر قبیل میسازند مثل ماهوت پاک
کن وکارد کاغذبری وبادبزن زنانه وغیره دیگر دندانهای فیل بزرگ عجیب در اینجا دیدیم که دندان نمره
اول ودوم بقدر دو ذرع ونیم [illegible] طول داشت ومیان [illegible] چهار پنج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بردارند
انسان تعجب میکند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندانی در دهن دارند در سر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذارده بودند که از همه عجیبتر بود بقدر یک قد ونیم آدم بلند قد طول داشت بقدر قیمت
بیست هزار تومان در اینجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله ها بالا باطاقی که اسبابهای نفیس زیاد از مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو ومقراض وکارد وچنگال وسایر اسباب میز وجعبه های اسباب کار زنانه وانواع اسباب
وآلات قیمتی نقره [illegible] بود واز هر قبیل اسباب عاج [illegible] آنجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل [illegible] وغیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن نقره [illegible] بود تیغها واسبابهای زیاد داشت که باز کرده
بودند مثل خرچنگی یا حیوان غریبی بنظر می آمد این اسباب بزرگی که آراسته بودند قیمت [illegible] پرسیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشا است اگر بخواهیم بفروشیم [illegible] هزار تومان قیمت دارد از اینجا رفتیم کارخانه
[illegible] [illegible] که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسباب [illegible] غیره در اینجا خریده از اینجا باز رفتیم بمهمان
دست [illegible] چاقو وکارد [illegible] بهمان تالار که دیشب بال بود نهار حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
[illegible] معین شده بود نهار را مهمان بیگلربیگی شهر بودیم دوک [illegible] هم بود متشخصین اهالی هم بودند نهار خوردیم
[illegible] سلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان وخانواده سلطنت [illegible] نطقها کردند بیگلربیگی [illegible]
[illegible] جواب تهنیت انها را دادیم بعد از نهار آمدیم بکارخانه
[illegible] بعد [illegible] حرکت کردیم [illegible] دوک [illegible] که تا راه آهن بمشایعت آمده بود وداع کرده سوار ترن شده
راندیم [illegible] بسرعت تمام میرفت در راه [illegible] جنگل سرو وکاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از این همه جنگل خواهد بود ولی جنگل [illegible] پستی وبلندی داشت کم کم بجائی رسیدیم
که قدری [illegible] درخت وسبزه [illegible] بود طرف دست راست [illegible] خانه کوچکی بود [illegible]
مرتبه آبشار مصنوعی ساخته بودند خیلی صفا داشت واز قرار این آبشارهای مرتبه بمرتبه که در کنار راه است
معلوم میشود که راه آهن سرازیر میرود اینجا دره وتپه زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از سنگ
کوه مثل دالان تراشیده اند از تونلهای زیاد گذشتیم یک تونل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از لندن
[illegible] یک نهر آبی دیدیم که بیشتر از دو سه ذرع عرض دارد [illegible] نیست ندانستیم

این نهرها برای چیست زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب ندیدیم مگر بعضی قایقهای
کوچک که در راه دیده شد از شهر (استاک پورت) گذشتیم و همه جا راندیم تا رسیدیم به لورپول قریب
دو ساعت و نیم راه بود در کار راه تشریفات نظامی حاضر بود حاکم و بیگلربیگی شهر و بعضی از ملتزمین ما هم که
از ما جدا شده بودند در اینجا حاضر بودند و بعضی رسیدند سوار کالسکه شده راندیم برای قصر کوچکی در خارج
شهر موسوم به (میوستید هوس) که عمارت دولتی و متعلق بشهر است و همیشه با تهیه و اسباب لازمه
برای ورود مهمان محترمی یا برای شخص اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا نواب ولیعهد یا یکی از خانواده سلطنت
حاضر است شهر لیورپول شهر معظم معتبری است میگویند هفتصد هزار نفر جمعیت دارد عمارات عالی عمده
حکومتی با شکوه و هوتلهای خیلی بزرگ و کارخانجات معتبر زیاد دارد و بندر معتبری است اغلب مراوده
مابین امریکا و انگلیس از اینجا میشود مال التجاره زیاد از اینجا بخارج و از خارج باینجا می آید خلاصه وقتی که
منزل ما است راندیم بیگلربیگی شهر و امین السلطان با ما در کالسکه بودند تمام راه که قریب یک فرسنگ
فرسنگ است کوچه‌ها از آدم پر بود همه هورا میکشیدند و اظهار بشاشت میکردند رسیدیم بعمارت وارد منزل شده قدری
استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین عمارت منزل دارند اطاقهای کوچک خوب دارد ساعت هشت و
نیم باید بسر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شده رفتیم بیک عمارت عالی خوبی میز بزرگی ترتیب داده بودند
یعنی یک میز بزرگ برای ما بود و بعد وصل باین میز خانه خانه میز که گذاشته بودند قریب دویست
نفر جمعیت سر میز بود (لرد دربی) هم امشب اینجا بود در سر شام زیاد با او صحبت کردیم دو تا از این
میزهای بلند مخصوص قونسولهای دول خارجه بود قریب بیست نفر قونسول در لیورپول اقامت دارند قونسول ما
هم بود یک کشیش اسلامبولی هم در سر میز بود معلوم شد که بعضی از اهل این شهر مذهب یونانی (ارتدکس)
دارند و این کشیش بجهت ریاست مذهبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی [illegible]
که در سر میز بود میگفت در شانزده سال قبل هم که باینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین شغل حکومت
بحکومت باقی هستم و هیچ عوض نشده‌ام اما یک [illegible] یعنی حاکم قبلی دارد که هر سال عوض میشود بیگلربیگی در
سر میز برخاسته نطقی بسلامتی ما و نطقی بسلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان کرد ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله
تبلیغ کرد بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم چند دقیقه در آنجا صحبت و فرمایشات با همه کرده بعد برخاستیم
آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی شهر (... دسفتن) و اسم حاکم قبلی شهر
یعنی مر (... کین) روز یکشنبه پانزدهم [illegible] امروز باید برویم بقصر دوک [illegible]
[illegible] سوار کالسکه شده با [illegible] و امین السلطان و غیره رفتیم برای قصر [illegible]

در انتهای شهر گار چستر رسیده و سوار ترن بخار شده راندیم بعضی از متعینین هم در رکاب بودند ترن
خیلی تند میرفت و حرکت میداد از بعضی راههای کج و معوج گذشتیم باز صحرا جنگل و اشجار و زراعتهای مختلف
داشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانه بزرگی از وسط شهر میگذرد
که کشتی دودی در رودخانه‌اش حرکت میکرد از آنجا گذشته رسیدیم به چستر شهر چستر چهل هزار نفر جمعیت دارد قدیم ترین
شهرهای انگلیس است در دو هزار سال قبل که قیاصره روم اینجاها را داشته‌اند در محل این شهر اردو میزده‌اند
بعد همانجا را شهر بنا کرده‌اند وقتی وارد گار شدیم دوک وستمنستر خودش حاضر بود با دوک و امین السلطان
بکالسکه نشسته رفتیم تا از تمام شهر گذشتیم این شهر هم در خوبی و وضع ابنیه مثل سایر شهرهای فرنگ است
اهالی شهر از زن و بچه همه ما را دیده و بودند از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت میکردند و فریاد میزدند و هورا میکشیدند
و در آخر شهر اول پارک دوک است بقدر نیم ساعت که راه رفتیم رسیدیم بدر پارک مخصوص دوک در چوبی
معمولی خیلی اعلی داشت یکدسته قراول و سالار هم در پارک بودند که همه جا جلو ما میدویدند بقدر نیم ساعت
همراه در پارک تا در عمارت بود در در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند دسته سرباز و سوار وقت ورود
بقاعده الرسم حاضر بودند که دوک معرفی میکرد این سوار و سرباز داوطلب اهالی همین نواحی هستند و میگفت
اینجا سیصد نفر سوار دارد دوک شخصا آدم متدینی است و لاغر بنظر می‌آید لیکن بسیار با بنیه است یک
پسر بزرگ داشته که مرده است حالا یک پسر دیگر دارد که همین ده ساله است در جلو ما سوار بود و صاحب منصب
همین سواره است اما از حکمت این دوک بی نصیب است چرا که قانون انگلیس این جاری است که باید ارث
بزرگ اولاد او برسد پسر بزرگش که مرده است از او پسر ده ساله الان باقیست که ارث دوک باید باو برسد
و این پسر بزرگ هیچ حقی منصب از آن نوه دوک هم حالا در لندن مشغول تحصیل است این عمارت را بیست
سال قبل دوک شروع بساختن کرده و الحال هفت سال است تمام شد و عمارت عالی خوبی است اینعمارت
در وسط یک پارک بزرگی است که از اطراف منظر آن پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو بپارک
باز است زمین عمارت را با سنگهای ریز و غیره خاتم سازی کرده‌اند دیوارها و ازاره اطاقها و ابرو
جلو عمارت و ستونهای کوچک ظریفی که در عمارت بکار رفته همه از سنگهای سماقی است که از ایطالیا
و فرانسه وارد کرده آورند اطاقهای مرتبه بالا که اطاقهای خواب است دیده نشد اما مرتبه پائین را
که دیدیم از حیثیت زینت و اسباب خیلی عالی و با شکوه است پرده‌های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطاقها
و دیوارها نصب است معماری و بنای این عمارت را فرانسه کرده‌اند کاشیکاری جلو عمارت [illegible] است قبل از نهار
خیلی در خانه گردش کردیم بعد دوک گفت نهار حاضر است رفتیم سر نهار در تالار بزرگی میز نهار چیده

بودند صندلیها و اسبابهای ممتاز قشنگ داشت و ظروف روی میز تمام نقره بود گل سرخ زیادی روی
میز ریخته بودند نشستیم نهار خوردیم بعد از نهار باز رفتیم در اطاقها گردش کرده کتابخانه عمارت را دیدیم بعد
در اطاق قدری راحت کرده آمدیم از پله‌ها پائین به باغچه عمارت باغچه و پارک خوبی دارد در اینجا زنان دم در زیاد
جمع بودند زنهای خوشگل میان آنها دیده شد دوک اسبهای خود را توی چمن آورده بود که بنظر ما برسند یک
اسب داشت کلفت قرالکری بود چهار دست و پایش بیک اندازه سفید و سم بزرگ موهای پا دراز شده و ل
داشت و آویخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور میکرد اسب است یک فیلی بود دوک میگفت
این اسب برای تخم گیری اسبهای کالسکه و عراده است بعد دو سه اسب سواری خودش آورد تماشا کردیم بعد
اسبهائی بودند آنها هم اسب تخمی بودند هر یکی دوازده و چهارده و سیزده سال داشتند میگفت یکی از اینها را
یک نفر امریکائی از اهل (تکساس) بچهارده هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخرد میدهم
نژاد این اسب چنین و چنان است گفتیم تو نصیحت میگفتیم که بفروش اسب است شاید امشب بمیرد دوک
گفت راست است خواهم فروخت بعد کره‌ها و مادیانهای خودش را نشان داد مادیانهای خوب داشت
میگفت یکی چهار پنج هزار لیره قیمت دارد این قیمتها که اینجا روی اسب گذارده اند اغراق و گزاف بنظر می‌آید اما حقیقة
دارد رسم اینجا همینطور است این اسبهای خودشان اصل با نژاد اسب دوانیها همیشه پیش رفته و نظر بلند
بندی مبالغ [illegible] میبرند چون موافق قانون اسب دوانی اینجا اسب بالاتر از سه سال نمیگذارند
بدوانند و بعد از آنکه وقت دوانیدن آنها گذشت از آنها تخم کشی میکنند و بواسطه آنکه معروف هستند
و در اسب دوانیها عقب نمانده و نباخته اند صاحبان مادیانها کار [illegible] میبرند و پنجاه صد لیره میدهند
که اسب را با مادیان خودشان بجفتند کره که از نژاد اسب و مادیان نامی باشد خوب بفروش میرود
خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بدوانند ده بیست هزار تومان میتوان از آنها برد اما اینجا چنانکه
نوشته شد اسب بالاتر از سه سال را نمیگذارند باسب دوانی بیاورند مثل اسب [illegible] دیدن دیگر طویله‌های دوک
در طویله و در [illegible] لار و در اغلب ایران زیاد است در چهار پنج هزار [illegible] خودمان که [illegible] و مادیان بهتر از
اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد مادیان و اسب اصیل بهتر از آن [illegible]
چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما قیمت اینجا گزاف است از باغچه رفتیم بگلخانه [illegible]
خیلی بزرگ و عالی بود دالان طولانی و شعبه‌های متعدد داشت همه از آهن و سقف و دیوار همه از بلور [illegible]
آهن بود بجهت گرم کردن زمستان [illegible] از انواع گلهای متعدد [illegible]
دیگر در اینجا دیدیم که بعضی را بسقف کشیده [illegible] بچه بودیم و بوقت [illegible]

از آنجا رفتیم بیک طرف که محل بنای دائمی دوک است اطاقهای آن کوچکتر و راحت تر است همیشه در سالونهای بزرگ نمیتوان زندگی کرد از آنجا دالانی بود طولانی که بعمارت بزرگ میرفت از آنجا عبور کرده پرده های نقاشی و مبل و اسباب نفیس زیاد در آنجا دیدیم دم در عمارت بزرگ با دوک دست دادیم و مرخص شده برادر کوچکتر او و پسر دوک که با لباس نظامی سوار بود همراه ما آمدند برادر دوک میگفت سی سال قبل از این بقفقاز و تبریز و ایران سفر کرده ام آمدیم تا بکار راه رسیدیم باز بهمان طور از پارک دوک گذشته و از شهر چستر عبور کردیم مردم بهمان طور با زن ایستاده و هورا میکشیدند پیش نوشتیم که قدیم الایام در محل این شهر اردوی رومن بوده است و اسم از کاستروم میگفته اند یعنی اردو حالا چستر کرده اند پارک اینجا منظر خوبی بکوههای (پنی دگال) دارد که ولیعهدهای انگلیس را پرنس انجا مینامند یعنی پرنس دگال کوههای پست با صفائی بود خانه مسیو گلادستون موسوم به (هاواردن) باینجا نزدیک است با کالسکه ابی یکساعت تا آنجا میتوان رفت خلاصه سوار واگن راه آهن شده راندیم برای لیورپول باز از رودخانه بزرگی که اسم آن مرزی است گذشتیم صبح که می آمدیم رودخانه آب زیاد داشت حالا اغلب جاها که صبح آب داشت گل پیدا بود معلوم شد که جزر و مد دریا باینجا میرسد صبح دریا مد داشت آب اینجا زیاد بود و حالا جزر کرده آب برگشته است در کنار رود خانه شهری دیدیم موسوم به (برن کورن) که جزو لیورپول محسوب میشود در اینجا قلیاب میسازند کارخانه زیاد دارد از آنجا گذشته رسیدیم به لیورپول سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت پیاده شده راحت کردیم طرف عصر زن و مرد زیادی دور نرده باغچه عمارت جمع شده ازدحام غریبی کرده بودند و بهیچ طور نیز معلوم شد ما را میخواهند ببینند بیرون آمدیم دم نرده قدری با آنها صحبت کردیم و با پیرمردها و پیرزنها حرف زدیم خوشحال شدند زور آوردند بطوریکه نرده آهن را شکستند بطرف دیگر رفته آنجا هم قدری حرف زدیم مردم نزدیک آمده دست ما را از لای نرده میگرفتند و میبوسیدند بعد از آنکه ما را تماشای کامل کردند قدری توی باغچه گردش کرده آمدیم بالا شام خورده خوابیدیم ... در خانه ... ساز ... بودند ... باکجا رفته بودیم ... این قرار است ... کرس ... (... دسمن) ... دجستر ... (... گونیبوده آن تق) که ... است ... بوده است ... بعد از گلادستون این شخص صدر اعظم میشود ولی در مسئله ایرلاند از مسیو گلادستون جدا شده با شصت و هشتاد نفر از لیبرالها در پارلمنت دسته دارد ... ساز ... همراهی میکنند مرد انگلیس خیلی تعریف دارد ... همه مردمان بلند قد و هیکل و پر قوت هستند همه یک قد و با غرور اغلب

مردمان معقول بقاعده در شهر وخارج پولیس میشوند مواجب انها هم زیاد است که دیگر کاری جز عمل انتظام و
احتساب شهر ندارند. لباس آنها ماهوت سرمهٔ خوب کلاه شبیه بکلاه خود پروس اما از ماهوت شنیل بجهت باران
که تا نصف تنه انها را میگیرد وقتی باران نیست لوله کرده مثل قداره پهلوی خود می آویزند تسلط انها هم بر رعیت
زیاد است در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و قراول خانه نیست نظم با پلیس است عدد انها هم زیاد نیست مثلا
در بیرمنگام پانصد هزار نفر جمعیت است سیصد نفر پلیس دارد و منظم است که یک نفر پلیس جمعیت را مثل جوجه بغل
میکند. رد مینماید و مانند اغنام است   روز دوشنبه شانزدهم   امروز باید برویم به (منچستر)
قبل از نوشتن تفصیل امروز این فقرات را که معتقد است مینویسیم اسم خانه (دوک د ویست منستر)
(ایتن هال) است اسم پدر او (اسنال بویج) واسم پسر او (لرد آرتر گروسنو) است اسم نوه
دوک ازوارث اوست (لرد بلگریو) خلاصه صبح از خواب برخواستم در ساعت یازده رفتیم به تماشای
حوض کشتیها که ساخته و خارج شهر از آن کرده اند. برای حفظ کشتیها وسوار و پیاده کردن مسافر و مال التجاره و
کشتیهای که به ینگی دنیا میروند بروی سوار شده از شهر گذشتیم از طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم زیاد بود
هورا میکشیدند و دست میزدند باسکله رسیده سوار کشتی شده به کشتی بخار بزرگی حاضر کرده بودند امین السلطان
و عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملتزمین هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف به مرزی است آب
زیادی ندارد اما چون متصل بدریا میشود آبش تا یکجزو مد دریا است و در حقیقت شعبهٔ از دریا محسوب
میشود کشتی را حرکت دادیم بسمت حوض صبح که وقت آب دریا بود دریا هم انقلابی داشت کشتی ما بنای حرکت
را گذاشت بطوری که نزدیک بود بعضی منقلب شوند در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای
تماشا امده بودند یک کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج اندریا قدری
کشتی ما آرام میرفت تا رسید بدهنه دریا در اینجا یک قلعهٔ نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود
توپ بسیاری بجهت تشریفات ما از قلعه انداختند بعد بیک پلی رسیدیم پل را باز کردند گذشتیم وارد حوض
شدیم حرکت کشتی آرام وملایم شد در اینجا از این حوضها بسیار است و سر دکلهای کشتیها از توی حوضهای دیگر
پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها امتیاز داشت کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک ینگی دنیا میروند
در اینجا دیدیم از جمله کشتی بسیار بزرگی بود که اتفاقاً دیروز از نیویورک رسیده بود کشتی ما را بکنار آن کشتی
بردند نردبان گذاشتند از این کشتی بآن کشتی رفتیم این کشتی متعلق بکمپانی است رئیس کمپانی و کاپیتان
کشتی حاضر بودند این کشتی حمل مال التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کمپانیهای کشتی (توماس ایزمی) است
اسم کاپیتان کشتی (مات سیکان) واسم کشتی (ادمبریا) است کاپیتان [illegible]

Manchester
Duke de Westminster
Eaton Hall.

هشتاد و دو مرتبه در دنیا سفر کرده و اسم کمپانی این کشتی اودریاتال است کوناس است اسم محوطه کشتی
بالا را اینجا ... انگلیسها ... که اسم سوم باسم وجه نواب ولیعهد است تفصیل وضع این کشتی از این
قرار است طول کشتی ... پا عرض ... پا و هشت پا ارتفاع بدن کشتی چهل پا عدد کوره
های کشتی ... که در یک شبانه روز صرف میکنند ... تن انگلیسی عدد مسافرین
درجه اول کشتی ... نفر عدد مسافرین درجه دوم پنجاه نفر عدد مجموع مسافرین با درجه سیم یکهزار
و پانصد نفر عدد ... کشتی دویست و هشتاد نفر قوت چرخ بخار کشتی معادل قوت پانزده هزار اسب است در
هر ساعتی ... بیست و دو میل ... انگلیسی راه میرود عدد چراغ الکتریسیته کشتی یکهزار عدد قیمت
کشتی سیصد و سی هزار لیره ... کشتی ... پا این کشتی از لیورپول میرود به کوینزتون
ایرلند که تا آنجا مسافت دویست و پنج میل است و از آنجا میرود به نیویورک که دو هزار و هشتصد میل مسافت
است و شش روزه از لیورپول به نیویورک میرود این کشتی بسیار عظیم است و تالارهای بزرگ دارد مثلا
تالاری مخصوص غذاخوری دارد که سیصد نفر در سر یک میز غذا میخورند همچنین تالار مخصوص برای بال کردن
دارد ... برای سیگار کشیدن دارد و عمارت کشتی چهار مرتبه است و دالانهای طولانی دارد آدم که
نگاه میکند خود دالان را کسی باشد نمیشناسد دکان دلاکی دارد ... دلاکی داشت باریک و بلند قامت
... دیگر ... و این کشتی خوب مداخل ... عرض کرد اگر کشتی آرام باشد در دو میل اصلاح میکنند و خوب است
و اگر ... کشتی انقلابی داشته باشد در دو میل ... همه ... حال ... یک گوشه بیکار میافتیم همه جا اسباب
دلاکی داشت چرخ کشتی ... است و محض این است که ... چراغ الکتریسیته اذیت نرساند رفتیم بجائی که ماشین
کشتی در آنجا است از بالای پله نگاه کردم دیدم دویست پله آهنی باید پایین رفت خیلی هم گرم بود پایین نرفته
از همانجا تماشا کردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را
حرکت میدهد ... بعد از آنکه همه کشتی را از عرشه تا مرتبه سفلی ... گشتیم نشستیم ... میزی در
آنجا ... همه قسم میوه جات روی میز چیده بودند که از ... افریقا و غیره آورده بودند خربوزه
خاصی ... که موز میگویند و بوضع خوشه است و در اینجاها بسیار است شبیه است
به بامیا اما قدری بزرگتر ... رنگ پوست ... که میکنند مغز سفید رنگ نرمی دارد خوش مزه و معطر است
و گلابی و پرتقال داشت قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض ... یک ربع ساعت
معطل شد چون کشتی دیگر میبایست بیاید منتظر او بودند کشتی آمد و ... شد بعد حرکت کرده اندکی که رفتیم
رسیدیم به ... که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است ... میبندند که آب

کم نشود و در اینجا هم بقدر یک ربع معطل شدیم که این سد را باز کردند داخل محوطه کوچکی شدیم بعد بسته سد دیگر
را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد بعد که داخل رودخانه شد تکان [illegible] بعد صبح از
همانجا که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده بجائیکه دو شب پیش برای صرف شام رفته بودیم رفتیم
میزی بود قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی حضور داشتند سر میز نشسته نهار خوردیم بعد از نهار دیدیم یک طاق مخصوص
در تلیفون داشت آدمهای در بواسطه تلیفون با هوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده بگار راه آهن آمده سوار
ترن شده بعد از چهل دقیقه بگار راه آهن منچستر رسیدیم [illegible] منچستر [illegible] است و به لیورپول هم باستقبال آمده
بود با جبه قرمز در گار حاضر بود سایر حکام جزو رؤسای صاحب منصبان اطراف اینجا وکلانترها نیز همه بودند معرفی
شدند بعد بکالسکه نشسته بطرف شهر راندیم جمعیت زیادی در گار و طرفین راه همه جا ایستاده بودند باران هم قدری
ما چتر بسر گرفته بودیم مردم درست ما را ندیدند رسیدیم بهوتل دویل راه هم نزدیک بود این هوتل دویل را خود اهل
شهر ساخته اند یعنی منیسپالیته دولت است اما عمارتش بخرج رعیت ساخته شده یک میلیون [illegible] و کرور [illegible] خرج بنای
آن شده است سفر سابق که آمدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار
عالی و دارای تالارهای بزرگ و مبل و پرده های ممتاز است دالانهای بسیار طولانی دارد که از اینطرف
در آنطرف آدم شناخته نمیشود منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت در هر یک [illegible] مرتبه دیگر
غلام گردش دارد و بعضی از ملتزمین ما را در هوتل دویل و بعضی دیگر را در هوتل ویکتوریا که آن نیز هوتل
عالی و ممتاز است منزل داده اند منزل مخصوص در هوتل دویل معین بود رفتیم نشسته راحت شدیم شام را قرار شد
زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفتیم بتالار بسیار بزرگی یک میز طولانی برای ما چیده
شده بود بقدر ده میز دیگر هم خانه خانه وصل بمیز ما و در جلو ما بود قریب چهار صد نفر در سر میز دعوت شده بودند
دست راست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی از اوقات هم بشهرهای بزرگ دیگر میرود
که از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام باینجا آمده است نشسته بود شخصی [illegible]
و [illegible] دست چپ ما بیگلربیگی نشسته بود در اواخر شام بیگلربیگی برخاسته نطقی که در تهنیت [illegible] نوشته و حاضر
کرده بود برداشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد بعد قاضی بزرگ
برخاسته نطقی کرد بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مفصلی کرد هر یک که میخواستند برخیزند نطق کنند از برای
اسکات مردم اول یک جارچی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخواهد نطق کند و شیپورچی که پشت ما ایستاده بود شیپور
میکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم (روز سه شنبه [illegible])
جدیدی که در منچستر بنا کرده اند و میخواهند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیورپول وصل کنند [illegible]

صد هزار تومان قرض و عمده میدهند و مخارج گزافی خواهند کرد و این کانال هم مثل کانالی است که در سوئز مصر ساخته اند
بعد از نهار تا ماشین [illegible] سوار کالسکه شده رفتیم از دو طرفین جاده همه جا آدم ایستاده بود و انتهای
شهر رسیدیم به یک محوطه که دور تا دورش نیمکت بندی بزرگی زده بودند وارد چادر شدیم جمعی از اعاظم شهر هم از زن و دختر
و مرد در آنجا جمع بودند نقشه این کانال را از گل ساخته و برجسته درست کرده بودند مهندسین و استادان
ساختن این کانال هم حضور داشتند دقت و وضع و نقشه کانال را بما نشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالسکه
راه آهن که حاضر شده بود با امین السلطان و جمعی از صاحب منصبان فرنگی و مهندسین که با خودمان سوار ترن
شده راندیم این خط راه آهن برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای بردن خاک و سنگ بنا کرده اند
و از قراری که میگفتند ترتیب ساختن میل راه آهن موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن ها مثل اینکه پیاده تند
برود حرکت میکرد غرض این کانال بیست و پنج ذرع عمقش هشت ذرع است حوضها برای کشتی میسازند
قراری که معلوم میشود همه منظورشان این است که این شهر هم مثل لیورپول بندر بشود و هرچه از ینگی دنیا می آورند
میخواهند مستقیماً با کشتی بشهر آید و دیگر به لیورپول نرود و از آنجا با راه آهن ببرند در این کانال هشت هزار نفر عمله
میکنند و بعضی ماشین ها هم زیادی تحصیل کرده ساخته منجمله یک ماشین ساخته اند شبیه به ماشین کالسکه راه آهن و در
آن بعضی اسبابها تعبیه کرده اند که بواسطه آنها کار میکنند زنجیرها و میله های بلند دارد و یک دلو بزرگی بسر
آن میله نصب کرده اند که خاک که در کانال حاضر است و باید برداشته شود این دلو از بالا به پایین
آمده با کمال قوت مثل نوک چنگال سر از زمین میگذارد و با قوت بلند میکند و خاک در آن پر میشود بعد که
بالا رفت با کشتی که در روی آهن است و با سیم بسته اند زیر دلو آورده اند با یک حرکت سیم تا این باز میشود
خاک را میان با کشتی میریزد و دو مرتبه که خاک ریخت باز کشتی پر میشود و میبرند و حمل
و قریب بیست خروار خاک میان با کشتی میریزد و پستیها را بلند و همواره کرده قابل
بنا که کالسکه رانی کنند که یک مرتبه پیشتر فرستاده بجاهای گود زمین میریزند و بلندیها را
زراعت میکنند و همچنین این ماشین و اسباب ابو جنعی و غیر ساخته اند که این دلوها متعدد دارد و ولی در پی
پر میکنند و از وسط کانال تخارج کانال میریزند بعد از گردش رسیدیم به ایستاسیون ابولاد از اینجا
دفتر را خوش کرده و ترن از خط سوقتی بخط معمولی افتاد و تند حرکت کرد رسیدیم به ایستاسیون منچستر سوار
کالسکه شده آمدیم منزل حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده بعد سوار کالسکه شده رفتیم بحمام باز
در همان حالت اجتماع حرفین را از بیت ده بودند خصوصاً در تمام جمعیت زیاد بود در حمام شدیم سرحمام
بزرگ خوب است حوض و فواره دارد بعد داخل گرمخانه شدیم اول قدری سرد
[illegible] جمعیت
[illegible]

در حمام بود که حساب نداشت بمنزل آمدیم امشب در این عمارت مجلس غریبی منعقد میشود قریب ده و نه هزار و پانصد
نفر زن و مرد حاکم در این عمارت وعده خواسته است که دیسکوری نطقی بنمایند و ما هم جوابی بدهیم از حالا
کالسکهٔ مدعوین می آمد قریب به پانصد کالسکه بحال در میدان جمع شده است در جلو عمارت منزل ما یک
میدان وسیعی است و در وسط آن گنبد مانند بنائی ساخته و در میان آن استاتوی پرنس آلبرت
شوهر اعلیحضرت پادشاه انگلستان را گذاشته اند و اطرافش پله های زیاد دارد مردم زیادی هم از اهل شهر در این
میدان و دور این بنا ایستاده تماشای این مدعوین را میکنند در ساعت نه بعد از ظهر لباس رسمی
پوشیده آمدیم باین مجلس حاکم و صاحبمنصبان و ایشک آقاسیها با تشریفات زیاد در جلو بودند وارد شدیم
بدالان تالار موزیکانچی و سرباز در سر راه عمارت صف بسته بودند و در دالانها و در تالار بزرگ که حقیقتاً
تمام زن و مرد ایستاده و بجهت عبور ما کوچه داده بودند و همه مراسم تعظیم و احترام بجا می آوردند ما هم
تعارف میکردیم اطاق باطاق رفته تا بیک جائی رسیدیم که یک آبشار مصنوعی ساخته بودند یعنی یک آئینه
بزرگی بود و در پشتش تماماً آب و روی آئینه میریخت معلوم نبود که این آب از کجا می آید و بکجا میرود
از حاکم پرسیدیم گفت محض تشریفات شما این را ساخته اند همیشه نیست خلاصه بعد از دالانها و اطاقهای بسیار
وارد تالاری شدیم این تالار هم پر بود از مرد و زنهای خوشگل که همه لباسهای سینه باز پوشیده و جواهر زده
بودند در بالای تالار تختی برای ما گذاشته بودند امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و بعضی
دیگر از نوکرهای ما که لباس تمام رسمی پوشیده بودند و بعضی از معتبرین انگلیس پهلوی این مسندی که ما بودیم
ایستاده بودند آن شخصی هم که باید خطبه بخواند با همان موی عاریه حاضر شده بود قریب هفتصد نفر از اعاظم
و زنهای خوشگل انگلیس در همین تالار بودند حاکم آمده اجازه خواست که با آن شخصی که حاضر شده است
خطبه را بخواند اجازه دادیم خطبه مفصلی که نوشته و در دست داشت قرائت کرده ما هم قریب بده دقیقه
علی الاتصال جواب خطبه او را دادیم و ناظم الدوله ترجمه کرده بانها تبلیغ نمود همه خوشحال شده هورا میکشیدند
حاصل ترجمه خطبه آنها این بود که اظهار خوشحالی خودشان را از ورود ما و خوشوقتی از دوستی با انگلیس و
رواج تجارتشان با ایران نمودند بعد شخصیکه رئیس بعضی کمپانیهای تجارتی است اجازه خواست که خطبه بخواند
به ناظم الدوله فرمودیم که بپرسد مختصر یا مطول هستید ناظم الدوله این سؤال را کرد تمام مردم از این مطلب خندیدند
ما هم خیلی خندیدیم بطوری خنده شد که تا یک ربع ساعت در مجلس بجز خنده چیزی نبود بعد اشاره کردیم که مردم
ساکت شوند از پشت سر صوت زدند و دست زدند تا همه ساکت شدند رئیس کمپانی [illegible] خطبه اش را
خواند ما هم جوابی دادیم بعد پائین آمده در راه باز خیلی جمعیت کوچه دادند آمدیم بمنزل [illegible]

استراحت کردیم [illegible] روز چهارشنبه بیستم [illegible] امروز باید برویم بقصبه وکان کاسل شش
ساعت راه است اما چون باید بقصبه برویم و قصر از شهر انگریسگو دور است هفت ساعت راه بود خلاصه
جمعیت زیادی از صبح در مقابل عمارت بلدیه و در کوچهائیکه معبر ما است جمع شده بودند و وسط راه را کوچه داده
یک دسته سوار نیزه دار و دو دسته سرباز قرمز پوش هم آمده صف نظام بسته بودند و دو دسته موزیکانچی هم
که یک دسته قرمز پوش و متعلق بهمین فوج و دسته دیگر سیاه پوش و متعلق بپلیس بودند آمده حلقه زدند و شروع
بزدن موزیکان کردند نواهای فتح الخیر بسیار خوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوطات نواها را برای ما بفرستند
بطهران ببریم که موزیکانچیهای ایران بزنند پسر قونسول ایران را که در منچستر مقیم است بحضور آوردند پسر
روی خوبی است بسن هفت هشت سال کلاه ایرانی هم در سرش بود در سر ساعت از بالا آمدیم پایین در
[illegible] و دالان و طاقهای عمارت همه جا جمعیت مرد و زن بود پایین پله و جلو [illegible] عکاسی حاضر شده گروپ
عکس ما را با همراهان از انگلیسی و ایرانی و بیگلربیگی شهر و غیره انداخت بعد با بیگلربیگی شهر و امین السلطان سوار کالسکه
شده رفتیم برای گار [illegible] راه انگلیس [illegible] این است که برخلاف آنچه در روس و آمستردام و غیره دیده
بودیم [illegible] خیلی آهسته میرانند همه جا [illegible] تمام مردم فقیر و [illegible] تماشا میکردند و هورا میکشیدند
[illegible] حکومت شهر مرخص شده ما هم با همراهان ترن
[illegible] بیگلربیگی و [illegible] است که سابقاً
[illegible] از سواران [illegible] و هیئت صحرا و طرفین راه مسطح و هموار است
[illegible] زیرا که وضع صحرا کم کم تغییر کرده پست و بلندی دیده میشود و جنگل
[illegible] هستند زراعت و حاصل کمتر است اما زمین سبز است و [illegible] قدری بیشتر و گوسفند و مادیان زیاد و رمه دیدیم
[illegible] گوسفند اینجا همه سفید بودند این گاوها از
گاوهای [illegible] و اغلب [illegible] و بعضی [illegible] گوسفند [illegible]
گاوهای [illegible] هستند گاو و غیره [illegible] ندیدیم باز از تونلهای متعدد عبور میکردیم و
[illegible] که آهن شکل کوچه از میان آن میگذرد و باز از هر سوراخ
[illegible] دیده میشد تا آمدیم بکارلسل
[illegible] صحرا تغییر میکرد درخت سرو و کاج دسته دسته بطور جنگل دیده میشد
[illegible] ربع ساعت توقف کرد [illegible] خوبی است و کار خوبی دارد مردم زیادی از اهل شهر جمع شده
بودند [illegible] تشریفات بجا آوردند [illegible] نیم ساعت راه است ترن باز براه
[illegible] وضع صحرا تغییر [illegible] پست و بلندی بیشتر بود تپه های بلند [illegible] بحال ندیده
بودیم [illegible] سبز و خوش [illegible] کوچک هم دیده میشد که در [illegible] بود و خیلی باصفا
[illegible] بشکل [illegible] این [illegible] سیاه [illegible] اینجا

اینطور زمین میکنند از بعضی جاها گذشتیم که شبیه به ییلاق لار طهران بود و کاهی و ماهوت و اشجار دیده میشد شبیه بلواسان طهران و بعضی جاهای دیگر شبیه بود بدونا و گجور و ییلاقات حدود مازندران و طهران هوا خیلی سرد بود یعنی حالا که اواخر سرطان است مثل ماه قوس طهران بود در سر راه بعضی کارخانجات کارخانجات [illegible] بجهته عمله‌جات بنا کرده‌اند دیدیم که سواد انها مثل شهری بنظر می‌آمد دود کشهای بلند کارخانجات از دور مثل جنگلی بود و از بالای اغلب دود کشها آتش زیادی زبانه میکشید خیلی تماشا داشت دود زیادی صحرا را گرفته بود بقدر یک ساعت از کارخانجات میگذشتیم دو محل معتبر که مجمع کارخانجات زیاد و مثل شهری بود یکی (ورینگتن) و یکی دیگر (کوت بریج) بود اغلب این کارخانجات کارخانه آهنگری و کورهای آهن آب کنی بود در اینجا معدن زغال سنگ و در شش هفت فرسنگی معدن آهن هم هست که از معدن آهن اینجا آورده آب میکنند حتی از اسپانیول سنگ آهن باینجا آورده آب میکنند و فولاد و خط راه آهن و اسباب دیگر میسازند خصوصا راه آهن اینجا زیاد بود دود کشهای زیاد دیده میشد که از زغال و سنگ آهن که از معدن درآورده بودند پر بود در یک آبادی دیگر هم ترن بخار ایستاد که موسوم به (استرلینگ) بود چند دقیقه در اینجا توقف کردیم معلوم شد که مدتی است داخل خاک اکس شده‌ایم راندیم از (گلاسکو) که شهر معتبری از مملکت اکس است گذشتیم یعنی اصل شهر را ندیدیم از حوالی آن عبور کردیم شهر در دست چپ ماند رسیدیم بیک استاسیونی که اسمش (درمین) است در اینجا صاحبخانه که مهمان او هستیم در کالسکه حاضر بود اسمش (ادوت دمانتورنر) است جوان بلند قامت خوشروی خوبی است حاکم یک قسمتی از مملکت اکس است سواره و نوکر انبوه بجمعی هم دارد لباس نظامی پوشیده بود سال قبل هم با زوجه‌اش بهندوستان و مملکت برما سفر کرده است با او و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم برای قصر (کرتن) وارد در قصر شدیم این قصر از دور که بنظر ما رسید یک قصر قشنگی است که بعضی میلهای مخروطی در اطرافش دارد و سیاه رنگ است و در یک پارکی واقع است که درختهای بزرگ تک تک و گلکاری مختصری دارد و زمینش همه سبز و خرم است دم در قصر زوجه دوک که زنی بلند بالا و خوش صورت و خوش صحبت است ایستاده بود دو بایستی چهل و دو سال داشته باشد اما خود دوک بیش از سی و هفت سال ندارد آمد با دست داده تعارف کرد ایامی که ما در لندن بودیم زوجه دوک هم در لندن مهمان بوده است اما شوهرش در همین جاها بوده بلندن نیامده بود یک زن چاق سرخ و سفیدی هم با زوجه دوک ایستاده بود معلوم شد خواهر همین دوک است و شوهری از نجبای اکس دارد شوهرش را هم در همین جا دیدیم لباس اکسی پوشیده است لباس [illegible] تماشائیست شلواری دارد و مثل [illegible] جامه و لباس بروی زیرجامه آویزان است و [illegible]

انگلستان

از بالای زانو می‌بندند زوجهٔ حاکم گلاسگو هم که زن مسنّ است و چشمهای سیاه کوچک و صدای نازکی دارد
حضور داشت خلاصه وارد قصر شدیم این قصر از مال اجداد همین دوک است اما قصر قدیمی آنها که از پیش ساخته
بودند آتش گرفته سوخته است و این قصر را سی سال است بنا کرده‌اند ولی بهمان وضع ابنیه و عمارات قدیمه است
وخیلی بوضع بناهای حالا ندارد و بعضی اطاقهای بزرگ با بعضی ستونها و آرایش بنائی ندارد و اطاقهایش همه کوچک و
سه مرتبه است اطاق سفره خانه‌اش هم چندان بزرگ نیست اما مبلهای لطیف قشنگ از بعضی قلاب دوزیها
هند و اسبابهای چینی و اشیاء نفیسه قدیمه مشرقی دارد معلوم است که دوک میلی باین قبیل چیزها دارد تفنگهایش
را در قفسه چیده و بعضی حیوانات که در اینجا یافت میشود از قبیل انواع مرغابیها وغیره مرده آنها را ساخته و در
دالانها چیده‌اند و بعضی پوست حیوانات را آرایش کرده و در اطاقها و دالانها انداخته‌اند از جمله در همین
اطاق یک پارچه بوضع قالی انداخته‌اند که وسطش پوست یک سگ خرمائی رنگ است و اطرافش پوست
بیست عدد گربه است که همه را آرایش کرده و بهم دوخته یک تخته فرش ساخته‌اند زوجه دوک ما را آورد در اطاق
خواب و نشیمن ما را نمود رفت بعد از ساعتی ما پائین آمده قدری در پارک گردش کردیم خرگوش زیادی از جلو
ما بیرون می‌آمد مادر بچه‌هایش دو تا دو تا و سه تا سه تا می‌دویدند دوک میگفت این خرگوشها که در اینجا هستند
در زمستان آنها را شکار میکنند قرقاول هم از قراریکه میگفت دارد از چمنها و علف ذرت پهلوی هم معلوم بود که باید
قرقاول داشته باشد اینجا در زمستانها قرقاول و خرگوش را شکار میکنند بعد از گردش آمدیم باطاق شام
را با دوک باید بخوریم لباس نیم رسمی پوشیدیم رفتیم سر شام دوک و زوجه و خواهر دوک و زوجه حاکم گلاسگو
امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و سایر ملتزمین ما با لباس نیم رسمی حضور داشتند دوازده نفر
در سر میز مخصوص ما شام خوردند در سر شام یکدسته سازنده و مطرب اسکاتلندی که سازشان بعینه ساز کرد
است و بهمان آهنگ هم میزنند شل چهار دولی و کری دو چاپی وارد اطاق شده قدری دور میز دور زدند
که وضع ساز اینجا با کرد و ایران دارد این است که در زیر سورنای اینجا یک چیزی بشکل بادکنک است
یعنی مثل نی انبان چیزی دارد و سورناهای ایرانی انبان ندارد این ساز قدیم اینجاست یا باید اینجاها
ایران آورده باشند یا ایرانیها از اینجا برده باشند لباس خوبی هم که بهمان وضع لباس اسکاتلندی بود پوشیده بودند
بعد از شام قدری در حجره اطاق نشسته این مطربها در بیرون قصر تخته زمین گذاشته در روی تخته رقصیدند
بعد پائین رفته قدری رقص تماشا کردیم با همین که شمشیر غلافش را چپ و راست گذاشته در بین اینها رقصیدند
مردم زیادی هم برای تماشا جمع شده بودند بعد آمدیم باطاق راحت کردیم پنجشنبه نوزدهم
امروز باید در ساعت نه تماشای دریاچه برویم در ساعت معین کالسکه حاضر بود سوار شدیم دوک و

در یک کالسکه نشسته و بعضی از نوکرها هم به کالسکه‌های دیگر سوار شده به طرف دریاچه رفتیم در وسط راه یک
کارخانه کوچکی دیدیم که چوب زیادی در آنجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه است گفتند کارخانه سرکه‌سازی است
از چوب بلوط سرکه می‌گیرند تعجب کردیم در ایران سرکه از انگور می‌گیرند اینجا از چوب و [illegible] سرکه اخذ می‌نمایند
خوش طعم و خوب است بعد رسیدیم به اسکله سوار کشتی شدیم کشتی کوچک بخاری است جای پانزده نفر دارد این
دریاچه بطول افتاده و مارپیچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره‌های کوچک و بزرگ جنگل‌دار
زیادی دارد در این جزیره‌ها گردش کردیم آب دریاچه شیرین است سه چهار ذرع عمق دارد شش فرسنگ طول
دارد و کمتر از نیم فرسنگ عرض از اسکله دیگر بیرون آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم چون باید مراجعت به گلاسکو
بکنیم ساعت دوازده سوار کالسکه شده به گار آمدیم به ترن نشسته قدری که ترن رفت بعد خط را عوض کرده
بسمت گلاسکو رفت صحرای باصفا و پرگل و تپه‌های سبز قشنگ داشت در راه رسیدیم نزدیک شهر گلاسکو شدیم یک
... نظامی کهنه سیاه رنگ مهیبی دارد چند عراده توپ نزدیک قلعه گذاشته بودند محض شلیک [illegible] ورود ما شلیک هم
... نمودند از آنجا که گذشتیم راه آهن زیر شهر رسید چراغ کالسکه را هم روشن کرده بودند از این سوراخها هر یک دو سه
... طول میکشید تا کالسکه نشسته تاریک بود مثل شب بعد از گذشتن از چند سوراخ از این قسم سوراخها دارد که
... به گار [illegible] خوبی داشت حاکم و [illegible] شهر با خرقه‌های قرمز ایستاده بودند [illegible] و یک
... سرباز با یک دسته سوار و موزیکانچی هم بودند با حاکم شهر و امین السلطان سوار کالسکه شده بطرف
... حکومت رفتیم جمعیت این شهر یک کرور است که صد هزار نفر آنها ایرلاندی و از قدیم اینجا آمده کار
... کرده‌اند جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف معبر ایستاده بودند شهر عالی خوبی است بعینه مثل منچستر و لیورپول
... و اگر از اندازه بعضی کوچه‌های لندن است وضع شهرهای فرنگستان همه شبیه بیکدیگر است فرقی ندارد اگر چشم کسی
... را ببندند و به منچستر ببرند و باز اینجا آورده باز کنند تصور میکنند که شب دیگر رفته خیال میکنند همان منچستر را
... میبینند فرقی که این شهر دارد این است که پست و بلند و دره و تپه است و الا همان عمارات عالیه همان وضع
... از میان شهر رفتیم تا رسیدیم به هوتل دوپل که تازه ساخته‌اند در یک میدان کم کاری قشنگ در جلو دارد جلو عمارت
... شده هوتل دوپل خیلی عالی است حجاری معتبری در سر در دارد وارد عمارت شدیم عمارت بسیار عالی ممتازیست
... منقش پله‌ها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمرها را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده خیلی قشنگ
... نقش زمینها بعضی مرمر یکدست و بعضی از مرمرهای درشت از مرمر است این عمارت را شهر ساخته است
... و همه را ساختن کرده و قریب چهار کرور خرج آن شده است اهل شهر خودشان این بنا را ساخته اند که
... باشد زمین آن فقط از دولت با نهایت کمک داده شده است تالارهای اینجا هنوز تمام نشده ...

بعضی گچ بریها باقی دارد قدری در اطاق اول نشستیم بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم جمعی از اعاظم شهر ایستاده انتظار ورود ما را داشتند بعد از ورود ما خطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جواب دادیم کسیکه خطبه را میخواند موی عاریه بر سر داشت بعد از اتمام سؤال و جواب خطبه در عمارت گردش کرده در دالانهای این عمارت زمین و سقف و دیوار تمام کاشی کاری کرده اند و لعابی که بکاشی زده اند لعاب چینی است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده به بورس رفتیم باز مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند وارد بورس شدیم عمارت بزرگی است ستونهای زیاد دارد جمعیت زیادی از صرافها و [illegible] و تجار در اینجا جمع بودند برای عبور ما کوچه داده از میان آن جمعیت تا باخر رفته بیادگار بورس چیزی در آن کتابی که آنجا بود نوشتیم بعد از آنجا بیرون آمده سوار کالسکه شده بهوتل ویل قدیم شهر که در آنجا نهار حاضر کرده بودند رفتیم اول بیک اطاق که برای راحت ما معین شده و در [illegible] سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و در و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ مزین کرده بودند وارد شده قدری نشستیم بعد حاکم آمده ما را بیک تالار بزرگی که در و دیوارش را تمام پرده های نقاشی کهنه ممتاز نصب کرده بودند برد تماشا کردیم اغلب این پرده ها کوچک بود و بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد قاب کرده نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که آنجا هم صورت زیاد داشت و میز نهار آنجا بود رفتیم میز بزرگ ترتیب داده بودند قریب دویست نفر سر نهار بودند نهار صرف شد حاکم در سر نهار خطبه خواند جوابی داده بعد برخاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قونسلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شده بودند که بحضور ما معرفی شوند سوای قونسل ینگی دنیا و فرانسه که از اهل مملکت خودشان بودند مابقی همه از اهل گلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقونسلگری و اقامت اینجا منصوب شده بودند باز باطاق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کارخانه [illegible] سازی که مال طامسون است یعنی مالک کارخانه یک کمپانی هستند و رئیس طامسون است راندیم از کوچه طولانی پر جمعیت که طرفین عمارات عالی داشت گذشته داخل پارک شهر شدیم عمارات در بلندی واقع است و زمین پارک وضعش پست و بلند است بعضی تپه ها است که تا پائین سبز است و بالای آن عمارت مرتفع خیلی خوب ساخته اند از یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حالا اطراف آنرا خراب کرده و گنبد وسط و بنای بلند آن هنوز باقی هست و از طرف دیگر در روی تپه عمارت خیلی عالی است که برج بلندی هم [illegible] وسط آن سر باسمان کشیده و در نهایت [illegible] است خیابانهای پارک سرا[illegible] و سرازیر میرود در اطراف خیابانها و توی سبزه ها جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه میرفتند تفرج

میکردند خیلی صفا داشت الحق از تعریف و توصیف خارج است بطور راندند تا بکنار راه آهن رسیدیم
سوار ترن بخار شده یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بکارخانه کشتی سازی رسیدیم [illegible]
کارخانه که مردی خوش بنیه و سرخ و سفید است حاضر بود ما را ابتدا باطاق خود برد و در این اطاق نمونه کشتیهای جدید
را که مدت در کارخانه خود ساخته باندازه یک ذرع و دو ذرع و کوچکتر درست کرده و گذاشته است و این نمونه
کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده اند بکمال تعریف [illegible] بعد از
ملاحظه نمونه ها رفتیم تماشای کارخانه و کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدری پیاده راه رفته به تنه کشتی رسیدیم این
کشتی در نهایت بلندی و عظمت و طوری تعبیه کرده اند که با این بزرگی و بلندی هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند
در مدت چند ثانیه وارد رودخانه میشود و سببش این است که از یکطرف زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که
رو برودخانه است سرازیر است بطوریکه هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند زود داخل میشود و این کارخانه
کنار رودخانه [illegible] واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهت رفتن عملجات بتوی کشتی
از روی زمین از تخته پله مانند چیزی ساخته اند تا بالای کشتی بسهولت میتوان رفت ما رفتیم که توی کشتی را
ملاحظه و تماشا نمائیم خیلی راه تا بالا بود حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و بهمه جهت شبیه آن کشتی است که در لیورپول
دیدم که مسافرت بامریکا میکرد دوک دو منطرپانسیه که میزبان ماست و شب در منزل او هستیم با زوجه
خواهرش [illegible] و دیگران حضور داشتند این کشتی [illegible] قریب باتمام است یعنی تا یک هفته دیگر کار
خشکی آن تمام میشود و بعد برودخانه می اندازند سه هفته هم در رودخانه کار دارد که آن وقت حرکت خواهد کرد
قدری در بالای کشتی گردش و تماشا کرده پائین آمدیم و از همانجا سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم ترن حرکت
کرد طرفین راه سبز با صفا و پر جنگل و خوب بود رودخانه [illegible] زیاد داشت از همه جا بکمال سرعت گذشته وارد
منزل شدیم کالسکه حاضر بود با دوک دو منطرپانسیه و امین السلطان سوار شده [illegible] آمدیم شام را
در ساعت [illegible] بعد از ظهر [illegible] و در اطاق مخصوص خودمان خوردیم بعد از شام [illegible] باز در اطاق
حاضر کرده و بعضی [illegible] دعوت نموده بودند ما هم با آن مجلس رفتیم [illegible] یک شخص [illegible]
صندوقچه [illegible] است و [illegible] و بعضی عملهای غریب [illegible] یک دستمال [illegible] روی دست
خود انداخته بود و گاهی نشان میداد که زیر آن چیزی نیست [illegible] آب و آتش بیرون [illegible]
که کمال تعجب را داشت [illegible] مهندس الممالک حاضر بود چند مهره را یک جعبه [illegible] و او مهره ها را
بترتیب مخصوصی خودش در جعبه گذارد [illegible] حقه باز [illegible] گذاشته [illegible]
مهره ها را در جعبه گذارد و توی دست خود نگاه داشت و جعبه خالی را [illegible] حقه باز [illegible] را

چیزها چیده است ابتدا که صفحه را باز کرده دیدیم صورت انگلیس است بعد صورت ممالک دیگر و صورت مردم و دست خود را باز
کرده دلقک [illegible] و دست من را بست [illegible] خیلی خفیف شد و مردم خندیدند [illegible] بعد بعضی بازیها
دیگر [illegible] و از پشت [illegible] بیرون آمد [illegible] بعد از اتمام بازی ها را دعوت
کرده بودند چون در روز خیلی خسته شده بودیم [illegible] رفتن
خوردن [illegible] در وقتی که [illegible] (کلیسا)
گذشت که کارخانه کشتی سازی [illegible] و دو خانه است راه آهن [illegible] دو طرف
متصل میکنند [illegible] کشتی های بسیار [illegible] رفت و آمد میکردند منظر بسیار خوشی داشت
روز جمعه بیستم ذی القعده امروز باید برویم به (بالاتر) بالاتر اسم [illegible] نیست [illegible]
مقصود این باشد که [illegible] اتفاق اسم این مکان با لفظ بالاتر فارسی مطابق است و بالاتر هم
هست یعنی باید بالاتر برویم تا به بالاتر برسیم ساعت یازده که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده راندیم برای
[illegible] گار [illegible] مرخص شدند و سوار ترن بخار شده [illegible] از همان طرف که با راه آهن آمده
بودیم مراجعت [illegible] تا به کار (استرلینگ) رسیدیم که وقت آمدن از اینجا گذشتیم از عجب
خط راه [illegible] اینجا زنهای خوشگل زیاد دیدیم که بعضی هم شباهت به ترکمان داشتند
[illegible] بود [illegible] دیده میشد اما کوه بلند در اینجاها نیست بعضی تپه های سنگی
دیدیم که تا اینجا [illegible] دیده بودیم همه سبز و خرم بود همه جا یا چمن و مرتع بود یا حاصل زراعت اینجا
هنوز نرسیده خیلی سرد [illegible] مثل هوای ییلاقات [illegible] طهران است در اوایل سنبله وقت درو حاصل
اینجا خواهد بود در مراتع گاو و گوسفند [illegible] دیده میشد درخت هم در صحرا اینجا تک تک
دیده میشد از دهات کوچک قشنگ میگذشتیم [illegible] واقع بود و در دور و حوالی آنها
دسته دسته درخت و آبها و چشمه ها و رودخانه های کوچک [illegible] جاری بود دیده میشد
آب اینها صاف و سفید [illegible] بود [illegible] کوتاه [illegible] شکفته و مثل
دالان [illegible] ساعت بود [illegible] میگذشتیم تا رسیدیم به (پرت) یک ربع ساعت در اینجا توقف
شد [illegible] حاضر بودند [illegible] افسوس میخوردند از اینکه زود
خبر نشدیم [illegible] خطابه تهنیت حاضر کنیم [illegible] برای ما حاضر
کرده بودند [illegible] وقت حرکت [illegible] جمعیت زیادی هم جمع بودند [illegible] گفتند این
در سیصد چهارصد سال قبل [illegible] معتبر [illegible] بناهای قدیم دارد از صناعت

شهر سؤال کردیم گفتند کارخانه جات باغی و کتان بافی دارد ولی در این صفحات بیشتر کار زراعت و فلاحت و پرورش اغنام و احشام مشغول‌اند. این سمت را [illegible] میگویند. کشت و کار خصوص در این صفحات چمن و مرتع بیشتر از مزرع است اگرچه زراعت هم زیاد است. گندم قوت سالیانه خودشان را نمیتوانند عمل بیاورند غله زیادی از روسیه و امریکا و استرالی و هندوستان به اینجا میاورند. از اینجا که گذشته در جاهای معدودی منظره خوب بود قدری از [illegible] پیدا شد. کشتیها او دیده منظره [illegible] نیست [illegible] دوک [illegible] اینجا هست از اینجا هم گذشته به شهر [illegible] استوکتون [illegible] شهر [illegible] قدیمی در اینجا بود [illegible] زمین سبزه و زراعت [illegible] تا به [illegible] میشود [illegible] کوه [illegible] سبز [illegible] میگذرد و ساحل [illegible] از آب [illegible] افتاده [illegible] شده است و این آبها میان کوه و سبزه صفای غریبی دارد [illegible] رسیدیم به (ابردین) که از شهرهای معتبر [illegible] در کنار [illegible] (دیمی) واقع است شهر صفائی است [illegible] کنار [illegible] کشتیهای [illegible] زیاد دارد و اغلب از سنگ خشت بنا کرده [illegible] منظر خوبی [illegible] کشتیهای کوچک زیاد [illegible] زود [illegible] دیدیم [illegible] خیلی [illegible] تختی [illegible] پوست سرخ روی آن انداخته بودند [illegible] تبریک کردند [illegible] و [illegible] بلدیه شهر [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] تخت اینجا [illegible] زیادی هم [illegible] بودند [illegible] بود [illegible] خواسته [illegible] کالسکه شهر [illegible] کردم [illegible] جوابی [illegible] ترجمه [illegible] از آن برگشته [illegible] افتاده [illegible] واقع است [illegible] دریا و [illegible] همان [illegible] است [illegible] دارد زیاد است [illegible] کمتر [illegible] میشود [illegible] دارد [illegible] درخت سرو و کاج در اینجا بیشتر است [illegible] خارج [illegible] گلهای زیاد و دیدیم که صحرا [illegible] گرده [illegible] وقت شکفتن [illegible] گلهای سرخ رنگ زیاد که هنوز غنچه بود و گلهای زرد [illegible] رنگ صحرا [illegible] بود [illegible] گلستان [illegible] میشود [illegible] از این بهتر نمیشود قدری که [illegible] رسید [illegible] اینجا [illegible] صحرا [illegible] [illegible] دیدیم [illegible] [illegible] انبری است [illegible] [illegible] بود [illegible]

Northallerton.

بود جلو و دامن آویخته بود و کلاه کوچکی در سر داشت چنانکه معمول این لباس است سر و پا و راه راه مثل شالهای این مرغ
قدیم که در ایران می‌بستند و شال را سالانه میگردند پرش همه سر و پا و را سالانه کرده روی دامنش انداخته بود یعنی تا کجا
سر لباس اگسی جنیست که سر حیوانات را مثل شال سالانه بکمر می‌بندند و می‌آویزند خلاصه با پرش دست
داده نقارن آورده کمتری همه که امشب در خانه او خواهیم بود و حاضر بود او همه جنت اگسی پوشیده بود یکی از پرهای
لدن اسکاتلند است ملک و مال زیاد دارد مردی زنده دل است او و پرش پسر نواب
بکلسفیلد رفتیم بجائیکه خارج از عمارت و منزل است رسیدیم میدانگاه وسیعی که چمن زار بود و جای کوچکی
انجا زده میوه و شیرینی حاضر کرده بودند جای با صفائی بود از اطراف درختها و تپه‌های سبز دخور دیده می‌شد
میشدند مرد و زن بسیار که اکثر زنها هم بسیار خوشگل بودند در این چمن جمع شده بودند یک دختری دیدم
ریشهای داشت که از پشت و دوش او آویخته و مثل گلابتون رنگ براق بود خیلی تعریف داشت
زنهای خوشگل موسیاه و موخرمائی هر قبیل بودند تختی از تخته ساخته چند نفر از مردها روی آن رقص کردند
تماشا داشت یک بازی دیگر خواستند ببینند که تماشا کنیم ساقه درخت سرو بزرگی بود که پهلوانها
بلند کرده و ببینند که در هوا یک چرخ خورده و بعد بزمین بخورد پهلوانها آمده ساقه درخت بلند کرده انداختند
انداختند هرچند کردند نشد چرخ بخورد راست بزمین افتاد آخر انها آمده از سر آن بریدند که کوتاه شود
بشود ببینند که چرخ بخورد و بریدند و انداختند باز نشد انداختند باز نشد ما هم دیگر خانه آمدیم
منزل که خانه مدرسی است چندان خانه بزرگی نیست اما از سنگ سخت ساخته‌اند و اول خیال کردیم
انگلیسی ساخته اند بعد معلوم شد که چسبانیده اند که مثل تخته اسباب زیاد
اطاقها اغلب از مرغها و پوست شکار تصفیه کرده اند پوست ببر و شکار و مرغهای خشک زده
کرده و امثال مرغ و شکار خیلی بود و نقاشی در راه دیدیم که خیلی تعریف داشت و پائین هم
نقشه از مرغهای ساخته امپالسیه کرده یعنی میان انها چسبانیده اند
[illegible] است که شباهت دارد یعنی ماده آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انواع [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] این مرغ را شکار کنند بیست لیره جریمه باید بدهد گوشت این مرغ از انواع مرغهائی که تا بحال خورده ایم لذیذتر بود
[illegible] ما بحال هیچ گوشتی نخورده بودیم خلاصه آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم رفتیم سر شام زوجه مگنزی
[illegible] دست چپ ما نشسته بود زن بسن الیست دو دختر و عروس او هم سر میز بودند و داماد او که سر [illegible] است و
[illegible] از پیر پالیش هم که صاحبمنصب هستند حاضر بودند شام خوردیم در سر شام خیلی صحبت کردیم خوش گذشت [illegible]
[illegible] تو اطاقها بدیوار مرغهای کشته کشیده اند گفتند کار یکی از نقاشها نیست که اهل [illegible] است نقش [illegible] کشیده
[illegible] است که بجنسه بنظر می آید و شخص خیال میکند که مرغ و قرقاول است شکار کرده و آنها را آویخته اند [illegible]
[illegible] دیده ها هندی بزرگی زده بودند شب در اینجا بال خواهند داد بعد از شام باطاق خودمان آمده قدری توقف
[illegible] میوه ها داده بعد آمدیم پائین دست زوجه مگنزی را گرفته رفتیم مجلس بال رقص از تخته ساخته بودند قرمزی
[illegible] روی آن انداخته بودند از پله ها رفتیم پائین در چادر چراغ زیاد بود پنج دیرک داشت بهر دیرک چهل چراغی آویخته
[illegible] کرده بودند بقدر پانصد نفر خانم و جنتلمن و صاحبمنصب وغیره بودند باهم میرقصیدند زن فرنگی آنجا رقص میزدند [illegible]
[illegible] بالهای بالا مهرو [illegible] نشسته بودند دو دسته بودند ساز اکسی میزدند گاهی این دسته و گاهی آن دسته میزدند [illegible]
[illegible] بلند کرده ساخته روی آن صندلی برای ما گذاشته بودند اما نشستیم گردش میکردیم زمین چادر را برای رقص تخته فرش
[illegible] کوتاه بودند حاضر رقص شده خانمها و کنیزها که از خارج دهات آمده بودند همه باهم بنای رقص گذاشتند [illegible]
[illegible] آمدیم بالباس اکسی [illegible] پیش خواب [illegible] هم باز لباس [illegible] شروع برقص کردند رقص اکسی شبیه برقص
[illegible] کردیم شبیه ایرانی است یکدست بکمر میگذارند و با دست دیگر شلنگ میزنند و میجهند و پا را حرکت میدهند
[illegible] از دستشان میگیرند بعد دور دیگر میرقصیدند دخترها و زنها ورقهای مختلف همه با یکدیگر میرقصیدند چند دور [illegible]
[illegible] خسته شدند چادر گرم شد آمدیم بیرون خنک شد باز توی چادر آمدیم یک دور دیگر میرقصیدند بیرون آمدیم
[illegible] هم و میاحضرت پادشاه انگلستان همه با دخترهایش اینجا بودند بنا بود فردا شکار برویم اما چون گفتند باید به [illegible]
[illegible] وکذا شد لشکر رفت و بعد دو سه فرسخ باسب تا [illegible] کوچک و بعد هم یک فرسخ باید پیاده برود [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] اول با اسب باید حرکت کنیم برای [illegible] [illegible] مشکل میشود [illegible]
[illegible] پا آن آمدیم بالا باطاق خودمان خوابیدیم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] دیدیم [illegible] فرسخ مسافت دارد [illegible] روز سه شنبه بیست و هم [illegible] صبح [illegible]
[illegible] وداع کرده رفتیم مگنزی و سر [illegible] و لف و بعضی دیگر از صاحبمنصبان فرنگی هم پیش ما [illegible]
[illegible] جنگل [illegible] آوردند خیلی بچه های خوبی بودند در میان جنگل [illegible] [illegible]
[illegible] بقدر سیصد قدم برای نشانه زدن میر شکار پادشاه انگلستان آمده تفنگ آورده [illegible]

این

گرد روی زمین بگذارید تیر بیندازید با تفنگ سر دست میزنم سه چهار تیر متصل انداختیم پی در پی به نشانه زدیم خود
میرشکار و کنتری خواهیدند و با دقت تمام انداختند زدند مجدالدوله و اکبرخان هم تیر انداختند هیچ یک
نزدند بعد اسب و دختر کنتری را آوردند اسب کوچکی آنجا بود و چوب نصب کرده بودند که سر آنها حلقه بود
میبایستی این اسب سوار شده و نیزه بگیرد و بتازد و از آن حلقه بیرون کند کنتری آمد با تشریفات او را سوار کرد
دروازه نمود چند دفعه رفت و آمد و تاخت نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند اما آخر یکی را از حلقه بیرون
کرد بعد اکبرخان هم آمد سوار شد تاخت و چوب را از حلقه بیرون کرد در این بین باران هم نم نم شروع
بباریدن کرد هوای خوبی بود از اینجا برگشتیم نهار غسیانی خوردیم بالاتر دهقبه کوچکیست قریب سیصد
خانوار جمعیت دارد این دره و تپه های اطراف و وضع اینجا خیلی بمرزن آباد بیرون شهر آمل
و مازندران شبیه است در رودخانه اینجا هم به رودخانه چالوس خیلی شباهت دارد که عکس مقصود میکنند
چالوس است که در رودهای مازندران میرود و این تنگه هم به تنگه که میرود به تنفیذ و کلاردشت شباهت زیاد
دارد و در بیشه سکار و بنفشه و سایر گلها و انگلیس کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتر بازهای ایران کبوتر هوا میکنند
با بادک هم کرده دیدیم هوا کرده بودند اینجاها هم کبوتر بازی میکنند کلاغهای اینجا هم نوع غریبی است
کلاغ ابلق و کلاغ قزرقوت و زاغچه یک قرقره و یا قرقر که سیاه است در اینجا هیچ ندیدم کلاغهای اینجا نوع
مخصوصی است از زاغچه کوچکتر یک سفید دارد و دور چشمش هم سفید است همه کلاغهای این نوع هستند نوع
دیگر ندیدیم امروز باید برویم انیورکلد ، از بالمرال خواهیم گذشت از اینجا تا انیورکلد سه ساعت
نیم با کالسکه ابی راه است در همان اطاقی که شام خورده بودیم نهار خوردیم همان اشخاص هم بودند
قریب نیم ساعت بعد از نهار سوار کالسکه شده با نواب ولیعهد و کنتری و ناظم الدوله راندیم تا
بالمرال قدری در عمارت آنجا گردش کردیم و قدری هم در اطاق مخصوص راحت نمودیم بعد چای و
قهوه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم برای انیورکلد تفصیل راه از اینقرار است از خانه که
حرکت کردیم بعد از قدری مسافت در جلو یکی از خانه های کوچک متعلق بکنتری یک دختر جوانی
دیدیم بسیار خوشگل که در فرنگستان باین خوشگلی و لطافت ندیده بودیم از اینجا گذشته قدری که رفتیم
جنگل [illegible] شده [illegible] از میان اشجار بود که تو بهار [illegible] میشد بعضی با درخت و بعضی بید خشک
ورمیها سبز و خرم و قدری از گلهای قرمز دیده و بنفشه دیدیم که هنوز غنچه بود و بواسطه سردی هوا
باز نشده هوای اینجا در سردی مثل هوای ماه قوس طهران است هوا ابر بود و مرکبها را همه داشت
رودخانه هم از میان دره میگذشت آب صافی داشت و از روی سنگهای غلطیده صدا و تماشایی داشت

در سر راه عمارت ییلاق نواب ولیعهد را دیدیم که برای شکار باینجا می آیند و وقت با علیحضرت پادشاه
انگلستان می آیند اینجا و عمارت خود منزل میکنند اسم این ییلاق ابرگلدی است از اینجا گذشته
همه جا در پارک بالمرال راندیم تا بعمارت رسیدیم قبل از رسیدن بعمارت وسط صحرا دو مجسمه چودنی بزرگ دیدیم
که بفاصله زیادی روبروی هم در پای کوه بالای بلندی مشرف برودخانه روی تخته سنگ بزرگی
نصب کرده اند یکی مجسمه خود اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دیگر مجسمه شوهر ایشان است که اسمش را
(پرنس کنسورت) میگویند اهل بالمرال به پول خود این دو مجسمه را ساخته اند رسیدیم به
بالمرال عمارت ییلاقیست که از سنگ خارا بنا کرده و چهار گوشه آن برج مانند ساخته اند گویا رعیت
بالمرال از زن و مرد جلو آمده بودند سردار باشی اینجا که مرد معتبر بلند قد تنومندی است جلو افتاده
اطاقهای ایشان را داد اطاقها کوچک است بسیار نظیف است مبل و اسباب زینت زیادی ندارد خانه و عمارت شکار
گاه است تمام خانه و کتابخانه دارد تالار بزرگ بال دارد و چهلچراغهای مطلا در تالار بال آویخته بود اطراف
تالار سرشاخ نصب نموده دور آنها را منقش کرده بودند تماشا داشت سرشاخ بسیاری که در اینجا نصب
شده که یا شوهر اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا که خود اعلیحضرت پادشاه شکار کرده صید کرده اند
در این عمارت بیادگار گذاشته اند قدری در اطاق مخصوص راحت کرده بعد آمدیم سفره خانه سیری
گذاشته و عصرانه چیده بودند ما با پرنس و صاحب منصبان انگلیس و سه نفر از همراهان خودمان در اینجا
چای و عصرانه خورده براه افتادیم و جلو عمارت مجسمه دو قرال که از چدن ساخته و نصب کرده بودند
یک قرس بزرگ چودنی هم میان دو قرال بسیار خوب ساخته بودند کتیبه های بانگلیسی دور عمارت
با صفا بود از اینجا راه افتادیم به کنزی و عصر به رقص شده رفتند کنزی هشتاد سال عمر دارد معهذا
بسیار دولتمند و هست چنانکه در مجلس بال از جوانها شوق و شورش در رقص بیشتر بود بال دیشب هم مفرح
بود معلوم شد تا صبح زن و مرد رقصیده بودند خلاصه بعد از حرکت از بالمرال باز صحرا جنگل درختها و
درختهای سرو زیاد بود پرنس [illegible] نواب ولیعهد که با ما در کالسکه بود در یک شوکا بما نشان داد
که در جنگل میچرید بعد ما خودمان شش هفت شوکای دیگر دیدیم که در دست چپ و راست راه ایستاده
کمی میچریدند و چندان وحشتی هم نداشتند چون قرق است کسی بانها تیر نمی اندازد و بانیجه ترس
ندارند تا جمعیت را که دیدند رمیدند آمدیم از پل کهنه سنگی گذشتیم که پنج چشمه داشت اینجا آخر بالمرال است
از اینجا گذشته داخل ابرگلدی شدیم و طولی نکشید که بعمارت دخانه که باید منزل کرد رسیدیم هوای
اینجا بسیار خوب است و در تمام انگلیس مانند اینجا ندیدیم مخصوص در اینجا تمنه که [illegible]

Prince Consort

محال است دیده شود زن و مرد زیادی در پای عمارت اینورکلد جمع شده بودند زنها همه خوشگل و
معقول قریب صد نفر هم جوان با لباس آبی و موزیکان آبی ایستاده و بیرق شیر و خورشیدی در جلو
آنها بود و همه هورا کشیدند پیاده شدیم (سر آلجرنون بورس ثوئیک) که اینعمارت را اجاره کرده
و در اینجا منزل دارد و ما مهمان او هستیم دم در پذیرائی کرده وارد شدیم عمارت خوبی است خانه انگلیسی
تجمل زیادی ندارد اطاقها مثل گچکاری است روی اینها پارچه چسبانیده اند اما همه چیز دارد و ما و همراهان
از انگلیسی و ایرانی همه در اینجا جا گرفتند عمارت در چمن و پارک وسیعی واقع شده اما بنده چمن رود بزرگی گذشته
است رود وسیعی است اطراف آن کوههای جنگل دار سبز بسیار باصفا دارد سردی هوای اینجا به درجه ایست
که گل زردی که پارسال پنجاه روز بعد از عید نوروز در بالای کوه تلو طهران دیده بودیم که گلی است ساقه
بلند و مثل دسته گلهای آن بهم پیوسته است حالا که آخر سرطان است تازه در اینجا گل آن شکفته
است سه ماه تفاوت هوای اینجا با آنجا میشود و همچنین گل سفیدی است شبیه به یاس که بعد از یاس گل
میدهد و در عمارت سلطنتی طهران جلو آبدارخانه هست یک ماه بعد از عید گل میدهد در اینجا در بالمرال
دیدیم تازه میشکفد خلاصه میزبان امشب که عمارت اینورکلد را اجاره کرده از اجزاء پارلمنت انگلیس
و از دسته کنسرواتیو است روزنامه مشهور (مورنینگ پوست) یعنی پست صبح مال این شخص است
اما اسم صاحب این خانه (فارکهارسون) است پدرش دو سال قبل از این فوت شده حالا
خودش جوان است و تازه صاحب منصب فوج نواب ولیعهد شده است عصر قدری توی پارک در روی
چمن گردش کردیم پایه عمارت را تماشا کردیم خیلی محکم از سنگ ساخته اند مثل اینست که از سرب ریخته باشند
ولی سنگهای غیر منظم کوچک و بزرگ چیده اند در زیر عمارت جائی بود مثل غار از سنگ ساخته اند و فرنگیها
دارد بجهت تیراندازی با تیر و کمان بعد معلوم شد اینجا هزار سال قبل از این زمانیکه اهالی اینجا وحشی بوده
ساخته اند یکصد و پنجاه سال قبل هم وضع مردم اسکاتلند وضع ایلیت بوده و هنوز هم اسامی
ایلات باقیست و رئیس آنها را ایلخانی میگویند مثل ایلخانی قشقائی و شاهلو و غیره هزار سال قبل از
این همه چادرنشین بوده و بعد دولت ایلات از زمینی بزمینی کوچ میکرده اند و تا مدتها بهمین حالت
بوده صاحب اینعمارت از یکی خانواده های قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ از اراضی دور اینجا ملک
اوست بعد بعضی ملحقات تازه باینعمارت کرده و بعضی تغییرات و تعمیرات در آن نموده اند منجمله اطاقی
که دیشب شام خوردیم از تخته بود اما سقف آن کوتاه و سیاه جهت را پرسیدیم معلوم شد دویست سال قبل از
این بنا شده است شب را شام هم در همین اطاقی که در مرتبه تحتانی عمارت واقع است خوردیم و بعد از

شام آمدیم با طاق بالا پسر نواب ولیعهد هم بودند اکسی‌ها در توی چمن پای بالاخانه مشعل روشن کرده ساز میزدند و میرقصیدند بعد رفتیم در پایین عمارت که چادر زده بودند زمین وسط چادر تخته بود زنان و مردان رقصیدند و ساز زدند مجلس بال مفصلی بود یک دختر بسیار خوشگلی اینجا بود عینک هم گذاشته بود در ده برمار می‌نشیند چند دور که رقصیدند ما رفتیم خوابیدیم هوای اینجا ابر و خیلی سرد است مثل چله زمستان طهران

روز یکشنبه بیست و دوم ذیقعده روز یکشنبه را در اینجا خیلی سخت رعایت میکنند به هیچ کار اشتغال نمیورزند صاحبمنصب انگلیسی هم چون روز تعطیل است حضور ندارند ما هم نهار خورده بعد از نهار کالسکه حاضر کردند سوار شده بگردش رفتیم امین‌السلطان و مجدالدوله و میرزا محمدخان و ادیب‌الملک و اکبرخان هم همراه بودند راندیم بطرف قصبه (برمار) که از اینجا بر دیگر به (مارلج) که متعلق به (ارل فیف) است ارل فیف از نجبای بزرگ متمول است و میخواهد دختر نواب ولیعهد را بگیرد و در همین جا عروسی خواهند کرد جنرال کلمین که قونسول مشهد است و فارسی میداند او هم برای ترجمه و خدمت همراه بود چهار نفر روزنامه نویس هم با ما می‌آمدند رفتیم از پلی عبور کردیم که مقابل پلی است که دیروز از آن گذشته‌ایم راندیم تا دامنه رسیدیم که جنگل بود دو راه داشت یکی مستقیم که به برمار میرفت و دیگری غیرمستقیم که از جنگل پر درخت میگذشت اما راه را خوب ساخته بودند درشکه با این راه بود دور زده بودند ما از این راه جنگل رفتیم سر بالا تا قله کوه میرفت راه را پیچ پیچ و خوب ساخته بودند کالسکه راحت بالا میرفت کوه منظر خوبی داشت بالای کوههای اسکاتلند که زود پیداست و مرتفع هم هستند درخت ندارد همه سبزه است مگر جنگلها و دامنه‌ها را که دستی جنگل کرده‌اند شکار همه این کوههای بیدرخت چرا میکنند درختهای این جنگل که دستی عمل آورده‌اند همه دو کاج است و سطح زمین پوشیده از گیاهی قرمز است که هنوز غنچه است دو تا یک ماه بیست روز دیگر شکفته خواهد شد آنوقت عجب صفائی خواهد داشت تمام صحرا قرمز خواهد بود حالا هم کمی قرمزی میزند از کوه سرازیر شده باز همه جا راه پیچ پیچ و خوب بود رسیدیم به برمار جای قشنگ خوبی است خانه‌های ظریف پاکیزه دارد جمعیت از اینجا زیاد نیست قریب هزار نفر در اینجا دیدیم بقاعده اینها زمستان را در اینجا نمی‌مانند همه مردها و زنها خوش لباس در اینجا هستند که معلوم است به ییلاق آمده‌اند و باز میروند دسته دسته میایند و میروند اهالی خود اینجا معدود هستند یک رودخانه در اینجا دیدیم که آب کمی دارد و سنگهای بزرگ در آن است آب با اینها خورده صدا و کف میکند بصفا نیست زنها و درخت‌های خوشگل در اینجا دیدیم از اینجا گذشته از آنجا راندیم برای مارلج مسافتی داشت و همه جای راه دره و تپه و زراعت و چمن و کوه و جنگل بود از کوهها درخت ندارد رسیدیم به پل کوچکی آبی از بلندی میریخت زیر پل دره تشکیل کرده

…ودر آب هم درخت و بته سبز بود . از روی پل قدری ایستاده تماشا کردیم و گذشتیم تمام صحرا باز از همان
…ن سرخ که نوشتیم پر است گلهای دیگر هم که فصل باز شدن آنهاست زیاد است صحرا حقیقةً یک گلستان ارمی است
…و یک … از خیابان پیچ پیچ خوبی بود و از آن گذشته رسیدیم به عمارت پیاده شدیم درهای عمارت بسته بود
…ن سرایداری از خدمتکاران نیف اینجا بود درها را باز کرده داخل شدیم اطاقهای اینجا از چوب است بیرون
…ت هم ستونهای چوب کج دارد سر مرال زیادی به شاخ و شاخ نصب کرده اند هیچ جا از این عمارت
…ی بدین زیادی سر مرال ندیده بودیم هر چه خود اول نیف و دوشان و اجداد او از قدیم تا بحال شکار
…ده سرانها را در این عمارت نصب کرده اند زیر هر یک نوشته اند که کی شکار شده و بعضی اشکال چاپی زیادی هم
…دیوارها کوبیده که همه آن اشکال صورتهای سرگذشت شکارگاه های مرال اینجا هست این عمارت چند اطاق
…رگ … دارد پایین اطاق نشیمن و غذاخوری و دو سه اطاق دیگر دارد و مرتبه بالا هم چند اطاق دارد اینجا قدری
…میوه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم روبراه جمعیت زیادی از زن و مرد نیست سرکشیدیم گردش
…این رو به عمارت نیف که ما از آنجا بیرون آمدیم میرفتند و تفرج میکردند ما از بر تار از راه دیگر که پایین تر
…اق بود راندیم خیلی دور و … سید انگلیسها میگفتند تا عمارت نیف دو فرسخ دیگر راه است اما بنظر کمتر
…آمد تا رسیدیم منزل این عمارت که اسمش … است مرکب از سه قسمت است یکی بنای اصلی که از هزار
…سال قبل بوده و هنوز اساس و آثار آن باقیست قسمت دیگر آن دویست سال است . قسمت دیگر که بنای کمی است
…سال قبل ساخته شده آخرین شورشی که دو صد و پنج سال قبل از این (پرنس چارلس ادوارد
…رث خانواده سلطنت اسکاتلند برضد خانواده سلطنت حالیه انگلیس بپا کرد ابتدای ظهور و طرح آن شورش
…همین اطاق که شام خورده شد بوقوع رسیده است بعد از ورود منزل عصرانه آوردند خوردیم در این
…ن میرزا محمد خان پیشخدمت کتابی بخصوص آورد که امین السلطان عرض میکند اسم خودتان را برای زن
…بنویسید و یک شکلی هم برای یادگار بکشید هم کتاب را گرفته مشغول شدیم شکل اکروس
…مرغ است … باکمال عجله کشیدیم بسیار خوب شد بعد تلگرافی از طهران از نایب السلطنه
…مهندس … بحضور آورده عرض کرد امین حضرت برادر امین السلطان بعد از ناخوشی ممتدی وفات
…ده است امین السلطان هم از این تلگراف مطلع گردیده مشغول گریه شده بود خلاصه وقت شام شد آمدند
…عرض کردند شام حاضر است رفتیم سر شام شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم بالا امین السلطان
…تعزیت و تسلیه و دلداری دادیم و تفقد کردیم بعد آمدند عرض کردند پرنس … نواب ولیعهد میگویند
…تفنگی از معدنیات اسکاتلند میخواهد پیشکش کند آمدیم اطاق بزرگ تالار … سنگ بزرگ …

ایست بعد کل کمربند و حقیقت کریستال دیش منقش هست سنگ آگراندیر با پرنس وف ... صحبت کرده بعد آمدیم
باطاق خودمان خوابیدیم (فی) روز دوشنبه بیست وسوم ... امروز باید برویم به لرد هوپ تون که نزدیک
شهر (ادین بورک) است بعد از صرف نهار در ساعت یازده از عمارت آمدیم پائین عکاسی پرنس ملیه
حاضر بود عکس ما را انداخت هوا بشدت سرد بود مثل فصل قوس طهران پرنس پ نواب ولیعهد از اینجا بلندن
مراجعت میکنند با هم وداع کردیم رفت بعد با سرورمند ولف و امین السلطان سوار کالسکه شده براه افتادیم
از راهی که به این قصر آمده بودیم برگشته از راهی دیگر که این سمت رودخانه بود آمدیم تا رسیدیم بده ... تا بالاتر
قریب دو ساعت راه بود ما از این راه جدیدی که امروز آمدیم از آبادی زیاد گذشتیم خانه های یک ده دو
کوچک در بین راه خیلی دیدیم میان ده بالاتر عبور کرده آمدیم بایستگاه مسیون در اینجا اطاقی بود مخصوص
اعلیحضرت پادشاه انگلستان که وقتی ببالمورال می آیند اطاق انتظار ایشان است یکدسته سرباز انگلیسی بجهت
احترام ما حاضر بودند داخل واگن شده در اینجا مستعد حرکت شدیم که تری کرد نامش نزدیک اینجا است با تاسیون
آمده حاضر بود نیم ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده راندیم تا بکجا نه (لودهوپ تون) شش ساعت راه
است و بیست فرسخ مسافت از همان راه که آمده بودیم تا (ادبودین) وضع راه را در رفتن دیده بودیم ملاحظه است
نوشته ایم در اینجا قدری ایستادیم حاکم شهر حاضر بود یک سبد چیلیک امشان آورده بود و عرض میکرد
چیلیک اینجا معروف است از ادبودین گذشته از (استون هاون) عبور کردیم و از منترز نزدیک شدیم
منتروز شهر آباد و قشنگی است در کنار دریا واقع است بعد به اربروت رسیده قدری در اینجا توقف کردیم از
آنجا رانده به (دوندی) رسیدیم دوندی شهر معتبر بسیار خوبیست در کنار رود یا واقع است و زبانه از
دریا داخل زمین شده خیلی ممتد و عریض است و شهر را دو قسمت کرده یک قسمت بزرگ است و قسمت
دیگر کوچکتر در قسمت معتبر آن دکاکین ... قدری ایستادیم حاکم با اجزاء بلدیه کشف ... رسیدند بهمه تفقد
کردیم با حاکم و اجزاء بلدیه جمعیت زیادی از زن و مرد شهر جمع بودند و طوری ازدحام کرده و فشار
بیک رسیدند که حاکم نتوانست خطابه خودش را بخواند و جعبه آهنی بسیار خوبی گذاشته تقدیم کرد که
بعد خودمان بخوانیم زوجه حاکم هم یک آلبوم بزرگ از عکسهای مختلف این صفحات تقدیم کرد دختر حاکم
هم در اینجا بود با اینها دست داده تعارف کردیم سایرین هم خواستند نزدیک آمده دست بدهند و تعارف
بکنند بعضی از ازدحام کردند که نزدیک بود بهم ... و بهم بر نزدند ما زیاد توقف نکرده براه افتادیم ... دی
این زبانه دریا که شهر را دو قسمت کرده پلی کشیده اند که راه آهن از روی آن میگذرد این پل ... پنجاه کز
عجیب است و تقریبا مثل همان پلی است که ما بین آستردام و خاک بلجیک دیده بودیم ... از آنجا گذشته رسیدیم

یک ربع ساعت با راه آهن از روی پل میرفتیم همینقدر بس است که بنویسم پلی روی دریا کشیده اند و ترن بخار با
آن عظمت و سرعت از روی آن میگذرد دیگر معین است استحکام بنا و وضع بنیان و مهندسی آن چه باید باشد
روی همین پل در چهار سال قبل ترن بخار میگذشت به وسط پل که میرسد یکقطعه از پل خراب شده تمام ترن
از بالا بدریا میافتد و مسافرین تمام تلف میشوند بعد دوباره ساخته اند والحمدلله بسلامت گذشتیم از قصبات
و استاسیونهای متعدد عبور شد از (لیوخارس) و از (کوپار) و از (لیدی بنك) و از
(کیرك کالدی) گذشته تا به (هوپ تون هوس) رسیدیم در بین راه تا اردوی نظامی انگلیس
بفاصله از یکدیگر دیدیم که هر یک از اینها یک فوج بود بعضی در کنار دریا و بعضی دورتر در میان سبزه ها
چادرهای مخروطی شکل زده بودند دور هم و هم یک چادر بسیار بزرگ چهار دیرکی زده بودند که یا برای
غذا خوردن اینها یا بجهت اجتماع صاحبمنصبان است نتوانستیم عبوراً از روی تحقیق بفهمیم دهات اینجا خواه
خانه های تک تک و خواه ده پنج و صد خانواری خیلی پاکیزه و با صفا است کوچه های آنها مثل این است که هر ساعت
جاروب میکنند اهالی دهات هم همه پاکیزه و خوش لباس و شاداب هستند در بین راه که می آمدیم زنان
و مرد و دختر بسیار از اهل دهات اطراف میدیدیم که در کنار دریا روی چمنها ده نفر و سه نفر با یکدیگر
در گردش و تفرج و بعضی مشغول بازی هستند بسیار حالت خوشی داشت قبرستانهای اینجا طور غریبی است
مثل یک باغچه با صفائی است ابداً شخص از دیدن آن هول و متنفر نمیشود درخت دیگر کاری دارد و بسیار
پاکیزه نگاه میدارند رسم است در سر هر قبری بعد از دفن میت یک درخت کاج مینشانند و شاخ و برگ
از او تراش نمی کنند که زیاد بزرگ نشود چون کوتاه قد میماند رسیدیم باستاسیون نزدیک عمارت (ارل
اف هوپ تون) خود لرد آنجا حاضر بود با او ملاقات و تعارف شد باران شدیدی می آمد روی کالسکه
را از مو بر بسته بودند سوار شدیم جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند و هورا میکشیدند خود لرد هر چه اصرار
کردیم سوار کالسکه نشد سوار اسب شده گاهی از جلو و گاهی پهلوی ما میراند و از باران تر شد این لرد قریب
سی و هشت سال سن دارد ریش و سبیل خود را تراشیده تازه از ناخوشی برخاسته لاغر است مادیان و در رو
سینه او بود و عمل یدی کرده بیرون آورده اند حالا بهتر شده دارد و هنوز رنجور است آمدیم به پارک
عمارت رسیدیم خیلی با صفا بود از پارک رانده حوض بزرگی در جلو عمارت دیدیم فواره بسیار بلندی داشت
پای عمارت پیاده شدیم زوجه لرد با اطفالش نجا ایستاده بودند با آنها برخورد کردیم ما را بردند
باطاق مخصوص خودمان که در مرتبه بالا تین واقع است بسیار عمارت عالی خوبی است [illegible] بعمارات
دیگر که دیدیم ندارد در جنبین آنهم دو دستگاه دیگر عمارت هست که بواسطه ستونها و مهتابی کالری مانندی

Leuchars. Cupar. Ladybank.
Kirkcaldy. Hopetoun House
Earl of Hopetoun

وصل کرده اند که جسر همین عمارت بزرگ اصلی شده است عمارت را دویست سال قبل اجداد لرد ساخته
اما بعد تصرفات جدیده در اطاقها و زینت اطاقها کرده اند منظر خوبی رودخانه بزرگ تندی از دریا وارد و کرد اینجا
داخل تنگ شده و مثل رودخانه عظیمی بنظر می آید پل بزرگی که در روی این رودخانه میسازند از اینجا پیداست
دو پایه و دو ستون بزرگ وسط پل خوب دیده میشود بالای صدا بیرون آمد با بعضی از تفریح نشستیم
روی رودخانه دریا که پل است از نزدیکتر تماشا کنیم خیابان راست را گرفته رفتیم زن و مرد زیادی پشت سر ما
جمع شدند. از نند پیاده و با کالسکه همه جائی آمدند رسیدیم کنار آب دیدیم از پل دو رشته همینطور که پل
آن با آهن های بزرگ آن از دور پیدا و دیده میشد بعد از قدری گردش و نزدیک چند تن توار
که در کنار آب واقع بود از یکی از خانه ها دختر سیزده چهارده ساله بیرون آمد زلفهای آشفته اش بهر دو
او ریخته خیلی ظریف و خوشگل و خوش رو و خوش مو که در بغل داشت با او بازی میکرد قدری او را تماشا
کردیم کالسکه آوردند سوار شده راندیم از آنطرف عمارت که حوض بزرگ دارد پیاده شدیم اطراف گردش
کردیم اطراف چمن خوبی بود سبز و خورم و صاف مثل مخمل با ترشح فواره بزرگ خیلی صفا داشت بعد آمدیم
داخل عمارت شده وقت شام شد رفتیم سر شام اطاق سفره خانه عالی بود در سر شام جمعی بودند زوجه
لرد دست چپ ما نشست وزیر امور هند (مارکی دلوتیان) و اسمیت که مدتها در طهران رئیس
تلگرافخانه انگلیس بود و حالا در ادینبورگ رئیس موزه است در سر شام بودند مهندس این پل بزرگ
(مستر جان فولر) هم بود شام خوردیم بعد از شام قدری در سالون بزرگ مانده بعد رفتیم
با اطاق خودمان خوابیدیم (روز سه شنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم در ادینبورگ
اینجا نهار خورده از آنجا برویم به نیوکاسل نزدیکی آنجا در (مستر ثوری) شب را
خانه (لرد آرمسترانگ) خواهیم بود قریب یکساعت با راه آهن تا اینجا راه است جنبش بسته
بالا رفتیم به پارک و چمن زار درختی آوردند و گودی کنده اند درخت را برای یادگار کاشتیم بعد
سگهای شکاری لرد را آوردند که تقریباً پنجاه شصت سگ بود همه توله شکاری که بود دارند برای
شکار کبک و قرقاول و غیره گاهی در شکار خوک همه اینها سر خوک میریزند تماشا دارد سگبانها
اینها تازیانه در دست داشته فرمان میدادند و سگها اطاعت میکردند مثل بازی سیرک بعد بس
حاضر شد و ... سوار کالسکه شده با نرد و امین السلطان راندیم برای تماشا
پل دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده بودند از همان راه که دیروز بگردش
آب رفتیم عبور کرده تا رسیدیم بدهی موسوم به (کوئینس فری) جمعیت زیادی دار

در نزدیکی این دو دست اسم پل (فورث بریج) است پل عجیبی است در پهلوی پل چوب بست موقتی کرده و روی آن آهوت قرمز کشیده بودند چوب بست در پائین بود پل در بالا است دست چپ ما رفتیم بالا یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند از پایه ها گذشتیم کشتی بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شده از میان دهنه های بزرگ وسط پل گذشته در روی آب چرخی زده پل را خوب تماشا کردیم تمام طول پل هشت هزار و نود و سه پا میشود دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی یکهزار و هفتصد پا است که تقریبا هر دهنه ششصد ذرع است و دو طرف این دو دهنه بزرگ نصف دهنه دارد بعد پایه های سنگی زده و روی آنها انداخته اند ارتفاع پایه های سنگی قریب پنجاه ذرع است همه از سنگ خارا گرانیت که از ابردین آورده و محکم ساخته اند که بعینه پارچه منظر میاید فاصله پایه های سنگی از یکدیگر یکصد و شصت و هشت پا است در طرفی که ما بودیم یازده پایه و در طرف دیگر شش پایه سنگی دارد قریب شش سال است که کار میکنند و هنوز تمام نشده و وسط طاق دهنه های بزرگ را هنوز بهم وصل نکرده اند بقدر سیصد و پنجاه پا باز است پنج و دیگر تمام خواهد شد تعجب در این است که این نصف طاقهای با این عظمت در میان هوا ایستاده و سرش بجائی بند نیست اتصالش بهمان پایه است و زیرش چوب بست وغیره هم ندارد و طاقها بقدری بلند است که هر کشتی بزرگی با دکل و دقل از زیر آن میگذرد و قدری گردش کرده ما رفتیم بجزیره کوچکی که متصل و میان یکی از پایه های پل است در اینجا خانها بود و پل خوب دیده میشد عملجات را با [illegible] از پایه ها آهنیست [illegible] بالا میرفتند بعضی زدبانها هم پله پله از طناب ساخته بودند بجهت بالا رفتن بعلاوه اسبابهای آسانسور متعدد که دو نفر و پنج نفر در آن نشسته بالا میرفتند بقدری بلندی بود که آدمها در بالا مثل مرغی بنظر میآمدند قریب هشت هزار نفر عمله اینجا کار میکنند که فرزند و عیال خود را اینجا آورده و در همینجا ساکن هستند مخارج اینجا دو ملیون و نیم لیره شده است که تقریبا معادل [illegible] کرور تومان میشود و این همه مخارج برای این شده است که دور این زبانه آب را دور نکنند و راه آهن راست از روی زبانه دریا بگذرد و کمپانی [illegible] راه شمال انگلند نزدیکتر بشود که این راه تمام شود از آن راه که ما آمدیم بکلی خیلی نزدیکتر خواهد بود و اصل علت این است که کمپانیهای سمت شرقی انگلند برقابت کمپانیهای غربی این کار را می کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل و نقل مسافر این مخارج گزاف را بیرون خواهند آورد رئیس کمپانیها که پل را میسازند لرد کولدیل است که رئیس دربار زوجه نواب ولیعهد هم هست آدم معتبری است او هم حضور داشت [illegible] بعد از تماشا جسته بر دم عکس گرفت ولی از ما [illegible] داشتند آمدیم با کشتی بکناره و از روی چوب بست گذشتیم و سوار کالسکه شدیم

(۱۶)

راندیم برای خانه مهندس پل که اسم او را نوشتیم اینجا منزل موقتی است که بجهته سرکشی بعضی جات و کار پل بنا
کرده است از اطاق او پل خوب پیدا بود و میگفت از اینجا نظر میکنند پنج دو سه دقیقه ایستادیم هم
خود مهندس را در کتاب او نوشتیم یک آلبوم خوبی هم از عکس پل و جاهای دیگر پیشکش ما کرد از اینجا بیرون
آمدیم باران میبارید سوار کالسکه شده راندیم برای (ادین بورگ) لرد و امین السلطان هم در
کالسکه با ما بودند راندیم از کوچه باغهای شبیه به دهات شمیران طهران میگذشتیم دست چپ دیواری بود
پشت دیوار پارک و منزل لرد روزبری است خلاصه بقدر یکساعت راندیم تا بشهر ادین بورگ که پای تخت
اسکاتلند است رسیدیم جمعیت این شهر را گفتند دویست و پنجاه هزار نفر است جمعیت زیادی از زن و
مرد و بچه در سر راه و در تپه های عمارت ایستاده و نشسته بودند شهر در پست و بلندی تپه و دره واقع شده
است و کوهی در میان شهر است که بالای آن دیوار و قلعه دارد و ارک قدیم این شهر بوده است
و حالا سربازخانه است و در زیر آن شلیک توپ میکردند از پای مجسمه شاعر معروف و مورخ که تاریخ اول
ناپلئون اول را او نوشته و اسمش (اسکوت) بوده است گذشتیم این شاعر مورخ معاصر ناپلئون
اول بوده و خودش هم از اهل اسکاتلند است یک برج مانندی وطی بلندی ساخته و مجسمه او را در بالای
آن قرار داده اند خیلی عالی است از این کوچه که گذشتیم کوچه معروف بزرگی بود خیلی راه رفته تا رسیدیم
به درب موزه این شهر که از موزه های معروف انگلیس است رئیس این موزه اسمیت است که بیست سال
در ایران بود و تلگراف از ایران بهندوستان باهتمام او کشیده شد آدم خوبی است اما حالا خیلی پیر شده
است پیاده شدیم موزیکان و صف سرباز و غیره حاضر بودند رفتیم بالا نهار را باید در موزه خورده و
بعد از آن با راه آهن برویم برای قلعه و عمارت لرد ارستر بمحض اینکه وقت حرکت ترن تاخیر
نیفتد نهار زود خورده شد در اطاقی که امتعه و صنایع قدیم و جدید ایران را در آنجا گذاشته بودند نهار
حاضر کرده بودند در سر میز جمعیت زیادی از صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس بودند پرووس شهر در
سر نهار برخاسته نطقی کرد ما هم جوابی دادیم اینکه خطبه مفصلی در تهنیت ورود ما قبل از نهار در اطاق
تماشا زن و مرد زیادی حاضر بودند خوانده بودند خلاصه بعد از نهار برخاسته موزه را بقدری
که در همین ساعت می توانستیم گردش کنیم تماشا کردیم الحق موزه بسیار پر اسباب خوبی است بعضی نمونه
کلیساها و عمارات ایطالیا و هندوستان و غیره را بعینها از گچ ساخته اند که بسیار خوب است دیگر از این
اسبابها از بلور آلات و چینیهای کهنه و نو و ظروف مختلفه از هر قبیل دیده شد لکوموتیف اولی که برای
راه آهن اختراع شده است (استیونسن) انگلیسی اختراع کرده است در این موزه گذاشته اند

کرانهمه ابنیه‌های آهنی که حالا هست و وضع دنیا را بالمره تغییر داده‌اند از اختراع همین شخص بوده است
سبیلی از فرخش و جا [illegible] را العینها درست کرده در اطاقها گذاشته از انواع مرغ و ماهیها و شکارها
از دوبیست هند و سودان و افریقا و ینگی دنیا در اینجا هست و مثل اینست که زنده باشند دیگر هایت
بدیع بسیار بزرگی که یک دفتی اتفاقی از دریا بسواحل انگلیس افتاده و گرفته بودند از سر تا دم استخوانها
را وصل کرده نصب کرده‌اند حقیقة خلقت غریبی است بسیار حیوان بزرگی است طول و عرض زیادی دارد
بزرگتر از فیل خیلی بزرگتر است در همین ساعت بیشتر از این نمیشد چیزی فهمید از موزه بیرون آمده سوار
کالسکه شده از کوچه‌های زیادی رفتیم تا رسیدیم براه آهن سوار ترن شده براه افتادیم قریب چهار ساعت
رفتیم راه راست و شرق صحرا تقریبا همان است که نوشته‌ایم گاهی دره و تپه و پست و بلندی است دکانهای
صحرای تمام سبزه و چمن زیاد است درخت کمتر دیده میشود گل هم کمی هست اما نه بقدر خاک اسکاتلند
و عرض راه در اسطاسیونهای که توقف کردیم یکی (هیوبک) و دیگری (مریلسموس) و دیگر
(اسکودنش کپ) بود در هر یک از اینها سه چهار دقیقه توقف کردیم قدری هم باران آمد هوا خوب
بود [illegible] آمدیم تا وارد استاسیون شدیم از این استاسیون باید برویم بخانه لرد ارمسترنگ
که مخترع توپ معروف آرمسترنگ است خود لرد در استاسیون حاضر بود پیرمردی هشتاد و دو ساله است
اما هیچ شکسته نشده و صورتش صاف و سرخ و قد او راست است آثار چین و پیری جز در گردن و زیر گوش
و چانه و پشت دستش پیدا نبود دست خودش را بگردن انداخته بود خیال کردیم شکسته است معلوم شد عیبی ندارد
هیچ اتفاقی با انگشت سبابه میکرده انگشت او سوخته است سوار کالسکه شده با لرد و امین السلطان در کالسکه
و دیگر ... در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای عمارت راه نزدیک بود از جاهای باصفا گذشتیم
اصل عمارت عالیست در دامنه کوه سنگی واقع شده منظر خوبی دارد محل عمارت سنگلاخ بوده محض اینکه مسطح کنند
سنگهای زیاد پرانده و آنچه لازم بوده در عمارت کار کرده‌اند و باقی را در اطراف عمارت در سرازیریها مثل
سنگهای طبیعی چیده‌اند و اطراف را جنگل کرده و درختهای خوب خرزهره و کاج و غیره نشانده‌اند.
تاسینه‌ها انواع نباتات و گلهای رنگارنگ کاشته‌اند که بعینه مثل طبیعی است یک بوته سبز خوبی بود
مثل گون است انار ندارد گل قرمز کوچکی دارد از گلهای قرمزی که در اسکاتلند دیدیم زیاد دیده شد در جلو
عمارت دره الیست رودخانه کوچکی از میان آن میگذرد یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته‌اند منظر خوبی
دارد بالای رودخانه یعنی سمت بالای دره پل طولانی آهنی ساخته‌اند بقدر یک ذرع [illegible] برای
پیاده‌رو ساخته‌اند نه برای کالسکه زیر پل آب و درخت حالت خوشی دارد وارد عمارت که شدیم در حجره

لرد و ما را پذیرائی کرد سن او هشتاد و پنج است اما چاق و فربه و موی سرش سفید است خیلی زینت کرده
و گل زیادی بسر خود زده بود لرد ما را برده اطاقهای مخصوص ما را نشان داد قدری استراحت کرده آمدیم
پائین برای گردش بعضی از ملتزمین ما همراه بودند لرد صاحبخانه و یکی دیگر نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر
دیگر هم حاضر شده همراه ما آمدند رو بپائین رفتیم تخته سنگها را بطور طبیعی پله کرده اند از روی پل گذشته در
کنار رودخانه خیابانهای کوچک پیچ پیچ و درخت و گلهای رنگارنگ و دره و تپه های خیلی با صفا داشت
بعد از قدری تماشا از طرف دیگر بالا رفته بعمارت آمدیم منزل ما در مرتبه سیم عمارت است منظر خوبی دارد
قدری که گذشت وقت شام شد رفتیم باطاق شام نشستیم زوجه لرد صاحبخانه در دست چپ و حکیم طولوزان
در دست راست ما نشسته بودند (جنرال سر جان ادی) هم در سر شام بود از جنرالهای معتبر انگلیس
است که در شورش هندوستان و در جنگ سواستاپول و در افغانستان همه جا بوده است دختر او زوجه
خواهرزاده لرد آرمسترانگ است خود آرمسترانگ اولاد ندارد وارث او منحصر بخواهرزاده او است دختر
جنرال در حقیقت مثل دختر خود لرد است محبوب و محترم و جوان است قدری لاغر میباشد تازه عروسی
کرده اند یک جنرال دیگر هم بود اسمش (جنرال سر ادوارد بلاکت) او هم در جنگ قرم بوده
و در سواستاپول پای چپ او را از خمپاره برده است حالا پای مصنوعی میگذارد و راه میرود منتها قدری
میلنگد حاکم شهر نیوکاسل با زوجه و دو سه نفر از اجزاء حکومت و روسای کارخانه آرمسترانگ در سر
میز بودند بعد از شام حقه بازی آورده بودند که اصل او فرانسوی است مدتی در لندن کرسپندنس روزنامه
لی تیمپس بوده بعد حقه باز شده سبیلهای آویخته دارد بازیهای دستی با گنجفه و دستمال کرد خیلی
طرار و تردست است یک بازی آن این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچیده داد بدست
امین السلطان بعد یک قوطی از شیشه که میان آن پیدا بود در روی میز گذاشت و دستمالی روی آن
کشید و دو سه مرتبه بلند کرد دیدیم یک مرتبه اشاره کرده دستمال را برداشت سه دستمال رنگین که در میان
کاغذ دست امین السلطان بود رفت بمیان قوطی و کاغذ خالی دست امین السلطان ماند باز کرد دیدند
بعد بازیهای دیگر کرد و بعد دختری آورد که لباس سفید عربی پوشیده بود سر برهنه با گیسوهای پریشان
و چشمهای خواب آلوده خوشگل بود و حالت وحشت او را روی صندلی نشاند و چنین نمود که او را خوابانید
دختر خود را بحالت بیهوشی زده جلوه دیگر پیدا کرد قبل از آنکه دختر بیاید بهر یک از اهل مجلس گفت
هر کس هر چه در خیال خود بگذراند بدون حرف زدن و بدون اینکه من به دختر حرفی بزنم [illegible]
کرد بعد هر کس هر چه که آهسته حرفی زد دختره که چشمش بسته و در عالم بیهوشی بود بهمان حالت [illegible]

و آن کارها را انجام می آورد مثلاً ما گفته بودیم تعبیه نکند، دست برد آمد همین کار را کرد و سایر را هم همینطور
او حالت و حرکت دیدنی بود کارهای او خیلی عجیب و حیرت انگیز بود عمارت لرد آرمسترانگ طرح غریبی است اطاقهای
زیاد دارد و راهرو و پله ها و دالانهای زیاد اسباب و اثاث البیت و مجلل است در یک اطاق نشیمن کوچک
او که بعد از شام نشسته بودیم [illegible] اینجا حقه بازی کردند جای سنگ مرمر خوب کرده بودند [illegible] نشیمن [illegible]
داشت جلو و گوشه های آن سنگ مرمر بود که روی سنگ را منبت کاری بسیار اعلی کرده بودند پرده های
نقاشی بسیار اعلی هم داشت که کمتر پرده باین خوبی دیده بودیم بعد رفتیم خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و چهارم
امروز باید برویم به (برادفورد) در ساعت دوازده یعنی وقت ظهر حرکت کرده خواهیم رفت به
(نیوکاسل) [illegible] برویم به برادفورد یکساعت قبل از رفتن کالسکه کوچک [illegible] آوردند و حکیم باشی
طولوزان و خودمان در یک کالسکه نشسته رفتیم [illegible] کوچکی که مال لرد است در آنجا [illegible] و چند خانه رعیتی مال
باغبان و رعیت های لرد میباشد در راه منظره خوبی از گل و اشجار در دو طرف داشتیم [illegible] بسیار
پاکیزه راحت که چندان بزرگ [illegible] عبور کردیم و بهمین جهت [illegible] کالسکه کوچک برای سواری خواسته بود
انواع گلها و درختها از درخت خرزهره که همه گونه [illegible] درختهای کوچک و بزرگ کاج و غیره و گلهای
الوان گوناگون [illegible] از گلهای [illegible] که پیش نوشتیم
[illegible] صنعتی غریبی داشت لرد گفت
[illegible] در اینجا یافت میشود [illegible]
قدری گردش کرده و مراجعت [illegible] دقیقه بوقت
[illegible] حرکت [illegible]
[illegible] سوار [illegible] نیوکاسل [illegible]
مورپث [illegible] نیوکاسل [illegible]
[illegible]
[illegible] نیوکاسل [illegible]
[illegible] ناصر الملک ترجمه کرد [illegible]
سوار کالسکه شده راندیم از کوچه بسیار [illegible] گذشتیم جمعیت بسیاری از زن و مرد ایستاده بودند
و هورا میکشیدند همینطور رفتیم تا در کنار [illegible] کارخانهای آرمسترانگ رسیدیم در اینجا [illegible]
دقیقه راحت کرده بعد رفتیم سر ناهار جمعی از اشخاص که از زن و مرد [illegible] در سر شام دعوت بودند در اینجا

هم حضور داشتند نهار خوردیم آرمسترانگ و حاکم شهر نطقی در سر نهار کردند سرورمند و لطف از جانب
ما جواب داد بعد از نهار رفتیم کارخانهٔ توپ سازی امسترانگ بعد از اینکه این شخص اختراع توپ
کرده تمام توپهای انگلیس و هندوستان و سایر متصرفات دولت انگلیس از توپ سفاین و قلعه جات
در اینجا ساخته میشود توپهای غریب در اینجا دیدیم وضع کارخانه و چکشهای بزرگ بخاری دستگاه بی رو کوه
و غیره شبیه کارخانهٔ کروپ است یک توپ بزرگ دیدیم بقطر چهار ذرع بزرگ و طول بیست قدم وزن
آن یکصد و دو تن انگلیسی است سوراخ آن بقدری گشاد بود که یک بچه چهارساله از میان آن میگذرد
خیلی خوب. وزن گلولهٔ آن هزار و ششصد پوند انگلیسی وزن دارد یک تیر باروت آن یکصد و
شصت پوند وزن دارد یک توپ بزرگ دیگر دیدیم بجهت قلعه ساخته بودند حصاری از فولاد
دور آن بود با یک چرخ و اسباب که یک نفر آدم توپ با این عظمت را حرکت میداد و بهر طرف میخواست
چرخ را میگرداند توپ بالا می آمد و پایین میرفت یعنی بعد از انداختن گلوله توپ خودش پایین رفته
پشت حصار فولادی پنهان میشد اغلب توپها در جلو پیشروی آتشخان سپر فولادی دارد که توپچی
محفوظ باشد گلوله باین سپر اثر نمیکند از اینجا سوار راه آهن دستی شده رفتیم کارخانه کشتی سازی
آرمسترانگ که در کنار رودخانه (تاین) که رودخانه بزرگی است و کشتیهای بزرگ در آن کار میکنند
دو میل تا دریا مسافت دارد کشتی میسازند چند کشتی دیدیم که در اینجا میساختند یکی از آن کشتیها
تمام شده بود که میخواستند در حضور ما بآب بیندازند اما چون بملاحظه جزر و مد دریا خیلی زود وقت
انداختن آن بآب بود و ما نمیتوانستیم در آنوقت حاضر شویم قبل از حضور ما بآب انداخته بودند یک کشتی
برای دولت ایطالیا ساخته و بعد از اتمام بآب انداخته اند کشتی خوبی است توپهای بزرگ و کوچک
دارد گفتند ساعتی هشت فرسخ راه میرود حالا در تندروی کشتیها خیلی اهتمام میکنند چند نفر صاحب‌منصب
بزرگ سفاین ما اند رفتیم این کشتی را تماشا کردیم کپیتان و عملجات کشتی همه ایطالیائی بودند اسم
کپیتان (بیکنونده) است که از ایطالیا اینجا آمده است کشتی را ببرد یک کشتی دیگر چند ماه دیگر
کشتی تمام میشود کشتی را میبرند اسم کشتی (پیمونته) است از اینجا باز سوار راه آهن دستی شده
آمدیم بکالسکه سوار شده راندیم بگار راه آهن سوار از آنجا سوار شده راندیم برای برادفورد لرد امسترانگ
و هیبر الدوله و سایرین در گار مرخص شده رفتند ما هم سوار واگن شده تمام ایرانی و انگلیسی نیز
سوار شده راندیم اول میگفتند راه نزدیک است بعد معلوم شد چهار ساعت راه آهن است
میرفتیم صحرا از دو طرف با زراعت و بلندی داشت اما تپه‌ای کوه کوچک پست پست ...

دارلینگتن) رسیدیم در اینجا چون مردم عبور ما را خبر داشتند جمع شده بودند اینجا قصبهٔ کوچکی است
اما جمعیت زیادی از زن و مرد بودند باران شدیدی هم می آمد و مردم تمام زیر باران ایستاده تماشا
میکردند و هورا میکشیدند چند دقیقه توقف کرده بعد گذشتیم و راندیم تا به (هاروکیت) رسیدیم در اینجا
از جمعیت مردم معرکه بود یک دسته سرباز قراول احترام هم صف کشیده بودند اما مردم از دحام غریبی دور
کالسکه ما کرده به ترن میچسپیدند و دست دراز میکردند که ما دست آنها را بگیریم ما هم دست بعضی را گرفته
تعارف کردیم مردم بیشتر زور آور بودند که نزدیک بود توی ترن بریزند و از طرف دیگر که ترن از زمین خیلی بلند
بود از ترن بالا میرفتند و از پنجره ها سر تو میکردند که ما را ببینند غریب میلی به دیدن ما داشتند خواستند دستهٔ
سرباز را جلو وادارند که مقابل ترن ما قدری خلوت بشود ممکن نشد همینطور مردم یکدیگر را فشار میدادند و زور
بطرف ترن می آوردند تا ترن براه افتاد رسیدیم به (برادفرد) در کالسکه کرده نواب حضرت حاضر بودند
فوج و موزیکان و سوارهم ایستاده بودند آمدیم با حکیم حضرت و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم در
اینجا رسم تشریفات تازه دیدیم که تا بحال ندیده بودیم نواب حضرت با آن لباده های بلند غریبی که دارند پیاده
جلو کالسکه ما افتادند و آهسته آهسته میرفتند کالسکه ما هم آهسته میرفت در کوچه بقدری زن و مرد جمع شده
بودند و از پنجره ها و منظرها سرها بیرون آورده بودند که از دو طرف جز سر و کلهٔ آدم چیزی دیده نمیشد
و اینها همه بطوری هورا میکشیدند که گوش از صدای آن صدمه میخورد و زنها دستمالها حرکت میدادند
و کف میزدند هنگامه بود باران هم همینطور می آمد حیرت گرفته بودیم اهالی اینجا چون اغلب عملهٔ کارخانه و
عیال آنها هستند و تا بحال هیچ پادشاه ندیده و حتی پادشاه خودشان در این مدت با این شهر نیامده و نواب
ولیعهد یکمرتبه در هفت سال قبل باینجا آمده اند برای تماشای ما خیلی مایل و حریص بودند و از ورود ما خبر
داشتند حاکم میدانسته است که اهالی شهر چه حالتی دارند قبل از وقت در جلو و اطراف عمارت منزل ما جلو بند
در کوچه موقتاً نرده بزرگی از چوب کشیده و پلیس گذاشته بودند خلاصه آمده وارد منزل شدیم منزل در
عمارت جدید هتل دویل است در مرتبهٔ بالا که مشرف بکوچه است منزل داریم از ملتزمین ما هم امین السلطان
و بعضی دیگر اینجا منزل دارند و سایرین در هوتل انگلند منزل کرده اند از بالای عمارت
مردم را تماشا میکردیم همه همینطور زیر باران ایستاده بعمارت نگاه میکردند که پادشاه اینجاست هیچ طور
نمیرفتند و تا صبح جمعیت بود و از اینها هر کس بیرون میرفت یا از فرنگیها هر کس یک لباس رسمی داشت
و از کوچه میگذشت مردم کف میزدند و هورا میکشیدند حقیقة هیچ جا تماشاچی بشدت از دحام مثل اینجا
ندیده بودیم زنها و دخترهای خوشگل هم که خیلی ظریف و صاحب حسن و خوش رو و خوش قد بودند در اینجا بیشتر از

همه جا بود مثل دویل یعنی عمارت بلدیه این شهر که منزل ما را در اینجا معین کرده اند بالنسبه بسایر عمارات
بلدیه شهرهای انگلیس که دیده ایم کم وسعت است اما تمام عمارت را از سنگ ساخته اند اطاقها تخته است
مبل و اسباب زیاد ندارد هر چه هست ساده و بقدر لزوم است که برای آمدن ما تهیه کرده اند در اینجا کسی منزل
ندارد همه اطاقها دفترخانه و جای کار است موافقی سر بود که اطاق نشیمن ما با شب آتش کرده بودند شام
خورده بعد از شام در ساعت نه رفتیم تماشای آتشبازی که اهالی شهر در پارک حاضر کرده بودند اول کالسکه
چهار اسبه آورده بودند سوار شویم اسبها از هیاهوی مردم وحشی برداشتند آن کالسکه را بردند کالسکه دو اسبه
آوردند اسبهای این کالسکه هم وحشی شدند هوا برداشتند اسبهای کالسکه را عوض کرده اسب آرامتر آوردند
پیش از سوار شدن دیدیم مردم باز همانطور در جلو عمارت ازدحام کرده اند رفتیم جلو اینها که ما را خوب ببینند
و کمتر داد و فریاد کنند با چند نفر دست دادیم که مردم یکقدر زور آوردند بطوریکه نزدیک بود نرده را بشکنند
دیدیم دیگر جای توقف نیست آمدیم سوار کالسکه شده راندیم حاکم و امین السلطان هم در کالسکه ما بودند کالسکه را
خیلی آهسته میبردند شب سوار و نظام همراه ما نبود پولیس هم کمتر بود از عهده مردم بر نمی آمدند تا پارک رفتیم
صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکسته ریختند دور کالسکه ها و همه جا با کالسکه ها میدویدند و هورا
میکشیدند پلیسها بهر طور بود جلو مردم را گرفتند و نظم دادند در این بین باران شدیدی شروع کرد بطرف
کالسکه را که ممکن بود بستند نزدیک پارک که رسیدیم از حاکم پرسیدیم آیا در اینجا اطاق یا چادری جائی هست که از
باران محفوظ باشیم گفت خیر زیر آسمان باید ایستاد گفتم در این باران یقیناً آتشبازی خراب شده و ما هم در
زیر باران بایستیم بهتر این است که برگردیم حاکم تصدیق کرد برگشتیم باطاق خودمان رفتیم خوابیدیم
تازه خوابمان برده بود که صداهای عجیب و غریب از کوچه زیر عمارت بلند شد ما را بیدار کردند معلوم
شد مردم شهر جمع شده دسته بندی کرده اند و تصنیف میخوانند تصنیفی است که در موقع شادی میخوانند
و فریاد میزنند اسم ما را ذکر میکنند بالاخره خوابیدیم اهالی اسکاتلند خیلی وضع و حالات و رفتارشان با انگلیس
تفاوت دارد اگرچه مذهبشان مثل انگلیس پروتستانی است اما باز در متفرعات مذهب هم اختلاف کلی دارند
مثلا زبان انگلیسی را میدانند اما خودشان هم زبانی علیحده دارند که تکلم میکنند بعضی از حالات و عادات
اهل اسکاتلند از ایرلند است در اسکاتلند یعنی در ممالک کوهستانی که موسوم به های لند است اهالی
منقسم شده اند بایلات چندی که آنها را کلن میگویند رؤسای این ایلات بوراثت معین میشوند و اگرچه
تسلط شرعی بایل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد میباشند
ایلات از آنجا معین میشوند ولی اغلب عشیره آنجا هستند و با وجود این خیلی محترم میباشند بزرگترین ایشان

ایل کامبل است که به دو شعبه منقسم میشود رئیس یک شعبه دوک دارگایل است و رئیس شعبه دیگر
مارکی بردالبین یکی دیگر از ایلات معروف اسکاتلند ایل کامرون است که رئیس این ایل لاخیل است
و دختر دوک دبکلو را گرفته است و قشنگ است پسر دوک دارگایل دختر اعلیحضرت پادشاه انگلستان را
گرفته ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و سایر ملکهای انگلیس هستند میانه خودشان
پولها جمع کرده و یک هدیه قابلی بجهت عروسی او فرستادند این کار را هم بجهت رئیس خودشان همین کار
کردند دوک دو منطروز رئیس ایل گرهیم است سرجان کمل رئیس ایل کمل است هر ایلی یک نوع ماهوت
مخصوصی دارند که بآن ماهوت شناخته میشوند رئیس هر طایفه حق دارد که پر عقاب بسرش بزند
و رئیس خانواده دو پر عقاب و سایر یک پر میزنند افراد این ایلات خیلی حمیت و تعصب همدیگر را
میکشند مثلا دو نفر کامرون که هرگز همدیگر را ندیده و نشناخته باشند اگر وقتی در هند یا در ینگی دنیا
بهمدیگر برسند کمال تقویت و معاونت را از یکدیگر میکنند و مثل دوست بسیار قدیم با هم رفتار مینمایند

روز پنجشنبه بیست و ششم ... امروز باید برویم بعضی کارخانه‌ها را تماشا کنیم در ساعت دوازده
بعد از نصف شب که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده بطرف کارخانجات رفتیم جمعیت و ازدحام مردم
در راهها بیحد زیاد بود اول رفتیم بیک انبار پارچه‌های پشمینه عمارت وسیع خوبی بود تمام اطاقها
را از بالا و پایین متاع چیده بودند یعنی توپهای پارچه‌ها را در قفسه چیده و نمونه آنها را در جلو
آنها آویخته بودند اسم رئیس اینجا مستر هنری بیچل است در اینجا خیلی کثیر انواع پارچه از پشم حیوانات
ایران و پشم شتر ایران و پشم حیوانات عثمانی و پشم بز آنگورد که یکی از ممالک آسیائی دولت عثمانی است
در پایین و بالا دیدیم و از بعضی پارچه‌های پشمی رنگ برنگ چند توپ انتخاب کردم برای نمونه خریدیم
از آنجا پایین آمده باز سوار کالسکه شده مسافتی رفتیم تا بکارخانه دیگر که کارخانه ابریشم است رسیدیم
در اینجا باید ناهار بخوریم قدری در اطاقی راحت کرده بعد رفتیم سر ناهار سی چهل نفر آنجا بودند صاحب
این کارخانه (لیستر) نام است یعنی این کارخانه حالا متعلق بکمپانی است و این شخص رئیس است
در سر میز او دست چپ ما نشسته بود پیرمردی است هفتاد و پنجسال مانند دو لکوته‌های سرخ
دارد و مطلقا چین بصورتش نیفتاده آدم خنده رو خوبی است خیلی صحبت میداشت میگفت پنجاه
سال است من شروع باین کارخانه کرده‌ام و هر یک را از خودم بنا نموده‌ام خودش مخترع
ماشین بسیار است اما میگفت پنج سال است کارخانه را کمپانی کرده‌ام اصل کار این کارخانه این است
که ... و ابریشم بدخواب از هر کجا هست از ایران و هندوستان و ژاپون میخرند در کارخانه فیلاتور

دارد ابریشمهای پست بد را میکشند پاک و صاف و بی عیب میکنند و مخمل و غیره از آن میبافند رنگ کار خوبه
میگفت سابقاً از ایران هم ابریشم زیاد می آوردند حالا کم شده و جهتش ناخوشی است که در ایران و هندوستان
و سایر جاها به ابریشم افتاده و در فرانسه و ایطالیا هیچ ابریشم نمیماند و از هندوستان هم آدم فرستاده
که یاد بگیرند و در هند هم محلات از اینجا هستند و میگفت حکومت هند در بنگاله زمین زیاد بمن داده که ابریشم
عمل بیاورم خودم هم دو سه دفعه برای سرکشی آنجا رفته ام تجارت عمده داشت یکطرف آن شیشه و طرف دیگر طلا
بود میگفت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویارک خریده ام و همیشه همراه من بوده و اتفاقاً طلای آن هم
سائیده شده بود خیلی تعجب کردیم صحبت. یاد کرد با عرض میکرد که از جانب ایران هم آدم بفرانسه
و ایطالیا برای علاج ناخوشی کرم ابریشم فرستاده شود این دو سال کرمهای ابریشم ایران الحمد لله
رو بخوشی گذاشته و ناخوشی کم شده است و بالنسبه خوب عمل آمده است در آخر نهار هم یکی دو نطق کرد
در اظهار امتنان و مسرت زیاد از آمدن ما نمود بعد از نهار برخاسته از همان اطاق بکنیسه داخل کارخانه
شدیم کارخانه بزرگ مفصلی است و شش یک کارخانه کار میکنند بطوری صدا میکنند که گوش آدم صدمه میخورد و
بهم میخورد از آن کارخانه حرف زدن دشوار است اینجا بیشتر زن و دختر هستند تمام کارخانه را گردش
کرده بعد رفتیم مرتبه بالای کارخانه که کارهای تمام شده و مخملهای بافته را آنجا آویخته بودند. آنجا
هم تماشا کرده آمدیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای منزل امشب را باید برویم در تماشاخانه
شام را زود خوردیم در ساعت هشت بعد از ظهر رفتیم برای [illegible] شام و مجلس بسیار عالی بود دویست
نفر سر میز نشسته بودند حاکم در دست چپ ما بود و قبل از شام دعائی خواندند که در مجلس سابق دیده
بودیم خواندند چهار نفر از دسته پای میز ایستادند و با آواز خیلی خوب دعا را قرائت کردند و شروع
کردیم بخوردن شام بعد از اتمام شام هم باز دعا را همان چهار نفر خواندند در وسط شام که بسلامتی
من نطق کردند تمام اهل مجلس از زن و مرد صاحب منصب و سایرین با آواز خیلی خوشی تصنیف بسیار خوبی خواندند
و هورا کشیدند و دست زدند و شام تمام شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشاخانه [illegible]
برای خواندن [illegible] رسیده پیاده شده تالار بسیار بزرگی است که مخصوص دادن کنسرت و هر وقت
کنسرت میدهند در این تالار هشت نه هزار و ششصد نفر جمعیت از مرد و زن و دخترهای خوب خوشگل
در این تالار بودند [illegible] از دو طرف [illegible] که چیده داده از میان آنها که نشستیم هوای اطاق خیلی گرم بود
از پله ها بالا رفتیم صندلی برای ما گذارده بودند اما روی صندلی ننشسته ایستادیم [illegible]
جمعیت زیادی در مرتبه بالا ایستاده و هر کدام کتابی در دست داشتند اما معلوم نبود [illegible]

برای جمعیت یک مرد ریش سفیدی هم پشت یک پیانو نشسته بود این تالار دو مرتبه دارد و از بالا تا پایین تمام آدم بودند بعد از آنکه هرکس در جای خود قرار گرفت حاکم اجازه خواست که خطبه بخواند مردم همه ساکت شدند و نایب الحکومه که زلف سفید مصنوعی دارد خطبه مفصلی خواند و ما هم جوابی بفارسی دادیم که ناصرالملک بانگلیسی ترجمه کرد بعد تمام مردم از جواب ما اظهار خوشوقتی کرده هورا کشیدند و دست زدند بعدها که تمام شد گفتند این دخترها که کتاب در دست دارند تمام خواننده‌های معروف هستند که مخصوصاً برای خواندن آورده‌اند و از ما اذن خواستند که آواز بخوانند اذن دادیم شروع بخواندن کرده ایستاده و نشسته آواز خواندند و آن مرد ریش سفید هم پیانو زد چون هوای اطاق خیلی گرم بود در وسط خواندن برخاسته آمدیم منزل خوابیدیم باز صدای های و هو و قال و مقال مردم توی کوچه و معبر باقی بود (روز جمعه بیست و هفتم) امروز باید اول برویم بشهر لیدز بعضی کارخانجات که در آنجا است تماشا کرده بعد از آنجا برویم بشهر برادفرد که اعتمادالسلطنه و بعضی دیگر از ملتزمین هشت شب است در آنجا اقامت دارند صبح برخاسته پس از ساعتی سوار کالسکه شده راندیم برای گار باز مردم طرفین راه جمع شده بصداهای بلند هورا میکشیدند کالسکه ما را هم از میان جمعیت خیلی آهسته راه میبردند همینطور رفتیم تا رسیدیم بگار سوار ترن بخار شده از شهر (برادفرد) تا شهر (لیدز) تمام راه از توی آبادی و تونلها گذشتیم دو آبادی انفصال نداشت هیچ صحرا و ملک ندیدیم چهل قد از برادفرد تا لیدز راه است جمعیت شهر برادفرد یکصد و شصت هزار نفر و جمعیت شهر لیدز دویست و شصت هزار نفر است رسیدیم بگار لیدز حاکم و اعاظم شهر و دسته سرباز و موزیک تمام حاضر بودند از گار سوار کالسکه شده باز کالسکه ما را آهسته با کمال تشریفات بردند تا به هتل دویل که عمارت بلدیه است رسیدیم عمارتی عالی است اما به بزرگی و وسعت عمارتهای بلدیه شهرهای دیگر نیست سی سال قبل از این ساخته‌اند و خود اعلیحضرت پادشاه انگلستان باینجا آمده افتتاح این عمارت را کرده‌اند راه پله بسیار عالی وسیعی داشت از پله‌ها بالا رفتیم دو سمت راه پله سرباز ایستاده بود داخل تالار بزرگی شدیم که مثل تالار برادفرد مملو از جمعیت بود یک ارگ بزرگ بالای اطاق گذارده بودند و دور آن غلام گردش داشت اینجا هم تالاری است که هر وقت میخواهند کنسرت بدهند در اینجا میدهند راه هم نبود مگر همان دالانی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند رو ببالای تالار رفته رسیدیم بسکوئی که برای ما آنجا صندلی گذاشته بودند آنجا ایستادیم حاکم اذن خواسته خطابه تهنیت را از نایب الحکومه شروع بخواندن کرد بعد از اتمام ما هم جوابی دادیم که ناصرالملک بانگلیسی ترجمه کرد و مردم هورا کشیدند

دست زدند بعد آمدیم باطاق دیگر که برای راحت حاضر کرده بودند آنجا قدری شربت خوردیم تا وقت نهار شد عمارتی
روبروی [illegible] دویل است که اسم [illegible] بلدیه سیتی نهار را در آنجا حاضر کرده بودند برخاسته پیاده رفتیم بعمارت
بالا خیلی بزرگی بود شبیه به گالری [illegible] تمام از شیشه [illegible] میز نهار را ترتیب داده بودند دویست و شصت نفر سر میز بودند
از دو طرف [illegible] بالای تالار دو بالکن بود در بالکن دست چپ یک [illegible] ایستاده بودند و چادری [illegible] قرمز زده
سر دو ستون عکاسی را رو بپا کرده بود که به هیئت در سر میز نشسته ایم عکس ما را بیندازد در بالکن دست راست هم
جمعی از زنهای بسیار خوشگل بودند [illegible] از رسم دعائی که معمول بود خواندند بعد نشستیم نهار [illegible]
[illegible] پادشاه انگلستان [illegible] کرد و بعد سلامتی ما [illegible] خوانده و [illegible]
[illegible] اعضای مجلس بلدیه [illegible]
[illegible] خیلی [illegible] بود و بعد [illegible]
[illegible] خیلی خوب ترجمه کرد [illegible] کشیدند [illegible] بعد نهار [illegible]
[illegible] این عمارت پرده های نقاشی بسیار خوب نصب کرده اند [illegible]
از جمله یک پرده نقاشی بسیار [illegible] بود که نقاش [illegible] انگلیس [illegible]
بود خیلی مهیب [illegible] و پای [illegible] انگلیس [illegible]
یک زن [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] انگلیس بود [illegible] پرده [illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] نقاشی کشیده است بسیار [illegible] خوب است و [illegible]
[illegible] صنعت [illegible] خلاصه آمدیم پائین [illegible]
[illegible] که با هم [illegible] بعضی کارخانجات دیگر اول رفتیم بکارخانه [illegible]
[illegible] کارخانه ایست خیلی بزرگ [illegible] یک چاقو [illegible]
با چرخ بخار حرکت میکند [illegible] است در بالا که [illegible] این چاقو خودش [illegible]
[illegible] سنگ چاقو بیرون می آید بعد [illegible] دویست [illegible] سرداری [illegible]
[illegible] است [illegible] آن چاقو و چاقو [illegible] خط [illegible] همه آن [illegible]
دویست [illegible] سرداری [illegible] چیزهای دیگر [illegible] خیلی [illegible]
اسباب و آلات زیاد دارد که نمیشود نوشت و در بالای این کارخانه جائی است که [illegible]
بالا را هم تماشا کردیم و قدری [illegible] ابتیاع نموده آمدیم پائین بعد رفتیم بکارخانهای [illegible]

زیاد بود خیلی گردش کردیم صداهای غریب و عجیب این کارخانجات بلند بود که مغز آدم را خیلی صدمه میزد اغلب عملجات این کارخانه با زن و دختر هستند و تمام در اطراف این کارخانجات خانه و منزل دارند صورتاً هم این زنها خوشگل هستند و لباسهای خوب دارند اما لباسشان باقتضای کار و عملگی چرک و بد است خلاصه بعد از گردش با سواره کالسکه شده آمدیم کار سوار ترن بخار شده راندیم برای برایتن وقتی که براه آهن نشستیم یکساعت از ظهر گذشته بود دو هیلوور نیز راندیم و پلندن کالسکه بخار هم در کمال سرعت ساعتی بیست فرسنگ میرفت هوا هم ابر و مه بود و کم کم تاریک میشد تا به شهر کوچکی رسیدیم (گرانتام) در اینجا ایستادیم که شام حاضر کرده بودند باید دید لکن همراهان و ملتزمین ما شام بد بهنده ترن ایستاد همراهان شام دادند برای ما هم شام توی کالسکه آوردند بعد از شام ترن حرکت کرد و متصل از راههای فوقانی و تحتانی و تونلهامی گذشتیم و متصل راه آهن و ترن بخار بود که از پهلوی ما میآمد و میرفت باران هم دوباره شروع بباریدن کرد و هوا تاریک شد تا رسیدیم بشهر لندن از زیر عمارات و روی عمارات شهر و از تونلها و کوبهای مهیب و جاهای غریب میرفتیم تا وارد شهر شدیم قدری در شهر لندن توقف شده و سرد و منه دلف از اینجا مرخص شده بلندن رفت که امشب بماند و بعد بیاید و ما حرکت کردیم باز مدتی هم از توی شهر لندن با راه آهن رفته تا از شهر خارج شدیم و افتادیم براه راست برایتن دیگر بواسطه تاریکی شب معلوم نبود بکجا میرویم ساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود رسیدیم به کار برایتن حاکم برایتن با بعضی از ملتزمین ما که در اینجا بودند همه در کار حاضر شده بودند با بانکه برایتن ... در یک کالسکه نشسته خیلی راندیم تا رسیدیم بمنزلی که برای ما معین شده بود اینجا خانه ... یهودی است که در لندن هم مهمان او شده بودیم خانه بسیار خوبی است رو بدریا که میکشد ... مثل ... مبل های خوب و اطاقهای مزین و چراغهای الکتریسیته دارد اطاقها عمارت ... همه را گردش کردیم این شهر را که شب دیدیم شهر بسیار خوبیست ... با خیابانهای وسیع پاکیزه و دیوارهای سفید دارد مثل بعضی شهرهای دیگر دیوارهای ... سیاه شده بود ... و از همه بهتر اینست که شهر بی صدائی است ...

روز دوشنبه بیست و هشتم: این شهر برایتن شهر بسیار خوبی است تماشاخانه دارد ... ملتزمین ما که در اینجا بودند عرض میکردند دریا همه روزه بحث منقلب بود ولی از دیروز ... آرام شده است نهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد از نهار ... سوار شده بگردش برویم ... برای تشریفات سوارها حاضر شده بودند لردمر ... با لباس ... زرخرد و قاقم حاضر شده در کالسکه پهلوی ما نشست ... که از لندن

آمده بود با امین السلطان توی کالسکه پیش ما نشستند یک نفر هم از کدخداهای شهر هم زیاد چماق طلای بزرگ
بلندی روی دوشش گرفته بود در جزو تشریفات جلو کالسکه ما میرفت عمارت منزل ما رو بدریا و خیابان است از این
خیابان که میرویم خیابان وسیعی است یک طرفش دریاست و طرف دیگرش عمارات عالی چهار پنج مرتبه است که باین
خیابان و دریا نگاه میکنند زیر دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است تا بدریا متصل میشود
که از آن مرتبه دیواری بلندی است که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار وضع خوبیست این خیابان
وسیع از سمت دریا و خانه ها بفاصله از یکدیگر چراغهای گاز دارد که شبها روشن میشود و این چراغهای خیابان
و صفای دریا و چراغهای عمارات شهر در شب خیلی جلوه دارد و از این شهر دو پل ساخته اند که توی دریا میرود (تا
نه این باشد که بندری باشد و کشتی بیاید فقط برای تماشا و گردش است کشتی بزرگ باین دریا نمی آید پل اولی
پل پائینی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی پله بخورد تا پائین برود آنجا پیاده نشدیم
عرض کردند آن پل دیگر بهتر است راندیم برای آن پل جمعیت زیادی هم از مرد و زن و بچه در طرفین خیابان بودند
ما رسیدیم بدر پل دومی که پل خیلی خوبیست بیست و سه سال است کمپانیها این پل را بمبلغ چهل هزار لیره ساخته اند
و مداخل از آن میکنند طول این پل یکهزار و یکصد و پانزده پای انگلیسی است که قریب چهارصد قدم ما میشود و عرض
آن قریب بیکصد قدم است تا عرضش همه جا مساوی نیست یعنی در بعضی جاها برجی دارد در اول پل اطاقی بود
سقف آن مخروطی در آنجا شناگر قابلی بود او را در منتهی الیه پل پیش ما آوردند که در حضور ما شنا کند جوان خوشسیمائی
است در دو طرف صورت نزدیک بگوش اندک ریشی دارد باقی را میتراشد خیلی قوی بنیه و درشت اندام است
اسمش (پرفسور ددیش) و از اهل لیورپول است رفت از بالای بام اطاقی که در روی پل بود و از آنجا
تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیراهن و شلوار ماهوت خود را با سر در آب انداخت تا مدتی
زیر آب بود بعد بیرون آمده در کمال سهولت مشغول شنا شد از ضرب افتادن توی آب پشت پیراهنش ترکیده
چاک خورده بود شنا کرد در اواسط پل پله ایست که به آب میرسد و در حقیقت اسکله کشتیهای کوچک بخاری
و بادبانی است از آنجا بیرون آمد بعد رفتیم بهمان اطاق اول پل که متعلق بشناگر است دختری بود آب بازی میکرد
او را تماشا کردیم حوضچه ساخته اند که روی آن بعینه مثل حوضچه های اکواریم صفحه از بلور است مگر از بالا بالای شیشه
قدری باز است و حوضچه مملو از آب است جلو آن پرده کشیده بودند پرده را بالا زدند دختری یازده دوازده
ساله بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چسبانی پوشیده سینه و بازو و پایش برهنه گیس و موی طلائی افشانش را
آویخته در زیر آب بوضع خوشی خوابیده چشمهایش باز بود در زیر آب با کمال آسودگی دراز کشیده بود [illegible]
نشست و کم کم بالای آب آمده ایستاد آب از سر و ریشش میریخت بعد بعضی کارهای [illegible]

[illegible] داشت رفت زیر آب یکی یکی اینها را جمع کرده با ماهی تمام بالا آورد بعد [illegible]
او زیر آب [illegible] بالا آمد جواب داد یک شیشه سر بزیر آب و در زیر آب خود دیدم
اینکه آب [illegible] بالا کرد آمد روی آب باز مدتی تماشا [illegible] در زیر آب نشست [illegible]
خیلی [illegible] بالای [illegible]
اتاق [illegible] زن [illegible] بودند و یک [illegible]
گذاشته بودند زن [illegible] دختری زنده [illegible]
و [illegible] اوّل [illegible] خیلی عجیب بود دیگر [illegible] استخوان [illegible] بزرگ
که [illegible] انداخته است گرفته و در اینجا گذاشته اند [illegible]
کرا [illegible] اطفال از همه قبیل می فروشند [illegible] دختر [illegible]
اینجا خواستیم [illegible] عرض کردم مردم شهر زحمت کشیده [illegible]
جمع شده [illegible] رفتیم گردش شهر زن و مرد زیاد بودند [illegible]
خیلی دیدیم اهالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه هستند [illegible]
دیار لندن و اطراف دیگر برای تفرج باینجا آمده اند تمام شهر را [illegible]
[illegible] نوشته بودند برای شب [illegible] چراغان کرده بودند تماشا [illegible] رفتیم تا آخر شهر [illegible]
رفتن [illegible] عرض کردم [illegible] اینجا [illegible] حکومت [illegible] اینجا [illegible] شهر [illegible]
و کوچه [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] رفتیم [illegible] مرد [illegible]
[illegible] بعد از گردش [illegible] کنار دریا و اکواریم [illegible]
[illegible] های بزرگ دارد زن و مرد زیاد [illegible] در اطراف هم [illegible]
[illegible] اینجا فروش میکردند در این اکواریم حیوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خزنده با اقسام
[illegible] بعضی از اقسام [illegible] یک نوع مرغابی که زیر آب شنا میکنند در اینجا دیدیم حیوانیکه [illegible]
[illegible] دو دست و پا و بالهای عجیب [illegible] حیوان عجیب مهیب کیفی است [illegible]
کوچکی دیدیم [illegible] ساخته باشند دیگر از حیوانات زیر آب [illegible]
[illegible] تعلیم داده بودند [illegible] بازی میکرد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] دیدیم [illegible] تعلیم داده بودند بعضی زبان [illegible] هرچه میگفت [illegible] زبان
[illegible]ند.

[illegible] بعد از ناهار [illegible] سوار [illegible] رفتیم [illegible] کوچه‌های [illegible]
اما کوچه‌ها [illegible] است [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده آمدیم منزل [illegible] البرت [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] خورده راحت
کردیم امشب [illegible] ساعت [illegible]
[illegible] تمام [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] شام آمد [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible]
[illegible] مستوفی السلطنه [illegible]
[illegible] سلطان و البرت [illegible]
[illegible] رسیدیم بخانه حاکم شهر [illegible]
کرده بودند وارد عمارت شدیم این عمارت را [illegible] قدیم ساخته است [illegible] است اول
داخل اطاق بزرگی شدیم که زن زیادی در آنجا ایستاده بودند از آنجا گذشته اطاق [illegible] و دالان [illegible]
که همه [illegible] و صاحب منصب نظامی زیادی در تمام این دالانها [illegible]
دو طرف ایستاده بودند [illegible] کرده داخل اطاق بزرگی شدیم که میز شام [illegible] بود در اطرافش [illegible] قدیم است
[illegible] درست [illegible] طاق زده اند یک چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این
آویخته اند [illegible] خیلی کهنه و قدیم بود [illegible] دویست نفر [illegible] دعوت شده بودند رفتیم سر میز
[illegible] نشستیم چند میز [illegible] رو برو بود که جمعی از مدعوین هم سر آن میز [illegible]
[illegible] شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و نطقی کرد ما هم جواب دادیم بعد از سر میز شام برخواسته
آمدیم بیرون باغی بود چراغان کرده بودند و زن زیادی توی باغ از دو سمت ایستاده بودند [illegible]
[illegible] رفتیم داخل یک عمارت دیگری شدیم که آنهم جزو همین عمارت است این عمارت سابق
[illegible] عمارت بزرگی آتش خورده بوده است [illegible] سال است که [illegible]
[illegible] رقص و بال ساخته اند یک جای بزرگ مدوری است [illegible]
همینجاست که در وقت رقص [illegible] میزنند عمارت و آن عمارتی که شام خوردیم [illegible]
پادشاه انگلستان بوده است ایشان در ابتدای سلطنت خودشان که بشهر [illegible] آمده این شهر [illegible]
قابل [illegible] دیده باین لحاظ این دو عمارت را هم باهالی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت را [illegible]

[illegible]

ساخته است که کم‌جا محل آباد خوبی شده است خلاصه درین عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بودند صندلی
بزرگی برای ما گذارده بودند برای سایرین هم صندلی گذاشته شده بود ابتدا ایستاده لرد میر اجازه خواست
و پس از اجازت نایب الحکومه با زلف مصنوعی خطبهٔ مفصلی خواندند ما هم جواب دادیم بعد روی صندلی‌ها نشستیم
شروع کردند بزدن موزیکات اسباب بندبازی هم آویخته بودند ابتدا یک دختر بسیار مقبولی سن چهارده
سال که زلفها و گیسوهای افشان از دو طرف سرش ریخته بود و اسمش (ژلال الدین) و از اهل ینگی دنیا و اصلاً
یهودی است لباس چسبان بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود آمد رفت بالای بند بنا کرد ببازی کردن و معلق
زدن حقیقت کارهائی کرد که بعقل راست نمی‌آید و نمیتوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کارهای عجیب
کرد آخر آن طنابی که آویخته بود تاب زیاد خورده یک طنابی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
بودند و یک مردی سر آنرا نگاه داشته بود دختر در بین تاب خوردن پنج ذرع مانده باین طناب پرید
و این طناب را گرفت و در این طناب هم بازیهای خوب کرده آمد پائین بعد یک مردی آمد که لباس قرمزی
پوشیده و تمام آنرا پولک دوخته بود که برق میزد این مرد که مثل مار بخود می‌پیچید و چرخ میخورد و مثل مار نور سر را
می‌آورد لای پاش دو پایش را میزد بسرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را نمیتوان اینطور در دست اشکال
مختلف در آورد خیلی غریب بود بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن دو از اهل الرس و لوزن بود
زن و مرد هم کارهای عجیب میکردند اول یک میزی آوردند که پایه‌هایش بارتفاع یک ذرع و بقدر کرسیهای
زنانه بود اولاً از روی آن میز یک معلق رد روی دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کرسی روی هم
گذاشت و معلق زد همینطور تا هشت کرسی روی هم گذاشت که هشت ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارو
میزد روی دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد خیلی کار غریبی بود تعجب داشت که هیچ این مردکه...
غیب نکند بعد سه نفر آمدند که خودشان را بصورت ژاپونیها ساخته و لباس ژاپونی پوشیده بودند ابتدا گلوله
بازی کردند هر کدام چهار گلوله در دست داشتند و بهوا میانداختند بطوریکه گلوله‌ها متصل در هوا بود و
معلوم نبود که بدست اینها رسید خیلی غریب بود بعد یکی از آنها چند کبوتر آورد آنها را عادت داده بود که ول
کند و بعد بیایند روی دو جامه که بسرش مثل چتر میزد بنشینند کبوترها اول کردکی دو تا آمدند نشستند باقی دیگر
نیامده رفتند به جاهای بالا که زنها بودند روی ستونها نشستند خیلی اسباب خفت مردکه شد بعد همین سه نفر
کاردبازی غریبی کردند کاردهای بزرگ مثل کارد مطبخ بهمان تیزی و بزرگی آوردند هر کدام چهار تا را بدست
گرفته بنا کردند بهوا انداختن متصل با کمال سرعت کاردها را بهوا می‌انداختند و میگرفتند ... ابداً هیچ وقت
در گرفتن چیزی نبود اینهم خیلی تماشا داشت بعد بنا کردند این کاردها را بهم انداختن دور از یکدیگر ایستاده

متصل کارد بار البطرف بهدیگر می‌انداختند و چنان بچابکی میگرفتند و می‌انداختند که متصل کاردها میانه هوا بود
اینهم بازی عجیبی بود بعد از اتمام این بازیها برخاستیم دختر بندباز که لباس سیمی خودش را پوشیده بود آنجا ایستاده
بود او را احضار کردیم آمد جلو ما با او قدری حرف زدیم از نزدیک هم که او را دیدیم خیلی خوشگل بود و آن دو نفر را هم
که معلق میزدند فرستادیم آوردند قدری هم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (روز
یکشنبه بیست و نهم) امروز باید برویم بحمام ترکی یک نهار مختصری خورده کالسکه آوردند سوار
شدیم راندیم از کنار دریا برای حمام از یک کوچه سربالا رفته تا رسیدیم بحمام پیاده شده حمام بسیار
خوبی داشت یک حوض مرمری با آب صاف در سر حمام بود که توش از بس آب بود و این حوض میرفت
تا توی گرمخانه که اگر آدم میخواست از این حوض توی گرمخانه برود و از گرمخانه بسر حمام بیاید ممکن بود سر حمام و حمام
اینجا همه اطاق است و در حقیقت یک دست عمارتیست که اسمش را حمام گذارده‌اند سقف سر حمام تخته است
لخت شده رفتیم توی حمام حمام گرم بسیار خوبی بود خزانه ندارد همان شیر دارد با حوضهای مرمر کوچک که
آبش گرم و سرد میشود و آدم شست و شو میکند طاق گرمخانه حمام از آهن است و شیشه‌های خانه خانه رنگین
دارد بعد از حمام آمدیم بیرون رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که
مادام طالبت دو پسر و یک دخترش را آورده است میخواهد بحضور بیاورد گفتیم بیایند آمدند دو پسر داشت
بسن هفت هشت سال و دختری بسن چهار سال خیلی معقول قشنگ خنده روی بامزه بود موهای زرد بافته و
چشمهای کبود درخشنده داشت با او صحبت کردیم بعد مادام طالبت کتابی داده از ما خواهش کرد که صورت دختر
او را در کتاب بکشیم منهم شروع کردم و بقدر نیمساعت طول کشید مادر دخترش را نگاه داشته بود که تکان نخورد
با وجود این خیلی تکان میخورد و درست نمی‌ایستاد ... خیلی شبیه و خوب کشیدم رفتند بعد نهار خوردیم بعد از
نهار امین السلطان و سر درومند ولف و چرچیل گری را که نایب اول وزارت خارجه انگلیس است و ...
... سالسبوری باحوال پرسی ما آمده بود بحضور آوردند قدری با آنها فرمایش کردیم حرف زدیم و رفتند
سه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسکه بیاورند برویم بگردش سوار کالسکه شده بعضی از اهل اندرون هم در کالسکه‌ها بودند
از همان خیابان وسیع که یک سمت عمارتهای مرتبه مرتبه دارد و سمت دیگر دریاست در منزل اکثر از این خیابان
راندیم و بکالسکه‌چی فرمودیم همینطور است از همین خیابان برود برای آخر شهر امروز هم چون یکشنبه است و
انگلیسها بطور عموم ایام یکشنبه تعطیل میکنند و دکانها را می‌بندند حتی توی عمارت و خانه‌ها هم کسی نیست ... تمام
در پارکهای آنطرف شهر و این خیابان و جاهائیکه در کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش میکنند
و راه میرفتند اطفال در کنار دریا بازی میکردند خلاصه راندیم از کنار هتل که منزل اعتماد السلطنه ...

ماست که از پیش ما بنجا آمده بودند و بسیار تنل عالی بزرگیست که شنیدیم یک تنل دیگر هم تازه شروع کرده پهلوی این
تنل میسازند اینهم خیلی عالی است و این تنل خیلی بهتر خواهد شد از پل بزرگی هم که برای گردش است عبور کردیم از
اینجا که میگذریم چمنهای بسیار خوب که دور آنها نرده کشیده بودند زیاد دارد زنهای خوشگل با لباسهای گا
رنگ خوب توی این چمنها گردش مینمودند اغلب زنها لباس سفید میپوشند و خیلی این لباس تحسین و خوبی
آنها افزوده زلفهای زرد آنها که تا کمرشان از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته از هر جهت خیلی مطبوع است
از منحلا سه راندیم تا رسیدیم بآخر شهر اینجا زینه خلوت شده است و خیلی از مرد و زن … ایستاده است
اینجا پیاده شده بردیم کنار دریا گردش کنیم پیاده شده رفتیم کنار دریا کنار دریا ریگ و ماسه زیاد دارد
اما ریگهای درشتی از انواع دارد مثل کنار دریای مازندران که ریگهای خوب خوش ترکیب دارد
نیست چند دانه از آن ریگها را برای یادگار برداشتیم و در این بین دیدیم که مردم خبر شده‌اند که ما در اینجا پیاده
شده‌ایم از شهر میدوند و میآیند کم کم دور ما جمعیتی جمع شدند دریا اندک موجی داشت یک
زنی توی قایق کوچکی نشسته و یک مردی هم پارو میزد و موج این قایق را بقدر دو ذرع بالا میبرد و پائین
میآورد با این حالت زنکه از توی قایق دستمالش را تکان میداد و تعارف میکرد خیلی حالت او مضحک بود
دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود نشستیم توی کالسکه و به کالسکه‌چی فرمودیم تا کالسکه را ببرد
طرف پارک (پوستون پارک) از پشت شهر رفتیم به پارک بزرگی شهر طولانی در کنار دریا افتاده است
اینجا آفتاب است خیلی … عمارت است زمین که دارد و در پشت زمینش پست و بلندی و دره و ماهور میشود اما
طرف شهر عرضش زیادتر است و خانه و عمارات خیلی دارد راندیم تا رسیدیم به پارک مزبور پارک بسیار
خوب قشنگی بود اما درخت زیادی نداشت تمام زمینش چمن سبزه و صاف بسیار با صفا هست اطراف
این پارک را عمارتهای زیاد بنا کرده‌اند توی پارک با کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با لباسها
… قشنگشان توی این پارک و چمنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته راندند تماشای پارک
… کرده بعد به راه افتادیم زنها و دخترها باز عقب کالسکه ما عرق کنان میدویدند و از نفس
افتاده … از پارک بیرون آمدیم از اینجا کوچه‌ها … پست و بلند میشود راندیم تا آمدیم باز کنار
دریا و رسیدیم به پل کوچکی … است که دیروز با کالسکه بودیم این پل را شصت سال میشود
که ساخته‌اند کهنه شده عرضش خیلی کمتر از آن پلی است که دیروز دیدیم این پل هم متعلق به کمپانی است … دارد
در … دارد که هر کس میرود پول میگیرند طولش پانصد قدم است از چوب ساخته‌اند … آهن است
آهن … راه رفتن … ما تا آخر پل رفتیم آخر پل یک محوطه مدوری دارد …

در اینجا بود و [illegible] جمع شده [illegible]

[illegible] و مشت [illegible] انگلیسی [illegible]

[illegible] داشت [illegible]

[illegible] ساعت به نصف شب [illegible]

[illegible] مراجعت کردیم [illegible] شصت نفر زن و مرد [illegible]

[illegible] پادشاه توی این بالاخانه

[illegible]

[illegible] به نصف شب [illegible] توی کوچه [illegible]

[illegible]

[illegible]

در اینجا [illegible] ([illegible]) [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دو سال است ساخته اند عالم را [illegible] شده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] همه با چمن و گل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کشتی جنگی هم در این دریا راست بیرق بسته [illegible] از کار بیرون شده در این کشتی قدیم انگلیسی که در این [illegible]
شده [illegible] جنرال [illegible] اسمیت) فرمانده قشون جوبلی (امیرال [illegible] دمونت [illegible]
فرمانده [illegible] پلیموت (وُیس امیرال گوردن) مدیر دریاخانه های کشتی سازی و غیره (امیرال
استولیمات [illegible] دسته توپخانه (کلنل توبیان) مستر الیس [illegible] (یعنی حاکم [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] کشتی ویکتوریا البرت است که روز ورود بانگلیس هم [illegible]
کشتی نشسته [illegible] رفتند بجا [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] کشتیهای [illegible] دولت انگلیس در این [illegible]
[illegible] کشتی جنگی و غیره است و این کشتیها [illegible] انگلیس
[illegible] کشتی [illegible] کشتی [illegible]
[illegible] کشتیها [illegible] بالای [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
[illegible] توپ [illegible] دشمن [illegible] جنگ میکنند. وضع عزی
[illegible] تماشا داشت [illegible] این وضع تیراندازی [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] خوبی
[illegible] المان [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible]
[illegible] شهرها [illegible] المان [illegible]
[illegible] روزنامه نویس روزنامه (گرافیک [illegible]
[illegible] روزنامه [illegible] وقایع مسافرت [illegible] نوشته و طبع شده
[illegible]
[illegible] وسط دریاست [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] واقع است [illegible]
[illegible]
[illegible] کشتی بزرگ جنگی [illegible] که دارای سیزده چهارده توپ است [illegible]
[illegible] کشتی [illegible] بسیار [illegible] بلند [illegible]
[illegible]

دو کشتی بخار کوچک است که هر کدام بیش از چهار نفر آدم جا نمی‌گیرد یکی از طرف کشتی و یکی از طرف کشتی ساخته اند
از پله‌های کشتی پائین رفته داخل کشتیهای کوچک شده و کشتیها خیلی تند میرفتند و خوب بود بعد از یک ربع
ساعت رسیدیم بجزیره ویت و کاوس معروف کشتیهای کوچک زیادی هم روی آب گردش میکردند چون
خشکی و کنار آب [illegible] آب دارد که با این کشتیهای کوچک نمیتوان بخشکی رفت یک کشتی بزرگی متصل
بخشکی کرده بودند که از این کشتیهای کوچک داخل کشتی بزرگ شده و از آن کشتی وارد خشکی شدیم پرنس
برغ داماد علیحضرت پادشاه انگلستان توی این کشتی بزرگ باستقبال آمده بود با هم بخشکی رفته با پرنس و [illegible]
توی یک کالسکه نشسته سایرین هم سوار کالسکه‌های دیگر شده راندیم شهر معروفی نیست کوچک خوش منظری است
یک جنگلی بود از آنجا راندیم برای اینکه جمعیت زیادی جمع شده راه بسته بود رسیدیم بدرب پارک
علیحضرت پادشاه انگلستان پارک خیلی خوبیست بود در انگلیس توی پارک ندیدیم پارک بسیار وسیع بزرگ
خوبی است درختهای بسیار خوب که مخصوص انگلیس دیدیم از ینگی دنیا و کانادا آورده در این پارک کاشته اند که بار داشت
خوب شبیه ببرگ درخت نارنج دارد و بزرگی درختهای نارون و برگهای آن روی زمین افتاده است
خیلی قشنگ تمام پارک چمن سبز و بسیار باصفاست مسافت زیادی از توی پارک رانده تا رسیدیم
بدرب عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم چادر زیادی دور عمارت زده اند پرسیدیم برای چه است گفتند
گفتند چون در این عمارت جا کم است این چادرها برای ورود علیحضرت امپراطور آلمان زده اند درب
پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان توی راه پله جلو در ایستاده بودند با ایشان دست
داده تعارف کردیم بعد بازو ببازوی ایشان داده رفتیم توی اطاق [illegible] و پرنسس بیاتریس
باتن برغ) دو دختر علیحضرت پادشاه انگلستان زوجه پرنس [illegible] پادشاه توی اطاق بودند
علیحضرت پادشاه خیلی محبت نموده نشسته و احوالپرسی کردیم و ایشان اظهار مهربانی زیاد کرده و [illegible]
علیحضرت پادشاه رفته یک سینی بدست گرفته آوردند پیش ما پادشاه یک قوطی توی سینی علیحضرت پادشاه [illegible]
باز کردند میان آن یک نشان الماس برلیانی بود که وسط آن صورت خود علیحضرت پادشاه انگلستان را
بسیار خوب و شبیه ساخته بودند ایشان آن نشان را بما داده و گفتند برای یادگار [illegible] ما هم خیلی
اظهار مسرت و خوشوقتی از این هدیه و یادگار عظیم القدر کردیم بعد علیحضرت معظم لها نشان را گرفته بدست
خودشان بگردن ما آویختند یک نشان اول بزرگ هم که بفارسی یعنی حمام است با حمایل بعد بدست خودشان
باین استاطان دادند بعد از آن به دوم بسوم نشان [illegible]
بعضی آنها آوردند توی اطاق و یک یک را از اعتماد السلطنه و مجد الدوله و امین حضور [illegible]

دیده شد [illegible] نشان دادند باز [illegible] بعد
پس [illegible] آمدیم [illegible] و بعد [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] کرده [illegible] عمارت [illegible] از [illegible]
[illegible] دریا دارد [illegible] آن [illegible] است [illegible] روز [illegible]
[illegible] آب [illegible] که [illegible]
بود [illegible] کرده [illegible] بود [illegible] عمارت [illegible] سال [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] است [illegible]
[illegible] بام [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] بود [illegible] آورده [illegible] خوبی و [illegible]
بعد از [illegible] آمدیم [illegible] با ایشان [illegible] آمدیم [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible]
[illegible] شده [illegible] بود [illegible] بعد [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده [illegible] بعد [illegible]
[illegible] دو [illegible] ایران [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کرده [illegible] چون [illegible]
[illegible] کردیم [illegible]
انگلیس [illegible] جزیره [illegible] جزیره [illegible]
[illegible] کرده [illegible] یک [illegible]
[illegible] بود [illegible] است
[illegible]

[illegible] است [illegible] که این [illegible] داخل بوده [illegible] طرف دست چپ [illegible]
[illegible] بود [illegible] داشت [illegible] بود که [illegible]
[illegible] آمدیم به توسط دریا [illegible] هیچ [illegible] شد [illegible]
غروب کرد [illegible] داشت [illegible] بعد [illegible]
آمدیم [illegible] [illegible]
کرده بعد [illegible] آمدیم [illegible] از [illegible] ولایت [illegible] و [illegible] انگلستان و ولایت [illegible]
[illegible] پاریس و لندن [illegible]
[illegible] است [illegible] لندن [illegible] و همچنین بسیار
[illegible] انگلستان [illegible] ایران [illegible] کشتیهای [illegible] کردیم همه
[illegible] است [illegible] انگلیس و [illegible]
[illegible] کشتیها [illegible] است [illegible]
ایران است [illegible] است [illegible] خیلی [illegible] ایران [illegible]
[illegible] است [illegible] ایران [illegible] خوش است
[illegible] روز سه شنبه ۲۰ ذی الحجه [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
[illegible] انگلیس [illegible] شروع [illegible]
آمدیم بالای [illegible] مشغول [illegible] کردن [illegible] بودند
[illegible] ایستاده بود [illegible] خیلی [illegible] است [illegible]
این [illegible] آفتاب [illegible]
بود [illegible] بود [illegible] کردیم [illegible]
[illegible] بالای برج [illegible] بودند [illegible] شروع
کردند به آمدن [illegible] توپ [illegible] کشتیهای کوچک [illegible] هم با
کشتیهای دیگر [illegible] شروع کردند با آمدن ما به [illegible] کشتی
[illegible] بود [illegible] رفتیم پایین [illegible]
مختصری خورده دوباره آمدیم بالای [illegible] پاریس است [illegible]

وزیر مختار فرانسه مقیم طهران که برای تشریفات آمدن ما قبل از ما از طهران به پاریس آمده بود [illegible]
میکند و جلیباتی ... [illegible] امرای ... بندر ... را با حاکم ... حضور آورده [illegible]
کردند که اسامی بعضی از این قرار است ... امیرال ... حاکم ... (جنرال ...)
و ... امیرال ... (جنرال ...)
کماندان ... و ... [illegible] ... سوال ... که اصل ... و از اهل ... [illegible]
ایران است ... معرفی کردند ... وزیر مختار ... هم که ... [illegible]
واشت. پاریس آمده ... خود ... کرده است ... حضور رسیده بود
رفتن ... که از اول ... [illegible]
خویش ... است که در اواخر سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و اوایل سلطنت مرحوم ...
پدر ما بسفارت در طهران بود و بحضور آمده مرخص شد ... سفارت انگلیس که در طهران است ... [illegible]
کشتی ... مرخص شده ... آمده ... که این قایق با کشتی ... [illegible]
میکشید ... سلطان ... [illegible] ... و ... [illegible]
پیش بود ... [illegible] ... نشستیم ... و قلعه ... [illegible]
زیادی کردند آب این بندر ... بود که ... آب ... بود و ... کوه ...
... گردش ... [illegible] ... مخصوص ... اینجا آمده در این بندر ... [illegible]
... کشتیهای ... گردش ... که ... [illegible]
داخل ... [illegible] ... این گردش ... [illegible]
... [illegible] ... اینجا ... خوبی درست کرده بودند که از ان ... [illegible]
... [illegible] ... معرفی شده بودند ... [illegible]
... [illegible] ... بسته بودند اما ... [illegible]
بودند ... [illegible] ... مشغول ... [illegible]
بسته ... [illegible] ... [illegible]
خوش ... بودند ... [illegible] ... پوشیده ... [illegible]
... [illegible] ... آمدیم داخل ... شدیم ... خوب ... [illegible]
... [illegible] ... گذشتیم و در این شهر تمام کوه است طرف دست چپ بلند

[illegible] بلندی بود که بالای آن یک قلعه [illegible] بزرگی واقع است روی این قلعه [illegible] توپ [illegible]
ی [illegible] از نظر گذشت شهر بورژ خیلی [illegible] و بزرگ و معمول است شهر بورژ [illegible]
[illegible] دور شهر قلعه و خندق محکمی دارد که خندقش خیلی وسیع و عریض و پر از آب است قرن [illegible]
[illegible] باکت [illegible] هم [illegible] بعد از آن [illegible] همه [illegible] بود از اول شهر تا آخر شهر [illegible]
[illegible] ایستاده بود و همه [illegible] بعمل می‌آوردند در میان [illegible] این سرباز [illegible] بعضی [illegible] ها
[illegible] بر [illegible] نشانی [illegible] گفتند این نشانی [illegible] (این [illegible]) [illegible] و در
[illegible] داده اند [illegible] امروز [illegible] اول [illegible] و تو [illegible] آن [illegible] طولانی بود [illegible] از
[illegible] بقیه [illegible] و دیگر خیلی کوتاه بود تا بخ [illegible] که از شهر بورژ [illegible] ما [illegible]
[illegible] دیده [illegible] هر دو [illegible] جنگلی هم خیلی دیده [illegible] و به صحراهای [illegible]
رسید [illegible] از [illegible] بود گندم و جو [illegible] شروع به [illegible] کرده اند هوای اینجا از
[illegible] هوای [illegible] که [illegible] نکرده اند [illegible] است [illegible] روز دیگر
[illegible] درو آن [illegible] شروع [illegible] کرده بودند خلاصه تا پاریس همه جا آبادی
[illegible] بود وضع از شهر بورژ الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روزنامه سفر اول فرنگ
که در شانزده سال قبل آمده بودیم مفصلاً و مشروح نوشته‌ام [illegible] روزنامه دیگر [illegible] از این حاجت بشرح
ندارد [illegible] از شهر [illegible] الی پاریس را در هفت ساعت آمدیم [illegible] ده فرسخ راه میرفت [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] از شهر بورژ حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
[illegible] پاریس [illegible] شدیم [illegible] و لباس ما را گرد آلود و سیاه
[illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] و
[illegible] کار نو
[illegible] آمده [illegible] حاضر
[illegible] و
[illegible]
[illegible]

[illegible] داشته‌اند [illegible] رجال [illegible] جناب مسیو [illegible] وزرا و رجال
[illegible] قرار است [illegible]
[illegible] وزراء [illegible] مسیو [illegible]
وزیر داخله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ابتدا [illegible]
[illegible] است یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت [illegible]
[illegible] که [illegible] داشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
این قرار است [illegible]
[illegible]
است چون [illegible]
[illegible] که باید در پاریس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جناب [illegible] وزراء [illegible]
[illegible] جنرال [illegible]
[illegible]

خلوت و نظر آقا وزیر مختار همراه ما بودند سوار و سرباز و طبل همان ترتیبی که وقت آمدن ایستاده بودند
حالا هم از دو طرف [illegible] بسته بودند بقدر [illegible] صاحب منصب [illegible]
خیال کردیم وقت [illegible] خواستن از اینجا [illegible] امروز [illegible]
رسیدیم [illegible] بود و حاجی محسن خان [illegible] معین [illegible]
الملک و حاجی محمد میرزا [illegible] میکردند [illegible]
ایران بوده است و حاجی میرزا [illegible] که با معین الملک آمده است [illegible]
بشود که در [illegible] مجلس شرقیه که در اینجا منعقد شده است امین الدوله در اسلامبول [illegible] معین الملک
برای [illegible] محسن خان عقد کرده و مجلس عقدکنان خوبی داشته اعلیحضرت سلطان هم خیلی [illegible] خرج
کرده بودند [illegible] ما شام خوردیم با اینکه دیشب هم خوابیده و خسته بودیم باز تا نصف شب بیدار بودیم
و توی باغچه جلو عمارت و توی باغ زمستانی که جای خیلی با صفائی است گردش و تفرج میکردیم در پاریس
یک بالونی است که آدم در آن نشسته بهوا میرود و ریسمانی دارد که بزمین می بندند بقدری [illegible]
از زمین بالا میرود مردم دسته دسته توی آن نشسته میروند و از آن بالا شهر را تماشا میکنند [illegible]
دسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میگیرد وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالون در افق
هوا ایستاده است مثل یک توپ خیلی بزرگ زیرش هم اطاق بود که جمعیت زیادی نشسته بودند
[illegible] روشن [illegible] با وجودی که [illegible] خیلی [illegible] است [illegible]
و چراغش پیدا بود این چراغ [illegible] میکرد و بواسطه شیشه های الوان [illegible] برنگهای مختلف [illegible]
و الی [illegible] خیلی [illegible] داشت [illegible] (جنرال براتوه) مهماندار [illegible]
[illegible] بنظر آمد [illegible] سال [illegible] دارد (کلنل کردن یوست
کمان دان بادن (لیوتنان [illegible] (روز چهارشنبه دوم
امروز صبح باید برویم [illegible] نهار [illegible] دو ساعت بعد از ظهر باید [illegible]
که در پاریس مقیم هستند [illegible] باید در ساعت معین سفرا که بقدر شصت هفتاد نفر بودند آمدند در
اطاق بزرگ این عمارت اگر چه اطاق قدری کوچک بود ولی همه جا گرفته شدند ما هم آمدیم بآن اطاق
امین السلطان و نظر آقا وزیر مختار [illegible] دولت فرانسه که همین مسیو د[illegible]
است با ما بودند و سفرا را معرفی میکردند اول (نونس) پاپ بود که معرفی شد و از جانب [illegible]
عرض تهنیت و اظهار خوشوقتی ورود ما را بپاریس کرد این نونس آدم بسیار معقولی خوش [illegible]

چون تقریر جالی است بعد سایر سفرا را یکی یکی معرفی کردند تا رسید به شاهزاده و از به تمام دولتهای کوچک
و بزرگ اروپ و چین و ژاپون [illegible] شاهزاده [illegible] و اسامی آنها اینها
است جناب مسیو [illegible] [illegible] (اسغدپاشا) سفیر [illegible] (ژنرال [illegible]
امپراطوری [illegible] سفیر [illegible] کنت [illegible] مسیو دوویا
اوتریا [illegible] کنت [illegible] مسیو [illegible] وزیر
مختار [illegible] کنت د سولین [illegible] مسیو دیلان) نایب سفارت
[illegible] مسیو [illegible] وزیر مختار [illegible] مسیو [illegible] نایب [illegible] ....
[illegible] مسیو [illegible] (کلنل دیاز [illegible] وزیر مختار [illegible]
مسیو [illegible] وزیر مختار [illegible] (مسیو [illegible]) نایب سفارت
[illegible] کنت کوستا [illegible] شب [illegible] مسیو [illegible] دادیو وزیر
مختار [illegible] مسیو [illegible] وزیر مختار [illegible] (مسیو لان وزیر مختار
[illegible] مسیو الکساندر [illegible] وزیر مختار [illegible] مسیو [illegible]) نایب اول
[illegible] (مسیو [illegible] وزیر مختار [illegible] مسیو [illegible] نایب سفارت [illegible]
مسیو والیانی وزیر مختار یونان [illegible] وزیر مختار [illegible] مسیو
[illegible] وزیر مختار [illegible] کنت [illegible] وزیر مختار [illegible] مسیو [illegible]
وزیر مختار [illegible] مسیو [illegible] وزیر مختار [illegible] وزیر مختار [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible] جیلت [illegible] نایب سفارت [illegible] [illegible]
وزیر مختار [illegible] (مسیو [illegible]) [illegible] [illegible]) [illegible]
[illegible] پاریس [illegible] آمده [illegible] این شاهزاده [illegible]
[illegible] در پاریس توقف دارد چهار پنج ماه [illegible] توقف خواهد و این شاهزاده
[illegible] دست چون [illegible] لباس وضع تصویری خود را
[illegible] اروپ کرده اند کار [illegible] مشغول [illegible] آن شب
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آمده برای [illegible] خود شان بنویسند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است زمان [illegible] [illegible] فرانسه [illegible] دانست [illegible] فرانسه [illegible]

[illegible]

[illegible]

میدانست با نه حستن با نگلیسی حرف بزند [illegible] بعد [illegible] با ملتفت سؤال جواب میکردیم اگرچه [illegible] موضع
دلبست [illegible] روبابها است لکن [illegible] هیچ [illegible] ملاحظه [illegible] نباتی باشند معلوم [illegible]
کذا بودی [illegible] و [illegible] زحمت [illegible] که باید [illegible] شده [illegible]
بداده اند [illegible] اینها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] یک [illegible] دولت [illegible] تفاوت ندارند بعد [illegible] با شاهزاده رابونی صحبت کردیم
و [illegible] رفت اسم شاهزاده ایولیس اریسود [illegible] [illegible] اینها که رفتند کالسکه بار [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک کالسکه نشسته با این هم [illegible] کالسکه های
[illegible] شده [illegible] اکسپوزیسیون [illegible] اکسپوزیسیون آمده [illegible] و [illegible] رفتیم [illegible] [illegible]
نیست [illegible] باید برویم [illegible] اکسپوزیسیون [illegible] کالسکه [illegible] [illegible] اینجا پیاده شدیم [illegible]
[illegible] اکسپوزیسیون [illegible] [illegible] [illegible] قرار [illegible] [illegible] رئیس معماری اکسپوزیسیون
[illegible] رئیس [illegible] اکسپوزیسیون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الکشده [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] عجب بنائی است [illegible] [illegible] [illegible] خیلی [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] است خیلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] کالسکه راه آهن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
جاهای عظیم برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

رفته بودند دیدن. به آخر خیابان طاق است که یکی از بناهای مخصوص خود ناپلئون اول است و همه جنگهای او آنجاست
این برج چراغهای الکتریسیته متعدد دارد که هر شب روشن میشود در مرتبه دوم یک دستگاه چرخ و اسباب
چاپ روزنامه است که روزنامه فیگارو در اینجا چاپ میشود و خلاصه قدری در این برج گردش کردیم زیر برج
هم باغچه سبزی ساخته اند   بعد میتوان خیابان را گرفته بالا آمدیم سربالا رفتن خیلی خسته شده و عرق زیاد
کردیم هوای پاریس هم مثل طهران خیلی گرم میشود زن و مرد و بچه زیادی در اطراف راه ما بودند و همه تعظیم
و احترام میکردند اهل پاریس از حیثیت اخلاق و خلقت و رنگ بشره و وضع و هیئت خیلی شباهت
با اهل ایران دارند آن شباهتی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ در اتحاد دیده میشود فقط میگفتند ایران
فرانسه مشرق زمین است هیچ خود درین فقره فکر کرده بودم این حرف که درست دیدم یقین کردم همینطور است
همه چیزستان خیلی شباهت با ایران دارد خلاصه ظرف حوضها و فواره با قلعه است که دورش تمام سبز
و طلاکاریست و از فواره ها آب میجهد گفتند شب که اینجا را چراغان میکنند که آب این فواره ها با رنگهای
مختلف قشنگ دیده میشود امروز از کثرت جمعیت نمیشد درست جایی را تماشا کنیم رفتیم تا رسیدیم
بدری که از آنجا باید داخل ایوان اکسپوزیسیون شد اینجا سر در بسیار بلندی ساخته و مجسمه ها از گچ درست
کرده با آهن و مقوا رنگ زده اند گچ بریهای خیلی خوب کرده تاج و بته های خوب درآورده اند خیلی سر در قشنگ
خوبیست از این در که رفتیم به گنبدی که اینجا مرکز اکسپوزیسیون است و از آنجا شعبات بکوچه ها و دالانها
و بازارها دارد که هر راه یک نوع اسباب و امتعه میگذارند بنحوی که آدم در ایستاده این حوضها و فواره ها
و برج همه پیداست و از وسط برج هم راه در و فایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد.
داخل گنبد شدیم بسیار گنبد عالی خوش ترکیبی است دو پرده تار گوبلن فرانسه که تازه تمام شده است
در دو طرف گنبد نصب کرده اند تا بحال هیچ پرده کسی ندیده است بقدری خوب است که شخص از دیدن
آنها سیر نمیشود از این گنبد که بخیلی تنگیم میرود بطرف ماشین های بخار راست از آن راه رفتیم برای تماشای
ماشین ها خیلی راه بود دو طرف این دالان هم به هر ده قدم به ده قدم یک دالان بزرگ طولانی
از طرف چپ و راست دارد که اسبابهای زیاد چیده اند این شعبات از این وسط جدا میشود در همین
دالان هم اسباب نفیس دیدنی خیلی بود که با میل آرام درست ببینیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
با آخر این خیابان و دالان دو پله میخورد میرود بالا اینجا چرخهای ماشین بهر شهری را که در اینجا کارخانه جات
انواع صنایع است برای نمونه ساخته اند زیر این پله راه است که آدم داخل کارخانه و سطح آن میشود
از این پله بالایی است که میرود بالا یک غلام گردشی که دور تا دور آن دست انداز دارد و از آن بالا

ماشینها

ماشینها و کارخانه‌جات است. از زیر آن زیرزمین که مثل حمام است رفتیم از پله‌ها بالا رفتیم بالا از این پله‌ها چرخها را تماشا کردیم
در این بالا هم بعضی چرخ‌ها و ماشین گذارده بودند که کار میکردند پارچه‌ها میبافتند. این ماشین بعضی میکند
و بعضی دیگر کار است که فقط برای گردش چرخهای بزرگ ماشین که قوه بخار میدهد ساخته‌اند. این محل کارخانه
عرضش بیست و هشتاد ذرع و طولش زیادتر است. سقف بنا را با آجر زده‌اند. خیلی معمار این بنا را نیست بنا
صنعت کرده است. قدری گردش کرده به واسطه گرمی زیاد آمدیم پایین. از خرازی فروشها در زیر که
نشسته بودند و تمام اسباب تجملات ایطالیا میفروختند از هر یک یک اندازه چیزی برای یادگار
خریدیم. تمام صاحب منصبان و تماشاچیان بودند. خیلی باز گردش کرده و پرده‌های نقاشی جمیله که کار نقاشهای ...
عمده است و کمتر این طور پرده‌ها دیده شده تماشا کردیم و از جلو قهوه‌خانه‌ها که ردیف یکجا در کنار بسفور بنا
ساخته‌اند مثل قهوه‌خانه ایطالیا و قهوه‌خانه خود پاریس و بعضی قهوه‌خانه‌های دیگر گذشته از جلو یک
قهوه‌خانه که بعضی از زنهای تجارت‌خانه در آنجا ساز میزدند و میرقصیدند گذشته قدری آنجا ایستاده تماشا
کردیم. بعد آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل. امشب باید برویم خانه مسیو ... که وزارت‌خانه صدراعظم است
شام بخوریم. ساعت هفت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم. ... سلطان و جنرال مهماندار و مسیو
ما در کالسکه با ما نشسته بودند. ... و سایرین هم در کالسکه‌های دیگر با لباسهای رسمی ملتزم
رکاب بودند. از بعضی کوچه‌ها گذشته رسیدیم به کوچه تنگی و از آنجا رسیدیم به خانه صدراعظم. پیاده شده
داخل عمارت شدیم. اطاقها و تالارهای تو در تو با مبل و اسباب خوب دارد. همه جا از سوارهای زره
پوش پیاده در سر پله با بچه‌ها ... احترامات ایستاده بودند. اگرچه این عمارت کوچک است
اما در زمان لوئی چهاردهم ساخته شده است. با صدراعظم دست داده تعارف کردیم. مسیو ...
وزیر داخله و سایر وزرا هم بودند. صدراعظم زوجه خود را معرفی کرد. بعد از تعارف با زوجه صدراعظم دست
به دست مشارالیها داده داخل یک اطاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از زنهای وزرا و رجال هم آنجا بودند
همه را معرفی کردند و با خانمها یکی‌یکی دست داده تعارف کردیم. بعد باز دست به دست زوجه صدراعظم داده
داخل اطاق شام شدیم. میز بسیار مزین عالی که تمام غرق گل بود ترتیب داده بودند. با هوای اطاق به واسطه
جمعیت و روشنی چراغها خیلی گرم بود. رفتیم سر میز نشستیم. زوجه صدراعظم دست راست ما و زوجه وزیر
داخله دست چپ ما نشسته بودند. شام خورده برخاستیم. آمدیم بیرون دیدیم تمام اطاقها پر
از جمعیت بزرگان و دوستان شهر و اعاظم روزنامه‌نویسها و سفرای معتبر و سفرای خارجه و امرای عسکریه
و صاحب‌منصبان لشکری که صدراعظم همه را با زنهایشان دعوت کرده بود ... یکدیگر

[illegible] اگر [illegible] کرده اند رفتیم توی [illegible]
[illegible]
[illegible] فرانسه [illegible]
[illegible]
[illegible] نشستیم [illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] اطاق [illegible]
داشت [illegible] مثل [illegible] سرخ بود [illegible]
[illegible] رفت توی اطاق [illegible]
خوب [illegible] مراجعت [illegible] با اطاق نشستیم [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] صحبت کردیم با پادشاه [illegible]
[illegible] آمدیم [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] در تخت [illegible]

فرانسه [illegible] فرانسه [illegible]
[illegible] مراجعت کرده بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روز پنجشنبه [illegible]
[illegible] این حکیم فرانسوی است [illegible]
[illegible]

متشکر بوده این اوقات پاریس آمده لباس نقره [illegible] پوشیده بود دعوت میشود [illegible] بیست جوان خوش
[illegible] روی زرنگی است چون [illegible] پاریس [illegible] آورده است [illegible]
خود [illegible] در خدمت [illegible] قبول کرده و قرار شد [illegible]
[illegible] یک دندان [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] در خدمت [illegible] دندان [illegible]
[illegible] تمام الماس [illegible] قیمت [illegible]
[illegible] و آنکه [illegible] عرض کردن
[illegible] الماس [illegible] امروز آورده بود
[illegible] قیمت [illegible]
[illegible] حساب [illegible] ([illegible] سیاه [illegible]
[illegible] یکساعت [illegible]
[illegible] آوردیم [illegible] روی صندلی نشستیم [illegible] پوشیده بود
[illegible] ترقی [illegible]
[illegible] خودش [illegible]
[illegible] ([illegible]) [illegible] تماشا [illegible]
[illegible] آنها [illegible]
[illegible] مناسبت [illegible]
[illegible] سپون ست بر وقت [illegible] تمام [illegible]
ساعت [illegible]
[illegible] رسیدیم کالسکه‌چی [illegible]
[illegible]
[illegible] گفتند برگرد کالسکه‌چی برگشت رسیدیم [illegible]
[illegible] شدیم این محوطه وسیع [illegible]
[illegible] که از آفتاب محفوظ باشد مردم [illegible] محوطه [illegible]

کرای بازی است در وسط آن طرفی که مردم می‌نشینند جای برای بازی ترتیب داده و صندلی گذاشته
بودند رفتیم آنجا نشستیم روی تخته‌های دوری که دور تا دور محل بازی بود کشیده بودند که از دور مثل یک حوض
وسیع و جنگل با درختهای مصنوعی ساخته بودند و دو دروازه داشت که یکی ... ینگی دنیا ... هر روز با اسامی ینگی دنیا و پوست قرمز
از آن دروازه با اهل آن بازی بیرون می‌آمدند به وقت ... دروازه ... بسته میشد و ...
بقدری این دور نما را خوب ساخته بودند که چه از آن تصور می‌آید این دور نما تمام مثل کوه و چمن و صحرای ینگی
دنیاست که محل سکنای وحشیهای ینگی دنیا ... که کلبه‌ها را دارند و صورت چادرها یا اسبها
وحشی را میان ... اسبهای وحشی را کشیده‌اند و سر این محوطه یکجای بلندی است که دور تا دور
چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه‌ای می‌خواهند بیرون بیاورند او اول فریاد
میزند که فلان بازی حالا می‌آید و بیرقی در دست دارد که آن بیرق را تکان میدهد آنوقت بازی
داخل میشود خلاصه این مرد که داد زد و بیرق را تکان داد اول یک دختری آمد بسن سیزده چهارده سال
شاگرد تفنگ انداختن اما این دختر دخلی به ینگی دنیاییها نداشت بازی علیحده بود که اول او را آوردند حرکات
این دختر شبیه بود به آن شخصی که در انگلیس در خانه لرد ... دیده بودیم تفنگ می‌انداخت ولی خیلی بهتر از او تفنگ
می‌انداخت روی سوار روی زمین ... با انواع غریب ... وضعی ماهرانه ایستاده بود بعد یک پسری
آمد او هم همینطور با آن تفنگها انداختن ... خیلی بهتر بود و با انواع مختلف تفنگها می‌انداخت
دختر تفنگی را میگذاشت روی زمین و میرفت کنار بعد دو گلوله می‌انداختند روی هوا میدوید تفنگ را
برمیداشت یک گلوله را با این ... ولی ... دیگر ... هوایی انداخت
مسافت زیادی بالا میرفت ... بلندی ... خیلی خوب تفنگ
می‌انداختند بعد از آنکه اینها رفتند باز بیرقدار بیرق را تکان داد یک دسته از سوارهای وحشی ینگی دنیا که سوارها
نهایت رذل بودند همه سوار اسبهای لخت و هر یک ... به پشت و سینه‌شان زده لباسهای
... پوشیده در کمال چابکی ... اسب می‌تاختند ... اسب دواندند و بعد دسته‌های دیگر از
... با آمده همینطور تاختند این ... مردمان خیلی رشید بلند قامت زمختی هستند و موهای زلف
سیاه مثل موی اسب دارند چشمهاشان تنگ است شبیه به ترکمانها رنگ بشره‌شان هم خلقه زرد
بعد او دستی هم زرد ... و این رسم عادت در میان ... های ینگی دنیا شایع است نه اینکه
اینها همه بازی ... باشد خلاصه دسته جات زیاد از این سوارها آمده در وسط محوطه ایستادند
بعد یک دسته سوار دیگر از اهل ینگی دنیا که حالا فرنگی مآب شده و شبیه به ایلخی چی هستند که در صحرا اسب وحشی را

بگیرند

مبلها و اسبابهای اینجا همه [illegible] شده [illegible] رئیس جمهوری اینجا آمده بودند همه
[illegible] بعد [illegible] و اینها را آوردند [illegible] ... اسباب [illegible]
[illegible] اسب [illegible] دو [illegible] بودند که
[illegible] وقت [illegible] ارزش بود [illegible]
[illegible] بود اسب [illegible] می‌شد
[illegible] خواستیم [illegible] گرم [illegible] بعد [illegible] اینها که
[illegible] رفته از [illegible] اینها را دیدم مردمان
خوب ساختند [illegible] این مثل دنیا پیدا نمی‌شود [illegible] بعد از قدری تماشا و گردش سوار
شده آمدیم منزل شب [illegible] کارنو رئیس جمهوری در عمارت الیزه [illegible] دعوت
داریم ساعت [illegible] بعد لباس رسمی پوشیده با امین السلطان و مسیو [illegible] و جنرال مهماندار
سوار کالسکه شده راندیم امین الدوله و سایر نوکرها هم با لباس رسمی سوار کالسکه‌های دیگر شده در رکاب
بودند رسیدیم عمارت الیزه [illegible] جناب رئیس [illegible] استقبال کردند زن جناب
رئیس هم جلو آمد با او دست دادیم جناب مسیو کارنو [illegible] پسر [illegible] بود
پدر جناب رئیس که از جنرالهای معتبر بوده بعد از جنگ فرانسه و آلمان [illegible] با ناپلئون اول
او هم از پاریس به برلین رفته و در آنجا فوت شده جسدش [illegible] جناب مسیو
کارنو ریاست [illegible] پسر بزرگ خود را فرستاده [illegible] ترتیب [illegible] ایشان را از آلمان
و تجمل تمام به پاریس آورده در اینجا دفن کردند [illegible]
رئیس دست به دست داده رفتیم به اطاق [illegible] برای شام اطاق عالی بزرگی است [illegible]
است میز عالی چوبی [illegible] بودند تمام میز را از گل [illegible] شام خوردیم [illegible]
صدر اعظم به شام دعوت شده بودند [illegible] بعد از شام [illegible]
خیلی عالی است جناب مسیو کارنو یک ایوان و گالری [illegible] به این عمارت افزوده‌اند
و این ایوان را به پرده‌های گوبلن زینت داده بودند [illegible] جناب رئیس می‌گفتند
مبلها و اسباب این ایوان برای [illegible] است [illegible] برداشته خواهد شد [illegible]
بحال خود خواهد بود [illegible] قدری گردش کردیم مهمانهائی که دعوت [illegible]
بقدر هزار و پانصد نفر دعوت شده‌اند و همه باید از یک در داخل شوند [illegible]

[illegible] ایستاده اند [illegible] مسجد [illegible] مردم [illegible] ایستاده [illegible]

میگوید [illegible] میکنند که [illegible] دارد [illegible] خوب [illegible]

امرا و اعیان [illegible] بزرگان شهر [illegible]

بوده اند [illegible] شده بودند [illegible]

[illegible] ندیده بودم [illegible] شده [illegible]

[illegible] مردی کوتاه قد [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible]

[illegible] روز جمعه [illegible] جمادی [illegible]

[illegible]

آورده است [illegible] اسباب [illegible] و بعضی [illegible]

[illegible] شده [illegible] آورده بودند [illegible] دیده شد و بعضی [illegible]

و چوبهای [illegible] آورده اند [illegible] یک مرده دیده شد که [illegible] این قرار است [illegible]

[illegible] که عیب [illegible] این مرده را [illegible]

زده اند و [illegible] هیچ [illegible] شده [illegible] حالت [illegible]

شده و معلوم است [illegible] شده و [illegible]

[illegible] بعد [illegible] پرده های نقاشی [illegible] نقاشی [illegible]

زده اند و [illegible] کرده اند [illegible] که [illegible]

[illegible] پرده [illegible] خوب داشت [illegible] پرده بزرگ دیدم

که صورت [illegible] داشت یک پرده بزرگ [illegible] صورت

[illegible] پرده را [illegible]

هزار [illegible] نقاشی [illegible]

[illegible] این پرده با نقاشی [illegible]

کرده [illegible]

[illegible] پرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایستاده [illegible] شده [illegible] جمهوریها

[illegible] شده [illegible] ساخته اند که در هر سمت یک یا دو ساعت [illegible] وقت [illegible]

[illegible] که احوال آدم [illegible] نقش [illegible] زود [illegible] یک کردنی هم بوده

دور باغ کرده اند عمارت خوبی از آن عمارت قدیمی نیست [illegible] اول عمارت [illegible] سلاطین

و پادشاهان بزرگ بوده [illegible] خراب شده است و باغی که در آن [illegible] معروف بوده [illegible]

درخت [illegible] کرده است [illegible] آمده [illegible] ناپلیون برای

[illegible] کرده اند [illegible] ساعت [illegible] ساعت هشت [illegible]

[illegible] سوار شده رانده خیلی دور [illegible]

ناپلیون [illegible] دروازه [illegible] ساخته اند که زیر آن پل است [illegible]

[illegible] فرانسه و سایر دول [illegible]

[illegible] آن ولایت [illegible]

[illegible] دروازه [illegible] از دست [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ناپلیون [illegible]

[illegible]

[illegible] ناپلیون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ناپلیون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است که اینجا برای تماشا [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible]

... لسه اول یک غلام فرنگی است که ... [illegible]

وسط لسه جمع شده بودند و جمعی بودند ... [illegible]

و یاد کردند و ... اول شاه ... [illegible] ... اول ... [illegible]

رای ... بودند ... وارد ... شدیم و این جمعیت ... [illegible]

... معلوم بود که ... این حرکات و صدا ... [illegible]

الی زیر برج ایفل ... اسپوزیسیون ... هر جا که ممکن بود آدم ... مردم ایستاده بودند چنانکه

[illegible]

[illegible]

فرانسه

[illegible] بار تماشای خوبی بود [illegible] تصور در آن [illegible] بود [illegible]

[illegible] شده [illegible] میرزا نظام آمده [illegible]

[illegible] صدراعظم و جناب رئیس [illegible] بود [illegible]

[illegible] صدراعظم [illegible] جلوی او شاهزاده [illegible]

[illegible] مجلس پارلمنت وزیر دست [illegible]

[illegible] پارلمنت [illegible] آمده نشسته بود [illegible]

[illegible] صدراعظم [illegible] پارلمنت [illegible] همه وزراء [illegible]

[illegible] آمده [illegible] وزیر [illegible] رئیس [illegible]

[illegible] پارلمنت [illegible] سواره [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] حالا [illegible]

[illegible] شب [illegible] آمدیم [illegible]

[illegible] عجیب و غریب [illegible]

[illegible] خوب بود [illegible] از نصف شب گذشته [illegible]

[illegible] سواره [illegible] آمدیم منزل خوابیدیم [illegible] آمده است [illegible]

[illegible] عرض [illegible] رفتیم [illegible] شب [illegible]

[illegible] صدراعظم بود [illegible] مسیو [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] مادام [illegible] (مسیو [illegible]

[illegible] مادام [illegible] مادام [illegible]

[illegible] مسیو [illegible] صدراعظم (مادام [illegible] مادام [illegible]

[illegible] (مسیو [illegible] مادام [illegible] دختر وزیر [illegible] مادام [illegible]

[illegible] از قرار [illegible] است [illegible]

سیمون (اداره‌ی معارف) جنرال [illegible] رئیس [illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible]
مسیو سانابانیه [illegible] مسیو [illegible] مقدم السفر بود
مسیو دوب [illegible] دولت [illegible] مسیو [illegible]
جنرال [illegible] استاین) [illegible] جنرال بود
[illegible] رئیس [illegible] مسیو [illegible] مسیو [illegible]
مهاجرین [illegible] جنرال [illegible] مادام [illegible]
مادام [illegible] وزیر عدلیه سابق رئیس مجلس، مادام [illegible] مادام
کنستانس [illegible] مسیو [illegible] مادام فالیر [illegible]
عموم (مسیو کنستانس [illegible] مادام [illegible] مسیو [illegible]
[illegible] شهر پاریس [illegible] مسیو [illegible]
رئیس پلیس [illegible] جنرال [illegible] رئیس [illegible] مسیو [illegible]
[illegible] روز یکشنبه ششم [illegible]
[illegible]
سایر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واقع است که تمام شهر پاریس زیر پا
[illegible] تمام شهر طهران تا حضرت عبدالعظیم است [illegible]
تمام شهر پاریس [illegible] عمارت [illegible] اول عمارت
[illegible] بوده است از پاریس که [illegible] رودخانه [illegible]
[illegible] خیلی قشنگ و وسیع [illegible] عمارت هم [illegible] دست چپ رودخانه واقع است
[illegible] این پارک و عمارت [illegible] جنگ [illegible] آلمان عمارت [illegible]
زده اند [illegible] خراب [illegible] باقی مانده پارک هم تمام خراب [illegible]
هیچ [illegible] حالا اهل پاریس روزهای یکشنبه [illegible] این پارک [illegible]
هم جای بسیار خوبی است پارکها و عمارتها و گلکاری های خوب [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] راحت کرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] که در پهلوی و رسایل است

[illegible] تماشا [illegible]

[illegible] موقوف [illegible]

[illegible] هم جمعیت زیادی بود که [illegible] آمده [illegible]

[illegible] تماشا نمایند بود [illegible] تماشا کردیم [illegible]

[illegible]

نخ بود. ایلچی فرانسه که در [illegible] کاشغر است آمده بود در شام الیزه او را دیدیم اسمش (امیر دو ویلو)
است اسم پرنس ابونی که مجرد او نوشته ایم (ینیقوکا) است اسم این دو نفر عرب مراکشی که ملاقات
کردیم یکی سید عبدالکریم بریش و دیگری سید العربی الباروری است و به دو لقب [illegible] مراکش
هستند یعنی [illegible] اشیائی که از مراکش آورده اند با ایشان است (دوشنبه [illegible])
امروز ناظر منزل بودیم بعد از نهار (دیباه سالیفو) پادشاه سیاه افریقی برای نهار [illegible] همشیره [illegible] بابا او
داده بودیم پیش با آمد این دفعه پسر و عموزاده و برادرزاده و هرچه خویش و قوم داشت همراهش آورده
بود همه سیاه بودند دو نفر مطرب سیاه خودش هم با خود آورده بود ابتدا قدری صحبت کردیم بعد گفتند
که سازندهای خودش بیایند ساز بزنند. اذن دادیم آمدند لباسهای سفید [illegible] پوشیده بودند نشستند
روی زمین شروع کردند ساز زدن وضع سازهای اینها به شکل سنتور است اما روی آن عوض سیم تخته های
پهن بلند افتاده است و در زیر تخته ها [illegible] گذاشته اند بعد دو دسته چوب [illegible]
سوراخ کرده روی آن سوراخ ها [illegible] اینها [illegible]
و چوب به شکل گرز کوتاه کوچک در دست داشتند که [illegible] شروع کردند زدن خیلی خوب
میزدند و صدای آن شبیه سنتور بود [illegible] سیاه فرق داشت [illegible]
که مطرب هم از روی عشق و شوق [illegible] ساز [illegible] می خواند و حال خوشی داشت اینها [illegible] دو شبانه
روز [illegible] ساز بزنند خسته نمی شوند خیلی ساز زدند [illegible] سیاه هم [illegible] بود [illegible]
خواستیم که برای نمونه [illegible] قرار شد فردا بیاورند (مصطفی بن اسمعیل صدر اعظم سابق تونس که در
عهد محمد صادق بیک والی تونس صدر اعظم او بود [illegible] محمد صادق بیک مرده [illegible] مصطفی از صدارت
[illegible] پاریس [illegible] است [illegible] دارد
[illegible] سال است [illegible] متوقف [illegible] است [illegible] اولادش در تونس [illegible]
[illegible] (اتیه [illegible]) که [illegible]
واقع شده [illegible] خیابان [illegible] است [illegible] دیگرش خیابان شانزلیزه و از میدان [illegible]
عمارت [illegible] است دوازده خیابان به اطراف منشعب میشود دور این میدان [illegible]
[illegible] میدان [illegible] مجسمه های بزرگ زن و مرد که [illegible]
[illegible] مجسمه دیدم از [illegible] که تمام آن را با دستهای [illegible]
[illegible] مجسمه [illegible]

ری

یعنی چون این شهر در تصرف المان است این صورت [illegible] داشته اند [illegible] باز رفتیم به اکسپوزیسیون
رسیده اینجا پیاده شده قدری راه رفتیم بعد نشستیم [illegible] نوشته [illegible]
بلاد است و اکسپوزیسیون هند انگلیس و تونس ایتالیا را نیز تماشا کردیم [illegible] در اکسپوزیسیون تونس چیزهای غریب
بود [illegible] تونس [illegible] ساخته و [illegible] های آن [illegible] کارگرهای تونسی نشسته [illegible] مشغول
صنعتهای دستی از قبیل پارچه بافی و زرگری و [illegible] کاری و غیره بودند [illegible] کاری تونسیها [illegible]
خیلی تعریف دارد [illegible] میتوان گفت [illegible] کاری [illegible] هنر است [illegible]
و مشغول [illegible] بودند [illegible] فیل و عاج را هم خیلی خوب [illegible] این اکسپوزیسیون خیابان [illegible]
[illegible] تونس است [illegible] این است [illegible] باشد [illegible]
تونسی هم آورده اند که مشغول ساز [illegible] بودند در اکسپوزیسیون [illegible] خوب [illegible]
خانه هم در اینجا بود [illegible] میرقصیدند [illegible] قدری نشسته تماشا کردیم [illegible]
تونس [illegible] رقاصهای [illegible] چشمهای [illegible]
[illegible] خوانند [illegible]
[illegible] اکسپوزیسیون [illegible]
و خیلی خوب ساخته [illegible] در اکسپوزیسیون الجزایر [illegible]
و بیشتر [illegible] الجزایر [illegible] ساخته [illegible]
های پاریس است که [illegible] ساخته اند [illegible] اکسپوزیسیون [illegible]
انگلیس بود در اینجا یک کتابی [illegible] دیدم [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]
[illegible] قیمت [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] بعد از تماشا [illegible]
شده [illegible] سلطان [illegible]
راندیم رسیدیم به [illegible] مردم داخل [illegible]
[illegible]
باید [illegible] ساخته اند [illegible]
بودیم [illegible]

میخورد تا بالا رفته‌اند و معنای [illegible] است [illegible] تمام [illegible] دوانیده [illegible] این [illegible]
بار خیلی بزرگ است که پر میشود و بسته میشود و آن هم از آهن [illegible] بالا [illegible] دوری که [illegible]
شده بار بود و آسمان [illegible] در وسط بازی بسته [illegible] این فضا [illegible] حالت [illegible]
این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که ما نشسته بودیم [illegible] حرف [illegible] سهل است [illegible]
دو جسم هم [illegible] وسط اینجا دوره اش بقدر پانصد ذرع بود [illegible] اول سفید کرده
کرده بودند که وقت بازی کثیف نشود آخر که بازی تمام شد در آوردند آن پارچهای سفید را برداشتند دور
تا دور خیلی خوب نمایان شد [illegible] بسیار تماشائی است روی صندلی نشستیم مسیو [illegible] که شرح
احوال [illegible] مینویسیم نزدیک ما نشسته بود شروع بازی کردند اول [illegible] بسیار معقول [illegible]
فاخر [illegible] سوار اسب سفید [illegible] شده و دوان دوان [illegible] ایستاد
یک کبوتر [illegible] روی دست [illegible] پای کبوتر بسته بود از پای او ده عدد [illegible]
کرده [illegible] بازی [illegible] خوش آمد [illegible] در وسط
این فضا [illegible]
[illegible]
[illegible] بود [illegible] که همه [illegible]
[illegible] رقص [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] جمعی آدم آمدند [illegible] از روی دیوار
[illegible] بودند [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کشش [illegible]
[illegible] میشود [illegible] بسته [illegible] است که
[illegible] برداشته بودند
[illegible] بقدری بود که
حساب نداشت [illegible] حیوان [illegible] از
[illegible] بازی [illegible] از
[illegible] خیلی [illegible] کردند بعد
[illegible]

[illegible]

گذارده بودند چنین بعد شیر و سگت را [illegible] باره توی قفس لو [illegible] کرده بردند [illegible] کار عجیبی بود در
وسط این بار [illegible] که بعضی [illegible] بهادرست میکردند الواط و [illegible] وارد میشدند و بازیهای عجب
و حرکات مضحک میکردند بعد بازی سگ را در آوردند [illegible] مجوف [illegible] مرتبه [illegible] و [illegible] اسب و پیاده
خانهای کوچک توی جنگل درست کرده بودند دیوارهای چوبی وضع چوبی [illegible] میشوند در حقیقت آن
[illegible] جنگل کرده و جمعیت زیادی دسته دسته سواره و پیاده با کالسکه میآمدند توی جنگل پیاده میشدند
و تماشا میکردند [illegible] جمعیت [illegible] بود [illegible] بعد شیپور [illegible] بعد با شیپور [illegible] که مخصوص
شکار است از اطراف و روی [illegible] از جنگل [illegible] شیپور میزدند بعد از شیپور دسته های سواره با لباسها
خوب دیگر دسته بدسته وارد شده [illegible] زیاد آوردند جمعیت زیادی جمع شده بالان [illegible]
و اجزا شروع کردند شکار کردن و از در بیرون رفتند [illegible] طول نکشید که [illegible] مرال بزرگ شاخداری از
شهد [illegible] کرد سوار با سگها از عقب [illegible] رسیده مرال [illegible] دویدن و همان تعلیمی که داشت
[illegible] سواره هم [illegible] [illegible] مخصوص هم [illegible] بود
اینجا ساخته [illegible] از روی [illegible] و [illegible] دیوارهای مخصوص عقب مرال میرفتند و مرال از
در دیگر بیرون [illegible] و سه مرتبه [illegible] مرال [illegible] [illegible] از عقب [illegible] دفعه آخر
یکسته مرال [illegible] گذاشته آوردند و این [illegible] دوران جمع شده گوشت مرال [illegible] داده
و قدری [illegible] ایستاده رفتند [illegible] قدری [illegible] بود [illegible] تلخ [illegible] داشت وضع غریبی
اسب [illegible] بزمین میخورد [illegible] خلاصه [illegible] از [illegible]
شب [illegible] بازی تمام شد و آمدیم [illegible] [illegible] الفن [illegible] اشاره کردیم این [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] [illegible] و [illegible] آدم با
سلیقه [illegible] الفن [illegible] حروف [illegible] سوم پاریس [illegible]
[illegible] و او هم [illegible] است [illegible] هم مهندس [illegible] و با الفن [illegible] است پنجاه سال دارد
امروز [illegible] کلیسای [illegible] است [illegible] خیلی خوب
ساخته و ترتیب [illegible] بودند انواع مرغهای [illegible] درست کرده بودند شبیه مرغهای [illegible]
داشت چند نوع مرغ [illegible] دیدیم که [illegible] [illegible] جنبه [illegible] بودند
[illegible] روز [illegible] شنبه [illegible] صبح [illegible] شده رفتیم [illegible]
[illegible] همان حمامی است [illegible] اول و دوم هم در پاریس [illegible] رفته بودیم حمام

[illegible]

نولی است شرح این حمام را در روزنامه سفر اول نوشته‌ام استحمام کرده بیرون آمده آمدیم منزل نهار خوردیم
و بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم به اکسپوزیسیون قدری گردش کردیم تماشای کره و بنای ...
بلژیک و برزیل و تماشاخانه اسپانیول که پهلوی اکسپوزیسیون خودشان است تماشا نموده رفتیم به تماشای کره
کره این کره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده‌اند که تمام این اطاق را از دیوار و طاق آهنی ساخته‌اند کره
تمام فضای طاق را پر کرده است اصل کره زمین است که روی آن را با رنگها درست کرده‌اند تمام
شهرها و جزیره‌ها و دریاهای دنیا را نموده‌اند که معادن از طلا و آهن و نقره و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در کره زمین هست در این کره ساخته‌اند و هر کدام را با رنگ‌های مخصوص نشان داده‌اند که کدام
الماس و کدام جواهر دیگر و کدام طلا یا نقره است و جزیره‌ها هستند که دیده و در کره گردش نمودیم
کره را میتوان پله به پله بالای کره که از آن بالا رفت تماشا کرد ... گردش کرده تمام گشت شدیم
که کمر بالا میرود و تا بالای قبه ... کره چیز عجیب ... این کره را به ساخته‌اند
از ... که شخص در این کره بالا می‌آید در آن ... و از آن ... بالا رود
عجب تماشایی ... از زیر ... درست کرده‌اند ... صنایع
و چیزهای ماشینی اکسپوزیسیون و فرنگستان و شهرهای ... درست ...
تماشای عجیبی است هر قدر تعریف بنویسیم کم است ... حرکت
که ... حرکت میکند ... حرکت
... و هم ... حرکت ... اکسپوزیسیون
این کره زمین دو نفر ... ساخته‌اند
دو نفر هستند یکی ویلار و دیگری دکتاد معادل سی هزار تومان پول ایران خرج این کره
اطاق و بنای کره و ... کره را ساخته‌اند در بالای کره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان کره
زمین را از دریاها و خشکی‌ها و دریاچه‌ها و کوه‌ها و جزیره‌ها و معادن با کمال ... ببیند
ما هم این کره را میدیدیم خلاصه بعد از تماشای کره آمدیم پایین و رفتیم به محل الماس تراشی ...
الماس تراشی ... قدری ... تماشا کردیم ... تراشیده ...
و ... معدنی ... یک الماس کوچکی ... آن ...
در چه نوع ... الماس ... خیلی ... زدند
بازیچه و در تماشاخانه اسپانیول هم که رقاصه‌ها و سازنده‌های اسپانیولی رقص میکردند و ساز میزدند تماشا

مختصری [illegible] سوار شده آمدیم منزل امشب باید بتماشاخانه برویم بگران ایرا شام خورده لباس رسمی پوشیده [illegible]
السلطان و سایر ملتزمین هم لباس رسمی پوشیده در ساعت هشت [illegible] بعد از نهار سوار کالسکه شده [illegible]
گران ایرا [illegible] همان تماشاخانه است که در دو سفر سابق هم دیده بودیم از پله ها رفتیم [illegible]
رئیس [illegible] آمدند دست داده تعارف کردیم و رفتیم در لژ مخصوص نشستیم زوجه [illegible]
صدراعظم و بعضی زنهای دیگر هم بودند صدراعظم و سایر وزرا و اغلب سفرای خارجه نیز با زنهاشان با لباس
رسمی [illegible] پادشاه [illegible] هم با نشان حمایل کرده با زوجه اش در لژ زیر پای ما روبرو نشسته بودند پرنس
[illegible] و پرنس [illegible] امشب در اینجا دیده شد و جنرال [illegible] که از علما جغرافیادانهای دانشمند
[illegible] دیدیم این جنرال جغرافیادان برای این آمده است که مجلس جغرافیای فرانسه [illegible]
[illegible] رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (مسیو لسپس) معروف است [illegible]
مشهور در این علم اول شخص است خود لسپس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت کردیم با وجود اینکه [illegible]
[illegible] خیلی خوب دارد [illegible] پنج شش سال دارد [illegible] پرده بالا رفت همان [illegible]
[illegible] رقاص زیادی آمده رقصیدند [illegible] زدند بعد پرده افتاد و برخاسته آمدیم [illegible]
[illegible] خورده دوباره [illegible] پرده دوم بالا رفت تماشای خوب در این پرده داده
صورت دریا [illegible] دریای عمیقی موج میزد و تلاطم میکرد خیلی تماشا داشت رقص کرد
[illegible] پرده [illegible] صورت دریا محو شده و باز رقاصها با [illegible]
[illegible] خیلی تماشا داشت چون خیلی خسته و کسل بودیم دیگر ننشسته برخاستیم [illegible]
[illegible] رفتیم منزل [illegible]
[illegible] این است که [illegible] خانه [illegible] که مردم
[illegible] فرانسه [illegible] روزی [illegible]
[illegible] که نهایت [illegible] دارد [illegible]
[illegible] کشتی بزرگ [illegible] که در وسط دریای [illegible] واقع است و از تو این کشتی [illegible] میکنند
[illegible] بزرگ [illegible] است [illegible]
بزرگ جنگی و غیره جنگی زره پوش و غیره [illegible] همان [illegible]
دریا مملو از سفاین است و در تمام بندرات [illegible] لنگر انداخته [illegible]
[illegible] داخل [illegible] که در وسط دریای [illegible] است جای خیلی

غریب تماشایی است وقتی هم که آدم از اینجا پایین می‌آید مرتبه دوم کشتی را نشان می‌دهند ظرف‌های طلا که
در یک اطاق مردم نهار می‌خورند و در یک اطاق تصریح بازی می‌کنند و سیگار می‌کشند جمعی دیگر از مردم
سینه‌ها [illegible] می‌کنند هیچ چنین جایی دیده نشده است وقتی هم که در بیرون می‌آیند [illegible] را
می‌بینند و این بنا را یک عمارت کوچکی به نظر می‌آید (روز چهارشنبه ششم) امروز
باید برویم به (بودشمن) سفر دوم هم که به پاریس رفته بودیم اینجا را دیده بودیم. صبح که از خواب برخاستیم
دیدم توی باغ کوچک جلو اطاق با جمعیت و ازدحامیست از جمله دو دسته عکاس بود عکاس‌باشی
آورده بود که عکس ما را بیندازند یکی از اینها پسر نادار عکاس بود عرض می‌کرد پدرم نادار همان خود که
سابق [illegible] نادار هم کمی فالج شده است دیگر مسیو لسپس مهندس معروف بود که آمده بود به حضور ما
رسید و او را ملاقات کردیم و دیگر [illegible] وزیر مختار فرانسه در ماداگاسکار بود که آدم بسیار خوش صحبتی است
و تفصیل او را نوشته‌ایم دیگر [illegible] شاه سیاه بودند که ساز را که خواسته بودیم آورده بودند ساز را
داده قدری [illegible] در رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفتیم بیرون عکاس‌ها از دو طرف دوربین‌های ایشان را
گذارده چند شیشه عکس ما را برداشتند بعد آمدیم توی اطاق توی حیاط هم جمعی از [illegible] خودمان و مردم
متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده مشغول بار بستن بودند مدیر روزنامه‌های تان و [illegible]
با یک [illegible] به حضور آورده بود توی باغچه آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد
رئیس روزنامه فیگارو را هم دیروز به حضور آورده بود [illegible] هم از قرار یکه گفتند دو سه ذرع
[illegible] خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم برای بودشمن که در آخر شهر واقع
است بودشمن محلی کثیف و معدن گچ بوده و اشرار و اوباش در اینجا مسکن داشته‌اند و اکنون هم تمام محلات
شهر در این محل سکنی دارند [illegible] امپراطور فرانسه اینجا را ساخته و پارک خوبی کرده است چون مرتبه دوم است
بنا را [illegible] خوب احداث کرده‌اند راندیم اول از پارک (مونسو) گذشتیم که توی شهر واقع است
چندان پارک بزرگی نیست دور این باغ را عوض دیوار محجر آهنی نصب کرده‌اند و سرباز آنها [illegible]
بجا محل گردش دایه‌هاست که اطفال را می‌آورند صبح و عصه می‌گردانند بعد از [illegible]
بلوار و [illegible] گذشته [illegible] که نزدیک به بودشمن است رسیده از آنجا گذشته با
کالسکه وارد بودشمن شدیم در بین راه اغلب جاها [illegible] بازی گذارده بودند و اسبهای چوبی
و غیره ساخته بودند که چرخ می‌خوردند توی راهها و بلوارها هم قدری جمعیت بود که [illegible] بودشمن هم
که رسیدیم جمعیت مرد و زن و اطفال بود در بودشمن یک مدرسه‌ایست که اطفال [illegible] که

تحصیل میکنند امروز روز امتحان آنها و اجر دادن بانها است اعلی‌حضرت امتحان کرده و انعامشان را داده
بودند در این جمعیت زیاد نشسته بودیم بعد با کالسکه قدری توی پارک گردش کردیم از ازدحام مردم مانع از
تفرج بود بالاخره رفتیم روی یک بلندی که از آنجا پاریس و اطراف این پارک پیدا بود توی پارک یک تپه بلندی
که روی آن عمارت و خانه ساخته‌اند [illegible] که [illegible] اول [illegible] که به پاریس آمده بودم
تماشا کرده بودم است قدری تماشا کرده آمدیم پائین از روی پلی که زیر آن یک آبشار خیلی عمیق
و پرت گاه است گذشتیم در پاریس هر کس میخواهد خودش را بکشد میاید روی این پل و خودش را پرت میکند
از پل گذشته رفتیم بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی در آنجا است پیاده شدیم شهر پاریس و برج ایفل
پیدا بود آنجا هم قدری گردش و تماشا کرده آمدیم پائین رفتیم توی مغاره که آبشار از کله این مغاره پائین
میریزد جای خوبی است چون هوا سرد [illegible] هوای [illegible] هم سرد بود زیاد توقف نکرده آمدیم بیرون سوار کالسکه
شده آمدیم [illegible] امتحان کرده اجر میدهند وارد مدرسه شدیم در بالا [illegible]
[illegible] که آموزش (ماتودن مودو) است نشسته بودیم اطفال
[illegible] قدری توی اطاق نشستیم خیلی از آمدن ما باین مدرسه
خوشوقت شدند [illegible] دسته گلی [illegible] گرفته بدست خودم بگردن آنها انداختم
[illegible] سوار کالسکه شده بطرف منزل [illegible] محلات
[illegible] است محله (کمبا) محله (وبلیت) محله (آمریک) [illegible] محله (آزند)
[illegible] رسیدیم بمنزل شام خوردیم و ساعت [illegible] سوار کالسکه شدیم الحمدالله
[illegible] کالسکه‌های [illegible] رسیدیم بخیابان شانزلیزه
[illegible] خیابان [illegible] قدری تماشا کردیم مردم که طلقف
[illegible] رفتیم [illegible] تماشا
[illegible] دیدیم آنجا هم [illegible]
[illegible] شده راندیم باز از همان عمارت گذشتیم یک خیابان [illegible] دیدیم که [illegible]
[illegible] زیادی
بود ما که دیدند اطراف ما ازدحام کردند [illegible] دیده میشود نمیتوان [illegible]
[illegible] و مجدالدوله [illegible]
[illegible] سوار کالسکه شده [illegible] کوچه که [illegible]

ف
[illegible]

از روی پل رسیده و عبور کردیم چراغهای قولی برژه را دیدیم روشن است خیلی جلوه بود همینکه به کوچه رسیدیم
یک مرتبه اسبهای کالسکه ما به زمین خورده خوابیدند کم مانده بود که کالسکه برگردد جنرال مهماندار
گفتیم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم بار مردم دور ما جمع شدند ما را در کالسکه دیگر نشسته راندیم بطرف منزل
رسیدیم بخیابان شانزالیزه پهلوی آن میلی که از مصر آورده اند دوربین فلکی یاربه‌ای است که ماه را
می بینند امشب هوا صاف و ماه هم جلوه خوبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده
بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزالیزه و دکاکین و تماشاخانها و قهوه خانهای اطراف خیابان و صفای
خیابانها در بهم رفته عالم غریبی داشت بالون شب تف هم که چهار دار در هوا بود و با روشنی الکتریسیته
که از زیر تن تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر می‌آمد میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم راندیم
از پهلوی عمارت خودمان گذشته رسیدیم به منزل بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار با پشش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
که تمامش خاک و اطرافش درخت و وسطش گود بود وقتی که باینجا رسیدیم بالون پایین آمد چند نفر زن و مرد
توی آن نشسته بودند رئیس بالون هم توی بالون بود اگرچه ان شیخ مست مسیو بالوا وزیر مختار فرانسه مقیم
طهران و چند نفر دیگر با رئیس بالون توی بالون نشسته رفتند بالا در بین راه گویا رسیده بودند لذا انجا
شیپور کشیده شد رسم است شیپور که میزنند توقف بالون را پایین میکشند پنج دقیقه رفتن اینها
طول کشید سیصد ذرع بالا رفته بودند پس این بالون که جای نشیمن آدمها است ده دوازده نفری
نشیند وضع رفتن بالون بالا این است اولاً یک ماشین بزرگی توی باغ است با دستگاه مفصلی که با
آن چرخ و اسباب الکتریسیته را زیر بالون میزنند ثانیاً در آن محوطه خالی که وسط آن مثل گود زورخانه گود است
و پله های چوبی خورد و در وسط آن گودی یک گودی دیگر و یک سوراخ کوچکی است طناب این بالون از این
سوراخ کوچک که یک اسباب و ماشین کوچکی میان آن است میرود پایین و از زیر زمین وصل است به یک
ماشین بزرگی که در گوشه باغ است و این طناب محکم بآن پیچیده شده است در وقت بالا رفتن بالون
آن ماشین بزرگ را با یک چرخ حرکت میدهند و طناب آهسته آهسته از آن سوراخ کوچک و ماشین کوچک
بیرون میآید و بالون بهوا میرود خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (روز پنجشنبه دهم)
صبح از خواب برخاستیم اتفاقی که امروز قبل از ناهار بحضور آمد از این قرار است سید حمزه الجزایری که از اولاد
ابوبکر خلیفه است جوان عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم ماکی است ...
برای تماشای اکسپوزیسیون بپاریس آمده است دیگر مسیو ... از حاکم ... فرانسه ...

جزایر نوین که کالیدونیا نامند ساری سیود لوش بود دیمیرن که حبس فرانسه است فرار کرده و حالا در لندن
دارد مستقر یادوا امپریه اش خیلی خوبست اگرچه ضد فرنوی است اما آدم ثابت است اگر ببینید الیس ورزا تیمس
لندن است که اخبار انگلیس و پاریس و ممالک فرنگ است تیمس نویسد خلاصه همه خبرها و ایام بعد از [illegible]
از ظهر گذشته کالسکه حاضر شد من با جزایر مهمانان روسو با اولاد به کالسکه نشسته یعنی ایلچیها هم در کالسکه
های دیگر بودند مرکب بود راندیم برای تماشای آبشار (مولسفر) گذشته و از خیر محلات تا
وسط بازار عبور کرده وارد دروازه (سنت اوان) بیرون رفتیم وارد دهی که همین اسم را دارد عبور
کرده و از روی پل بزرگی که از آب رود خانه منشعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بقصبه (وَنِس)
رسیدیم کلیسای بزرگی دارد از آن جا داخل قصبه دیگر (انی نای) شده بعد بقصبه (انگین) رسیدیم
جمعیت زیادی خبر شده جمع بودند دم قهوه خانه پیاده شده رفتیم بالا ایلچیها هم جمعیت زیادی قدر
بالای قهوه [خانه] ایستادیم مجدالدوله [illegible] و ادیب الممالک و بعضی دیگر از ملتزمین با ما که عقب بودند
رسیدند قایقی برای ما روی دریاچه حاضر کرده بودند [illegible] سوار شده راندیم اینجا دریاچه بزرگ و زنگ
و عقب کشت [illegible] در روزنامه سفر اول سفرم نوشته ام حالا
دیگر لازم نیست شرح بدهم [illegible] مینویسیم [illegible] قایقهای زیادی حاضر کرده بودند
مانده و در اطراف ما گردش میکردند دخترهای خیلی خوشگل [illegible] زیاد بودند [illegible] بصورت
دو وشیزه [illegible] بود امروز باید برویم بعمارت ییلاقی که (پرنسس ماتیلد) در اینجا دارد در سفر
دوم هم آمدیم باغ و عمارت همین پرنسس رفتیم با خودش بود [illegible] پارک پرنسس
از زیر یک پل [illegible] است که [illegible] زیر آن پل رفته ما را از راه دیگر
توی کوچه باغهای انگین پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفتیم [illegible] پارک شدیم [illegible] هم
قایقهای این دریاچه در اجاره اوست جلو ما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میداد داخل پارک
که شدیم پرنسس ماتیلد را دیدیم که با لوی ناپلیون جلو ما میآمد لوی ناپلیون برادرزاده پرنسس است پرنسس
ماتیلد دختر ژرُم بناپارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرنس ناپلیون که او برادر پرنسس
ماتیلد است و این دو دختر ژروم بناپارت هستند که برادرزاده ناپلیون اول میشوند پرنس ناپلیون
را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سویس است پرنسس ماتیلد تقریبا دو یکسال از لوی ناپلیون جوان است
لباس سیاه و رنگ پریده دارد شکسته [illegible] مصاحب دارم و در اینجا [illegible] میکنم (...)
[illegible] جواهری که [illegible] است و در [illegible] بزرگی را او خریده با

[illegible] که [illegible] جوان و خوشگل است در پارک گردش
[illegible] بسیار [illegible] کاری خوب دارد
[illegible] اتاق و عمارت پرنسس که عمارت
[illegible] پرنسس [illegible] و قوی جثه و زرنگ است بستنی · کرده
[illegible] از شاهزادهای [illegible] بااذن داده‌اند که در پاریس توقف نمایند
بلی همین پرنسس ماتیلد است که از خانواده لوئی ناپلئون است یکی دیگر هم دوک د ومال است که پسر لوئی
فلیپ و در قصر شان تی‌ئی منزل دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که موزه لاکسامبورغ برویم و دیر میشد
[illegible] آمدیم پهردن یک پیره‌زن هفتاد و یکساله در آنجا دیدیم که با این کبر سن بسیار زرنگ بود و تند
[illegible] این پیره‌زن (دختر مارشال کاستیلان) است و زوجه ابولانکو [illegible] مارشال کاستیلان
[illegible] های قدیم فرانسه در عهد ناپلئون [illegible] بوده است و بولانکو در سفارت
فرانسه در عهد ناپلئون [illegible] آتشه میلیتر بوده [illegible] در المان [illegible] قشون [illegible] کلیوم میداده‌اند
[illegible] وا برداشته بزمین زده مرده است بلی [illegible] بالابلندی است خلاصه آمدیم شاه
[illegible] با ما آمد چون [illegible] بزرگ [illegible] دلتنگی [illegible] شاهزاده خانم سوار
[illegible] شاهزاده خانم با لوئی ناپلئون [illegible] و آن زن پیر دیگر [illegible] و بالوا
[illegible] و ابو [illegible] در کشتی [illegible] وقت آمدن در قایقها همراه ما بود
[illegible] قایقهای خودشان دور ما گرفتند [illegible] رسیدیم [illegible] آنجا پیاده شده رفتیم بنای قدیم [illegible] تماشا
[illegible]
آمده بودیم [illegible] پاریس [illegible] موزه معدن لاکسامبورغ
وقت [illegible] بود رسیدیم موزه پیاده شده [illegible] موزه که مرد پیر تند بلندی بود و ریش سفیدی داشت
و اسمش (هامان دُلاکوبلیر) است او آمد دست داده تعارف نمودیم [illegible]
خودش که [illegible] موزه [illegible] خانه [illegible] رفتیم توی اطاق قدری میوه و شیرینی
[illegible] برادر [illegible] اسمش (اَدُلف کادنو) است حاضر
بود [illegible] اگرچه هوا تاریک [illegible] اما تمام [illegible] دیدیم جواهر و سنگهای
معدنی قیمتی و غیره خیلی داشت وقت زیادی برای [illegible] این موزه لازم است که آدم تمام اشیاء
[illegible] اما با این کمی وقت و تاریکی هوا و خستگی ممکن نبود همه را بدقت ببینیم [illegible]

هر قدر ممکن بود دست گرفته تماشا کردیم. آمدیم پایین. دوباره این در یک باغ کوچک محصوری خیلی [illegible]
عجیبات خودش دارد که اهل شهر، مردم خارجی داخل این باغ نمی‌شوند. از این باغ کوچک هم باغ بزرگ
لاکسامبورغ دیواری آهنی و دری دارد که مقفل است. به باغ کوچک آمده، از آنجا داخل باغ بزرگ لاکسامبورغ
شدیم. هیچکه مردم نفهمیدند ما داخل باغ شدیم. اجتماع نمودند. فرمودیم کالسکه ما را آوردند توی باغ سوار شده
در میان کوچه‌های زیاد عبور کرده از جلوی پانتئون که کلیسائی است که مردمان معتبر معروف را در آنجا
دفن می‌کنند و استخوان [illegible] در آنجا دفن کرده‌اند. اندکی نشستیم و آمدیم منزل. شب رفتیم تماشاخانه
اودئون. جمیع تماشاخانه‌ها [illegible] خوب است. [illegible] کوچک [illegible] روی [illegible] لژ [illegible] بود. در اینجا
نشستیم. امین السلطان و وزیر السلطنه و سایر پیشخدمت‌ها هم بودند. وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی به [illegible]
تماشاخانه‌ها ندارد. دیگر طرحی ساخته‌اند. دو مرتبه است. اما مثل سایر تماشاخانه‌ها لژهای کوچک ندارد. اطراف
تماشاخانه مثل تمام گردش است که در آنجا مراتب [illegible] ردیف صندلی می‌نشینند. پرده بالا رفت. یک دسته
و جمعیت عجیبی زیاد [illegible] و قریب [illegible] و بیست نفر زن و دختر و پسر و مرد با لباسهای فاخر بود
[illegible] و احوال این بازی [illegible] است. بازی [illegible] مردی با لباس سپاهی [illegible]
و روی خود را به شکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جهل ساخته بود و یک زن [illegible] با لباس [illegible]
قشنگ خیلی پوشیده شبیه عقل شده بود. این دو بدون حرف زدن با اشاره با یکدیگر بازی می‌کردند.
در یک پرده صورت شخص حکیمی را که اختراع چراغ [illegible] کرده بود در آوردند. [illegible] برای [illegible] حکیم
ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر میز نشسته [illegible] دیگر و اسباب زیادی
توی اطاق و روی میز [illegible] مشغول اختراع [illegible] بود. جهل که آن مرد سیاه بود وارد اطاق حکیم
شده بود با اشارات و [illegible] مختلف از اختراع [illegible] این کار منع کرد بطوری که حکیم از سر کار خود برخاسته
رفت [illegible] از سر [illegible] این کار [illegible] بعد عقل که آن زن [illegible] بود وارد شده حکیم را به دست [illegible]
حکیم نصیحت و تحریض کرده [illegible] دنبال جهل [illegible] دوباره او را بر سر کارش آورده مشغول شد [illegible]
را ایجاد و اختراع کرد. در پرده‌های بعد [illegible] دیگر شبیه [illegible] تا اینکه [illegible] یک راه توی
[illegible] کرده [illegible] مشغول [illegible] بودند. جهل که آن مرد سیاه
پوش بد ترکیب بود وارد [illegible] عقل [illegible] بود [illegible]
عقل [illegible] وارد [illegible] نصیحت کرده [illegible] دوباره [illegible]
کردند. بعد شبیه [illegible] آوردند. [illegible] اینجا [illegible] زدند [illegible] گذشته [illegible]

جهل آنها را باین حرکات بد وا میداشت تمام این حالات بدرا نشان دادند و جنگ کردند و آدم کشته
شد و جهل در میان آنها مشغول عیش بود و بعد عقل وارد شد و آنها را ازین حرکات زشت منع کرد و بکندن کانال
وا داشت و مشغول شده کار را تمام کردند و دو دریا را بهم وصل نمودند خلاصه ازین قبیل بازیها در آوردند
و همه جا عقل بر جهل غلبه میکرد و تمام این بازیها را پرده بپرده [illegible] نشان میدادند که خیلی تماشا داشت و در این
ضمن رقاصهای زیاد میرقصیدند و بازی در می آوردند بچه‌های کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه
کاکا سیاه ساخته میآمدند رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه بسته نشستند یک رقاصی آمد وسط آنها خیلی
رقصید و این سیاهها با آن دایره‌ها میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند اما این همه رقص
از خود این تماشاخانه نیست از ایطالیا و سایر جاها هم آورده‌اند و در سر پرده رقاصها بشکلهای مختلف میشدند
مثلاً یکدفعه میرفتند روی صندلیها مرتبه بمرتبه می‌ایستادند بشکل برج و یکدفعه بصورت دسته گل .....
مقبولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقاصها در آخر
تماشاخانه روی صندلیها بشکل نیم خورشید مرتبه بمرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید
مثل وقت غروب بالا آمده بود در آن صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود خیلی پرده قشنگ
خوبی بود الحق تماشاخانه و بازی بسیار خوبی بود بعد از اتمام آمدیم منزل اسم حکیمی که مخترع چراغ الکتریسیته
بوده (ادیسن) است منسوب [illegible] بازی کانال [illegible] صورت تمام اهالی ممالک و دول را آورده بودند
از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و [illegible] و عثمانی و [illegible] و سیاه و غیره و غیره شخص ایرانی بسیار
خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشگل تماشاخانه بود اما کلاه‌های پوست ایرانی کوچک معمولی
سرشان گذاشته بودند بکلاهشان هم جقه پردار کوچکی زده و در دست هر کدام یک بیرق شیر و خورشید
داده بودند اهالی سایر ممالک هم لباس [illegible] مملکت خودشان را پوشیده و هر کدام بیرق دولت خود را
در دست داشتند تمام اینها آمده با یکدیگر رقصیدند بازی و رقص با تماشائی بود (روز جمعه یاز
دهم) امروز روز آخر توقف پاریس است [illegible] فردا حرکت و مشغول باربستن
هستند قبل از نهار امین السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار [illegible] باشی دولت فرانسه
بحضور ما آمده بعضی اسباب [illegible] از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آوردند از جمله یک
[illegible] بود با اسباب چینی کار سور بسیار چیز خوبی بود دیگر یک قبضه تفنگ ساچمه زنی و یک
قالی کار گوبلن بود همه خیلی خوب بود اظهار امتنان کردیم بعد آمدیم سر نهار نهار خوردیم بعد از نهار با مجدالدوله
و مسیو بالوا و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از کوچه کلبر رفتیم باغی که بالون در آنجا [illegible]

این باغ که بدست داخل باغ شدیم باغ درخت خوب زیادی هم داشت بودند و غوره
زیادی داشت یکدسته توی باغچه مجاری هم [illegible] یک [illegible] بهار مان موزه [illegible] جاهای تجارتی
که در انگلیس رخانه رو چیله هم ساخته بودند آن بالون بزرگی که طناب دارد و ما هم در آن بالا میرود و یک
بالونی دیگر از آن کوچکتر برای بالا رفتن حاضر کرده بودند مثل کوچکی قدری [illegible] داشت یک لوله
ابریشمی بود که یک سر این لوله به بالون و سر دیگرش به شیئی ثقیل داشت که از آن [illegible] بکار [illegible] بواسطه
آن لوله داخل بالون میشد تمام این بالونها از ابریشم است و ابریشم اینها را مخصوصا باید از چین بیاورند
میگفتند ابریشم ایران هم برای این کار خوب است خلاصه بالون حاضر شد [illegible]
روسی که اسمش [illegible] بود توی او نشسته هوا رفتند [illegible] میکردیم رفتند اما زیاد بالا نرفته بطرفی که
برده از نظر غایب شدند بعد ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملتزمین را دیدیم توی آن
بالون بزرگ طناب دار نشسته بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون خوب مساعد نبود و [illegible]
سی ذرعی که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی میکند فرمودیم پایین آوردند وقتی بالون هوا رفت
یک زن فرانسه [illegible] مندی که [illegible] و در یک [illegible] (آلبین) است یعنی [illegible]
بچه که در غرایب و جرات [illegible] بالون (کلونیس هولک) [illegible] بود ایستاده [illegible]
[illegible] از بلند خواندند [illegible] زن [illegible] بود این هوویس بولت [illegible] شهر [illegible] است و [illegible] هم میشود
قد کوتاه و [illegible] مثل [illegible] دار [illegible] خلاصه مراجعت منزل کرده [illegible] سوار کالسکه شده
رفتیم به الیزه برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین السلطان وغیره هم در رکاب بودند دم پله عمارت
جنرال بروژر ایستاده بود مسیو تیرار صدر اعظم و اسپولر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس
هم استقبال کردند دست داده رفتیم بالا قدری نشسته صحبت کردیم [illegible] جناب رئیس هم آمد رئیس
یک مجسمه کوچک خود را که در توی جعبه بود [illegible] ما هدیه دادند مراجعت منزل کردیم بعد از ساعتی سوار
کالسکه شده با امین السلطان وغیره رفتیم به اکسپوزیسیون با کالسکه داخل شده تا محل امتعه خود دولت فرانسه
که در مرکز اکسپوزیسیون واقع است رفتیم تماشا و گردش امروز منحصر بدین صنایع فرانسه شد خیلی باید
راه رفته خسته شدم جواهری و زرگری طلا و نقره و [illegible] کاری [illegible] ساعت سازی و بلور آلات
و آینه و اسباب بازی دیگر فرانسه را تفصیلا تماشا کردیم و بعضی جواهرات وغیره خریدیم اسبابهای
نفیس خوب بقدری بود که [illegible] داشت [illegible] تومان [illegible] خلاصه وقت هم تنگ
بود چرا که [illegible] ساعت بعد از ظهر داخل اکسپوزیسیون بسته میشود و مردم باید [illegible] تا بیرون اکسپوزیسیون

برد

و برج ایفل را هم چند بار دیده‌ایم [illegible] آیینه‌ای بود در میان حجره [illegible] مراجعت [illegible] چهار [illegible]
مجاور عرض داشت در حقیقت اول [illegible] [illegible] [illegible]
جات صنایع فرانسه از پارچه و بلور و چینی و آهن [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]
[illegible] کرور تومان [illegible] جواهر دیدم که همه [illegible] و [illegible] بود [illegible] خوب [illegible] رنگ رنگ
که البته [illegible] رنگ الماس بود [illegible] وقت غروب مراجعت کردیم از میان [illegible]
سوار کالسکه شدیم [illegible] وزیر مختار ایران [illegible] [illegible] نشسته [illegible]
خوردیم [illegible] های بزرگ و کوچک و یک دختر کوچک چهار ساله [illegible] زبان ترکی هم میداند
از آنجا به منزل رسیدیم شب [illegible] بودیم [illegible] [illegible] [illegible] روز شنبه
دوازدهم امروز [illegible] از پاریس به بادن بادن المان برویم یک ساعت بعد از ظهر وقت حرکت
نهار خوردیم بعد [illegible] [illegible] حرکت کردند که از آنجا باید به بادن بادن رفت
حکیم‌باشی طولوزان آمد [illegible] در پاریس بماند بعد به طهران بیاید و عوض خودش [illegible]
[illegible] است بار [illegible] که [illegible] صد بار بود [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible] که از دریا از راه مارسیل [illegible] بار [illegible] آمده [illegible]
[illegible] باغ [illegible] نشستیم یک ساعت بعد از ظهر جناب [illegible] جنرال [illegible]
و همراهان اینجا آمدند که باتفاق [illegible] با جناب رئیس [illegible] [illegible]
[illegible] نشستیم [illegible] سوار کالسکه شدیم جناب رئیس جمهوری و [illegible]
[illegible] وزیر مختار [illegible] کالسکه نشستند [illegible] خیابان [illegible] و بعد از آن [illegible]
و بعد از [illegible] و بعد از [illegible] که [illegible] سردار بود و
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] فرانسوی بود [illegible] [illegible] [illegible]
این کوچه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
وارد اطاق [illegible] جناب [illegible] [illegible] [illegible] وزرا [illegible]
[illegible] بعد [illegible] داخل [illegible] طولانی خوبی [illegible] اطاق
داشت [illegible] [illegible] خیلی [illegible] [illegible] [illegible]
است [illegible] همه [illegible] [illegible] یک سالون و یک اطاق کوچکی [illegible]

با جناب رئیس جمهوری و وزراء و صاحب منصبهای نظامی و غیره دست دادیم و تعارف کردیم و بهمان حالت
ایستاده بودند تا ترن حرکت کرد و راندیم برای باد دادن با دو صندلی جهت فرنسه را همه چیده اند و
تمام صحرا زرد شده و چمنها هم رو بزردی گذارده اما توبچه و سبزی و بعضی محصولات دیگر سبز بود خلاصه
از شهر (بادسوزیتن) گذشتیم سویس برای این میگویند که نزدیک رودخانه سن است بعد بشهر
بادسوداب رسیده قدری در انجا توقف کرده بعد راندیم شب بود که رسیدیم بشهر (نوشا
اینجا هم توقفی کردیم حاکم شهر و جنرال و بعضی ژاندرمهای خوش لباس جلو ما آمده بودند آنها را دیدیم بعد
راندیم (شومن) رسیدیم اینجا باید شام بخوریم در اطاق کار شام حاضر کرده بودند پیاده شده رفتیم
توی اطاق یک اطاق کوچکی بود و میز کوچکی برای ما ترتیب داده بودند یک اطاق دیگر هم برای ما ترتیب
میز شام چیده بودند رفتیم شام خوردیم بهتری دیدیم برای بعضی از اهل [illegible] در خارج از اطاق زیر آسمان ترتیب
داده بودند پس از اتمام شام برخواسته آمدیم توی واگن هوا امشب بسیار خوب و صحرا استفاده تمام خوبی
داشت تا نصف شب بیدار بودیم تماشای صحرا را می کردیم از تونلهای متعدد که گذشتیم بعد برخواسته
روی تخت خوابیدیم تازه خوابم برده بود که رسیدیم بشهر (وزول) انجا قال و مقال شد بیدار
شدم اما از روی تخت برنخواستم حاکم دپارتمان هوت سان یعنی ناحیه که وزول در آن واقع است
اینجا حاضر بود اسم حاکم (اوژن سنه) است خلاصه بعد خوابم برد وقتی که خواب بوده رسیده
بودیم به [illegible] که قلعه محکمی از مال فرانسه است انجا ترن بقدر سه ساعت ایستاده بود و ما چون خواب
بودیم هیچ ندیدیم چطور جائی است (روز یکشنبه سیزدهم) صبح زود که تازه دو ساعت از [illegible]
شده و چهار ساعت از نصف شب گذشته بود از خواب برخواستم خواب آلوده از پنجره که نگاه کردم
بقدر یک فرسنگی از خاک سویس را دیدم که جنگل و کوههای خوب داشت بلا فاصله رسیدیم بشهر بال
که آخرین شهر سویس و در سرحد المان است که از اینجا تا سرحد المان یکربع راه است تا بخاک بادن میرسد
[illegible] ترن قابل توقف [illegible] ایستاد هنوز هوا تاریک و صبح نشده بود اهالی ترن ما تمام خواب
بودند [illegible] میآمد از پنجره ترن که نگاه به بیرون میکردم مسیو بالوا وزیر مختار طهران و جنرال
پاراوه مهماندار بود آنها را دیدم که لباس سفری خودشان را پوشیده میخواهند مرخص شده به پاریس مراجعت
کنند با آنها خداحافظ کردیم و مرخص شده رفتند میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم برلن که دیشب
با ما بوده است صبح بحضور رسید در این بین که ایستاده بودیم یک ترنی از المان رسیده بود
[illegible] جمعیت زیادی از مسافرین توی آن بودند که بحالتهای مختلف خواب آلوده پیاده شدند
[illegible]

همه مشغول تماشا بودند ... [illegible] ... هم حرکت کرده بقدر یک ربع که رفتیم رسیدیم به اوفن بورغ
جماعت زیادی ... [illegible] ... که از اهل شهر بال آمده بودند و بحضور رسیدند بعد قرار شد (بادن دو
کیمین گن) وزیر دربار دولت باد است (بادن دوستونو) اجودان مخصوص گراند دوك (آیون ...
... [illegible] ... وزیر داخله (مسیو ...) حاکم ... مستشار وزارت داخله
لیوتنان کلنل ... نایب ... [illegible] ... اشخاصی که در شهر فریبورغ
بحضور رسیده معرفی شدند این قرار است (جنرال دو ...) سرکرده قسمت
چهاردهم المان که عبارت از قشون باد است جنرال دو ... رئیس قسمت ...
چهاردهم (جنرال ...) رئیس ... (جنرال دوکزیلیك) رئیس سواره نظام ...
کلنل دوهال ... [illegible] ... (مسیو ...) ... گراند دوك ...
... [illegible] ... ولیعهد باد که خودش ناخوش بوده و در شهر فریبورغ است ... مامور
شده بود (مسیو بوملر) رئیس ... (مسیو دوديات) رئیس ... عدلیه
شهر فریبورغ و کلانتر شهر مزبور اشخاصی که در شهر اوفن بورغ بحضور رسیده معرفی شدند (مسیو ...
بتینك) ... [illegible] ... اشخاصی که در ورود بشهر باد بحضور رسیده معرفی شدند گراند دوك
خودشان در گار راه آهن اشخاص ذیل را معرفی نمودند (پرنس ماکسیمیلین) برادرزاده گراند دوك
... گراند دوك ... دختر امپراطور الکساندر دوم امپراطور ماضی روس است جنرال هوذول
سرکرده قشون قسمت پانزدهم در الزاس لرن که از همه قسمتهای قشون المان معتبرتر است مخصوصاً
برای رسیدن بحضور ما از ستراسبورغ آمده بود حساب دوهولزینگ ... امیراخور گراند دوك ...
در دربار گراند دوك بمناسبت ... قدمت خدمت از همه برتر است (بادن دو ...)
مخصوص گراند دوك (مسیو ...) حاکم شهر بادن ... [illegible] ... شهر بادن ...
شدیم ... اما ... [illegible] ... همه را بلد بودیم خود گراند دوك با سایر رجال
و اجزاء دربار ایشان که اسامی ... [illegible] ... معرفی شدند و ...
مهمانی را ... آمدند گراند دوك ... [illegible] ... شصت و ... سال ...
ایشان هم ... [illegible] ... جوان خوش سیمای بلند قامت ...
... [illegible] ... برای عمارت ...
که عمارت ... متعلق بگراند دوك است که اجداد ایشان ساخته اند عمارت قدیمی ...

میشود که بنا کرده‌اند این عمارت در بالای تپه بلندی واقع و مشرف بتمام جاها و عمارات بادن باد و دره‌های
اطراف است خیلی جای باصفای باروحی است راه پیچ پیچ مالیده راحت خوبی دارد که کالسکه بسهولت
بالا میرفت وارد عمارت شده پیاده شدیم خود گراندوک در مرتبه زیر این عمارت منزل دارند منزل ما
در مرتبه دوم است پله زیادی میخورد اما پله‌های راحتی است پیشخدمتها (?) باهم ما در همین عمارت از مرتبه اول
الی مرتبه سوم منزل دارند و جای همه خوب و اسباب راحت است در دو سفر سابق که ببادن باد آمدیم
منزل ما در هوتلی بود که آن هوتل معروف باسم انگلیس بود و چون در جای گودی واقع بود شهر بادن باد را
هیچ باین طور ندیده بودیم خیلی این عمارت باصفا و خوش منظر است خلاصه گراندوک آمده اطاق و منزل
ما را نشان دادند و رفتند ما هم راحت شدیم امروز از وقتی که از خواب برخاستیم رودخانه‌هائی که در
عرض راه الی بادن باد دیدیم از این قرار است رودخانه اول نزدیک شهر بال رود کوچکی است آهس
ویزه (?) که در نزدیکی شوایف باوم (?) که در جنگل فوره نوار واقع شده است جاری میشود رودخانه دوم
که اسمش ددی‌سام (?) است نزدیک شهر فری بورغ که از دره موسوم به آن‌آفو (?) یعنی چشمه واقعه
در جنگل فوره نوار جاری شده برودخانه بزرگ رن داخل میشود رودخانه سوم اسمش کینزیک
است که سرچشمه از نزدیکی شهر اوفان بورغ میگیرد و از کوه دوربای (?) موسوم به کبی‌بیش (?) واقعه
در جنگل فوره نوار طرف رودخانه بزرگ رن جاری میشود خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابیده
عصر در باغ این عمارت قدری گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بعمارت کازینو که اکثر اجزا اعیان
کرده و موزیکان میزدند تفصیل این عمارت را در روزنامه سفر سابق نوشته‌ایم گراندوک هم با من بودند
رسیدیم بجائی که داخل عمارت شدیم در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده بودند با گراندوک نشستیم
امین السلطان و عزیز السلطان و سایر پیشخدمتها هم بودند قدری باغ و [illegible] نگاه کردیم جمعیت زیادی
جمع شده بودند بعد برخواسته در اطاقها گردش کردیم تالار با اسبابهای بسیار عالی با چلچراغهای
خوب داشت رفتیم بیک تالاری که در گوشه این عمارت واقع است و هم دیوارهای آن تالار را
نقاشی کرده بودند اول تصور کردیم پرده‌های کار گوبلن فرانسه است وقتی که رسیدیم گفتند نقاشی است
اما طرز نقاشیهای فرانسه است بسیار خوب نقاشی کرده‌اند این عمارت اول قمارخانه بوده است
حالا جای گلشن (?) است نه قمار با اینجا ممنوع شده و سالی دو سه مرتبه بال رقص میدهند در حقیقت خوب
مانندی است بعد از گردش اطاقها آمدیم توی باغ یکدر باغ را هم بمهمان جمعیت کرده دکانها بعضی
دکاکین که گذشتیم اسبابهای خوب از مصنوعات و امتعه اینجا و سایر جاها با انواع جواهرات و غیره

برنیا

خیلی داشت یک مبلغی جواهرات و اسباب متفرقه خریدیم و خیرات‌شان را تماشا کرده بعد با گراندوک
به کالسکه نشسته آمدیم براه‌آهن رسیدیم (روز یکه از خاک فرانسه خارج میشدیم درخت بید و تبریزی زیاد دیدیم رفته رفته
وارد خاک المان شدیم دست چپ راه بمسافت زیادی کوههای پر جنگل زیاد بود اما دست راست ما
کوههای جنگلی نزدیک نبود و درخت مو زیادی دیدیم که تمام آنها را خوره بود میگفتند ناخوشی که در پای
درخت مو زده است که آن ناخوشی را بفرانسه (فیلکسرا) میگویند در اینجاهم پیدا شده این
موهای زیاد برای ساختن شراب است (روز دوشنبه چهاردهم) امروز قبل از نهار
پرنس منچیکف روسی قرار است بحضور ما بیاید در سفر اول و دوم فرنگ پرنس منچیکف در خاک
روسیه مهماندار ما بود و بسیار آدم خوبیست دیروز در گار با گراندوک باستقبال ما آمده بود
او را که دیدیم از دیدن او خیلی مشعوف شدیم پیر و شکسته و منحنی شده است لباس رسمی پوشیده بود
ما را که دید گریه کرد گفت دو سال است زوجه‌ام مرده است مدتیست زمستان و تابستان را
همیشه در بادن باد هستم تفصیل خانه و عمارت او را در بادن باد در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام
خلاصه قبل از ظهر بحضور ما آمد و قدری نشسته صحبت کرد و رفت او که رفت نهار خوردیم و بعد از نهار
رفتیم توی باغ جلو عمارت خیلی گردش کردیم باغ بسیار باصفای بزرگیست خیابانها و گلکاریهای خوب
دارد یک خیابانی دارد که تمامش گلکاریست و چشم‌انداز خوبی بعضی جاها دارد مرتبه مرتبه است و پله خورده
بالا میرود چفته‌های موی خوب دارد که غوره زیاد داشت حوضها و فوارهای قشنگ دارد یک حوضی
داشت که متصل بدیوار بود و از دهن کله شیری آب کمی توی حوض میریخت و یک حوض دیگر بود که فواره بزرگی
داشت و بقدر شانزده هفده ذرع آب آن میجست و یک حوض دیگر بود که فواره مثل کلاه درویشی
داشت و آب کمی از آن بیرون می‌آمد یک ایوانی بود که ستون نمیخورد و وسط آن را با سنگهای قلوه
درست کرده بودند که وقت آمدن باران آدم توی آنجا رفته از باران محفوظ باشد خیلی قشنگ جائی
بود خلاصه گردش زیادی کرده دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و میرزا محمدخان که
تفنگ مخصوص ما را در دست داشت و منتخب مست باشی گراندوک که اسمش (بارون دو کیلنک)
است در کالسکه پیش ما بودند راندیم برای جای ماهیخانه که از آنجا بشکار برویم و در همین راه که میرفتیم در
کنار رودخانه از مهمانخانه‌های خوب متعدد و پلهای کوچک آهنی که روی رودخانه بسته بودند عبور
کرده و از همان هتل انگلیس که در دو سفر سابق آنجا منزل کرده بودیم گذشتیم جلو منزل ما گلکاریهای خوب
بودند از رودخانه هم آب کم باصفائی جاری بود از دم عمارت پرنس منچیکف هم که در دست راست

بود عبور کردیم عمارت خوبی هم از دور پیدا بود که گفتند مال پرنس کاکارین است کاکارین از شاهزادهای روس و صاحب دولت است در اینجا منزل ییلاقی دارد خلاصه راندهٔ از جلو ده (لیختن تال) گذشته رسیدیم ماهی خانه اینجا جائی است که چند اطاق چوبی و حوضهای کوچک ساخته اند که از تخم ماهی درین حوضها ماهی قزل میآورند و میفروشند در بیرون هم دریاچهای بزرگ داشت پیاده شده اینجا را تماشا کردیم سفر سابق که اینجا آمدیم رئیس این ماهی خانه شخص انگلیسی بود حالا یک مرد المانی است زنی با دو دختر خوشگل هم دارد که حاضر بودند بعد از تماشای اینجا سوار شده رفتیم برای شکار قدری که رفتیم یک کالسکه دیدیم که توی آن میرشکار گراندوک که اسمش (مسیو لوئی ابوفرینیر) است نشسته بود این همان میرشکاری است که در سفر اول هم با ما بشکار آمده بود قدری دیگر که راندیم از عقب ما گفتند شوکا دیده شد یعنی سید محمدخان مستحفظ تست دیده بود ما پیاده شده خیلی گردش کردیم چیزی ندیدیم دوباره سوار شده راندیم میرشکار عرض کرد دیگر کالسکه نمیرود باید پیاده رفت پیاده شدیم از راه سربالا گرفته خیلی پیاده رفتیم خسته شده عرق زیاد کردیم میرشکار عرض کرد جمعیت همراهان زیاد است همراهان را پائین گذاشته خود ما با مجدالدوله و عزیز السلطان و میرزا محمدخان رفتیم بالا پشت یک درختی نشستیم چند نفر پیاده هم مثل کارچیهای پیاده ایران که میرشکار برای سر زدن بشکار روانه کرده بود آنها رفتند برای سر زدن ما مدتی پشت درخت نشستیم بعد پیاده آمدند و هیچ شکاری دیده نشد هوا هم درین بین منقلب شده و شروع کرد به نم نم باریدن آمدیم پائین سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم بمنزل برگشتیم هوای اینجا و وضع جنگل و زمینش بعینه مثل هوا و جنگل و زمین گیلان و مازندران است درختهای اینجا هم تمام کاج است اینجا مخلف خیلی کم دارد از وقتی که وارد اینجا شده ایم یکساعت برابر است و میبارد و یکساعت آفتاب است ... ... نم و ... باد تند میوزد هوائی دارد مثل بهشت که وقت تنفس ... آدم ... میکند و لذت میبرد شام را امشب در عمارت پائین پیش گراندوک که تالار بسیار عالی خوبیست خوردیم سمت راست گراندوک دست راست ما نشسته بودند دست چپ ما ... گراندوک که ... دختر ... اول ... در ... خانه گراندوک است سایرین هم از فرنگیها و ... ما مثل امین السلطان و امین الدوله و مجدالدوله وغیره در اطراف میز هر یک درجای خود نشسته بودند بعد از شام آمدیم بالا بالای ... ... شده دو ساعت رفتیم پائین با گراندوک در کالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه همان تماشاخانه است که در دو سفر سابق هم رفته و دیده بودیم ... رفتیم بالا توی لژ مخصوص خودمان که نزدیک ... بود نشستیم من و گراندوک درین لژ تنها بودیم سایرین در لژهای

رفتیم

و فرنگیها در لژهای دیگر نشسته بودند تماشاخانه کوچکی است اما خیلی خوش وضع و مزین ساخته اند همه طلاکاری است
جمعیت هم از زن و مرد زیاد بود بعد از یکی دو پرده که تماشا کردیم برخاسته با گراندوک آمدیم منزل خوابیدیم
دیشب گراندوک میگفتند صاحبمنصبهای توپخانه که اینجا آمده اند مرخص کنید بروند به (هاگنو
که در الزاس واقع است اینجا مشق توپ‌ریزی دارند بکنند گفتیم البته بروند صبح که از خواب برخاستم صدای توپ
آنها که در هاگنو به نشانه می انداختند در کمال خوبی تا اینجا می آمد (روز سه شنبه یازدهم
صبح از خواب برخاستم هوا ابر بود و باران زیاد هم باریده بود نظر آقای وزیر مختار که تا اینجا آمده بود مرخص
شده بپاریس مراجعت کرد اعتماد السلطنه تاریخ زدن قیصر روم را از دیروز شروع کرده در حضور میخواند
تاریخ شیرین خوبیست قبل از نهار گفتند گراندوک میخواهند بیایند پیش ما کمپانی‌ای است میخواهند هم
هدیه و یادگار بما بدهند حاضر ورود ایشان شدیم آمدند و یک دستگاه ساختی آوردند که [illegible] روی
آن تمام چینی و کار خود بادن است و پایه آن که پایه بلندیست از چوب درخت امرود و همین جا ساخته اند
بسیار چیز نفیس خوبیست دیشب هم [illegible] صورت خودمان را بگراندوک هدیه دادیم خطابه‌ای هم نوشت
چنانکه اشاره کردیم عمارت خیلی عالی کهنه‌ایست و پرده‌های زیادی از تمثال اجداد همین گراندوک دارد
انصب است که تمام اشکال تاریخی است از اول اجداد ایشان هست تا حالا بالجمله نهار خورده بعد رفتیم
توی باغ گردش کردیم و بعد از گردش باغ با امین السلطان و مجدالدوله در کالسکه نشسته [illegible]
دیگر هم مثل ادیب الملک و ابوالحسن خان در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای خانه پرنس هچیکف
هچیکف را در سفر سابق هم دیده بودیم و بلد بودیم دور از منزل ما نبود رسیدیم [illegible] هچیکف به
جلو تا در پله استقبال کرد چند نفر از صاحب منصبان المانی و [illegible] ما هم همراه بودند رفتیم توی
نشستیم چای و [illegible] آوردند خوردیم خود هچیکف با وجود پیری و شکستگی متصل مشغول پذیرائی و زحمت [illegible]
بود بعد برخاسته مرتبه دوم عمارت او را هم گردش کردیم سفر سابق که اینجا آمدیم گلکاری و صفا [illegible]
حالا قدری درختهای بزرگ زیاد اطراف خانه را گرفته رونق و صفای خانه را کم کرده [illegible]
بعد از ظهر از اینجا باید بخانه (کنت وینیستوم) برویم گراندوک هم برای پذیرائی در ساعت
معین بخانه حاضر میشوند هنوز وقت رفتن بخانه نشده بود از خانه پرنس هچیکف که بیرون آمدیم توی شهر
شهر بادن با درشکه گردش زیاد کرده قدری هم لب رودخانه و در [illegible] نخلستانها پیاده [illegible] شده با امین السلطان
و [illegible] پیاده راه رفتیم کنار رودخانه همه سبز و چمن و گلزار بود در سر ساعت که شد سوار کالسکه شده راندیم برای
خانه کنت یک ربع ساعت در راه بودیم و در بین راه هم عمارات قشنگ خیلی قشنگ [illegible]

رو[ی] ... بادن ... باد دیدیم که پله‌های خوش‌وضع میخورد میرفت بالا و جلو همه عمارت ... کاریهای
خوب بود بالا رسیدیم به جائی که کنت در عمارت پیاده شدیم عمارت بسیار عالی مجلل خوبی بود یک مهمانخانه بسیار
خوش‌وضعی داشت که چشم‌انداز خیلی خوبی دارد بسیار جای باصفائی است داخل اطاقها شدیم اطاقها مزین
خوب مطلاکاری عجیبی دارد با مبلهای تمام قیمتی که شباهت به مبلهای عمارات بعضی از لردهای انگلیسی دارد
یک اطاقی دارد که پارچه‌های ابریشمی بافته چین را در اطاق آویخته بودند زن کنت گفت این پارچه
پارچه‌هائی که قشون فرانسه و انگلیس از پای تخت چین آوردند سربازهای فرانسه از عمارت خاقان چین غارت
کرده بودند دلالها و آنهائیکه فروختند به قیمت نازل از سربازها خریده بودند من از آنها به قیمت گزاف خریده‌ام
پارچه روی صندلی و تختهای اطاق هم از همان پارچه‌های چینی بود و از قراری که خود کنت میگفت این پارچه
هم لباس خواب خاقان بوده است بعد ما را به اطاق خوابش و اطاق زوجه‌اش بردند دیوار اطاقهایش
هم چوبهای بسیار خوب کار قدیم چسبانده بود که خیلی تعریف داشت و مثل پارچه‌های ابریشمی بلکه بهتر بود
میگفت این چیت کار قدیم شهر ونیز ایطالیا است بعد ما را برد به اطاق سالار مانژه یعنی نهار
خوری تالار بسیار بزرگی بود پرده‌های بسیار خوب و مبلهای گران‌بها داشت یک پرده صورت
زن کنت در آنجا بود خیلی به زن کنت شبیه بود میگفت صد هزار فرانک به نقاش داده‌ام این تصویر
را ساخته است یک آئینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذارده بودند که عکس تمام تالار توی آن افتاده
بود بطوریکه شخص در اول نظر تصور میکرد که تالار دیگری است خیلی از روی علم این آئینه را گذارده بودند
دو میز در اطاق چیده بودند که روی آنها آئینه و زیرش قوطیهای مینا و اشکال مینا تور و بعضی جواهرات
بود در یک اطاق هم ... پرده کار گوبلن آویخته بودند پرده‌های بزرگ خوبی بود میگفت این پرده
را از ... فروشها به قیمتهای گزاف که خجالت میکشم بگویم خریده‌ام ... پرده‌های بسیار خوبی داشت
بنای خیلی کار قدیم و کهنه بود و نو و تازه بنظر میآمد به قیمتی خریده باشد ... از زوجه‌اش هم که حامله
بود جواهرات خیلی گرانبهای خوب به سر و سینه خود زده بود این کنت از نجبای ساکس است سابقا
از جانب دولت ساکس وزیر مختار لندن بوده بعد از جنگ پروس و اطریش در سنه ۱۸۶۶ مسیحی که ساکس
هم متفق با اطریش و مغلوب پروس شدند و چندی مملکت ساکس را پروس ضبط کرد این کنت دوبوست
وزیر امور خارجه ساکس با اطریش رفته خدمت آن دولت را اختیار کرد و بعد ... بهمین
کنت ... هم خدمت دولت اطریش را گزید و از جانب امپراطور ... وزیر مختار لندن
شد چهارده سال خدمت به دولت اطریش کرد و حالا از خدمت معاف و در بادن بادن پاریس

موقع

متوقف است و … جا خانه‌های تماشائی خیلی مزین دارد و مهمانان را در پذیرش و تماشا … را در بادن باد مشغول می‌کند و بواسطهٔ این زن دولت زیادی هم رسانیده است این زن دختر یکی از اعیان و نجبای پیر دولت لهستان بوده که اسم او (لاکادوسنکی) است اول با یک نفر از نجبای لهستان (کُنت پوتوتسکی) نام شوهر کرده و آن شوهرش که مرده دولت زیادی هم از شوهر باو رسیده دولت خواهرش هم که بلاعقب بود باز باین زن رسیده و صاحب دولت گزافی گردیده است و کنت دوتیستوم چهارده سال است که این زن را گرفته زن کنت پیر است و تخمیناً هفتاد سال دارد خود دوتیستوم هم صاحب دولت بوده امّا اولادی ندارد فقط این ضعیفه از شوهر اولی یک پسر دارد که چهل ساله است و اغلب مشغول گردش و مسافرت دور دنیا است و حالا از آن یک گذشته در … بطن است خلاصه قدری در آن مهمانی عمارت گردش کرده چائی و شیرینی خوردیم گراند دوک هم بودند بعد چون خیال رفتن بحمام داشتیم با گراند دوک وداع کرده با … و سایر همراهان سوار شده رفتیم بحمامی که در سفر دوم هم بآنجا رفته بودیم از پله‌ها بالا رفته … که از آنجا … داخل … و حمامها بود یک تالاری بود که در آنجا اسباب‌های … خیلی زیادی از هر قبیل گذارده بودند این اسباب‌ها را حکیمی از اهل … نام اختراع کرده است برای اشخاصی که مبتلا بامراض و دردهای عصبانی و استخوانی هستند که هر عضوی از اعضای انسان درد کند روی این اسباب‌ها که هرکدام برای مالش عضو مخصوصی از بدن است می‌نشانند و این آلات و اسباب با چرخهای بخاری که در زیر این تالار است حرکت میدهند مثلا برای درد دل یا درد دست یا درد پا اسباب مخصوصی است که آدم را روی آن نشانده حرکت میدهند بحرکات مختلف عجیب و دردش رفع میشود مثلا یک نوع حرکتی است مثل حرکت شتر که آدم همانطور که در سواری شتر تکان میخورد روی آن اسباب هم تکان میخورد اول دکتر حمام ما را دلالت باین اطاق کرد داخل شده خودمان روی بعضی از این صندلیهای متحرک نشستیم یک ماشین و اسبابی بود که مشت داشت و آدم که روی آن می‌نشست آدم را از پشت مثل انسان مشت میزد ماشین اسبابی دیگر بود که آدم را میمالید مثل دلاک … و … قوی … خشن … امّا همه ملایم … بود خیلی خوب اسبابهای اختراع کرده است از آنجا بیرون آمده رفتیم بسر حمام رخت کنده داخل حمام شدیم وضع حمام از این قرار است حمام بادن باد اصلا خیلی قدیم است و معلوم میشود در عهد قیاصرهٔ رومیها حمام معتبری دایر بوده … بوده است بنا بعد از … که خود با خیال آمده و … تمام نموده است …

باسم اوگوستوم بوده خرابهها و آثار حمامهای رومیها هنوز پیداست و حوضهای مرمر خیلی قیمتی دارد که در
موقع حفر بعضی جاهای زمین حمام حالیه از مرتبه بالا و پائین بیرون آمده است که وجود حمامهای بزرگ
و عالی آن وقت را ثابت میکند حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی ساخته شده حوضهای متعدد دارد که گرمی
آب آنها بدرجات مختلفه است در اصل سرچشمه چنان آب گرم است که نه تنها رفتن توی آن ممکن نیست
دست و تخم مرغ را در چند دقیقه میپزد بلکه تنفس و توقف در کوره‌های آن هم ممکن نیست درجه گرمی آب در سرچشمه
هفتاد و سه درجه است چشمه‌های علیای آن مطموس و بسته شده بود بعد از تنقیه در این اواخر نقد
آب آن چشمه‌ها روزی پانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چشمه‌های سفلای آن روی هم رفته در
دو کرور لیتر آب جاری میشود حکیم و رئیس آن (دکتر هابلی کنتال) است که خود این حکیم حاذق
از مستشاران دربار گراندوک است و این حمام را خیلی تمیز و مزین و منظم نگاه داشته است و اسباب
ژیمناستیک بخاری را که تفصیلش نوشته خیلی خوب دارد داشته خلاصه داخل حمام که شدیم یک حوض
بزرگی بود از مرمر سفید آب گرم داشت اما هوای فضایش بواسطه بزرگی گنبدش سرد بود نتوانستیم
انجا توی آب برویم رفتیم بحمام کوچکی که آن پهلو بود استحمام کرده بیرون آمده رخت پوشیده دوباره آمدیم
باطاق ژیمناستیک این دفعه چهار زن خدمتکار داشت خوشگل هم بودند آنها را روی اسبابهای ژیمنا
ستیک نشاندیم چرخ میخوردند و حرکات مختلف میکردند خیلی مضحک بود بعد سوار کالسکه شده مستقیما آمدیم
بمنزل امروز بود و دیروز گفته بودند امشب باید با لباس رسمی با گراندوک شام بخوریم لباس رسمی پوشیده با
امین السلطان و سایر ملتزمین رفتیم پائین در اطاق سالون بعضی از صاحب منصبانی که سابق هم معرفی شده
بودند معرفی شدند دو نفر جنرال هم که تازه آمده بودند و آنها را هیچ ندیده بودیم امشب در اینجا دیدیم و معرفی شدند
اسم یکی (دوکسلر) کماندان دویزیون بیست و هشتم در شهر کالسروه است و اسم دیگری (جنرال
اشترک ستینس) کماندان شهر است شارژ دافر انگلیس که سابقاً اسمش را نوشته بودیم
امشب اینجا بود اسمش (ناسو ژوسلین) است خلاصه داخل اطاق شام شدیم همان اطاق پذیرائی
بود دست راست من گراندوک و دست چپم پسر برادر گراندوک نشسته بودند از ملتزمین ما
امین السلطان و امین الدوله عزیز السلطان مجدالدوله امین خلوت معاون الملک ناصرالملک جهانگیرخان
میرزا رضاخان وزیر مختار مسیو هیبت خان دندان ساز دکتر فوریه حکیم بودند شام خوردیم بعد از شام تقدیر پنج
دقیقه آمدیم باطاق خودمان و دوباره برگشته رفتیم باطاق گراندوک اشخاصی که در سر شام بودند همه انجا
جمع بودند روی تپه قلعه عمارت آتش بازی حاضر کرده بودند از پشت شیشه تماشا کردیم بعد مرد حقه بازی که

در

دفعه اول درویس باد آمده حقه بازی کرد آمده در همان طالار گراندوک حقه بازی در آورد بازیهای خوب
کرد یکی از کارهای این حقه باز این بود که از صاحب منصبان و اشخاصی که در مجلس نشسته بودند انگشترهای زیاد
گرفته همه را مثل زنجیر بهم آویخت بعد یک قداره از یکی از صاحب منصبها گرفته سر قداره را داد بدست
دو نفر آنوقت سه چهار انگشتر را برداشته از وسط قداره میان قداره کرد خیلی کار غریبی بود بازیهای خوب
دیگر هم در آورد بعد آمدیم بالا منزل خودمان خوابیدیم (شهر بادن باد از حیثیت آب و هوا و سبزه و صفا
یکی از بهترین شهرهای اروپ است و مردمان متمول از ملل خارجه زیاد در اینجا سکنی دارند بخصوص روسها که
در ایام پیری و معافی از خدمت دولت خود باینجا آمده خانها خریده و ساخته زندگی مینمایند و خانهای
بسیار عالی دارند مثل خانه پرنس (گاگارین) و (پرنس کرچاکف) (و پرنس سوادوف -
و پرنس منچیکف) و خانه (پرنس استوردزا) که سابقاً امیر والاشی بوده و بیست و چهار سال قبل از وقوع
شورش در ملوالی طرد شده و در بادن باد سکنی اختیار نموده است پسرش قبل از خودش در اینجا مرده و
بجهة مقبره او کلیسای رومی در نقطه بلندی طرف دست راست بادن باد بنا کرده است بقدری که
از همه جا پیدا است و در جای باصفائی واقع شده کلیسای روسی دیگری هم طرف دست چپ مهاجرین
روسی در ده سال قبل ساخته اند که بسیار مزین و عالی است انگلیسها هم کلیسائی تازه در اینجا بنا کرده اند
و از سیاح توریست و عیاشان انگلیس هر سال زیاد باینجا میآیند عدد مسافرینی که هر سال به بادن باد
میآیند در میزند از سی هزار الی شصت هزار نفر میشود اوقاتی که در اینجا قمارخانه بود خیلی زیاد از اینها می
آمدند بعد از موقوفی آن سال بسال عدد مسافرین کم شده و رسم و قرار این است که هر مسافری وارد بادن
باد میشود اگر از یک هفته زیادتر بماند باید از بیست الی سی مارک که معادل چهار پنج تومان پول ایران میشود
باداره بلدیه بدهد و مبالغی گزاف از این ممر جمع شده خرج تنظیف شهر میشود) **روز چهارشنبه
شانزدهم**) امروز باید برویم به (شوتزینگن) که قصبه ایست پادشاهان قدیم باد در آنجا
عمارت و باغی بسیار خوب بنا کرده اند نهار را با گراندوک باید آنجا بخوریم از اینجا تا شوتزینگن
یکساعت و نیم با راه آهن راه است و از آنجا بعد از نهار با کالسکه اسبی باید رفت شهر هایدل برگ
در آنجا اونیورسیته یعنی دارالفنون معروفیست تماشا کنیم اگرچه ایام تعطیل و متعلمین نیستند اما باز
دستگاه آنجا را ببینیم و از آنجا باید حرکت به بادن باد مراجعت کنیم دو ساعت بظهر مانده باتفاق
گراندوک حرکت کردیم میرزا رضاخان وزیر مختار هم در رکاب بود در اندیم برای گار [illegible] هوا صاف
خوبی بود ابر بود کمی باریده رسیدیم بگار در کالسکه که عقب ترن بود نشستیم اطراف راه نشیمه بود گراند

بابک باور ... صاحب منصبان خودشان که جوانیست بلند قد و خوش صورت آماده ... کنت متوز
و جنرال مود آمس (سنو نو و هر) میباشند و از اهل بادلبرگ است با امین السلطان و امین الدوله و عزیز
السلطان و مجد الدوله و البرخان و ادیب الملک و احمد خان و میرزا رضا خان وزیر مختار ...
بودند و سایرین که اعتماد السلطنه و معین الملک و میرزا محمد خان و سید محمد خان و فخر الاطبا و ...
خان و جهانگیر خان و مسیو ... خان ... ساز و حکیم ... بودند در کالسکه ها ... نشسته راندیم ...
همه جا باغ و سبزه و خرم است ... که آمدیم با استاسیون اوس ... رسیدیم ... راه آهن که باد
باد ... و ... خصوص ... است از ... بادن باد ... بادن باد ... دیگر
از ... باد لبرگ و غیره ... از این استاسیون ... یکی دو ... بادن
... [illegible]
شده ... [illegible] ... است ...
این کوه ها بادلبرگ شده ... [illegible] ... بادر جا
... بلند ... رسیدیم که اندک
... قند سازیست زراعت چغندر ... ... قند میسازند از قلعه راستا
... است ... از اینجا ... توپ ... نظامی ... آورده ... دست چپ ده معتبر
دیدیم که در اینجا ... شهر استاسات خیلی قدیم است اما قلعه ... ۱۲ ...
کرده اند و مخارج آن ... اتحاد المان که قبل ... المان بوده داده است
و ... آن ... بوده اند ... قبل ... میان فرانسه و المان سرحد فرانسه ... یکی
... واقع بوده ... قلعه ... مقابل فرانسه لازم ...
... جمع ... و این قلعه را ساختند ... توپهای ... این قلعه را ... حاصل ...
... خراب ... دست ... آن ... از این شهر گذشته
... که از دور دیدیم
این است که مناره ها و برجهای عظیم دارد و بسیار ... است ... المان ... ساخته شده
... که در آن زمانها استیلا داشته ... مت ...
... که ...
... شده ... و حالا
...

در تصرف امارت باد است شهر ویلخ توتگن با مملکت باد اینکا بی ملیسا مسافت دارد
بناها و آثار قدیمه است مثل آنکه در عهد قیاصره معمور و آباد بوده و آنوقت بزبان رمن (اسولیبی
میوم) چنانچه در سنه مسیحی و الان بی بنان نزدیک اینجا با المانها جنگ کرده
در سنه مسیحی در اراضی که عمده میکردند و بوسعت باغ میافزوده اند قبور زیاد پیدا شده که معلوم گردید
است قبور ... تیغه شمشیر و پیه و نیزه رومی زیاد با ظرفهای مملو از خاکستر در آن قبور یافته اند
عمارت آن در سنه مسیحی ... و نه سال قبل از این باشد احداث شده و سیصد و نود و دو
سال قبل بوسعت آن افزوده اند و بعد از ازمنه مختلفه عمارات در آن کرده و منتزه جانی نگاهداری باغ
و عمارت بسیار خوب ... هزار فلورن که تخمیناً معادل ... هزار تومان پول حالیه ایران است
رسیده بود و ... اینجا ... در سنه ۱۸۰۰ مسیحی شهر باغ که جزو پالاتینا بود تقسیم
مملکت باد رسید ... علوم ... و نیکی ... های باد بر آبادی و صفا و ... آن خیلی
افزوده اند از شوتزیلن باید شهر بادلبرگ رفت شهر بادلبرگ در دره کنار رودخانه (نیکار)
واقع و یکی از شهرهای قدیمه معتبر فرنگستان است و مدرسه بزرگ اینجا در تمام فرنگ ... مدرسه
بزرگ عالی شمرده میشود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری خوب است که مثل پرده نقاشی بنظر میاید
از قرار معلوم ... قلاع و برجهای دفاعیه و بلندیهای ... شهر ساخته بودند و مخصوصاً یک
... بزرگ از ... در آن طرف رودخانه محاذی بادلبرگ که موسوم به (کونیگ ...) است
بوده است و در ان ... در سنه ۱۶۲۲ ... و ... شده و اشیاء عتیقه ... در اینجا یافته اند در اواخر
سنه ... زیر ... و ... ها از آنجا بیرون کرده اند و آنها را ... دویست سال بعد اخراج ...
عمارت ... که بسیار عالی است و از آثار بزرگ تاریخی و قابل تماشا است (الامود ...)
اول ساخته و در سنه ۱۳۰۰ مسیحی در آن مسکن داشته و بعد بتدریج وسعت یافته و در جنگ معروف ...
سی ساله آنرا خراب کرده اند و در سنه ... و ... شارل لوئی تعمیر کرده است و هشت سال بعد از آن
... فرانسه ملاک ... نام عمارت و شهر را سوزانیده در سنه ۱۲۰۰ (الکتر ...)
را تعمیر کرده ولی صاعقه بر آن زده یکطرف را بکلی خراب کرده و از آن بعد بهمان صورت خرابی باقی
... دولت باد خیال دارد این عمارت را تعمیر نماید یکی از آثار عجیبه اینجا این است
... و ... شراب ... جهت شراب ساخته که ... محصول شراب را ...
گرفته ... ظرف بزرگ دو کرور شیشه بزرگ شراب و ظرف کوچک ...

میکرفته است مهمانخانه بزرگی در بلندی دیدیم خیلی عالی مهمانخانه ایست در انجا چای و میوه صرف شد
اسم آن البرت هوتل است موسوم باسم شخصی که کمپانی تشکیل داده انجا را ساخته است از اهالی خارجه سالی
زیاده از شصت هزار نفر از همه جا بجهة تغییر آب و هوا به بادن بادن میآیند راه آهنی دیده شد که از کنار
رودخانه تا بالای کوه از زیر خانه ها رو ببالا میکشند ارتفاع آن از ته دره تا بالا از دویست ذرع متجاوز است
مدرسه بزرگ هایدلبرگ بنای عالی است و زیاده از پانصد سال است بنا شده امروز زیاده از هزار نفر
شاگرد از نقاط مختلفه اروپا و امریک در انجا مشغول تحصیل هستند کتابخانه معتبری دارد معلمین و متعلمین
بواسطه ایام تعطیل حاضر نبودند بحسب اتفاق یکی از معلمین انجا که معلم حکمت است در این بین حاضر شد کراندوک
او را بحضور آورده معرفی و تعریف کرده گفتند در تمام اروپا این معلم معروف و بی مانند است زیاده
از دویست شاگرد دارد اسمش (فلیشر) است مجسمه مارشال برد عبور دیده شد این سردار
اعلا از اهل هایدلبرگ بوده در جنگهای ناپلیون اول مادامی که ناپلیون غلبه میکرد با او بود یعنی دولت
باویر با ناپلیون اتفاق و همراهی داشت و مارشال برد سردار قشون باویر بود در اواخر دولت
باویر از ناپلیون برگشت و مارشال برد جنگ بزرگی برضد ناپلیون کرده است از پل بزرگ عالی
که دولت بمبالغ و مخارج گزافی ساخته است عبور کردیم و تماشا نمودیم از مهمانخانه که پایین میآمدیم از پل کهنه
که شنیدم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است بعد که گردیم باز برفتیم از پل جدید — گردش
گذشتیم که دولت بوضع جدید ساخته راه آهنی که ببالای کوه میرود و تفصیل آنرا نوشتیم فقط برای تماشا و تفرج
مسافرین است کار مهمی نمیشود و خیلی تند بالا میرود در وینه هم یک همچو راه آهنی در سفر سابق دیدیم که به
یک تپه که در بلندی واقع است میرود اما نه بالای آن باین تندی نیست این راه آهن در حقیقت
آسمان سوز است در کتابخانه مدرسه کتابهای خطی زیاد دیدیم کتب ادعیه و توریة و انجیل بخط قدیم و بعضی
کتب خطی مصور از قبیل شاهنامه و کتاب حافظ خطی خوب و غیره دیده شد کتابی داشتند آوردند اسم
دادیم دیدن مدرسه را بخط خودمان در آن نوشتیم یادگار نوشته و به رئیس مدرسه دادیم تالار مدرسه را از
تخته ساخته اند خیلی عالی است سیصد سال است ساخته شده در انجا جمع میشوند و درس متعلمین میدهند
و کاغذ بعضی از مدافع کننده میدهند در بالای تالار پرده بزرگی گذاشته بودند که کار یکی از نقاشان جدید است
بسیار خوب پرده ایست مهمانخانه که عصر در انجا عصرانه خوردیم بسیار جای خوبی است در محل مرتفعی واقع
و چشم انداز خوبی دارد عمارت قدیم هم در بلندی واقع است اما منظری ندارد شهر هایدلبرگ چنانکه اشاره
کردیم در میان دره واقع است دو طرف آن کوه و جنگل سبز و خرم است از وسط تمام دره و شهر [illegible]

ادونه

[illegible] بچه [illegible] بادن [illegible] چشمه گازکه [illegible] و آب بادن [illegible] است
[illegible] تصویر [illegible] عمارت ساخته‌اند یک باد [illegible] سقف [illegible] فقط دیوار باد [illegible]
[illegible] های خوب مجسمه دارد و در دیوار با حجار [illegible] نقش و گلهای منبت
در آورده‌اند که خیلی [illegible] است [illegible] باید [illegible] سهل است که باشد
[illegible] گفته [illegible] در بادن باد چون دو سفر دیگر هم آمده بودیم باز [illegible] تماشا [illegible] دیدن
خیلی تعجب داشتند و از بالا و پایین برای تماشای ما اجتماع کرده بودند و [illegible] کشیدند مالیات بادن
باد [illegible] ملیون [illegible] است [illegible] و دوازده کرور پول ایران میشود [illegible]
[illegible] میان [illegible] مالیات به [illegible] بسته‌اند خیلی کم [illegible] خلاصه سوار کالسکه
شده آمدیم [illegible] رسیدیم [illegible] و راندیم [illegible] چون [illegible] خواستیم با آن باغ برویم از این خط رفته
از خط [illegible] است [illegible] بالا [illegible] است خلاصه از شهر کارلسروهه که پای
تخت است [illegible] رسیدیم [illegible] قدری [illegible] کرده خط راه عوض شده راندیم بکار بادن
باد [illegible] شده [illegible] سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشیده
آمدیم پایین [illegible] گراند دوک دوباره با راه آهن [illegible] دو پای [illegible] گراند
[illegible] کنار دریاچه [illegible] است جزیره [illegible] دریاچه [illegible]
گراند [illegible] و زوجه ایشان در اینجا است [illegible] کنا
دریاچه [illegible] است [illegible] گراند دوک ناخوش است و حال الحمدالله قدری بهتر شده [illegible]
[illegible] دارد یک پسر گراند دوک که بیست و یکسال داشته و ولیعهد بوده پارسال
فوت [illegible] حالا این پسر ولیعهد گراند دوک است خلاصه شام را برای مراجعت گذارده رفتیم
بتماشاخانه ساعت هشت رسیدیم بتماشاخانه رفتیم [illegible] نشستیم امشب بازی [illegible]
[illegible] بالا رفت [illegible] لباسهای [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] آواز [illegible]
[illegible] میخواندند [illegible]
[illegible] پوست [illegible] پسرشان کشیدند [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] خودش [illegible]

هیچکدام هم ریش نداشتند بعینه زن بودند خیلی خواندند و رقصیدند موزیک خوب هم زدند بازی بسیار
با تماشائی بود یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بازی بود و پادشاه ژاپون بود بعد بازی تمام شد آمدیم منزل
شام خوردیم اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهر با ملاقات و معرفی شدند این‌ها است [illegible]
بیگن (ایوتنان کلنل کماندان ژاندارمری) [illegible] سواره [illegible] مسیو [illegible]
علاوه اجزاء عمارات و باغات [illegible] مسیو [illegible] در باید لیرک نایب الحکومه [illegible]
مسیو دو کوافت [illegible] شهر دکتر [illegible] رئیس مدرسه [illegible] عالی
دارد مسیو [illegible] گویا این [illegible] با آن [illegible] دیگر نایب الحکومه [illegible] است بسر
عمو باشد روز پنجشنبه هفدهم [illegible] از خواب برخاستیم [illegible] حال
منقلب است باد میاید [illegible] و بسیار [illegible] ناهار در منزل خورده بعد از ناهار قدری توی باغ
گردش کردیم و بعد برای حمام در اطاق [illegible] بعضی [illegible]
در آنجا نشسته تماشای غریب و عجیب خوردند تماشا کردیم بعد از حمام درآمده رفتیم گردش جنابان [illegible]
اما با این هوا [illegible] مجد الدوله و ناصر الملک [illegible] و ابو الحسن خان و احمد خان و میرزا محمد خان
وآقا خان وغیره در رکاب بودند راه زیادی توی جنگل بالا و سرازیر رفتیم اغلب جاها باران گرفته بود
اما خیلی خوش با صفا بود به قدر دو ساعتی گردش کرده آمدیم منزل عصر باز رفتیم توی باغ گردش کردیم یک ساعت
از شب رفته توی باغ بودیم بسیار روح و با صفائی است یک فواره دارد که همیشه [illegible] آب از آن میجهد
ما دیدیم فواره همچو [illegible] آب از [illegible] انسان [illegible] درختهای [illegible] اطراف این حوض بود [illegible] حرکت
بود یک صفا و خالی [illegible] روشن بود کنار حوض به قدر یک ساعتی روی
صندلی نشسته این صفا و هوای باغ و طراوت درختها و شنیدن فواره و آب لذت بردیم بعد آمدیم با طاق
شام خوردیم بعد شام اعتماد السلطنه روزنامه [illegible] خواند [illegible] رفته خوابیدیم هوای بادن باد
الان که قلب الاسد است خیلی شبیه است بهوای قبل از نوروز و ایام نوروز طهران همان طور که آنجا
در آن فصل [illegible] است بادن باد هم در فصل قلب الاسد همان سبزی و خرمی است بارندگی و
هوای بادن باد خیلی شبیه است بمازندران لکن تفاوتی که دارد این است که مازندران رطوبت زیاد
دارد اما اینجا مثل مازندران رطوبت ندارد کاغذ بهم نمی‌چسبد آدم مبتلا بدرد پا و درد دست
نمیشود خیلی هوای خوبی دارد [illegible] باغات و شهر اینجا و توی صحرا اشجار سیب
قرمز زیاد دیدیم که سیبهای قرمز بزرگ به درختها بود اما هنوز نرسیده بود در باغ [illegible] که ناهار
خوردیم

نمودیم نارنجستانها، گرمخانه های خوب زیاد بطوری عمارات اینجا داشت که تازه درختهای نارنج را که توی جعبه‌ها کاشته بودند از نارنجستان درآورده توی باغ گذارده بودند و نارنجها را بشکل نارون کوچک چتری ترتیب کرده بودند نارنج زیادی هم به درختها بود چون وضع و حالت باغ شوتزینگن را نوشته بودم حالا دیگر نمی‌نویسیم اول که وارد باغ شدیم خیابانهای زیاد طولانی و درختهای بزرگ جنگلی داشت و جمعیت زیادی از زن و مرد و بچه توی باغ گردش میکردند ما هم با گراندوک در توی کالسکه و سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر عقب ما بودند توی باغ و خیابانها و کنار حوضها که آبهای آن از دهن مجسمه‌ها بیرون میریخت و از خیابانها [illegible] داشت و روی نهرها از گلهای سبز کشیده بودند عبور میکردیم و هر جا که با آثاری میرسیدیم کالسکه را نگاه میداشتند همه پیاده شده آنجاها را تماشا میکردیم و دوباره سوار میشدیم از جمله جاهای تماشائی یک حوضی بود که طرفین حوض دو مجسمه مرال درست کرده بودند که سگهای زیاد دور مرال را گرفته و مرال حالت نزع افتاده آب از دهنش میآمد و میریخت توی حوض خیلی چیز تماشائی بود یکطرف دیگر حوضی بود که یک خوک دندان [illegible] که عبارت از گراز باشد از چودن ساخته بودند که باز سگهای زیادی دور او را گرفته بزمین زده بودند و او هم در حالت نزع افتاده آب از دهانش میریخت تو حوض این هم خیلی خوب ساخته بودند دیگر یک معبد کوچکی از سنگ مرمر ساخته در وسط آن یک مجسمه از [illegible] نصب کرده بودند با بعضی کاسه‌های مرمر کار قدیم یک جائی مجسمه [illegible] ساخته بودند از مرمر خیلی [illegible] که حمام رفته بود و سر گیسهایش افتاده بود و آب از آن میریخت دیگر یک محوطه مدوری بود دوران از سنگ [illegible] داشت وسط آن یک حوضی بود و وسط حوض یک بوق ساخته بودند که بالهایش را باز کرده بود و بالای آن محوطه هم دور تا دور که زیر آسمان بود مرغهای مختلف از قرقاول و طوطی و سایر مرغها ساخته بودند که باین بوق نگاه میکردند و از دهن بوق آب جاری بود و از منقار سایر مرغها هم از آن بالا آب میریخت توی حوض چون تمام مرغها به چشم بوق میل داشتند اینطور ساخته بودند دیگر یک کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب بیرون میآمد و بالای کوه یک مجسمه ساخته بودند که صورت یک رب النوع سازی بود و مجسمه قوی هیکلی بود و پاهایش [illegible] داشت خیلی خوب ساخته بودند و یک مسجدی شبیه به جامع اسپانیول و گرانادا که اعراب در زمان سلطنتشان در اسپانیول ساخته بودند دیدیم گنبد بزرگ و گلدسته‌های بلندی داشت و بعضی امثله عرب را در کتیبه‌های این مسجد نوشته بودند و زیر آنها بزبان آلمانی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمه‌ها این است (که خاطر الخواطر کل آ[illegible]) مثل دیگر (حرف زدن نقره و سکوت طلا است) مثلهای دیگر هم خیلی داشت [illegible]

بعمارت باغ که عمارت کهنه ایست و توی [illegible] است نهار خورده بعد از ظهر [illegible] سوار شده
[illegible] که تفصیلش را نوشته‌ایم روز جمعه هفتم امروز هوا ابر و [illegible]
نهار را در منزل خورده بعد از نهار [illegible] بعد [illegible] کالسکه نشسته راندیم
سمت جنوب بادان [illegible] ندیده بودیم مجدالدوله و [illegible] ایلخان [illegible]
الملک و احمد خان و ابوالحسن [illegible] بودند از کوهها و جنگلها و جاهای [illegible] و ابهای با صفا
گذشته [illegible] گردش کردیم در یک چمنی پیاده شده قدری راه رفتیم توی آن چمن درختهای سیب جنگلی
بود و سیبهای درشت قرمز داشت اما هنوز نرسیده بود مثل [illegible] و صحرای امامه ییلاق طهران
درختهای سیب جنگلی [illegible] تمام [illegible] سیب امامه ریزه است و ترش سیب اینجا درشت
و ترش [illegible] در ساعت [illegible] مراجعت کرده آمدیم منزل ساعت پنج و نیم باید بشکار رویم [illegible]
معین [illegible] مجدالدوله و [illegible] خان و عزیز سلطان و امین حضور و ادیب الملک و حسن خان
و [illegible] خان و [illegible] و غیره در رکاب بودند طرف [illegible] رفتیم برای حلقه
و شکار [illegible] هالبرستونات [illegible]
[illegible] توی اینجا [illegible] بود [illegible] دیده میشود [illegible]
اگرچه [illegible] قدری [illegible] بود اما [illegible] خوب [illegible] بودند تمام [illegible] حاصل
زراعت [illegible] مشغول [illegible] بودند [illegible] سبد [illegible] کالسکه آوردند
[illegible] توی جنگل [illegible] کالسکه‌های معمول [illegible] کالسکه‌های اوچیاک شده [illegible]
[illegible] رسیدیم این ایست اعتماد [illegible] است خیلی [illegible]
واسب دارد [illegible] است [illegible]
[illegible] است و بعضی [illegible] جنگل [illegible]
[illegible] آمده [illegible] قدری [illegible] از توی [illegible]
چند [illegible] پیاده شدم [illegible] چار پاره [illegible] اگر [illegible]
خروس [illegible] داشت از نزدیک پرواز کرد با گلوله
اول [illegible] گلوله [illegible] درخت [illegible] و خروس مرده [illegible] و توی جنگل از
[illegible] سوار شده رفتیم [illegible] دیگر بار رسیدیم [illegible] تا چمن [illegible]
[illegible] پیاده رفتیم و خسته شدیم تا آخر از توی [illegible] کاشته بودند
[illegible]

بادن باد

چند قرقاول پرید ولی خیلی دور رو از گلوله بود انداخت نخورد برگشته سوار کالسکه شده راندیم یک زمین
زارتی رسیدیم دو سه نفر پیاده شکارچی همراه ما بودند یکی از آنها خیلی ماهر بود جای قرقاول امیدانست
با چشمهٔ هم دیده بودند بودند می‌شناختند باز پیاده شدیم رفتیم توی زراعت زار چون تفنگ ساچمه‌زنی خود ما
را همراه نیاورده بودند تفنگ ساچمه‌زنی که در دست مشهدی مست باشی گراندوک بود گرفته انهم تفنگ
نمره شانزده بود و تفنگهای کوچک داشت برای شکار بلدرچین خوب بود و همینطور میان زراعت
زار رسیدیم یکدسته قرقاول پرواز کرد دو تا انداختیم نخورد مجدالدوله نزدیک بود یک قرقاول
که خال انداخته بودند بعد یک خروس بزرگ دیگر پرید آنرا زدم با بالش آویزان شد خود را توی جنگل
انداخت بعد شکارچی عرض کرد میل دارید کبک بزنید گفتیم بلی رفتیم پیاده برای کبک چمن بارچیلی راه رفته
رسیدیم بکبک یک زار و یونجه زار که یکدفعه از دور یک دسته کبک چیل پرید خیلی دور بود تفنگ
انداختیم نخورد باز توی زراعتهای گشتیم که یک خرگوش بیرون آمد تفنگ را بخرگوش قراول رفتیم که در
بین یک کبک چیل از زیر پای عزیز... پرید با اینکه... دستم بود از صرافت خرگوش افتاده خیلی
تفنگ را برای کبک انداختیم کبک افتاده... بردند آمدیم سوار کالسکه شده راندیم را
سبزه زار نزدیک غروب بود خیلی راندیم تا رسیدیم بوسعت گاهی شوکای زیادی دیده شد اما دور بود
مجدالدوله را فرستادیم ... از درخت ما ایستادیم برای یکدسته شوکای دیگر که بقدر ... هزار
قدم از ما دور بود دیگر... تیر گلوله انداختیم ولی معلوم بود که نخورد بعد برگشته سوار شدیم و باز رفتیم از برای
شوکا خیلی راه رفتیم هوا هم تاریک شده بود شوکا هم از نزدیک دیده نمیشد دور بود بالاخره باز رسیدیم
یک جای... یک... کبک چیل... پیاده شدم هوا هم حالا خیلی تاریک است یک کبک چیل
مانده بود پرواز کرد زدم افتاد توی چمن اما کسی نتوانست پیدا کند آخر مشهدی مست باشی گراندوک پیاده
شده توی چمن راه میرفت که از خوش پا گرد به دیدن تیر بالش خورده بود دیاد با آنرا گرفته دیگر تاریک
رسیده بود ما تا بقدر دو فرسخ راه تا منزل داریم هوا هم خیلی تاریک است سوار کالسکه شده خواستیم بر
گردیم گفت بنز مارک باز اصرار کرد که شکار شوکا ... بالاخره رفتیم اما هوا خوردی تاریک است که جائی
دیده نمی‌شود باز رسیدیم بیک جائی که آنجا یک شوکا دیده شد اما خیلی دور بود یک گلوله بآن انداختیم
نخورد برگشته سوار کالسکه شدیم راندیم برای کالسکه‌های بزرگ که کالسکه رسیده سوار شده راندیم
برای منزل سه ساعت و نیم از شب مانده منزل رسیدیم بعضی الماسهای برلیان خوب آورده بودند
بقدر ده یازده هزار تومان الماس خریدیم بعد شام خوردیم (دوشنبه نوزدهم [illegible])

بردیم باستوت کارت هوا امروز آفتاب و خوب بود قبل از نهار گراندوک نشان و حمایل دولتی ما را
آورده بدست خود بایشان دادند حمایل زرد و خوش گلی دارد که کنارش را گلابتون زرد دوخته اند یک نشان
گردنی و یک نشان سینه و یک سر حمایل داشت نشان خوش طرحی است نشان را گرفته اظهار امتنان
کردیم و با گراندوک قدری نشسته صحبت داشتیم و رفتند نهار خوردیم و بعد از نهار لباس پوشیده و نشان
گراندوک را زدیم امین السلطان و سایر ملتزمین هم همه لباس رسمی پوشیده یک ساعت بعد از ظهر با گراندوک
در کالسکه نشسته راندیم برای کار قبل از آنکه برویم آمدیم توی باغ گردشی کردیم تا وقت حرکت رسید
سوار شده بطرف کار راندیم سوار ترن شده بار رفتیم با دو سه خط راه عوض شده افتادیم براه گراندوک
و امین السلطان و عزیز السلطان و میرزا محمد خان و یاور گراندوک که همیشه پیش ایشان است توی
واگن ما بودند امروز همان خط راه تا [illegible] که پای تخت بادن است میرویم قلعه راستاد در دست چپ
راه دیده شد این قلعه راستاد که گفتیم قریه عظیمی در دست راست در دامنه دیده شد اسم قریه را
پرسیدیم گراندوک گفتند [illegible] است و تفصیلی از این قریه ذکر کردند که از این قرار است میگفتند
در عهد ناپلیون اول جنگ بزرگی مابین فرانسه و اطریش در اینجا واقع شد جنرال مورو سردار فرانسه
با آرشیدوک شارل سردار اطریش در اینجا جنگ کردند آرشیدوک شارل شکست خورد
اما قشون خود را از دره های [illegible] عقب نشاند و سی هزار از قشون خود را در اولم بریاست
جنرال ماک ساخلو گذارد و بعد خود ناپلیون اول اولم را محاصره کرد جنرال ماک با آن سی هزار قشون
اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند خلاصه راندیم تا رسیدیم بکارلسروهه اینجا گراندوک تمام صاحب منصبها
و وزرا و رجال دربار خودشان را در گار حاضر کرده بودند که معرفی نمایند ترن که ایستاد آمدیم پایین
گراندوک هم وزرا و صاحب منصبها را معرفی کردند موزیکانچی هم بود و موزیک میزدند این صاحب منصبها
اطاقی با همه سبیلهای خوب درشت خوش لباس بودند تمام لباس ماهوت آبی پوشیده جلیقه و کلاه بردا
سفید داشتند و همه بیاست تمام سبیلها را تاب داده بودند واقعاً این پنجاه شصت نفر همه صاحب منصب
هیچ صورة با هم اختلاف نداشتند خیلی عجیب بود خلاصه با گراندوک وداع کرده آمدیم توی واگن ایستادیم
تا ترن حرکت کرد و راندیم برای استوت کارت از بادن باد هر چه میگذریم هوا گرم میشود درختهای سیب
هم اطراف راه خیلی بود که سیبهایش سرخ شده و رسیده بود اعلیحضرت امپراطور آلمان دو روز دیگر بنا است
به بادن باد [بیایند] و دو شب توقف کرده از آنجا میروند باستراسبورغ و متس در بین راه و صحرا اگرچه کوه و
دره و جنگل و حاصل زراعت و سبزه و چمن زیاد بود اما آبادی و صفای بادن باد نبود در دهات خوب

در

در اطراف راه دیده شد. در یک جا چشمه آب خیلی صاف جوئی مثل آب گلکیله که نزدیک شهرستانک
دارد که [illegible] دیدم [illegible] در فرنگستان مثل آب چشمه ندیده بودیم ریگهای ته آب همه پیدا
بود [illegible] گشت. [illegible] در اطراف همین چشمه است در سرحد میانه باد و ورتمبرغ یک
[illegible] است اسمش [illegible] موه لاک [illegible] است از اینجا مهماندارهای دولت باد که همراه بودند
مرخص شده [illegible] مهماندارهای دولت ورتمبرغ که اسامی آنها از این قرار است (جنرال ول
[illegible]) (کلنل لنت [illegible]) [illegible] پادشاه ورتمبرغ (هرنر
[illegible] وزیر مختار [illegible] حضور رسیده معرفی شدند و مأموریت [illegible]
عرض کردند و نشستند توی واگن [illegible] از بادن باد تا کالسروه پای تخت باد یکساعت
راه است و از کالسروه تا سرحد هم یک ساعت و از سرحد که موه لاکر است الی شتوت کارت
[illegible] راه است [illegible] سه ساعت راه و سی فرسخ مسافت است بعضی از جاهای
راه [illegible] ولی [illegible] دو تونل ممتدی هم گذشتیم که [illegible] ام
دو دقیقه طول کشید خلاصه [illegible] ساعت چهار [illegible] شتوت کارت رسیدیم چون پادشاه ورتمبرغ خودش
[illegible] نشسته اند [illegible] در عوض ولیعهد خودشان را که
[illegible] برادرزاده [illegible] چون خود پادشاه هیچ اولاد ذکور
ندارند ولیعهد [illegible] ایشان [illegible] است در اینجا پیاده شدیم یکدسته سرباز با صاحب
منصبان [illegible] بودند [illegible] هم بودند با ولیعهد دست داده تعارف
کردیم [illegible] کلیه
[illegible] المان [illegible] تمام المان
[illegible] اما سرباز و صاحب منصب ورتمبرغ کوتاه تر و کم جثه تر از قشون [illegible] هستند
[illegible] بنظر می آمدند خلاصه نواب ولیعهد صاحب منصبان همراه خودش را با آن [illegible]
[illegible] معرفی کرد و بعد با ولیعهد و امین السلطان و میرزا رضا خان در کالسکه نشسته راندیم برای
عمارتیکه منزل ما است و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت (لاند هوس [illegible]) [illegible]
است که باید از شهر و پارک گذشته رفت بعمارت شهر توی دره واقع است که اطراف آن پست
و بلندی است درست شهر و جاهایش دیده نمیشود از دور سوادی بنظر آمد اما درست معلوم نبود
قدری از توی شهر و بعضی کوچها گذشته داخل پارک شدیم جمعیت مرد و زن از [illegible]

را ایستاده بودند همه مردمان نجیب خوبی هستند زن و دختر خوشگل هم میان آنها خیلی بود وارد شدیم پارکست
درختهای خوبی دارد خیلی پارک خوبیست رسیدیم به در عمارت اعلیحضرت پادشاه که [illegible] دستشان
روی پله ایستاده بودند ملاقات نمودیم و از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم
آمدند اطاقهای منزل ما را نشان داده رجال و بستگان خودشان را به ما معرفی کردند ما هم امین السلطان
و سایر ملتزمین خودمان را برای ایشان معرفی کردیم عمارت ایشان خیلی خوب عمارتیست مثل حمامهای
سنه فی الجمله بیست اطاقهای خوب مطبوع دارد و مبلهای ممتاز از جلدها و جسمهای مرمر حجاری شده خوب
و پرده‌های خوب نقاشی بسیار ممتاز در اطاقها نصب است قدری نشسته با پادشاه صحبت کردیم
می‌گفتند ناخوش هستم و در [illegible] گفتند مشغول معالجه بودم محض ملاقات شما آمده‌ام فردا هم از برای معالجه
با کمال رجعت خواهم کرد بعد از صحبت برخاسته رفتند منزل خودشان [illegible] دولت
خودشان را برای ما هدیه فرستادند ما هم نشان صورت خودمان را بتوسط میرزا رضاخان وزیر مختار
برای ایشان فرستادیم [illegible] ولیعهد دولت ورتمبرغ که خواهرزاده و نوه عموی پادشاه حالیه است
پرنس گلیوم [illegible] کسانی که نواب ولیعهد [illegible] معرفی کردند از این
قرار است [illegible] دولت [illegible] عموزاده اعلیحضرت پادشاه و مادرش دختر [illegible]
اعلیحضرت [illegible] پرنس [illegible] خواهرزاده پادشاه (پرنس
[illegible] پادشاه [illegible] بادن
[illegible] بادن دو
[illegible] همه
[illegible] (دکتر فن
[illegible] قرار
[illegible]
[illegible] ایستاده بودند [illegible] که فرزانه
او نخست سوار کالسکه شده رفتیم [illegible] بوده‌ایم
از پارک عبور کرده و از بعضی خانه‌های کوچک [illegible] عمارت را
از روی عمارت [illegible] کرده [illegible] اسپانیولها فتح کرده [illegible] و بعد انسان را
[illegible] (ویلهلما) است [illegible] پادشاه [illegible]

بلند ساخته بودند [illegible] بسیار [illegible] این طاق
بلند مثل مسجد است و بنای [illegible] خیلی [illegible] بسلیقه ساخته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] این بسیار [illegible]
عمارت [illegible] پرده های خوب [illegible] اعراب مشرق [illegible]
[illegible] زن و مرد اعراب [illegible] بسیار خوب نقاشی کرده بودند [illegible] عمارت
[illegible] درو سقف [illegible] بسیار بلند است [illegible] مسجد [illegible]
واقع شده همه بوضع ابنیه عرب تا [illegible] در این [illegible] بودند [illegible]
مخصوصاً عمارتهای [illegible]
وغیره هم دیده شد از این معلوم میشود که اعراب [illegible]
جلو عمارت هم باغ باصفای خوبی است و پادشاه مخصوصاً [illegible] دوست [illegible]
[illegible] این عمارت را پدر من ساخته اما گلکاری و بنای باغ [illegible]
و حقیقت بسیار خوب و باسلیقه ساخته اند با ایشان [illegible] قدری باغ [illegible]
نه زیاد بزرگ و نه کوچک در جلو عمارت واقع است در دست چپ [illegible]
خانه دارد و درختهای کاملیا [illegible] در اینجا [illegible]
جلو عمارت چهار مرتبه وسیع دارد تا مرتبه بازیاد بلند میشوند [illegible]
[illegible] مرتبه با گلکاری بسیار خوب [illegible] گلهای [illegible] مثل [illegible]
این [illegible] حوضهای کوچک با فواره ساخته اند که از این حوض [illegible]
[illegible] باغ [illegible] وسط [illegible] فواره دارد که آب [illegible] بقوت [illegible]
ذرع از فواره جستن میکند دور حوض سبزه و چمن و گلکاری بسیار قشنگ [illegible]
[illegible] ساخته اند که دور کنار خیابانها قشنگ درختهای [illegible] دارد همه [illegible]
[illegible] برگهای [illegible] ترتیب کرده اند که [illegible] صاف سبزی دیده میشود که از پایین تا بالا [illegible]
ندارد و از [illegible] در اطراف باغ قریب هزار درخت است و سر این درختها مثل [illegible] سبزی
[illegible] است که بالای [illegible] تاجی از [illegible] شاخ و برگ [illegible] و تعبیه کرده اند [illegible]
و میان سبزه ها هم گلکاری بسیار خوب بود و [illegible] گردشی دارد [illegible] طرز [illegible]

[illegible] ساخته اند [illegible] جلو این عمارت گردش ستون زده و گچ بری ریزه کاری کرده اند خیلی [illegible]
[illegible] بیست یک دنیا باز اکرفته رفتیم تا انتهای آن با ایوان غلام گردش رسیدیم و از میان همان ایوان رفتیم
عمارت دیگری که از عمارت اول که وارد شده بودیم بزرگتر است این عمارت هم بطرز اعراب است
[illegible] و نقاشی ریزه کرده اند تالار بزرگی داشت بسیار عالی چهار شنبه شاه نشین دار
[illegible] شیشه های الوان سبک عرب خیلی دیدنی بود زمین آنهم تخته منقش بطور
[illegible] میز بزرگی ترتیب داده بودند برای شام فردا شب که باید در اینجا شام رسمی بخوریم یک
[illegible] که تفصیل آنرا نوشتیم در این طرف این عمارت بزرگ است قدری توی این تالار
[illegible] ملت با پادشاه نشسته صحبت داشتیم میگفتند فردا باید برویم کنار دریاچه کنستانس که در آنجا
[illegible] ایشان [illegible] است لاک کنستانس در سویس واقع و چنانکه سابقاً هم اشاره
کرده ایم [illegible] وضع دریاچه [illegible] از این قرار است بیشتر
[illegible] قدری هم از حرکت باد [illegible] دریاچه اتصال دارد و قدری نیز از باد
[illegible] این چهار دولت یعنی سویس و باویر و ورتمبرغ و بادن در اطراف دریاچه متصرفات دارند خلاصه
[illegible] قدری نشستیم برخواسته از [illegible] عمارت گردش آمدیم بعمارت اول که [illegible] دیدیم و از همان راه
[illegible] پادشاه [illegible] آمده منزل قدری استراحت کرده بعد رفتیم باغ عمارت [illegible]
[illegible] باغ خوبی دارد [illegible] های عالی [illegible] و چمن و خیابانهای مشجر سایه دار خیلی مصفا
[illegible] عمارت [illegible] زیادی بود [illegible] و قدری از آن خوردیم چیزی
[illegible] اعتماد السلطنه [illegible] روزنامه اروپ میخواند در همین گردش [illegible]
[illegible] تعجب کردیم [illegible] رفته [illegible]
[illegible] راه آهن [illegible] معلوم [illegible] این کار
[illegible] راه آهن کشیده اند و در همان وقت [illegible] بالا [illegible]
[illegible] کار است بعد [illegible] بعد [illegible] این عمارت
[illegible] وضع این عمارت [illegible] مثل [illegible]
[illegible] های دیگر [illegible] های ایران [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] اطراف این [illegible] تالار بزرگ وسط [illegible] های [illegible] چوب از آن

در مجمع

برمه و نقاشها که صورت رب النوع با مثل اژدری و غیره دارد که تاریخ ساختن آنها از بیست
الی دو هزار و پنج سال و نهصد سال قبل از این و کاسه‌های بعضی است که یا از روم یا از اینجا ساخته‌اند ظروف لعابی
بزرگ مصالحی بزرگ چینی طلا دارد و صورت شمعی و نفیس است بعد رفتیم چند اطاق که مخصوص [illegible]
[illegible] است تماشا کردیم همه آنها را بروشنی چراغ و لامپ میدیدیم [illegible] بود [illegible]
بزرگ بود و متوسط بود و بعضی از [illegible] گذاشته بودند و بعضی دیگر [illegible] هم [illegible]
را هم روی کرباس خیلی [illegible] قیمتی دیدنی بود از آنجا آمدیم وقت خواب بود خوابیدیم [illegible]

یکشنبه بیست و سیم ذی الحجه امروز ناهار منزل خوردیم بعد از ناهار [illegible] کالسکه [illegible]
سوار شده رفتیم برای گردش [illegible] خان [illegible] همراه بودند [illegible] کالسکه [illegible]
[illegible] رفتیم و توی کوچه‌ها [illegible] بعضی جاها پیاده شدیم و تماشا میکردیم [illegible] واقع است
و اطراف آن کوه است [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] که همه جا با کمال راحت [illegible] گردش کردیم [illegible]
که اینجا [illegible] بود [illegible] است [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] این شهر [illegible] واقع است [illegible]
اهالی شهر [illegible] در این [illegible] ساخته‌اند که وقت گرمی هوا اینجا بیایند [illegible]
[illegible] خیلی [illegible] بودند [illegible] دندانه [illegible] است که
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] درخت [illegible] کاشته‌اند [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] کرده و روی آنها درخت [illegible] ساخته‌اند [illegible]
[illegible] است [illegible] وقت [illegible]
[illegible] بلند [illegible] شهر [illegible]
شهر [illegible] واقع است [illegible] دارد [illegible]
دارند از آن بلندی [illegible] خیلی بزرگی [illegible] سلطنتی
[illegible] صد یا نصد سال [illegible] تماشا کردیم
[illegible] باران [illegible] گرفت [illegible] کالسکه [illegible]
و سوار [illegible] برای شهر [illegible] اینجا هم تمام [illegible] شده [illegible]

[illegible] کرده در [illegible] هوای [illegible] است با وجود این [illegible] با انکور [illegible] است همه مردش
[illegible] نجیب و معقول هستند خوش [illegible] [illegible] دی [illegible] هستند خلاصه از توی شهر
[illegible] از جلو عمارت سلطنتی [illegible] عمارت بسیار [illegible] است جلو خان [illegible] دارد جلو این عمارت
[illegible] [illegible] [illegible] کرده اند دو حوض بزرگ با فواره های مرتبه مرتبه دارد که از آنجا
[illegible] مرتبه [illegible] مرتبه دوم و از آنجا بحوض میریزد خیلی فواره های قشنگی بود عمارت
[illegible] سلطنتی [illegible] عمارت جدید است تا کسی در آنجا منزل ندارد و بعضی اجزاء و عمله جات پادشاهی
[illegible] و این [illegible] [illegible] زده کشیده که از کوچه و [illegible] [illegible] کرده اند قدری شهر را گردش کرده
افتادیم به پارک [illegible] که دیروز آمده بودیم و راندیم برای منزل یک خیابان خیار بسیار خوبی دارد که
از اول این پارک است الی پارک سلطنتی بسیار خیابان خوبیست خیارها سر بآسمان کشیده و شاخ و
برگ اینها بهم داده مثل [illegible] سبزی شده است که از زیر آن ابداً آسمان پیدا نیست اما خیارهای
[illegible] ما [illegible] [illegible] دارد رنگ ساقه خیارهای اینجا سیاه ترد و برگ اینها هم کوچک از برگ خیارها
[illegible] است [illegible] رسیدیم به منزل قدری راحت کرده رفتیم توی باغ گردش کردیم پهلوی عمارت
[illegible] در میان چمن است که [illegible] از آن [illegible] ساخته و سیم کشیده اند و میان آنها بقدر
[illegible] عبد [illegible] اند [illegible] الهای [illegible] است تمام [illegible] هستند مرالهای
[illegible] هستند و [illegible] دارند [illegible] داشت [illegible] باز کردند مرالها دور بودند
[illegible] [illegible] [illegible] با وجود اینکه [illegible] است [illegible] باز وحشی میباشند
[illegible] [illegible] بعد برگشتیم بطرف اطاق خود [illegible] شب در ساعت شش و نیم از [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] که [illegible] رفته بودیم که [illegible] وقت رفتن لباس رسمی پوشید
[illegible] نواب ولیعهد و شاهزاده [illegible] [illegible] [illegible] همه با لباس رسمی [illegible] بودند
[illegible] [illegible] خان [illegible] [illegible] [illegible] های دیگر از عقب
[illegible] [illegible] [illegible] رفته بودیم [illegible] از در [illegible] داخل [illegible] شدیم
[illegible] ولیعهد [illegible] راست ما نشست
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که آدم خوش
[illegible] نشسته بود این شاهزاده [illegible] [illegible] پادشاه است [illegible] دو شاهزاده که در دو
جنب ما نشسته بودند [illegible] بیست و شش هفت سال [illegible] ولیعهد هم چهل [illegible] سال دارد انطرف

ورتمبرغ

ولیعهد میرزا رضا خان وزیر مختار نشسته بود و زیر دست او پرنس شارل دو واکنت دو وود نامبرده
نشسته بود سنش بیست و سه سال است بسیار شاهزاده خوش روی خوش بوی شیرینی است با این صغر
سن خیلی عالم و فاضل است بخصوص بواسطه سفرهائیکه در مشرق زمین و طرف شامات و مصر و بیت
المقدس وغیره کرده است اطلاعات شرقیه خوب دارد شاهزاده که دست چپ ما نشسته بود و
همشیره اش را نوشتیم پدرش برادر پادشاه اول ورتمبرغ است و اسم پادشاه اول ورتمبرغ فردریک
بوده مادرش دختر ارشیدوک البرت عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه اطریش است و شاهزاده
اخیر که نوشتیم بمشرق زمین سفر کرده است (پرنس شارل دو واخ) مادرش خواهر پرنس دنماکی است
و پدرش برادرزاده پادشاه فردریک است که پادشاه اول ورتمبرغ بوده است (اسامی سفرائیکه
در سر میز شام حضور داشتند از این قرار است وزیر مختار با دیگر دول این یعنی اقدم همه سفرا است
کنت توف کرچن وزیر مختار اطریش کنت اذکولیسکانی) وزیر مختار انگلیس (مسیو
بادون، شارژدافر روس (مسیو دیکالابیت شارژدافر فرانس (مسیو دو بیل دی
خلاصه شام خوردیم چراغ و شمع زیادی روشن کرده بودند ما بواسطه اطاق بسیار گرم شده بود و ما عرق
زیاد کردیم به ولیعهد گفتیم پنجره ها را باز کنند باز کردند هوائی داخل شد اما بهمان تفاوتی نکرد آمدیم بیرون
قدری در باغ گردش کردیم توی باغ چراغی نبود تاریک بود فواره آب جستن میکرد تاریکی عالمی داشت
بعد از قدری گردش سوار کالسکه شدیم که برویم بمحل تماشائی که اسم آنجا کان اشتات است
جائی است نسبتاً خوب کارت مثل ... طهران در آنجا معدن آب اوکرد سردی دارد به جهة
معالجه میخورند راندیم از پل رودخانه که گذشتیم قدری رفتیم تا بجائی رسیدیم که چراغ بود کم کم چراغ زیاد شد
دیده شد تا جائی که چراغان مفصل بود نواب ولیعهد و شاهزاده با هم که از پیش آمده بودند تا خیابانی دراز
طولانی ساخته دو طرف آن چراغ زیادی گذاشته بودند بسیار گرم بود دست نواب ولیعهد را گرفته
ولیعهد اشخاصی که مباشر آتش بازی شده بودند مثل بگلربیگی شهر وغیره معرفی کردند از دو طرف زن و مرد
زیاد ایستاده بودند دخترها و زنهای خوشگل و بسیارهای فضول زیاد میان آنها بودند نواب ولیعهد ما را از
توی جنگل که همه جا چراغان کرده بودند بردند به بالائی که بقدر دو نشان تیر ارتفاع داشت راه پیچ پیچ خوبی داشت
و همه جا چراغان بود رفتیم تا بالا رسیدیم در آن بالا حوض بود و فواره داشت دور آنهم درخت بود در جنگل
فانوسهای رنگین آویخته و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود تماشا کردیم برگشتیم
از همان راه از میان جمعیت زن و مرد آمدیم تا رسیدیم بوسعت گاه بزرگی در میان جنگل ... آنجا

از چوب موقتاً ساخته بودند که ده پانزده ذرع دور آن بود میزی در آنجا گذاشته روی آن آب و مشروبات
وغیره تهیه کرده بودند اطراف همه پر از آدم بود یک طرف جائی مرتبه مرتبه ساخته بودند و آوازه خوانهای مرد و زن
در آنجا نشسته میخواندند بعد آتشبازی برخاسته و ارابه راندیم در منزل وارد شدیم امشب در توی جنگل باغ
و آتشبازی با چراغ و الواط (ولکم) خوش آمدید نوشته بودند و دو دانه [illegible] را که با دلنگر
میگذرد از اینجا هم میگذرد و بعضی از اینجا میرود به هایدلبرگ و از آنجا میرود در مانهیم داخل رود رن می‌شود

(روز دوشنبه بیست و یکم) امروز در ساعت یک بعد از ظهر باید برویم شهر مونیک — رفتن بمونیخ
که پای تخت مملکت باویر است قبل از نهار قرار بود برای تماشا بروم بعمارت تابستانی شهر در ساعت یازده
کالسکه حاضر شد من و جلال الدوله و عضد السلطنه در یک کالسکه نشستیم میرزا رضاخان وزیر مختار
و جنرال مهماندار هم در کالسکه دیگر نشستند از جلو میرفتند عزیز السلطان و میرزا محمدخان و ادیب الملک
و محمدخان و حسن خان هم در کالسکه عقب سوار شدند راندیم برای عمارت شهر از جاهائیکه گذشتیم تا بعمارت شهر
رسیدیم از این قرار است از [illegible] پارک و باغ این عمارت تهران که گذشته میرسد به یک مجسمه
که آن مجسمه این پارک را از پارکهای دیگر جدا میکند و میرسد به یک دری که یک دسته فواره
به بالا در آن [illegible] بودند از این در که بیرون میرود داخل یک پارک بزرگ دیگر میشود در بالای حوض
میشود به خیابان چهار بزرگ که تفصیل آنرا نوشته‌ام و بسیار خیابان خوبیست در ایام تابستان [illegible]
خیابان سبز سایه‌انداز است که میان آن پیاده و سواره و با کالسکه گردش میکنند و روی نیمکتها
می‌نشینند در پارکهای اطراف این خیابان هم بعضی مجسمه با برنز و مرمر و سنگهای دیگر و غیره نصب کرده
در انتهای این خیابان هم دو مجسمه بسیار بزرگ ساخته‌اند یک اسب دیوانه به بزرگی اسب دستهای خود را
بلند کرده و گوش خوابانده است یک مرد هم به بزرگی انسان پهلوی آن ساخته‌اند که با دست زیر پوزه
اسب زده است هر دو مجسمه که جفت و یک ترکیب هستند مقابل همدیگر نصب شده بسیار خوب مجسمه
ایست از این خیابان که بیرون میرود داخل خیابانی دیگر میشود که اطراف آن درختهای بلوط است که تازه نشانده
[illegible] اطراف این خیابان هم پارک است در وسط آن یکجائی [illegible] است که روی آن یک مجسمه
پیرمردی [illegible] بزرگی ساخته‌اند خیابان بلوط منتهی میشود به باغ و پارکی که جلو عمارت [illegible] واقع است و
تفصیل آنرا نوشته‌ام بسیار پارک خوبی است گلکاریهای تماشا نموده [illegible] درختهای [illegible]
و ترتیب کرده‌اند و یک فواره در وسط این پارک دارد که آب آن خیلی بلند میرود فواره‌های دیگر هم
مرتبه مرتبه دارد که آب از این مرتبه بآن مرتبه میریزد خیلی پارک خوبی است خلاصه رسیدیم بعمارت و درب

د

در پتربرغ

بله باز هم رفتیم جای دیگر [illegible] عمارت [illegible] که [illegible] سال [illegible]
[illegible] ساخته اند [illegible] و زیر [illegible] باغ [illegible] در اینجا [illegible] و عمارات دیگر [illegible] است
که دویست سال میشود ساخته اند در بیت عمارت تازه که [illegible] زیر [illegible]
[illegible] عمارت را تماشا نمودیم [illegible] اول عمارت را که چند تا میخورد [illegible] لازم عمارت بسیار عالی است
[illegible] بسیار [illegible] از قبیل مجسمه های مرمر [illegible] یعنی [illegible] مجسمه و پرده های [illegible] و
پرده های نقاشی بسیار ممتاز و نقاشیهای روی [illegible] نقاشی [illegible] در پترغ است و همه نقاشیهای [illegible]
[illegible] وقت سلطنت سلاطین قدیم و اجداد این پادشاه را ساخته اند و یکی از پرده های نقاشی اینجا
پرده [illegible] از نقاشان معروف [illegible] که سی سال قبل [illegible] و حالا مرده است [illegible]
همین ذکا [illegible] بوده است این پرده [illegible] صورت [illegible] ساخته
که [illegible] در [illegible] بچه خودش را آرایش میکند و حالت [illegible] در [illegible] در پشت پرده که [illegible]
[illegible] است [illegible] ولی [illegible] بطوری [illegible] در [illegible] صورت بچه [illegible]
[illegible] بچه را [illegible] نموده است بسیار پرده ممتازیست در تمام فرنگستان [illegible] پرده
ندیده بودم [illegible] خیلی ندیده بودم [illegible] پرده های نقاشی ممتاز در فرنگستان [illegible] است
مجسمه های [illegible] که اینجا دیده یکی [illegible] مرد [illegible] که [illegible] خانه [illegible]
یک مجسمه [illegible] که [illegible] شهر رم است دیگر [illegible]
[illegible] رم و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] بود یک [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] و [illegible] خیلی [illegible] بود یک مجسمه [illegible]
[illegible] مجسمه [illegible] خلاصه [illegible] این عمارت
[illegible] بعد رفتیم [illegible] ناپلئون [illegible] این [illegible] کرده بود [illegible] این اطاق خوابیده
[illegible] که ناپلئون روی آن خوابیده بود [illegible] حالت [illegible] یک [illegible] خود ناپلئون
[illegible] ناپلئون [illegible] ناپلئون [illegible] آن [illegible] در [illegible]
[illegible] ناپلئون [illegible] بعد رفتیم [illegible] عمارت [illegible] سنگ خیلی داشت
داخل یک تالار بزرگ خوبی [illegible] باغ [illegible] تالار عالی [illegible]
[illegible] این تالار [illegible] اینجا [illegible] بعد رفتیم [illegible]
[illegible] است [illegible] خیلی داشت [illegible] باغ [illegible]

بعد آمدیم پایین دو باره رفتیم باطاق کابینه یعنی اطاق تحریر و کار پادشاه اینجا را هم تماشا کردیم عکسهای زیاد
داشت شبیه های اینجا خیلی داشت تا آخر اطاق رفتیم در اینجا یک پرده کوچکی بود که صورت یک زن
سفید پوش را در اطاق [illegible] کشیده بودند پرسیدیم این صورت کیست گفتند این
دام بلانش است و همه جا [illegible] پرسیدیم یعنی چه گفتند وقتی که مصیبتی بخانواده سلطنت رو میدهد کسی
از آنها میمیرد این پرده روح است بپای خودش میرود منزل و زیر در بار و سلطنت میگوید معلوم شد که چون این سخن
افسانه است از این جهت همه خندیده اند از زیر در بار هم پرسیدیم که شما این را دیده اید نه اقرار کرد و نه انکار
خلاصه بعد از تماشای اینجا آمدیم بباغ مخصوص عمارت که دور آن پرده آهنی و نظام گردش دارد و مجزی از پارک
بزرگست گلکاری خوبی در اینجا کرده اند و حوض مخصوصی دارد که دور حوض را نرده کشیده و توی حوض مرغابی
انداخته اند نرده برای این است که مرغابی از حوض بیرون نیاید و اشجار [illegible] نکند خیلی جای باصفائی بود
بعد از مدتی گردش از این پارک رفتیم به پارک بزرگ که فواره های مرتبه مرتبه دارد و پارک عمومی است
که همه مردم گردش میکنند اینجا هم خیلی باصفا است از اینجا سوار شده از همان راهی که آمده بودیم راندیم
رو بمنزل عمارت را چنانکه اشاره کردیم دوک شارل در دویست سال قبل ساخته است از جمله پرده
های [illegible] که خیلی ممتاز بود در این عمارت دیده شد پرده آسیا و افریقا و ینگی دنیا بود که حالات و صنایع
مختلفه این سه قسمت معظم کره زمین را مینمود و یک مجلس تاج گذاری و جنگ ایوان معروف بظالم روسی با
عثمانیها که او را (ایوان لکووشلن) میگویند بود که از جمله پرده های نقاشی بسیار ممتاز است پرده دیگر
در اطاق مخصوص [illegible] بود که بادبان و سنگ کشیده بودند انقدر خوب و از روی مهارت و با حالت
کشیده بودند که فوق تعریف بود و نقاش آن (کول باخ) نام است که اهل باویر و در تمام اروپا
مشهور است خودش مرده و پسرش که همین اسم را دارد حالا زنده است و خیلی در نقاشی استعداد دارد
کلیسای روس هم در خود همین عمارت دیده شد مخصوصا جهت عبادت ملکه که [illegible]
ساخته اند. خلاصه آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار یکساعت بعد از ظهر بود که [illegible] شده راندیم برای گار
نواب ولیعهد و سایر شاهزادها و امراء و وزراء و صاحب منصبان ورتمبرغ تمام در گارخانه بودند قدری
در اطاق [illegible] ایستاده بعد رفتیم توی واگن با نواب ولیعهد تعارف و خداحافظ کرده راندیم برای [illegible]
صحرا از طرفین راه پست و بلند بود چون هوای ورتمبرغ گرمتر از هوای [illegible] است صحراهای اینجا زرد شده
و آن طراوت و خضارت صحراهای [illegible] ندارد زمینهای گندم و جو را درو کرده اند [illegible]
اما سایر حاصلها از قبیل [illegible] سبز بود هر جا هم که زراعت نیست چمن است بهمطور که [illegible]

کم کم کوه‌های طرفین که اغلب هم جنگل بود نزدیک شد و راه آهن افتاد به یک تنگه کوهی که انجا رسیده
بودند از یکطرف این تنگه میرفتیم یک تنگه تنگی بود که منتهی بدره میشد و توی این دره خانه‌های دهاتی کوچک
قشنگ خوش وضع دیده میشد و دره‌های کوچک دیگر هم از این دره منشعب میگردید تا رسیدیم به
یک آبادی بزرگی که اسمش (گایس لینگن) است چند دقیقه اینجا توقف کردیم قصبهٔ معتبری است
بعد راه افتاده سربالا رفتیم. یک لکوموتیو هم تعقیب ترن بسته بود و هل میداد ترن را سربالا میرفت تا رسید
بسطح بلند بالا گذشته رسیدیم بجائیکه سراشیب بود هیچ کوه در اطراف آن دیده نمیشد چندی دور راه
رسیدیم بشهر اولم که آخر خاک ورتمبرغ و سرحد باویر است این شهر اولم قلعه و حصار نظامی محکمی است روی
یک بلندی هم برای محافظت شهر قلعه نظامی ساخته‌اند روی تپه و جابجا توپ ازو … این شهر …
کلیسا هم از دور دیدیم که یک برج خیلی بلندی داشت تقریباً بطول یکصد و سی ذرع و آن برج هنوز
ناتمام است درست کرده بودند که تمام بود نخواهند چه کنند خلاصه در استاسیون پیاده شدیم یک
ترن سه عماری که پادشاه سابق ورتمبرغ که خودش از دو سال پیش گذشت فرمایش داده ساخته اند
بیش از دو ساعت هم برای امتحان در این ترن سوار نشده بود امروز برای ما آورده اند شهر اولم دو تاست
یکی اولم کهنه است یکی اولم تازه آنست که اول وارد آن شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی آن تونل از
گذشت و قلعه نظامی روی تپه واقع بود این اولم جزو ورتمبرغ و حاکم آن از طرف دولت ورتمبرغ است
اولم جدید آنطرف رودخانه دانوب است که جزو باویر است و حاکم اینجا از طرف دولت باویر است
ولی حاکم کل این دو اولم جنرال معتبری است از اهل پروس که حکومت کلیه این دو شهر متعلق به او است
صاحب‌منصبهای باویر هم از آنطرف دانوب در اولم جدید آمده بودند خلاصه در استاسیون برای توقف ترن
پیاده شدیم حاکم شهر اولم و حکام اینجا وزیر اعظم باویر و بعضی جنرالها و صاحب‌منصبان که باستقبال آمده بودند
در استاسیون حرف زدند بعد از دیدن آنها آمدیم باطاق کوچکی که برای ما ساخته بودند و …
ترن مخصوص پادشاهی کوچک است و حاکم … بار با آدمهای همراهان …
ولی بود … ترن تازه نشستیم … توقف کردیم
ترن تازه خیلی نرم بود نشستیم رفتن و توی این ترن … است و توی … را
ارابه‌های بسیار ممتاز قیمتی درست کرده … است تمام …
و … در فرانسه کو با ترن این بهتر ساخته باشند بتوصیف و تعریف نمی آید خلاصه راندیم رسیدیم
بشهری که گویا (آوکس بورغ) بود سه چهار دقیقه بیشتر توقف کردیم جلگه باز و بی … آباد …

بر تپه‌ها درخت و جنگل ... داشت خوب ... آبادی پیوسته بود همینطور راندیم تا ساعت هفت
رسیدیم به گار مونیخ یک شهر عظیمی است دویست و هشتاد هزار نفر جمعیت دارد شهر صنعتی است در گار
پرنس رژان که نایب السلطنه باویر است حاضر بود مرد خیلی پیری است ریش زیادی درصورتش بود خود
با تمام پسرها و نوه‌ها و شاهزادگان باویر و جمیع جنرالها و سرکرده‌ها و وزرا و حاکم شهر و ایشیک آقاسی باشی و تمام اعیان
بلد بلباس رسمی [illegible] حاضر شده بودند پرنس رژان در شهر [illegible] بوده که از شهرهای مملکت باویر و از آن
تا اینجا سه ساعت راه است مراجعت [illegible] استقبال ما حرکت کرده باینجا آمده است چون اعلیحضرت امپراطور
المان [illegible] بودند [illegible] که از آنجا بروند [illegible] ایشان را پذیرائی کرده و راه انداخته و از آنجا
[illegible] گار [illegible] بسیار عالی بزرگی است از ترن پیاده شده با نواب نایب السلطنه دست
[illegible] نایب السلطنه تمام شاهزادگان و وزرا و صاحب منصبان را معرفی کردند قبل از آنکه
[illegible] یک دسته سرباز بسیار خوبی با لباسهای ممتاز صف کشیده ایستاده بودند با یک دسته
موزیکانچی [illegible] سرباز و دسته موزیکانچی [illegible] بعد آمدیم درب اطاق گار ایستاده سربازها از جلو دفیله
کردند بعد با پرنس رژان در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین و غیره هم کالسکه‌های متعدد دیگر سوار شده آمدیم
یک دسته سوار زره پوش از جلو و یک دسته سوار هم از عقب و جنرالها هم تماماً سواره همراه ما میآمدند هوا هم
تاریک شده و چراغ روشن کرده بودند جمعیت زن و مرد هم از دم گار الی منزل ما که در عمارت دولتی و
وسط شهر واقع است دو صف ایستاده بودند و همه با کمال معقولیت و آرامی هوهو میکشیدند از دو سه
میدانهای بزرگ و کوچه‌های خوب و قهوه خانه‌های ممتاز گذشتیم این شهر عمارتهای سه چهار مرتبه دارد که از تمام
دریچه‌های عمارات هر جا که ممکن بود زن و مرد سرهای خود را بیرون آورده هوهو میکشیدند از دم مجسمه [illegible]
[illegible] اول که این دولت باویر و خانواده سلطنت حالیه را او برپا کرده است گذشته وارد میدان
[illegible] شدیم [illegible] یک مجسمه ایست که تفصیل آن را هم مینویسیم خلاصه رسیدیم بدرب عمارت و داخل
[illegible] شدیم و درب پله‌های عمارت پیاده شدیم از لب پله الی درب اطاق در طرفین پله سر
بازهای جوان [illegible] با لباسهای [illegible] خوب و کلاههای [illegible] ایستاده بودند دست هر کدامی هم یک
نیزه [illegible] بلند بود [illegible] خیلی سربازهای باشکوهی بودند جلو ما هم چهار
نفر [illegible] لباس [illegible] با شمعهای بزرگ [illegible] روشن کرده میرفتند نایب
و سایر شاهزادگان و وزراء از عقب و ایشیک آقاسی با از جلو ما [illegible]
[illegible] داخل اطاق شدیم [illegible] که شدیم عروسهای رژان تمام ایستاده بودند پرنس رژان زن
ندارد

ندارد بد نیست زوجه اش مرده است عروس‌ها همه معرفی شدند بعد پرنس رژان بعضی از وزرا و صاحب‌منصبانی
که در خدمت بودند معرفی نمود پرنس رژان نشان اول دولت باویر را که حمایل قرمزی دارد و نشان مخصوص است
پرنس رژان بدست خودشان بما هدیه دادند و رفتند ما هم آمدیم باطاق خودمان و نشان و صورت خودمان را
توسط میرزا رضاخان وزیر مختار برای پرنس رژان فرستادیم خود پرنس رژان هم در همین عمارت منزل
دارند اما از منزل ما تا آنجا مسافت زیادی است بعد هم خودمان برخاسته رفتیم به بازدید پرنس رژان
بقدر یک میدان راه پیاده از حرمخانه و دالانها گذشته تا رسیدیم بعمارت پرنس رژان و اطاق ایشان
دست داده تعارف کردیم قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته مراجعت بمنزل خودمان نمودیم
در شهر (اولم) که سرحد میانه ورتمبرغ و باویر است مأمورین دولت باویر که باستقبال و مهمانداری ما
مأمور شده بحضور رسیدند اول وزیر امور خارجه باویر و رئیس وزراء (بارن دو کریلوهایم)
مردی جوان است و بسیار هوشیار بنظر آمد و مهماندار مخصوص (لیوتنان جنرال دو پادسوال) کماندان
توپخانه سوم قشون باویر (مادو داتاد دو دتاژ دوات سام هوین) (کاپیتن هوبزلو) که
همان سال قبل بطهران آمده بود و قدری فارسی میداند و بخدمت مخصوص پرنس رژان (مسیو مود و
بودا [illegible]) مهماندار نفر از جانب نواب پرنس رژان یعنی نایب السلطنه باویر از مونیک بسرحد باستقبال
و مهمانداری ما آمده بودند [illegible] اشخاصی که در شهر اولم معرفی شدند از این قرار است (لیوتنان جنرال کودبز)
حکم‌فرمای سردار قشون المان در بر و شهر اولم است خود جنرال پروسی است و از جانب امپراطور المان
مأمور سرداری این قسمت از قشون المان است این قسمت قشون مرکب است از دو رژیمان پیاده نظام
ورتمبرغ و یک رژیمان سواره و یک باطلیان توپخانه قلعه کوبی ورتمبرغ که در تحت فرمان جنرال
دستش است و یک رژیمان پیاده و یک اسکادرون سواره و یک باطالیان توپخانه باویر در
تحت فرمان (جنرال کنت دزنج) هر دو این جنرالها توسط سردار معرفی شدند شهر اولم شهریست که
در طرف جنوب رودخانه دانوب و جزو خاک ورتمبرغ است بقدر سی هزار نفر جمعیت دارد اولم
جدید در طرف راست رودخانه و در مملکت باویر واقع است و دارای چهار هزار نفر جمعیت است
این شهر از شهرهای وسط جغرافیائی و معتبر [illegible] برای حفظ المان و نقطه دفاعیه دول متفقه المان است
[illegible] آن همیشه بر عهده اعلیحضرت امپراطور المان است همین جا [illegible] بر عهده [illegible]
اول قشون [illegible] سرداری جنرال ماک [illegible] تمام مغلوب و تسلیم شدند ([illegible]) [illegible]
معرفی شدند از این قرار است اول پرنس رژان (پرنس لوئی) ولیعهد باویر که [illegible]

سیم پرنس رژان (پرنس لئوپلد) که ماندن هم است اول شوهر باویر که چهل و سه ساله است پسر
سوم رژان (پرنس آرنولف) فرمان ده توپخانه اول قشون باویر چهل و هشت ساله نوه پرنس رژان
پرنس لودویگ نایب که پسر بزرگ پرنس وی است پرنس آلفنس برادرزاده پرنس
رژان فرمان ده یک اسکادرون سواره دارکون دوک لوئی دو باویر از سلسله همین خانواده سلطنت
تا نسبت دوری دارد و جزو سلطنت از و ساقط است (دوک ماکس امانوئل) که ماندن مدرسه
سواره نظام این دو شاهزاده اخری برادر امپراطریس نابقه اطریش هستند. و پدر اینها دوک ماکس در ماه
نوامبر گذشته فوت یافته ست یک برادر دیگر این شاهزادگان که در مونیک
خانه کحال حاذق و معروف است که مردم را بدون اجرت معالجه میکند اسم او (دوک کارل
تئودور) و چون خانواده خودش است زن گرفته و با این جهت از ریاست
خانواده خود افتاده است مادر این شاهزادگان که دختر ماکسیمیلین پادشاه اول باویر و عمه پرنس
رژان است هشتاد و دو ساله است و هنوز در حیات است پرنس لوئی پسر اول پرنس رژان یک
ارشیدوشس اطریشی را که اسم او (ماری ترز) است که از نوه های حضرت امپراطور اطریش است
زنی گرفته و ده اولاد این زن دارد نه پسر و هفت دختر پسر بزرگ ... او روپرخت است
که بیست و سه ساله است و اسم پرنس لوپلد پسر دوم نواب پرنس رژان (آرشیدوشس
ژیزلا) دختر حضرت امپراطور حالیه اطریش گرفته دو پسر و دو دختر از او دارد که هنوز کوچک هستند
پرنس ارنولف (پرنسس دلیختن اشتاین) است خانواده لیختن اشتاین در اطریش خیلی
قدیم و حتی از خانواده هاپسبورغ هم قدیم تر میباشند خانواده تاج دار است و محل حکومت آنها که همین
اسم معروف است میانه اطریش و سویس است قطعه کوچکی است لیکن نه جزو اطریش است نه جزو المان
خودرائی مستقل است اولاد پرنس ارنولف یک پسر ساله است مادر این شاهزادگان که پسران
پرنس رژان هستند شاهزاده خانم توسکان بود دختر (گراند دوک دو توسکان) (لئوپلد) که در آن
وقت پادشاهی توسکان را داشت بعد از وفات او در ۱۸۵۹ مسیحی حکمرانی مستقل توسکان منقرض شد
جزو ایطالیا گردید ... زوجه پرنس رژان وفات یافته پدر خود رژان (لوئی
اول) شاه باویر است که بقدر چهل سال سلطنت کرده از ۱۸۲۴ الی ۱۸۴۸ مسیحی و پدر او ماکسیمیلین
پادشاه اول باویر است که ناپلیون اول در ۱۸۰۶ مسیحی بر تخت پادشاهی نشانده است جد همه این خانواده
(... ماکس) است که سیصد سال قبل ازین در زمان جنگ سی سال میانه کاتولیکها و پروتستانها

نهرت

شهرت و عظمت یافته و بانی عمارات عالیهٔ حالیهٔ مونیک است که بتدریج عمارت یافته چنانچه از سوادها در میدان نصب شده است که در حین عبور از کنار عمارت دیده شد. عمارتی که ما در آن منزل شده ایم بنای قبل از سلطنت پدر رژان حالیه لوی اول پادشاه باویر بنا شده است بعد از وفات پدر پرنس رژان پسر بزرگ او ماکسیمیلین بوده است بر تخت نشسته شانزده سال سلطنت کرده است و آن پادشاه دو پسر داشته یکی پادشاه لوی دوم بود که بعد از بیست و دو سال سلطنت خود در دو سال قبل کشته گشت دیگری پادشاه حالیه که مختل است اسم او اوتون است در یک فرسنگی مونیک در عمارت فودستین دیل است حالا پرنس رژان باسم او سلطنت میکند و چون هر دو پادشاه مذکور بلاعقب هستند بعد از این پادشاه سلطنت بخود پرنس رژان منتقل میشود و پسر اول پرنس رژان از حالا ولیعهدی معین شده است اشخاص دیگری که اینجا بتوسط پرنس رژان معرفی شدند از این قرار بود وزیر جنگ (دهاینلت) حاکم نظامی شهر مونیک جنرال دُوزیت مان رئیس کابینهٔ پرنس رژان (جنرال بارون فرادستاغ) امیرآخور (کنت دو هولن استاین) ایشیک آقاسی باشی (بارون دو پرکالیس) رئیس دربار (کنت دکاستل) رئیس عملهٔ خلوت بارون دمالسن شاهزاده خانمهائی که در عمارت معرفی شدند (آدلبیاد وشس گنزلا) زوجه پسر دوم پرنس رژان (پرنسس ادولف) زوجه پسر سوم پرنس رژان (پرنسس الویرا) برادر

پرنس زاده رژان که پدرش مرده و هنوز شوهر نکرده خواهر پرنس لئوپلد است که در … بی شد مادر این شاه زاده با پرنسس آملی دو بوربن است که دختر ازابل ملکه سابق اسپانیول است در نیم فرسنگی مونیک عمارتی دارد موسوم به (نمفن بورغ) یعنی شهر پریان الحاصل تنها عمارت دولتی است با اینها داده اند که بنشینند ملک خودشان نیست خلاصه این عمارت که ما منزل داریم مثل یک شهری میماند مثلا از اطاق ما اگر کسی بخواهد بمنزل مجدالدوله برود باید از اطاقها و دالانها و راهروهای زیاد و پله ها رد شود تا باطاق مجدالدوله برسد بقدر این است که شخص در تهران از … تا عمارت شاه برود و بعد از منزل ما تا اطاق امین السلطان که باید از پله های زیاد بالا رفت … پله ها بسیار پیچ و شبیه … سماق است اما از سنگ سماق نیست راست نه تا یک ساعت راه است بجاهای تالارهای عالی و در تو دارد و بعضی از ملتزمین ما هم مثل امین الدوله و اعتماد السلطنه و … ناصرالملک و بعضی دیگر هم منزل داده اند این عمارت که ما منزل داریم بقدری بزرگ و وسیع و پر … است و دارای … متعدد است که سی هزار نفر به نهایت راحتی میتوانند در این عمارت منزل کرده و بخوابند و …

بدون اینکه [illegible] جای آنها تنگ باشد یک کلیسای بزرگ هم جزو این عمارت است خزانه دولتی در این عمارت
است [illegible] گذاری دارد و همه به اندازه دستگاه سلطنتی دارد بعضی قسمتهای این عمارت ساده و اطلسش
خیلی مزین و جلادار با مبلها و پردهای نقاشی گران و چلچراغها است آن قسمتی که مجد الدوله می‌نشیند که معروف است
به [illegible] عکسی مبلین [illegible] خیلی عمارت عالی است تمام گنبدی و سقف این اطاقها و عمارتها مطلاکاری قدیم است
که همه را با طلای اشرفی درست کرده‌اند تمام اسباب این اطاق مبل از مرمر و اسباب تحریر مزین کار ایطالیا
تمام [illegible] این اطاق را از [illegible] درست کرده‌اند بطوری صاف و لطیف و خوب است که مثل مرمر [illegible]
است این عمارت [illegible] است که یکدفعه ساخته شده باشد از سیصد سال قبل پادشاهان هر دو این عمارتها را
ساخته‌اند [illegible] پادشاهی یک قسمتی از این عمارت را بانی شده است و هم وصل کرده‌اند یکی دو مرتبه هم بعضی از قسمتهای
این عمارت [illegible] است که بعد دوباره ساخته‌اند خلاصه شب شام خوردیم [illegible] روز دوشنبه سیم
بیست و دوم [illegible] صبح از خواب برخاسته بعد از ساعتی رفتیم بگردش و تماشای این عمارت سلطنتی تمام
اطاقها و [illegible] را گردش کردیم الحق بطوری خوب و مفصل است که نمیتوان حق تعریف را نوشت اگر
مختصری که مینویسیم از آنجمله رفتیم یک [illegible] که خیلی دور تو [illegible] عمارت بسیار عالی و اطاقهای بزرگ
که تمام [illegible] کاری [illegible] را با طلای اشرفی روی چوب میکنند و خیلی صنعت خوبیست
مبلهای [illegible] از پارچهای قدیم [illegible] دیوارهای اطاق تماما پارچهای نفیس چسبانیده‌اند در یک اطاق
تخت خوابی [illegible] ناپلیون اول که این عمارت را گرفته بود در روی این تخت خوابیده است عین تخت با تمام
[illegible] روی تخت مخملی بود که روی آن [illegible] اصل [illegible] دوخته بود
و این [illegible] مخصوص [illegible] سنگ پای تخت مادرید است که با دست [illegible] دوزی و گلابتون دوزی
کرده بود [illegible] پارچه عقیقی بود بعد او روی تخت [illegible] تخت [illegible] دیوار اطاق را هم [illegible]
[illegible] چسبانیده بود [illegible] این پارچه با تمام شده است میگفتند یک ملیون [illegible]
[illegible] پول [illegible] ایران باشد داده این پرده‌ها را تمام کرده‌اند چینیهای قدیم خیلی
[illegible] در این عمارت [illegible] است که از چوب [illegible] از دیوار در آورده و روی
[illegible] پهلوی [illegible] یک اطاق کوچکی بود که یک چلچراغ پنج شاخه
[illegible] بود [illegible] قدیم [illegible] کاری کرده صفت
صورتهای باشکال مختلفه از آن بیرون آورده بودند [illegible] سه‌هزار تومان
[illegible] یک چلچراغ [illegible] پنج شاخه هم داشت که تماما [illegible] بود [illegible] خلاصه

اگر

[illegible]

شهر مونیک

اگر بخواهم شرح عمارات را بنویسم یک کتابی میشود از پله پائین آمده پائین داخل یک بساط کوچکی شده رفتیم
بعمارت کهنه قدیمی که خزانه دولتی است خزانه دار آنجا حاضر بود فراوان پادوی هم در خزانه ایستاده بودند
خزینه دار در خزانه را که در آهنی بزرگی بود باز کرده داخل شدیم ابتدا یک کالری و دالانی بود از آن گذشته
داخل خزانه شدیم جای کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور این اطاق و وسط آن قفسهای چوبی بود
که روی آن با شیشه و پشت شیشه جواهرات و نقره و طلا و اسباب عتیقه دولتی را چیده بودند [illegible]
یکی درهای قفسه ها را باز کرده تماشا نمودیم تاج پادشاه و تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت
و زرگری بسیار خوب کرده بودند زرگری اینها هم کار زرگرهای خود مونیک است الماسهای خوب
دیدیم تمام کهنه و براق و سفید و تمام این الماسهای تازه معدن کاپ بود جواهرآلات ملکه [illegible]
هم تاج الماس و گردن بندهای مروارید درشت یکدست [illegible] و زنهای تماما داشتند و رشته
بندهای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از هر قبیل بود اما حالا ملکه جنابه در باویر نیست که این جواهرات را
زینت سر و سینه خود کرده به مجلس و بالها برود این جواهرات در نهایت تلألو و جلوه از پشت جعبه
خودنمائی کرده انتظار ملکه را میکشند که زینت سینه و دوش او بشود در باویر رودخانه ایست موسوم به
(ایزن) که از (پامسانو) از سرحد حرکت میکند و به دانوب میریزد از این رودخانه مروارید بیرون
میآورند صدفی دارد که از آب در میآورند و از توی آن مرواریدهای درشت یکدست خوب بیرون
میآورند اگرچه تلألو و جلای مرواریدهای فارس و هند نیست اما مروارید خوبیست و از این مروارید ها
در این خزانه زیاد داشت توی الماسها یک الماسی بود کبود برلیان خیلی نفیس قیمتی بود چندان هم بزرگ
نیست چند [illegible] سنگ کریستال و رنگ [illegible] در اینجا زیاد بود که از آن [illegible] های خوب
و کاسه بشقابها و چیزهای دیگر [illegible] ساخته بودند که از اشیاء نفیس بود که پشت شیشه گذاشته بودند دیگر
زمردهای بزرگ خوب دیدیم جواهرات زیاد خیلی بود که توی جعبه های [illegible] زیر میزهای [illegible]
روی آنها شیشه است گذارده بودند آنها را هم باز کرده تماشا کردیم یاقوت [illegible]
در این جعبه ها زیاد بود خلاصه اگر بخواهم تمام اسباب این خزانه [illegible] را بنویسم یک کتابی میشود
مختصر [illegible] خزانه کوچک [illegible] بعد از تماشای آنجا [illegible]
[illegible] خیلی [illegible] آمده بودیم [illegible] آمدیم منزل [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] آراسته [illegible] اسبابهای خوب [illegible]

از نقاشهای معروف نیویورک خیلی بود پرده های نقاشی خوب خیلی در اینجا دیدم. امروز که ما وقت نداشتیم
نرسیدیم این کارها را [illegible] ساعت [illegible] تمام شد ما همه را [illegible] از شهر خارج شدیم رسیدیم به یک
محله که اسمش [illegible] بود [illegible] آن [illegible] چیزی [illegible] بود [illegible] خراب میکردند. از
جنرال [illegible] رسیدیم این [illegible] عمارت [illegible] برای ژیمناستیک باز [illegible] بودند
که [illegible] ژیمناستیک [illegible] آلمان و بعضی دولتهای دیگر [illegible] ژیمناستیک بازی ما
کردند به اندام [illegible] انعام بانسان [illegible] آن [illegible] تمام [illegible]
و این عمارت را خراب [illegible] رسیدیم [illegible] میدان چمن (ازرنا
ویره) است [illegible] اطراف نباتات و چهار
پایان شاخ دار [illegible] و غیره آورده [illegible] سبزه میکنند بعد از این میدان یک مجسمه بسیار بزرگی ساخته اند
که یک انسان [illegible] سنگ [illegible] مجسمه [illegible]
زینت که [illegible]
بلند کرده [illegible] دست دیگر [illegible] این [illegible] و سلطنت [illegible]
این مجسمه که بلند است شش ذرع است [illegible] این مجسمه [illegible]
هم سکوی بزرگیست [illegible] مجسمه [illegible] اسم [illegible] این مجسمه (لوئی دو سوا
تالیو) و اسم [illegible] معادل دو هزار تومان [illegible]
باشد خرج آن شده است این [illegible] مجسمه عظیمی است [illegible] این بزرگی مجسمه نیست مگر
مجسمه آزادی که فرانسه [illegible] مملکت ینگی دنیا [illegible] فرستاده اند که حالا در نیویورک
شهر [illegible] ینگی دنیا است [illegible] همین مجسمه [illegible]
بود [illegible] داشت [illegible] بالای [illegible] دیوار [illegible] مجسمه [illegible] (پوست ازمرم
[illegible] بزرگست از
کف زمین [illegible] بالا [illegible] بالا از
[illegible] (تقنن بودغ یعنی
[illegible] رسیدیم [illegible] بودیم [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible] بارک و باغ بسیار
بزرگی که دورش دیوار داشت و یک دری رسیدیم به باغی است [illegible]

ادن ۲۷

بادیه

در این باغ ول کرده اند درختهای کهن قوی دارد تمامش جنگل است و زمینش چمن اینجا قدری ایستاده
مرالها را تماشا کردیم در این بین باران بسیار شدیدی بارید کالسکه چیها آمدند سر کالسکه را بستند چون دیدیم
از اینجا برگردیم و گفتیم شهر پریان همین است باید مراجعت کرد میرزا رضا خان وزیر مختار و غیره اینها عرض
کردند خیر باید برویم بالاتر باغ و جاهای خوب آن بالادست است و راندیم قدری که رفتیم رسیدیم به
یک محوطه بزرگ وسیعی که تمامش گلکاری چمن است وسط این پارک حوضی است یک فواره داشت
که ته سنگ آب صاف بقدر بیست ذرع از آن فواره میجست دور این فواره را سنگهای بسیار بزرگ
مثل کوه طبیعی غیر منظم چیده بودند که آب از وسط آن سنگها میریزد این سنگها دو جهت است یکی اینکه
حالت طبیعی پیدا کرده چنین نماید که آب از توی کوه بیرون میآید یکی دیگر برای این است که اگر این
سنگها را روی فواره نگذارند بسا این است که زور آب فواره را میشکند خلاصه خیلی فواره قشنگی
است دور حوضش هم تمام باغچه گلکاری و چمن است در پارک هم خانهها و عمارات خوش وضع سفید کاری رنگ
بنگی و هم پلال ساخته اند که از دور خیلی جلوه داشت و برگ سبز این باغ و فواره و گل کاری و منظر با صفا در جلو
عمارت شهر پریان واقع شده یک خیابان ممتدی هم در وسطش یک نهر آب بقدر یک فرسنگ تا
به دو تا چشم کار میکند از جلو این محوطه کشیده شده است که در واقع این پارک و خیابان و این عمارتها
جلوخان عمارت پریان است که اصل باغ و پارک بزرگ توی آن واقع است این عمارت
مال ولیعهد است و حالا به شاهزاده خانم (پرنسس آملی دوبوربن) که دختر ایزابل ملکه اسپانیول است
چنانکه از سابق اشاره شد داده اند و منزل دارد خلاصه با کالسکه رفتیم داخل باغ شدیم چه باغی مثل بهشت
حقیقت باغ پریان است یک فواره بزرگی مثل فواره بیرون توی باغ بود که ته سنگ آب بقدر پانزده
ذرع از آن میپرید و یک دریاچه طولانی تشکیل میداد اطراف دریاچه هم خیابانهای طولانی که چشم کار میکند
کشیده است با درختهای کهن و گلکاری و چمن دارد باران هم باریده صفای مخصوصی به باغ و گلکاریها
داده بود که آدم از تماشای آن واله میشد عمارت با عظمه که یک روبروی آن جلوخان و پارک بود در یک
جوانب این باغ است عمارت خیلی طولانی مفصلی است بقدر یک ساعت پیاده نشدیم که برویم توی عمارت
از بیرون تماشا کردیم خود شاهزاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند و ما را با دوربین تماشا میکردند خلاصه
پیاده شده خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فواره بلند دارد شوهر پرنسس آملی دوبوربن لوئی
فردیناند برادرزاده پرنس رژان است و پرنس الفونس برادر شوهر پرنسس است که همسایه در این باغ
منزل دارند رسیدیم به لب حوض فواره و حوض را تماشا کرده قدری راه رفتیم و تفرج نمودیم

خیلی بدگل دیدیم که مواظب جاروب باغ بودند قدری با اینها حرف زده و چند امپریال باینها انعام دادیم
بعد سوار کالسکه شده راندیم برای بعضی عمارات کوچک که در این باغ است رسیدیم بیک کلاه فرنگی
خیلی مقبولی اینجا پیاده شدیم این کلاه فرنگی توی جنگل واقع است یک اطاق مدوری در وسط دارد که
آئینه کاری کرده اند و مبلهای ممتاز خیلی خوب دارد و چند اطاق هم در اطراف داشت یک مرتبه ساخته اند
اینجا را برای گردشگاه عصر و خوردن چای و عصرانه ساخته اند خیلی جای مطبوعی است از اینجا رفتیم بیک
کلاه فرنگی دیگری آنهم جای بسیار خوبیست اما زینت این یکی نیست قدری رانده رسیدیم بیک
رودخانه که آب آن از مرتبه های متعدد میریخت و این مرتبه ها را با سنگهای مرمر خوش رنگ خوب
ساخته اند که آب از مرتبه اعلی مرتبه مرتبه پایین ریخته تا داخل حوض میشود بطوری این سنگها و مرتبه ها را
میزان درست کرده اند که وقتی آب میریزد مثل یکپارچه بلور است دندانه دندانه نیست پیاده شده
اینجا را تماشا میکردیم که در این بین دیدیم پرنس رژان نایب السلطنه رسیده از کالسکه پیاده شده و با
ما دست دادند پرسیدیم کجا بودید گفتند روزها با آب سرد عادت دارم آمده ام بروم توی آب
خلاصه از اینجا سوار شده رفتیم برای کلاه فرنگی دیگر پرنس رژان هم رفتند برای آب سرد از توی پارک
و خیابان و باغ رانده رسیدیم بیک عمارت کوچکی که این را هم برای تفرج و تفنن ساخته اند پیاده شدیم
عمارت دو مرتبه ایست یک اطاقی در زیر دارد و پله های چوبی کوچک دارد میرود بالا رفتیم بالا اینجا
سه چهار اطاق مختصر بود و دو داشت حجره های کوچک درهای معقول مثل اطاقهائی که برای اجنه و دختر شاه
پریان بسازند تمام این عمارت را با آجرهای چینی کوچک رنگ رنگ مثل کاشی ساخته بودند خیلی مقبول
و خوش ساخت عمارتیست اینجا را هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ در گوشه این عمارت
یک مجسمه بسیار خوبی که کار (کانوواز) است و کانوواز از استادهای معروف این کار و از
اهل ایتالیا است توی طاقچه گذارده اند که از آفتاب و باران محفوظ است مجسمه زن بسیار
خوشگلی است و زیر آن هم یک حوض آب خوبی و آبشار کوچک معقولی داشت پیاده شده کالسکه
ها را دادیم بردند سر در باغ و خودمان پیاده دور این حوض و این عمارت تماشا کردیم گشتیم وقتی که در
این عمارت کوچک پیاده شده گردش میکردیم شاهزاده خانم و شاهزاده بانیکر در این عمارت منزل
دارند آمده بودند اینجا که ما را ببینند با آنها دست داده تعارف کردیم و قدری صحبت داشتیم بعد
سوار شده پیش این مجسمه آمدیم و بعد از تماشای مجسمه پیاده از در عمارت بیرون آمدیم و رسیدیم
بحوضی که در جلوخان این عمارت است و اول هم دیده بودیم قدری ایستاده تماشای اینجا را کردیم

بلکه

شهر مونیک

یکصد سال میشود که این عمارتها را ساخته اند واقعاً بسیار خوب تفرج گاهی است بعد از تماشا سواره کالسکه
شده از راه دیگر و کوچه‌های دیگر و میدان‌ها و باغهای خوب و از جلو هتلها آمدیم برای کنار رودخانه که از این
شهر میگذرد در مراجعت از روی پل رودخانه (ایزر) گذشتیم یک مدرسه در آنجاست که این
مدرسه را ماکسیمیلین دوم پادشاه باویر پدر لوی دوم که خودش را کشت سی سال قبل از این بنا کرده است
مجسمه پادشاه هم در مقابل مدرسه آنطرف رودخانه نصب شده است این رودخانه آب صاف
دارد و بعضی جاها را هم سد بسته اند که آب مثل آبشار میریزد و گویا این رودخانه داخل دانوب میشود
خلاصه آمدیم منزل راحت کردیم امشب باید در عمارت مجلس شام رسمی رفته شام بخوریم در ساعت
هفت لباس رسمی پوشیده رفتیم برای شام امشب ما را بعمارتی بردند که هیچ ندیده بودیم یعنی در همین عمارت
که منزل داریم از دالانها و اطاقهای متعدد گذشتیم و پیشخدمتها با شمعدانها و پیشکار آقاسیها از جلو و
ما از عقب رفتیم نواب پرنس رژان جلو آمدند دست دادیم و داخل یک تالاری شدیم که تمام شاه
زاده خانمها در آنجا بودند تالار بسیار عالی بود و بدنه این تالار را روی گچ نقاشی کرده بودند نقاشیها
بسیار ممتاز باندازه آدم صورت جنگها و اشکال سلاطین باویر را کشیده بودند قدری آنجا ایستاده
بعد بازو ببازوی دختر اعلیحضرت امپراطور اطریش که زوجه پسر دوم پرنس رژان است داده داخل
تالاری دیگر شدیم که آنهم تالار بزرگیست و دیوارهایش تمام نقاشیست سایر شاهزاده و شاهزاده
خانمها هم از عقب ما میآمدند داخل اطاق شام شدیم تالار بسیار بزرگ عالی بود چهلچراغهای زیاد
داشت میز بسیار مجللی ترتیب داده بودند بقدر یکصد و بیست نفر سر این میز دعوت شده بود
دختر امپراطور اطریش دست راست و پرنس رژان دست چپ ما نشستند ملتزمین ما و سایر مهمانها
هم هر یک در جای خود نشستند شام خوردیم پرنس رژان در وسط شام برخواسته بسلامتی ما نطقی
کرد ما هم بسلامتی او بزبان فرانسه نطقی کرده و جام شربتی خوردیم دو طرف تالار هم بالاخانه بود
که در هر کدام یک دسته موزیکانچی بودند که موزیکهای فرنگی و ایرانی میزدند شام تمام شده
برخواسته آمدیم بتالار اولی مدعوین هم از زن و مرد در آنجا جمع شدند قدری صحبت کردیم و قهوه خوردیم
بعد من برخواسته با پرنس رژان تعارف کرده آمدیم بمنزل از وضع سلطنت باویر از این قرار است
چنانکه پیش هم اشاره کردیم این پرنس رژان پدر و برادرش پادشاه بودند اما خودش پادشاه نشده و
سلطنت رسیده بلوی دوم که ناخوش بود و خودش را کشت او که مرد سلطنت رسید به برادرش اوتون
دوم که او هم حالا در عمارت فورستن رید نشسته است و کار بهیچ کار ندارد و سلطنت با [illegible]

باپرنس رژان است قشون باویر در غیر از مواقع جنگ بیست هزار نفر زیر اسلحه است در موقع جنگ صد هزار
قشون میتواند حاضر کند قشون باویر هم از قشونهای معروف است از حیثیت لباس و رشادت و اسلحه و جوانی خیلی
ممتاز و دولتی در مشق و با دلگرم از باویر میتوانند قشون حاضر کنند در غیر جنگ سردار و سرکرده و مختار در
تمام امور این قشونها خود پادشاهان باویر و باویر در مشق هستند اما در موقع جنگ جنرال معتبری از پروس
با دولت و نظم و دستورالعمل جنگ این قشونها مأمور میشود که حفظ باید به دستورالعمل جنرال پروس رفتار کنند
علامت بیرق این سه دولت هم غیر از بیرق پروس است هرکدام علامت مخصوصی موافق سلطنت خودشان
دارند سر بیرق باویر شیر داشت و سایر هم طورهای دیگر از قبیل سرنیزه وغیره که نشان و علامت مخصوص
سلطنت خودشان است در امور داخله خودشان هم مستقل هستند پولهای این سه ایالت را با شکل سکه
مخصوص خودشان سکه میزنند از دربارهای دول یکی در دربارهای این سه ایالت مأمورین دیپلماتیک
هستند که در حضور ما معرفی شدند و آنها را دیدیم از دولت پروس هم در این ایالات مأمور مخصوص بود
این سه ایالت هم در دربارهای دول خارجه سفیر و مأمور هست اما در دربار هیچیک از این ایالات از
طرف دولت فرانسه مأموری ندیدیم گویا فرانسه با این دولتهای جزء آلمان مأموری نباید بفرستد
مأمور پروس که در اینجا است در حقیقت با وزیر امور خارجه اینجا با نفوذ و بیشتر از مأمورین سایر دول است
دربارهای این سه ایالت معتبر است لوازم دربار سلطنتی را مثل سایر دولتهای معتبر از وزرا و بزرگ
و ایشیک آقاسی باشی ها و وزیر دربار و صاحب منصبان درباری و تجملات دربار از کالسکه و قراول
احترام وغیره وغیره همه را دارند خیلی خوب و ممتاز بخصوص دربار باویر که خیلی دربار عالی معظمی است

روز چهارشنبه بیست و سوم) امروز باید برویم سالزبورغ اول باید برویم به
هرنبین سی که جزیره‌ایست در میان دریاچه و این عمارت لوی دوم پادشاه باویر که
خودکشی کرد ساخته است باید در آنجا نهار بخوریم و از آنجا به سالزبورغ برویم تفصیل عمارت را
بعد خواهیم نوشت دیروز نونس پاپ از جانب هیئت سفرا پیش ما آمده بود یعنی ایلچی پاپ است
که از جانب پاپ در اینجا است آدم خوش روی سفیدموی خوش صحبتی بود از جانب سفرا تبریک گفت
و رفت اسم او (منسینیور انتونیو اگلیاردی) و (آرشوک سیزارا) است خود نواب
پرنس رژان و خانواده ایشان کاتولیکی مذهبند و دو ثلث اهالی باویر هم کاتولیکی هستند یک ثلث
پروتستانی روز یکه در مونیخ گشتیم یک (سیناگوگ) که معبد یهود است سر راه دیدیم
جنبه عالی بود معلوم میشود اینجا یهودی زیاد است خلاصه ساعت ده باید حرکت کنیم رخت پوشیده حاضر

شدیم پرنس رژان هم در ساعت معین آمد صاحب منصبان و ایشیک آقاسیها هم حاضر شدند آمدیم پایین با پرنس رژان در کالسکه نشسته راندیم برای کار تجلات و تشریفات احترامیه از سوار و قشون وغیره همان ترتیب روز ورود ایستاده و همراه بودند از جلو یک مدرسه عالی که گذشتیم پرنس رژان گفتند این مدرسه صاحب‌منصبی است که همه صاحب‌منصبان ابتدا در این مدرسه تحصیل میکنند و تربیت میشوند و هر سال صاحب‌منصب از اینجا بیرون میآوریم خلاصه رسیدیم بهمان کاری که دیروز آمده بودیم شاهزادگان خانواده سلطنت و وزرا و اعیان تمام در آنجا حاضر بودند داخل کار شدیم یکدسته سرباز ایستاده بود از جلو آنها گذشته با پرنس رژان و شاهزادگان تعارف کرده آمدیم توی واگن واگن هم همان واگن مجلل روز قبل است راندیم رو بطرف جنوب صحرا امروز تمام جلگه هموار نیست پست و بلندی خیلی دارد هوا ابر بود اما نمی بارید صفای امروز خیلی بروزهای دیگر نداشت صحرای سبز و چمن و پرگل و جنگل و باصفا دهات کوچک متعدد در راه دیدیم بقدر یکساعت و نیم که راه رفتیم کوههای آلپ باویر نمایان شد از دور اول تصور کردیم ابر است بعد کم کم که نزدیک شدیم کوهها خودشان را نمودند قله‌های مهیب بلند بنظر آمد اگرچه خیلی مرتفع بود اما برف هیچ ندیدیم راندیم تا رسیدیم بشهر (روزن هایم) یعنی شهر گل اینجا ایستادیم زنهای خوشگل خوب در اینجا خیلی بودند جمعیت زیادی از اهل شهر حاضر شده بودند بعد ترن راه افتاد خیلی تند و خوب میرفت قدری که راندیم از رودخانه (این) گذشتیم کوهها کم کم بجاده نزدیک شدند که خیلی خوب پیدا بودند راه هم تماش دره و تپه و چمن و ده و گل و سبزه بود که دیگر از این بهتر و باصفا و چشم انداز ممکن نیست خیلی تعریف داشت راه زیادی راندیم رسیدیم باستاسیون (پرین) شهر رزن هایم شهر بزرگی نیست ده هزار نفر جمعیت دارد در صحرای امروز بوته‌های زیادی که در رکس دیده بودیم و گل قرمزی داشت در صحرای بادن باد هم بود و خیلی دیدیم خلاصه از اینجا یک ترن کوچکی مثل ترنی که دور اکسپوزیسیون پاریس میگردید برای ما حاضر کرده بودند که سوار آن شده رفتیم به بندر (استوک) اینجا یک قصبه کوچکی است اما از اطراف جمعیت زیادی از زن و مرد در این موقع ورود ما جمع شده بودند نهار ما را هم در عمارت آنجا حاضر کرده بودند از ترن پیاده شدیم حاکم و اعاظم شهر و دو نفر قیم این پادشاه ناخوش مجنون که حالا عمارت از او است در دست این دو نفر قیم میباشد حاضر بودند معرفی شدند جلو افتادند ما هم از میان کوچه جمعیت مرد و زن تماشا کردیم رفتیم زن و دختر خوشگل میان آنها خیلی بود مخصوصاً چهار نفر دختر بسیار مقبول گلهای زیاد داده بودند که توی دامنشان ریخته جلو ما [illegible] خلاصه رسیدیم به ترن کوچک سوار شده امین السلطان و عزیز السلطان [illegible]

و میرزا محمد خان و جهانگیر خان و دبیر الملک و ابوالحسن خان و احمد خان و حسن خان و سید محمد خان
در رکاب ما بودند راندیم رسیدیم به بندر بندر کوچک تخته بندی کرده بودند کشتی بخاری حاضر بود رفتیم
توی کشتی قدری باران میآمد ضعف از کشتی را چادر زده بودند رفتیم زیر چادر نشستیم کشتی بخار حرکت کرده
براه افتاد این دریاچه بقدری صاف است که تا ده ذرع زیر آب پیداست آب شیرین گوارای
خوبی دارد اغلب جاها عمق دریاچه تا دویست ذرع است ماهی قزل آلا در این دریاچه خیلی دارد که بزرگ
نمیشود ماهی میشود موج نداشت صفای دریاچه و این هوای خوش که ابر بود و نمی بارید بسیار عالم خوبی داشت
بقدر یک ربع ساعت که راندیم رسیدیم باسکله جزیره آنجا پیاده شدیم زمین این جزیره اغلب پست
و بلندی و جنگل است درختهای سبز کهن دارد خیلی خرم و باطراوت است باید برویم بعمارت کهنه در آنجا
نهار بخوریم قدری راه هم بالا بود یک کالسکه برای ما یک نوع صندلی که آدم را بلند میکنند و
میبرند حاضر کرده بودند ما هیچکدام سوار نشده پیاده آن سربالائی را با همراهان رفتیم جمعیت زیادی هم
از زن و مرد در آنجا حاضر شده بودند خیلی سربالا رفته خسته شدیم و عرق کردیم تا رسیدیم بعمارت
کهنه از پله های زیاد بالا رفته رسیدیم بمرتبه دوم بخار برای ما نهار حاضر کرده بودند و نهار امین السلطان
و سایر همراهان ما را هم در مرتبه زیر حاضر کرده بودند این عمارت چندان عالی نیست عمارت متوسطی است
مبل و اسباب هیچ ندارد مگر در یکدو اطاقی که برای ما حاضر کرده بودند مبل مختصری داشت پنجره ها
این بالاخانه که نگاه میکردیم منظرهای خوب داشت از یکطرف که نگاه کردیم دو جزیره نزدیک هم در
دریاچه دیده میشد که یکی خیلی کوچک بود و جز سبزه و چمن هیچ نداشت یک جزیره دیگر که بالنسبه بان
بزرگتر است قدری عمارات و رعیت داشت یک معبدی گفتند در آن جزیره است که دخترهای
تارک دنیا در آن جا سکنی دارند کوههای آلپ بدور دور این دریاچه را احاطه کرده است اگرچه
کوهها دور هستند اما خوب پیدا بود صفای این جزیره و آن جزیره دیگر کوههای آلپ و رنگ
آب دریاچه از منظر این بالاخانه یک عالم خوبی داشت که بوصف نمی آید خلاصه نهار خوردیم و
آمدیم پائین یک خیابانی را گرفته رفتیم برای تماشای عمارت جدید که از بناهای لوی دوم پادشاه باویر است
که خودش ارکتکت است با قدری هم بالا رفته کالسکه و تخت روان دستی هم برای ما حاضر بود اما سوار
نشدیم تا ده پانزده قدم مانده بعمارت فرمودیم آن تخت روان را آوردند توی آن نشستیم دو نفر از جلو دو
نفر از عقب ما را بلند کردند ده بیست قدمی که رفتیم رسیدیم بعمارت پائین آمده داخل حیاط خانه عمارت
که [illegible] فواره ها دارائی بود ندیدیم افسوس که راه آب این حوضها خراب شده [illegible] از این فواره ها

دوم

دولت باویر

حوضها بیرون می آید و شکل هم هست بیرون باید چرا که میگفتند بیست سی هزار تومان خرج همین
فوارها است تا آب اینها بیرون بیاید یک بازوی این عمارت هم ناتمام است بامعنی که سقف کاری
و بنای اطاقها و طالارها تمام شده است اما مبل و اسباب اینها را درست نکرده اند و حالا هم نمی کنیم
که تمام بشود زیرا که بعد از لوی دوم که این عمارت را ساخت و خودش را کشت اولادی نداشت
که وارث او بشود اموال و متعلقاتش که از انجمله همین عمارت باشد ارثاً به برادرش که پادشاه حالیه باشد
رسید این پادشاه هم که ناخوش است و دیوانه است این عمارت را به بیند که به اتمام برسانند
وبسازند گذشته از این لوی دوم که اینعمارت را ساخت بقدر سه چهار کرور قرض کرده به مصرف بنای
اینعمارت رسانید که هنوز آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر یعنی
پادشاه حالیه از منافع و مداخل املاک پادشاه متوفی که باین پادشاه رسیده است بمرور قرض
پادشاه متوفا را بدهند در اینصورت پولی نیست که بعجالة خرج بقیه این فوارها بشود ده پانزده سال است
که اینعمارت را شروع و تمام کرده اند حالا اگر دولت آلمان این عمارت را بخرد و تعمیرات آنرا تمام
نماید و دارای تماشائی بشود که در تمام دنیا نظیر آن نیست خلاصه این حوضها و فوارهارا خیلی عالی ساخته اند فوارها
چدنی تمام مطلا مرتبه مرتبه برکه ها و بقدر کوهی به شکلهای مختلف و متعدد به خصوص یک فوارهٔ بزرگ
دارد که خیلی بلند است مثل یک کوهی است صورت حیوانات و آدم بوضع های مختلف در آن ساخته اند
از انجمله چند آدم ساخته اند که از بالای این فواره معلق زده میخواهند بیایند توی حوض و در حال شنا کردن
هستند بسیار فوارهای عالی است حیف که آب ندارد و کف حوضها پر و تماماً چمن شده است هنوز
داخل عمارت نشده از پهلوی این فواره ها ظاهر عمارت را تماشا کردیم که چند مرتبه است و رنگ
زرد مایل بطلائی دارد و از پایین الی بالا در دور با مهتابی و جلوخانهای عمارت با سنگها مجسمه های زیاد خیلی
نصب است خیلی با شکوه بنظر میاید از زیر عمارت دری بود در رفتیم داخل شدیم یک تخته که از این صفه
باید بیرون رفت و داخل حیاط شد در این صفه یک طاوس بزرگی از چدن ساخته و دور دیگ گلدان
مرمر بزرگی که از مرمر رنگین ایطالیا ساخته اند گذارده اند این طاوس را روی [illegible] باندازه طاوس
طبیعی ساخته اند اصل طاوس از چدن است و از گردن تا سینه اش نقره یکدست است و رنگ طاوس را
مینا کاری کرده اند بامعنی که از سینه الی دمش را با نقره و مینا کاری روی نقره نقش نموده اند که عین
مثل رنگهای پر و بال دم طاوس است این طاوس که مثل طاوس است روی گلدان ایستاده [illegible]
طاوسهای دیگر از ابتدا از نقره ساخته و بشکل و رنگهای طاوس مینا کاری کرده اند و آن هم زرگر [illegible]

یک دست انداز سنگ مرمری خوابیده است نگاه میکند بقدری این دو طاوس را خوب ساخته و مینا کاری کرده اند که بهتر از آن تصور احدی نمی آید و آدم از تماشا و دیدن آن سیر نمیشود افسوس که بواسطه تنگی وقت مجال درستی نداشتیم که خوب بدقت این عمارت و زینتهای او را تماشا کنیم این طاوسها کار پاریس است دبلیغه اهل پاریس ساخته شده بقدر سی هزار تومان قیمت این طاوسها است از صفه طاوسها گذشته داخل حیاط مرمر شدیم که سمت عمارت نگاه باین حیاط میکند این حیاط را باینجهة حیاط مرمر میگویند که کف آن را بشکل شطرنجی از مرمر سیاه و سفید فرش کرده اند از حیاط مرمر داخل پله بزرگی میشود که از آن راه پله باید بعمارت رفت بمجرد اینکه شخص داخل راه پله میشود حالت غریبی بآدم دست میدهد یعنی حالت سکوتی برای آدم پیدا میشود و یک حالت حجابی که شخص با آن حالت متحیر و متعجب و ساکت میشود هیچ راه پله باین روشنائی و ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که بسلیقه تازه و وضع بدیعی ساخته شده و دخلی براه پله های دیگر ندارد از پله ها و جرزها و کتیبه های بالا و بعضی اجزاء دیگر این راه پله از سنگ مرمر رنگین و باقی مطلا کاری و استوک و نقاشیهای جور بجور است که روی گچ نقاشی کرده اند مدتی در این راه پله و زیر ایوان راه رو ایستاده تماشا کردیم بعد داخل اطاقها شدیم داخل اطاق اول و دوم و تالار سوم که شخص میشود هوش از سرش میرود و حالت بهت بهم میرساند با طاق و اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود این اطاق چینی تمامش چینی کار ساکس است که درب و دیوار و چهلچراغ و بخاری و میز و گلدان و سایر اسباب تمام چینی است مخلوط و مزین بنقاشی و مطلا کاری و مجسمه مرمر و تمام چینی های گل برجسته مثل منبت رنگ برنگ خلاصه این عمارت تمام آئینه و مطلا است تمام روی چوبهای خوبی منبت کرده اند که شاخه شاخه شده است مثل منبت روی عاج و تمام مطلاها از طلای اشرفی است پرده های تمام عمارت مخمل آبی و سبز فرنگی است که روی آنها را تخته تخته گلابتون دوزی و زردوزی کرده اند همه گلابتونهای کار مونیک که ممتازترین گلابتونها است و ریشها تمام گلابتون و تمام مبل و صندلی دیدیم کتابهای کوچک مطلا و اول درجه بخاری و روی تمام مبلها مخملهای رنگ برنگ گلابتون دوزی تمام این اطاقها از مجسمه های مرمر اعلای تمام تنه و نیم تنه پر است تمام با چهلچراغ های اعلا که از آن عالی تر نمیشود و جارهای پایه دار ممتاز و آئینه های بزرگ خوب که هرکدام بجای خود در نهایت سلیقه نصب شده است تالار آئینه که دراز و طولش صد و هفتاد قدم است و عرضش بیست قدم این تالار سقف بسیار بلندی دارد که تمام سقفش نقاشی و مطلا و آئینه است در و پنجره دیوارها همه از روی سلیقه نقاشی و آئینه شده است بردیف این تالار چهلچراغهای ممتاز بسیار خوب

نصب دارد

دارد و دو طرف تالار جارهای پایه بلند مطلای سرطور شمع زده جا بجا گذارده‌اند وسط هر جار یک صندلی
بزرگ بی‌دسته که تابوره میگویند گذارده‌اند برای نشستن که روی آنها تمام مخمل گلدوزی و گلابتونهای یکپارچه
است علاوه برین زینتها پرده‌های گوبلن بادی هم داشت بالاتر از همه زینتهای اینعمارت و مبلهای ممتاز آن
چشم انداز اینعمارت و تالارها است که هرچه آدم نگاه میکند دریاچه و آب دریا و سبزه‌ها و جزیره‌های توی دریا
و جنگل با حسن عمارت و کوههای آلپ است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه‌های اینعمارت
اشکال لوی چهاردهم و سردارها و جنرالها و معشوقه‌های لوی چهاردهم پادشاه فرانسه است خیلی این
پادشاه بلوی چهاردهم میل و عقیدت داشته بطوری که بلوی چهاردهم تقلید میکرده است عمارت
را هم از روی عمارت ورسایل پاریس ساخته در تالار جنگ و تالار آئینه تمام تقلید عمارت سلطنتی
پاریس را کرده است وضع فواره‌ها و حوضها هم همه از روی ورسایل اقتباس شده است اگر این عمارت
ناقص و ناتمامیهایش تمام میشد و مبل و اسباب مزین میکردند اول عمارت دنیا بود الان هم بقدری
که تمام است و مبل شده و زینت دارد هیچ نسبت بورسایل ندارد بعضی چیزها در اینجا است از کارهای
گراشکال و بسیار چیزهای ممتاز بی‌نظیر گرانبهائی است بطوری که در قیمت آنها اغراق میگفتند
چنانکه وقت و مجال زیاده ازین توقف و گردش نداریم و باید برویم براه آهن اطاق خواب
اینعمارت هم از جاهای تماشائی بسیار قشنگ بود تختی از طلا داشت و پرده‌های مخمل که در دور تخت
بود تمام مفتول دوزیهای ممتاز کارمونیک بود دو آئینه‌های بسیار بزرگ مزین گذاشته بودند که هرجا
که آدم از خواب برمیخیزد خودش را در آن آئینه پا به بیند و بقدری این اطاق مزین و ظریف و مجلل است
که بهتر ازین متصور نیست از عمارت آمدیم پائین در زیر این عمارت هم حمامی است که از همین حیاط
مردم داخل حمام میتوانند این حمام خودش یک دستگاه عمارت علیحده است وارد سر حمام که شدیم
آئینه‌های بسیار بزرگ و نقشهای مطلای برجسته در سقف و کیلادی و حالت ظرافت و نظافت
و صنعت و قشنگی این حمام را دیدیم باندازه ایست که اگر بخواهیم شرح بدهیم محتاج بیک کتاب مفصل
علیحده است از غرایب این است که این پادشاه متوفای باویر که این عمارت باین خوبی را ساخته
چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت نرفت و هر وقت که باینجا میرفت تمام چراغهای عمارت را که بیشتر از
شصت هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یکه و تنها مینشست و راه میرفت
و تماشا میکرد حالتهای غریب داشته است هر وقت هم که در این عمارت شام میخورده است
خانه در زیر عمارت بوده و جائی ساخته بودند که غذا را با میز اسباب که اختراع شده بود ...

و صرف مینموده است و این تعبیه برای این بوده است که هیچکس داخل اطاق نشود خلاصه از این
از اینجا به سالزبورغ مسافت زیادیست از عمارت بیرون آمده من با امین السلطان و عزیز السلطان
توی کالسکه نشسته قدری دور جزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر ملتزمین پیاده رفتند دم اسکله
ما هم با کالسکه رفتیم برای اسکله عمارتی که نهار خوردیم از عمارتهای کهنه قدیم است اولش معبد بوده بعد به
دولت رسیده و حالا مهمانخانه شده است خلاصه رسیدیم به اسکله کشتی بخار اول حاضر نبود دقیقه که گذشت
حاضر شد داخل کشتی شده راندیم گردشی هم دور جزیره معبد دخترهای مارک دیناو آن جزیره کوچک
دیگر کرده رسیدیم به اسکله استوک از کشتی پیاده شده به راه آهن کوچک نشسته راندیم رسیدیم به گار
داخل ترن بزرگ شده راندیم صحرا هم همه جا پر سبزه و چمن و گل و جنگل و دره و تپه و خیلی باصفا بود از
رودخانه های خوب گذشتیم مسافت زیادی که راندیم بکوه نزدیک شدیم در رشته کوه اقتا
بدست راست بطوریکه مثل این مینمود که از دامنه کوه بردیم رفتیم تا رسیدیم بدره داخل دره شده و راندیم
تا ساعت هفت و نیم از ظهر گذشته وارد سالزبورغ شدیم زیان خان وزیر مختار و جنرال مهماندار و سایر صاحبمنصبان
های اطریش و بارون تیل وزیر مختار اطریش که سابقاً مقیم طهران بود و حالا وزیر مختار سربستان شده
در گار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جنرال مهماندار بسیار آدم معقولی است کمی نشسته سرباز
و موزیکانچی در گار حاضر بودند از جلو صف آنها گذشته با جنرال مهماندار سوار کالسکه شده راندیم برای
هوتل دوروپ که منزل ما در آنجا و خیلی بگار نزدیک است رسیدیم هوتل بسیار خوبی است سه مرتبه
اطاقهای عالی مزین دارد یک آسانسر هم دارد که بالا میروند و پائین میآیند چشم انداز خوبی هم این
هوتل بکوه و باغ و اطراف خودش دارد بعد از ورود به منزل هوا ابر شد و باران شد بارید خیلی
هم سرد شد (روز پنجشنبه بیست و چهارم) امروز در سالزبورغ توقف کردیم باران
هم متصل میبارید هوای منقلبی بود نهار خوردیم بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده راندیم برای
هل بورون (من با امین السلطان و جنرال مهماندار توی یک کالسکه نشسته مجدالدوله و امین خلوت
و ابوالحسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصر الملک و صدیق السلطنه و معاون الملک و سایر
ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم از کنار رودخانه سالزاخ گذشتیم سالزبورغ نسبت بسفر سابق
که دیده بودیم خیلی آبادتر شده هتلهای خوب عالی قهوه خانه های بسیار خوب بناهای عالی خیابانهای
ممتاز بنا کرده اند خلاصه یکساعت راه است تا هل بورون از توی جنگل و گل و درخت و سبزه و چمن و جاهای
باصفا گذشته اند در پائین باغ هل بورون پیاده شده داخل شدیم باران هم باز در نهایت شدت میبارید

مملکت باور

همان باغ است که دیروز تفصیلش را نوشته‌ایم گل و سبزه زیاد دارد از کنار حوض بزرگ که ماهی قزل‌آلا دارد
تماشاکنان آمدیم با تکیه حوض که یک چادر قشنگی برای یازده و توی چادر شیرینی و میوه‌جات روی میز چیده
بودند بعلاوه مهماندارهای ما بعضی از صاحب‌منصبهای دیگر و شیخ مهدی و ناظر و غیره هم در اینجا حاضر بودند یک دسته
موزیکانچی هم موزیک میزدند داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هرچه تأمل کردیم باران نایستاد
بالاخره برخاسته بنا کردیم بگردش کردن همان جاهای قدیم ولاکن بتنهائی که آب از دهن این لاک
پشت بدهن آن میرود و شهر دیگی کوک میکنند تمام اهالی شهر هر کدام بیک کاری مشغولند و جاهای تما
شائی دیگر و نهرهای آب صاف که ماهی قزل‌آلا داشت تمام را همان حالت سابق دیدیم زن و مرد
زیادی هم با وجود باران جمع شده بودند رفتیم بجائی که آب از سقف و در و دیوار میریزد و کلاه را روی
آب بلند میکنند کلاه را آب بلند کرد همه جاهای تماشائی را تماشا کردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
کم کم ایستاد دیگر جائیکه از دهن و شاخ مرال که بدیوار نصب است آب میریخت دیدیم این را اول کردند
سر مردم ریخت خیلی تماشا داشت بعد برگشته سوار کالسکه شده از راه دیگر راندیم برای منزل امروز نباید
برویم براه‌آهنی که تازه ساخته‌اند که از کوه بالا میرود چون هوا مساعد بود موقوف داشتیم این راه که آمدیم مستقیماً
آمد بکار همین راه‌آهن این راه را چهار سال است ساخته‌اند که میرود بیک بلندی با صفائی که آنجا قهوه‌خانه است
و چشم‌انداز خوبی دارد و مردم متصل از این راه بالا و پائین میروند و گردش میکنند چهل و پنج دقیقه ترن از این
راه میرود تا بالا و چهل دقیقه میاید پائین این راه سه رایل دارد عمده آن رایل وسطی است که دندانه دندانه است
و این ترن در رفتن بالا و پائین آمدن بآن دندانه بند میشود و الا ترن از بالا پرت میشد و تا پائین
بسر هم میریخت خلاصه وقتی که رسیدیم ترن حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در اینجا جمع شده و چه برای
تماشای ما رفته بودند بالا گفتیم حالا که ترن حاضر است خوب است برویم بالا و سیاحت و تماشائی کنیم
اسم این راه را (شمن دوفر دو گوبلت) میگویند سوار ترن شدیم مهندسی که این راه را ساخته است
حاضر بود مرد کوتاه بالای جوان چاق سفیدی است ریش و سبیل هم ندارد اسم این استاسیون که حالا
سوار شده و میرویم (پادیش) است اول که نشستیم تصور کردم که این راه را از بغله پیچ پیچ ساخته
اند و بپیچ پیچ بالا میرود که چندان احساس نمیشود این کوه هم خیلی مرتفع است قهوه‌خانه که در آن بالا است
از این پائین جای کوچکی بنظر میاید بارتفاع کوه دارآباد البرز تهران است هوا هم ابر بود و باران هم
نم نم میبارید این کوه هم تمامش جنگل است وقتی که سوار شدیم و ترن حرکت کرد نگاه کردم دیدم
مستقیماً سربالا میرود خالی از احتمال خطر نیست که اگر خدای نخواسته عیب کند و بشکند ترن از بالا پائین

پرت میشود خلاصه راندیم و هرچه میرفتیم راه بلندتر میشد و گاهی کمی پیچ و خم هم میرسانید و ما را که جابجا راه
میرفت هرچه بالاتر میرفتیم چشم اندازش بهتر میشد شهر سالزبورغ و رودخانه سالز همه از بالا پیدا بود
دره های متعدد و دریاچهای چند از این بالا پیدا بود چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم اندازی
نمیشود اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشاگاهی بهتر از این نمیشد با اینکه ابر و باران بود باز خیلی تماشا
داشت اسب هرگز از این راه که راه آهن میرود نمیتواند برود و ممکن نیست برود اطراف این راه
هم مثل راه هزار چم مازندران پرتگاههای بد دارد در همین راه مجدالدوله سه شوکا دیده جنگل خوابیده اند
بما نشان داد خودمان هم دیدیم چهار پاره رس بود اگر تفنگ حاضر بود میزدیم این راه آهن دیگ
بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلس است و اطرافش صندلی دارد که همه یکجا
نشسته بودیم لکتیف را هم بعقب واکن بسته بودند مهندس و دیرکتر راه هم جلو ما نشسته بودند.
مدتی راندیم تا رسیدیم بقله کوه که قهوه خانه و استاسیون است در راه هم دو استاسیون کوچک
معمولی بود در استاسیون و قهوه خانه قله پیاده شدیم هوا بشدت سرد بود باز ابر هم بود ما از بالای این
قله کوه گرد تمام شهر و جلگه ها و کوههای اطراف و کوههای آلپ و دریاچهای توی جلگه و جنگلهای کوههای
اطراف و سبزه ها و رودخانها پیداست حیف که هوا سرد و ابر بود و برای تماشا و احساس این منظرهای خوب
مساعد نبود و الا در عالم چنین جای باتماشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسمان زمین را تماشا
کند خلاصه از شدت سرما رفتیم توی قهوه خانه قهوه خانه دو مرتبه خوش وضع پاکیزه ایست جمعیت زیادی
هم در اینجا بود اطراف قهوه خانه شیشه بود از پشت شیشه قدری تماشا کردیم چای آوردند خوردیم
این قهوه خانه عمله جات و رئیس معتبری دارد زن و دختر رئیس قهوه خانه هم در اینجا حاضر بودند. بعد از قهوه خانه
آمدیم بیرون دکانهای کوچک هم از امتعه و اسباب خود سالزبورغ و اسباب عتیقه در اینجا داشت
اسباب زیادی ما و ملتزمین برای یادگار از این دکاکین خریدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که ما آمدیم
سوار واکن بشویم عکاس آمده یک عکس از ما پای واکن و یکی هم توی واکن انداخت که از عقب برای
ما بیاورند بعد سوار ترن شده و بنا کردیم پائین آمدن الحق این راه از کارهای بزرگ است و خیلی خوب ساخته
امر سهلی نیست که آدم در چهل دقیقه با راه آهنی که مثل این است که از دیوار بالا برود تا سر همچو قله کوه
مرتفعی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پائین آمده رسیدیم بگار سوار کالسکه شده راندیم برای منزل
بمنزل رسیده راحت کردیم (روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه) امروز باید برویم
بوین چون ساعت هشت باید برویم بگار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخواسته
رخت

رخت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت هشت رفتیم کنار گار که نزدیک بود سوار واگنها شدیم
و راندیم هوا هم ابر بود و گاهی باران میآمد امروز همه با کوههای بلند بزرگ در طرف دست راست بود
و اغلب جاها تپه های جنگلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشت تپه ها و جنگلها کوهها پیدا بود تا وارد وین
هم که شدیم همه جا در دست راست کوههای بزرگ امتداد داشت صحراها همه سبز و پر از جنگل و باصفا
بود از کنار رود و دریاچه کوچکی گذشتیم آبادی زیادی در راه بود در استاسیونهای بین راه اغلب جاها
زن می ایستادند از جمله در استاسیون (آت نانگ) زن ایستاد یکدسته سوار دراگن زره پوش
ایستاده بودند پیاده شده رفتیم جلو سوارها تماشا کردیم سوارها هم از جلو ما دفیله کرده رفتند بعد
رسیدیم به (لینتس) در اینجا یک فوج سرباز ایستاده بودند از ترن پیاده شده از جلو سربازها گذشته
آنها را تماشا کردیم حاکم شهر با جمعی از جنرالها اینجا ایستاده بودند همه را دیده احوال پرسی کرده آمدیم ترن
راندیم و نهار را هم توی واگن همینطور که میرفت خوردیم اسم مهماندارهای اطریش از این قرار است ....
بارون دیت فرت) که در قشون اطریش رتبه سرداری دارد و (بارون کینزل) (کلنل کوتن
سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین بشویم که از سالزبورغ الی وین با راه آهن هفت ساعت تمام راه است
در سر ساعت رسیدیم به گار وین گار بزرگی است جمعیت زیادی در گار حاضر بود اعلیحضرت
امپراطور اطریش (فرانسوا ژزف) با اونیفرم سفید و شلوار قرمز با تمام شاهزادهای خانواده سلطنت
و آرشیدوکها و نواب آرشیدوک کارل لوئی برادر اعلیحضرت امپراطور که حالا ولیعهد هستند و دولتی
ها از امپراطور کوچکتر همه بودند با [illegible] جنرالها در گار حاضر بودند پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور
دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با کمال مهربانی و دوستی پذیرفتند یکدسته سرباز صف کشیده
بودند موزیکانچیان موزیک میزدند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف سرباز گذشتیم و بعد امپراطور اشاره
کردند موزیک را موقوف داشتند تمام شاهزادگان و آرشیدوکها را برای ما معرفی کردند پس از آن با
امپراطور از اطاق گار گذشته بکالسکه نشستیم سایرین هم از عقب بکالسکه های دیگر سوار شده در کمال شکوه
راندیم برای عمارت بورغ که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کوچه و خیابانها ایستاده
بودند رسیدیم منزل پیاده شده با امپراطور از پله ها آمدیم بالا در اطاق اول تمام شاهزاده خانمها و آر
شیدوشسها ایستاده بودند امپراطور همه را معرفی کردند با آنها تعارف کرده دست دادیم اعلیحضرت
امپراطریس اینجا نیستند در (ایشل) میباشند بزرگ زنهای اینجا حالا زوجه نواب آرشیدوک [illegible]
ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاهزاده خانمهای پرتوغال است بعضی از زنها [illegible]

یعنی بعد جهات امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاهزاده خانمها علیحضرت امپراطور صدر اعظم
و وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خود و سایرا معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور ما را
آوردند توی اطاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت منزلشان کردند که در همین عمارت است بعد از
نیم ساعت برخواسته از راه دیگر رفتیم برای بازدید علیحضرت امپراطور اطاق باطاق و تالار به تالار از دالانها
و تالارها با اینکه پردهای نقاشی خوب و پردهای کار گوبلن داشت گذشته از پله پائین رفته رسیدیم باطاقهای
کوچک که اطاق کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته تا رسیدیم باطاق تحریر و کار
مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمدان امپراطور آنجا بود وارد شده با علیحضرت امپراطور دست
دادیم من بودم و امپراطور و زمان خان وزیر مختار بقدر یک ربع ساعت با علیحضرت امپراطور صحبت
کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخواسته خیلی راه علیحضرت امپراطور ما را مشایعت کرده
و بعد تعارف کرده آمدیم باطاق خودمان قبل از رفتن بازدید امپراطور میلان پادشاه صربستان که حالا
در وین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاهزاده جوانیست سی و دو سه سال دارد خوش
رو و معقول و موسیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه صرب نیست از سلطنت
اینجا استعفا کرده پسری چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با علیحضرت امپراطور
شام بخوریم امپراطور آمده ما را برداشته بردند باطاق شام امشب شام مخصوصی است
علیحضرت امپراطور هستند و یکی دو نفر از شاهزاده خانمها که یکی زوجه نواب ولیعهد است با یکی دو نفر
دیگر و دو نفر از آدم امپراطور با چند نفری هم از وزرا و شاهزادها که روی هم رفته بیست و پنج شش نفر بودند
از طرف ما هم تنها امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و زمان خان بودند پرنس میلان هم دعوت
شده بود شام خوردیم دست راست من زوجه نواب ولیعهد و دست چپم علیحضرت امپراطور بودند
بعد از شام برخواسته توی اطاق دیگر قدری گردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان چند
دقیقه راحت کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم به تیاتر علیحضرت امپراطور چون عزادار هستند
به تیاتر نمی‌آیند این تیاتر همان تیاتری است که در دو سفر سابق هم رفته بودیم راه پلهای مرمر عالی خوب
دارد عمارت تیاتر شش مرتبه است تمام نقاشی و مطلاکاری و با چراغهای الکتریسته خیلی تیاتر عالی است
تمام شاهزاده خانمها بودند در لژ مخصوص خودمان نشستیم زوجه نواب ولیعهد دست راست و نواب ولیعهد
دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این تماشاخانه بسیار خوب بود در قافیهای معتبر
و دختر پادشاه که یکیهای ممتاز دارد اول بالت بود بعد بازی عقل و جهل که در تماشاخانه اودئن پاریس هم دیده بودیم درآورده بودند

بخند

چند پرده بالا رفت و پائین آمد یکدفعه همه برخواستند رفتیم باطاق دیگر بستنی و شربت و آب خوردیم دو
باره آمدیم بمجلس تیاتر بعد از اتمام بازی آمدیم منزل (اسامی شاهزادگان و ارشیدوشسها و ارشیدوکها
و جنرالهای بری و بحری که اعلیحضرت امپراطور دوشنبه در گار راه آهن و در عمارت سلطنتی معرفی کرده‌اند از
این قرار است ، در گار راه آهن معرفی شده‌اند ، آرشیدوک شارل لوئی ، کنت بزاکومیچ
ایشیک آقاسی باشی (آرشیدوک فردیناند ، کنت ... فلد مارشال و سایر آن پیشخدمت ، از
بشیدول کلیوم) جنرال پیشخدمت اول امپراطور ، ارشیدوک ویلیم ، (بارون دو موجر
ایشیک آقاسی باشی (بارون کودیت) ، میر آخور ، (بارون دو کینات ، جنرال و آجودان
اول امپراطور ، نایب ریاست دولتی (بارون دوکراش) رئیس پلیس ، ارشیدوک اوژن
بزرگ مستر و نیز) در عمارت معرفی شدند ، پرنس دوهوهن لوهه ، جنرال اول ایشیک آقاسی
اول (کنت دوتورت مانزدرف) پیشخدمت باشی (کنت سه کینین) مارشال بزرگ
پرنس دو توران اف اکیس) میر آخور و جنرال اول (بارون دکولر) سلطان قراول مخصوص
کنت پالفی) سلطان قراول مخصوص تجار (کنت والکن استاین) ناظر و خوانسالار (کنت
هونیادی) ایشیک آقاسی باشی امپراطوری (بارون دبرگنی) آجودان (دو افراس
اجودان جنرال جنرال ارگاد (کنت دو کالنوکی) وزیر دربار و امور خارجه کنت دو تافه
رئیس مجلس وزرا (کنت فالکن هاین) وزیر (بارون دو وازالت) وزیر (کنت ولیرس هیم
جنرال) وزیر (دکتر کادج) وزیر (مارکی باکهیم) وزیر (کنت شون بورن) وزیر امور
داخله وزیر ، سایر شاهزاده بانوان (ارشیدوک شارل لوئی) برادر اعلیحضرت امپراطور
ولیعهد ماریه (ارشیدوشس ماری طرزا) زوجه ولیعهد شاهزاده خانم راکانس (ارشیدوک
کلیوم) عموی امپراطور برادر ارشیدوک البرت امیر توپخانه (ارشیدوک ویلیم) عموزاده
امپراطور که عالمترین ارشیدوکها هستند (ارشیدوشس ماری) زوجه ارشیدوک رینه
خواهر ارشیدوک البرت (ارشیدوک و شس ماری ذرف) شاهزاده خانم ساکس بن سیر
دوم ولیعهد (ارشیدوک و شس ماری طرزا) زن ارشیدوک اتین ، روز دوشنبه بیست
و ششم ، صبح از خواب برخواستم هوا ابر و سرد بود و باران می‌آمد نهار را در منزل خوردیم کنت کالنوکی
وزیر امور خارجه دولت اطریش با امین السلطان و وزیر نظام و وزیر مختار بحضور ما آمده قدری صحبت
و فرمایش کردیم کنت کالنوکی آدم و قعیر القامه ... ریش ... سال ... ال

دارد اما مرد عاقل کاملی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود کالنوکی که رفت اول سه نفر از سفرای کبار آمدند توی اطاق بحضور ما اجزا و اتباع خودشان را معرفی کرده رفتند سفیر کبیر آلمان (پرنس دورویس) سفیر کبیر عثمانی (سعدالله پاشا) سفیر کبیر ایطالیا (کنت نیگرا) بعد آمدیم باطاق دیگر که تمام سفرا و وزیر مختارها و شارژدافرها ایستاده بودند یکی یکی معرفی شدند کنت نیگرا در ایام جوانی مرد خوش روی خوش ترکیبی بوده حالا که پیر شده خوش نما است ریشش را تراشیده در ایام ناپلیون سوم امپراطور فرانسه از جانب دولت ایطالیا در پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراطور و امپراطریس خیلی محترم و خیلی او را دوست میداشته اند (پرنس لوبانف) سفیر کبیر روس و (سر هنری الیت) سفیر کبیر انگلیس و (دکرنی) سفیر کبیر فرانسه حضور نداشتند به ییلاق رفته بودند شارژدافرهای آنها بودند سایر سفرا همه حاضر بودند بعد معرفی شدند با همه سؤال و صحبت کردیم و رفتند بعد تمام امیرالها و جنرالها و صاحبمنصبان بزرگ قشون بری و بحری بحضور آمدند آنها را هم یکان یکان معرفی کردند بعد آمده قدری راحت کرده با جنرال [illegible] و نریمان خان وزیر مختار سوار کالسکه شده رفتیم برای دیدن شاهزاده‌ها و آرشیدوکها و آرشیدوشسها اول رفتیم به کلیسای کاپوسین که ولیعهد در آنجا مدفون است دو نفر کشیش در آنجا بودند جلو ما افتاده شمعهای بزرگ در دست داشتند چهارده پله پائین رفته داخل سردابی شدیم تمام اموات خانواده امپراطور از زن و مرد در اینجا مدفونند یعنی جسدهای آنها را در این سردابه گذارده اند صندوق جسد ماری ترز امپراطریس بزرگتر و مجلل‌تر از سایر بود و صندوقهای سایرین در اطراف بود تمام شاهزاده خانمها هم در اینجا صندوقشان گذارده شده است حتی پسر ناپلیون اول که مادرش آرشیدوشس ماری لوئیز است که دختر فرانسوا امپراطور اطریش بود در اینجا است تاج نقره گذاردیم به قبر ولیعهد و از کلیسا آمدیم بیرون رفتیم بخانه نواب ولیعهد خود ولیعهد و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زوجه نواب ولیعهد امادی تودا پرنسس پرتوغال است اسم عروس ولیعهد [illegible] برادرزاده پادشاه ساکس است زوجه نواب ولیعهد عکس [illegible] خودش انداخت و قرار شد برای ما بطهران بفرستد نواب ولیعهد در خانه خودشان برادر زن خود را که تازه از بکارستان آمده بود معرفی کردند اسمش (دوک دو براگانزا) یاور و سرکرده فوج [illegible] هوسار است جوان خوب خوش روئی است از آنجا بیرون آمده رفتیم بخانه آرشیدوکها بعد رفتیم بهوتلی که پادشاه سیلان منزل دارد همه اینجا [illegible] نگذاشتیم و گذشتیم در سر هوتل که ایستاده بودیم یک دکان دوربین فروشی بنظر آمد زمان خان وزیر مختار را فرستادیم رفته دو دوربین کش خرید و آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد با [illegible] السلطان [illegible] دارد مجدّد

[illegible]

توی کالسکه نشسته راندیم برای شونبرون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند هوا ابر
بود و باران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شونبرون وارد باغ شدیم و در خیابانهای باغ قدری گردش
کردیم تفصیل شونبرون را در روزنامه سفر سابق نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل او نوشته شود همین
قدر است باغ باصفای خوبیست بعد از تماشای اینجا رفتیم بباغ وحش حیوانات خوب از هر قبیل دارد
بزهای بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس بزهای ایرانست شاخهای بزرگ و دنبه های قوی
دارد که بزبان فرانسه (بوکدان) میگویند و مست بودند بطوریکه اگر آدم نزدیکشان میرفت دم
میزدند دیگر شیر و پلنگ و فیل داشت حیوان تازه نداشت هر چه در باغهای وحش دیگر دیده بودیم اینجا
هم بود بعد آمدیم بگلخانه تازه که اعلیحضرت امپراطور بنا کرده اند گلخانه بسیار بزرگ تمام شیشه است
گنبد بزرگی در وسط دارد که آئینه است درختهای شبیه بخرما در گلخانه خیلی داشت خیلی جای خوب بود گلهای
دیگر بسیاری دارد از اینجا سوار شده آمدیم منزل امشب با اعلیحضرت امپراطور شام مفصل تمام رسمی
بخوریم وقت شام که شد لباس رسمی پوشیدیم و اعلیحضرت امپراطور آمدند باطاق ما با هم رفتیم در اطاق
دیگر که شاهزاده خانمها وارد شده و کلها در آنجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست زوجه
نواب ولیعهد داده از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایر شاهزادها و شاهزاده خانمها از عقب ما افتادند
باطاق و تالار شام رفتیم برای اطاق شام از یک دالان طولانی گذشتیم که در طرفین آن پرده های کار
گوبلن بسیار ممتاز اعلی نصب کرده بودند از دالان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم این تالار بوضع قدیم
رنگ و منقش کار زیبا و شمعدانهای دیوار کوبهای برنز مطلای دو سه مرتبه کار قدیم دارد خیلی تالار بزرگی
میزی بشکل نعل اسب گذارده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در وسط میز پهلوی یکدیگر نشسته مشغول خوردن شام
شدیم دست راست ما هم زوجه نواب ولیعهد بود یک بالکنی هم این تالار داشت که ارکستر موزیکان
چی در آنجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر امشب احضار شده و کلها وارد شده بیشتر امرا و وزرا
و جنرالها و صاحبمنصبان و اعاظم و اعیان و زن همه در سر میز مدعو و حاضر بودند تنها مسلمان پادشاه و قدیم
مشرب در سر شام بود اعلیحضرت ملتزمین رکاب ما هم مثل امین السلطان و مجد الدوله و امین خلوت و غیره
بودند شام خورده اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما نطق کردند ما هم برخاسته بسلامتی اعلیحضرت
امپراطور جام شربتی نوشیدیم امپراطور حمایل دولت سیام کرده داشت و نشان صورت ما را زده بود
بعد از شام برخاسته آمدیم باطاق و تالار دیگر مشغول صحبت و گردش شدیم شاهزاده ...
... نشان و حمایل زرد دولت سیام برای اعلیحضرت امپراطور بود و برای اعلیحضرت ...

هم نشان برده بود در سر میز شام دعوت داشت او را ملاقات کردیم شاهزاده قیصر القامه بیزه ابست
اتباع زیادی هم از سیاحی هم اهش آمده اند که آنها هم امشب در سر میز بودند خلاصه قدری صحبت کرده
بعد بازوجه نواب ولیعهد دست بدست داده از بالان راه که آمده بودیم برگشته درب اطاق خودمان
با آنها وداع کرده آمدیم منزل (روز یکشنبه بیست و هفتم) صبح از خواب برخواستیم یکشنبه ٢٧
هوای خوشی بود ابر بود دمی بارید ساعت ۸ نهار خورده سوار شده رفتیم برای گردش امروز باید از وین
حرکت کنیم اول رفتیم به تیاتری که دوازده سال است بنا شده و در این تیاتر بازی هم کرده اند تازه هم
تمام شده است ولیعهد مرحوم در این تیاتر تماشای بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست
بسته اند در ماه اکتبر باز خواهد شد وارد شدیم از پله ها رفتیم بالا پله های بسیار وسیع عالی از سنگهای مرمر
ایطالیا و اغلب دست اندازها و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر رنگین ایطالیا بود دیوارها با نقش
و ستون و آئینه های بسیار بزرگ خوب در اطراف این راه پله نصب کرده بودند دور تیاتر
هم ستون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پائین کوچک تمام این ستونها را نقاشیهای
خوب بوضعهای تیاتر از نقشهای رنگین کشیده بودند داخل تیاتر شدیم رفتیم به لژ امپراطور که پهلوی سن است
آنجا را تماشا کرده آمدیم به لژ وسط آنجا را هم تماشا کردیم سقف این تیاتر را هم خیلی بلند و عالی و با شکوه
ساخته اند تمام مطلا و رنگهای برجسته خوب است هیچ نسبتی بآن تیاتر قدیم ندارد از روی گران اپرای
پاریس ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیاتر نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران اپرای پاریس است
سن بزرگ خوبی هم دارد پرده های سن متعدد خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و بسهولت
پرده ها عوض میشود بعد از تماشای تیاتر بیرون آمده رفتیم بموزه (هیستوار ناتورل) این موزه را هم
دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگ عالی است رئیس موزه که اسمش
دکتر ژانس دیتر هاور) است جلو افتاده همه جا را راهنمائی و معرفی کرد اول رفتیم مرتبه اول که اقسام
حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و شیر و غیره باقسام مختلف در آنجا بود که آنها را امپایه کرده یعنی
با کاه پر نموده بودند اقسام و انواع میمونها در آنجا دیده شد که از آنجمله شامپانزه بود و میمونی دیگر دیده شد
که گوریل میگویند خیلی حیوان بزرگ مهیبی است یقین بابان بوی که در قصه ها و افسانه ها میگویند همین گوریل
بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفتیم مرتبه زیر که انواع سنگهای معدنی از جواهر و طلا و نقره و
سایر فلزات و غیره در آنجا در پشت شیشه ها چیده اند این سنگها از تمام معادن دنیا کم است از معادن
اطریش و سیبر و روس و ینگی دنیا و سایر معادن بسیار خوب سنگهائی است و حقیقت شخص باید هر یک را

یکهفته تماشا کند افسوس که ما وقت نداشتیم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم در ظرف این پانزده دقیقه
همه را دیدیم چیز تازه که در اینجا دیدیم یک پارچه بزرگ کریستال در شیشه که بلور معدنی است و از سنگوتار
سویس میآورند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قدح و کاسه و گیلاس و غیره از آن میتراشند که مثل
بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرید و فروش میشود یک قدح از آن قیمت داشت و بقدر یک
پیمانه کوچک قطر چیز عجیب دیگر که دیدیم دسته گلی بود از مرصع که با جواهرهای خوب رنگارنگ درست
کرده بودند متعلق بماری ترزا امپراطریس که خیلی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت نداشتیم
زود بیرون آمدیم جلو عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درختهای کوچک دارد و گلکاری خوب
در آن کرده اند وسط این میدان مجسمه ماری ترزا است و دور آن مجسمه صاحب منصبان بزرگ اوست
که سواره ساخته اند اما خود ماری ترز پیاده است روبروی این موزه موزه بوزار است یعنی صنایع
نفیسه که پرده های نقاشی و مجسمه ها و اسباب نفیس دیگر گذارده اند اما هنوز اسباب آنرا تمام نچیده اند یک طرف
این میدان هم طویله اسبهای اعلیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا رفتیم بحمام ترک حمام
خوب عالی است مدتی نیست که ساخته اند خزانه های متعدد خوب مثل حمامهای ایران روی زمین
دارد و آب صاف گرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آمدیم سر حمام وسیع خوبی هم دارد از
حمام آمدیم بمنزل نهار امروز را هم باید بطور رسمی با نواب ولیعهد بخوریم قدری که راحت شدیم نواب
ولیعهد آمدند ما را بردند سر نهار در تالاری که توی همین عمارت است میز مرتب و خیلی خوبی ترتیب
داده بودند سر میز نشستیم امین السلطان و (کنت کالنوکی) وزیر خارجه و (کنت تاف
صدر اعظم و بعضی از شاهزادها و وزرا و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب ما که روی هم اینها بیست و پنج نفر
ایرانی و فرنگی بودند نهار خوردیم و بعد از نهار آمدیم باطاق خودمان تا وارد در اطاق شدیم بلا فاصله
اعلیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند بیرون با هم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند به ایشل
سه چهار روز در ایشل خواهند ماند و از آنجا میروند به بوهم و مراوی و مجارستان که سرکشی بقشون و مشق
قشون بنمایند همینطور ایستاده با هم خیلی صحبت کرده تعارف زیاده نموده وداع کردیم و رفتند یک
گلدان چینی بسیار ممتاز گرانبهای اعلیحضرت امپراطور بما هدیه دادند در سر ساعت سه بعد از ظهر
باید برویم به (کهلنبر) ساعت سه با نواب ولیعهد سوار شده راندیم برای کالاسکه از جلو تیاتر
جدید گذشته و از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت اعلیحضرت امپراطور در آن سالی که تیر خورده بودند
بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه و محله های شهر شده راندیم تا رسیدیم بکناری که سر راه کالنبر

این کلیسائی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را تیر زده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی است منارهای مخروطی و حدقه‌های مخروطی بلند و مجسمه‌های خوب دارد بوضع گوتیک ساخته اند خانه‌ها و باغهای خوب تکتک هم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایستاده بودند زنها و دخترهای خوب خوشگل از همه قبیل خیلی دیدیم در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان راه آهن سالزبورغ است ما دو واکن هم بسته بود در کالسکه ما نواب ولیعهد و عزیز السلطان و مجدالدوله و چند نفری از صاحب منصبان اطریش بودند در کالسکه دیگر هم سایر همراهان و ملتزمین نشسته بودند راندیم سر بالائی این راه خیلی است اما تاپیده است که آدم وقت راه رفتن احساس نمیکند که سر بالا میرود اطراف راه همه جا جنگل و سبزه و گل و حاصل زراعت است همینطور رو اکن صحبت کنان میرفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده شدیم از کار تا مهمانخانه یک مسافتی است زن و مرد زیادی که اینجا برای تماشای ما آمده بودند از دو طرف ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که اینها را منتخب کرده و بدست هر کدام یک دسته گلی داده بودند یکی یک دسته گل آورده بما دادند یکی از اینها مخصوصاً خیلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سرازیر از این راه که اطرافش گل است پیاده رفتیم برای هوتل دو طرف راه را مجر کشیده بودند که مردم از پشت مجر ایستاده بودند و ما از راهی که میرفتیم خلوت بود رسیدیم بهوتل هوتل قشنگ خوشوضع دو مرتبه است در مرتبه زیر برای ما شام حاضر کرده بودند رفتیم بمرتبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهر وین و رودخانه دانوب و صحرا و جنگل و سبزه زیاد پیدا بود خیلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی داشت قدری در اینجا گردش و تماشا کرده آمدیم مرتبه زیر برای شام اطاق طولانی بود یکطرفش بسته و طرف دیگرش باز بود به سمت شهر وین و رودخانه و جاهای باصفا داخل اطاق شدیم نواب ولیعهد دست چپ ما بودند و در دست راست کنت لادیس پولاکس ویچ نشسته بود که مستشار مخصوص علیحضرت امپراطور است مجدالدوله و سایر همراهان ما هم در اطراف میز نشسته بودند شام خوردیم بعد از شام برخاسته از همان راه که آمده بودیم مراجعت کردیم بکار جمعیت از زن و مرد ایستاده راه هم قدری سر بالا بود رسیدیم به واگن سوار شده سرازیر راندیم تند آمده رسیدیم بکار آنجا از کالسکه‌های بخار پیاده شده راندیم برای منزل راه اینجا با سالزبورغ از زمین تا آسمان تفاوت دارد راه آهن بخار آدم تصور میکند که سر بالا میرود دو چندان سر بالائی ندارد اما راه آهن سالزبورغ مثل نردبان است و بالای تند است مثل دیوار و بلکه خیلی ... است خلاصه وقت غروب بود که بکار شهر رسیده بودیم فوقی هم سوار کالسکه اسبی شدیم خیلی کالسکه را بسرعت میراندند مثل زن بکار جمعیت مرد و زن [illegible] تا منزل دو طرف مثل وقت رفتن ایستاده بودند رسیدیم بمنزل در اطاق خودمان قدری راحت

کرده

کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم پائین سوار کالسکه شده با امین السلطان راندیم برای تیاتر پرنسی
که امشب باله و رقص است سایر ملتزمین ما هم از عقب آمدند رسیدیم به تیاتر رفتیم در لژ مخصوص خودمان
نشستیم زوجه نواب ولیعهد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بودند جمعیت زیادی هم
از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پائین پشت در پشت نشسته بودند پرده های خوب بالا رفت
و افتاد پرده اول پرده شبیه حرمخانه کیخسرو پادشاه قدیم عجم بود چادرهای قلمکار اصفهانی که نقش زیادی بآن
کشیده بودند از اشکال نگارگاههای قدیم بصورتهای مختلف که معلوم نبود از کجا آورده بودند زده بودند خیلی
نقشهای خوب داشت خط فارسی هم بآن نوشته بودند توی اینجا دیگری را شبیه کیخسرو درست کرده بودند با زره و
کلاه خود و ریش توپی بصورت اهل ایران روی تختی نشسته بود دو نفر هم از زنهای کیخسرو خیلی معقول اللباس بودند
توی بارگاه پهلویش نشسته بودند جلو این بارگاه هم چند پله میخورد که از دو طرف پله با ایرانیهای زیاد بشکل قراولان
خاصه کیخسرو که لباسهای معقولی پوشیده و کلاههای سیاه بلند وسط قرمز مثل کلاه صوفیهای حالیه ایران بسرشان
بود نشسته بودند چهار نفر پهلوان هم با سبیلهای کلفت سیاه که معلوم نبود مصنوعی بود یا طبیعی و لباس
زره و کلاه خود و چهار آینه و ساعد بند و زانو بند و شمشیر در دست داشتند دو نفر از این طرف [illegible] دو نفر آن
طرف بارگاه ایستاده بودند ابتدا یکنفر رقاص کیخسرو که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بود
بنا کرد برقصیدن رقص بسیار خوبی کرد دو بار رقص و موزیک برای نوای بسیار خوش میزدند بعد رقاصهای دیگر
ایرانی که بودند برخواسته رقصیدند و اغلب دایره های کوچک در دستشان بود آنها هم که رقصشان تمام
شد بعد تمام طوایف از یهودی مجاری و تیرلی و طوایف دیگر اطریش دسته دسته آمده رقصیدند و ساز با
مخصوص خودشان را زدند رقص اینها هم که تمام شد آنوقت ایرانیها و این طوایف تمام برخواسته درهم ریخته
بقدر سیصد نفر آخر بطور عموم با هم رقصیدند و پرده افتاد بعد از مدتی پرده دیگر بالا رفت در این پرده
تقلید یک شخص انگلیسی را در آورده بودند که خودش با زن و بچه هایش بسیاحت باین شهر آمده بودند بازاری
ساخته بودند از عروسکهای مومی و اسبابهای دیگر و تمام عروسکهای مومی که در دکان و بیرون دکان بودند
بشکل و صورت آدم مومی درست کرده بودند اما آدم حقیقی بودند که هیچ تکان نمیخوردند و مثل موم نشسته بودند روی
عراده ها و توی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه میخواند و غرق در روزنامه بود برادری داشت
که او از جانب این انگلیسی این اسباب و امتعه را تماشا میکرد و می پسندید و میخواست بخرد دکان دار هم یکی
عروسکها را می آورد و بروی این انگلیسی کوک میکرد و اینها مثل موم برمیخواستند و میرقصیدند [illegible] که تمام
میشد یکی دیگر را میآوردند از بسکه این انگلیسی روزنامه میخواند یکی از این عروسکها در مین [illegible]

روی روزنامه انگلیسی و پاره کرد مردکه از روی کج خلقی برخاست و نگاهی باین عروسک کرده نشست خلاصه آخر عروسکها در یک دکانی که وسط بازار بود صاحب دکان پرده اش را پس کرد دیگر دختر بسیار مقبولی را که آنجا ایستاده بود نشان این انگلیسی داد و او خیلی تعجب کرد بعد انگلیسها رفتند و صاحب دکان هم در بسته دکان را بسته چراغها را خاموش کرد و رفت همه که رفتند دختر آخری که در دکان وسط بود پرده را پس کرده اشاره باینطرف و آنطرف دکان نمود تمام این دکان روشن شد و عروسکهای مومی همه زنده شده بنا کردند برقصیدن و ساز زدن و خواندن بوضعهای عجیب و غریب مثل عالم روحانی و یا اجنه و دختر شاه پریان که در افسانه ها میگویند بهمانطور بودند رقص و بازی کردند بعد صاحب دکان آمد این وضع را که دید بیچاره غش کرد و افتاد و آنوقت پرده پائین آمد و بازی هم تمام شد برخاسته با نواب ولیعهد و زوجه ایشان وداع کرده سوار کالسکه شده آمدیم بسفارتخانه ایران برای دیدن منزل نریمان خان در سفارتخانه ایران و خود سفارتخانه ایران در موقع خوب واقع است نزدیک بعمارت دولتی و همین را داده است نریمان خان اجاره کرده است طاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای خوب دارد و سقفهای این اطاقها تمام از پرده و فرش و روی فرشی و غیره از امتعه ایرانی و پارچه های ایران است قطعات زیاد خط استادهای معروف در اطاقها آویخته اند اسبابهایش همه ممتاز است این عمارت منظر خوبی هم دارد که از هر طرف آدم بیاید و نگاه کند این عمارت پیدا است امین السلطان و امین الدوله و سایر ملتزمین با ما بودند بعد از خوردن میوه میوه برخاسته آمدیم منزل راحت کردیم (روز دوشنبه بیست و هشتم) امروز باید از رودخانه دانوب با کشتی برویم بوداپست برویم ساعت هفت بعد از نصف شب بکسالت از خواب برخاستم امین الدوله با حالت نقاهت آمد مرخص شد که جهة معالجه و اصلاح مزاج خود بمریم باد برود خلاصه وقت حرکت شد نواب ولیعهد آمدند نشان صورت خودمان را که بایشان هدیه داده بودیم بسینه زده بودند با هم پائین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای کنار رودخانه دانوب از جلو تیاتر قدیم و جلو موزه و از جلو پارک عمومی که تجیر آهن دارد گذشته و از جلو بعضی مدارس و کلیسا و بازخانه که این سه بازخانه روبروی آن پارک عمومیست عبور کردیم از پارک پراتر رتند) گذشتیم که این رتند در سفر اول که بوین آمدیم اکسپوزیسیون وین واقع بود و بعد که اکسپوزیسیون را خراب کرده اند این رتند بجای خود مانده است و در پراتر مردم گردش میکنند اعلم بود. بولن پاپین را دارد خلاصه راندیم تا رسیدیم برودخانه دانوب کشتی بخاری که روی رودخانه سیر میکند حاضر کرده [illegible] با قشنگی ساخته بودند که از روی پل چوبی داخل کشتی شدیم اسم کشتی (ادریس) است نزدیک باین کشتی یک پل

آهنی بزرگی است که چهار دهنه بزرگ روی رودخانه دارد و اسم این پل (ذاغ انتراس بزولت) است
نواب ولیعهد از اینجا وداع کرده رفتند بزیاکان و جهانگیر خان هم تا بوداپست میآیند و بر میگردند
جهانگیر خان یکماه بجهة معالجهٔ خودش در وین توقف دارد آنوقت بطهران بر میگردد کشتی حرکت کرد تمام ملتزمین
ما در این کشتی هستند کشتی بجریان آب میرود رودخانه دانوب بعضی جاها عرضش کمست و بعضی جاها زیاد میشود و
هرجا که عرضش کمست بقدر دجلهٔ بغداد است طرفین رودخانه دهات و آبادی کم است و آبادیهای
کوچک میدیدیم اغلب جاها طرفین رودخانه درختهای بید و سفیدار و تبریزی و غیره زیاد است
و آسیابهای زیاد در طرفین و روی رودخانه دیدیم باین وضع دو ناو است که در روی آب واداشته اند
روی ناو بزرگ اطاق چوبی ساخته اند که سنگ آسیا در میان آن اطاق یکمیل چوبی بزرگ بیرون آمده
از میان چرخ پره دار بزرگی گذشته سر از روی ناو کوچک محکم کرده اند جریان آب این چرخ پره دار را
حرکت میدهد و مثل آسیا میچرخد خود همه اطاق ما در کشتی بسیار خوب است بعد از دو ساعت توقف
نهار خوردیم قبل از نهار از قصبه موسوم به (رتین) که سرحد مابین اطریش و مجارستان است گذشتیم در اینجا
دره ایست دو طرف آن کوه در روی یکی از آن کوهها که مشرف برودخانه است قلعه ایست کهنه که از عهد
ساخته اند دو در میان دره رتین واقع است این قلعه جات از عهد تسلط عثمانیها باین مملکت خراب شد
و حالا هم خرابه و آثار آن باقی است بعضی از سنگهای تخته از ابنیهٔ خرابه در کنار رودخانه از عهد روس
دیده شد یک خط راه آهن همه جا از کنار رودخانه دانوب از دست چپ میرود که بوداپست را بوین
وصل میکند قدری که راندیم رسیدیم بشهر گران این شهر در دست راست دیده شد در حقیقت شهر نیست
قصبه بزرگیست در روی یک تپه کلیسای بسیار بزرگ عیسی ساخته اند که اطراف آن ستون دارد
و سفید است گنبد بزرگی دارد سیاه چنین کلیسای عالی بزرگی است که مشرف برودخانه دانوب است
در زیر این تپه و توی دره ها عمارت قشنگ کوچک سفید ساخته اند که از دور مثل یک اردو بنظر
میآید که چادر زده باشند در این شهر یک ارشوک کشیش معتبری از جانب پاپ اقامت دارد که
خیلی ارشوک معتبریست وقتی که عثمانیها مسلط بر مجارستان بودند و بوداپست را داشتند سرحدشان
همین قصبه گران بود این قصبه پانزده هزار نفر جمعیت دارد و محل نشیمن کاردینال و رئیس مجارستان
است رئیس کاردینال سیمونانوس است که مداخل بزرگی دارد بوضع ایطالیائی که سرحد میانه اطریش و عثمانی
بوده است (ابتین اول) پادشاه مجار در اینجا متولد شده است در مقابل گران شهر کوچکی است
موسوم به (پادکانی) که در اینجا وقتی که قشون سلطان محمد چهارم عثمانی طرف پادچی در دست داشته میدادی

از محاصرهٔ وین برمی‌گشتند مجار با آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (وبلنگراد) را دیدیم اینجا
که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است در سنهٔ ۱۲۱۰ زوبرت دانش‌ود
اینجا را بنا کرده و محل سکنای پادشاهان مجار بوده لشکر سلطان سلیمان قانونی عثمانی اینجا را در سنهٔ ۱۵۴۲ خراب
کردند از گران تا وبسگراد مسافت زیادی بود من رفتم بالای عرشهٔ کشتی بتماشای رودخانه و صحرا
اطراف را میکردم کشتی گاهی بدست چپ و گاهی بدست راست نزدیک بساحل میشد و گاهی مستقیما از
وسط میرفت از یک خط میرفت بملاحظهٔ گودی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست گودتر است
از اینجا میرفت حالا که از میان گران و وبسگراد میرویم کوههای اطراف همه بزرگ و با جنگل است اما
جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل مار پیچ
و این پیچ آب رودخانه درین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد وبسگراد قلعهٔ قدیمش در روی تپه
واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدیما از آن تپه تا لب رودخانه بنا و عمارت بوده
حالا منهدم شده است وبسگراد قصبهٔ کوچک خوبیست امپراطور اطریش اغلب اوقات می‌آید
در اینجا های کوچک رعیتی که در زیر این تپه واقع است محل تکارچیها است منزل میکنند و در پشت
این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال یا و دارد که شکار مینماید کمتر مال التجاره طرف عصر از لب آب دست
چپ ما گذشته رفت برای وین مقابل واگن هم بسته بود خیلی تماشا داشت هوا که تاریک شد آمدیم
پائین رفتیم باطاق مخصوص خودمان شام خوردیم بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردیم دیدم شفق آفتاب
هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت عالم خوبی داشت ایجاد دیگر تپه‌های اطراف رودخانه تمام
شده بود درختهای بید سفید از و تبریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستاره‌ها
طالع گردیده امداد بصفای رودخانه کرد که گاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی آتشها
مثل چراغان دیده میشد وبسگراد یک جسری مثل جسر بغداد که با لنگرهامی بند در روی رودخانه بسته
بودند که وقت عبور ما باز کردند و کشتی از آن میان رد شد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم
و حوالی شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفتیم بعرشهٔ کشتی اول از زیر یک پل آهنی که دو پا
یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک بساحل داشت و بعد از یکپارچه طاق آهنی که سرتا
سر زده بودند خیلی پل عظیمی بود گذشتیم بعد از یک پل دیگر که مثل تواد تخته است و فرنگیها آن را پل
[illegible] بند میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر (بودن) و دست چپ ما شهر (پست) بود
و اسم این دو شهر بوداپست است و این دو شهر را رود دانوب از هم جدا کرده است کشتی رسید باسکلهٔ شهر بود و تخته

گذارند آمدیم بیرون شهر بسیار جمعیت و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از مرد و زن جمع
ادب ایستاده بودند و هورا می‌کشیدند سرباز و موزیکان پیاده و سوار زیادی از دو سمت راه صف بسته
بودند رسیدیم بشاهزاده که اسمش (آرشیدوک ژزف) و حاکم نظامی قشون هونوید یعنی
قشون ردیف مجارستان است دست دادیم و خطابه نطق برگرد و از قراریکه میگفت بیست و دو سال است
که او را باینجا فرستاده اند که قشون سرحدی اینجا را منظم بدارد یک عمارت سلطنتی هم در اینجا است که در عمارت
منزل دارد وزرای اینجا که سه چهار نفر بودند با چند نفر جنرال معرفی کرد بعد از جلو یک دسته سرباز گذشته
من و شاهزاده و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته راندیم برای منزل که هوتل است اسم هوتل ....
لادن انگلتر یعنی همین است شهر بسیار قشنگی است عمارتهای پنجره و پشت بامهای خیلی بلند دارد
مسافتی آمده تا رسیدیم بهوتل هوتل دو سه مرتبه است و عمارتهای عالی دارد آمدیم باطاق مخصوص خودمان
شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را باطاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خوابیدیم اگر
چه تفصیل شهر و آبادیهای کناره رود دانوب نوشته نشد ولی محض مزید توضیح این چند سطر را هم مینویسیم
شهر گران که بزبان مجاری استرگام میگویند در ساحل دست راست دانوب و مقابل آن در ساحل
جنب رودخانه شهر (پارکانی) واقع است شهر پارکانی تقریباً سه هزار نفر جمعیت دارد در سال
۱۸۴۹ وقت شورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر قشون اطریش شکست دادند
چند آسیای بخار در این شهر است شهر گران تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این
شهر مسکن ارشوک مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که در این شهر است تقریباً سی سال قبل از این
باتمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارشوک اول شخص است و تاج سلطنت را در
شهر بوداپست او به امپراطور میگذارد رودخانه گران در نزدیکی این شهر به دانوب میریزد و بهمین مناسبت
این شهر را گران نامیده اند از این شهر دویست و پنجاه کیلومتر تا وینه مسافت دارد و مجرای رودخانه
از وینه تا اینجا بسیار سرشیب است این است که حرکت سفاین در این مسافت خیلی سریع است و از
گران تا بوداپست چهل و شش کیلومتر است در سنه ۱۵۴۳ مسیحی عثمانیها این شهر را از مجار گرفته مدت
پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته اند
تا در سال ۱۵۹۵ مسیحی عساکر اطریش و مجارستان دوباره این شهر را از عثمانیها پس گرفته اند دارائی
موقوفات کلیسا که سالیانه باین ارشوک میرسد تقریباً معادل یک ملیون فلورن است که تخمیناً
معادل دویست و پنجاه هزار تومان پول ایران باشد (روز سه شنبه [illegible]

دیروز که الحمد لله امروز صبح در هوتل [illegible] برخاسته [illegible] خوب [illegible] چون
شب وارد شده بودیم وضع [illegible] این شهر را درست ندیده بودیم [illegible] این شهر [illegible] پل
[illegible] دارد که یکی [illegible] یعنی پلی که [illegible] دو پایه [illegible] رودخانه دارد
[illegible] سنگ بزرگ [illegible] در دو طرف رودخانه ساخته اند توی آب که
نزدیک پل [illegible] دارد [illegible] چون
[illegible] بعضی اسباب دیگر قوت داده
[illegible] که آهن [illegible] ساخته [illegible] هشت پایه
[illegible] خیلی ساخت این پل
[illegible] اصل شهر و آباد
[illegible] عمارت [illegible] خیلی خوب معتبر
واقع است [illegible] خیلی بلندی که مشرف
بر رودخانه و [illegible] عمارت [illegible] و کوچهای [illegible] درست
معتبر [illegible] است اطراف عمارت [illegible] است عمارت
[illegible] اینجا سیاینه
[illegible] تماشا کردیم این کلیسا که
[illegible] بوده اند در آنجا متوقف
[illegible] ساخته و در عهد ما هم
[illegible] مقبره [illegible] عمارت
[illegible] واقع است [illegible] در حقیقت شهر [illegible] تپه و دره واقع است و در دامنه آن تپه
[illegible] روی آن واقع است [illegible] که بهار سنگهای بزرگ زیاد دارد
توی آن سنگها [illegible] در دامنهای دیگر این
تپه هم تمام خانه و عمارت است [illegible] همه طرف خانه ساخته اند که خانهای
شهر همین است که در این دره ها و دامنه ها واقع [illegible] بعضی دره و تپه های کوچک دارد
کلیساهای شهر [illegible] زیاد است اما کوچکتر از کلیساهای شهرهای دیگر است [illegible] و ترامواهای این
شهر هم [illegible] ترامواهای شهرهای دیگر است اهالی اینجا بعینه مشرف [illegible] هستند هیچ شباهت
بونا [illegible]

بعضیها مانند ... رعیت و وضعشان خیلی شبیه به زمین ما شبیه است و معلوم میشود که اصل ملت مجار از ترکستان
با خود مهاجرت کرده اند که از جنس فرنگی نیستند زبان اینها هم کلی تاتاری است که هیچ دخلی بزبان المانی
و سایر زبانهای فرنگی ندارد و خیلی شبیه است بزبان ترکی زبر بیجاری مثلا مجارها سیب را آلما میگویند
ترکها هم آلما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه لغت ترکی است خلاصه امروز قبل از نهار نیکلسن
شارژدافر انگلیس که مدتی در طهران بود و حالا مأمور اینجاست بحضور ما آمد قدری با او صحبت کردیم در طهران
قدری زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسه خیلی با او حرف زدیم منزل
نیکلسن) در کوچه اندراشی است کنت اندراشی سابقا صدراعظم اطریش بود و خیلی او را دیده بودیم اما
حالا صدراعظم نیست منزلش خوش است و توی باغ ایش نشسته خلاصه نهار خورده یکساعت بعد از ظهر سوار شده
رفتیم باکادمی اجزاء اکادمی تمام حاضر بودند یک مردی در آنجا دیدم که قد کوتاه و ریش زرد رنگ
و چشم کوچک تنگ و روی سرخ چین داری داشت آمد جلو ما ایستاد تصور کردیم میخواهد در حضور ما
خطبه بزبان المانی یا اطریشی یا فرانسه بخواند یکدفعه در نهایت فصاحت و بلاغت بزبان ایرانی فصیح
که کمتر ادیب و خطیب فارسی زبانی باینطور میتواند حرف بزند بنا کرد بخواندن خطبه فارسی غرائی خطبه مفصلی
خواند با کمال تعجب پرسیدیم این کیست گفتند این وامبری معروف است او را شناخته تعارف کردم
حالا وامبری رئیس این اکادمی است در سی سال قبل وامبری از توی ترکمانها رفته بود برای سیاحت ترکستان
و تمام ترکستان از بخارا و سمرقند وغیره سیاحت کرده بود ابتدا او را بجهت اینکه فرنگی بوده خیلی اذیت
و آزار کرده بودند بعد کم کم وامبری بنا کرده بود بقرآن خواندن و شب و روز در چادر ترکمانها نماز و
عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس وانمود کرده بود ترکمانها مهربانی را درباره او کرده بودند
بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حسام السلطنه که در آنوقت حاکم
خراسان بوده است از آنجا هم بطهران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کتابی هم در سیاحت
و مسافرت خود نوشته است که اسمش «فن درویش» است یعنی درویش دروغی و حالا مدتیست
در اینجاست و رئیس این اکادمی میباشد یکنفر آدم سبیل کلفت زرد رنگ دیگر را هم دیدیم که لباس مجاری
پوشیده بود و فارسی حرف میزد از وامبری پرسیدیم این کیست گفت از اهل قفقازات خیوه است
وقتی که در خیوه بودم این شخص پیش من بود و با خود همراه او را باینجا آورده ام اسمش ملا اسحق است زبان المانی
هم خوب یاد گرفته است خود ما هم با ملا اسحق قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد میگفت
مذهبم را هیچ تغییر نداده ام خلاصه از آنجا بالا رفتیم بالا برای تماشای اکادمی عمارت بسیار ...

داخل اطاق کتابخانه شدیم اطاق بزرگی است و دالانهای متعدد دارد که پشت قفسها کتاب چیده
بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی میز چیده بودند از قبیل کتاب حافظ چاپی خط نستعلیق
و تفسیر قرآن چاپی و شاهنامه خطی و [illegible] این کتابها بعد از تماشای کتب آمدیم باطاق پرده در این اطاق
پرده‌های نقاشی است این پرده‌ها از استرهازی بوده که استرهازی یک وقتی در اسلامبول ایلچی بوده و
ملیونها دولت داشته وقتی که مرده است دولت این پرده‌های نقاشی را از اولاد و وابستگان او خریده است
پرده‌های خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد میگفتند دولت استرهازی همه تمام تلف گردیده
و معلوم نیست چه شده است خسته شدیم چون وقت نداشتیم پرده‌ها را اجمالا تماشا کرده و یک گالری هم
پرده‌های نقاشی بود آنها را هم دیدیم بعضی مجسمه‌های [illegible] هم از مرمر دیگر و غیره از سلاطین و صاحب منصبان
بزرگ مجاری در اینجا خیلی بود بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم برای موزه جمعیت زیادی هم از اهالی
شهر اینجا جمع شده بودند و مارا دعا کردند عبارت دعایشان این است که میگویند [illegible] یعنی الین
و معنی الین بزبان مجاری یعنی زنده باد خلاصه رسیدیم بیک میدانی و رفتیم در موزه پیاده شدیم
رئیس موزه آمد جلو مرد [illegible] ریشش [illegible] لباس مجاری پوشیده بود کلاهش پر زده بود جلیقه فیروزه و
کمر فیروزه و گردن بند فیروزه داشت کلیچه پوست بره پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود معرفی
شد و بعضی از رؤسا نقاشهای معتبر و معمارها که حاضر کرده بودند معرفی کرد و افتاد جلو رفته داخل موزه شدیم
عمارت عالی است مرتبه تحتانی و فوقانی دارد در این موزه پرده‌های نقاشی بسیار ممتاز از نقاشهای [illegible]
و غیره بود و دیگر سنگهای معدنی و صدف و بعضی اشیاء قدیمه مثل نعش [illegible] که در زمین پیدا کرده اند و
از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده و دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید زود مراجعت کرد
از اینجا شاهزاده بیاید باتفاق برویم بجزیره بعد نیم ساعت طول کشید رفتن ما بموزه زود مراجعت
کردیم پرده‌های موزه بسیار خوبی و ممتاز است و اغلب پرده‌های تاریخی خود مملکت مجارستان است
اسامی نقاشهای معروف این پرده‌ها آنها که مرده و آنها که زنده هستند از این قرار است شخصی که
زنده هستند (لیگتی) ناظر نقاشخانه [illegible] (ماداداس) نقاش وقایع تاریخی مجارستان (تان) نقاش علی العموم
(سکلی) نقاش وقایع تاریخی (ابجی) که [illegible] دولت [illegible] است (مونکاچی) مشهورترین نقاش
مجارستان (ماداباس) نقاش صورت انسان (بن تسود) ایضا نقاشهایی که مرده‌اند (مادارکو)
نقاش مشهور یکی از سالها قبل زنده بوده است (بوکی) ایضا اجزاء موزه که [illegible] (پولسکی)
ناظر موزه [illegible] ناظر [illegible] بود (سالای) قائم مقام نایب رئیس موزه که لباس مجاری پوشیده بود (قتایا)

رفتیم سیاحت خلاصه آمدیم منزل شاه زاده حاضر بود بقدر ده دقیقه راحت کرده آمدیم بیرون دست
شاه زاده را گرفته رفتیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای جزیره از همان راهی که دیشب آمده بودیم
رفتیم باز مردم زیادی ایستاده بودند و بزبان خودشان تهنیت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
دیشب پیاده شدیم همان کشتی ایریس با آن تشریفات روز قبل دم اسکله حاضر بود داخل کشتی شدیم
امین السلطان مجدالدوله و احمد خان و بعضی از صاحبمنصبان فرنگی هم بودند امروز بر خلاف جریان
آب سربالا میرفتیم از زیر دو پل آهنی گذشتیم این جزیره نزدیک است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
مارگریت است این جزیره ملک پدر شاه زاده بوده حالا ارثاً بخود شاه زاده رسیده آبادی
هیچ نداشته خود این شاه زاده اینجا را آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمه آب گرم معدنی جاری
زیادی بیرون میآید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم اینجا میآیند [illegible]
و کمال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه دانوب که آب شیرین دارد چشمه آب گرم
بیرون بیاید جزیره خیلی نزدیک است اما چون کشتی نمیتواند نزدیک تا آن برود باید یک دوری بزنیم
تا کشتی برسد بجای معینی که باید پیاده شد باین جهت ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زده رسید
باسکله جزیره پل چوبی درست کرده بودند گل زده و پارچه قرمزی روی پل کشیده بودند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر و جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جمعیت
رفتیم رسیدیم به حمام از پله ها پایین رفتیم بوی گوگرد شدیدی میآمد که نمیشد توقف کرد قدری تماشا
از پینه دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده است
وانهاده میکرد شبیه به حمامهای بادن باد است آب گرمی داشت سرچشمه این آب توی حمام
نیست بیرون حمام روی یک تپه در کنار رودخانه واقع است که آب از آنجا بیرون میآید بسا
درست کرده اند که این آب برودخانه میریزد و از بالای آن تپه منبع این حوضهای حمام را درست
کرده اند خلاصه از حمام بیرون آمدیم از این حمام الی سرچشمه بقدر دویست قدم راه است از حمام بیرون آمده
رفتیم سر چشمه یک زمینی بود در اینجا شیر آبی داشت و یک پیرزنی اینجا ایستاده بود که شیر را باز میکرد و از
آن آب در گیلاسهایی که اینجا بود ریخته بمردم میداد میخوردند یک گیلاس آب هم پر کرده داد من خوردم آب
خوبی بود طعم آب گرمهای خوب را داشت از اینجا بیرون آمده خواستیم بالای تپه که چشمه از آنجا بیرون میآید برویم
چون پله های زیاد میخورد نرفتیم آمدیم در ترامواه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که تا
حمام مردم سوار شده بروند قهوه خانه و رستورانی که در آخر این جزیره است ما هم سوار شده در آخر

خوب و کالسکه‌ها خیلی است و در این تراموا صد نفر آدم را یک اسب میبرد و دور این جزیره را از طرف
یکسمت آدم پیاده طی میکند زمین این جزیره تماماً جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شاهزاده در جلو
این جزیره درست کرده است خلاصه رسیدیم بقهوه خانه جمعیت زیادی آنجا جمع شده بودند قدری آنجا نشستیم اهل
مجار کولی هیچ از جنس فرنگی نیستند همه فرنگی ولی اصلشان مشرق زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم مقبول
کجسته جسته توی اینها پیدا میشوند خیلی تعریف و شبیه هستند به ترکمانهای خوشگل در اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم
بعد داخل قهوه خانه شدیم میزهای متعدد چیده و تخته‌ها حاضر کرده بودند سر میز نشسته عصرانه خورده و برخاسته
آمدیم به درون بازار مردم تماشائی نزدیک ما جمعیت کردند این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی براهی که
آمده بودیم نداشت و بقدر سیصد قدم زیادتر میشد ما را بردند یک کالسکه دیگری بود با چرخ بی مقبولی درست
کرده بودند که کشتی هم بآنجا آورده بودند از آنجا سوار شدیم این راه آهن و بند خیلی نزدیک بود از پهلوی
پل آهنی سوار شده راندیم برای شهر چون وقت داشتیم و رفتن تماشاخانه دیر میشد گفتیم با کشتی برویم
تا آخر شهر آنجا را که هیچ ندیده‌ایم تماشا کنیم و راندیم از شهر بود و عمارات سلطنتی و قلعه قدیم که توی آن سنگها
خانهای کوچک کوچک ساخته‌اند گذشتیم شهر بوده دست راست واقع بود و از طرف دست چپ از
شهر پست و از جلو مهمانخانه منزل خودمان گذشتیم رسیدیم بجائی که بقدر ده از فرسخ راه را از سنگ دیوار معتبر
محکمی کشیده‌اند که آب بجا باز ایستد و ازین هزار ذرع که گذشتیم باز هزار ذرع را از لب رودخانه تا بالا با سنگ
پله درست کرده‌اند و بالای آن پله‌ها جابجا در پای نگنکها شاخ چتر زده‌اند که زیر آنها در پایینها میوه و سبزی
آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دهات و شهرهای دیگر با کشتی باینجا می‌آورند در اینجا میفروشند از اینجا که عبور
کرده از شهر گذشتیم شهر پست تمام شد رسیدیم با آخر شهر و از زیر پل آهنی که از روی آن راه آهن میگذرد
گذشته رسیدیم بده اُبودالت این ده در دست راست بود و خانه‌ها از دور نمایان بود و التعد
ده بودالت اسم آن است که این اسم بآن ده از زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی و برقرار است بعد
برگشته آمدیم منزل استراحت کردیم ساعت هشت و نیم بعد از ظهر برخاسته با شاهزاده در کالسکه نشسته
رفتیم برای تماشای کوچه اندراسی که در این کوچها از کوچهای بسیار خوب است و از کوچهای خوب فرنگستان
محسوب میشود عرضش بیست ذرع و طولش ده هزار ذرع بلکه بیشتر است بسیار خیابانهای خوبی است طرفینش
خانه‌های ممتاز منقش ... دارد چراغهای خوب درین خیابان است و بسیار پاکیزه و تمیز است
اغلب خیابانهای پست چمن و درختکاری است بعضی این خیابان که خیلی تعریف دارد و بقدر بیست هزار
نفر جمعیت در طرفین ایستاده بودند و تقلیل میکردند و فریاد میکردند خلاصه رسیدیم به تماشا

خو

جلو تیاتر میدان گاه خوبیست پیاده شدیم بسیار تیاتر عالی است پله‌های مرمر یکپارچه دو دست مدارهای
مرمر ممتاز دارد و راه پله‌اش بسیار [illegible] و پله ممتاز عالی است رفتیم بالا داخل تیاتر شدیم خیلی تیاتر قشنگی است
مثل تیاترهای خوب پاریس و انگلیس و روس است توی تیاتر را هم کارهای بسیار خوب با نقش قشنگ
کرده‌اند تمام چهل چراغها و دیوارگیرها از گاز است در لژهای تیاتر زنهای بسیار خوشگل خوب نشسته بودند
رقص [illegible] بالا رفت رقاصه تنها و بازیگرهای خوب خوش لباس ممتاز داشت یک رقاصی ایتالیائی بود
اگرچه خوشگل نبود اما خیلی قشنگ و خوش اندام و خوش حرکات بود و در علم رقاصی خیلی مهارت داشت سالی
شش هزار تومان او را اجیر کرده‌اند که در اینجا میرقصد خیلی رقصهای خوب کردند در بین پرده‌ها که می‌افتاد
برخاسته می‌آمدیم بیرون بستنی خورده دوباره میرفتیم توی تیاتر بازی که تمام شد برخاسته آمدیم منزل شام
خوردیم امین السلطان و غیره [illegible] و سایر ملتزمین در تیاتر بودند (مذاهب مختلفه اهالی مجارستان
از قرار است کاتولیکی هشت [illegible] چهار کرور ، پروتستانی شش کرور ، یهودی ششصد [illegible] نفر
شصت هزار
جمعیت بوداپست چهارصد هزار نفر است که تخمیناً دویست هزار از آنان یهودی هستند) اسامی تمام
که در اینجا ملاقات و معرفی شد بدین قرار است (ارشیدوک ژوزف) این ارشیدوک ژوزف
ارشیدوک ژوزف پالاتین سابق مجارستان است پالاتین لقبی است که از [illegible] بوده و
حالا این لقب موقوف شده است پدر این ارشیدوک سی و دو سال است مرده است
کنت [illegible] جنرال سواره فرمانده کل قشون مجارستان ژابرو دوبادوس ، وزیر تجارت
وکولمان وزیر مالیه ، کنت تلکی وزیر داخله **چهارشنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۰۷** ۲۷
امروز انشاءالله باید در ساعت نه بعد از ظهر سوار راه آهن شده برویم به دولاچوسکی که سرحد مابین
اطریش و روس است و در خاک لهستان واقع است نهار را منزل خوردیم یک ساعت بعد از ظهر باید
برویم بدیدن شاهزاده در سر ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل آهن معلق رانده رفتیم منزل
شاهزاده که در بودا است از روی این پل آدم راست میرود به تونلی که این تونل را از عهد قدیم کنده‌اند
و روی آن عمارت شاهزاده و بعضی خانه‌های بالای شهر است بسیار تونل معتبری است طول این تونل ششصد
ذرع است و عرضش تقریباً ده ذرع ارتفاعش هم تقریباً ده ذرع است طاق تونل را هم با آجر ضربی زده‌اند
آخر تونل میرسد به محله‌های آخر شهر بودا هر کس هم داخل این تونل شده از آن زیر عبور میکند از او پول میگیرند
یک آدم اینطرف و یکی آنطرف تونل ایستاده است که از مردم پول میگیرد هرچه هم پول [illegible] به
خود شهر میرسانند که در سال بقدر بیست هزار فلورن که تقریباً پنج هزار تومان پول ایران است [illegible]

شهر میشود خلاصه ما از توی تونل رفته از راه دیگری که پیچ پیچ بود و میرفت با عمارت شاهزاده رفتیم بالا
رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیادی آنجا بود از آنجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاهزاده
عمارت شاهزاده بعمارت سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در پهلوی
عمارت سلطنتی واقع است در درب عمارت شاهزاده پیاده شده از پله بالا رفتیم بالا عمارت کوچک
محقری است اما خوب عمارتیست مبل و اسباب خوب دارد رفتیم توی اطاق با شاهزاده نشسته قدری
صحبت کردیم شست شاهزاده علامت زخمی داشت که معلوم شد در جنگ آخری اطریش با پروس
در مقدمه سادووا که شاهزاده در قشون اطریش جنگ میکرده گلوله بدستش خورده شستش معیوب شده است
خلاصه بعد از قدری نشستن برخواسته آمدیم پائین رفتیم بباغ جلو عمارت سلطنتی که فرنگیها آنجا را تراس
مهتابی میگویند آنجا با گردیم بگردش کردن این تراس خیلی خوش منظر است از یک طرف نگاه بکنید
بجزیره مارگرید که دیروز رفته بودیم برودخانه دانوب و از طرف دیگر نگاه میکند باز برودخانه دانوب
و کشتیهای بخار توی رودخانه و از یکطرف منظر شهر پست و باغات و خانهای شهر و کوههای پشت شهر
دارد خیلی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم یک کلیسائی بنظرمان آمد که خیلی کلیسای بزرگ عالی است
و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش را هم چوب بست کرده و مشغول ساختن مناره بودند شاهزاده
میگفت دوازده سال است که این کلیسا را بنا کرده میسازند و هنوز ناتمام است این تراس باغچه بندی
و گلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این تراس روی تپه واقع است عمارت بسیار
بزرگ چندین مرتبه دارد عالی است از یکطرف که بدانوب نگاه میکند دیوارش صاف است و دو ایوان
دارد از یکطرفش دو ضلع جلو آمده دارد دور عمارت را گردش کرده از یک دالان ایوانی که با چوب
شبکه درست کرده اند گذشته رفتیم آنطرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانهای
رعیت بود در آنجا سکنی دارند یک محله پرجمعیتی است و این محله را محله صرب میگویند وقتیکه عثمانیها مسلط
به بستان بوده اند اینها فرار از آنجا باینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشان هم صربیست و فقط به
حرف میزنند یک محله دیگر هم آنطرف محله صرب است که موسوم بگرستین و سکنه این محله آلمانی هستند.
و زبانشان هم آلمانی است دخلی بمجار ندارند مقبره گل بابا هم از دور مثل مقابر امامزادهای ایران روی یک
تپه از مقابل پیدا بود بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم پائین رفتیم توی تونل تا آخر تونل رفته از آنطرف
بیرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی پل معلق آمدیم بشهر پست و راندیم برای سربازخانه رژیمان هوسار
که در آخر شهر پست واقع است از کوچه اندراشی گذشته و از میدان اکتوگون که هشت زاویه است

عبور کردیم وقتی که از خانه شاهزاده بیرون آمدیم از یک درخانه بسیار عالی گذشتیم از شاهزاده پرسیدم
خانه کیست گفت خانه (کنت لوبنی ای) است که مرد بسیار دولتمندیست و در (ترانسل وانی)
و سایر جاها املاک و عمارات زیاد دارد حالا هم خودش رفته است به ترانسل وانی از شهر و محلات آخر
شهر گذشته راندیم تا رسیدیم به پارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل بوا دولن پاریس جائی است دریاچه دارد
در وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره های متعدد در حوض دارد خیابانهای وسیع طولانی دارد
خیلی پارک بزرگی است از آنجا هم گذشته رسیدیم به جنگلی که نامش درخت چنار بود از آنجا هم که گذشته
راه زیادی راندیم تا داخل صحرا شده رسیدیم به سربازخانه پیاده شدیم صاحبمنصبها آمدند جلو معرفی شدند
میر) حاکم شهر هم حضور داشت آمدیم بوسط سربازخانه که اطرافش حجره های سواره است میدان
گاه بزرگی است در وسط آن ایستاده شیپور کشیدند از دالانهای سربازخانه بقدر چهار صد و پنجاه
سوار بیرون آمدند و از جلو ما گذشته مشق کردند قدری که مشق کردند گفتیم اسب دواندند بعد سوارها
دفیله کرده از جلو ما گذشتند و ما سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحبمنصبان و تفصیلیکه در
اینجا دیدیم از این قرار است (جنرال بیاچوچ) مرد پیری بود سبیل بلندی داشت دست راست
هم انگشت نداشت در جنگ خرسادوا از گلوله توپ پروسها دستش افتاده است جنرال حکم
فرمانده رژیمان که سواره را فرمان میداد و صاحبمنصب قابلی بنظر آمد (کلنل ال ویش) کاپیتان
لی لی) تاکهای کنار رودخانه دانوب در مجارستان ناخوشی ضایع و تمام کرده است چنانکه از
خاص الکور که شراب آن میساخته یکباره دست کشیده اند و جای تاکستانها ار وز آمدن:
بوداپست هرجا در کنار دانوب میدیدیم از دست داده اند کشتی بخار زیادی در دانوب
متصل کار میکنند و متصل بار و مسافر میآورند و میبرند چند کشتی بارکش را می بندند بیک کشتی بخار و میرانند
در ساحل شهر بوداپست همیشه بقدر یکصد فرد کشتی بخار لنگر انداخته است خلاصه از سربازخانه دیگر
بمنزل مراجعت نکرده یکسر رفتیم بسیرک سیرک هم نزدیک سربازخانه جلوی دریاچه پارک عمومی
واقع است در سنه چهار سال قبل درین پارک عمومی یک اکسپوزیسیونی ترتیب داده متاع آورده
بودند حالا بعضی از ابنیه آن اکسپوزیسیون از قبیل کنبد و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم
بسیرک پیاده شده و یک دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پائین نشستیم
وسط سیرک بود نشستیم سیرک محقریست سقفش را با تخته پوشانیده اند مثل سایر سیرکها ...
جات سیرک مشغول بازی شدند اسب آوردند بازی کردند همان بازیهائیکه در سیرکهای دیگر دیده

آنجا هم در آوردند چیز بکه تازگی داشت یکی یک اسب سمندی دیدیم یال و دم سیاه شاهزاده میگفت
این اسب مال من بود و من به دیرکتر این سیرک تعارف دادم بسیار اسب خوبی بود بازیهای غریب
میکرد مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافت یاد
بقدر ده ذرع میپرید بکمال غرابت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده بود
و همان طور که آدم روی اسب بازی میکند و از آن حلقه‌ها بیرون میپرد و میاید پایین و میپرد روی اسب
این خرس هم همانطور یکی مدار روی اسب بازی میکرد و پایین میپرید و روی اسب میجست و از حلقه‌ها
بیرون میرفت خیلی غرابت و تماشا داشت آخر هم که بازی تمام شد چوبی بدست خرس دادند دو پا
دو پا جلو افتاد و از توی مجلس بیرون رفت بعد از تمام بازی برخواسته مستقیماً آمدیم منزل شام خوردیم
امشب باید از بوداپست حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتیم گار راه آهن که برویم به ولایت
چوسگی سرحد اطریش و روس که در گالیسی قسمت لهستان اطریش واقع است شاهزاده حاکم
مجارستان آمده بود با هم رفتیم از عمارت پایین کالسکه‌ای نشسته راندیم با اینکه شب بود با جمعیت
زیادی در صرف این راه ای که که مسافت زیادی بود ایستاده بودند و دعا میکردند تا رسیدیم بگار
از جلو صف سرباز گذشته برگشتیم و رفتیم توی ترن ملتزمین هم همه جابجا شده بعد از ده دقیقه براه افتادیم
تا به ستاسیون که رسیدیم بیدار بودم (**روز پنجشنبه دوم محرم**) در ساعت
هشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در مملکت مجارستان بودیم قدری که رفتیم
باستاسیون ولوسی رسیدیم تا به صحرا و کوه گردش دیدیم یک بهشتی است تا چشم کار میکند دره و تپه
و کوه و آب و چشمه و گل سبزه و چمن است و خط راه آهن از دره‌ها و پلها میگذرد که روی دره با تاق
زده‌اند چهار تونل هم گذشتیم که یکی هفت دقیقه طول کشید تا بیرون رفتیم تمام کوهها جنگل سرو است
هوا ابر است باران زیادی هم بارید صحرای فوق العاده بهوا و صحرا لذت بخشید مسافت زیادی راندیم
تا رسیدیم به مملکت گالیسی لهستان اطریش کوهها تمام شد و این کوهها سرحد میانه مجارستان
و گالیسی است خاک گالیسی جلگه است زمین کاو و مه دیدن و قدری گاو سفید توی چمن سبز چریده خوب کها هم
قدری که در چرا بودند حاصل زراعت مجارستان را در اینجا تازه درو میکردند همینطور که میرفتیم
من نهار را در ترن خوردم تا رسیدیم به شهر لامبرگ در ساعت سه از ظهر گذشته ترن در گار ایستاد
دسته سرباز با موزیک و بیرق در گار صف کشیده بودند حاکم و شاهزاده سرباز فون این جای
و بزرگان حاضر بودند رفتیم پایین از جلو صف نظام گذشته سرباز با دفیله کردند بعد رفتیم باطاق گار
شاه

شاه‌زاده و حاکم و رؤسای قشون و اعیان شهر را معرفی کردند شاه‌زاده سردار پیر است و بسیار شباهت
دارد بشاه‌زاده نورالله میرزای پسر ملک‌آرای مرحوم نوه خاقان مغفور فتحعلی شاه اسمش (پرنس
کیلیوم دو وُردنامبرغ) است که از شاه‌زاده‌های ورتمبرغ میباشد که در خدمت دولت اطریش است
و قشون کالیسی سپرده باوست (جنرال نامی) (جنرال گوپ) (کنت بادینی) حاکم شهر
لیونبان (جنرال وانات) در کار برای ما میز نهار چیده بودند موزیک هم میزدند بعد ترن
براه افتاد راندیم ساعت ۸ رسیدیم به پوت والاچیسکی اینجا متعلق بدولت اطریش و سرحد خاک
مجارستان است از اینجا هم یکربع ساعت که با راه آهن میرود به والاچیسکی بریم رسیدیم بیک
استاسیونی که اسمش تاره نوپل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دسته سرباز در استاسیون حاضر
و ایستاده بودند باران هم میآمد دیگر پائین نرفتیم در لب واگن معرفی شدند چند نفر از بزرگان لهستان
و مجار هم آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب مجار را پوشیده بودند خلاصه در پوت والاچیسکی
قدری واگن ایستاد از در واگن نگاه کرده دیدیم امیرال پوپوف و میرزا محمودخان وزیر مختار و [illegible]
و یک کلنل جوان خوب خوش قامتی که اسمش پاشکف است که او را هم بجای کلر فرستاده اند درب
واگن ایستاده اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمودخان
آمد توی واگن قدری با او فرمایش کردیم و بعد ترن حرکت کرد امیرال و سایر همراهان او هم در ترن
جابجا شدند راندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به والاچیسکی اینجا سرباز و موزیکانچی و جمعیت
زیادی ایستاده بودند موزیک زدند باران هم در نهایت شدت میبارید مهماندارهای دولت
اطریش تا ما در واگن خواسته اینها را مرخص کردیم زیان خان وزیر مختار مقیم وین و وزیر صنایع هم
آمده مرخص شدند وزیر صنایع یک ماهی معالجه چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد
اینها که رفتند ما هم پائین آمده از جلو سربازها گذشتیم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفته
داخل ترن دولت روس شدیم همان ترنی است که وقت آمدن سوار آن بودیم رفتیم در واگن
بارها که جلو آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود بار هم زیاد است و دیر ترن میکشد.
بالاخره امین السلطان بارها را دو قسمت کرده یکی را در همین ترن جا داد و قسمت دیگر را داد که از راه
ادسا و دریای سیاه ببرند به تفلیس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از حالا تا چهار ساعت از نصف
شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و آنوقت حرکت خواهد کرد که شش ساعت از نصف شب [illegible]
ترن حرکت کرد از خاک اطریش که خارج شدیم بخاک ولهین روس رسیدیم [illegible]

هشت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم هوا ابر است و در نهایت شدت
میبارد و سهامی گفتند سه روز است که باران همینطور متصل میبارد و این بارانها برای راه آهن بد است
بخصوص راه آهن اینجاها که اغلب جاها راه توی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و تمامش را
خاک دستی ریخته اند و روی این خاکها را نه سنگچین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از شستن گل و ریختن
توی دره باشد باران این گلها را میاورد توی دره و راه را خراب میکند خلاصه ترن آهسته حرکت میکرد
و ساعتی سه فرسنگ بیشتر نمیرفت دربین که از توی یکی از این دره‌ها میرفتیم یکدفعه دیدیم ترن در جائی که
نباید بایستد ایستاد متعجب کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد واگنی که امین خلوت و مجد الدوله و کلنل مهماندار
منزل دارند یکی از عرادهای آن از ریل خارج شده روی خاک افتاده است فورا امین خلوت و کلنل
ملتفت شده زنگی کرده زنگ خبار را که واگن را نگاه میدارند زده بودند باین جهة واگن ایستاده و الا
که عیب را رفع کنند حق امین خلوت و کلنل خیلی زرنگی و خدمت کرده بودند اگر اینها نفهمیده بودند آن واگن
که زمین میخورد سایر واگنها هم زمین میخورد و بیک پهلوئی افتاد و خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
کشید تا عمله جات آمده عراده را از روی خاک بروی ریل انداختند و بقدر چند قدمی که راه رفت
دوباره واگن ایستاد معلوم شد که باز چرخ از روی ریل در رفته است بالاخره واگن مارا که از یکطرف
میرسد باندرخانه و سالون و بعضی اطاقهای بار الکینف و از طرف دیگر باطاق عزیز السلطان و امین
السلطان از آن واگن معیوب باز کردند و ما حرکت کردیم آن واگن معیوب را با باقی واگنها که [illegible]
آن داشت و بعضی ملتزمین ما در آن بودند ماندند و قرار شد که ما بایستگاه ایستاسیون بایستیم [illegible]
لکنیف ببرند و اگن معیوب را درست کنند و واگنهای درست که دنبال آن است بیاورند در این ایستاسیون
درست کنند ما آمدیم در ایستاسیون . بار ایستادیم لکنیف بروند و قدری که گذشت واگنهای عقب
مانده را آورده باین واگن وصل نمودند راندیم در ایستاسیون ازمیرکا ملتزمین و همراهان پیاده شده
در اطاق ایستاسیون نهار خوردند باران حالا مسافتی است ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه ملتزمین
نهار خوردند باز یک قدری ترن توقف داشت تا تعمیر و اصلاحاتی که باید بکنند تمام شد باران
بند گرفته مثل سیل قدری باریده بود باز ایستاد چهار ساعت بعد از ظهر ترن براه افتاد گاوهای اینجا
تمام سفید یکدست شبیه گاوهای سیستان است کلاههای اهالی کالیسی ترتیبش اغلب کلاه پوست
سیاه است مثل کلاههای ایرانی اهالی لهستان روس هم کلاهشان پوست و شکل کلاه ایرانی است زنهای اینجا
هم سرشان چادر قد است مثل زنهای ایران [illegible] و در این وقت که [illegible]

از

زرد شده آن طراوت وقت آمدن را نداشت حاصل زراعات را هم تمام جمع کرده اند ساعت
پنج هوا باز شد ابرها بالمره رفته آفتاب خوبی شد ساعت هشت ناشام خوردیم بعد در ساعت
نصف شب که باستاسیون (بیوزدولا) رسیدیم ملتزمین شام خوردند بعضی تجار ایرانی از ادسا
برای دیدن به حضور یا باین استاسیون آمده با امین السلطان ملاقات کرده بودند ما چون خواب
بوده ایم نشده بود که بحضور ما برسند (روز شنبه چهارم) صبح در استاسیون
(پودولش تاپا) از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب گرم درخشنده خوبی بود خاک روس تمام
صحراها سبز و در مراتع گاو یا دیگر حیوانات مشغول چرا بودند بعضی جاها هم صحرا خالی از اغنام و مواشی بود
راه زیادی که رفتیم آبادی بزرگی دیدیم که اسمش (نووا اوکراینکا) بود باز مسافت زیادی که
رفتیم رسیدیم به الیزابت گراد که در دست راست راه واقع بود دم استاسیون سربازها
ایستاده با لباس رسمی آمدیم پایین یکفوج سواره بود که پیاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند
موزیک میزدند از صاحب منصبهای این شهر هم البته خبر است و حاکم این ایالت در زمین می نشینند
هم اینجا مسافت زیادی دارد برای پذیرائی ما اینجا آمده بود جمعیت زیاده از حدی جمع شده بودند
این شهر تقریبا شصت هزار نفر جمعیت دارد همه هورا می کشیدند بعد از اطاق کار رد شده از طرف کار
کالسکه اسبی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفتیم ملتزمین هم
در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یک عمارت بزرگی دیدیم که گفتند یکجای مرحوم امپراطور
روس بنا کرده و حالا مدرسه است اعلیحضرت امپراطور حالیه هم که پارسال برای سان قشون باینجا آمده
بوده در این عمارت منزل کرده بود در این شهر چندان ابنیه بزرگ نداشت بعد از قدری گردش از
همان راهی که رفته بودیم برگشته آمدیم بواگن ما نهار را توی واگن خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین هم
در عمارت استاسیون نهار خوردند بعد یکساعت و نیم توقف در اینجا طول کشید تا حرکت کردیم
سلطنت الیزابت از سال ۱۷۴۱ میلادی تا سال ۱۷۶۱ و سلطنت کاترین دوم از سال ۱۷۶۲
الی ۱۷۹۶ بوده است در عهد سلطنت الیزابت طایفه از اهالی سربستان از سربستان بروسیه
مهاجرت کرده نقطه را که شهر الیزابت گراد در اینجا واقع است منتخب کرده از امپراطریس الیزابت
استدعا نمودند که اجازه سکونت و آبادی اینجا را بآنها بدهد امپراطریس مشارالیها استدعای آنها را قبول
کرده شرط نمود که در آن نقطه سکونت نموده و سد حد از تاخت و تاز تاتارهای قریم نموده
مخصوصا طایفه مزبور قلعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آن را الیزابت گراد گذاردند در زمان ...

امیر حربیه کازرین بهنگام لشکرکشی به مملکت ترکمن این موقع را نقطه نظامی خوبی مشاهده کرده حکم به توسیع و آبادی
آن داده و در این دشت شصت و چهار نفر جمعیت دارد خلاصه بقدر دو دقیقه که از اینجا راندیم در یک صحرای
چمن زاری یک دسته سوار سفیدپوش ایستاده بودند آمدند جلو جمعیت زیادی هم از اهالی آمده و جمع شده
سواران مشق و حرکتی در حضور ما کردند صاحبمنصب آنها را خواسته اظهار التفاتی باو کردیم و راه افتاده
راندیم تا رسیدیم به [illegible] اینجا خط راه عوض شد و از [illegible] برگشته افتادیم براه و خط دیگر و راندیم
تا ساعت هفت رسیدیم به (دولگنتسی دو) شام را در اینجا باید خورد دو یک ساعت هم توقف
است (روز یکشنبه پنجم) صبح توی واگن از خواب برخواستیم در میانه استاسیون
[illegible] از روی رودک در روی دره پل آهنی که طولش پانصد و چهل و پنج ساژن هر ساژن تقریبا معادل
[illegible] ذرع و [illegible] ایران است و ارتفاع هیجده ساژن در روی پایه های سنگ بسته اند از روی این عبور
کردیم در میان [illegible] دولگنتسی دو معادن آهن زیاد است که همین خط راه آهن که موسوم
به خط کاترین است برای این معادن درست کرده اند در میان استاسیون [illegible] لوگان کایا
معادن زغال سنگ زیاد هست که خط راه آهن و سوم خط [illegible] بواسطه همین معادن درست
کرده اند در میان [illegible] استاسیون [illegible] دو ساعت از نصف شب
یکشنبه گذشته از روی پل بزرگی که طول آن یک ورس و یک ربع است و در روی رودخانه دنی پر
بسته شده است گذشتیم روز یکشنبه پنجم محرم نیم ساعت بظهر مانده در استاسیون [illegible] بیدار
شدیم در استاسیون [illegible] بیست دقیقه توقف کردیم رعد و برق زیادی شد و باران شدید
بارید در استاسیون (خارت سیه کایا) نهار [illegible] توی واگن نهار خوردم [illegible] در عمارت
استاسیون بعد از نهار راندیم رسیدیم باستاسیون ([illegible]) بقدر ده دقیقه هم اینجا توقف
کردیم [illegible] از ما گذشت که جمعیت زیادی از زن و مرد [illegible] بودند آبادی در این صحرا خیلی کم است
مگر کنار راه آهن و بعضی جاهای دیگر که جسته جسته از دور دیده میشود باقی دیگر تمام صحرای صاف مسطح است
راندیم از پل رودخانه [illegible] گذشتیم که این رودخانه بدریای آزوف میریزد بعد رسیدیم باستاسیون
[illegible] چند دقیقه در اینجا ایستاده و راندیم مسافت زیادی که طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظهر رسیدیم به شهر تغان رو(ک) شام را در اینجا باید بخوریم جمعیت زیادی دور واگن ما جمع شده
بودند [illegible] و بگلربیگی شهر هم در اینجا حاضر بودند با آنها تعارف و تلطف کردیم بعضی زنهای
دختر های [illegible] در اینجا دیده شدند امیرال پوپوف عرض کرد که برویم شهر را گردش نمائیم [illegible] هم حاضر
کرده

کرده بودند از ترن پیاده شده ما با مجدالدوله و اعتمادالسلطنه و امین خلوت و میرزا محمدخان و [illegible] خان
و اجودان مخصوص و غیره رفتیم برای عمارت کار از اینجا تا عمارت کار خیلی مسافت است یکجائی را دالان مانند
درست کرده‌اند که دو طرفش باز است اما سقفش را با تخته پوشانیده‌اند برای حفظ از برف و باران
از آنجا هم پیاده رفته تا رسیدیم بعمارت کار که آنجا میز شام برای ملتزمین حاضر کرده بودند جمعیت زیادی هم دربی
بودند از آن در کار بیرون رفته کالسکه حاضر بود سوار شده راندیم برای شهر خیابانها را سنگ فرش کرده
بودند تمام خانه‌های این شهر تمام یکمرتبه یا دو مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد هتل هم دارد چند خیابان
وسیع عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر اول امپراطور روس که در اینجا فوت شده است
گذشتیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر بانجا نرفته از پهلوی آن گذشتیم یک
کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته‌اند حاکم هم همه جا در جلو ما سوار کالسکه بود و ما هم از عقب میراندیم باد
هم می‌آمد و گرد و خاک زیادی بچشم ما میرفت جمعیت این شهر را شصت هزار نفر میگویند کنار دریا
لب اسکله پیاده شدیم یک پل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر پل رفتیم یک کشتی بخاری تازه از کرچ آمده بود
کرچ شهریست در کنار دریای قره دیگر واقع که از آن شهر الی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است
قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمده بودیم برای کار راندیم رسیدیم کار امین
السلطان و سایر ملتزمین در اطاق کار برای صرف شام حاضر شده بودند از کار بیرون رفته داخل واگن
خودمان شدیم جمعیت همان طور دور واگن ما را گرفته بودند در ساعت هشت شام ما را آوردند بواگن
مشغول بخوردن شدیم اعتمادالسلطنه روزنامه اروپ میخواند و ما در وسط شام بودیم که ترن حرکت
کرد و راندیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشسته همین ساعت بضعف تب مانده بود له بسیف
رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و جنرالها و صاحب‌منصبان در کار حاضر بودند کار را چراغان کرده اسباب
تشریفات فراهم نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برنخواستیم امیر[illegible] نیز ملتفت
را از خواب بیدار کرده بیرون رفته بود بقدر دو ساعت ترن در اینجا توقف کرد بعد براه افتادیم
مسافتی که رفتیم از یک پل آهنی طولانی که زیرش تمام لجن و منجلاب و آب است عبور کردیم که میگفتند
خالی از خطر نیست الحمدلله بسلامت گذشتیم (روز دوشنبه ششم) ساعت هشت
در (کاوکاس سنای) از خواب برخواستیم اینجا جزو حکومت کوبان است باز در توی ترن هستیم دیروز
توی ترن از گرد و خاک راه قدری کثیف شده بود در راه زیادی که راندیم رسیدیم به (از [illegible])
اینجا چند دقیقه ترن ایستاد اینجا باد بی موزد و ما بواسطه گرد و خاک بود بعد حرکت کرده راندیم [illegible]

تا رسیدیم به (نوی نومیسکایا) من نهار را قبل از اینکه باینجا برسیم توی واکن خورده بودیم اما امین السلطان
و سایر ملتزمین رفتند توی عمارت استاسیون نهار خوردند یکساعت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا
زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنها میانه لباس ایرانی و شاهسون و دهاتیهای ایران و روسی و
فرنگی است که از هر نمونه زیاد داشت و مرد هایشان خیلی شباهت بشاهسونها دارند امروز در صحرا ها خرمن
زیادی دیدیم که معلوم شد اینجا حاصل خیز است اطراف راه بوستان و فالیز هندوانه و خربوزه و ذرت
خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون (میسیر الیاذذی) اینجا آفتاب غروب کرد قدری ایستاده
بعد راندیم و از استاسیونهای متعدد گذشته در ساعت نه بعد از ظهر رسیدیم باستاسیون (پولاش
لادنایا) استاسیون بزرگی بود ما در همین راه شام خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین پیاده رفتند
برای شام بقدر یکساعت و نیم شام خوردن ملتزمین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترن جابجا شدند
ترن شب را در اینجا متوقف است و چهار ساعت از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دوشنبه
شنبه هفتم) صبح وقتی که از خواب برخواستم توی دره بودیم که عرض دره بقدر هزار ذرع و
زمین آن کوههای جنگل دار بود و توی دره هم جنگل و درخت بید داشت رودخانه از وسط این دره می
گذشت که رودخانه بزرگی بود بسیار دره باصفا و جای خوبی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذشتیم
این دره را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم پنج ساعت از نصف شب گذشته که مقارن اول آفتاب
بود حرکت کرد اما ترن آهسته میرفت چون باید در وقت معین بولادیقفقاز برسیم از اینجهة آهسته میرفتیم صحرا
همه باغ و بیشه بود همینطور راندیم تا در ساعت نه و نیم رسیدیم بگار ولادیقفقاز در گار حاکم شهر
و جنرالها و اهل شهر و اعیان شهر حاضر بودند از ترن پایین آمدیم حاکم شهر همان حاکمی است که وقت
رفتن دیده بودیم و اسمش (سمنیکالوف) است یک جنرال بلند قد تنومندی که ریشهای بلندی
داشت ... افتاده بود و ابروهای پیوسته و چشمهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون قفقاز
هم که اسمش (کیناز امیر احوادوف) است یکدسته سرباز صف کشیده بود و موزیکت میزدند از
جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سرباز باز از جلو ما دفیله کردند بعد آمدیم باطاق کار از آنطرف بیرون آمده
با امیرال نوپوف و حاکم سوار شده راندیم برای منزل منزل ما در عمارت دولتی است این شهر قفقاز ابتدا
صحرائی بوده پنجاه شصت سال است که شروع بآبادی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند اما
عمارت خوب معتنابه اینجا همان عمارت دولتی است مریضخانه و مدرسه هم دارد که ... سنگ ساخته اند
... قفقاز شهر قشون نشین است قشون زیادی دراینجا توقف دارد و بواسطه راه آهن که از اینجا هم ...

وگرجستان میرود وخود این شهر هم درمیانه دریای مازندران ودریای سیاه واقع است تجارتگاه معتبری
شده است تجار ایرانی هم دراینجا زیاد هستند که داد وستد میکنند سکنه واهالی اینجا مرکب از طوایف
مختلفه هستند از عراقی وترک وگرجستانی وارمنی وداغستانی وچرکس ومزدکی وباشاچقی وقزاق وروسی وتاتار
وهرطایفه که شخص بخواهد دراینجا پیدا میشود خلاصه رسیدیم بعمارت حاکم عمارت دو مرتبه کوچکی است یک
تالار بزرگ دروسط ودو اطاق هم درجنبین دارد مرتبه بالا هم همین طور است باغی هم درجلو عمارت دارد
که قدری ازجلو آنرا گلکاری کرده اند وحوضی دارد آب کمی میآید باقی باغ دیگر طبیعی است چشم انداز خوبی به
کوههای قفقاز وکمی هم بشهر دارد برای توقف دو شب بسیار خوب است یک پرده بزرگ صورت اعلیحضرت
امپراطور ویک پرده بزرگ صورت اعلیحضرت امپراطریس ویک پرده بزرگ صورت نواب ولیعهد
حالیه که همه خیلی شبیه است در تالار بزرگ گذارده اند پردهای کوچک دیگر هم از امپراطور مرحوم نیکلاو
بعضی تماشاهای قزاق وصاحبمنصبان دیگر در اطاقها آویخته بود بیرقهای قشون وقزاق را هم در توی
تالار بزرگ گذارده بودند آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم امین حضور که تلگراف کرده بودیم
از طهران بیاید پیش ما اینجا آمده بود دو است یقین داشتیم وقت ورود ما در کار حاضر خواهد بود در کار
اوراندیده منزل که آمدیم طولی کشید تا آمد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد از طهران خیلی بعجله آمدم از قزوین
تارشت را شش ساعت وازتفلیس الی ولادی قفقاز را یکسره آمدم وباین واسطه ناخوش شده تب کردم
[illegible] وراست باین عجله هرکس بیاید ناخوش میشود فردا هم مراجعت بتفلیس میکند که ازآنجا ازهمان راهی که آمده
بوده است بطهران برگردد خلاصه نهار خوردیم وبعد از نهار رفتیم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از پشت
تخته های باغ برای دیدن ما ازدحامی کرده بودند بعد از گردش آمدیم باطاق حکم کردیم امین حضور عکسهای
مارا با بعضی دستخطها فردا از اینجا برای شاهزادها وحرمخانه ورجال دولت بطهران ببرد دستخطهای آنها را
نوشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم برای حمام از بعضی کوچه گذشته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم یک مرد
قوی هیکلی از اهل سلانیک عثمانی باینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است وحمام از آن است
مردی از اهل ده خارقان هم دیدیم که دلاک این حمام است حمامهای اینجا را شبیه به حمامهای فرنگستان
ساخته اند دالانی در وسط است ودو طرف حمامهای کوچک دارد داخل یک حمام شدیم خیلی اطاق
روشن باصفائی بود منظر رودخانه کُر دارد اطرافش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده وخود
آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یک دیگی در حمام است که بخاری دارد هر وقت [illegible]
[illegible] بخار توی حمام پر شده گرم میشود وهر وقت می بندند معتدل میشود [illegible] حمام [illegible]

آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل وقت شام شد شام خوردیم بعد از شام ایمرال پوپوف و حاکم آمده
عرض کردند شهر را چراغان کرده اند و یک باغی هم هست که در انجا تشریفات حاضر شده باید بانجا
رفت من با ایمرال پوپوف و حاکم در کالسکه نشسته راندیم و از جلوخانه ها و معابر که چراغان کرده بودند
گذشته رفتیم به باغ این همان باغی است که در سفر دوم آمدیم باینجا و از انجا رفتیم به پطرزفسکی و شب در همین باغ
چراغان مفصلی کرده و جمعیت زیادی از زن و مرد جمع شده بودند توی باغ گردشی کرده رفتیم تا آخر باغ یک
اطاق چوبی درست کرده اند که زنها در انجا میرقصیدند و ساز میزدند و تما... میکردند که انجا مخصوص
این کار است اما امشب هیچ کاری نمیکردند و میخواستند آتشبازی کنند و موزیک بزنند چون شب
ششم محرم بود گفتیم نکنند بعد رفتیم در یک گوشه باغ که جائی درست کرده تخته ها و نشانه های لوحات
گذارده بودند که با تفنگهای حلبی گلوله زنی آن نشانه ها را میزدند و آن نشانه ها طوری بود که وقتی گلوله
بآنها میخورد هر کدام یک صدای خاصی میکرد یکی زنگ میزد و یکی مثل فرفره عمل میکرد اما زیادی چراغان
مانع از قراول رفتن بود بهر طور بود دو نشانه زدم و خود مجدالدوله و اکبرخان هم زدند حاکم هم یک تیر انداخت
و زد دیگر سایرین هر چه تیر انداختند زدند بعد از توی جمعیت مردم گذشته سوار کالسکه شده آمدیم منزل

روز چهارشنبه ششم) صبح امین همایون آمد مرخص شد بطهران برود امین حضور هم که امروز
به تفلیس میرود و در تفلیس باز بحضور خواهد رسید با صدیق السلطنه بحضور آمدند امین حضور از وقایع طهران
عرض میکرد هوای امروز ابر است دیشب هم باران زیادی باریده بود در ولادیقفقاز آخوندی دیدیم
که همش ملا محمد حسین دارا باغی است نه سال است باینجا آمده مشغول امور شرعیه مسلمان های تبعه
ایران که در اینجا هستند و مسلمانهای تبعه روس که در اینجا سکنی دارند میباشد مسافت راه آهن از
ولاچسکی الی ولادیقفقاز و تفصیل این راه از این قرار است خط راه آهن از پد ولاچسکی تا الیزابت گراد
متعلق به کمپانی راه آهن غرب و جنوب روسیه است خط راه آهن از الیزابت گراد تا خارت سیس کایا
مال دولت است خط راه آهن از خارت سیس کایا تا رستوف متعلق بکمپانی کورسکی خارکوف آزوف است
خط راه آهن از رستوف تا ولادیقفقاز مال کمپانی رستوف ولادیقفقاز است اما مسافتها از این قرار است
از پد ولاچسکی تا الیزابت گراد ششصد و سیزده ورس است از الیزابت گراد تا دولینس کایا یکصد و بیست
و سه ورس از دولینس کایا الی خارت سیس کایا پانصد ورس از خارت سیس کایا الی رستوف یکصد و
نود ورس از رستوف الی ولادیقفقاز ششصد و پنجاه و دو ورس که مجموع راه از سرحد روسیه الی
ولادیقفقاز دو هزار و هفتاد و هشت ورس میشود که تقریباً معادل دویست و [illegible] فرسخ بلکه سیصد فرسخ

ازان

ایران است و ما این مسافت را در پنج شبانه روز با راه آهن طی کردیم و تمام این مدت را در راه بودیم
و علی الاتصال می‌راندیم تا بولادقفقاز رسیدیم خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار توی باغ قدری گردش
کردیم دو ساعت و نیم از ظهر گذشته سوار کالسکه شده امیرال پوپوف و امین السلطان و حاکم هم
پیش من نشستند راندیم برای تماشای مدارس شهر و سان قشون اول رفتیم بمدرسه که میگفتند یکصد
پنجاه نفر دختر در آنجا تحصیل میکنند اگر چه حالا وقت مرخصی آنها بود ولیکن باز بقدر پنجاه نفر دختر در مدرسه
حاضر بودند یک زنی هم که بزرگ و مدرس این مدرسه است و خوب فرانسه حرف میزد حاضر بود
شاگردانی که درین مدرسه تحصیل میکنند از طایفه اوستین هستند که در دره‌های همین کوه قفقاز می‌نشینند
و بقدر چهل پنجاه هزار نفر جمعیت هستند از آنجا شاگرد باین مدرسه میاورند معلم و معلمه دارند و تحصیل زبان
و غیره می‌کنند روسها اسم این طایفه را اوستین گذارده اند اما خودشان میگویند ایرانی هستیم توی
اینها دخترهای خوب خوشگل داشتند که موی و رنگ چهره شان شبیه بزنهای فرنگی بود و بعد از دیدن اینها
بیرون آمده سوار شده رفتیم بیک مدرسه دیگر سمیناست که آنجا هم دخترها تحصیل میکنند داخل شده
رفتیم مرتبه دوم داخل اطاق دخترها شدیم یک زن خیلی پیری که مدرس این مدرسه است ایستاده بود اینجا بقدر
سیصد نفر دختر حاضر بودند که همه تحصیل میکنند از هفت هشت ساله دارند الی پانزده ساله شانزده ساله
این دخترها از اهل خود ولادقفقاز هستند یک دختر بزرگ بسیار معقولی که خلیفه است جلو دخترها ایستاده
بود دسته گلی بما داد دو دخترها شعر تصنیفی بزبان خودشان در تهنیت ورود ما با آواز خیلی خوب خواندند
معلمین و معلمات زیاد دارند درس زبان و جغرافی و فیزیک و غیره تحصیل میکنند امین السلطان و عزیز السلطان
و ابوالحسن خان و احمد خان و ادیب الممالک و میرزا محمد خان و میرزا عبدالله خان و سید محمد خان و میرزا
محمود خان وزیر مختار و میرزا نظام مهندس الممالک و میرزا رضا خان در رکاب بودند دخترها را مرخص
کردیم رفتند پائین در پائین هم باز شعری در تهنیت ما خواندند و رفتند ما هم از آنجا پائین آمده رفتیم
بمدرسه دیگر که در آنجا پسرها تحصیل میکنند پسرهای زیاد بودند اینجا هم معلم و اجزاء و خلیفه خیلی داشت
که مشغول تعلیم و تربیت پسرها هستند در اینجا هم قدری ایستاده آمدیم بیرون و رفتیم بمدرسه دیگر که
اینجا هم تحصیل زبان میکنند و هم کسب صنایع در اینجا بیشتر از سی چهل نفر بودند اینها را هم دیدیم صنعت اینها
از قبیل نجاری و آهنگری و غیره است از آهن آلات مصنوعات خودشان هم چند پارچه بما پیشکش
دادند که یکی از آنها یک سیخ کباب دو سره بود دو سه پایه داشت که بسیار چیز خوبیست بیرون
آمده سوار شده راندیم برای بیرون شهر ولادقفقاز که در آنجا قشون برای سان و مشق حاضر شده است

این مدارس را اهالی شهر بشراکت پول داده احداث نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم کمکی می کند
شهر ولادقفقاز شهر نوسازی است خیابانهای وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر خیابان است اما عمارات
عالی کم دارد خانه ها همه یکمرتبه و پست است چندان مرتفع و بلند نیست و بهمین واسطه خیلی شهر باروحی نیست
و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند رودخانهٔ ترک از کنار این شهر میگذرد اما آنطرف
رودخانه هم دکاکین و خانه بسیار دارد روی این رودخانه دو پل دارد یکی آهنی و دیگری چوبی آب
رودخانه ترک هنوز گل آلود است خلاصه رانده از شهر گذشتیم دست راست یک مسجد ترکها ساخته
اند دیدیم و یک کلیسای بزرگی هم که توی صحرا بنا شده است دیده شد رسیدیم باردوی نظامی برای
ما چادری زده بودند ولی ما توی چادر نرفته آمدیم بیرون چادر توی آفتاب ایستادیم امیرال و حاکم و صاحب
منصبان روسی و امین السلطان و سایر ملتزمین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از زن
و مرد فرنگی و ایرانی برای تماشا باینجا آمده بودند سرباز زیادی هم علاوه بر آن سربازهای معین برای
نظم این مردم تماشائی توی جمعیت ایستاده بودند اینجا میدان بسیار وسیعی است زمینش تمام چمن است
که گرد و خاک ندارد قشون هم ستون ستون جلو ما از دور توی صحرا ایستاده بودند سردار این قشون که همان
جنرال ریش سفید تومندیست که دیروز در کار او را دیدم و اسمش کینیاز آمیلاخواروف است با
تمام کماندانها و صاحبمنصبها سواره آمدند جلو ما تعظیم و سلام نظامی دادند و اذن گرفتند که قشون حرکت
کند ما هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلو ما دفیله نموده بگذرد قریب هشت هزار نفر قشون در
این اردو حاضر است که مرکب است از توپخانه و سواره و افواج پیاده اول افواج پیاده آمده از جلو
گذشتند کلاه سفید و لباس ماهوت سیاه پوشیده با چکمه و یک عبا که حمایل انداخته بودند و یک کوله
باره و یک قمقمه و یک تفنگ ممتاز بسیار خوب داشتند سربازهای بسیار منظمی بودند این سربازها
باین شکل دفیله کردند مثلاً یکفوج هشتصد نفری منقسم بدو قسمت میشود که هر قسمتی چهارصد نفر است و این
چهارصد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یکدفعه از جلو میگذرند بیرق
هم با دستهٔ اولی است قسمت دوم پشت سر این دسته بفاصله پنجاه ذرع میآید که تواند صاحبمنصب
سواره رد شود بسیار خوب وضع دفیله ایست این اردو و قشون هم از اهل خود ولادقفقاز و حدود
اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا بهر کجا باید مامور خدمت شوند میشوند هشت
ماه دیگر مرخص خانه هستند چهار فوج از جلو ما دفیله کردند بعد دو فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد [illegible] توپخانه

۱

با کمال نظم و خیلی بعجله و سرعت از جلو ما دوان دوان بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی اول
آوردند در جلو که بار اسبها بود و توپچیها مشق کردند و توپها را از اسب پایین آورده دوباره در جلو ما
باسب بستند و بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی دیگر که باسب بسته بودند آوردند
جلو ما باز توپچیها مشق کرده و توپها را از اسب باز کرده دوباره باسبها بار کردند و بردند که در این
دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
یکرنگ بودند خیلی بسرعت و بطور ریورمه میآمدند و موزیک نظامی هم در کمال خوبی میزدند بعد چند
رژیمان سواره قزاق آمده گذشت بعد از تمام سان سوارها رفتند در یک طرف صف کشیده ایستادند
و یکیک و دو دو از میان صف بیرون تاخته اسب میدواندند و تفنگ میانداختند و شمشیربازی
میکردند و میآمدند این طرف صف می‌بستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاخت رد کردند زود برگردانیدند
توپها را باز کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زنها یک طرف دست راست ما ایستاده
بودند یک زنی همان توپ اول که شلیک شد شوقی زده و افتاد غشی کرد و مدتی در حالت غشه
بود خلاصه سوار با هم تکتک بازی و مشق کردند و هم باجماع بازی کرده و اسب دوانده آمدند جلو ما
مشق کردند و آخر تمام صاحب‌منصبها و سرکردها آمدند سواره جلو ما صف زده ایستادند و با آهنگ
سلام نظامی دادند و ما با آنها اظهار التفات کردیم و بسیار از افواج تفقد و احوال پرسی نمودیم و همگی دعا کردند
بعد از تمام از سکو پایین آمده بنا کردیم از توی این جمعیت و از جلو سوار پیاده رفتن مسافت زیادی
از توی این جمعیت پیاده رفته بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده راندیم برای شهر یک دختری
توی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالدائی سرش بود و اسب بسیار خوبی سوار شده
اسبش هم بازی میکرد دختر بسیار خوشگل مقبول قفقازی بود امیرال پوپوف یکنفر قزاق فرستاد او را
آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دواند خیلی خوب اسب دواند و تاخت
کرد و بازی نمود و اسبش هم بسیار ممتاز بود این دختر دختر یک تاجر است خلاصه قدری بازی دختر را
تماشا کرده چون بیشتر از دو ساعت بغروب نمانده بود راندیم برای منزل رسیدیم و قدری استراحت
کردم بعد شخصی که اسمش (رژی ونسکی) و فرمانده فوج دوم قزاق سونژنسکی ترسکی است بحضور آمد
یک کتاب تاریخ قزاقهائی را که در کنار رودخانه ترک می‌نشینند بحضور آورد و عرض میکرد این قزاقها
چهل هزار خانوار هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قزاق برای جنگ میدهند
صدیق السلطنه و ناصر الممالک و معاون الممالک فردا از اینجا میمانند و پس فردا از عقب ما میآیند

وازراه دریای انزلی میروند بطهران آمدند بحضور قدری با اینها با حضور امین السلطان فرمایش کرده مرخص شدند رفتند امین السلطان هم دیشب و امشب در منزل میرزا محمدخان کاشانی هم بشام موعود بوده و هم استماع روضه نموده است ولادقفقاز هندوانه بسیار خوبی دارد که هیچ جا این طور هندوانه ندیده بودم هندوانه پوست سیاه نازک لطیف خوبیست خلاصه شام خوردیم (**روز پنجشنبه نهم**) امروز باید برویم به ملیت ساعت نه بعد از نصف شب باید حرکت کردیم ساعت شش از خواب برخواستم کسالت کم خوابی داشتم وقتی که برخواستم دیدم هوا ابر است و در نهایت شدت باران میبارید بعد از ساعتی کم کم باران سبک کرده شد و تا وقت سوار شدن ایستاد آمدیم بیرون حاکم و جنرالها و صاحب منصبان همه حاضر بودند با اینها تعارف سوار کالسکه های چاپاری که در وقت رفتن هم بود شدیم و بهمان ترتیب و رسم سابق کالسکه ما جلو بود و پشت سر ما بعضی پیشخدمتها و عمله آبدارخانه و پشت سر اینها امین السلطان و پشت سر امین السلطان امیر الامرا بود مهماندار و پشت سر اینها عزیز السلطان و باقی دیگر از ملتزمین بردیف در کالسکه ها بودند راندیم از شهر خارج شدیم هوا هم کم کم روشن میشد. و صحرا یک صفای خاصی داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن مشروحا نوشته ایم که چند ورس و چند مهمانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست همینقدر مینویسیم که بعد از عوض کردن اسب در سه مهمانخانه کازبک که در وقت آمدن هم نهار خوردیم نهار خوردیم از آنجا هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود سوار شده راندیم در وقت آمدن برف زیاد در این کوه و اطراف جاده دیدیم اما حالا برفی نبود مگر کمی آنهم دور از راهها و در قله کوهها برف زیاد بود طرفین رودخانه ترک همه جا حاصل خیز است و غله و حاصل ها را مشغول درو کردن بودند راه کوه قاف را الحمد لله براحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم به ملیت حاصل زراعت ملیت را هنوز درو نکرده اند معلوم میشود هوای ملیت سرد تر از کازبک است به ملیت که رسیدیم میکفوح قزاق با صاحب منصب اینها پیاده ایستاده بودند از جلوی اینها گذشته و دیفیله کردند و بعد آمدیم توی بالاخانه که همان منزل وقت رفتن بود ملتزمین هم همه جا بجا شدند نه ساعت این راه طول کشید دو ساعت برای نهار و غیره معطل شدیم هفت ساعت راه میآمدیم خلاصه شام خوردیم (**روز جمعه دهم محرم الحرام**) امروز باید برویم به تفلیس ساعت شش و نیم از نصف شب گذشته از خواب برخواستیم هوا سرد بود آمدیم پایین ساعت نه سوار کالسکه شده راندیم برای تفلیس از اینجا الی تفلیس رودخانه همه جا در دست چپ است و راه از کنار رودخانه همه جا سرازیر تا نزدیکی میرود تا یک مسافتی که راندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصل ها را درو نکرده بودند اما هرچه پایین میآمدیم هوا گرمتر میشد

و حاصلها

وحاصلها را درو میکردند تا استاسیون اول هوا سرد بود بعد هرچه رو بپایین رفتیم گرم شد از سته چهار منزل
ومهمانخانه دیگر گذشتیم تا سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به مهمانخانه (تسیل کالی) اینجا نهار خوردیم بعد سوار
شده با مین خلوت فرمودیم لباس رسمی پوشیده برای ورود به تفلیس در کالسکه ما باشد راندیم مسافت
زیادی رفته تا رسیدیم بمهمانخانه (مِتِین خِط) اینجا سوای این رودخانه که از دست چپ ما می آید
یک رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه میشود راه آهن از باطوم الی تفلیس هم از
پشت این مهمانخانه میگذشت در اینجا حاجی حسین قلی خان که بارهای زیادی ما را از پاریس و راه باطوم آورده
بود وخودش به تفلیس آمده است دیده شد دیگر میرزا علی اکبرخان قونسول ایران در باطوم و تیمور پاشاخان
ماکوئی و پسرش حبیب الله خان ماکوئی در اینجا بحضور رسیدند خلاصه رفتیم توی اطاق قدری ایستادیم
بعد رفتیم توی کالسکه و راندیم برای شهر گرد و خاک زیادی در راه بود نزدیک غروب رسیدیم بشهر
تفلیس امین حضور و معین الوزاره و جنرال قونسول تفلیس توی صحرا آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
فرمودیم سوار شده از عقب آمدند جمعیت زیادی طرفین راه از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
میکردند تبعه و تجار ایرانی زیاد بودند بعضی از کرجیها سرنا و دهل میزدند رسیدیم بدرب عمارت دولتی
پرنس دُندُوکُف کُرساکُف فرمانفرمای قفقاز در تفلیس نیست پرنس شرمتیف که جنرال معتبریست و بجای
او نایب است درب عمارت ایستاده بود مرد معقول بسیار محترمیست از جلو یکدسته سرباز که ایستاده
بودند گذشتیم و آمدیم توی عمارت تمام سردارها و جنرالها و صاحب منصبها و قونسولهای دول خارجه از المان و
فرانسه و عثمانی وغیره حاضر بودند با همه آنها تفقد و احوال پرسی کرده آمدیم باطاق و منزل مخصوص خودمان
که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دوشنبه یازدهم) امروز بتوقف
تفلیس هستیم هوای تفلیس چندان خوش هوائی نیست توی دره واقع است امروز هم آفتاب بود گاهی
که نسیم میآمد نسیم رطوبت داری بود نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند سوار شدیم
مجدالدوله در کالسکه ما بود امیرال بوپوف و پرنس شرمتیف نایب الحکومه در یک کالسکه دیگر
از جلو ما سوار شده سایر ملتزمین هم از عقب کالسکه های دیگر نشسته راندیم برای بالای کوه تفلیس که از آن
بالا شهر را تماشا کنیم راندیم از بعضی کوچها گذشته رسیدیم بیک کوچه که خیلی سربالا بود زمینش را هم با
سنگهای قلوه فرش کرده بودند که کالسکه خیلی بزحمت بالا میرفت از این کوچه که بالا رفتیم یک پیچی خورد
راه خوب شد و دورنمای شهر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست راندیم
بقلعه خرابه قدیم تفلیس اینجا پیاده شده کالسکه ها را دادیم از همان راه بردند پایین و قراولها ...

پیاده به پایین مراجعت کنیم و از یک باغی است رد شده از آنجا سوار کالسکه شویم و برویم بمنزل از آن بالا
شهر را تماشا کردیم خوب چشم انداز و دورنمائی دارد خود شهر و رودخانه کر و مقبره شیخ صنعان که در بغله کوهی
واقع است و توپخانه و جبه خانه و باروط کوبخانه تفلیس که از آنطرف شهر در دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
خیلی خوب نمایان بود یک عمارتی هم که وقت رفتن پی آنرا برمیداشتند حالا نزدیک به سقف است
دیدیم گفتند برای دخترها مدرسه میسازند که بنای بسیار بزرگ عالی است قدری آنجا را تماشا کردیم
و بعد از توی یکی از برجها که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یک راه پیچ پیچ باریکی بود از آن
گرفته آمدیم پایین این قلعه روی این کوه واقع است و این تپه متدرجاً کوچک و پست میشود تا آخر قلعه میرسد
باول محله شهر که ما از آنجا خواهیم رفت از کنار این جاده باریک یک نهر آب صاف خوبی بقدر نیم
سنگ همه جا با این جاده میرود پایین آنطرف نهر یکدره ایست سبز و شجر درختهای انبوه دارد آنطرف دره هم
یک کوه بیست سنگی که سنگلاخ سختی است از راه پیچ آمده تا رسیدیم به دو سه پایه که آنجا یک چشمه آب خوبی بود که از کوه
بیرون میآمد و زیرش را یک حوضی درست کرده اند و فواره گذارده قدری آنجا ایستادیم و بعد سرازیر شده
رسیدیم به یک باغی باغ کوچکی بود گلکاری کمی کرده بودند درختهای درهم جنگلی وضعی داشت بعضی درختها شبیه نخل
خرما دیده شد قدری آنجا نشسته هلو آوردند خوردیم هلوی اینجا گوشتش سفت است اما مزه خوبی دارد از آنجا
برخاسته باز سرازیر آمدیم تا رسیدیم باول محله و خانهای شهر اهل این محله تمام ایرانی هستند زن گرجی و ایرانی در دو
و تفلیسی در اینجا خیلی بود زنهای ایرانی همه رو می گرفتند از اینجا سوار کالسکه شدیم بالای این محله همان کوهی است
که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است راندیم از این محله گذشته رسیدیم به محله دیگر که خیلی طولانی بود
بعضی زنهای گرجی خیلی خوشگل در اینجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و کوچههای بزرگ و قدری
دیگر آمده وارد منزل شدیم امشب در قونسولخانه ایران باستماع روضه و صرف شام میرویم ساعت هفت
و نیم بعد از ظهر با امین السلطان و امیر الخ بوف توی کالسکه نشسته آمدیم قونسولخانه نزدیک بود زود
رسیدیم جلو آنجا را چراغان خوبی کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شدیم عمارت بسیار عالی بزرگی است که
میخواستیم ما هم در آنجا منزل کنیم از پله بالا رفتیم بالا اول داخل تالار بزرگی شدیم چهل چراغها و دیوارکوبهای ممتاز
ممتاز و اطاقهای تو در تو همه را میز بجهت شام چیده بودند همه تالار و اطاقها را گردش کرده آمدیم در آن
تالار بزرگ صندلی گذارده بودند من نشستم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرار است آقا
میر علی اکبر تبریزی آقا میر یوسف شی آقا سید احمد نوری آخوند ملا ابوطالب تبریزی آقا شیخ [illegible] تبریزی ملا
محمود تبریزی آقا میر اسدالله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی اکبر سلماسی (سادات) آقا میرزا ابراهیم علمداری

آقا میرباقر کوه‌کمری حاجی سید حسین سلماسی میرغلام خوئی سید حسین تبریزی درویش حاجی عقلعلی اردبیلی
حاجی عباس تبریزی مشهدی ستار تبریزی مشهدی حاجی آقای تبریزی مشهدی کریم خوئی روضه‌خوانها و
درویش بقاسمی ترکی روضه خواندند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معین‌الوزاره سه پسر
دارد یکی یازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله دیگری شش ساله که زبان فرانسه را خوب
حرف میزنند پسرهایش را خوب تربیت کرده همه قابل خواهند شد خلاصه یکساعت و نصف شب مانده برخاستیم
آمدیم منزل یک پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لاله‌جوم معروفست در قونسولخانه دیدیم
این در زمان قونسولگری حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار مرحوم به تفلیس فرستاده شده است تاریخ
ساختن پرده هزار و دویست و شصت و نه هجریست که تا حال سی و شش سال میشود (روز یکشنبه ۱۲
امروز باید برویم به آقستفا با راه آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده
ساعت هفت با بخار رسیدیم خلاصه صبح برخاسته بعد از ساعتی نهار خورده بعد از نهار در باغ جلو عمارت
قدری گردش کردیم تا ساعت حرکت رسید به پرنس شرمتیف نشان صورت خودمان را داده بودیم
بسینه‌اش زده وقت حرکت بحضور آمد من با پرنس شرمتیف و امیرال پوپوف و امین‌السلطان توی کالسکه
نشسته راندیم بطرف گار از عمارت تا گار خیلی راه است طرفین راه سالدات ایستاده بود جمعیت
زیادی هم از اهل شهر با بیرقهای مختلف از بیرق ایران و بیرق ارامنه و غیره و غیره در طرفین ایستاده بودند
و همه هورا میکشیدند رسیدیم بگار جمعیت زیادی حاضر شده بودند داخل ترن شده با پرنس شرمتیف
و جنرالها و صاحب‌منصبان شهر تفلیس تعارف و خداحافظ کردیم و ترن حرکت نمود این واگن که سواریم بسیار
واگن خوبیست تمام یکی بیکدیگر راه دارد دفعه اول که از این راه به تفلیس میرفتیم صحرا تمام سبز و پر گل بود و گله گوسفند
و گاو زیادی در صحرا میچریدند حالا صحرا زرد است و گاو و گوسفند هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت
رسیدیم به آقستفا فوج سالدات با موزیکانچی و بعضی جنرالها در گار ایستاده بودند از واگن پیاده شده
از جلو صف سرباز گذشته با جنرالها تعارف کردیم حاکم گنجه هم که باستقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی
واگن امشب اینجا شام بخوریم و توی واگن هم بخوابیم و صبح انشاءالله با کالسکه‌های چاپاری از اینجا برویم
به دلیجان (حدود حکومت و جمعیت و جغرافیای ایالت ترک از این قرار است) ایالت ترک حدودش
از طرف شمال به ایالتین (ستاوروپل و حاجی ترخان) و از طرف مشرق بدریای خزر و از طرف
جنوب با ایالات داغستان و تفلیس و (کوتایس) که بواسطه رشته کوه قفقاز از آنها منفصل است
و از طرف مغرب با ایالت (کوبان) وسعت خاک این ایالت دوازده کرور ... ذرع مربع است ...

هشت ایرمان (جریب) با هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (اهالی و سکنه این ایالت که از هر ملت میباشند در شش شهر و هفتاد (ستانیتزا) یعنی ده قزاق نشین و دهات و قراء بزرگ و کوچک بسیار دیگر متفرق گزیده اند عدد تمام نفوس ایالت ترک هفتصد و پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است که سیصد و نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و هشت هزار نفر مرد و سیصد و پنجاه و شش هزار و نود و شش نفر زن میباشند و این جمعیت مرکب و منقسم از ملل مختلفه ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) اندیژن ساکنین بومی (۲۲۵۴۷۵) تاتار (۲۹۰۶۹) ارمنی (۲۲۲۰۵) یهودی (۶۰۱۵) ایرانی (۲۰۱۶۸) ناگابین (۵۰۰۶) المان (۱۶۹۹) گرجی (۱۴۲۶) لیستانی (۶۹۶) طوایف غریبه مختلفه (۱۳۲۴) جمع کل (۷۵۳۷۱۴) از روسها جزو اعظمش قزاق هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیزده نفر میباشد و عدد افواج ساخلو در ایالت اند که مرکب میباشند از یک دیویزیون پیاده نظام و سه رژیمان دراگن و هفت باطری توپخانه که دو باطری اینها قزاق است و چهار باطالیون قشون قلعه که کلیه اینها هجده هزار نفر میشوند (چون این اهالی را بر حسب مذاهب آنها تقسیم کنیم از قرار تفصیل ذیل منقسم میشوند (ارتودکس ۶۹۶۰۸۴) مسلمان (۴۵۳۷۵۷) بتیسمانیات و سکتی (۲۷۲۹۵) ارمنی گرجی ۱۴۲۳۷۵ لوتهرین ۲۲۶۰۵ (کاتولیک روس ۱۷۴۴ یهودی ۶۰۱۵ بت پرست ۱۲۷ مذاهب مختلفه دیگر ۷۵۳) جمع کل ۷۵۴۷۱۴) (روز دوشنبه سیزدهم) امروز باید برویم به دلیژان عجب این است که روز سیزدهم رمضان وقت آمدن وارد دلیژان شدیم حالا هم در جمعه سیزدهم محرم است وارد اینجا میشویم چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم ... جمعیت مردم و آمد و رفت اینجا بیچاره بوی نفت اینجا باد کوبه بایر آورده و از اینجا هم به ترکستان ... نمیتوانستیم درست بخوابیم و تا صبح پیش از این ساعت بخوابیده ساعت شش برخواستیم بعد از ساعتی ... آمد عرض کرد که پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز برای ملاقات ما آمده است برای ملاقات پرنس حاضر شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار فرمانفرما را آورد توی واگن تعارف کردیم فرمانفرما بطرف داغستان رفته بوده که تا اول شامیل حاجی واحد در سرکشی کند و با مور حکومت و عرایض مردم رسیدگی نماید میگفت محض اینکه امروز بحضور شما برسم دیروز بقدر سی فرسنگ راه با اسب آمده ام و خیلی اظهار خوشحالی میکرد حقیقه یا کبر سن خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم سپهسالار که در وقت آمدن ما هیچ ندیده بود دید و اسمش میخائیل است و در سر یکدسته قزاق رئیس و در همان محل اقامت قزاق بوده است.

بوده است امروز همراه فرمانفرما آمده بود لباس قزاقی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرمانفرما برخواسته
رفت یک نشان درجهٔ دوم شیر و خورشید حمایل به پسر فرمانفرما دادیم فوراً برای عرض و اظهار تشکر
فرمانفرما با پسرش نشان زده دوباره آمدند توی واگن و خیلی اظهار امتنان مینمودند خلاصه در ساعت ۹
باید حرکت بکنیم سه ساعت به ۹ از واگن پائین آمده رفتیم آنطرف کار فرمانفرما هم تا دم کالسکهٔ چاپاری
آمده آنجا با او وداع و خداحافظ کردیم و رفتیم توی کالسکه سایر ملتزمین هم جا بجا شده راندیم تمیر سنغلی
که رفتیم رسیدیم به ده آقتشتغا این استاسیونی که دیشب توقف کردیم مشهور به آقتغا است کریم
فرسخ تا این ده مسافت دارد صحرا با دزین فصل تمام زرد شده مگر کوههای جنگل دار که سبز است در
اوزون آغا توی صحرا اسب عوض کردند بیست و پنج کالسکه با کالسکهٔ مخصوص ما همراه است و هر
کالسکه چهار اسب بسته میشود که روی هم صد اسب است که در هر چاپارخانه و منزلگاه عوض میشود راندیم
تا رسیدیم به ملاقیا یک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد الاچیق زیادی در اینجا برای ما
و ملتزمین زده نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم بقدر یکساعت توقف ما در اینجا طول کشید بعد
سوار شده راندیم یک اسب دیگر هم توی صحرا عوض کرده و راندیم یکساعت و نیم از ظهر گذشته وارد دلیژان
شدیم بعد از وضع توقفات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم هر ساعتی دو فرسنگ که روی هم دوازده
فرسنگ شد وارد خانهٔ اسد بیک شدیم که در وقت آمدن هم همینجا منزل کردیم پناه خان ایروانی
هم اینجا باستقبال ما آمده بود بحضور رسید خلاصه شب شد شام خوردیم (دوشنبه ۹
چهاردهم) امروز باید بایروان برویم کادلین رئیس راه آهن تا اقتشتغا با ما آمده و از اینجا یک
انگشتر الماس خوب باو دادیم و مرخص شده رفت به تفلیس پاش کف هم یک انگشتر الماس دادیم خلاصه
صبح زود اسب برنداشتیم سر ساعت هشت از عمارت آمدیم بیرون (کیسار ناتا شیدزی) حاکم گنجه
که حاکم (الیزابت پل) هم هست مرخص شده رفت بمرکز حکومت خودش (بیگلروف) هم مرخص شده
شده رفت بقفقاز بعد سوار کالسکه شده راندیم از کوه دلیژان بالا رفتیم خیلی خوب و راحت رفته
رسیدیم بقله صبح هوا مه داشت و بعد صاف شد در استاسیونی که بالای قله بود پیاده شدیم و اسب
عوض کردند سوار شده راندیم رسیدیم بدریاچه گوکچه گوک بزبان ترکی یعنی کبود است و این دریاچه اسم
بامسمائی دارد آب کبودی دارد و باصفا اما کوههای اطرافش تمام خاکی و خشک است خارجه هما که
بائیز است هیچ سبزه ندارد از اینجا هم گذشته در استاسیون کوچکی است نهار خوردیم وقتی آمدیم
عکاسی از بالای بام عکس ما را با لباس رسمی انداخت سوار شده باز راندیم از دو استاسیون دیگر گذشته

تا وارد ایروان شدیم چون بهادرخان ایروانی هم ملتزم رکاب بود از کوکچه الی ایروان تمام صحرا را حاصل
زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدریاچه کوکچه
کوکچه که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و معبد ارامنه است چهار نفر رهبان ارمنی سر راه
با کلاههای سیاه و رختهای زری زرد ایستاده بودند در ورود ما تهنیت گفته دعا کردند ما هم
کالسکه چاپاری را نگاه داشته با آنها اظهار تفقد نمودیم و بعد راندیم نزدیکتر بایروان سوار زیادی از ایروانی
و قزاق باستقبال ما آمده جمعیت زیادی از سوار پشت سر ما جمع شده بودند همینطور رانده تا رسیدیم به
تپه که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن درست سواد شهر ایروان را ندیده بودیم حالا با
وجودی که غروب بود درست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خانوارش چندان زیاد
نیست از تپه سرازیر شده از کوچه باغات و جلوخانه ها گذشتیم اطراف راهها از ایرانی و روسی و ارمنی
و گرجی و غیره جمعیت زیادی ایستاده بودند و هورا میکردند از اینجا گذشته رسیدیم بعمارت
منزل ما همان عمارتیست که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یکدسته سرباز جلو عمارت ایستاده
بود از جلو آنها گذشته بعد دفیله کردند و آمدیم باطاق چند نفر کشیش توی اطاق ایستاده بودند معرفی شدند
هوای تپه خیلی گرم است منزل کاروانسرا است که وقت رفتن منزل کرده بودیم وقت شام شد شام
خوردیم ؛ **روز چهارشنبه پانزدهم** امروز بچندین جهت در ایروان اتراق شد یکی چهارشنبه ۱۵
آنکه امروز عید اسم گذاری علیحضرت امپراطور است در اینجا مجلس جشن و ضیافتی فراهم آورده میخواهند
با امین السلطان و سایر ملتزمین ما شام رسمی بدهند یکی دیگر اسبهای چاپاری حاضر نیست باید حاضر بشود
یکی هم باید مسجد مسلمانها و کلیسا برویم خلاصه رخت پوشیده حاضر شدیم نهار را هم باید در اوچ کلیسا بخوریم
در ساعت ... بعد از ظهر ضعف شب سوار کالسکه های چاپاری شده راندیم کسانی که در رکاب بودند
ازین قرارند ؛ امین السلطان عزیز السلطان مجد الدوله امین خلوت احمد خان عمو پاشاخان امیرال
یوسف ادیب الممالک میرزا عبدالله خان حکیم ایروانی آجودان مخصوص اکبر خان فخرالاطبا
محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام مهندس الممالک سید محمد خان و بعضی از صاحب منصبان
فرنگی هم بودند مجد الدوله پیش من بود راندیم از یک سرازیری پائین رفته از روی یک پلی که چشمه دارد و در رودخانه
رودخانه زنگی ساخته اند گذشتیم دست چپ این پل قلعه قدیم ایروان که در اینجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
زیر این قلعه یک سنگ کلاغ بدی است که از زیر قلعه همانطور مالیده میاید تا لب رودخانه ... قدیمی هم
پشت تپه ایست که جزو دیوار قلعه شده است خلاصه از پل گذشته داخل کوچه باغها شدیم و از کوچه باغها
گذشتیم

گذشته به صحرا افتادیم صحرای خشک پر گرد و خاکی بود مسافت زیادی راندیم از ده شیرآباد که در دست
چپ واقع بود گذشته قدری دیگر که رفتیم از وسط ده اربات عبور کردیم کوه آقری در دست چپ پیدا
بود و برف زیادی داشت سه سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسله کوهی متصل
میشود بار بیشترش رو به صحرا است آقری کوچک در این وقت هیچ برف نداشت قدری دیگر راندیم
رسیدیم به ده اوچ کلیسا در دست راست هم کوه آلاگز پیدا بود که دو قله دارد و چندان مرتفع نیست
اما با وجود این برف زیادی دارد بعضی دهات هم در دامنه این کوه واقع است که جزو محال اوچ
کلیسا محسوب میشود این دهات تمام ییلاق است و از آن دهات تا قله کوه آلاگز باز خیلی راه است
ده اوچ کلیسا ده کهنه خرابه ایست تازه بعضی خانها که رو بکوچه منظر دارد میسازند اوچ کلیسا یعنی سه کلیسا
دو کلیسا خیلی قدیم در بیرون ده واقع است و یک کلیسای دیگر توی ده در میان قلعه است از کلیساها
که [illegible] گذشته رسیدیم به در قلعه که کلیسا میان آنست پیاده شدیم کشیشها تمام حاضر بودند جمعیت زیادی
هم از ارامنه و غیره بودند یک چیزی از اطلس [illegible] که چهار پایه بلند داشت چهار نفر
کشیش گرفته بودند چون برای تشریفات ورود بود ما هم رفتیم زیر آن چتر تمام کشیشها با لباس زری
و برنسهای سیاه در جلو ما از دست راست و چپ میرفتند بچه های ارامنی هم در جلو آنها از دست
راست و چپ آواز میخواندند و میرفتند زیر پای ما هم تا در قلعه و صحن کلیسا [illegible] فرش کرده
[illegible] از عقب میآمدند [illegible] رفتیم تا رسیدیم به در کلیسا این کلیسا توی صحن
واقع است که اطرافش [illegible] است اما کهنه و خراب شده [illegible] وسط کلیسا هم [illegible] گذاشته
[illegible] ستونهای آن [illegible] محتمل است یکدفعه خراب بشود خلیفه اعظم اوچ کلیسا
بعضی ستونهای [illegible] کلیسا بسته بوده خلیفه [illegible] بعضی زینت [illegible]
[illegible] رفته داخل کلیسا شدیم توی کلیسا جمعیت زیادی از مرد و زن ارامنه [illegible]
[illegible] صورت حضرت عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داد این یک قسم احترامیست [illegible]

وسایر کشیشها هم جبه های خود را از دوش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدند آن وقت
دست خلیفه را گرفته دور کلیسا گردشی کردیم و رفتیم به خزانه کلیسا بعضی نشانها را در انجا دیده شد که از دول
عثمانی و روس و غیره بخلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصاها و کلاههای کشیشها که با مروارید دوخته
بودند پیش کشیشها بود از انجا بیرون آمده با همان تشریفات و چتر چهار پایه و قندیلهای عنبر و آوازهای
احتفال رفتیم تا رسیدیم به پله از انجا بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزل دائمی او همین جاست و صحن
کلیسا منظر دارد چند اطاق نو در توئی است در اطاق مخصوصی که بصحن کلیسا منظر داشت ما نهار خوردیم
امین السلطان و سایر ملتزمین و کشیشان در اطاقهای دیگر نهار خوردند یک زنگ بزرگی بدیوار آویخته
بود سه چهار مرتبه آن زنگ را زدند بعد بقدر صد نفر کشیش پیر و جوان مثل فوج منظم آمدند و از دری
رفتند توی صفی که نهار برای آنها حاضر شده بود و آن طاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر بیست و دو
ذرع طول آنست تمام در انجا نشسته نهار خوردند همیشه روز و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا
این کشیشها را نهار و شام میدهد بنای این کلیسا را هزار و پانصد و چهل و چند سال است که بنا کرده اند خلاصه بعد از
نهار چون در شهر ایروان کار داشتیم بلا فاصله با خلیفه اعظم وداع کرده سوار کالسکه شده راندیم برای ایروان
چهار ساعت از ظهر گذشته وارد شهر شدیم از شهر ایروان تا اوچ کلیسا دو فرسنگ راه است وارد منزل
شدیم قدری راحت کرده بعد رفتیم توی تالار چهار پنج نفر از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنها را ملاقات
کرده رفتند به مسجد ما هم باید برویم به مسجد همان مسجدیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد را حسینعلی خان
پسر محمد خان ایروانی که از حکام بزرگ ایروان بوده ساخته است از عمارت آمدیم پایین یک
درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها سوار شدیم سایرین هم از عقب سواره و کالسکه با شده راندیم
رسیدیم ببازاری که باید از انجا رفت بمسجد پیاده شدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی و غیره در
طرفین راه ایستاده بودند بازاریست سقفش چوب بست طرفین دکان دارد که کسبه ایرانی و ارمنی نشسته اند
بعضی دستمالهای ابریشمی کار فرنگ در این بازار بود از همه رنگ خریدیم بعضی کلاههای منقول دوزی هم که
صنعت خود ایروان است و خیلی چیز قشنگی است خریده شد متاع ایرانی از قبیل شالهای خراسانی و پارچهای
دیگر خیلی [illegible] آورده اند از این بازار گذشته جمعیت زیادی از ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستادند
نزدیک در مسجد بچه های مسلمانها شعرهای خوب در تهنیت ورود ما ساخته میخواندند توی صحن مسجد هم جمعیت
مسلمانان زیادی ایستاده بودند صحن بزرگی دارد خوب نگاهداشته اند خراب نشده است حوض بزرگی وسط صحن
دارد چهار درخت نارون بزرگ در چهار گوشه حوض است زن مسلمان ایروانی بسیار زیادی اینجا در زرگتر روی بام جمع شده

بودند

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش زیادتر بود منبر بزرگی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالای منبر رفته
خطبه به اسم ما خواند خطبه که تمام شد از همان راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل (روز پنجشنبه شانزدهم)
امروز باید برویم به باش نوراشین صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخاسته رخت پوشیدیم
و در ساعت هشت سوار شده راندیم دو ساعت و نیم که راه رفتیم رسیدیم به قمرلو اسب عوض کردیم
از اینجا هم که راه زیادی راندیم رسیدیم به دولو در اینجا نهار خوردیم از قمرلو تا دولو که آمدیم دست راست دست
ودی باسار و زنگی باسار بود چون رودخانه ودی باسار این محال را مشروب میکند و همچنین زنگی باسار که رود
خانه زنگی این محال را مشروب میسازد باین مناسبت ودی باسار و زنگی باسار میگویند دهات زیادی است
متصل بهم و در زیر کوه آقری داغ واقع است کوه آقری از اینجا خیلی خوب پیدا بود هوای دولو خیلی گرم
بود بعد از نهار سوار شده راندیم از اینجا افتادیم بصحرای خشک بی آب و علف هوا بسیار گرم و گرد و خاک
زیادی در راه بود راندیم در یک چاپارخانه اسب عوض شد و باز راه زیادی رانده بیک گردنه
کوچکی رسیدیم از گردنه سرازیر شده داخل محال شرور شدیم که باش نوراشین منزل ما در محال شرور واقع است
اسمعیل بیک صاحب خانه ما امشب تا مسافت زیادی اینطرف گردنه باستقبال ما آمده بود خیلی
شباهت بعبدالله خان شجاع الملک مرحوم دارد باز راه زیادی آمدیم تا رسیدیم به باش نورا
شین و بهمان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم وارد شدیم وقت شام شد شام خوردیم اینجا
انگور بسیار خوبی دارد که همچو انگوری کمتر دیده بودیم (روز جمعه هفدهم) امروز باید از باش نوراشین
برویم بنخجوان ایران ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته ساعت هفت باید حرکت
است اسمعیل بیک صاحبخانه هم [illegible] ساعت هشت میرآخور یوسف حاضر
شده کالسکه با هم حاضر کرده بودند آمدیم سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی از قزاق و فوج سالدات و غیره
جمع شده بودند راندیم از استانسیون قزاق که اسب عوض کردیم تا بنخجوان ملک اسمعیل خان نخجوانی است
صحرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود تا رسیدیم بنخجوان بخانه حاکم وارد شدیم جمعیت زیادی از نخجوانی
و روسی جمع شده بودند نهار خوردیم و بعد سوار شده راندیم باز افتادیم بصحرای خشک بی آبادی از استانسیون
جمال الدین اسب عوض کردیم و یک راست راندیم برای سرحد دو ساعت بغروب مانده رسیدیم بارس
جمعیت زیادی از اردوباد و نخجوان و سایر دهات روس که در آن حدود است بقدر چهار هزار نفر برای
دیدن ما جمع شده در کنار ارس ایستاده بودند و یک دسته قزاق در جلو این جمعیت ایستاده بودند رفتیم [illegible]
قونسول که در تبریز است توی طاق ایستاده بود قدری با او فرمایش و صحبت کردیم [illegible] اینطرف ارس

بعول رودخانه افتاده بود آمدیم سوار کشتی شده امیرال پوپوف و پاشکف وغیره هم با ما آمدند توی کشتی
کشتی حرکت کرد آمدیم اینطرف ولیعهد و امیرنظام در اول خشکی با تمام امرا و اعیانی که از طهران و آذربایجان
آمده بودند که اسامی آنها از این قرار است ایستاده بودند کسانیکه از طهران آمده بودند امیرآخور سرکشیکچی باشی علاء
الدوله حاجب الدوله ساری اصلان حسینقلیخان سرتیپ برادر ساری اصلان صاحب جمع محمدتقی خان منشی حضور شیخ
الائمه میرزا زین العابدین خان مؤتمن الائمه علیخان فراش خلوت عباسقلی بیک فراشخلوت علیخان و غلامحسین خان
پسرهای حاجی سرشکار عباسقلیخان برادر بشیرالملک کسانیکه از آذربایجان آمده بودند نصرة الدوله حاجی حسام
الدوله وکیل الملک آقاخان سرتیپ و تمام رؤسای اکراد و صاحبمنصبان آذربایجانی لوازم تشریفات ورود
بعمل آمد سوار اسب شدیم امیرآخور اسب کرنلی حاضر کرده بود امیرال پوپوف و کلنل پاشکف هم همراه بودند
و سوار اسب شده بودند سوار و سرباز و جمعیت زیاد در سر راه بودند و جمعیت زیادی نیز از قبیل فراش و
شاطر و عکاس وغیره در جلو بودند سوارهای کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و سوارهای جمعی علاءالدوله و قراقهای ولیعهد
ابواجمعی نصرة الدوله و سوار کجی زیادی و سوارهای اکراد با صاحبمنصبان که اسامی آنها از قرار ذیل است
با لباسهای مزین و اسبهای خوب جنبین راه ایستاده بودند محمد آقای مامش رئیس ایل مامش بلباس
با سواره آن که در لاهیجان می نشینند سواره چاره دولی با دو سرکرده آنها که نوروز خان و سلیم خان هستند عزت
الله خان پسر پاشا خان مظفرالدوله مرحوم سیف الدین خان حاکم ساوج بلاغ پسر عزیزخان سردار مرحوم عقیلخان
سرتیپ سلدوز و سواره قراپاپاق و سوار سلدوز سواره مقدم با احمد خان سرتیپ اکراد حیدرانلو ایرلو
که در بلوکات واجق و چالدران که سرحد و جزء خوی است می نشینند و این سوار مالبیا سوارهای رشیدی
هستند همه زره و چهار آینه پوشیده بودند خلاصه وارد سراپرده شدیم امیرال پوپوف و کلنل هم با جنرال امین السلطان
رفته بعد بحضور آمده مرخص شدند و رفتند امشب در اردو امیرنظام یک دستگاه مفصل آتشبازی حاضر کرده بود
آتشبازیها شد بسیار خوب آتشبازی ساخته بودند تعریف داشت بعد از تماشای آتشبازی بسراپرده آمده
راحت کردیم از این منزل که حرکت کردیم این سواره و پیاده که امروز دیدیم و قریب بده هزار نفر بودند در سر راه
صف کشیده بودند و از جلو صفوف آنها گذشتیم خلاصه منازل تفلیس فیما است چون تفصیل منازل از طهران تا سرحد آذر
بایجان را در وقت رفتن تفصیلاً نوشته ایم دیگر لازم به نوشتن نیست همین قدر می نویسیم که روز چهارشنبه بیست و دوم
محرم وارد تبریز شده و روز دوشنبه یازدهم صفر وارد زنجان و روز یکشنبه هفدهم وارد قزوین گردیده و روز
یکشنبه بیست و چهارم صفر وارد طهران شده این سفر بزرگ را بسلامت و خوشی باخر رساندیم تشریفات زیاد
بطرز در بار دولت و حکومت دار الخلافه و اهالی طهران برای ورود ما آنجا داده بودند در ورود در بالا تخت مرمر بسلام
نشستیم و شکر خداوند را بجا آوردیم

خاتمه

ذکر شمه از شمایل و فضایل خاصه پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه

شمایل همایون اعلیحضرت قدر قدرت قدس صاحبقرانی ادام الله تعالی ملکه که همواره به متانت و وجه [illegible] است حاکی از تمامی خلقت و تناسب اعضا و استکمال قوی و استعداد حواس و مدارک عالیه و [illegible] کامله میباشد سر مبارک در کمال اعتدال است و هرگز [illegible] برداشته بسته [illegible] با قدیم طرز [illegible] ایرانی [illegible] حتی جبه و امثال آن نهایت [illegible] [illegible] که [illegible] وقت [illegible] همان جامه [illegible] که [illegible] شاه [illegible] [illegible] گذاشته [illegible] از [illegible] این [illegible] حضرت اقدس [illegible] ایران و در [illegible] دیده که گوید [illegible] پادشاهی [illegible] است که [illegible] را [illegible] [illegible] و امپراطورهای [illegible] [illegible] کرده [illegible] که [illegible] است [illegible] [illegible] بالای [illegible] بلند [illegible] از [illegible] داند [illegible] قامت معتدل [illegible] مستقیم [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] اعتدال است رنگ پوست [illegible] [illegible] مزاج [illegible] [illegible] چهره [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با وجود [illegible] [illegible] بشارت داده است [illegible] مبارک [illegible] [illegible] از ملوک معاصرین [illegible] خلق و جمال [illegible] [illegible] زیارت آن جمال عدیم المثال [illegible] [illegible]

بیت [illegible] که شادی [illegible] [illegible]

ابروان بناگوش کشیده و چشمها باندازهٔ کمال رسیده و بینی کشیده مایل و فرط شهامت و شجاعت را
بهترین دلایل و دیدهای حق بین حضرت امیرالمؤمنین یعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام
در همین حالت بوده و بهترین صفت ستوده اند و شعرا عجم [illegible] اعراق در نعت ذات
کامل الصفات شاهانه گفته اند   تازه رویی است که از باغ گلست   سرخ چشم است که از شیر نر است
مژگان بدرستی سیاه و [illegible] گیرندگی نگاه   کشیده مژگانی بقدری که باید   دهان از کمال طبیعی
سخن نماید و دندانها [illegible] که مژگان [illegible] خوش آید   ذقن مستدیر و نمایان با چاه زنخی غیر محسوس و
در [illegible] پنهان   سلطنت اگرچه در مبادی سلطنت [illegible] بود اما پیروی کامل احکام شریعت را از دست
شارب ایران کم کرده اند [illegible] آید و ممنوع نماید   با دولت سلطانی در خدمت این باشد
در هر دو جهان شاد است سلطانی که چنین باشد   موی سر به صورت [illegible] و نعومت سیاه بحرانی
مایل و بیاض گردن بقدر [illegible] در کمال شاهی   شانهها عریض سینه گشاده ساعدها بلند دستها در نهایت
ظرافت و لطافت چنانکه عروق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستها دیده که
انگشتها به [illegible] مخروطی شبیه بوده ناخنها برنگ پشت [illegible] شفاف و املس [illegible] باریک یا [illegible] کوچک [illegible]
وسیع و بالجمله از جهت تناسب الاعضاء و تمام الخلقه و [illegible] که صورت کامل با کمال معنی
انباز است [illegible]   [illegible] باید که خردهای گزیند [illegible]   [illegible] بنازند
هرکس در اخلاق [illegible] شمایل دیده و اند که با صلابت و مهابت شاهنشاهی قلب مبارک را
رأفت و رحمت [illegible] از حالت رعب بعالم انس آرد و در وحشت و دهشت
نگذارد   [illegible] و لطف و [illegible] از روی [illegible] بالقدم [illegible] است   اما
[illegible] لطفه و جمال [illegible] است و [illegible] بلاغت و [illegible] نوشته [illegible] بیانات
[illegible] که در [illegible] و مهام [illegible] عینا تحریر نماید هرکه...
[illegible] که با لطف عبارات استحکام کلمات و [illegible] افصح المتکلمین شیخ سعدی میباشند و باد
[illegible] لسان [illegible] میباشند و این را نیز از ارباب قیافت دلیل بر شجاعت
[illegible] به زبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که در لغت عمومی
مملکت ایران میباشد و از السنهٔ خارجه زبان فرانسه را بکمال خوبی میدانند و زیاده از سی هزار لغت
در خاطر [illegible] باین زبان هم سخن میگویند و هم مینویسند هر کتاب و مطلب [illegible] از روی حاوست [illegible]
[illegible] کتاب لغت ترجمه میکنند و اگر زبان فرانسه [illegible] حرف [illegible] محض تعمد است [illegible] در اوان [illegible]

تحصیل کرده میخوانند و صحیح تلفظ مینمایند اما بدان خطی که [illegible] را که اینک در ممالک خارجی متعارف است کاملاً میدانند و مشکلاتی که در املاء و نوشتن این زبانهاست جمله اعلیحضرت سهل و آسان باشد چندی هم بتحصیل زبان روسی پرداخته و با صعوبت خواندن الف بای آن این کار را نیز ساخته اند   در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که فراز و نشیبات ممالک و انهار و جبال و مناطق اقالیم خمسه را تفصیلاً دانسته و شرح مبسوط از هر ناحیه توانند و همانا کره ارض در دست مبارک گوئیست در علم هیئت و نجوم بدید مهارت آن اعلیحضرت بر امری معلوم است و در تفسیر آیه شریفه رَبُّ المَشرِقَین وَ رَبُّ المَغرِبَین فرموده اند اشاره به دو مغرب و مشرق دنیای عتیق و جدید است که بر دو روی کره باشد و در تفسیر آیه کریمه رَبُّ المَشارِقِ وَ المَغارِب فرمایند مشارق و مغارب سایر سیارات عالم شمسی است و این کلام معجزه مرسل و کتاب منزل ظهور معجزه ایست و امثال این اعجاز را باید از کرامات آن ذات مقدس شمرد [illegible] تاریخ ایران را آنچه نوشته اند از مصنفین عرب و یونان و غیره مرکوز ذهن مبارک است و تاریخ قدیم و جدید سایر ممالک را از هر سال و طبقه که باشد بخوبی میدانند و از هر نقطه ذکری شود شرحی وافی در آن بیان میفرمایند و همه شب [illegible] بالاستمرار در حضور همایون خوانده میشود و بنا بر تتبع کامل میفرمایند ذوالقرنین که در قرآن کریم ذکر او شده و مشرق و مغرب عالم [illegible] و اوراکه ممالک اقالیم سبعه [illegible] پس معروف [illegible] و تاریخ [illegible] یک کتاب ناپلئون اول [illegible] در مد نظر مبارک است [illegible] آن کتب دارند [illegible] بواسطه [illegible] در این فن [illegible] در حضور اقدس خوانده میشود [illegible] که یکی از [illegible] بزرگ [illegible] حاصل شده و در ظرف چهل و دو سال سلطنت هیچیک از وزرا نتوانند ادعا کنند که عرض رائی [illegible] مبارک [illegible] بلکه [illegible] خاطر همایونی بوده و اگر نقص و [illegible] بظهور رسیده ثابت است که از عدم جدیت و لیاقت وزیر است که نتوانسته اوامر علیه را بموقع اجرا رسانند   اما شعر [illegible] در فن [illegible] و لآلی افکار [illegible] و دیوان همایون زیاده از چهار هزار بیت است نمونه را این چند شعر در این محل ثبت افتاد در تغزل فرموده اند   برقع از چهره برافکن که همه خلق جهان یکی روز دو خورشید ببینند عیان   ایضاً در تغزل   [illegible] کردن نکوتر   دو زلفش سیه [illegible] لب چو خون کبوتر   در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام   عید مولود امیرالمؤمنین [illegible] نبی و نفس خیبرشکن شد   از برای مژده این عید حیدر   جبرئیل از آسمان سوی زمین شد [illegible]

اثر دارد قدرت حق را که با خاکش عجین شد — در رباعی: باران ز هوا همچو سرشکم آید — وز آمدنش
رشک ز شکم آید تخم چمن از آب باران بود — آنجا که چو سیل از مژه اشکم آید — در صنعت نقاشی نیز
قدرت که به سایر اقسام هنر اعلیحضرت اقدس همایونی بکمال است مخصوصا در دورنما و شبیه سازی چه با مداد و چه با رنگ قدرتی
دارند که در کمال ... نقش و شبیه هر کس و هر جا را در نهایت خوبی در صفحه مصور میفرمایند و بسیار
اتفاق افتاده که با قلمهای فرنگی بسرعت صورت ساخته‌اند که اسباب حیرت استادان قادر شده
خوشنویسی را خوش مینویسند همچنین شکسته و نسخ را و در تحریر چنان زبردست میباشند که مکرر روزی
هزار بیت بدون اشتباه ... و همان هزار بیت بخوبی خوانده میشود مسلم است پادشاهی این قدر چیز
نوشته بیشتر ... وقایع مهمه یومیه در روزنامجاتی است که بقلم مبارک نگاشته شده و در
مجلدات عدیده جلد کرده در خزانه مبارکه مخزون و مخلد است و اگر کسی آنجمله را بدید قدر و مرتبت و
اندازه زحمت این پادشاه کارآگاه را میداند — اما تیراندازی یقینا در این فن اول شخص تمام دنیا میباشند
و این قولی است که جمیع برآنند و احدی منکر نیست بسیار اتفاق افتاده که دو هزار و پانصد قدمی میزنند
و با یک تفنگ دو گلوله در هوا بلدرچینی را انداخته و در حال کشتی و تیر جان اندازی گنجشک را بارها
هدف تیر ساخته‌اند ... نشانه ... و هزار فوج ... همایون شده که از
از ... کرده‌اند و در اسب تازی آن قدرت دارند که بعد از ... اسب
اظهار خستگی نمایند اما ملکات نفسانی و اصول عقاید که افضل ملکات است بخوبی ... اند که مزیدی بر آن
متصور نیست و نه تنها از بزرگان حضرت بلکه اغلب اهل مملکت دانند این پنجاه و دو سال سلطنت
کرور ها در راه ... اهل مذهب ... خرج کرده‌اند و بقعه‌های عالی مذهبه نموده و از روضه‌خوانی و سایر
خیرات و مبرات و رعایت جانب علما و سادات فروگذار نکرده و تمام را افتخار بر ده و هر ساله
نقد ... کرور تومان نقد انعام بارباب استحقاق و وظایف و رواتب و انعام میدهند و ...
و ... ماه شریف ... میباشند که رستاهای بسیار ... و در ... کارها همین که وقت
نماز رسید بجد ... و بعبادت مشغول شوند در تمام عمر ... تا ... ترک نشده ... سفرها
... همایون ... بانظامات ... قوه غضبیه را ... حکمت
عقل آورده‌اند ... خشم ... در وجود مبارک مشاهده نمی‌شود و بر خلاف ... بیان ...
بشنوند ... جمیعا مایل بسیاست ... مقصرین و ... ابتدا
... میل قلب همایون اینست که تمام اهل عالم خاصه رعایای ایران در مهد آسایش مرفه الحال
باشند

[illegible] و بوسعت [illegible] که [illegible] مملکت و [illegible] ایران [illegible]
[illegible] راه یافته در پارسائی و عفت و پاکدامنی درجه کمال [illegible]
[illegible] دل و دست مبارک [illegible] ست و [illegible] و کرامت [illegible] ان ناحیه [illegible]
[illegible] که حد آن نداند خواننده ازین آستان مانوس شود بلکه احدی [illegible]
محروم نگردد مخفی نیست که حکیم ملی [illegible] درین [illegible]
که دول را باید یکدیگر [illegible] مباهات است و ملل را در تقدم میل مجاهدات ممالک [illegible]
ایران را شاهنشاهی بیمانند [illegible] که با حزم و [illegible] صاحب [illegible]
ثاقب و عقل رزین و فکر متین [illegible] و ملکت ضعیف [illegible] تکمیل [illegible]
این دولت [illegible] و ملت تابعه ضعیفه خود را براه ترقی [illegible]
علوم جدیده را درین ساحت بازنماید و در بروی صنایع مستطرفه بدیعه بگشاید [illegible] مملکت را [illegible]
[illegible] معارف و [illegible] بدیع و از [illegible] طرایف بیاراید مجهولات را معلوم [illegible]
معدوم و مستورات را [illegible] نام [illegible] این اعصار [illegible] شمایل همایون [illegible]
[illegible] برند و ازین خوان نعمت [illegible]
رسانند به بلندی فایز گردند و بین الانام [illegible] مخصوصه ممتاز و متمایز باشند [illegible] مملکت
[illegible] مبارک را با فر ایزدی بیافرید و شمایل بدیع همایون را [illegible] جمال و جامعیت [illegible] ساخت
[illegible] نفسی کریم و قلبی رحیم [illegible] شود و [illegible]
[illegible] لازم مطلوبه و صفات [illegible] تعالی [illegible] درین صورت عجیب نیست که [illegible] جهان [illegible]
[illegible] طلعت فیروزی آیت [illegible] ساخته [illegible] باشد که [illegible]
جاذب قلوب و ابصار ارباب بصیرت گردد

کشور آراید و جهان همه زو آساید — بجز از لطف [illegible] دیگر ناید
حکم تقدیر چه نیکو بود و دولت یار — تا ز فرمای [illegible] فرماید

وازین روشن که عموم باریافتگان آستان سپهر نشان [illegible] رعایای این دولت ابد [illegible]
بنیان تعشقی خاص و اشتیاقی مخصوص بزیارت تمثال آفتاب مثال همایون [illegible]
ملکه و سلطانه دارند و دولت دیدار خسروانی را از مواهب [illegible] و نعم غیر [illegible]
درک این سعادت و کسب میمنت را بر سر راه موکب منصور بیایند و دیده را از غبار [illegible] روشن

مینماید مشاهدهٔ الجمال با جمال دا الجمال میجوید و بی اختیار میگوید که تبارک الله احسن الخالقین ....
ولادت باسعادت اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ششم هلالی شهر صفر المظفر
هزار و دویست و چهل و هفت ناقصه هجریه مطابق هفدهم ژولیه سنه ۱۸۳۱ ناقصه میلادیه مقدار چهار
ساعت و ربع از شب سطور گذشته بافق قریهٔ کهنمیه که از قرای و مضافات تبریز است و بخط مستقیم
هندسی تقریباً مقدار یک فرسنگ و نیم در جانب جنوب تبریز و بحسب مسافت در چهار فرسخی آن واقع شده
و طول بلد تبریز شرقی آن از جزایر خالدات (۶۴) درجه و (۴۲) دقیقه و عرض آن از خط استواء
سی و هشت درجه و پنج دقیقه است چون مسافت مابین موضع ولادت باسعادت و تبریز بحسب
بعد چندان محسوس نیست منجمین این دولت ابد آیت همان طول و عرض تبریز را ملاحظه نموده اند
و طالع ولادت باسعادت بر حسب زیج جدید محمدشاهی هندی بصورتیست که در ذیل ثبت و تحریر
یافته اللهم ابد عیشه و ابد جیشه

جلوس میمنت مأنوس اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ۱۹ هلالی شهر شوال المکرم سنه ۱۲۶۴
ناقصه هجریه مطابق ۱۲ سپتمبر سنه ۱۸۴۸ میلادی بافق دارالسلطنه تبریز مقدار بیست و ... دقیقه
...

تمام از غروب بنصف قرص آفتاب شب سطور گذشته رجب تعیین و تشخیص ساعت
سعد یکه منجمین دیده بعرض رسانیده اند پس در نوامبر سال سنه ۱۸۹۱
میلادی که تقریباً مطابق است به نصفه شهر ربیع الثانی
سنه ۱۳۰۹ هجریه که سال طبع این کتاب است
چهل و سه سال شمسی از دوران ابد بنیان
گذشته خواهد بود اللهم خلد ملکه
واجر فی بحار السعاده فلکه
حرره میرزا محمد علی
کشکول

هُوَ المُستَعان

اَلحَمدُ لِسُلطانِ الَّذی جَعَلَ اَوَّلَ ما خَلَقَهُ عَقلَ الفَعّالِ وَ بِتَیسیرِ وُجودِهِ وَ تَصَرُّفِهِ تَنیخُ لَهُ الرِّمال وَ بِشُئونِهِ یَسجُدُ لَهُ الظِّلالُ وَ بِهَیبَتِهِ تَدَکدَکَت لَهُ الجِبالُ وَ بِقُدرَتِهِ خَلَقَ الاِنسانَ مِنَ الطّینِ اللّازِبِ وَ الصَّلصالِ وَ بِحِکمَتِهِ زَیَّنَ صورَتَهُ فی اَحسَنِ تَقویمٍ وَ اَتَمِّ اعتِدالٍ وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلی مُکَمِّلِ الکَمالِ وَ صاحِبِ الاَنعامِ وَ الاَفضالِ مُحَمَّدٍ المَبعوثِ عَلَی البَرِیَّةِ لِاِزالَةِ الجَهلِ وَ تَربِیَةِ الجُهّالِ سِیَّما آلِهِ البَرَرَةِ هُم اَقطابُ اَفلاکِ الجودِ وَ النَّوالِ وَ بَعد
چون خداوند یکتا سبحانه سرادق هستی وجود اول موجود و مایه هر هست و بود قرار داد و بحکمت بالغه و مواهب سنیه جنابش را بر کافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و پنهان فرستاد بر ذات مقدس حق لازم دانسته که آوازه دین قویمش را گوش زد تمام ساکنین کره خاک و قاعدین مدارج افلاک نماید و حجه کامله اش را برای خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچگونه عذری از جهیه هیچ جنس متحرک و ساکنی باقی نماند در هر عصری بطرزی و هر وقتی به حکایات نغزی این علة غائی را جلوه گر ساخته تا این زمان سعادت اقتران که در ملکوت اعلی از جانب مالک عوالم فنا و بقا این مبارک خطابه را بنام نامی و اسم گرامی حضرت ملک الملوک عجم صاحب تاج خسروی و تخت جم السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر صاحبقران ناصر الدین

خاتمه

ا قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان خواندند و ذات شاهانه را بدین موهبت عظمی شاد فرمودند نظام
دولت همایون بعزم سیاحت فرنگستان و در باطن بابلاغ آوازه نعمت ذات محمدی و ایمان
محمدیان بر اهل جهان حرکت دادند و در طی مسافت و ادای مسافرت حالات عبرت علامات را
بکلمات تامات شیرین دلنشین کلام الملوک ملوک الکلام بقلم قضا شیم رقم‌زد صفحه بیان فرمودند و ابوا
نعم بر روی کافه اهل جهان گشودند و هیچگونه از نکات تبلیغ فروگذار نفرمودند پس از آنجائیکه طبع صاحب
طبعان را دیدن و شنیدن کلمات مبارکات ظل الهی طبیعی است لهذا این بنده پر عتاب میرزا
محمد شیرازی ملقب بملک الکتاب این کتاب مستطاب مسافرت نامه مشکین ختامه سفر کرّه
ثالثه شاهنشاهی را بحلیه طبع بیرون آورده
باکمال سعی خالیا عن التحریف والتغییر
بانضمام تصاویر مقصوده که از
دار السلطنه لندن طلبیده
درج نمود بزیور طبع
آوردم

هر کس از صاحبان که طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشند در بمبئی در محله امیرکاری
مکان نمبره ۱۲۹ از خود بانی طلب دارند

MIRZA MOHAMED SHIRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY